

۱) (برگزیده تفسیر نمونه / ج اول

زیر نظر: استاد محقق
آیة الله مکارم شیرازی

برگزیده
تفسیر نمونه

جلد 1

تحقیق و تنظیم:
احمد - علی بابائی

پیش‌گفتار

بزرگ‌ترین سرمایه ما مسلمانان قرآن مجید است. معارف، احکام، برنامه زندگی، سیاست اسلامی، راه به سوی قرب خدا، همه و همه را در این کتاب بزرگ آسمانی می‌یابیم. بنابراین وظیفه هر مسلمان است که با این کتاب بزرگ دینی خود روزه‌روز آشنا تر شود - این از یک سو.

از سوی دیگر آوازه اسلام که بر اثر بیداری مسلمین در عصر ما و به خصوص بعد از انقلاب اسلامی در سراسر جهان پیچیده است حس کنجکاوی مردم غیرمسلمان جهان را برای آشنایی بیش‌تر با این کتاب آسمانی برانگیخته است. به همین دلیل، در حال حاضر از همه جا تقاضای ترجمه و تفسیر قرآن به زبانهای زنده دنیا می‌رسد که هر چند متأسفانه پاسخگوی این تقاضاها نیست ولی به هر حال باید در سایه تلاش و کوشش، خود را برای برآوردن این نیازها آماده کنیم.

خوشبختانه حضور قرآن در زندگی مسلمانان جهان و به خصوص در محیط کشور ما روزه‌روز افزایش می‌یابد. قاریان بزرگ، حافظان ارجمند و مفسران آگاه در جامعه امروز ما بحمدالله کم نیستند. رشته تخصصی تفسیر در حوزه علمیّه قم به صورت یکی از رشته‌های تخصصی درآمده و مستفایان بسیاری دارد. درس تفسیر نیز از دروس رسمی حوزه‌ها و از مواد امتحانی است. و در همین راستا تفسیر نمونه نوشته شد که تفسیری سلیس و روان و در عین حال پرمحتوا و ناظر به مسائل روز و نیازهای زمان است و شاید یکی از دلایل گسترش سریع آن همین اقبال

عمومی مردم به قرآن مجید است.

گرچه برای تهیه این تفسیر به اتفاق گروهی از فضلاء گرامی حوزه علمیه قم (دانشمندان و حجج اسلام آقایان: محمدرضا آشتیانی، محمّد جعفر امامی، داوود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسنی، سیّد حسن شجاعی، سیّد نورالله طباطبائی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی و محمّد محمّدی) در مدّت پانزده سال زحمات زیادی کشیده شد، ولی با توجه به استقبال فوق العاده‌ای که از سوی تمام قشرها، حتّی برادران اهل تسنّن از آن به عمل آمد، تمام خستگی تهیه آن برطرف گشت و این امید در دل دوستان به وجود آمد که إن شاء الله اثری است مقبول در پیشگاه خدا.

متن فارسی این تفسیر ده‌ها بار چاپ و منتشر گردیده، ترجمه کامل آن به زبان اردو در ۲۷ جلد بارها به چاپ رسیده، ترجمه کامل آن به زبان عربی به نام تفسیر الأمل در بیروت چاپ شده و در نقاط مختلف کشورهای اسلامی انتشار یافته و ترجمه انگلیسی آن نیز هم‌اکنون در دست تهیه است که امیدواریم به زودی در افق مطبوعات اسلامی ظاهر گردد.

بعد از انتشار تفسیر نمونه گروه زیادی خواهان نشر «خلاصه» آن شدند چراکه مایل بودند بتوانند در وقت کوتاه‌تر و با هزینه کم‌تر با محتوای اجمالی آیات و شرح فشرده‌ای از آنها آشنا شوند و در عین حال در بعضی از کلاسها که تفسیر قرآن مورد توجه است، به عنوان متن درسی از آن بهره‌گیری شود.

این درخواست مکرّر ما را بر آن داشت به فکر تلخیص تمام دوره ۲۷ جلدی تفسیر نمونه در پنج جلد بیفتیم که البته کار آسانی نبود. از این رو مدّتی درباره آن مطالعه و برنامه‌ریزی شد و بررسیهای لازم به عمل آمد تا اینکه فاضل محترم جناب مستطاب آقای احمد علی بابائی که سابقه فعالیت و پشتکار و حسن سلیقه ایشان در تهیه فهرست موضوعی تفسیر نمونه بر ما روشن و مسلم بود، عهده‌دار انجام این مهم گردید و نتیجه آن پس از سه سال کار مستمر شبانه‌روزی به وسیله ایشان زیر عنوان برگزیده تفسیر نمونه به ثمر رسید.

این جانب نیز با فکر قاصر خود بارها بر نوشته‌های ایشان نظارت کردم و در مواردی که نیاز به راهنمایی بود در حدّ توان مسائل لازم را تذکّر دادم و در مجموع فکر می‌کنم بحمدالله اثری ارزنده و پربار به وجود آمده که هم قرآن با ترجمه‌ای سلیس را در بر دارد و هم تفسیر فشرده و گویایی است برای کسانی که می‌خواهند با یک مراجعه سریع از تفسیر آیات آگاه شوند.

در خاتمه به نوبه خود از زحمات بی‌دریغ ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم و امیدوارم این خلاصه و فشرده که گزیده‌ای است از قسمتهای حسّاس و حدیث مجملی از آن مفصّل، مورد قبول اهل نظر و عموم قشرهای علاقه‌مند به قرآن واقع گردد و ذخیره‌ای برای همه ما در «یوم‌الجزاء» باشد.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۱۴ روز میلاد مسعود امیرمؤمنان علی(ع)

مطابق با ۱۳۷۲/۱۰/۶

سوره فاتحه (حمد)

این سوره در مکه نازل شده و دارای هفت آیه است

ویژگیهای سوره حمد - ۱. این سوره با سوره‌های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد زیرا در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است.

سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز و با ابراز ایمان به مبدأ و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می‌گیرد.

۲. سوره حمد اساس قرآن است. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «الْحَمْدُ أُمُّ الْقُرْآنِ» و این به هنگامی بود که جابر بن عبد الله انصاری خدمت پیامبر (ص) رسید. حضرت به او فرمود: «آیا برترین سوره‌ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم؟» جابر عرض کرد: آری. پدر و مادرم به فدایت باد به من تعلیم کن. پیامبر (ص) سوره حمد را که «ام‌الکتاب» است به او آموخت. سپس افزود: «این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ.»

«ام» به معنی اساس و ریشه است. به همین دلیل، ابن عباس مفسر معروف می‌گوید: هر چیزی اساس و شالوده‌ای دارد... اساس وزیربنای قرآن، سوره حمد است.

۳. در آیات قرآن سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (ص) معرفی شده و در برابر همه قرآن قرار گرفته است. در آیه ۷۸ سوره حجر می‌فرماید: «ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم.»

محتوای سوره حمد - این سوره از یک نظر به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می‌گوید و بخشی از نیازهای بنده.

در حدیثی پیامبر(ص) فرمود: «خداوند متعال فرموده: من سوره حمد را میان خود و بندهام تقسیم کردم، نیمی برای من و نیمی از آن برای بنده من است و بنده من حق دارد هرچه را می‌خواهد از من بخواهد. هنگامی که بنده می‌گوید «بسم الله الرحمن الرحیم»، خداوند می‌فرماید: بندهام به نام من آغاز کرد و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پربرکت گردانم.

و هنگامی که می‌گوید «الحمد لله رب العالمین»، خداوند می‌فرماید: بندهام مرا ستایش کرد و دانست نعمتهایی را که دارد از ناحیه من است، من نیز بلاها را از او دور کردم. گواه باشید که نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می‌افزایم و بلاهای آن جهان را از او دفع می‌کنم همان‌گونه که بلاهای دنیا را دفع کردم.

و هنگامی که می‌گوید «الرحمن الرحیم»، خداوند می‌فرماید: بندهام گواهی داد که من رحمان و رحیم هستم. گواه باشید بهره او را از رحمتم فراوان می‌کنم و سهم او را از عطایم افزون می‌سازم.

و هنگامی که می‌گوید «مالک يوم الدين»، خداوند می‌فرماید: گواه باشید، همان‌گونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من در روز حساب، حساب او را آسان می‌کنم، حسناتش را می‌پذیرم و از سیئات او می‌گذرم.

و هنگامی که می‌گوید «ایاک نعبد»، خداوند می‌فرماید: بندهام تنها مرا می‌پرستد. من شما را گواه می‌گیرم بر این عبادت خالص، ثوابی به او می‌دهم که کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.

و هنگامی که می‌گوید «ایاک نستعین»، خداوند می‌فرماید: بندهام از من یاری جسته و به من پناه آورده، گواه باشید او را در کارهایش کمک می‌کنم، در سختی‌ها به فریادش می‌رسم و در روز پریشانی دستش را می‌گیرم.

و هنگامی که می‌گوید «اهدنا الصراط المستقیم» - تا آخر سوره - خداوند

می فرماید: این تقاضای بنده‌ام پذیرفته است و او هر چه می خواهد از من بخواهد که اجابت خواهم کرد و آنچه امید دارد به او می بخشم و از آنچه بیم دارد، او را ایمن می سازم.»

در فضیلت این سوره از پیامبر(ص) روایت شده است: «هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده.» و طبق نقل دیگری، پاداش کسی است که همه قرآن را خوانده باشد و گویی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه‌ای فرستاده است.

تلوت سوره حمد به انسان روح و ایمان می بخشد، او را به خدا نزدیک می کند، صفای دل و روحانیت می آفریند، اراده انسان را قوی و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می سازد و میان او و گناه فاصله می افکند. از این رو در حدیثی از امام صادق(ع) می خوانیم: «شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد: نخستین بار روزی بود که از درگاه خداوند رانده شد سپس هنگامی که از بهشت به زمین تنزل یافت، سومین بار هنگام بعثت محمد(ص) بعد از فترت پیامبران و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد.»

چرا نام این سوره فاتحة الكتاب است - «فاتحة الكتاب» به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است. از روایات استفاده می شود که این سوره در زمان خود پیامبر(ص) نیز به همین نام شناخته می شد.

از اینجا دریچه‌ای به سوی مسأله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می شود. برخلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر(ص) به صورت پراکنده بود و در زمان ابوبکر یا عمر یا عثمان جمع آوری شد، قرآن در زمان پیامبر(ص) به همین شکل جمع آوری شده بود و سرآغاز آن سوره حمد بوده است. مدارک متعددی وجود دارد که قرآن به صورت مجموعه‌ای که امروز در دست ماست، در عصر پیامبر(ص) و به فرمان او جمع آوری شده بود.

علی بن ابراهیم از امام صادق(ع) روایت کرده که رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: «قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است، آن را جمع آوری

کنید.»

بعد می‌افزاید: علی(ع) از آن مجلس برخاست و آن را در پارچه زردرنگی جمع‌آوری نمود سپس بر آن مهر زد.

حدیث مشهور ثقلین که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند که پیامبر(ص) فرمود: «من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانبها را به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم.» نشان می‌دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع‌آوری شده بود. و اینکه در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر جمع‌آوری شده - به وسیله علی(ع) یا افراد دیگر - باید گفت قرآنی که علی(ع) جمع‌آوری کرد تنها قرآن نبود بلکه مجموعه‌ای از قرآن، تفسیر و شأن نزول آیات و مانند آن بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آیه ۱) مرسوم است که مردم جهان هر کار مهم و پرازشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می‌کنند. یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می‌دهند. آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به وجود پایدار و جاودانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد؟ از میان وجودها، آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خداست. به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و از او استمداد نمود. بدین رو در نخستین آیه قرآن می‌گوییم: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر» (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد چراکه این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می‌دهد و از هرگونه انحراف باز می‌دارد. به همین خاطر در حدیثی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ» (هر کار مهمی که با نام خدا آغاز نشود، بی‌فرجام است).

امام باقر(ع) فرمود: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می‌کنیم، چه

بزرگ باشد چه کوچک، بسم الله بگوئیم تا پربرکت باشد.»

کوتاه سخن اینکه، پایداری و بقای عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد. به همین مناسبت، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که وظیفه خطیر تبلیغ اسلام را با نام خدا آغاز کند. «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (علق/۱).

و حضرت نوح هنگام سوار شدن بر کشتی، برای پیروزی بر مشکلات، به یاران خود دستور می‌دهد که در موقع حرکت و توقف کشتی «بسم الله» بگویند. (هود/۴۱ و ۴۸). آنها نیز این سفر پرمخاطره را با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند. و سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبا می‌نویسد، سرآغاز آن را «بسم الله» قرار می‌دهد (نمل/۳۰).

روی همین اصل، تمام سوره‌های قرآن با «بسم الله» آغاز می‌شود تا هدف اصلی از آغاز تا پایان با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود. فقط سوره توبه بسم الله در آغاز آن ندارد چراکه این سوره با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان‌شکنان شروع شده و این با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست.

نکته‌ها:

۱. آیا بسم الله جزء سوره است - در میان دانشمندان و علمای شیعه اختلافی نیست که بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره‌های قرآن است. ثبت «بسم الله» در آغاز سوره‌ها گواه زنده این امر است زیرا می‌دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده و ذکر «بسم الله» در آغاز سوره‌ها از زمان پیامبر (ص) تاکنون معمول بوده است.

به علاوه، سیره مسلمانان همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن، بسم الله را در آغاز هر سوره می‌خواندند. به تواتر نیز ثابت شده که پیامبر (ص) آن را تلاوت می‌فرمود. چگونه ممکن است چیزی جزو قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت نمایند!

به هر حال، مسأله آن قدر روشن است که می‌گویند: یک روز معاویه - در

دوران حکومتش - در نماز جماعت بسم‌الله را نگفت، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند: *أَسْرَفْتَ أَمْ نَسِيتَ؟* (آیا - بسم‌الله را - دزدیدی یا فراموش کردی؟)

۲. **الله جامع‌ترین نام خداوند** - بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید یا سایر منابع اسلامی آمده، نشان می‌دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می‌سازد. تنها نامی که جامع صفات جلال و جمال است، «الله» می‌باشد. به همین دلیل، اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه «الله» گفته می‌شود. به عنوان نمونه:

«غفور» و «رحیم» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می‌کند (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (بقره/۲۲۶).

«سمیع» اشاره به آگاهی او از مسموعات و «علیم» اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (بقره/۲۲۷).

و از آنجا که «الله» جامع‌ترین اسماء خداوند می‌باشد، در یک آیه بسیاری از این اسماء وصف «الله» قرار گرفته است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (او خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و شایسته عظمت است) (حشر/۲۳).

یکی از شواهد جامعیت این نام آن است که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌توان کرد.

۳. **رحمت عام و خاص خدا** - در میان گروهی از مفسران مشهور است که صفت «رحمان» اشاره به رحمت عام خداست که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار می‌باشد. «رحیم» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان صالح و فرمانبردار است. به همین خاطر «رحمان» در قرآن به صورت مطلق آمده که نشانه عمومیت آن است در حالی که «رحیم» گاهی به صورت مقید

ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (او نسبت به مؤمنان همواره رحیم بوده است) (احزاب/۴۳).

در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «خداوند معبود همه چیز است، نسبت به مخلوقاتش رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است.»

۴. چرا صفات دیگر خدا در بسم‌الله نیامده است - در بسم‌الله پس از نام ویژه «اللّٰه» تنها روی صفت رحمانیت و رحیمیت او تکیه می‌شود و این سؤال برانگیز است، که چرا سخنی از بقیه صفات به میان نیامده است؟

در پاسخ باید بگوییم: در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثار آن بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فراگرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است.

این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می‌گوید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (و رحمتم همه چیز را فراگرفته) (اعراف/۱۵۶).

از سوی دیگر، پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و دشمنان خطرناک دست به دامن رحمت خدا می‌زدند. در مورد هود و پیروانش می‌خوانیم: «فَأَنبَجِثْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا» (سرانجام او و کسانی را که با او بودند، به رحمت خود نجات بخشیدیم) (اعراف/۷۲).

بنابراین، اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنایی دارد چنانکه در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (ای خدایی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته). انسانها نیز باید در برنامه زندگی، اساس کارها را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند. (آیه ۲) بعد از «بسم‌الله» که آغازگر سوره بود نخستین وظیفه بندگان آن است که به یاد مبدأ بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی‌پایانش بیفتند. نعمتهای فراوانی که راهنمای ما در شناخت پروردگار و انگیزه ما در راه عبودیت است.

اینکه می‌گوییم انگیزه، به خاطر آن است که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می‌رسد می‌خواهد بخشنده نعمت را بشناسد و، طبق فرمان فطرت، به

سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند. به همین جهت، علمای علم کلام (عقاید) در نخستین بحث این علم، «وجوب شکر منعم» را، که یک فرمان فطری و عقلی است، به عنوان انگیزه خداشناسی یادآور می‌شوند.

و اینکه می‌گوییم راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمتهای اوست زیرا بهترین و جامع‌ترین راه برای شناخت مبدأ، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت به خصوص وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانهاست.

به این دو دلیل، سوره فاتحه با این جمله آغاز می‌شود: «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

«حمد» در لغت به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است. یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، او را حمد می‌گوییم.

اگر به این نکته توجه کنیم که ال در کلمه «الحمد» برای جنس است و در اینجا معنی عمومیت را افاده می‌کند، نتیجه می‌گیریم که ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است، هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می‌باشد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می‌کند و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می‌نهد، ستایش آنها از حمد خدا سرچشمه می‌گیرد چراکه این مواهب از ناحیه ذات پاک اوست. اگر خورشید نورافشانی می‌کند، ابرها باران می‌بارند و زمین برکاتش را به ما تحویل می‌دهد همه از ناحیه اوست. بنابراین، هر ستایشی به او بر می‌گردد.

جالب اینکه «حمد» تنها در آغاز کار نیست بلکه پایان کارها نیز، چنانکه قرآن به ما تعلیم می‌دهد، با حمد خواهد بود.

در مورد بهشتیان می‌خوانیم: «گفتار (و دعای) آنها در بهشت این است که: خداوندا، منزهی تو! و تحیت آنها در آنجا: سلام؛ و آخرین سخنشان الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است» (یونس/۱۰).

کلمه «رَبِّ» به معنی مالک و صاحب است. البتّه صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد. به همین جهت، در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود. کلمه «عالمین» جمع «عالم» است و عالم به معنی مجموعه ای از موجودات مختلف است که دارای صفات مشترک یا زمان و مکان مشترک هستند مانند عالم انسان، عالم حیوان. بنابراین، عالم معنی جمعی دارد و هنگامی که به «عالمین» جمع بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است. در روایتی از علی (ع) می خوانیم که در ضمن تفسیر آیه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود: «رَبِّ الْعَالَمِينَ اشاره به مجموع مخلوقات است اعمّ از موجودات بی جان و جاندار.»

(آیه ۳) «بخشنده و بخشایشگر است» و رحمت عام و خاصش همه را رسیده (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ).

معنی «رحمان» و «رحیم» همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر «بسم الله» خواندیم. نکته ای که باید اضافه کنیم این است که این دو صفت در نمازهای روزانه ما دست کم سی مرتبه تکرار می شوند (در هر یک از دو رکعت اول نماز، دوازده بار). به این ترتیب، شصت مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستاییم. و این درسی است برای همه انسانها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلّق کنند. به علاوه، اشاره ای است به این واقعیت که اگر خود را عبد و بنده خدا می دانیم مبادا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

نکته دیگر اینکه ذکر رحمان و رحیم بعد از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره به این است که خداوند در عین قدرتمند بودن، نسبت به بندگان خویش با مهربانی و لطف رفتار می نماید.

(آیه ۴) سپس به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز اشاره کرده می گوید: «مالک روز جزاست» (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ).

به این ترتیب، محور مبدأ و معاد که پایه هرگونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی

است، در وجود انسان تکمیل می‌گردد.

در اینجا تعبیر به مالکیت خداوند شده است که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می‌کند. روزی که همه انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می‌شوند و در برابر مالک حقیقی خود قرار می‌گیرند، تمام گفته‌ها و کارها، حتی اندیشه‌های خود را حاضر می‌بینند. هیچ چیز، حتی به اندازه سر سوزنی، نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است. اکنون این انسان است که باید بار مسؤولیتهای اعمال خود را بر دوش کشد.

حتی در آنجا که بنیانگزار سنت و برنامه‌ای است، باز باید سهم خویش را از مسؤولیت بپذیرد.

بی‌شک، مالکیت خداوند نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است، نه مالکیت اعتباری نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ماست. به عبارت دیگر، این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است. کسی که موجودات را آفریده و هر لحظه فیض هستی به آنها می‌بخشد، مالک حقیقی است.

و در پاسخ این سؤال که مگر خداوند مالک تمام جهان نیست که از او تعبیر به مالک روز جزا می‌کنیم؟ باید بگوییم: گرچه مالکیت خداوند شامل هر دو جهان می‌باشد اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت‌های اعتباری بریده می‌شود و کسی در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد به فرمان خداست.

اعتقاد به روز رستاخیز اثر فوق‌العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد. یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشا و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می‌اندازد که از کارهای او باخبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.

در حدیثی می‌خوانیم که امام سجّاد (ع) هنگامی که به آیه مالک یوم‌الدّین می‌رسید، به قدری آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

جمله «یوم‌الدّین» در قرآن در تمام موارد به معنی قیامت آمده است. «دین» در

لغت به معنی جزاست. از آنجا که روشن‌ترین برنامه‌ای که در قیامت اجرا می‌شود برنامه جزا و کیفر می‌باشد، روز قیامت روز دین معرفی شده.

آیه ۵) انسان در پیشگاه خدا - از اینجا گویی بنده، پروردگار خود را مخاطب ساخته، نخست از عبودیت خویش در برابر او سپس از امدادها و کمکهای او سخن می‌گوید: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ).

در آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات بود، در اینجا سخن از توحید عبادت و توحید افعال است.

توحید عبادت آن است که هیچ‌کس و هیچ‌چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم. تنها به فرمان او گردن نهیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات او بپرهیزیم.

توحید افعال آن است که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم، نه اینکه دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم هر سببی هر تأثیری دارد به فرمان خدا است. این تفکر و اعتقاد، انسان را از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می‌دهد.

ذکر صیغه جمع در «نعبد» و «نستعین» همچنین آیات بعد که به صورت جمع است، نشان می‌دهد که اساس عبادت به خصوص نماز بر پایه جمع و جماعت است. به این ترتیب، هرگونه فردگرایی، تک‌روی، انزواطلبی و مانند اینها از نظر اسلام و قرآن مفاهیمی مردود است.

آیه ۶) «ما را به راه راست هدایت کن» (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ).

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استمداد از ذات پاک او، نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا همواره از خداوند درخواست هدایت به «صراط مستقیم» می‌کنیم، مگر ما گمراهیم؟ وانگهی این سخن از پیامبر و امامان

که نمونه انسان کامل بودند، چه معنی دارد؟

در پاسخ می‌گوییم: انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می‌رود. به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگه دارد.

دوم اینکه، هدایت پیمودن طریق تکامل است که انسان به تدریج مراحل نقصان را پشت سر نهد و به مراحل بالاتر برسد. بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان، از خدا تقاضای هدایت به «صراط مستقیم» کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خداست و همه بدون استثنا در مسیر تکاملند، چه مانعی دارد که آنها نیز از خداوند تقاضای درجات بالاتری را بنمایند.

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: «یعنی خداوند، ما را بر راهی که به محبت تو می‌رسد و به بهشت واصل می‌گردد و مانع پیروی از هوسهای هلاک‌کننده و آرای انحرافی است ثابت بدار.»

صراط مستقیم چیست - «صراط مستقیم» آیین خداپرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورهای خداست چنانکه در آیه ۱۶۱ سوره أنعام می‌خوانیم: «بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده؛ آیینی پابرجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)؛ آیین ابراهیم؛ که از آیینهای خرافی روی برگرداند؛ و از مشرکان نبود.»

جالب اینکه «صراط» به معنی راه مستقیم است. بنابراین مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده؛ و ذکر آن به صورت توصیف، برای تأکید روی این مسأله است.

(آیه ۷) دو خط انحرافی - این آیه تفسیر روشنی است برای صراط مستقیم که در آیه قبل خواندیم. «راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان» (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ).

در حقیقت، خدا به ما دستور می‌دهد راه پیامبران و نیکوکاران و کسانی که مشمول نعمت و الطاف او شده‌اند را بخواهیم و به ما هشدار می‌دهد که در برابر شما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد: خط «مغضوب علیهم» و خط «ضالین».

نکته‌ها :

۱. الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ كَيَانَد - آیه ۶۹ سوره نساء این گروه را تفسیر کرده است: «کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز،) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

بنابراین ما در سوره حمد از خدا می‌خواهیم که در خطّ این چهارگروه قرار گیریم که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نماییم.

۲. مغضوب علیهم و ضالین کیانند -

از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید استفاده می‌شود که «ضالین» گمراهان عادی هستند و «مغضوب علیهم» گمراهان لجوج یا منافق. به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده است.

در آیه ۶ سوره فتح آمده است: «و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته، و جهنّم را برای آنان آماده کرده است.»

به هر حال، «مغضوب علیهم» کسانی هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و دشمنی با حق را می‌پیمایند و در صورت امکان از اذیت و آزار پیامبران و رهبران الهی فروگذار نمی‌کنند.

«پایان تفسیر سوره حمد»

سورهٔ بقره [۲]

این سوره در مدینه نازل شده و ۲۸۶ آیه دارد

محتوا و فضیلت سوره - جامعیت این سوره از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی: عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قابل انکار نیست زیرا در این سوره:

۱. بحثهایی پیرامون توحید و شناسایی خدا به خصوص از طریق مطالعه اسرار آفرینش آمده است؛

۲. بحثهایی در زمینه معاد و زندگی پس از مرگ؛

۳. بحثهایی دربارهٔ اعجاز قرآن و اهمیت این کتاب آسمانی؛

۴. بحثهای مفصلی دربارهٔ یهود و منافقان و موضع‌گیریهای خاص آنها در

برابر اسلام و قرآن و انواع کارشکنی‌های آنان در این رابطه؛

۵. بحثهایی در زمینه تاریخ پیامبران بزرگ، به خصوص ابراهیم و موسی؛

۶. بحثهایی دربارهٔ احکام مختلف اسلامی از جمله نماز، روزه، جهاد، حج

و تغییر قبله، ازدواج و طلاق، احکام تجارت و قسمت مهمی از احکام ربا،

به خصوص بحثهایی در زمینه انفاق در راه خدا، همچنین مسألهٔ قصاص و تحریم

قسمتی از گوشتهای حرام و قمار و شراب و بخشی از احکام وصیت و مانند آن آمده

است.

در **فضیلت** این سوره از پیامبر اکرم (ص) پرسیدند: کدام یک از سوره‌های قرآن

برتر است؟

فرمود: «سوره بقره.»

عرض کردند: کدام آیه از آیات سوره بقره افضل است؟

فرمود: «آیه الكرسي.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آیه ۱) تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن - در آغاز ۲۹ سوره از قرآن با حروف مقطعه برخورد می‌کنیم. این حروف همیشه جزء کلمات اسرارآمیز قرآن محسوب می‌شده و با گذشت زمان و تحقیقات دانشمندان، تفسیرهای جدیدی برای آن یافت می‌شود.

جالب اینکه در هیچ‌یک از تواریخ ندیده‌ایم که عرب جاهلی و مشرکان، وجود حروف مقطعه را در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن، بر پیغمبر (ص) خرده بگیرند و آن را وسیله‌ای برای سخریه قرار دهند. این می‌رساند که آنها از اسرار وجود حروف مقطعه بی‌خبر نبوده‌اند.

به هر حال، چند تفسیر که هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل آمده، در آغاز این سوره و سوره‌های آل عمران و اعراف بیان خواهیم کرد. اکنون به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که سخنوران عرب و غیرعرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد. با اینکه قرآن از حروف الفبا ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد و اندیشه‌ها را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید.

همان‌طور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی همچون انسان با آن ساختمان شگفت‌انگیز، انواع پرندگان و جانداران و گیاهان و گل‌های رنگارنگ

می‌آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می‌سازیم، خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن به کار برده. آری همین حروف در اختیار انسانها نیز هست ولی توانایی ندارند که ترکیبها و جمله‌بندی‌هایی بسان قرآن ابداع کنند.

عصر طلایی ادبیات عرب - عصر جاهلیت از نظر ادبیات یک عصر طلایی بود. همان اعراب بادیه‌نشین، همان پابره‌نه‌ها با تمام محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی، دل‌هایی سرشار از ذوق ادبی و سخن‌سنجی داشتند. عربها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال به نام بازار عکاظ داشتند که یک مجمع مهم ادبی و کنگره سیاسی - قضایی نیز محسوب می‌شد.

در این بازار، علاوه بر فعالیت‌های اقتصادی، عالی‌ترین نمونه‌های نظم و نشر عربی از طرف شعرا و سخن‌سرایان توانا عرضه می‌گردید و بهترین آنها به‌عنوان شعر سال انتخاب می‌شد. البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی، افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیله‌اش بود.

در چنین عصری، قرآن آنها را به مقابله به مثل دعوت کرد و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کردند.

گواه زنده این تفسیر حدیثی است که از امام سجّاد(ع) رسیده آنجا که می‌فرماید: «قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است. خداوند به آنها اعلام فرمود: اَلَمْ ذٰلِكَ الْكِتٰبُ. یعنی ای محمد، کتابی که بر تو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعه (الف، لام، میم) و مانند آن است - که همان حروف الفبای شماست - همانند آن را بیاورید اگر راست می‌گویید.»

نکته دیگری که این نظریه را تأیید می‌کند این است که در ۲۴ مورد از آغاز سوره‌های قرآن پس از ذکر حروف مقطعه سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده است و این نشان می‌دهد که میان حروف مقطعه و عظمت قرآن ارتباط وجود دارد. (آیه ۲) بعد از بیان حروف مقطعه، قرآن به عظمت این کتاب آسمانی اشاره

کرده می‌گوید: «آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد» (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ).

اینکه می‌گوید شک در آن راه ندارد، یک ادعا نیست بلکه آن‌چنان آثار صدق، عظمت، انسجام، استحکام، عمق معانی، فصاحت لغات و تعبیرات در آن نمایان است که هرگونه وسوسه و شک را از خود دور می‌کند.

جالب اینکه گذشت زمان نه تنها طراوت آن را نمی‌کاهد بلکه هر قدر علم به سوی تکامل پیش می‌رود درخشش این آیات بیشتر می‌شود.

در پایان آیه می‌فرماید: «و مایه هدایت پرهیزگاران است» (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ).

هدایت چیست - واژه «هدایت» در قرآن به دو معنی بازگشت می‌کند:

نخست هدایت تکوینی و منظور از آن رهبری موجودات به وسیله پروردگار

زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندی‌های حساب شده جهان هستی است.

و دیگر هدایت تشریحی که به وسیله پیامبران و کتابهای آسمانی انجام

می‌گیرد و انسانها با تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش می‌روند.

چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزگاران است - مسلماً قرآن برای هدایت همه

جهانیان نازل شده، ولی تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم در

مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت می‌باشد) محال است انسان از

هدایت کتابهای آسمانی و دعوت انبیا بهره بگیرد. «زمین شوره‌زار هرگز سنبل

برنیارد اگرچه هزاران مرتبه بر آن باران ببارد».

سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را

نمی‌پذیرد. از این رو، خداوند می‌فرماید: قرآن مایه هدایت پرهیزگاران است.

(آیه ۳) آثار تقوا در روح و جسم انسان - قرآن در آغاز این سوره، مردم را در

ارتباط با آیین اسلام به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱. «متقین» (پرهیزگاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته‌اند؛ ۲.

«کافران» که در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر خود معترفند؛ ۳. «منافقان»

که دارای دو چهره‌اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف

اسلامند. البته چهره اصلی آنها همان چهره کفر است. بی شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است. به همین سبب، قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد. در این آیه و دو آیه بعد سخن از گروه اول است، ویژگیهای آنها را از نظر ایمان و عمل در پنج عنوان مطرح می‌کند:

۱. ایمان به غیب - «پرهیزگاران» کسانی هستند که به غیب [= آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند» (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ).

غیب و شهود دو نقطه مقابل یکدیگرند. عالم شهود عالم محسوسات است و جهان غیب ماورای حس زیرا «غیب» در لغت به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماورای محسوسات از حس ما پوشیده است، به آن غیب گفته می‌شود.

ایمان به غیب نخستین نقطه‌ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا می‌سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا و وحی و قیامت قرار می‌دهد. به همین دلیل، نخستین ویژگی پرهیزگاران، ایمان به غیب ذکر شده است.

مؤمنان به غیب عقیده دارند سازنده عالم آفرینش علم و قدرتی بی‌انتهای عظمت و ادراکی بی‌نهایت دارد او ازلی و ابدی است و مرگ به معنی فنا و نابودی نیست بلکه دریچه‌ای است به جهان وسیع‌تر و پهناورتر.

در حالی که یک فرد مادی معتقد است، جهان هستی محدود است به آنچه ما می‌بینیم و قوانین طبیعت بدون هیچ نقشه و برنامه‌ای پدیدآورنده این جهان است و پس از مرگ همه چیز پایان می‌گیرد.

آیا این دو انسان با هم قابل مقایسه‌اند؟

اولی نمی‌تواند از حق و عدالت و خیرخواهی و کمک به دیگران صرف‌نظر کند و دومی دلیلی برای هیچ‌یک از این امور نمی‌بیند مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد. به همین دلیل در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و تعاون، اما در دنیای مادیگری استعمار است و استثمار، خونریزی است و غارت و چپاول و این سیر قهقراپی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام

می‌نهند.

و اگر قرآن نقطه شروع تقوا را در آیه فوق ایمان به غیب دانسته دلیلش همین است.

«غیب» در اینجا دارای مفهوم وسیع کلمه می‌باشد و اگر در بعضی روایات، غیب در آیه فوق به امام غائب حضرت مهدی (عج) تفسیر شده، در حقیقت می‌خواهد وسعت معنی ایمان به غیب را حتی نسبت به امام غائب، مجسم کند بی آنکه به آن مصداق محدود باشد.

۲. ارتباط با خدا - ویژگی دیگر پرهیزگاران این است: «و نماز را به پا می‌دارند» (وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ).

«نماز» که رمز ارتباط با خداست، مؤمنانی را که به جهان ماورای طبیعت راه یافته‌اند در یک رابطه دائمی با آن مبدأ بزرگ آفرینش نگه می‌دارد. آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم فرود می‌آورند و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان هستی هستند. چنین انسانی احساس می‌کند از مخلوقات دیگر فراتر رفته و ارزش آن را یافته که با خدا سخن بگوید و این بزرگ‌ترین عامل تربیت اوست.

۳. ارتباط با انسانها - پرهیزگاران، علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار، رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند. به همین دلیل قرآن سومین ویژگی آنها را چنین بیان می‌کند: «و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی دادیم انفاق می‌کنند» (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

قابل توجه اینکه قرآن نمی‌گوید مِنَ اَمْوَالِهِمْ يَنْفِقُونَ (از اموالشان انفاق می‌کنند)، بلکه می‌گوید «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» (از آنچه به آنها روزی دادیم). به این ترتیب، مسأله «انفاق» را چنان تعمیم می‌دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد. بنابراین، پرهیزگاران کسانی هستند که نه تنها از اموال بلکه از علم و اندیشه، نیروهای جسمانی، مقام و موقعیت اجتماعی و همه سرمایه‌های خود به آنها که نیاز دارند می‌بخشند بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشند.

(آیه ۴) ویژگی چهارم پرهیزگاران ایمان به پیامبران و برنامه‌های الهی

است. قرآن می‌گوید: «و آنان به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده ایمان می‌آورند» (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ).

آنان نه تنها ادیان آسمانی را عامل تفرقه و نفاق نمی‌شمرند بلکه با توجه به وحدت اصولی آنها، وسیله‌ای برای ارتباط و پیوند میان انسانها می‌دانند.

۵. ایمان به رستاخیز آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات، برای پرهیزگاران بیان شده است. می‌فرماید: «و به رستاخیز یقین دارند» (و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

آنان یقین دارند که انسان عبث و بی‌هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ پایان نمی‌گیرد. او اعتراف دارد که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است.

این اعتقاد به او آرامش می‌بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسؤلیت‌ها بر او وارد می‌شود نه تنها رنج نمی‌برد بلکه از آن استقبال می‌کند و اطمینان دارد که کوچک‌ترین عمل نیک و بد، پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیع‌تر که از هرگونه ستم خالی است، انتقال می‌یابد و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره‌مند می‌گردد.

ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسانها دارد. به آنها شهامت و شجاعت می‌بخشد زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان، شهادت در راه یک هدف مقدس الهی است که آغاز یک زندگی جاودانی است.

ایمان به قیامت، انسان را در برابر گناه کنترل می‌کند. به هر نسبت که ایمان قوی‌تر باشد گناه کم‌تر است.

(آیه ۵) این آیه به عاقبت مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده‌اند اشاره کرده می‌فرماید: «آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند» (أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ). «و آنان رستگارانند» (أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

جمله «من ربهم» اشاره به این حقیقت است که هدایت و رستگاری آنها از

سوی خدا تضمین شده است.

جمله «عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» اشاره به اینکه هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که بر آن سوارند و به کمک آن به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند.

تعبیر «هُدًى» به صورت نکره، اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حالشان می شود یعنی هدایتی عظیم دارند. جمله «هُمْ الْمُفْلِحُونَ» دلیل بر انحصار است یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت فوق مشمول هدایت الهی گشته اند.

حقیقت تقوا چیست - «تقوا» از ماده «وقایه» به معنی نگاهداری یا خویشتن داری است. به تعبیری دیگر، یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می کند. در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاهها حفظ و از تندرویهای خطرناک بازمی دارد و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می شود، تا آنجا که جمله «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» به صورت یک شعار جاودانی اسلام درآمده است.

در ضمن باید توجه داشت که تقوا دارای شاخه ها و شعبی است: تقوای مالی و اقتصادی، تقوای جنسی، تقوای اجتماعی، سیاسی و مانند اینها.

(آیه ۶) گروه دوم، کافران لجوج - این گروه در نقطه مقابل پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در این آیه و آیه بعد بیان شده است. می فرماید: «کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

این دسته چنان در گمراهی خود سرسخت و لجوجند که هر چند حق بر آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند. آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق

و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

(آیه ۷) این آیه به دلیل تعصّب و لجاجت کافران اشاره کرده می‌گوید: چنان در کفر فرو رفته‌اند که حسّ تشخیص را از دست داده‌اند. «خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهایشان پرده‌ای افکنده شده» (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً).

به همین دلیل، «عذاب بزرگی در انتظار آنهاست» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ). مسلماً انسان تا به این مرحله نرسیده باشد قابل هدایت است هر چند گمراه باشد، اما هنگامی که حسّ تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر راه نجاتی برای او نیست چراکه ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

نکته‌ها:

۱. آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست - اگر طبق آیه فوق، خداوند بر دلها و گوشهای این گروه مهر نهاده و بر چشمهایشان پرده افکنده، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ قرآن در پاسخ می‌فرماید: اصرار و لجاجت در برابر حق، تکبّر و ادامه ظلم و کفر و پیروی از هوسهای سرکش سبب می‌شود که پرده‌ای بر حسّ تشخیص آنها بیفتد که در واقع این حالت بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجاً با آن انس می‌گیرد، نخست یک حالت است، بعد یک عادت می‌شود سپس به یک ملکه مبدل می‌گردد و جزء بافت جان انسان می‌شود. اما چون خودآگاهانه این راه را برگزیده مسؤول عواقب آن می‌باشد بی‌آنکه جبر لازم آید.

و اگر اینها به خدا نسبت داده شده، به خاطر آن است که خداوند این خاصیت را در این‌گونه اعمال نهاده است.

۲. مهر نهادن بر دلها - در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن، برای بیان

سلب حسّ تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به «ختم» و گاهی تعبیر به «طبع» و «رین» شده است.

این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم مرسوم بود هنگامی که اشیایی را در کیسه‌ها یا ظرفهای مخصوصی قرار می‌دادند یا نامه‌های مهمی را در پاکت می‌گذارند، برای آنکه کسی سر آن را ننگشاید و به آن دست نزند، آن را می‌بستند و گره می‌زدند و بر گره مهر می‌نهادند. امروز نیز معمول است کیسه‌های پستی را لاک و مهر می‌کنند.

در لغت عرب برای این معنی کلمه «ختم» به کار می‌رود. البته این تعبیر درباره افراد بی‌ایمان و لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار، در برابر عوامل هدایت، نفوذناپذیر شده‌اند. لجاجت در برابر مردان حق در دلشان چنان رسوخ کرده که همانند کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچ‌گونه تصرفی در آن نمی‌توان کرد. به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

«طبع» در لغت به همین معنی آمده است. یعنی چیزی که با آن مهر می‌کنند. «رین» به معنی زنگار یا غبار یا لایه کثیفی است که بر اشیای گران‌قیمت می‌نشیند. این تعبیر در قرآن در مورد کسانی که بر اثر خیره‌سری و گناه زیاد قلبشان نفوذناپذیر شده به کار رفته است. در آیه ۱۴ سوره مطفّین می‌فرماید: «چنین نیست (که آنها می‌پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می‌زند فوراً آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید تا مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد.

۳. مقصود از قلب در قرآن - «قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است از

جمله:

- ۱) به معنی عقل و درک، چنانکه در آیه ۳۷ سوره «ق» می‌خوانیم: «إِنَّ فِيَّ ذَلِكْ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (در این تذکری است برای آن‌کس که عقل دارد).
- ۲) به معنی روح و جان، چنانکه در آیه ۱۰ سوره احزاب آمده است: «و

زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود.»

۳) به معنی مرکز عواطف، آیه ۱۲ سوره انفال شاهد این معنی است: «به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم.»

توضیح اینکه، در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد: یکی مرکز «ادراکات» که همان مغز و دستگاه اعصاب است و دیگر مرکز «عواطف» که همان قلب صنوبری است که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد. هنگامی که با مصیبتی روبه‌رو می‌شویم فشار آن را روی قلب صنوبری احساس می‌کنیم. همچنین وقتی که به مطلب سرور انگیزی برمی‌خوریم، فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم.

درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف، روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس‌العمل‌های جسمی آنها متفاوت است. عکس‌العمل درک و فهم در مغز و فکر آشکار می‌شود و عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد.

نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) و مسائل عقلی به قلب - به معنی عقل یا مغز - نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد.

(آیه ۸) گروه سوم (منافقان) - اسلام در یک مقطع خاص تاریخی با گروهی روبه‌رو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه - که قرآن از آنها به عنوان منافقین^۱ یاد می‌کند و ما در فارسی از آن به دورو یا دوچهره تعبیر می‌کنیم - در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه‌های دقیقی برای شناسایی بیان می‌کند که خط باطنی آنها را مشخص می‌سازد و الگویی در این

۱. «منافق» از ماده «نق» به معنی کانالها و نقب‌هایی است که زیر زمین می‌زند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

زمینه به دست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد. نخست تفسیری از نفاق دارد می گوید: «گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم. در حالی که ایمان ندارند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۹) این عمل را نوعی زرنگی و به اصطلاح تاکتیک، حساب می کنند. «می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند» (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا). «در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، (اما) نمی فهمند» (وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۱۰) سپس قرآن به این واقعیت اشاره می کند که نفاق بیماری است. دوگانگی جسم و روح یک نوع ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود. می فرماید: «در دل‌های آنها یک نوع بیماری است» (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

از آنجا که در نظام آفرینش هرکس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت در همان مسیر به پیش می رود، قرآن می افزاید: «خداوند بر بیماری آنان افزوده» (فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا).

و چون سرمایه اصلی منافقان دروغ است تا بتوانند تناقضها را که در زندگی‌شان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: «و به خاطر دروغهایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

(آیه ۱۱) سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مُفسد واقعی همانها هستند. قرآن می فرماید: «و هنگامی که به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید می گویند: ما فقط اصلاح کننده ایم» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ).

(آیه ۱۲) قرآن می افزاید: «آگاه باشید! اینها همان مفسدانند؛ ولی نمی فهمند» (إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنَّ لَا يَشْعُرُونَ).

اصرار آنها در راه نفاق و خوگرفتن با برنامه‌های زشت سبب شده که به تدریج گمان کنند این برنامه‌ها مفید و اصلاح طلبانه است. در گذشته گفتیم که اگر گناه از حد بگذرد حسّ تشخیص را از انسان می‌گیرد بلکه تشخیص او را واژگونه می‌سازد و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او درمی‌آید.

(آیه ۱۳) نشانه دیگر اینکه، خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوش باور می‌پندارند. قرآن می‌گوید: «و هنگامی که به آنان گفته شود همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟!» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ).

به این ترتیب، افراد حق طلب را که با مشاهده آثار حَقَّانیت در دعوت پیامبر(ص) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرو آورده‌اند به سفاهت متهم می‌کند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و درایت می‌شمرد.

آری در منطق آنها، عقل جایش را با سفاهت عوض کرده است. بدین رو قرآن می‌فرماید: «بدانید اینها همان ابلهانند ولی نمی‌دانند» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ).

آیا این سفاهت نیست که انسان به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد و استعداد و نیروی خود را در راه شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد!

(آیه ۱۴) سومین نشانه این است که هر روز به رنگی درمی‌آیند و در میان هر جمعیتی با آنها هم صدا می‌شوند. قرآن می‌فرماید: «و هنگامی که افراد باایمان را ملاقات می‌کنند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم» (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَأَمْنَا). ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم.

ولی «هنگامی که با شیطانهای خود خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما ایم» (وَ إِذَا خَلُوا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ).

و اگر می‌بینید در برابر مؤمنان اظهار ایمان می‌کنیم «ما فقط (آنها را) مسخره می‌کنیم» (إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ).

(آیه ۱۵) سپس قرآن بالحنی قاطع می‌گوید: «خدا آنان را استهزا می‌کند»
 (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ). «و آنها را در طغیانشان نکه می‌دارد، تا سرگردان شوند» (و
 يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ)¹.

(آیه ۱۶) این آیه سرنوشت شوم آنها را چنین بیان می‌کند: «آنان کسانی
 هستند که هدایت را به گمراهی فروخته‌اند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ
 بِالْهُدَى).

به همین دلیل «تجارت آنها سودی نداده» (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ).
 «و هدایت نیافته‌اند» (وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ).

دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت آشکار منافقان است،
 پدیده‌های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی
 می‌توان آن را شناخت.

نکته‌ها

۱. وسعت معنی نفاق - نفاق به مفهوم خاص، صفت افراد بی‌ایمانی است که
 در صف مسلمانانند اما دل در گرو کفر دارند. نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه
 دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود هرچند در افراد مؤمن باشد
 که ما از آن به عنوان رگه‌های نفاق نام می‌بریم. پیامبر(ص) در حدیثی فرمود: «سه
 خصلت است که در هر که باشند منافق است هرچند اهل روزه و نماز باشد و خود
 را مسلمان بداند: کسی که هرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد و هرگاه سخن گوید
 دروغ گوید و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند.»

مسلماً این‌گونه افراد رگه‌هایی از نفاق در وجودشان هست.

و درباره‌ی ریاکاران از امام صادق(ع) روایت شده است: «ریا و ظاهرسازی،
 درخت (شوم و تلخی) است که میوه‌ای جز شرک خفی ندارد و ریشه‌ی آن نفاق

۱. «یعمهون» از ماده «عمه»، به معنی تردد و تحیر در کاری است و به معنی کوردلی که اثر آن سرگردانی
 می‌باشد نیز آمده است.

است.»

۲. فریب وجدان - آیه فوق اشاره روشنی به مسأله فریب وجدان دارد. انسان منحرف و آلوده برای رهایی از سرزنش و مجازات وجدان، کم‌کم برای خود این باور را به وجود می‌آورد که عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح و مبارزه با فساد است (إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ)، تا با فریب وجدان، آسوده‌خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

(آیه ۱۷) دو مثال برای ترسیم حال منافقان - در مثال اول می‌گوید: «آنان [= منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته» تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا). ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند، و در تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را می‌سازد» (فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ).

فکر می‌کردند با این آتش مختصر و نور آن می‌توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند اما طوفان برمی‌خیزد یا باران درستی فرو می‌ریزد و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به خاموشی می‌گراید و بار دیگر در تاریکی سرگردان می‌شوند.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است یا اشاره به ایمان نخستین آنهاست که بر اثر تقلیدهای کورکورانه، تعصبات غلط، لجاجتها و عداوتها، پرده‌های ظلمانی بر آن می‌افتد.

(آیه ۱۸) سپس می‌افزاید: «آنها کران، گنگها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند» (صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ).

تشبیه فوق این واقعیت را در زمینه نفاق روشن می‌سازد که نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی‌تواند مؤثر واقع شود، ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت‌های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره‌گیرند ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم‌دوامی که در بیابان تاریک

در معرض وزش طوفانهاست، دیری نمی‌نماید و سرانجام چهره واقعی آشکار می‌گردد و به جای کسب موقّیّت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد.

(آیه ۱۹) در مثال دوم، قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می‌نماید: شبی است تاریک، باران به شدّت می‌بارد، از کرانه‌های افق برق پرنوری می‌جهد، صدای غرّش مهیب رعد نزدیک است پرده‌های گوش را پاره کند، انسانی بی‌پناه در دل این دشت وسیع سرگردان مانده است، باران پریشان بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاهی دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می‌دهد گامی به سوی مقصد بردارد. قرآن حال این مسافر سرگردان را بازگو می‌کند می‌فرماید: «یا همچون بارانی از آسمان که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد» (أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ).

سپس می‌افزاید: «آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند» (يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به کافران احاطه دارد» و در قبضه قدرت او هستند (وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ).

(آیه ۲۰) برقها پیاپی بر صفحه آسمان جستن می‌کند، روشنایی خیره‌کننده «برق، نزدیک است چشمانشان را برباید» (يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ).

«هر زمان که (برق جستن می‌کند و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می‌سازد، (چند گامی) در پرتو آن راه می‌روند؛ و چون خاموش می‌شود، توقّف می‌کنند» (كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا).

هر آن ممکن است هدف صاعقه‌ای قرار گیرند و خاکستر شوند. حتی این خطر وجود دارد که غرّش رعد، گوششان را پاره و نور خیره‌کننده برق چشمشان را نابینا کند. «و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنها را از بین می‌برد؛ چرا که خداوند بر هر چیز تواناست» (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان پناه نبرده‌اند تا از شرّ صاعقه‌های مرگبار مجازات الهی و جهاد مسلحانه مسلمانان نجات یابند.

در اینکه میان مثال دوم و اوّل در آیات فوق چه تفاوتی است، آیه اوّل (مثلهم کمثل الذی ...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد صف مؤمنان راستین شده بودند و ایمان آوردند اما ایمانشان پابرجا نبود و به نفاق گراییدند.

مثال دوم (أو کصیبٍ من السماء...) حال منافقانی را بازگو می‌کند که از آغاز در صف نفاق بودند و برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

(آیه ۲۱) این چنین خدایی را بپرستید - بعد از شرح حال پرهیزگاران، کافران و منافقان، این آیه خطّ سعادت و نجات را که پیوستن به گروه اوّل است، مشخص ساخته می‌گوید: «ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید؛ تا پرهیزگار شوید» «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

خطاب «یا ایها الناس» (ای مردم) که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده و یک خطاب جامع و عمومی است، نشان می‌دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصی نیست بلکه همگان را در این دعوت شرکت می‌دهد، همه را به پرستش خدای یگانه و مبارزه با شرک و انحراف از خطّ توحید دعوت می‌کند. برای برانگیختن حسّ شکرگزاری مردم و جذب آنها به عبادت پروردگار، از نعمت آفرینش انسانها آغاز می‌کند که هم نشانه قدرت خداست و هم علم و حکمت او.

قابل توجه اینکه نتیجه پرستش پروردگار، تقوا و پرهیزگاری است (لعلکم تتقون). بنابراین، عبادتهای ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی‌افزاید همان‌گونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی‌کاهد.

(آیه ۲۲) نعمت زمین و آسمان - در این آیه به قسمت دیگری از نعمتهای بزرگ خدا که می‌تواند انگیزه شکرگزاری باشد اشاره کرده می‌فرماید: «آن کس که زمین را بستر شما قرار داد» «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ضَرًّا فِرَاشًا».

امام سجّاد(ع) در تفسیر آیه فوق فرمود: «خداوند، زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید و سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را معطر قرار نداد تا بوی آن به مغزتان آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایهٔ هلاکتان گردد، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و سخت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بنا کنید و مردگان را در آن دفن نمایید. آری، خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد.»

سپس به نعمت آسمان می پردازد می گوید: «و آسمان [= جوّ زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد» (وَ السَّمَاءِ بِنَاءً).

واژه «سما» که در این آیه به آن اشاره شده جوّ زمین است. یعنی قشر هوای متراکمی که کرهٔ زمین را پوشانده و، طبق نظریهٔ دانشمندان، ضخامت آن چند صد کیلومتر است.

اگر این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین اطراف ما را احاطه کرده نبود، زمین پیوسته در معرض رگبار سنگهای پراکنده آسمانی بود و آرامش از مردم جهان سلب می شد.

سپس به نعمت باران پرداخته می گوید: «و از آسمان آبی فرو فرستاد» (وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

آبی حیات بخش و زندگی آفرین و مایهٔ آبادیها و شالودهٔ نعمتهای مادی. سپس به انواع میوههایی که از برکت باران و روزیهایی که نصیب انسانها می شود اشاره کرده می گوید: «و به وسیلهٔ آن، میوهها را پرورش داد؛ تا روزی شما باشد» (فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ).

این برنامهٔ الهی که از یک سو رحمت و وسیع خدا را بر همهٔ بندگان مشخص می کند و از سوی دیگر بیانگر قدرت اوست که چگونه از آب بی رنگ صدها رنگ از میوهها و دانههای غذایی با خواص متفاوت برای انسانها و جانداران دیگر آفریده، یکی از زندهترین دلایل وجود اوست. از این رو می افزاید: «بنابراین، برای خدا همتیانی قرار ندهید، در حالی که می دانید» هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده اند و نه

شما را روزی می دهند (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

«آنداد» جمع «ند» به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد.

بت پرستی در شکل‌های مختلف - به طور کلی هر چه را در ردیف خدا، در زندگی مؤثر دانستن یک نوع شرک است.

ابن عباس مفسر معروف، می گوید: آنداد، همان شرک است که گاهی پنهان تر از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک است. از جمله اینکه انسان بگوید: به خدا سوگند، به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند ... (یعنی خدا و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد و بگوید) این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند (پس نجات دهنده ما از دزدان این سگ است). یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی. همه آنها بویی از شرک می دهد.

در تعبیرات عامیانه نیز بسیار می گویند اول خدا، دوم تو! باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست.

(آیه ۲۳) قرآن معجزه جاویدان - از آنجا که نفاق و کفر گاهی از عدم درک محتوای نبوت و اعجاز پیامبر (ص) سرچشمه می گیرد، در اینجا به معجزه جاویدان قرآن اشاره کرده می گوید: «و اگر درباره آنچه بر بنده خود [= پیامبر] نازل کرده ایم، شک و تردید دارید (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید» (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ).

به این ترتیب، قرآن همه منکران را به مبارزه با قرآن و همانند یک سوره مانند آن دعوت می کند؛ تا عجز آنها دلیلی بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن باشد.

سپس می گوید: تنها خودتان به این کار قیام نکنید «و گواهان خود را - غیر خدا - (برای این کار) فراخوانید اگر راست می گویند» (وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

کلمه «شهداء» در اینجا اشاره به گواهانی است که آنها را در نفی رسالت

پیامبر(ص) کمک می‌کردند. جمله «مِن دُونِ اللَّهِ» اشاره به این است که، حتّی اگر همه انسانها جز «اللّه» دست به دست هم بدهند برای اینکه یک سوره همانند سوره‌های قرآن بیاورند، قادر نخواهند بود.

جمله «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» برای تحریک منکران به قبول مبارزه است و مفهومش این است که اگر شما از این کار عاجز هستید دلیل دروغ‌گویی شماست.

(آیه ۲۴) در این آیه می‌گوید: «پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، (بدنهای) مردم (گنجهکار) و سنگها [=بتها] است» (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ). «و برای کافران، آماده شده است!» (أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ).

«وَقُودٌ» به معنی آتشگیره است. یعنی ماده قابل اشتعال مانند هیزم.

و در اینکه منظور از «حِجَارَةٌ» چیست، آنچه با ظاهر آیات فوق سازگارتر به نظر می‌رسد این است که آتش دوزخ از درون خود انسانها و سنگها شعله‌ور می‌شود. با توجه به این حقیقت که امروز ثابت شده همه اجسام جهان در درون خود آتشی عظیم نهفته دارند، درک این معنی مشکل نیست.

در آیه ۶ و ۷ سوره همزه می‌خوانیم: «آتش برافروخته الهی است * آتشی که از دلها سر می‌زند».

نکته‌ها

۱. چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند - همان‌طور که از لفظ «معجزه» پیدا است، پیامبر باید قدرت بر انجام اعمال خارق‌العاده‌ای داشته باشد که دیگران از انجام آن عاجز باشند. پیامبری که دارای معجزه است، لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند. او باید نشانه‌ی درستی گفتار خود را معجزه‌ی خویش معرفی نماید تا اگر دیگران می‌توانند همانند آن را بیاورند. این کار را در اصطلاح «تحدی» گویند.

۲. قرآن معجزه‌ی جاودانی پیامبر اسلام(ص) - از میان معجزاتی که از پیامبر اسلام(ص) صادر شده، قرآن برترین سند حقیقت اوست چرا که قرآن معجزه‌ی

«گویا»، «جاودانی»، «جهانی» و «روحانی» است.

پیامبران پیشین می‌باید همراه معجزات خود باشند. در حقیقت، معجزات آنها زبان نداشت و گفتار پیامبران آن را تکمیل می‌کرد. این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام غیر از قرآن نیز صادق است. ولی قرآن یک معجزه گویاست نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می‌کند، مخالفان را به مبارزه می‌خواند محکوم می‌سازد و از میدان مبارزه پیروز بیرون می‌آید. بدین‌رو، باگذشت قرن‌ها از وفات پیامبر(ص) همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می‌دهد. هم دین است و هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون.

جاودانی و جهانی بودن - قرآن مرز زمان و مکان را درهم شکسته و همچنان به همان شکلی که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می‌کند. پیداست هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت. روشن است که یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

روحانی بودن قرآن - امور خارق‌العاده‌ای که از پیامبران پیشین به‌عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده معمولاً جنبه جسمانی داشته؛ زنده کردن مردگان، سخن گفتن نوزاد در گاهواره و... همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می‌کنند ولی الفاظ قرآن که از حروف الفبا و کلمات معمولی ترکیب یافته، در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، اندیشه‌ها را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید. معجزه‌ای که تنها با افکار و ارواح انسانها سر و کار دارد، برتری چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

(آیه ۲۵) ویژگی نعمتهای بهشتی - از آنجا که در آیه قبل کافران و منکران قرآن به عذاب دردناکی تهدید شدند، در این آیه سرنوشت مؤمنان را بیان می‌کند تا - همان‌گونه که روش قرآن است - با مقابله این دو با هم حقیقت روشن شود. می‌فرماید: «به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاری است» (و بَشِّرِ

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ).

طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آن است و هرگز قطع نمی شود، و باغهای بهشت چنین است. سپس ضمن اشاره به میوه های گوناگون این باغها می گوید: «هر زمان که میوه ای از آن، به آنان داده شود، می گویند: این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود» ولی اینها چقدر از آنها بهتر و عالی تر است (كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ).

سپس می افزاید: «و میوه هایی که برای آنها آورده می شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند» (وَ اَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا).

چنان در درجه اعلا قرار دارند که نمی شود یکی را بر دیگری ترجیح داد. آخرین نعمت بهشتی که در این آیه به آن اشاره شده همسران است. می فرماید: «و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است» (وَ لَهُمْ فِيهَا اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ). پاک از آلودگی هایی که در این جهان ممکن است داشته باشند، پاک از نظر روح و قلب و پاک از نظر جسم و تن.

در پایان آیه می فرماید: «و جاودانه در آن خواهند بود» (وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

نکته ها:

۱. همسران پاک - تنها وصفی که برای همسران بهشتی در این آیه بیان شده وصف «مطهّرة» (پاک و پاکیزه) است. اشاره به اینکه اولین و مهم ترین شرط همسر، پاک و پاکیزگی است. حدیث معروفی که از پیامبر (ص) نقل شده نیز این حقیقت را روشن می کند آنجا که می فرماید: «از گیاهان سرسبزی که بر مزبله ها می روید بهره یزید!»

عرض کردند: ای پیامبر، منظور شما از این گیاهان چیست؟

فرمود: «زن زیبایی است که در خانواده آلوده ای پرورش یافته.»

۲. نعمتهای مادی و معنوی در بهشت - گرچه در بسیاری از آیات قرآن سخن

از نعمتهای مادی بهشت است ولی در کنار آن به نعمتهای معنوی مهم‌تری نیز اشاره شده است. مثلاً در آیه ۷۲ سوره توبه می‌خوانیم: «خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نه‌ها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکنهای پاکیزه‌ای در این بهشتهای جاودان (نصیب آنها ساخته)؛ و (خشنودی و) رضای خدا (از همه اینها) برتر است؛ و پیروزی بزرگ، همین است.»

آیه ۲۶ شأن نزول: هنگامی که در آیات قرآن مثلهایی به «ذُباب» (مگس) و «عنکبوت» نازل گردید، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده زبان به انتقاد گشودند که این چگونه وحی آسمانی است که سخن از «عنکبوت» و «مگس» می‌گوید؟ آیه نازل شد.

تفسیر: آیا خدا هم مثال می‌زند - آیه می‌گوید: «خداوند از اینکه به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کم‌تر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا).

مثال وسیله‌ای برای تجسس حقیقت است. گاهی که گوینده در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است، بلاغت سخن ایجاب می‌کند که برای نشان دادن ضعف آنها، موجود ضعیفی را برای مثال انتخاب کند. مثلاً در آیه ۷۳ سوره حج می‌خوانیم: «ای مردم، مثلی زده شده است، به آن گوش فرادهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست‌به‌دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها بریاید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان).»

در اینکه منظور از «فما فوقها» (پشه یا بالاتر از آن) چیست؟ مفسران دو گونه تفسیر کرده‌اند. گروهی گفته‌اند: منظور بالاتر از آن در کوچکی است زیرا در مقام بیان کوچکی مثال است و برتری نیز از این نظر می‌باشد. مثل اینکه به کسی بگوییم چرا برای یک تومان این همه زحمت می‌کشی شرم نمی‌کنی؟ او می‌گوید شرمی ندارد

من برای بالاتر از آن هم زحمت می‌کشم حتی برای یک ریال!
 بعضی دیگر گفته‌اند: مراد بالاتر از نظر بزرگی است. یعنی خداوند هم
 مثالهای کوچک را مطرح می‌کند و هم مثالهای بزرگ را - تفسیر اول مناسب‌تر به نظر
 می‌رسد.

سپس آیه می‌فرماید: «آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است
 از طرف پروردگارشان» (فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ).
 آنها در پرتو ایمان و تقوا از لجاجت و عناد و کینه‌توزی با حق دورند.
 «و اما آنها که راه کفر را پیموده‌اند (این موضوع را بهانه کرده) می‌گویند: منظور
 خداوند از این مثل چه بوده است؟! (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه و گروه
 بسیاری را هدایت می‌کند» (وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا
 يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا).

خداوند می‌فرماید: «ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد» (وَ مَا يُضِلُّ بِهِ
 إِلَّا الْفَاسِقِينَ).

منظور از «فاسقین» کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پا بیرون
 نهاده‌اند زیرا «فسق» از نظر لغت به معنی خارج شدن هسته از درون خرما است
 سپس در این معنی توسعه داده شده و به کسانی که از جاده بندگی خداوند بیرون
 می‌روند اطلاق شده است.

هدایت و اضلال الهی - به شهادت آیات متعددی از قرآن «هدایت» به معنی
 فراهم آوردن وسائل سعادت و «اضلال» به معنی از بین بردن زمینه‌های مساعد
 است بدون اینکه جنبه اجباری به خود بگیرد.

این فراهم ساختن اسباب که نام آن را توفیق می‌گذاریم، یا برهم زدن اسباب
 که نام آن را سلب توفیق می‌گذاریم، نتیجه اعمال انسانهاست که این امور را در پی
 دارد. بنابراین اگر خداوند به کسانی توفیق هدایت می‌دهد یا از کسانی توفیق را
 سلب می‌کند نتیجه اعمال خودشان است.

(آیه ۲۷) **زیانکاران واقعی** - از آنجا که در آیه قبل سخن از اضلال فاسقان

بود، در این آیه با ذکر سه صفت فاسقان را معرفی می‌کند:

۱. «کسانی (هستند) که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می‌شکنند»
«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ».

در واقع انسانها پیمانهای مختلفی با خدا بسته‌اند. پیمان توحید و خداشناسی، پیمان عدم تبعیت از شیطان و هوای نفس؛ فاسقان این پیمانها را شکسته و از خواسته‌های دل و شیطان پیروی می‌کنند.

این پیمان کجا و چگونه بسته شد - خداوند هر موهبتی به انسان ارزانی می‌دارد، همراه آن پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد. به او چشم می‌دهد یعنی با این چشم حقایق را ببین، گوش می‌دهد یعنی صدای حق را بشنو... به این ترتیب هرگاه انسان از آنچه در درون فطرت اوست بهره‌نگیرد، یا از نیروهای خداداد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است. آری فاسقان همه یا قسمتی از این پیمانهای فطری الهی را زیر پا می‌گذارند.

۲. «و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده» (وَيَنْقُضُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ).

این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، ارتباط با رهبران الهی و رابطه با خداست.

۳. «و در روی زمین فساد می‌کنند» (وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ).

در پایان آیه می‌گوید: «اینها زیانکارانند» (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

چه زیانی از این برتر که انسان سرمایه‌های مادی و معنوی خود را در طریق فنا و نیستی و بدبختی به کار برد؟

اهمیت صلۀ رحم در اسلام - آیه فوق از احترام به پیوندهای الهی سخن می‌گفت که پیوند خویشاوندی یک مصداق روشن آن است.

اسلام نسبت به صلۀ رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشاوندان و بستگان را به شدت نهی کرده است. زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام

سجّاد(ع) به فرزندش نصیحت می‌کند می‌فرماید: «بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را دور از رحمت خدا شمرده است.»

(آیه ۲۸) نعمت اسرارآمیز حیات - قرآن دلایلی را که در گذشته (آیه ۲۱ و ۲۲ همین سوره) در زمینه شناخت خدا ذکر کرده بود تکمیل می‌کند. در اینجا برای اثبات وجود خدا از نقطه‌ای آغاز کرده که برای کسی جای انکار باقی نمی‌گذارد و آن مسأله حیات و زندگی است. می‌فرماید: «چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحی) بودید، و او شما را زنده کرد» (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ).

قرآن یادآوری می‌کند که قبل از این، شما اجسام بی‌روحی بودید، اکنون دارای نعمت حیات و هستی می‌باشید، اعضا و دستگاہهای مختلف، حواس و ادراک به شما داده است. این مسأله اسرارآمیز که افکار دانشمندان و کوششهایشان از درك آن عاجز مانده، بزرگ‌ترین سند اثبات وجود خداست.

بعد از یادآوری نعمت حیات، دلیل آشکار دیگری را یادآور می‌شود و آن مسأله مرگ است. می‌گوید: «سپس شما را می‌میراند» (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ). آری آفریننده حیات همان آفریننده مرگ است چنانکه در آیه ۲ سوره مَلِك می‌خوانیم: «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید.»

قرآن بعد از ذکر دو دلیل روشن بر وجود خدا، به ذکر مسأله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته می‌گوید: «و بار دیگر شما را زنده می‌کند» (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ). البته زندگی پس از مرگ جای تعجب نیست و با توجه به دلیل اول - یعنی اعطای حیات به موجود بی‌جان - پذیرفتن اعطای حیات پس از متلاشی شدن بدن، نه تنها کار مشکلی نیست بلکه از نخستین بار آسان‌تر است، هر چند آسان و مشکل برای وجودی که قدرتش بی‌انتهاست مفهوم می‌ندارد.

و در پایان آیه می‌گوید: «سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید» (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

مقصود از رجوع به سوی پروردگار، بازگشت به سوی نعمتهای خداوند

می باشد. یعنی در روز رستاخیز به نعمتهای خداوند بازگردانده می شوید.

(آیه ۲۹) پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسأله مبدأ و معاد، به یکی دیگر از نعمتهای خداوند اشاره کرده می گوید: «او (خدایی) است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد برای شما آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا).

به این ترتیب، ارزش وجودی انسانها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می کند.

در قرآن آیات فراوانی می یابیم که انسان را هدف نهایی آفرینش موجودات جهان معرفی می کند.

بار دیگر به دلایل توحید بازمی گردد می گوید: «سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است» (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

جمله «استوی» از ماده «استواء» به معنی تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است.

مقصود از آسمانهای هفتگانه معنی واقعی آسمانهای هفتگانه است. از آیات قرآن استفاده می شود که کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می بینیم همه جزء آسمان اول است و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می دهند. شاهد این سخن آیه ۱۲ سوره فصلت است که می گوید: «و آسمان پایین را با چراغهایی [= ستارگان] زینت بخشیدیم.»

اما اینکه گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و شاید علوم در آینده از روی آن پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر به هر نسبت که پیش می رود از عجایب آفرینش تازه هایی را به دست می آورد.

(آیه ۳۰) انسان نماینده خدا در زمین - در آیات گذشته خواندیم که خدا مواهب زمین را برای انسان آفریده است. در این سلسله آیات که از آیه ۳۰ شروع

و به آیه ۳۹ پایان می‌یابد، سه مطلب اساسی مطرح شده است:

۱. خبر دادن پروردگار به فرشتگان راجع به خلافت و سرپرستی انسان در زمین و گفت‌وگویی که آنها با خداوند داشته‌اند.

۲. دستور خضوع و تعظیم فرشتگان در برابر نخستین انسان.

۳. تشریح وضع آدم و زندگی او در بهشت و حوادثی که منجر به خروج او از بهشت گردید سپس توبه آدم و زندگی او و فرزندانش در زمین.

این آیه از نخستین مرحله سخن می‌گوید. خواست خداوند چنین بود که در روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان.

نخست می‌گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [=نماینده‌ای] قرار خواهم داد» (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً).

«خلیفه» به معنی جانشین است. در اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است، همان‌گونه که بسیاری از محققان پذیرفته‌اند، مقصود خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است. سؤالی که بعد از این فرشتگان می‌کنند و می‌گویند نسل آدم ممکن است مبدأ فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم، متناسب همین معنی است چراکه نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست.

خدا می‌خواست موجودی بیافریند که گل سرسبد عالم هستی باشد و شایسته مقام خلافت الهی و نماینده «الله» در زمین گردد.

سپس آیه مورد بحث می‌افزاید: فرشتگان به عنوان سؤال برای درک حقیقت، «گفتند: (پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ».

«زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است، «تسبیح و حمد تو

را به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم» (وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ). خداوند در اینجا پاسخی داد که توضیح آن در مراحل بعد آشکار گردید. «فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید» (قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ). آنها فکر می کردند اگر هدف عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم، همواره غرق در عبادتیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت! بی خبر از اینکه عبادت آنها با توجه به اینکه شهوت و غضب و خواسته های گوناگون در وجودشان راه ندارد، با عبادت و بندگی انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می کند، تفاوت فراوانی دارد.

آنها چه می دانستند که از نسل این آدم، پیامبرانی همچون محمد و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و ائمه اهل بیت (ع) و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدا می دهند، قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت. افرادی که گاه یک ساعت تفکر آنها برابر با سالها عبادت فرشتگان است.

(آیه ۳۱) فرشتگان در بوته آزمایش - آدم به لطف پروردگار دارای استعداد فوق العاده ای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته قرآن «سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت» (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا). و این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی، افتخار بزرگی برای آدم بود.

در حدیثی آمده که از امام صادق (ع) درباره این آیه سؤال کردند. فرمود: «منظور زمینها، کوهها، دره ها و بستر رودخانه ها (و تمامی موجودات) می باشد.» سپس امام (ع) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکند فرمود: «حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد.»

همچنین استعداد نامگذاری اشیا را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیا را نامگذاری کند و در مورد احتیاج با ذکر نام آنها را بخواند.

«بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید» (ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۳۲) فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند، در برابر این آزمایش فرو ماندند. بدین رو «عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم» (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا). «تو دانا و حکیمی» (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

(آیه ۳۳) در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسامی موجودات و اسرارشان را شرح دهد. «خداوند) فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن» (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ).

«هنگامی که آنان را آگاه کرد (خداوند) فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می‌دانم؟ و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید» (فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ).

در اینجا فرشتگان در برابر معلومات وسیع این انسان سر تسلیم فرود آوردند و بر آنها آشکار شد که لایق خلافت زمین تنها اوست.

در اینکه خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود، باید بگوییم تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشت. یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود و در مدّت کوتاهی آن را بارور ساخت.

اطلاق واژه «تعلیم» در قرآن به تعلیم تکوینی، در جای دیگر نیز آمده است. در آیه ۴ سوره الرّحمن می‌فرماید: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (به او بیان را آموخت). این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن استعداد ویژه فطری است که در نهاد انسانها قرار داده تا بتوانند سخن بگویند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می‌نمود آنها همین فضیلت آدم را پیدا می‌کردند. باید توجه داشت که ملائکه

آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری این همه علوم در آنها نبود بلکه برای هدف دیگری آفریده شده بودند. فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند گرچه در آغاز فکر می‌کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند ولی خداوند با آزمایش علم اسماء تفاوت آنها را با آدم روشن ساخت.

(آیه ۳۴) آدم در بهشت - قرآن در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون مقام و عظمت انسان به فصل دیگری از این بحث پرداخته می‌گوید: «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید» (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ). «همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید» (فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ).

او استکبار کرد «و (به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد» (وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ).

آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام اوست که پس از تکمیل خلقتش تمام فرشتگان مأمور می‌شوند در برابر این آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند. به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است شایسته هر نوع احترامی است.

ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می‌داند چه اندازه کرنش می‌کنیم، پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار از جهان هستی.

نکته‌ها:

۱. چرا ابلیس مخالفت کرد - می‌دانیم «شیطان» اسم جنس است شامل نخستین شیطان و همه شیطانها می‌شود ولی «ابلیس» اسم خاص است و اشاره به شیطانی است که اغواگر آدم شد. او - طبق صریح آیات قرآن - از جنس فرشتگان نبود بلکه در صف آنها قرار داشت. او از طایفه جن بود که مخلوق مادی است. انگیزه او در این مخالفت، کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکرش چیره شد. او می‌پنداشت که از آدم برتر است و علت کفر او نیز همین بود که فرمان

حکیمانهٔ پروردگار را نادرست شمرد. نه تنها عملاً عصیان کرد از نظر اعتقاد نیز معترض بود. به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد و آتش به خرمن هستی او افکند. کبر و غرور از این آثار بسیار دارد.

جملهٔ «کان من الکافرین» نشان می‌دهد که او قبل از این فرمان نیز خط خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان پروردگار جدا کرده بود و فکر استکبار در سر می‌پروراند.

۲. آیا سجده برای خدا بود یا آدم - بی‌شک «سجده» به معنی «پرستش» برای خداست و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم. بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجدهٔ پرستش نکردند بلکه سجده برای خدا بود و به خاطر آفرینش چنین موجود شگرفی. یا اینکه برای آدم سجده کردند اما سجده به معنی «خضوع» نه پرستش.

از امام علی بن موسی الرضا (ع) روایت شده است: «سجده فرشتگان، پرستش خداوند از یکسو و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود چرا که ما در صلب آدم بودیم.»

(آیه ۳۵) بعد از این ماجرا و ماجرای آزمایش فرشتگان، به آدم دستور داده شد او و همسرش در بهشت سکنی گزینند. قرآن می‌فرماید: «و گفتیم تو ای آدم! با همسرت در بهشت سکونت کن و از (نعمتهای) آن، از هر جا می‌خواهید، گوارا بخورید» (وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا).^۱

«(اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد» (وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

از آیات قرآن استفاده می‌شود که آدم برای زندگی روی زمین آفریده شده بود

۱ «رغد» به معنی فراوان، گسترده و گوارا است. جملهٔ «حیث شئتما» اشاره به این است که از هر جای بهشت یا از هر نوع از میوه‌ها که میل داشتید استفاده کنید.

ولی در آغاز، خداوند او را در بهشت که یکی از باغهای پر نعمت این جهان بود، ساکن نمود.

شاید علت این بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین آشنایی نداشت و تحمل زحمتهای آن بدون مقدمه برای او مشکل بود. او در این محیط باید تکامل یابد و بداند زندگی روی زمین همراه با برنامه‌ها و تکالیف و مسؤولیتهاست که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت و سرباز زدن از آن سبب رنج و ناراحتی است.

این یک سلسله تعلیمات لازم بود که باید فراگیرد و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم بگذارد.

(آیه ۳۶) در اینجا «آدم» در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع قرار گرفت ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش برندارد، به وسوسه‌گری مشغول شد. قرآن می‌فرماید: «پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد» (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ).

آری از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد و رنج بود، بر اثر فریب شیطان اخراج شدند.

قرآن می‌فرماید: «و (در این هنگام) به آنها گفتیم: همگی (به زمین) فرود آید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود» (وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ). منظور از هبوط و نزول آدم به زمین، نزول مقامی است نه مکانی. یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سرسبز پایین آمد.

«و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره‌برداری خواهد بود» (وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ).

آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده و از محیط آرام و پر نعمت بهشت، به خاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های شیطان بیرون رانده شده.

درست است که آدم معصوم از گناه بود ولی هرگاه ترک اولی از پیامبر سرزند،

خداوند نسبت به او سخت می‌گیرد همانند گناهی که از افراد عادی سر بزنند. و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت.

نکته‌ها:

۱. بهشت آدم کدام بهشت بود - ظاهر این است که بهشت موعود نیکان و پاکان نبود بلکه یکی از باغهای پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سرسبز زمین بوده است زیرا بهشت موعود قیامت نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به جاودانگی آن اشاره شده و بیرون رفتن از آن ممکن نیست. دوم اینکه ابلیس آلوده و بی ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود. سوم اینکه در روایاتی که از سوی اهل بیت (ع) به ما رسیده این موضوع صریحاً آمده است.

یکی از روایان حدیث می‌گوید: از امام صادق (ع) راجع به بهشت آدم پرسیدم. امام (ع) فرمود: «باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن رانده نمی شد.»

۲. مقصود از شیطان در قرآن چیست - واژه «شیطان» از ماده «شطن» گرفته شده و شاطن به معنی خبیث و پست آمده است. شیطان به موجود سرکش و متمرد اطلاق می شود اعم از انسان یا جن و یا جنبنندگان دیگر و به معنی روح شریر و دور از حق نیز آمده است.

باید دانست که «شیطان» به هر موجود موذی و منحرف کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است.

از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز بر می آید که شیطان به موجود موذی و مضر گفته می شود. موجودی که از راه راست برکنار بوده و در صدد آزار دیگران است. موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید و اختلاف و فساد ایجاد کند. در آیه ۹۱ سوره مائده می فرماید: «شیطان می خواهد در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند.»

از طرفی می‌بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده بلکه به انسانهای شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است. در آیه ۱۱۲ سورهٔ أنعام می‌فرماید: «این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم.»

۳. **خدا چرا شیطان را آفرید** - اگر شیطان موجود اغواگر است چرا آفریده شد و فلسفهٔ وجود او چیست؟ خداوند شیطان را، شیطان نیافرید. به این دلیل که سالها هم‌نشین فرشتگان و برفطرت پاک بود سپس از آزادی سوءاستفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد.

دوم اینکه از نظر سازمان آفرینش، وجود شیطان برای افراد باایمان و کسانی که می‌خواهند راه حق را بپویند زیانبخش نیست بلکه وسیلهٔ پیشرفت و تکامل است چه اینکه پیشرفت و ترقی و تکامل، همواره در میان تضادها صورت می‌گیرد.

آیه ۳۷) بازگشت آدم به سوی خدا - بعد از ماجرای وسوسهٔ ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد. لطف خدا به یاری او شتافت و چنانکه قرآن در این آیه می‌گوید: «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبهٔ او را پذیرفت» (فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ). «چراکه او توبه پذیر و مهربان است» (إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

«توبه» به معنی بازگشت است و در لسان قرآن به معنی بازگشت از گناه می‌آید زیرا هر گناهکاری در حقیقت از پروردگارش فرار کرده، هنگامی که توبه می‌کند به سوی او بازمی‌گردد.

خداوند نیز در حالت عصیان بندگان، گویی از آنها روی گردان می‌شود، هنگامی که خداوند به توبه توصیف می‌شود، مفهومش این است که نظر لطف و رحمت و محبتش را به آنها بازمی‌گرداند.

معروف این است که «کلمات» و سخنانی را که خدا برای توبه به آدم تعلیم داد، جملات سورهٔ اعراف آیه ۲۳ می‌باشد. «گفتند: پروردگارا! ما به خویشان ستم

کردیم؛ و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.»

بعضی گفته‌اند منظور از کلمات، این دعا بوده است:

اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَارْحَمْنِي إِنَّكَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

در روایات متعددی که از طریق اهل بیت (ع) وارد شده می‌خوانیم که مقصود از «کلمات» تعلیم اسماء بهترین مخلوقات خدا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بوده است. آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشید.

تفسیرهای فوق منافاتی با هم ندارند.

(آیه ۳۸) توبه آدم پذیرفته شد ولی اثر وضعی کار او که هبوط به زمین بود، تغییر نیافت. قرآن می‌فرماید: «گفتیم: همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند» (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

(آیه ۳۹) «و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۴۰) یاد نعمتهای خدا - از آنجا که داستان نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و خلافت آنها در زمین سپس فراموش کردن پیمان الهی و گرفتار شدن به رنج و بدبختی شباهت زیادی به داستان آدم دارد، خداوند در این آیه روی سخن را به بنی اسرائیل کرده می‌گوید: «ای فرزندان اسرائیل، نعمت مرا، که به شما ارزانی

داشتم به یاد آورید و به پیمانی که با من بسته‌اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم، و (در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید!» (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ).^۱ در حقیقت، این سه دستور (یادآوری نعمتهای الهی، وفای به عهد پروردگار و نافرمانی او) اساس تمام برنامه‌های الهی را تشکیل می‌دهد.

جمله «ایای فارهبون» تأکیدی است بر این مطلب که در راه وفای به پیمانهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچ کس نباید ترسید. این انحصار را از کلمه «ایای» که مقدم بر جمله «فارهبون» است، استفاده می‌کنیم.

چرا یهودیان را بنی اسرائیل می‌گویند - اسرائیل یکی از نامهای یعقوب، پدر یوسف می‌باشد. در عدت نامگذاری یعقوب به این نام، مورخان غیرمسلمان مطالبی گفته‌اند که با خرافات آمیخته است.

قاموس کتاب مقدس می‌نویسد: «اسرائیل به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشت!» وی می‌افزاید: «این کلمه لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارع (کشتی گرفتن) با فرشته خدا به آن ملقب گردید!»

دانشمندان ما مانند مفسر معروف، «طبرسی» در مجمع‌البیان در این باره می‌نویسد: «اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر ابراهیم (ع) است...» او می‌گوید: «اسر به معنی عبد و ئیل به معنی الله است و این کلمه مجموعاً معنی عبدالله را می‌بخشد.»

بدیهی است داستان کشتی گرفتن اسرائیل با فرشته خداوند یا با خود خداوند که در تورات تحریف یافته کنونی دیده می‌شود، یک داستان ساختگی و کودکانه است که از شأن یک کتاب آسمانی به دور است. و این خود، یکی از مدارک تحریف تورات کنونی است.

آیه ۴۱ شأن نزول: از امام باقر (ع) روایت شده است: حی بن اخطب، کعب بن اشرف و جمعی دیگر از یهود، هر سال مجلس میهمانی از طرف یهودیان

۱ در اینکه پیمانهای خدا با یهود چه بوده رک: آیه ۸۳ و ۸۴ همین سوره و آیه ۱۲ سوره مائده.

برای آنها ترتیب داده می‌شد. آنان حتی راضی نبودند که این منفعت مختصر به خاطر قیام پیامبر اسلام (ص) از میان برود. به این دلیل - و دلایل دیگر - آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر (ص) بود، تحریف کردند. این همان «ثمن قلیل» و بهای کم است که قرآن در این آیه به آن اشاره می‌نماید.

تفسیر: سودپرستی یهود - به دنبال پیمانی که خداوند از یهود گرفته بود و از جمله آن پیمان ایمان به پیامبران الهی و اطاعت فرمانهای او بود، در این آیه و دو آیه بعد به نه بخش از دستورهایی که به یهود داده شده اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «و به آنچه نازل کرده‌ام [= قرآن] ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن، با آنچه در کتابهای شماست مطابقت دارد» (وَءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ).

اکنون که می‌بینید صفات این پیامبر و ویژگیهای قرآن کاملاً منطبق بر بشاراتی است که در کتب آسمانی شما آمده و با آن هماهنگی دارد چرا به آن ایمان نمی‌آورید؟

سپس می‌گوید: «و نخستین کافر به آن نباشید» (وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ). یعنی اگر مشرکان و بت پرستان عرب کافر شوند جای تعجب نیست، عجیب کفر و انکار شماست که اهل کتابید و در کتاب آسمانی شما بشارات ظهور چنین پیامبری داده شده است.

آری بسیاری از یهودیان مردمی لجوجند و اگر این لجاجت نبود باید خیلی زودتر از دیگران ایمان آورده باشند.

در سومین جمله می‌گوید: «و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید» و به خاطر درآمد مختصری، نشانه‌های قرآن و پیامبر اسلام را که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید (وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا).

در چهارمین دستور می‌گوید: «و تنها از من (و مخالفت دستورهاییم) بترسید» (نه از مردم)! (وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ).

از این نترسید که روزی شما قطع شود و از این نترسید که جمعی از متعصبان یهود بر ضد شما سران قیام کنند، تنها از مخالفت فرمان من بترسید.

(آیه ۴۲) در پنجمین دستور می‌فرماید: «و حق را با باطل نیامیزید» (و لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ).

در ششمین دستور از کتمان حق نهی کرده می‌گوید: «و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید» (و تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۴۳) سرانجام هفتمین و هشتمین و نهمین دستور را بازگو می‌کند می‌فرماید: «و نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید، و همراه رکوع‌کنندگان رکوع کنید و نماز را با جماعت بگزارید» (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ آزَكُوا مَعَ الرَّائِعِينَ).

قابل توجه اینکه نمی‌گوید نماز بخوانید، می‌گوید: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (نماز را به پا دارید). یعنی تنها خودتان نمازخوان نباشید بلکه چنان کنید که آیین نماز در جامعه انسانی برپا شود و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: تعبیر «أَقِيمُوا» اشاره به این است که نماز شما فقط اذکار و اوراد نباشد بلکه آن را به‌طور کامل به پا دارید که مهم‌ترین رکن آن حضور قلب در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است.

در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) بیان شده سپس پیوند با مخلوق (زکات) و سرانجام پیوند همه مردم با هم در راه خدا.

(آیه ۴۴) به دیگران توصیه می‌کند اما خودتان چرا - علما و دانشمندان یهود قبل از بعثت محمد(ص) مردم را به ایمان به وی دعوت می‌کردند و بعضی از علمای یهود به بستگان خود - که اسلام آورده بودند - توصیه می‌کردند به ایمان خویش باقی بمانند ولی خودشان ایمان نمی‌آوردند. بدین رو قرآن آنها را بر این کار مذمّت کرده می‌گوید: «آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید» (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ).

«با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!» (وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

علمای یهود از این می ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر اسلام (ص) اعتراف کنند کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتنا نکنند. از این رو صفات پیامبر اسلام (ص) را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند.

اصولاً یک برنامه اساسی به خصوص برای علما و مبلغین این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق (ع) می خوانیم: «مردم را با عمل خود به نیکیها دعوت کنید نه با زبان خود.» (آیه ۴۵) قرآن برای اینکه انسان بتواند بر امیال و خواسته های دل پیروز گردد و حبّ جاه و مقام را از سر بیرون کند، در این آیه می گوید: «از صبر و نماز یاری جوید» و با استقامت و مهار هوسهای درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ).

سپس می افزاید: «و این کار، جز برای خاشعان، گران است» (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ).

(آیه ۴۶) در این آیه خاشعان را چنین معرفی می کند: «آنها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشند و به سوی او باز می گردند» (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنََّّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ).

«يَظُنُّونَ» از ماده «ظن» گاه به معنی گمان و گاه به معنی یقین می آید. در اینجا به معنی ایمان و یقین قطعی است زیرا ایمان به لقاء الله، حالت خداترسی و احساس مسؤولیت را در انسان ایجاد می نماید. این یکی از آثار تربیتی ایمان به معاد است که انسان را به انجام مسؤولیتها و حق و عدالت دعوت می کند.



نکته ها:

۱. لقاء الله چیست - تعبیر «لقاء الله» بارها در قرآن مجید آمده است که به معنی حضور در صحنه قیامت می باشد. منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند، ملاقات حسی مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست چراکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم دیده شود بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت

خداوند در صحفهٔ قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای اوست یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است زیرا انسان گاه به جایی می‌رسد که گویی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می‌کند به طوری که تردیدی برای او باقی نمی‌ماند. این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس، در این دنیا برای گروهی پیدا شود. ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود چراکه آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا چنان آشکار است که هر کوردلی ایمان قطعی پیدا می‌کند.

۲. راه پیروزی بر مشکلات - برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات دورکن اساسی لازم است: یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر تکیه‌گاه محکم برونی. در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر «صبر» و «صلوة» اشاره شده است. صبر حالت استقامت و شکیبایی در برابر مشکلات است و نماز پیوند با خدا و وسیلهٔ ارتباطی است با این تکیه‌گاه محکم. در حدیثی امام صادق (ع) فرمود: «هنگامی که با غمی از غم‌های دنیا روبه‌رو می‌شوید، وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید زیرا خداوند دستور داده *وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ*»

آیه ۴۷ خیالهای باطل یهود - در این آیه بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای خدا را به آنها یادآور می‌شود می‌فرماید: «ای بنی اسرائیل، نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید» *(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ)*.

این نعمتها دامنهٔ گسترده‌ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهایی از چنگال فرعونیان و بازیافتن عظمت و استقلال، همه را شامل می‌شود.

سپس از میان این نعمتها به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان خودشان که ترکیبی از نعمتهای مختلف است، اشاره کرده می‌گوید: «و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم» *(وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)*. (آیه ۴۸) در این آیه، قرآن بر خیالهای باطل یهود خطٔ بطلان می‌کشد زیرا آنها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آنها را شفاعت

خواهند کرد، یا گمان می‌کردند می‌توان برای گناهان فدیّه و بدل تهیّه نمود همان‌گونه که در این جهان متوسّل به رشوه می‌شدند.

آیه می‌فرماید: «و از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد»
(وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا).

«و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود» (وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ).

«و نه غرامت از او قبول خواهد شد» (وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ).

«و نه یاری می‌شوند» (وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ).

خلاصه حاکم و قاضی آن صحنه کسی است که جز عمل پاک را قبول نمی‌کند. در آیه ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می‌فرماید: «در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

در حقیقت، آیه فوق اشاره به این است که در این دنیا چنین معمول است که برای نجات مجرمان از مجازات از راه‌های مختلفی وارد می‌شوند: گاه کسی جریمه دیگری را می‌پذیرد و آن را ادا می‌کند. اگر این معنی ممکن نشد متوسّل به شفاعت می‌گردد و اشخاصی را برمی‌انگیزد که از او شفاعت کنند. باز اگر این هم نشد سعی می‌کنند که با پرداخت غرامت خود را آزاد سازند.

اینها راه‌های مختلف فرار از مجازات در دنیاست، ولی قرآن می‌گوید اصول حاکم بر مجازاتها در قیامت به کلی از این امور جداست، تنها راه نجات، پناه بردن به سایه ایمان و تقوا و استمداد از لطف پروردگار است.

بررسی عقاید بت پرستان یا منحرفین اهل کتاب نشان می‌دهد که این‌گونه افکار خرافی در میان آنها کم نبوده است. مثلاً در بعضی از مناطق مصر بعضی از مردم وجه نقدی به غسل دهنده میت می‌دادند و آن را اجرت نقل و انتقال به بهشت می‌نامیدند. در حالات یهود نیز می‌خوانیم که برای کفاره گناهانشان قربانی می‌کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می‌کردند.

قرآن و مسأله شفاعت -* بی شک مجازاتهای الهی - چه در این جهان و چه

* کلمه «شفاعت» از ریشه «شفع» به معنی جفت و «صَمُّ الشَّيْءِ إِلَىٰ مِثْلِهِ» گرفته شده و نقطه مقابل آن «وتر»

در قیامت - جنبه انتقامی ندارد بلکه ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانهاست. بنابراین هر چیز که این ضامن اجرا را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرأت و جسارت برگناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر، نباید راه بازگشت و اصلاح را به کلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی و تقوا بازگردند.

«شفاعت» در معنی صحیح آن برای حفظ همین تعادل و وسیله‌ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرأت برگناه است.

کسانی که جنبه‌های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک نکرده‌اند، گاه آن را با توصیه و پارتی‌بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می‌دانند، و گاه - مانند وهابیان - آیه فوق را که می‌گوید: «و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود.» بدون توجه به آیات دیگر، دستاویز قرار داده و شفاعت را انکار کرده‌اند.

شرایط شفاعت - آیات شفاعت به خوبی نشان می‌دهد که این مسأله از نظر منطق اسلام دارای قیود و شرایطی از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می‌شود از یک سو، شخص شفاعت‌شونده از سوی دیگر و شخص شفاعت‌کننده از سوی سوم است که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می‌سازد. مثلاً گناهانی مانند ظلم و ستم از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می‌گوید ظالمان «شفیع مطاعی» ندارند.

از طرف دیگر، طبق آیه ۲۸ سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شوند که به مقام «ارتضاء» رسیده‌اند و طبق آیه ۸۷ سوره مریم دارای «عهد الهی» هستند.

این دو عنوان، همان‌گونه که از مفهوم لغوی آنها و از روایاتی که در تفسیر این

آیات وارد شده استفاده می‌شود، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر، اعتراف به حسنات و سیئات (نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد) و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد و نشانه‌اش این است که خود را از صف ستمگران که هیچ اصل مقدّسی را به رسمیت نمی‌شناسند، بیرون آورد و به تجدیدنظر در برنامه‌های خود وا دارد.

در مورد شفاعت‌کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ)¹.

به این ترتیب، شفاعت‌شونده باید نوعی ارتباط و پیوند با شفاعت‌کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن، که این نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

(آیه ۴۹) **نعمت آزادی** - این آیه به یکی دیگر از نعمتهایی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره می‌کند و آن نعمت آزادی از چنگال ستمکاران است. می‌فرماید: «و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم» (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ). «که همواره شما را به بدترین صورت آزار می‌دادند» (يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

«پسران شما را سر می‌بریدند، و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشتند» (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ). «و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود» (وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

«یسومون» فعل مضارع از ماده «سوم» به معنی دنبال چیزی رفتن است و چون فعل مضارع معنای دوام و استمرار را می‌بخشد درمی‌یابیم که بنی اسرائیل به طور مداوم زیر شکنجه فرعونیان بوده‌اند.

قرآن این موضوع را یک آزمایش بزرگ، برای بنی اسرائیل می‌شمرد - یکی از معانی بلاء آزمایش است.

این احتمال نیز وجود دارد که بلاء در اینجا به معنی مجازات باشد زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند و کفران کردند و خدا آنها را مجازات کرد.

بردگی دختران در آن روز و امروز - قرآن زنده گذاردن دختران و سربریدن پسران بنی اسرائیل را عذاب می‌خواند و آزادی از این شکنجه را نعمت می‌شمارد. گویا می‌خواهد هشدار دهد که انسانها باید سعی کنند آزادی صحیح خویش را به هر قیمت که هست به دست آورند و حفظ نمایند. علی (ع) در گفتار خود به این مطلب اشاره می‌فرماید: «زنده بودن و زبردست بودن برای شما مرگ است و مرگ برای شما در راه به دست آوردن آزادی زندگی است.»

دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که فرعون با استبداد مخصوص خود، پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می‌گرفت و دختران آنها را آزاد می‌گذارد ولی در دنیای امروز زیر عنوان دیگری روح مردانگی در افراد کشته می‌شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده درمی‌آیند.

(آیه ۵۰) نجات از چنگال فرعونیان - از آنجا که در آیه قبل به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان اشاره شد، این آیه توضیحی بر چگونگی این نجات است. می‌فرماید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم» (وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ).

«و شما را نجات دادیم؛ و فرعونیان را غرق ساختیم؛ در حالی که شما تماشا می‌کردید» (فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا بِآلِ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تُنظَرُونَ).

ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی اسرائیل از چنگال آنها در سوره‌های متعددی از قرآن آمده است از جمله: سوره اعراف آیه ۱۳۶، انفال آیه ۵۴، اسراء آیه ۱۰۳، شعراء آیه ۶۳ و ۶۶، زخرف آیه ۵۵ و دخان آیه ۱۷ به بعد.

در این سوره‌ها جزئیات این ماجرا شرح داده شده ولی در این آیه فقط

اشاره‌ای از نظر نعمت و لطف خداوند به بنی اسرائیل شده تا آنها را به پذیرش اسلام، آیین نجات بخش جدید، تشویق کند.

در ضمن این آیه درسی است برای انسانها که اگر در زندگی به خدا تکیه کنند، به آن نیروی بی‌زوال اعتماد داشته باشند و در مسیر صحیح از هیچ‌گونه کوشش و تلاش باز نایستند، در سخت‌ترین دقایق، خداوند یار و مددکار آنهاست.

(آیه ۵۱) بزرگ‌ترین انحراف بنی اسرائیل - قرآن در این آیه و سه آیه بعد، از بزرگ‌ترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگی‌شان سخن می‌گوید و آن انحراف از اصل توحید به شرک و گوساله پرستی است. می‌فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم» (وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً).

و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعادگاه آمد و میعاد سی شبه به چهل شب تمدید شد. «سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید» (ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ).^۱

(آیه ۵۲) خداوند می‌فرماید: «سپس شما را بعد از آن بخشیدیم؛ شاید شکر (این نعمت را) به جا آورید» (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

(آیه ۵۳) در ادامه آیه قبل می‌فرماید: «و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از باطل) را دادیم، تا هدایت شوید» (وَ إِذْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

«کتاب» اشاره به تورات و «فرقان» اشاره به معجزاتی است که خداوند در اختیار موسی گذارد زیرا فرقان به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می‌کند.

(آیه ۵۴) سپس در زمینه تعلیم توبه از این گناه می‌گوید: «و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید» (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ).

۱ شرح این ماجرا در سوره‌ اعراف از آیه ۱۴۲ به بعد و در سوره طه آیه ۸۶ خواهد آمد.

«پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود بازگردید» (فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ).

«بارئ» به معنی خالق است و در اصل به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می باشد زیرا آفریدگار، مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می سازد. اشاره به اینکه دستور توبه شدید را همان کسی می دهد که آفریننده شماست. «و خود را [= یکدیگر را] به قتل برسانید» (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ). «این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ). «سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و مهربان است» (فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

گناه عظیم و توبه بی سابقه - بی شک پرستش گوساله سامری عمل کوچکی نبود. ملت‌تی که بعد از مشاهده آیات خدا و معجزات موسی (ع) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان اصل اساسی توحید و آیین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند، اگر این موضوع برای همیشه از مغزشان ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد و بعد از هر فرصتی به خصوص پس از مرگ موسی ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود و سرنوشت آیین او به خطر افتد. از این رو ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه زیادی از گناهکاران، به دست خودشان، صادر شد.

این فرمان باید به شکل خاصی اجرا شود. یعنی خودشان شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

طبق نقل بعضی از روایات، موسی دستور داد در یک شب تاریک، همه کسانی که گوساله پرستی کرده بودند، غسل کنند و کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند.

شاید تصور شود که این توبه چرا با خشونت انجام گیرد آیا ممکن نبود خداوند بدون خونریزی توبه آنها را قبول فرماید؟

از سخنان بالا روشن می شود که مسئله انحراف از اصل توحید و گرایش به

بت پرستی مسأله ساده‌ای نبود. در حقیقت، اصول ادیان آسمانی را می‌توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد. تزلزل این اصل برابر است با از میان رفتن تمام مبانی دین. اگر مسأله گوساله پرستی ساده تلقی می‌شد شاید سنتی برای آیندگان می‌گشت. از این رو باید چنان گوشمالی به آنها داد که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و هرگز کسی بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد.

(آیه ۵۵) تقاضای عجیب - این آیه نشان می‌دهد بنی اسرائیل چگونه مردمی لجوج و بهانه گیر بودند که مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت. می‌فرماید: «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: ای موسی، ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» **(وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً).**

این درخواست ممکن است به خاطر جهل آنها بوده چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می‌خواهند خدا را با چشم خود ببینند. و یا به خاطر لجاجت و بهانه جویی بوده است که یکی از ویژگیهای این قوم می‌باشد. به هر حال، چاره‌ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا، که آنها تاب مشاهده آن را ندارند، ببینند و بدانند چشم ظاهر ناتوان تر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببینند تا چه رسد به ذات پاک پروردگار. صاعقه‌ای فرود آمد و برکوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله‌ای که همراه داشت، آن چنان همه را در وحشت فرو برد که بی جان به روی زمین افتادند. قرآن به دنبال جمله فوق می‌گوید: «پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می‌کردید» **(فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).**

(آیه ۵۶) موسی از این ماجرا سخت ناراحت شد چرا که از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی به دست ماجراجویان بنی اسرائیل می‌داد که زندگی را بر او تیره و تار کند. بدین رو از پروردگار تقاضای بازگشت آنها را به زندگی کرد و این تقاضای او پذیرفته شد. قرآن می‌فرماید: «سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (نعمت او را) به جا آورید» **(ثُمَّ**

بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آنچه در دو آیه فوق آمده، به صورت مشروح در سوره اعراف آیه ۱۵۵ و سوره نساء آیه ۱۵۳ بیان شده است.

این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان «رجعت» و بازگشت به زندگی در این دنیا دارد چراکه وقوع آن در یک مورد، دلیل بر امکان آن در سایر موارد است. (آیه ۵۷) نعمتهای گوناگون - آن گونه که از آیات (۲۱ تا ۲۶) سوره مائده

برمی آید، پس از آنکه بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نجات یافتند، خداوند به آنها فرمان داد که به سوی سرزمین مقدّس فلسطین حرکت کنند و در آن وارد شوند اما بنی اسرائیل زیر بار این فرمان نرفتند و گفتند: تا ستمکاران (قوم عمالقه) از آنجا بیرون نروند ما وارد این سرزمین نخواهیم شد. به این هم اکتفا نکردند، به موسی گفتند: «تو و خدایت به جنگ آنها بروید پس از آنکه پیروز شدید ما وارد خواهیم شد.»

موسی از این سخن سخت ناراحت گشت و به پیشگاه خداوند شکایت کرد. سرانجام مقرّر شد که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان (صحرای سینا) سرگردان بمانند.

گروهی از کار خود پشیمان شدند و به درگاه خدا روی آوردند. خداوند بار دیگر بنی اسرائیل را مشمول نعمتهای خود قرار داد که به قسمتی از آن در این آیه اشاره می کند. می فرماید: «و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم» (وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ).

پیداست مسافری که از صبح تا غروب در بیابان در دل آفتاب راه پیمایی می کند، از سایه گوارا همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می کند و نه مانع نور و ورزش نسیم است، چه قدر لذّت می برد.

از سوی دیگر، رهروان این بیابان سوزان، آن هم برای مدّت طولانی چهل سال، نیاز به مواد غذایی کافی دارند. این مشکل را نیز خداوند برای آنها حل کرد چنانکه در دنباله همین آیه می فرماید: «و مَنّ [= شیره مخصوص و لذیذ درختان]

و سلوی [= مرغان مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم» (وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی).

و گفتیم: «از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید» و از فرمان خدا سرپیچی نکنید و شکر نعمتش را بگذارید (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ). ولی شما کفران کردید. «آنها به ما ستم نکردند؛ بلکه به خود ستم می نمودند» (وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَکِن کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ).

نکته‌ها:

۱. مَنْ و سَلْوٰی چیست - بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که «مَنْ» یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند چراکه در حواشی بیابان تیه، کوهستانها و سنگلاخهایی وجود داشته که نمونه‌های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است. این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل) نوشته شده تأیید می شود، آنجا که می خوانیم:

«اراضی مقدّسه به کثرت انواع گلها و شکوفه‌ها معروف است و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها و شاخ درختان و خانه‌های مردم می نشینند، به طوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد.»^۱
در مورد «سلوی» بعضی مفسران آن را یک نوع پرنده دانسته‌اند که از اطراف به طور فراوان در آن سرزمین می آمده.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته‌اند تأیید این نظریه را می بینیم آنجا که می گوید:

«بدان که سلوی از آفریقا به طور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری شانزده هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه دریای قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می شود و از

کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است.»^۱

از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از «سلوی» پرنده مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است.

۲. چرا تعبیر به **أَنْزَلْنَا** شده - باید توجه داشت که «أَنْزَلْنَا» همیشه به معنی فرو فرستادن از مکان بالا نیست، چنانکه در آیه ۶ سوره زمر می خوانیم: «و برای شما هشت زوج از چهارپایان نازل کرد.»

روشن است که «أَنْعَام» (چهارپایان) از آسمان فرود نیامدند. بنابراین، أَنْزَلْنَا در این گونه موارد یا به معنی نزول مقامی است یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پایین تر داده می شود، یا از ماده انزال به معنی مهمانی کردن است زیرا گاه انزال و نزل به معنی پذیرایی کردن آمده، چنانکه در سوره واقعه آیه ۹۳ درباره جمعی از دوزخیان می خوانیم: «فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ» (با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می شود.) و در آیه ۱۹۸ سوره آل عمران می خوانیم: «خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (همیشه در آن (بهشت) خواهند بود. این پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می رسد.)

و از آنجا که بنی اسرائیل در آن سرزمین میهمان خدا بودند، تعبیر به انزال من سلوی در مورد آنها شده است.

۳. **غمام چیست** - بعضی «غمام» و «سحاب» را به معنی ابر دانسته و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند، اما بعضی معتقدند که «غمام» به خصوص ابرهای سفیدرنگ گفته می شود و در توصیف آن می گویند: غمام ابری است که سردتر و نازک تر است در حالی که «سحاب» به گروه دیگری از ابرها گفته می شود که نقطه مقابل آن است. غمام از ماده غم، به معنی پوشیدن چیزی است. اینکه به ابر، غمام گفته شده به خاطر آن است که صفحه آسمان را می پوشاند. و اگر به اندوه، غم می گوئیم از این جهت است که گویی قلب انسان را در پوشش خود قرار می دهد.

به هرحال، بنی اسرائیل از سایه ابرها استفاده می‌کردند و به خاطر سفیدی ابرها نور کافی به آنها می‌رسید.

(آیه ۵۸) **لجاجة شدید بنی اسرائیل** - در اینجا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل برخورد می‌کنیم که مربوط به ورودشان در سرزمین مقدس است. نخست مسی گوید: «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: در این شهر [= بیت المقدس] وارد شوید» (وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ).

«قریه» در زبان روزمره ما به معنی روستاست ولی در قرآن و لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می‌شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد یا روستاها، و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است.

سپس می‌افزاید: «و از نعمتهای فراوان آن، از هر جا می‌خواهید بخورید» (فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا).

«و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید» (وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا). «و بگویید: خداوندا، گناهان ما را بریز» (وَ قُولُوا حِطَّةً).

«تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران (علاوه بر بخشش گناهان،) پاداش بیشتری خواهیم داد» (نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ). «حِطَّة» در لغت به معنی ریزش و پایین آوردن است. یعنی خدایا، از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم.

(آیه ۵۹) **ولی عده‌ای از آنها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند.** قرآن می‌گوید: «اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند» (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ).

«از این رو بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم» (فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

واژه «رجز» به معنی اضطراب و انحراف و بی‌نظمی است و در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است.

در بعضی از روایات، «رجز» در آیه مورد بحث به یک‌نوع طاعون تفسیر شده

که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده‌ای را از بین برد.

(آیه ۶۰) جوشیدن چشمه آب در بیابان - در این آیه، خداوند به یکی دیگر از نعمتهای مهمی که به بنی اسرائیل ارزانی داشت اشاره کرده می‌گوید: «و (به یاد آورید) زمانی را که موسی (در آن بیابان خشک و سوزان) برای قوم خویش آب طلبید» (وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ).

و خدا این تقاضا را قبول فرمود. قرآن می‌گوید: «به او دستور دادیم: عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» (فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ).

«ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید» (فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا).

هریک از این چشمه‌ها به سوی طایفه‌ای سرازیر گردید «آن‌گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می‌شناختند» (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ).

در مورد چگونگی این سنگ بعضی از مفسران گفته‌اند صخره‌ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان. تعبیر به «انْبَجَسَتْ» که در آیه ۱۶۰ سوره اعراف آمده، نشان می‌دهد که آب در آغاز به صورت کم از سنگ بیرون آمد سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبایل بنی اسرائیل و حیوانی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند. جای تعجب نیست که از قطعه سنگی در کوهستان چنین آبی جاری شود ولی مسلماً همه اینها با یک نحوه «اعجاز» آمیخته بود.

خداوند از یک سو بر آنها منّ و سلوی نازل کرد و از سوی دیگر آب به قدر کافی در اختیارشان گذاشت. فرمود: «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید؛ و در زمین فساد نکنید» (كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

در حقیقت، به آنها گوشزد می‌کند که به‌عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمتهای بزرگ، لجاجت و آزار پیامبران را کنار بگذارید.

«لا تعثوا» از ماده «عثی» به معنی فساد شدید است. این واژه بیش‌تر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می‌رود. بنابراین، جمله لا تعثوا معنی مفسدین را می‌رساند. مفسدین اشاره به آغاز برنامه‌های فسادانگیز و تعثوا اشاره به ادامه و گسترش آن

است.

(آیه ۶۱) تمنای غذاهای رنگارنگ - به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت، در این آیه چگونگی ناسپاسی آنها را در برابر نعمتهای خداوند منعکس می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مردم لجوجی بوده‌اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است. نخست می‌گوید: «و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: ای موسی، هرگز حاضر نیستیم به یک‌نوع غذا اکتفا کنیم» (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ).

بنابراین «از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویانند، از سبزیها و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد» (فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا).

موسی گفت: آیا غذای پست‌تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! «قَالَ أَتُسْتَبَدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ».

اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان «در شهری فرود آید؛ زیرا هرچه خواستید، در آنجا برای شما هست» (إِهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ).

سپس قرآن می‌افزاید: «و (مهر) ذَلَّتْ وَ نِيَاز، بر پیشانی آنها زده شد» (وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ).

«و باز گرفتار خشم خدایی شدند» (وَ بَاءُ وَ يَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ).

«چراکه آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

«اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند» (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ).

منظور از «مصر» در این آیه مفهوم کلی شهر است. یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه اینها هست ولی این برنامه خودسازی در آنجا نیست.

آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست - بدون شک تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته‌های بشر است. طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع، مورد سرزنش قرار گرفتند؟

در پاسخ باید بگوییم: در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می‌دهد و نباید فدای خورد و خواب و لذایذ متنوع گردد. گاه توجه به این امور انسان را از هدف اصلی، از ایمان و پاکی و تقوا، از آزادی و حریت بازمی‌دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت پا بزند.

تنوع طلبی دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر غذاها و لباسها و مرکبها و مسکنها می‌کنند که خویشتن خویش را به دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آنها را برگردن نهند.

(آیه ۶۲) قانون کلی نجات - در تعقیب بحثهای مربوط به بنی اسرائیل، در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی اشاره کرده می‌گوید: آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است، نه تظاهر و ظاهر سازی. در پیشگاه خداوند بزرگ، ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می‌شود. «کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند، و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصاری و صابئان [= پیروان یحیی] هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است» (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

«و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست» هرکدام از پیروان ادیان الهی که در عصر و زمان خود، بر طبق وظایف و فرمان دین عمل کرده‌اند، مأجور و رستگارند (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

بعضی از بهانه‌جویان، آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کلی و اینکه پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند قرار داده می‌گویند مطابق این آیه، لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر، اسلام را

پذیرا شوند. همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است.

پاسخ: می‌دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند. قرآن در آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌گوید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد.)

اضافه بر این، در آیات بسیاری از یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به آیین جدید دعوت شده است اگر تفسیر فوق صحیح باشد، با بخش عظیمی از آیات قرآن تضاد صریح دارد. بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت. در اینجا دو تفسیر از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد:

۱. اگر یهود و نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند، مسلماً به پیامبر اسلام (ص) ایمان می‌آورند چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علایم مختلف در این کتب آسمانی آمده است.

۲. این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می‌شود؟ آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟

در اینجا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت هر کس که در عصر خود، به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح انجام داده، اهل نجات است و جای نگرانی نیست. بنابراین، یهودیان مؤمن قبل از ظهور مسیح، اهل نجاتند همان‌گونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام.

این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده نیز استفاده می‌شود.

(آیه ۶۳) آیات خدا را با قوت بگیرید - در این آیه به مسأله پیمان گرفتن از

بنی اسرائیل، برای عمل به محتویات تورات، سپس تخلّف آنها از این پیمان اشاره شده است. می‌فرماید: «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم» (وَ إِذْ

أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ).

این پیمان عبارت بود از توحید پروردگار، نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، برپا داشتن نماز، ادای زکات، پرهیز از خونریزی، ایمان به پیامبران الهی و انفاق در راه خدا که در تورات بیان شده است.

«و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم» (وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ).

و به شما گفتیم: «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید» (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ).

«و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزگار شوید» (وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

(آیه ۶۴) «سپس شما پس از این، رویگردان شدید» و پیمان خود را فراموش کردید (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ).

«و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید» (فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

نکته‌ها:

۱. چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت - مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی از قول ابن زید نقل می‌کند: هنگامی که موسی (ع) از کوه طور بازگشت و تورات را با خود آورد، به قوم خویش اعلام کرد: کتاب آسمانی آورده‌ام که حاوی دستورهای دینی و حلال و حرام است. دستورهایی که خداوند برنامه کار شما قرار داده، آن را بگیرید و به احکام آن عمل کنید.

یهود به بهانه اینکه تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی گذاشتند، خدا هم فرشتگان را مأمور کرد تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سرشان قرار دهند.

در این هنگام موسی (ع) اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورهای خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمایید، این عذاب از شما برطرف خواهد شد

در غیر این صورت هلاک می شوید.

آنها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند در حالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه را بر سر خود می کشیدند، ولی به برکت توبه این عذاب الهی از آنها دفع شد.»

اما در چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل، احتمال دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله یا صاعقه شدید از جا کنده شد و از بالای سرشان گذشت به طوری که چند لحظه آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند که بر آنها فرو خواهد افتاد.

۲. پیمان اجباری چه سودی دارد - مانعی ندارد که افراد متمرّد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند. این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را درهم می شکند و به اندیشه و تفکر صحیح وادار می کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظایف خویش عمل می کند.

به هر حال، این پیمان، بیش تر مربوط به جنبه های عملی آن بوده است زیرا اعتقاد را نمی توان با اکراه تغییر داد.

۳. در تفسیر جمله «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» از امام صادق (ع) سؤال شد: آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوّت و قدرت، قوّت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟ امام فرمود: هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو.

این دستوری است برای پیروان ادیان آسمانی که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهّز باشند و هم قوای معنوی.

(آیه ۶۵) عصیانگران روز شنبه - این آیه به روح عصیانگری حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می کند می گوید: «به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید» (وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ).

«ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه هایی طرد شده درآید!» (فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا

قِرْدَةٌ حَاسِيْنَ).^۱

(آیه ۶۶) «ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان، و پند و اندرزی برای پرهیزگاران قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

شرح این ماجرا ذیل آیات ۱۶۳ - ۱۶۶ سوره اعراف خواهد آمد و خلاصه آن چنین است: خداوند به یهود دستور داده بود روز شنبه را تعطیل کنند. گروهی از آنان که در کنار دریا می‌زیستند، به‌عنوان آزمایش، دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند ولی از قضا روزهای شنبه که می‌شد ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می‌شدند. یهود به فکر حيله‌گری افتادند و، با یک‌نوع کلاه شرعی، روز شنبه ماهی گرفتند. خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره‌شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت.

(آیه ۶۷) ماجرای گاو بنی اسرائیل - از این آیه به بعد برخلاف آنچه تا به حال در سوره بقره پیرامون بنی اسرائیل خوانده‌ایم که همه به‌طور فشرده بود، ماجرای به‌صورت مشروح آمده است.

ماجرا - آن‌گونه که از قرآن و تفاسیر برمی‌آید - چنین بود که یک‌نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می‌شود و قاتل او شناخته نمی‌شود.

در میان قبایل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می‌شود. داوری را برای فصل خصومت نزد موسی (ع) می‌برند و حلّ مشکل را از او خواستار می‌شوند. موسی (ع) با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز‌آمیزی به حلّ این مشکل چنانکه در تفسیر آیات می‌خوانید می‌پردازد.

قرآن می‌گوید: «و (به‌یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد ماده‌گاو را ذبح کنید» و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و

۱ «حاسی» از ماده «حَسَأَ» به معنی طرد و ذلّت است. این تعبیر به معنی راندن و طرد کردن سگ آمده سپس در معنی وسیع‌تری که راندن همراه با تحقیر باشد، در موارد دیگر به‌کار رفته است.

غوغا خاموش شود (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً).
«گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟» (قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُوًا).

موسی «گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم!» (قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

یعنی مسخره کردن کار افراد نادان است و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.

(آیه ۶۸) «گفتند: (پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این (ماده) گاو (چگونه (ماده) گاوی) باشد؟» (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ).

موسی «گفت: (خداوند) می‌فرماید: ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ).

و برای اینکه بیش از این مسأله را به درازا نکشند و با بهانه‌جویی فرمان خدا را به تأخیر نیندازند، در پایان افزود: «آنچه به شما دستور داده شده، (هرچه زودتر) انجام دهید» (فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ).

(آیه ۶۹) ولی آنها دست از لجاجت برنداشتند. «گفتند: از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟» (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا).

موسی (ع) «گفت: (خداوند) می‌گوید: گاوی باشد زرد یک‌دست، که بینندگان را شاد و مسرور سازد» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ).
شگفت اینکه به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه‌جویی کار خود را مشکل‌تر ساخته و دایره وجود چنان گاوی را تنگ‌تر نمودند.

(آیه ۷۰) «گفتند: از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه (گاوی) باید باشد؟» (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ).

«زیرا این گاو برای ما مبهم شده» (إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا).

«و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد» (وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ).

(آیه ۷۱) موسی «گفت: (خداوند) می‌فرماید: گاوی باشد که نه برای

شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ).

«از هر عیبی برکنار باشد» (مُسَلَّمَةٌ).

«و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد» (لَا شَيْءَ فِيهَا).

در اینجا که سؤال دیگری نداشتند «گفتند: الآن حق (مطلب) را آوردی» (قَالُوا أَلَّنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ).

«سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند» (فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ).

(آیه ۷۲) قرآن بعد از ذکر جزئیات ماجرا آن را به صورت خلاصه در این آیه و آیه بعد چنین مطرح می کند: «و (به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد» (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَءْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ).

(آیه ۷۳) «سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید» تا زنده شود و قاتل را معرفی کند (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا).

«خداوند این گونه مردگان را زنده می کند» (كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى).

«و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید!» (وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

(آیه ۷۴) در این آیه به مسأله قساوت بنی اسرائیل پرداخته می گوید: «سپس دلهای شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت ترا!» (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً).

«چراکه پاره ای از سنگها می شکافد، و از آن نهرها جاری می شود» (وَ إِنِّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ).

«و پاره ای از آنها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند» (وَ إِنِّ مِنْهَا لَمَا يَشْتَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ).

«و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد» (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).

اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می‌تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است.

«و خداوند از اعمال شما غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

و این تهدیدی است برای جمعیت بنی اسرائیل و همه کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند.

نکات آموزنده این داستان - این ماجرای عجیب، علاوه بر اینکه دلیل بر قدرت بی‌پایان پروردگار بر همه چیز است، دلیلی بر مسأله معاد نیز می‌باشد.
از این گذشته، این داستان به ما می‌آموزد که سختگیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد. به علاوه، انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله پرستی و بت پرستی را از مغزشان بیرون براند.

آیه ۷۵) انتظار بیجا - در این آیه، قرآن ماجرای بنی اسرائیل را رها کرده روی سخن را به مسلمانان نموده و نتیجه‌گیری آموزنده‌ای می‌کند می‌گوید: «آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!» (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

در اسباب‌النزول آمده است که گروهی از یهود هنگامی که از طور بازگشتند به مردم گفتند: ما شنیدیم که خداوند به موسی دستور داد فرمانهای مرا آنچه که می‌توانید انجام دهید و آنچه را نمی‌توانید ترک کنید. و این نخستین تحریف بود.

آیه ۷۶ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد از امام باقر(ع) روایت شده است: «گروهی از یهود که با حق دشمنی نداشتند هنگامی که مسلمانان را ملاقات می‌کردند از آنچه در تورات درباره صفات پیامبر اسلام آمده بود به آنها خبر می‌دادند. بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آنها را از این کار نهی کردند و گفتند:

شما صفات محمد(ص) را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند. این دو آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفتم.»

تفسیر: این آیه از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون قوم یهود پرده برمی دارد می گوید: «و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند می گویند: ایمان آورده ایم» (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا).

«ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده،) می گویند: چرا مطالبی را که خداوند (در باره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می کنید؟» (وَ إِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمُ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ).

«تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی فهمید؟!» (لِيَحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

از آیه فوق استفاده می شود که ایمان این گروه منافق درباره خدا به قدری ضعیف بود که او را همچون انسانهای عادی می پنداشتند و تصور می کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند از خدا نیز مکتوم خواهد ماند.

آیه ۷۷) این آیه با صراحت می گوید: «آیا اینها نمی دانند خداوند آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می کنند می داند؟» (أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ).

آیه ۷۸ شأن نزول: جمعی از دانشمندان یهود اوصافی را که برای پیامبر اسلام(ص) در تورات آمده بود تغییر دادند. این تغییر به خاطر حفظ موقعیت و منافعی بود که هر سال از ناحیه عوام به آنها می رسید.

هنگامی که پیامبر اسلام مبعوث شد و اوصاف او را با آنچه در تورات آمده بود مطابق دیدند، ترسیدند که در صورت روشن شدن این واقعیت منافعشان در خطر قرار گیرد. از این رو، به جای اوصاف واقعی مذکور در تورات، صفاتی بر ضد آن نوشتند.

عوام یهود که کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند از علمای خود

می پرسیدند: آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهور او را می دادید؟
 آنها آیات تحریف شده تورات را برایشان می خواندند تا به این وسیله قانع شوند.

تفسیر: نقشه های یهود برای استثمار عوام - در تعقیب آیات گذشته پیرامون
 خلافاکاریهای یهود، در اینجا جمعیت آنها را به دو گروه عوام و دانشمندان تقسیم
 می کند می فرماید: «و پاره ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت
 خیالات و آرزوها نمی دانند؛ و تنها به پندارهایشان دل بسته اند» (وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ
 لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ).

«امیون» جمع «امی» در اینجا به معنی درس نخوانده است. یعنی به همان
 حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استاد ندیده است.

«امانی» جمع «امنیه» به معنی آرزو است و در اینجا ممکن است اشاره به
 پندارها و امتیازهای موهومی باشد که یهود برای خود قائل بودند از جمله «گفتند:
 ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.» (مائده/۱۸).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از امانی، آیات تحریف شده باشد که
 دانشمندان یهود در اختیار عوام می گذاشتند.

(آیه ۷۹) دسته دیگر دانشمندانشان بودند که حقایق را به سود خود تحریف
 می کردند، چنانکه قرآن می گوید: «پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود
 می نویسند، سپس می گویند: این از طرف خداست» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ
 بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

«تا آن را به بهای کمی بفروشند» (لَيْشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا). «پس وای بر آنها از
 آنچه با دست خود نوشتند» (فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ). «و وای بر آنان از آنچه از
 این راه به دست می آورند!» (وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ).

از جمله های اخیر آیه استفاده می شود که آنها هم وسیله نامقدس داشتند
 و هم نتیجه نادرستی می گرفتند.

(آیه ۸۰) بلندپروازی و ادعاهای توخالی - قرآن در اینجا به یکی از

گفته‌های بی‌اساس یهود که آنان را به خود مغرور ساخته و سرچشمه قسمتی از انحرافات شده بود اشاره کرده و به آن پاسخ می‌گوید می‌فرماید: «وگفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید» (وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً).

«بگو: آیا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ - و خداوند هرگز از پیمان‌ش تخلف نمی‌ورزد - یا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!» (قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

اعتقاد به برتری نژادی ملت یهود و این که آنها تافته‌ای جدا بافته‌اند و گناهکارانشان فقط چند روزی مجازات می‌بینند سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان است، یکی از دلایل روشن خودخواهی و خودپرستی این جمعیت است. این امتیازطلبی با هیچ منطقی سازگار نیست زیرا هیچ تفاوتی میان انسان‌ها از نظر کیفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد.

آیه فوق این پندار غلط را ابطال می‌کند و می‌گوید: این گفتار شما از دو حال خارج نیست: یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشید - که نگرفته‌اید - یا دروغ و تهمت به خدا می‌بندید.

(آیه ۸۱) در این آیه یک قانون کلی را که از هر نظر منطقی است بیان می‌کند می‌گوید: «آری، کسانی که مرتکب گناه شوند و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود» (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَ بِهَا حَبِيبُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۸۲) و اما در مورد مؤمنان پرهیزگار نیز یک قانون کلی وجود دارد، چنانکه قرآن می‌گوید: «و آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان اهل بهشتند؛ و همیشه در آن خواهند ماند» (وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

نکته‌ها:

۱. کسب سیئه - کسب و اکتساب به معنی تحصیل کردن چیزی از روی اراده و

اختیار است. بنابراین جمله «بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً» اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتکب گناهان می‌شوند.

تعبیر «کسب» شاید از این نظر باشد که گناهکار در یک محاسبه کوتاه بینانه انجام گناه را به سود خویش و ترک آن را به زیان خود می‌پندارد.

۲. احاطه خطیئه چیست - «خطیئه» در بسیاری از موارد به معنی گناهیانی است که از روی عمد تحقق نیافته، ولی در آیه مورد بحث به معنی گناه کبیره یا آثار گناه است که بر قلب و جان انسان می‌نشیند.

مفهوم احاطه گناه این است که انسان آن قدر در گناهان فرو رود که زندانی برای خود بسازد، زندانی که منافذ آن بسته باشد.

۳. نژادپرستی یهود - از این آیات استفاده می‌شود که روح تبعیض نژادی یهود که امروز نیز در دنیا سرچشمه بدبختی‌های فراوان شده، از آن زمان در یهود بوده است و امتیازهای موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بوده‌اند. متأسفانه بعد از گذشت هزاران سال هنوز آن روحیه بر آنها حاکم است و در واقع منشأ پیدایش رژیم غاصب اسرائیل نیز همین روح نژادپرستی است.

(آیه ۸۳) پیمان شکنان - در آیات گذشته نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، در اینجا قرآن مجید یهود را در برابر نقض پیمان به رسوایی در این جهان و کفر شدید در آن جهان تهدید می‌کند.

در پیمان بنی اسرائیل این مطالب آمده است:

۱. توحید و پرستش خداوند یگانه، چنانکه نخستین جمله آیه می‌گوید: «و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ).

۲. «و به پدر و مادر نیکی کنید» (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

۳. «و (نیز) به نزدیکان و یتیمان و بینوایان» به نیکی رفتار نمایید (و ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ).

۴. «و به مردم نیک بگویید» (و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا).

۵. «و نماز را برپا دارید» (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

۶. «و زکات بدهید» (وَ آتُوا الزَّكَاةَ).

«سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید» (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ).

۷. «و (به یاد آرید) هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ).

۸. «و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید» (وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ).

۹. چنانچه کسی از شما اسیر شد، همه برای آزادی او کمک کنید، فدیة دهید و او را آزاد سازید - این ماده از پیمان از جمله اَفْتُوْمُونَ بَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضُ که در آیه بعد خواهد آمد استفاده می شود.

«سپس شما اقرار کردید؛ و (بر این پیمان) گواه بودید» (ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ).

۸۵) «اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید» (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ).

«و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید» (تَطَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْأَيْدِيهِمْ وَالْعُدْوَانِ).

و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید.

«در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می دهید و آنان را آزاد می سازید» (وَ أَنْ يَأْتِوكُمُ اسَارِي تَفَادُوهُمْ).

«با اینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود» (وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ).

شگفت اینکه در دادن فدا و آزاد ساختن اسیران به حکم تورات و پیمان الهی استناد می کنید. «آیا به بعضی از دستورهایی کتاب آسمانی ایمان می آورید و به

بعضی کافر می شوید؟!» (أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ).

«برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود» (فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

«و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می شوند» (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ).

«و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

و همه آن را احصا کرده و بر طبق آن شما را در دادگاه عدل خود محاکمه می کند.

(آیه ۸۶) این آیه در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض را بیان کرده می گوید: «اینها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند» (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ).

«از این رو عذاب آنها تخفیف داده نمی شود؛ و کسی آنها را یاری نخواهد کرد» (فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ).

نکته ها:

۱. بیان تاریخی آیات - به طوری که مفسران نقل کرده اند، طایفه بنی قریظه و بنی نضیر که هر دو از طوایف یهود بودند، به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند. بنی نضیر به طایفه خزرج که از مشترکان مدینه بود پیوستند و بنی قریظه به طایفه اوس. در جنگهایی که میان دو قبیله روی می داد هر یک طایفه هم پیمان خود را کمک می کرد و از طایفه دیگر می کشت، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می نشست یهود جمع می شدند و دست به دست هم می دادند تا با پرداخت فدیة، اسیران خود را آزاد کنند و در این عمل به حکم قانون تورات استناد می کردند.

در حالی که اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و کمک به آنها جایز نبود. و

همان قانونی که دستور فدا را داده بود دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود - و یهود از این اعمال ضد و نقیض فراوان داشتند.

۲. برنامه‌ای برای زنده ماندن ملت‌ها - این آیات گرچه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولی یک سلسله قوانین برای ملل دنیا دربردارد. عوامل زنده ماندن و سرفرازی ملت‌ها و رمز شکست آنان را یادآور می‌شود.

از دیدگاه قرآن، برقراری و سربلندی ملت‌ها در صورتی است که خود را به بزرگترین نیروها و قدرتها متکی سازند و در همه حال از او مدد بگیرند. این تکیه‌گاه خداوند است (لا تعبدون الا الله).

از سوی دیگر، برای بقای ملت‌ها همبستگی خاصی بین افراد لازم است. این عمل در صورتی ممکن است که هر کس به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آنها نسبت به وی نزدیک‌تر است، سپس خویشاوندان و بعد به تمام افراد اجتماع نیکی کند (و بالوالدین إحساناً و ذی القربی... و قولوا للناس حسناً). تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداخت زکات است (و آتوا الزکوة).

از سوی دیگر، رمز شکست و فنای ملت‌ها در به هم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکشها و جنگهای داخلی می‌داند. ملتی که در برابر هم صف‌آرایی کنند و در پی تصرف اموال و سرزمینهای هم برآیند و برای ریختن خون یکدیگر آستینها را بالا زنند، کشورشان ویران و خودشان بدبخت و بیچاره می‌شوند (لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم...).

سرانجام یکی دیگر از عوامل سقوط ملت‌ها تبعیض در اجرای قوانین است که هر قانونی حافظ منافع شخصی‌شان باشد اجرا کنند و آنچه به سود جامعه است فراموش نمایند (أفتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض).

(آیه ۸۷) دل‌هایی که در غلاف است - در این آیه و آیه بعد روی سخن به بنی اسرائیل است هر چند مفاهیم و معیارهای آن عمومیت دارد و همگان را در بر می‌گیرد. می‌گوید: «ما به موسی کتاب (تورات) دادیم» (و لقد آتینا موسی

الْكِتَابِ).

«و بعد از او، پیامبرانی پشت سرهم فرستادیم» (وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ).

پیامبرانی همچون داوود و سلیمان و یوشع و زکریا و یحیی و ...

«و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید

کردیم» (وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

«آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی برخلاف هوای نفس شما آورد،

در برابر او تکبر کردید» و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید (أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ).

حاکمیت هوی و هوس بر شما چنان شدید بود که: «پس عده‌ای را تکذیب

کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!» (فَقَرِيحًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيحًا تَقْتُلُونَ).

اگر تکذیب شما مؤثر می افتاد و منظورتان عملی می شد شاید به همان اکتفا

می کردید در غیر این صورت دست به خون پیامبران الهی آغشته می ساختید.

روح القدس چیست - مفسران درباره روح القدس تفسیرهای گوناگونی دارند.

برخی گفته اند: منظور «جبرئیل» است. بنابراین معنی آیه فوق چنین خواهد

بود: خداوند عیسی را به وسیله جبرئیل کمک و تأیید کرد.

اما جبرئیل را روح القدس می گویند به خاطر اینکه جنبه روحانیت در

فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه روح بر آنها کاملاً صحیح است و اضافه

کردن آن به القدس اشاره به پاکی و قداست این فرشته است.

بعضی دیگر معتقدند روح القدس همان نیروی غیبی است که عیسی (ع) را

تأیید می کرد و با آن نیروی مرموز الهی، مردگان را به فرمان خدا زنده می نمود.

البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف تر در همه مؤمنان با تفاوت درجات

ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و

کارهای مشکل یاری می دهد و از گناهان بازمی دارد.

(آیه ۸۸) این آیه می گوید: «و (آنها از روی استهزا) گفتند: دل‌های ما در غلاف

است» و ما از این گفته تو چیزی نمی فهمیم (وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ).

آری چنین است، «خداوند آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، (به همین دلیل، چیزی درک نمی‌کنند؛) و کم‌تر ایمان می‌آورند» (بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ).

جمله فوق بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از هوسهای سرکش آن‌چنان از درگاه خدا رانده می‌شود و بر قلب او پرده‌ها می‌افتد که حقیقت کم‌تر به آن راه می‌یابد.

دل‌های بی‌خبر و مستور - یهود در مدینه در برابر تبلیغات رسول اکرم (ص) ایستادگی به خرج می‌دادند و از پذیرفتن دعوت او امتناع می‌ورزیدند. هر زمانی بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر اسلام (ص) می‌تراشیدند که در آیه فوق به یکی از سخنان آنها اشاره شده است.

می‌گفتند دل‌های ما در غلاف است و از گفته تو چیزی نمی‌فهمیم.

مسئلاً آنها این سخن را از روی استهزا می‌گفتند اما قرآن می‌فرماید: مطلب همان است که می‌گویند زیرا به واسطه کفر و نفاق، دل‌های آنها در حجابهایی از ظلمت و گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است، به همین دلیل بسیار کم ایمان می‌آورند. در آیه ۱۵۵ سوره نساء همین مطلب یادآوری شده است.

آیه ۸۹ شأن نزول: درباره نزول این آیه و آیه بعد از امام صادق (ع) روایت شده است: یهود در کتابهای خود دیده بودند هجرت‌گاه پیامبر اسلام بین کوه عیر و کوه اُحُد (دو کوه در دو طرف مدینه) خواهد بود. یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جست‌وجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم (ص) پرداختند، در این میان به کوهی به نام حداد رسیدند گفتند: حداد همان اُحُد است. در همان جا متفرق شدند و هر گروهی در جایی مسکن گزیدند، بعضی در سرزمین تیما و بعضی دیگر در فدک و عده‌ای در خیبر.

آنان که در تیما بودند میل دیدار برادران خویش نمودند. در این اثنا عربی عبور می‌کرد، مرکبی را از او کرایه کردند. وی گفت: من شما را از میان کوه عیر و اُحُد

خواهم برد. گفتند: هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما.

مرد عرب هنگامی که به سرزمین مدینه رسید اعلام کرد که اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه عیر و احد قرار گرفته است. سپس اشاره کرد و گفت این عیر است و آن هم احد. یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست و هر جا می خواهی برو.

آنها در سرزمین مدینه ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند. این خبر به سلطانی به نام تبع رسید. با آنها جنگید. یهود در قلعه های خویش متحصن شدند. وی آنان را محاصره کرد و سپس امان داد. آنها به نزد سلطان آمدند. تبع گفت: من این سرزمین را پسندیده ام و در آن خواهم ماند. گفتند: این چنین نخواهد شد زیرا این سرزمین هجرتگاه پیامبری است که جز او کسی نمی تواند به عنوان ریاست در اینجا بماند.

تبع گفت: بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا زمانی که پیامبر موعود بیاید، وی را یاری نمایند. بدین جهت، او دو قبیله معروف اوس و خزرج را در آن مکان ساکن نمود.

این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز نمودند. یهودیان به آنها می گفتند: هنگامی که «محمد» مبعوث گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد.

هنگامی که محمد مبعوث شد، اوس و خزرج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردند و یهود وی را انکار نمودند. این است معنی آیه وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا.

تفسیر: خود مبلغ بوده خود کافر شدند - یهود با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به پیامبر اسلام در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند و با بی صبری در انتظار ظهورش بودند. آیه می فرماید: «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی (قرآن) برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند). با

این همه، هنگامی که (این کتاب و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند) «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ». «لعنت خدا بر کافران باد!» (فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ).

آری، گاه انسان عاشقانه به دنبال حقیقتی می‌دود ولی هنگامی که به آن رسید و آن را مخالف منافع شخصی خود دید بر اثر هوی پرستی به آن پشت‌پا می‌زند. (آیه ۹۰) در حقیقت، یهود معامله زیان‌آوری انجام داده‌اند، چنانکه قرآن می‌گوید: «ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؟» (بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ).

«که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند. و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگانش بخواهد، آیات خود را نازل می‌کند؟!» (أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

و در پایان آیه می‌گوید: «از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند و برای کافران مجازاتی خوارکننده است» (فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ).

«باءو» به معنی بازگشتند و منزل گرفتند می‌باشد و در اینجا کنایه از استحقاق یافتن است. یعنی آنها خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود برگزیدند. این گروه طغیانگر هم از قیام موسی و هم قبل از ظهور پیامبر اسلام از طرفداران چنین قیامی بودند اما پس از ظهور هر دو، از عقیده خود برگشتند و خشم و غضب خدا را یکی پس از دیگری به جان خریدند.

(آیه ۹۱) **تعصبات نژادی یهود** - در تفسیر آیات گذشته خواندیم که یهود به خاطر اینکه پیامبر اسلام از بنی اسرائیل نیست و منافع شخصی آنها را به خطر می‌اندازد، از اطاعت و ایمان به او سر باز زدند. در این آیه به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروفند اشاره کرده می‌گوید: «و هنگامی که به آنها گفته

شود: به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید. می‌گویند: ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود ما نازل شده است و به غیر آن، کافر می‌شوند» (وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ).

آنها نه به انجیل ایمان آوردند و نه به قرآن، بلکه تنها جنبه‌های نژادی و منافع خویش را در نظر می‌گرفتند؛ «در حالی که حق است؛ و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می‌کند» (وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُم).

سپس از روی دروغ آنان پرده برداشته و می‌گوید: اگر بهانه‌ی عدم ایمان شما این است که محمد (ص) از شما نیست چرا در گذشته به پیامبران ایمان نیاوردید؟ قرآن می‌فرماید: «بگو: (اگر راست می‌گویید، و به آیاتی که بر خودتان نازل شده) ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می‌رساندید؟!» (قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۹۲) قرآن برای روشن‌تر ساختن دروغ آنها سند دیگری را افشا می‌کند می‌گوید: «و (نیز) موسی آن‌همه معجزات را برای شما آورد، و شما پس از (غیبت) او، گوساله را انتخاب کردید؛ در حالی که ستمگر بودید» (وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ).

اگر راست می‌گویید و به پیامبران ایمان دارید، پس گوساله‌پرستی بعد از آن‌همه دلایل روشن توحیدی چه بود؟

(آیه ۹۳) این آیه سند دیگری بر بطلان این ادعا به میان می‌کشد می‌گوید: «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم؛ (و گفتیم: این دستورهایی را که به شما داده‌ایم محکم بگیرید، و درست بشنوید. آنها گفتند: شنیدیم؛ ولی مخالفت کردیم)» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا).

«و دل‌های آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد!» (وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ).

شگفتا! این چگونه ایمانی است که هم با کشتن پیامبران خدا می‌سازد هم

گوساله پرستی را اجازه می دهد و هم میثاقهای الهی را به دست فراموشی می سپرد؟
 «بگو: ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» (قُلْ
 بِشَسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

آیه ۹۴ تفسیر: گروه از خود راضی - از تاریخ زندگی یهود، علاوه بر آیات
 قرآن مجید، چنین بر می آید که آنها خود را یک نژاد برتر می دانستند و معتقد بودند
 گل سرسبد جامعه انسانیّتند، بهشت به خاطر آنها آفریده شده و آتش جهنّم با آنها
 چندان کاری ندارد! آنها فرزندان خدا و دوستان خاصّ او هستند.

قرآن مجید در این آیه و دو آیه بعد به این پندارهای موهوم پاسخ می دهد
 می گوید: «بگو: اگر (آن چنان که مدّعی هستید) سرای آخرت در نزد خدا،
 مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوید!» (قُلْ
 إِن كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ
 صَادِقِينَ).

یهود با گفتن این سخنان که بهشت مخصوص ماست، می خواستند
 مسلمانان را نسبت به آیینشان دلسرد کنند ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان
 برمی دارد زیرا آنها به هیچ وجه حاضر به ترک زندگی دنیا نیستند و این دلیل بر
 دروغ گویی آنهاست.

(آیه ۹۵) قرآن می افزاید: «ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود
 فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد» (وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ).
 «و خداوند از ستمگران آگاه است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

آنها از اعمال زشت و ننگین خود اطلاع داشتند، خدا نیز از اعمال این
 ستمگران آگاه است. بنابراین سرای آخرت برای آنها عذاب و رسوایی است. به
 همین دلیل خواهان آن نیستند.

(آیه ۹۶) این آیه از حرص شدید آنها به مادیات چنین سخن می گوید: «و آنها
 را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن
 ثروت) خواهی یافت» (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا).

آن چنان علاقه به دنیا دارند که «هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود» (يَوْمَ أُحْذِرُهُمْ لَوْ يَعْمُرُ أَلْفَ سَنَةٍ).

برای جمع ثروت بیشتر یا به خاطر ترس از مجازات.

«در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت» (وَمَا هُوَ بِمُزْحِرٍ حِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعْمَرَ).

و اگر گمان کنند که خداوند از اعمالشان آگاه نیست، اشتباه می‌کنند «و خداوند به اعمال آنها بیناست» (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

نکته‌ها:

۱. مقصود از هزار سال، عدد هزار نیست بلکه کنایه از عمر طولانی است. بعضی از مفسران می‌گویند: عدد هزار بزرگ‌ترین عدد نزد عرب بوده و اعداد بزرگ‌تر از آن نام مخصوصی نداشته، از این رو راساترین تعبیر برای فزونی محسوب می‌شده است.

۲. جمله «علی حیوة»، به صورت نکره، برای تحقیر است. یعنی آن قدر به زندگی دنیا دل بسته‌اند که حتی پست‌ترین زندگی این جهان را که در نهایت بدبختی باشد، بر سرای آخرت ترجیح می‌دهند.

۳. جنایات نژادپرستان - بی شک سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزی‌ها در طول تاریخ بشر، برتری جویی نژادی بوده است. اگر نژادپرستان جهان را رده‌بندی کنیم، یهود در رده‌های بالا قرار خواهند گرفت. آنان حتی آیین موسی را در نژاد خود محصور ساخته‌اند. به همین دلیل، از آیین خود، در میان اقوام دیگر تبلیغ نمی‌کنند.

نژادپرستی شعبه‌ای از شرک است. به همین دلیل، اسلام به شدت با آن مبارزه کرده و همه انسانها را از یک پدر و مادر می‌داند که امتیازشان تنها به تقوا و پرهیزگاری است.

۴. ریشه‌های ترس از مرگ - بیش‌تر مردم از مرگ وحشت دارند. ریشه این

ترس یکی از دو چیز است: الف) بسیاری مرگ را به معنی فنا و نابودی تفسیر می‌کنند. بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد. ب) افرادی که مرگ را مقدمه زندگی در سرای دیگر می‌بینند، به خاطر اعمال و خلاف‌کاری‌های خود از مرگ وحشت دارند زیرا مرگ را رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می‌دانند. بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هرچه بیش‌تر، مرگ را به عقب بیندازند - آیه بالا اشاره به دسته دوم می‌کند.

پیغمبران خدا از یک سو ایمان به زندگی پس از مرگ را در دلها زنده کردند و چهره واقعی مرگ را که دریچه‌ای به زندگی عالی‌تر است، به مردم نشان دادند. از سوی دیگر، دعوت به پاکی عمل کردند تا وحشت از مرگ به خاطر کیفر اعمال نیز زایل گردد. بنابراین مردم با ایمان هرگز از مرگ وحشت ندارند.

آیه ۹۷ شأن نزول: هنگامی که پیامبر(ص) به مدینه آمد، ابن‌صوریا (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود فدک نزد پیامبر اسلام آمدند و سؤالهای مختلفی از حضرت پرسیدند و نشانه‌هایی را که گواه نبوت او بود جست‌وجو نمودند از جمله گفتند: ای محمد، خواب تو چگونه است زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است.

فرمود: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَ قَلْبِي يَقْظَانُ» (چشم من به خواب می‌رود اما قلبم بیدار است).

گفتند راست گفتی ای محمد! و پس از سؤالات دیگر، ابن‌صوریا گفت: یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد. نام فرشته‌ای که بر تو نازل می‌شود چیست؟

فرمود: «جبرئیل است.»

ابن‌صوریا گفت: او دشمن ماست، دستورهای مشکل درباره جهاد و جنگ می‌آورد اما میکائیل همیشه دستورهای ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می‌آوردیم.

تفسیر: ملت بهانه جو - بررسی شأن نزول این آیه انسان را بار دیگر به یاد

بهانه جویبی های ملت یهود می اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار، موسی (ع) تا کنون این برنامه را دنبال کرده اند. آنها می گویند: چون فرشته ای که وحی را بر تو نازل می کند جبرئیل است و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی آوریم. از اینان باید پرسید مگر فرشتگان الهی از نظر انجام وظیفه با یکدیگر فرق دارند؟ مگر آنها طبق خواسته خودشان عمل می کنند یا از پیش خود چیزی می گویند؟

قرآن در پاسخ این بهانه جویبی ها می فرماید: «بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست چراکه) او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است» (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ).
«در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند» و هماهنگ با نشانه های آنهاست (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ).

«و هدایت و بشارت است برای مؤمنان» (وَ هُدًى وَ بَشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۹۸) این آیه موضوع فوق را با تأکید بیش تر همراه با تهدید بیان می کند می گوید: «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است» (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ).

یعنی اینها قابل تفکیک نیستند. الله، فرشتگان او، رسولان او، جبرئیل، میکائیل و هر فرشته دیگر، و دشمنی با یکی، دشمنی با بقیه است.

جبرئیل و میکال - نام «جبریل» دو بار در آیات مورد بحث و یک بار در آیه ۴ سوره تحریم ذکر شده و نام «میکال» یک بار در قرآن مجید، در همین مورد آمده است. از این آیات استفاده می شود که هر دو از فرشتگان بزرگ و مقرب خدا هستند. در تلفظ معمولی مسلمانان جبرئیل و میکائیل با همزه و یا تلفظ می شود ولی در متن قرآن به صورت جبریل و میکال آمده است.

احادیثی داریم که به موجب آنها جبرئیل به صورتهای گوناگونی بر پیامبر نازل می شد و در مدینه، اغلب به صورت دحیه کلبی که مردی بسیار زیبا بود، بر آن

حضرت نمایان می‌گشت.

از سورهٔ نجم استفاده می‌شود که پیامبر(ص) جبرئیل را دو بار به صورت اصلی اش مشاهده کرد.

آیه ۹۹ شأن نزول: ابن عباس مفسّر معروف، نقل می‌کند: ابن صوری دانشمند یهودی، از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام(ص) گفت: تو چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده‌ای! و خداوند نشانهٔ روشنی بر تو نازل نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم. آیه نازل شد و به او پاسخ داد.

تفسیر: پیمان شکنان یهود - قرآن نخست به این حقیقت اشاره می‌کند که دلایل کافی و نشانه‌های روشن در اختیار پیامبر اسلام(ص) قرار دارد و آنها که انکار می‌کنند به حقانیت دعوت او پی برده و به خاطر اغراض خاصی به مخالفت برخاسته‌اند. می‌فرماید: «ما نشانه‌های روشنی برای تو فرستادیم؛ و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد» (وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ).

(آیه ۱۰۰) سپس به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان شکنی که گویا با تاریخ آنها همراه است اشاره کرده می‌گوید: «و آیا چنین نیست که هر بار آنها [= یهود] پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی از ایشان آن را دور افکندند (و مخالفت کردند)؟!» (أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ).
«آری، بیش‌تر آنان ایمان نمی‌آورند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

خداوند در کوه طور از آنها پیمان گرفت که به فرمانهای تورات عمل کنند ولی این پیمان را شکستند.

و نیز از آنها پیمان گرفته شد که به پیامبر موعود، پیامبر اسلام که بشارت آمدنش در تورات داده شده بود ایمان بیاورند، به این پیمان نیز عمل نکردند.

این شیوه دیرینهٔ یهودیان است که به عهد خویش پای بند نیستند.

(آیه ۱۰۱) در این آیه تأکید گویاتری روی همین موضوع دارد می‌گوید: «و هنگامی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه‌هایی که نزد آنها

بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آنها کتاب (آسمانی) داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ گویی هیچ از آن خبر ندارند» (و لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

نکته‌ها:

۱. تعبیر «نزول» (فرود آمدن)، یا «انزال» (فرو فرستادن)، در مورد قرآن مجید به این معنی نیست که خداوند مکانی در آسمانها دارد بلکه این تعبیر اشاره به علو مقامی و معنوی پروردگار است.

۲. واژه «فاسق» از ماده «فسق» به معنی خارج شدن هسته از درون رطب است سپس به کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن درآورده و از راه و رستم بندگی خارج شده‌اند، فاسق گفته می‌شود.

۳. قرآن در بحثهای فوق، مانند دیگر بحثها، هرگز یک قوم را به خاطر گناه اکثریت مورد ملامت قرار نمی‌دهد بلکه با تعبیر «فریق»، همچنین «اکثر»، سهم اقلیت باتقوا و مؤمن را محفوظ می‌دارد.

(آیه ۱۰۲) سلیمان و ساحران بابل - از احادیث چنین بر می‌آید که در زمان سلیمان پیامبر، گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند. سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع‌آوری کرده در محل مخصوصی نگه‌داری کنند.

پس از وفات سلیمان، گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند. بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند: سلیمان پیامبر نبود.

گروهی از بنی اسرائیل هم از آنان تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند تا آنجا که دست از تورات نیز برداشتند.

هنگامی که پیامبر اسلام (ص) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است. بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب

نمی‌کنید که می‌گوید سلیمان پیامبر است!

این گفتار یهود، علاوه بر اینکه تهمت بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش تکفیر سلیمان (ع) بود.

به هر حال، این آیه فصل دیگری از زشتکاری‌های یهود را معرفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند. می‌گوید: «و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند» (وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ).

سپس قرآن می‌افزاید: «سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد» (وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ).

او از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، «ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند» (وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ).*

«و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشتهٔ بابل هاروت و ماروت، نازل شد پیروی کردند» (وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ).

آن دو فرشتهٔ الهی، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می‌دادند «و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می‌گفتند: ما وسیلهٔ آزمایشیم، کافر نشو» (وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ).

ولی یهود همین را وسیله قرار دادند برای اشاعهٔ هر چه بیشتر سحر و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان اوست یا جن و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است. آری، این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می‌کنند.

* «سحر» نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یک‌نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه فقط جنبهٔ روانی و خیالی دارد.

«ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بيفکنند» (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ).

ولی قدرت خداوند مافوق این قدرتهاست. «آنها هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند به انسانی زیان برسانند» (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). «آنها قسمت‌هایی را فرامی‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد» (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ).

آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند و به جای اینکه از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند. «و مسلماً می‌دانستند هرکسی خریدار این‌گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت» (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ)*.

«و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند!» (وَلَيْتَسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۰۳) آنها آگاهانه به سعادت و خوشبختی خود پشت‌پا زدند و در گرداب کفر و گناه غوطه‌ور شدند. «و اگر ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری پیشه می‌کردند، پاداشی که نزد خداست، برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند» (وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

هیچ‌کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست - در آیات فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند، این به آن معنی نیست که اجباری در کار باشد بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرتها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد. حتی سوزندگی آتش و برزندگی شمشیر بی اذن و فرمان او نمی‌باشد. ساحر نمی‌تواند برخلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و او را در قلمرو حکومتش محدود نماید بلکه

* «خالق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می‌کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است. در آیه فوق به همین معنی می‌باشد.

اینها خواص و آثاری است که خداوند در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوءاستفاده. این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده، وسیله‌ای برای آزمودن و تکامل آنهاست.

آیه ۱۰۴ شأن نزول: ابن عباس نقل می‌کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر اکرم (ص) مشغول سخن گفتن بود و آیات و احکام الهی را بیان می‌کرد. گاهی از او می‌خواستند با تائیی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند و سؤالات و خواسته‌های خود را نیز مطرح نمایند. برای این درخواست، جمله «راعنا» که از ماده «الرعی» به معنی مهلت دادن است، به کار می‌بردند. ولی یهود همین کلمه «راعنا» را از ماده «الرعونه» که به معنی کودنی و حماقت است، استعمال می‌کردند. در صورت اول مفهومش این است: به ما مهلت بده. ولی در صورت دوم این است که: ما را تحمیق کن.

در اینجا برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله‌ای که مسلمانان می‌گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزا کنند. آیه نازل شد و برای جلوگیری از این سوءاستفاده به مؤمنان دستور داد به جای «راعنا»، جمله «انظُرنا» را به کار برند که همان مفهوم را می‌رساند و دستاویزی برای دشمن نیست.

تفسیر: دستاویز به دشمن ندهید - با توجه به آنچه در شأن نزول گفته شد، آیه می‌گوید: «ای افراد باایمان، (هنگامی که از پیامبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگویید: راعنا؛ بلکه بگویید: انظُرنا» زیرا کلمه اول، هم به معنی ما را مهلت بده و هم به معنی ما را تحمیق کن می‌باشد؛ و دستاویزی برای دشمنان است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا).

«و آنچه به شما دستور داده می‌شود) بشنوید. و برای کافران (و استهزاکنندگان) عذاب دردناکی است» (وَأَسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

از این آیه استفاده می‌شود که مسلمانان باید در برنامه‌های خود مراقب باشند که هرگز بهانه به دست دشمن ندهند. حتی از یک جمله کوتاه که ممکن است سوژه‌ای برای سوءاستفاده دشمنان گردد، احتراز جویند.

از اینجا تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگ تر روشن می شود. هم اکنون گاهی اعمالی از ما سر می زند که از سوی دشمنان داخلی یا محافل بین المللی، سبب تفسیرهای سوء و بهره گیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می شود، وظیفه ما این است که از این کارها بپرهیزیم و بی جهت بهانه به دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم.

(آیه ۱۰۵) این آیه به کینه توزی و عداوت کافران اهل کتاب و مشرکان نسبت به مؤمنان اشاره کرده می گوید: «کافران اهل کتاب، و (همچنین) مشرکان، دوست ندارند که از سوی خداوند، خیر و برکتی بر شما نازل گردد» (مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ).

«در حالی که خداوند، رحمت خود را به هر کس بخواهد، اختصاص می دهد» (وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ).

«و خداوند، صاحب فضل بزرگ است» (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

دشمنان از شدت کینه توزی و حسادت حاضر نبودند این افتخار و موهبت را بر مسلمانان ببینند که پیامبری بزرگ، صاحب یک کتاب آسمانی با عظمت از سوی خداوند بر آنها مبعوث گردد ولی مگر می توان جلو فضل و رحمت خدا را گرفت؟ مفهوم یا ایها الذین آمنوا - بیش از هشتاد مورد از قرآن مجید، این خطاب افتخارآمیز دیده می شود. آیه فوق نخستین آیه ای است که با این خطاب برخورد می کنیم.

قابل توجه اینکه، تعبیر فوق فقط در آیاتی است که در مدینه نازل شده و در آیات مکی اثری از آن نیست. شاید به این دلیل که با هجرت پیامبر به مدینه، وضع مسلمانان تثبیت شد و به صورت یک جمعیت ثابت و صاحب نفوذ درآمدند.

این تعبیر در ضمن نکته دیگری در بردارد، که شما ایمان آورده اید و در برابر حق تسلیم شده اید و با خدای خود پیمان اطاعت بسته اید، باید به مقتضای این پیمان، به دستورهایی که پشت سر این جمله می آید عمل کنید.

«آیه ۱۰۶) هدف از نسخ -* باز در این آیه سخن از تبلیغات سوء یهود برضد مسلمانان است. آنها گاه به مسلمانان می‌گفتند: دین، دین یهود است و قبله، قبله یهود، به همین خاطر، پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می‌خواند. اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و - طبق آیه ۱۴۴ همین سوره - مسلمانان موظف شدند به سوی کعبه نماز بگذارند، این دستاویز از یهود گرفته شد. آنها نغمه تازه‌ای ساز کردند و گفتند: اگر قبله اولی صحیح بود پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است اعمال گذشته شما باطل است.

قرآن به این ایرادها پاسخ می‌گوید و قلوب مؤمنان را روشن می‌سازد. می‌فرماید: «هر حکمی را نسخ کنیم، و یا (نسخ) آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن، یا همانند آن را می‌آوریم» (مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا). جمله «نسخ» اشاره به نسخ در کوتاه مدت است و جمله «نسخها» نسخ در دراز مدت. و این برای خداوند آسان است. «آیا نمی‌دانستی که خداوند بر چیز تواناست» (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

«آیه ۱۰۷) «آیا نمی‌دانستی حکومت آسمانها و زمین، از آن خداست (و حق دارد هرگونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد)؟!» (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«و جز خدا، ولی و یاور برای شما نیست» و اوست که مصلحت شما را می‌داند و تعیین می‌کند (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

آیه ۱۰۸ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که وهب بن زید و رافع بن حرمه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: از سوی خدا نامه‌ای به‌عنوان ما بیاور تا آن را قرائت کنیم سپس ایمان بیاوریم! و یا نهرهایی برای ما جاری فرما تا از تو پیروی کنیم! آیه نازل شد.

تفسیر: بهانه‌های بی‌اساس - شاید پس از ماجرای تغییر قبله بود که جمعی از

* «نسخ» از نظر لغت به معنی از بین بردن و زایل نمودن است و در منطلق شرع، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکم دیگر به جای آن است.

مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسهٔ یهود، تقاضاهای بی مورد و ناسبجایی از پیامبر اسلام (ص) کردند.

خداوند آنها را از چنین پرسشهایی نهی کرده می فرماید: «آیا می خواهید از پیامبر خود، همان تقاضا(ی نامعقولی) را بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟!» و با این بهانه جویبها از ایمان آوردن سر باز زدند (أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ).

و از آنجا که این کار یک نوع مبادلهٔ ایمان با کفر است، در پایان آیه می افزاید: «کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است» (وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ).

در واقع، قرآن می خواهد به مردم هشدار دهد که اگر شما دنبال چنین تقاضاهای نامعقول بروید بر سرتان همان خواهد آمد که بر سر قوم موسی آمد. اشتباه نشود، اسلام هرگز از پرسشهای علمی و سؤالهای منطقی و همچنین تقاضای معجزه برای پی بردن به حقیقت دعوت پیامبر (ص) منع نمی کند چرا که راه درک و فهم و ایمان همین است.

(آیه ۱۰۹) **حسودان لجوج** - بسیاری از اهل کتاب، به خصوص یهود، تنها به این قناعت نمی کردند که خود آیین اسلام را نپذیرند بلکه اصرار داشتند که مؤمنان نیز از ایمان خود بازگردند. قرآن به انگیزه آنان در این امر اشاره کرده می گوید: «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آنها ریشه دوانده - آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است» (وَدَكْثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ).

قرآن به مسلمانان دستور می دهد که در برابر این تلاشهای انحرافی و ویرانگر، «شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست» (فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

«اصفحوا» از ماده «صفح» به معنی دامنه کوه، پهنای شمشیر یا صفحه صورت است. این جمله، معمولاً، به معنی روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار می رود و با قرینه جمله «فاعفوا» معلوم می شود که این روی برگرداندن به خاطر قهر و بی اعتنائی نیست بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است.

جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ممکن است اشاره به این باشد که خداوند می تواند هم اکنون شما را از راه های غیر عادی بر آنها پیروز گرداند ولی طبع زندگی بشر و عالم آفرینش این است که هر کاری به تدریج و با فراهم شدن مقدمات انجام گیرد.

(آیه ۱۱۰) این آیه دو دستور سازنده به مؤمنان می دهد. یکی در مورد نماز که رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می کند و دیگر در مورد زکات که رمز همبستگی های اجتماعی است و این هر دو برای پیروزی بر دشمن لازم است. می فرماید: «و نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید» و با این دو وسیله روح و جسم خود را نیرومند سازید (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ).

سپس می افزاید: تصوّر نکنید کارهای نیکی که انجام می دهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می کنید از بین می رود. «و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت» (وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ).

«خداوند به اعمال شما بیناست» (إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

او به طور دقیق می داند کدام عمل را به خاطر او انجام داده اید و کدام یک را برای غیر او.

(آیه ۱۱۱) انحصار طلبان بهشت - قرآن در این آیه به یکی دیگر از ادعاهای پوچ و نابجای گروهی از یهودیان و مسیحیان اشاره کرده می گوید: «آنها گفتند: هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد» (وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى).

در پاسخ، نخست می فرماید: «این آرزوی آنهاست» (تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ).

«أمانیهم» جمع «امنیه» به معنی آرزویی است که انسان به آن نمی‌رسد. از آنجا که آرزوی انحصار بهشت سرچشمه آرزوهای دیگر است، به صورت جمع (امانی) ذکر شده است.

سپس روی سخن را به پیامبر(ص) کرده می‌گوید: «بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!» (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۱۱۲) پس از اثبات این واقعیت که آنها دلیلی بر این مدعا ندارند، معیار ورود در بهشت را به صورت یک قانون کلی بیان کرده می‌گوید: «آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است» (بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

جمله «و هو محسن» نشان می‌دهد که نیکوکاری وصف آنها شده و در عمق جانشان نفوذ کرده است.

«نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند» بنابراین، بهشت در انحصار هیچ گروهی نیست (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

ولی مشرکان از همه چیز ترس دارند از گفته‌های این و آن، از فال بد زدن، از سنتهای خرافی و از بسیار چیزهای دیگر.

آیه ۱۱۳ شأن نزول: جمعی از مفسران از ابن عباس نقل کرده‌اند: هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران خدمت پیامبر اسلام آمدند، عده‌ای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند. بین آنها و مسیحیان نزاع در گرفت. رافع بن حرمه (یکی از یهودیان) رو به مسیحیان کرد و گفت: آیین شما پایه و اساسی ندارد. به این ترتیب، نبوت عیسی و کتاب او انجیل را انکار کرد. مردی از مسیحیان نجران نیز مانند این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نمود و گفت: آیین یهود پایه و اساسی ندارد. آیه نازل شد و هر دو دسته را به خاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.

تفسیر: تضادهای ناشی از انحصارطلبی - در آیات گذشته گوشه‌ای از ادعاهای بی‌دلیل جمعی از یهود و نصاری را دیدیم، آیه مورد بحث نشان می‌دهد که وقتی پای ادعای بی‌دلیل به میان آید نتیجه‌اش انحصارطلبی و سپس تضاد

است. می فرماید: «یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند» و بر باطلند (وَ قَالَتْ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتْ النَّصَارَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودَ عَلَىٰ شَيْءٍ).
«در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می خوانند» و باید از این گونه تعصُّبها برکنار باشند (وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ).

سپس قرآن می افزاید: «افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند» (كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ).
در پایان آیه می گوید: «خداوند، روز قیامت، درباره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).
آنجاست که اسناد و مدارک هر چیز آشکار است، کسی نمی تواند حق را منکر شود. به این ترتیب، اختلافات برجیده خواهد شد. آری، یکی از ویژگیهای قیامت، پایان یافتن اختلافات است.

آیه ۱۱۴ شأن نزول: شأن نزولهایی برای این آیه نقل شده از جمله: در روایتی از امام صادق (ع) می خوانیم که این آیه در مورد قریش نازل گردید در آن هنگام که پیامبر (ص) را از ورود به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری می کردند.
تفسیر: ستمکارترین مردم - بررسی شأن نزولهای آیه نشان می دهد که روی سخن در آیه با سه گروه یهود و نصاری و مشرکان است.

قرآن در برابر این سه گروه و همه کسانی که در راهی مشابه آنها گام بر می دارند می گوید: «کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آنها نمود؟!» (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا).

سپس می گوید: «شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این (کانوهای عبادت) شوند» (أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ).
یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید چنان محکم بایستند که دست ستمگران از این اماکن مقدس کوتاه گردد.

و در پایان آیه مجازات این ستمکاران را بیان کرده می‌گوید: «بهره آنها در دنیا (فقط) رسوایی است و در آخرت، عذاب عظیم (الهی)!» (لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در حقیقت، هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد مشمول همین حکم است.

آیه ۱۱۵ شأن نزول: ابن عباس می‌گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است. هنگامی که قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت، یهود به مسلمانان ایراد کردند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد؟ آیه نازل شد.

تفسیر: به هر سو رو کنید خدا آنجاست - در آیه قبل سخن از ستمگرانی بود که مانع از مساجد الهی می‌شدند و در تخریب آن می‌کوشیدند، این آیه ادامه همین سخن است. می‌فرماید: «مشرق و مغرب، از آن خداست. و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست» (وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ).
مشرق و مغرب در آیه فوق، کنایه از تمام جهات است.

چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه‌های توحید مانع شوند، راه بندگی خدا بسته شود چراکه خدا مکان ندارد. از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند بی‌نیاز و داناست» (إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

(آیه ۱۱۶) خرافات یهود و نصاری و مشرکان - این عقیده خرافی که خداوند دارای فرزندی است، هم مورد قبول مسیحیان است هم گروهی از یهود و هم مشرکان. آیه شریفه برای رد این خرافه می‌گوید: «وگفتند: خداوند، فرزندی برای خود انتخاب کرده است. - منزه است او» از این نسبت‌های ناروا (وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ).

«بلکه آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» (بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«و همه در برابر او خاضعند» (كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ).

(آیه ۱۱۷) او نه تنها مالک همه موجودات عالم هستی است بلکه

«هستی بخش آسمانها و زمین است» (بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«بدیع» از ماده «بدع»، به معنی به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است. این می‌رساند که خداوند، آسمانها و زمین را بدون ماده و نمونه قبلی به وجود آورده است.

«و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: موجود باش! و آن، بی درنگ موجود می‌شود» (وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). این جمله از اراده تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می‌گوید.

دلایل نفی فرزند - این سخن که خداوند فرزندی دارد، بی شک زاییده افکار ناتوان انسانهایی است که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می‌کردند.

انسان به دلایل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یک سو عمرش محدود است و برای ادامه نسل، تولد فرزند لازم است.

از سوی دیگر، قدرت او محدود است و، به خصوص هنگام پیری و ناتوانی، نیاز به معاونی دارد که در کارهایش به او کمک کند.

از سوی سوم، جنبه‌های عاطفی و روحیه انسانی طلبی ایجاب می‌کند که انسان مونس در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم به وسیله فرزندان تأمین می‌گردد.

بدیهی است هیچ یک از این امور در مورد خداوندی که آفریننده عالم هستی و قادر بر همه چیز و ازلی و ابدی است، مفهوم ندارد.

به علاوه، داشتن فرزند لازمه‌اش «جسم» بودن است که خداوند از آن نیز منزّه می‌باشد.

(آیه ۱۱۸) **بِهَانَهُ دِيْغَر: چرَا خدَا بَا مَا سَخْن نَمِيْ كُوِيْد؟** به تناسب بهانه‌جویی‌های یهود، در این آیه سخن از گروه دیگری از بهانه‌جویان است که ظاهراً همان مشرکان عرب بودند. می‌گوید: «افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن

نمی‌گوید و یا چرا آیه و نشانه‌ای برای خود ما نمی‌آید؟!» (وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ).

قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می‌گوید: «پیشینیان آنها نیز، همین‌گونه سخن می‌گفتند؛ دلها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین (و حقیقت‌جویان) روشن ساخته‌ایم» (كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

اگر به راستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام (ص) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار اوست.

(آیه ۱۱۹) در این آیه روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر درخواست معجزات اقتراحی و بهانه‌جویی‌های دیگر مشخص می‌کند می‌گوید: «ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم» (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا).

تو وظیفه داری دستورهای ما را برای مردم بیان کنی، معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمایی. این دعوت باید همراه با تشویق نیکوکاران و بیم دادن بدکاران باشد.

«و مسؤول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی» (وَ لَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ).

آیه ۱۲۰ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که یهود مدینه و نصاری نجران انتظار داشتند که پیامبر اسلام (ص) همواره در قبله با آنان موافقت کند. هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید، آنها از پیامبر (ص) مأیوس شدند (و شاید در این میان، بعضی از طوایف مسلمانان ایراد می‌کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد).

آیه نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و نصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، جز اینکه آیین آنها را بپذیری.

تفسیر: جلب رضایت این گروه ممکن نیست - از آنجا که آیه قبل سلب مسؤلیت از پیامبر(ص) در برابر گمراهان لجاجت نمود، قرآن در ادامه همین بحث به پیامبر اسلام(ص) می‌گوید: «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا (به‌طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی» (وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ).

«بگو: هدایت الهی، تنها هدایت است» (قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ).

هدایتی که با خرافات و افکار منحط افراد نادان آمیخته نشده است.

سپس می‌افزاید: «و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاورى از سوى خدا برای تو نخواهد بود» (وَ لَنْ اتَّبِعَتْ أُمَّوَاءُهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

آیه ۱۲۱ شأن نزول: بعضی از مفسران معتقدند که این آیه درباره افرادی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و از کسانی بودند که در آنجا به او پیوستند نازل شد. آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه و هشت نفر از راهبان شام که بحیرا، راهب معروف نیز جزء آنان بود.

بعضی دیگر معتقدند، آیه درباره افرادی از یهود همانند عبدالله بن سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند.

تفسیر: از آنجا که حق طلبان یهود و نصاری دعوت پیامبر اسلام(ص) را لبیک گفتند و این آیین را پذیرا شدند، قرآن پس از مذمت گروه سابق از اینها به نیکی یاد می‌کند می‌گوید: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده‌ایم [= یهود و نصاری] آن را چنان‌که شایسته آن است می‌خوانند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می‌آورند» (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ).

«و کسانی که به او کافر شوند، زیانکارند» (وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ).

۱. جلب رضایت دشمن حسابی دارد - درست است که انسان باید با نیروی جاذبه اخلاق، دشمنان را به سوی حق دعوت کند ولی این در مقابل افرادِ انعطاف پذیر است اما کسانی که هرگز تسلیم حرف حق نیستند نباید در فکر جلب رضایت آنها بود.

۲. حق تلاوت چیست - امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: «منظور این است که آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل نمایند، به وعده‌های آن امیدوار و از وعیده‌های آن ترسان باشند، از داستانه‌های آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند. به خدا سوگند، منظور حفظ کردن آیات و خواندن حروف و تلاوت سوره‌ها و یادگرفتن اعشار و اخماس^۱ آن نیست. آنها حروف قرآن را حفظ کردند اما حدود آن را ضایع ساختند. منظور این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند، چنانکه خداوند می‌فرماید: این کتابی است پربرکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش اندیشه کنی.» (آیه ۱۲۲) بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده می‌فرماید: «ای بنی اسرائیل، نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم، به یاد آورید؛ و (نیز به خاطر آورید که) من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می‌کردند) برتری بخشیدم» (یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۲۳) و از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسؤولیت نخواهد بود، بلکه خداوند در برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بر دوش انسان می‌گذارد، در این آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «از روزی بترسید که هیچ‌کس از دیگری دفاع نمی‌کند» (وَأَنْتُمْ يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا).

«و هیچ‌گونه عوضی از او قبول نمی‌شود» (وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ).
«و شفاعت، او را سود نمی‌هد» (وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ).

۱. منظور از «اعشار» و «اخماس» تقسیماتی است که در قرآن می‌شود مانند: تقسیم به سی جزء یا هر جزء به چهار حزب و امثال آن.

و اگر فکر می‌کنید کسی در آنجا - جز خدا - می‌تواند انسان را کمک کند اشتباه است. «و از (هیچ سویی) یاری نمی‌شوند» (وَلَا هُمْ يُنصرون).

(آیه ۱۲۴) امامت، اوج افتخار ابراهیم (ع) از این آیات به بعد سخن از ابراهیم قهرمان توحید و بنای خانه کعبه و اهمّیت این کانون توحید و عبادت است که ضمن هیجده آیه این مسائل را برشمرده است.

هدف از این آیات سه چیز است: نخست اینکه مقدمه‌ای برای مسأله تغییر قبله است، دیگر اینکه یهود و نصاری ادّعا می‌کردند ما وارثان ابراهیم و آیین او هستیم و این آیات مشخص می‌سازد که آنها تا چه حد از آیین ابراهیم بیگانه‌اند. سوم اینکه مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم قائل بودند، باید به آنها فهماند که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این پیامبر بزرگ ندارد.

قابل توجه اینکه نام ابراهیم در ۶۹ مورد از قرآن مجید ذکر شده و در ۲۵ سوره از او سخن به میان آمده است. در این آیه به مهم‌ترین فرازهای زندگی ابراهیم (ع) اشاره کرده می‌گوید: به خاطر آورید «هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به‌خوبی از عهده این آزمایشها برآمد» (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ).

«خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا).

«ابراهیم عرض کرد: از دودمان من» نیز امامانی قرار بده تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد (قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي).

«خداوند فرمود: پیمان من، (یعنی مقام امامت) به ستمکاران نمی‌رسد» (قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند. از آیه فوق استفاده می‌شود مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در این آزمونها بخشیده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود. این حقیقت در حدیثی از امام

صادق (ع) نقل شده، آنجا که می فرماید: «خداوند تبارک و تعالی ابراهیم (ع) را پیش از آنکه به پیامبری برگزیند، به بندگی (خود) گرفت و پیش از آنکه به رسولی برگزیندش به پیامبری برگزید و پیش از آنکه خلیلش گرداند او را به رسولی برگزید و پیش از آنکه امامش قرار دهد او را به خلیلی گرفت و چون همه این مقامات را برایش فراهم آورد، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه نمود که عرض کرد: خداوند! از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن. فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد... یعنی هرگز شخص سفیه امام افراد باتقوا نخواهد شد.»

نکته‌ها:

۱. منظور از کلمات چیست؟ از بررسی آیات قرآن استفاده می شود که مقصود از «کلمات» (جمله‌هایی که خداوند ابراهیم را به آن آزمود)، یک سلسله وظایف سنگین و مشکل بوده که خدا بر دوش ابراهیم گذارده بود. این دستورها عبارتند از: بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا؛

بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین بی آب و گیاه مکه؛

قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بتها و دفاع بسیار شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرارگرفتن در دل آتش؛

مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و مانند اینها که هریک آزمایشی بسیار سنگین بود. او با قدرت و نیروی ایمان از عهده آنها برآمد و اثبات کرد شایستگی مقام «امامت» را دارد.

۲. فرق نبوت و امامت و رسالت - به طوری که از آیات و احادیث برمی آید

کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند:

مقام نبوت؛ یعنی دریافت وحی از خداوند. بنابراین «نبی» کسی است که

وحی بر او نازل می شود.

مقام رسالت؛ یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت

نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن. بنابراین، «رسول» کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش برخیزد، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش نماید.

مقام امامت؛ یعنی رهبری و پیشوایی خلق. در واقع «امام» کسی است که با تشکیل حکومت الهی سعی می‌کند احکام خدا را اجرا نماید. به عبارت دیگر، وظیفه امام اجرای فرامین الهی است در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورها می‌باشد.

۳. امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم - مقام امامت، مقامی است بالاتر و حتی برتر از نبوت و رسالت. این مقام نیازمند شایستگی فراوان در همه جهات است که ابراهیم پس از امتحان شایستگی، از طرف خداوند دریافت داشت - و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم بود.

۴. ظالم کیست؟ منظور از «ظلم» در جمله «لاینال عهدی الظالمین»، تنها ستم کردن به دیگران نیست بلکه ظلم در اینجا به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت است. بنابراین، ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهند.

از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام باعظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی سبب می‌شود که لیاقت این مقام سلب گردد.

۵. امام از سوی خدا تعیین می‌شود - از آیه مورد بحث استفاده می‌شود که امام باید از طرف خدا تعیین گردد زیرا امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

دوم اینکه افرادی که رنگ ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم - اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران - حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته، قابلیت امامت را ندارند. به این ترتیب، جز خدا، کسی نمی‌تواند از وجود این صفات آگاه گردد.

(آیه ۱۲۵) عظمت خانه خدا - بعد از اشاره به مقام والای ابراهیم در آیه

قبل، در این آیه به بیان عظمت خانه کعبه که به دست ابراهیم ساخته و آماده شد پرداخته می‌فرماید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم» (وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا).

«مثابه» از ماده «ثوب» به معنی بازگشت چیزی به حالت نخستین است. از آنجا که خانه کعبه مرکزی بوده است برای موحدان که همه سال به سوی آن رو می‌آوردند، نه تنها از نظر جسمانی که از نظر روحانی نیز بازگشت به توحید و فطرت نخستین می‌کردند، از این رو به عنوان «مثابه» معرفی شده است. اما اینکه خانه کعبه از طرف پروردگار به عنوان یک مرکز امن و امان اعلام شده، می‌دانیم در اسلام مقررات شدیدی برای اجتناب از هرگونه نزاع و جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است به طوری که نه تنها افراد انسان بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا در امنیت به سر می‌برند. و این در حقیقت، اجابت یکی از درخواستهایی است که ابراهیم (ع) از خداوند کرد.

سپس اضافه می‌کند: «و (برای تجدید خاطره)، از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید» (وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى).

مقام ابراهیم محلی است در نزدیکی خانه کعبه که حجاج بعد از انجام طواف به نزدیک آن می‌روند و نماز طواف به جا می‌آورند. بنابراین، منظور از مصلی، محل نماز است.

سپس به پیمانی که از ابراهیم و فرزندش اسماعیل در مورد طهارت خانه کعبه گرفته است اشاره کرده می‌فرماید: «و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید» (وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ).

منظور از «طهارت» و پاکیزگی در اینجا، پاک ساختن ظاهری و معنوی این خانه توحید از هرگونه آلودگی است.

چرا خانه خدا - در آیه فوق از خانه کعبه به عنوان «بیتی» (خانه من) تعبیر

شده در حالی که خداوند نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد. منظور از این اضافه، اضافه تشریفی است. به این معنی که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند؛ ماه رمضان را «شهرالله» و خانه کعبه را «بیت الله» می گویند.

(آیه ۱۲۶) خواسته های ابراهیم از پیشگاه پروردگار - در این آیه ابراهیم از پروردگار دو درخواست مهم برای ساکنان این سرزمین مقدس می کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد. می فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده» (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا).

در آیه قبل خواندیم که این دعای ابراهیم به اجابت رسید. خداوند این سرزمین را از نظر ظاهر و باطن یک کانون امن و امان قرار داد.

دومین تقاضایش این است که: «و اهل آن را - آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده اند - از ثمرات (گوناگون)، روزی ده» (وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

جالب اینکه ابراهیم نخست تقاضای «امنیت» سپس درخواست «مواهب اقتصادی» می کند. اشاره به اینکه تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست.

خداوند «گفت: (دعای تو را اجابت کردم؛ و مؤمنان را از انواع برکات، بهره مند ساختم؛) اما به آنها که کافر شدند، بهره کمی خواهم داد» (قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعُهُ قَلِيلًا).

«سپس (در سرای آخرت) آنها را به عذاب آتش می کشانم؛ و چه بد سرانجامی است» (ثُمَّ اضْطُرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ).

(آیه ۱۲۷) ابراهیم خانه کعبه را بنا می کند - از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی استفاده می شود که خانه کعبه پیش از ابراهیم، حتی از زمان آدم، برپا شده بود، سپس در طوفان نوح فرو ریخت و بعد به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل تجدید بنا گردید. اتفاقاً تعبیری که در این آیه آمده همین معنی را

می‌رساند. می‌گوید: «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند؛ (و می‌گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی» (وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

این تعبیر می‌رساند که شالوده‌های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل، پایه‌ها را بالا بردند.

(آیه ۱۲۸) در این آیه و آیه بعد، ابراهیم و فرزندش اسماعیل پنج تقاضای مهم از خداوند می‌کنند. نخست عرضه می‌دارند: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده» (رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ).

بعد می‌گویند: «و از دودمان ما، امّتی که تسلیم فرمانت باشند» به وجود آور (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ).

سپس تقاضا می‌کنند: «و طرز عبادتمان را به ما نشان ده» (وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا). تا بتوانیم آن‌گونه که شایسته مقام توست عبادتت کنیم.

سپس از خداوند تقاضای توبه کرده می‌گویند: «و توبه ما را بپذیر، که تو توبه‌پذیر و مهربانی» (وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

(آیه ۱۲۹) پنجمین تقاضایشان این است که: «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز» (رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ).

«تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند» (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ). «زیرا تو توانا و حکیمی» و بر این کار، قادری (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

نکته‌ها:

۱. هدف بعثت پیامبران - در آیات فوق پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام را می‌کنند، سه هدف برای بعثت او بیان می‌دارند: نخست تلاوت آیات خدا بر مردم؛ این جمله اشاره به بیدار ساختن

اندیشه‌ها در پرتو آیات جذّاب است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر نازل می‌شود. «یتلوه» از ماده «تلاوت» در لغت به معنی پی‌درپی آوردن چیزی است. هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می‌کند. بنابراین، تلاوت منظم و پی‌درپی مقدمه‌ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی برای تعلیم و تربیت.

سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می‌شمرد چراکه تا آگاهی حاصل نشود، تربیت که مرحله سوم است، صورت نمی‌گیرد.

تفاوت کتاب و حکمت، ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است ولی حکمت، علوم و دانشها و اسرار و علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر تعلیم می‌شود.

بعد سومین هدف را که مسأله تزکیه است، بیان می‌دارد. «تزکیه» در لغت هم به معنی نمو دادن و هم به معنی پاک‌سازی آمده است. به این ترتیب، تکامل وجود انسان در جنبه‌های علمی و عملی به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر معرفی شده است.

۲. تعلیم مقدم است یا تربیت - در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت، به عنوان هدف انبیا، با هم ذکر شده، در سه مورد (بقره / ۱۵۱، آل عمران ۱۶۴ و جمعه / ۲) تربیت بر تعلیم و در آیه مورد بحث، تعلیم بر تربیت مقدم شده است با اینکه می‌دانیم تا تعلیم نباشد تربیتی صورت نمی‌گیرد. بنابراین، آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است و در موارد بیش‌تری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است چراکه هدف اصلی تربیت است و بقیه مقدمه آن می‌باشد.

۳. پیامبری از میان خودشان - این تعبیر که رهبران و مربیان انسان باید از نوع خود او باشند با همان صفات و غرایز بشری تا بتوانند از نظر جنبه‌های عملی، سرمشقهای شایسته‌ای باشند، بدیهی است اگر از غیر جنس بشر باشند نه آنها می‌توانند دردها، نیازها، مشکلات، و گرفتاریهای مختلف انسانها را درک کنند و نه

انسانها می توانند از آنها سرمشق بگیرند.

(آیه ۱۳۰) ابراهیم انسان نمونه - در آیات گذشته بعضی از خدمات ابراهیم و خواسته ها و تقاضاهای او که جامع جنبه های مادی و معنوی بود، مورد بررسی قرار گرفت. از مجموع این بحثها به خوبی استفاده شد که مکتب این پیامبر بزرگ می تواند به عنوان یک مکتب انسان ساز مورد استفاده همگان قرار گیرد. بر این اساس آیه مورد بحث می گوید: «جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین پاک ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی)، رویگردان خواهد شد؟!» (وَ مَنْ يَرْعُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ).

آیا این سفاقت نیست که انسان، آیینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا رها کرده و به سراغ برنامه هایی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیاست!

سپس می افزاید: «ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در آخرت، از صالحان است» (وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ).

(آیه ۱۳۱) این آیه به عنوان تأکید، به یکی دیگر از ویژگیهای برگزیده ابراهیم که در واقع ریشه بقیه صفات اوست اشاره کرده می گوید: «در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور (و در برابر حق، تسلیم باش. او فرمان پروردگار را، از جان و دل پذیرفت؛ و) گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم» (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسَلَّمْتُ لِزَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۳۲) وصیت و سفارشی که در آخرین ایام عمر خود به فرزندانش نمود آن نیز نمونه بود، چنانکه قرآن می گوید: «و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر)، فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند» (وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ).

و هرکدام به فرزندان خویش گفتند: «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است» (يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ).

«و شما جز به آیین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید» (فَلَا

تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

آیه ۱۳۳ شأن نزول: اعتقاد جمعی از یهود این بود که یعقوب به هنگام مرگ، فرزندان خویش را به دینی که هم‌اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش)، توصیه کرد. خداوند در ردّ اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود.

تفسیر: همه مسؤول اعمال خویش اند - چنانکه در شأن نزول آیه خواندیم، جمعی از منکران اسلام مطلب نادرستی را به یعقوب، پیامبر خدا، نسبت می‌دادند. قرآن برای ردّ این ادّعی بی‌دلیل می‌گوید: «آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟!» (أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ).

«در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من، چه چیز را می‌پرستید؟» (إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي).

«گفتند: خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را» (قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالْآلَةَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا). «وما در برابر او تسلیم هستیم» (وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

(آیه ۱۳۴) گویا این آیه پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است چراکه آنها بسیار روی مسأله نیاکان و افتخار و عظمتشان در پیشگاه خدا تکیه می‌کردند. قرآن می‌فرماید: «آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود، و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست» (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ).

«و شما هیچ‌گاه مسؤول اعمال آنها نخواهید بود» همان‌گونه که آنها مسؤول اعمال شما نیستند (وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

بنابراین، به جای اینکه هم خود را مصروف تحقیق و مباحثات و افتخار نسبت به نیاکان خود کنید، در اصلاح عقیده و عمل خویش بکوشید.

آیه ۱۳۵ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد از ابن عباس نقل شده که چند تن از علمای یهود و مسیحیان نجران با مسلمانان بحث و گفت‌وگو داشتند، هر یک از این دو گروه خود را سزاوار به آیین حق می‌دانست و دیگری را نفی

می‌کرد. یهودیان می‌گفتند: موسی پیامبر ما، از همه پیامبران برتر است و کتاب ما تورات، بهترین کتاب است. همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و انجیل، برترین کتب آسمانی است. هر یک از پیروان این دو مذهب، مسلمانان را به آیین خویش دعوت می‌کردند. این سه آیه نازل شد.

تفسیر: تنها ما بر حقیق - خودپرستی و خودمحوری، معمولاً سبب می‌شود که انسان حق را در خودش منحصر بداند، همه را بر باطل بشمرد و سعی کند دیگران را به رنگ خود در آورد، چنانکه قرآن می‌گوید: اهل کتاب «گفتند: یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید» (وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا).

«بگو: (این آیینهای تحریف شده، هرگز نمی‌تواند موجب هدایت گردد،) بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید؛ و او هرگز از مشرکان نبود» (قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۱۳۶) این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که به مخالفان خود «بگوید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگارشان داده شده است» (قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ).

«و در میان هیچ‌یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم» (لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

خودمحوریها و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم، آنها همه معلّمان الهی بودند که در دوره‌های مختلف تربیتی به راهنمایی انسانها پرداختند، هدف همه آنها هدایت بشر در پرتو توحید خالص و حق و عدالت بود هرچند هر یک از آنها در مقطعهای خاصّ زمانی خود وظایف و ویژگیهایی داشتند.

(آیه ۱۳۷) سپس اضافه می‌کند: «اگر آنها نیز به‌مانند آنچه شما ایمان

آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند» (فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا).

«و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده‌اند» (وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ). اگر مسائل نژادی و قبیلگی را در مذهب دخالت ندهند و پیامبران الهی را بدون استثنا به رسمیت بشناسند، آنان نیز هدایت یافته‌اند در غیر این صورت حق را رها کرده و سراغ باطل رفته‌اند.

در پایان آیه به مسلمانان هشدار می‌دهد که از توطئه‌های دشمنان نهراسند. می‌گوید: «و خداوند، شرّ آنها را از تو دفع می‌کند؛ و او شنونده و داناست» سخنانشان را می‌شنود و از توطئه‌هاشان آگاه است (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۱۳۸) رنگهای غیرخدایی را بشوید - به دنبال دعوتی که در آیات سابق از عموم پیروان ادیان دایر به تبعیت از برنامه‌های انبیا شده بود، در این آیه به آنها فرمان می‌دهد که: «رنگ خدایی» بپذیرید؛ رنگ ایمان و توحید و اسلام (صِبْغَةَ اللَّهِ).

به این ترتیب، قرآن فرمان می‌دهد رنگهای نژادی و قبیلگی و سایر رنگهای تفرقه‌انداز را از میان بردارند و همگی به رنگ الهی درآیند.

مفسران نوشته‌اند: در میان مسیحیان معمول بود که فرزندان خود را غسل تعمید می‌دادند. گاه ادویه مخصوص زردرنگی به آب می‌افزودند و می‌گفتند: این غسل با این رنگ خاص باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی که از آدم به ارث برده می‌شود.

قرآن این منطق بی‌اساس را رد کرده می‌گوید: بهتر است که به جای رنگ ظاهر و رنگهای خرافی و تفرقه‌انداز، رنگ خدایی بپذیرید تا روح و جانتان از هر آلودگی پاک گردد.

سپس می‌افزاید: «و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟ و ما تنها او را عبادت می‌کنیم» (وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ).

(آیه ۱۳۹) و از آنجا که یهود و غیر آنها گاه با مسلمانان به محاجّه برمی‌خاستند و می‌گفتند: تمام پیامبران از میان جمعیت ما برخاسته و دین ما قدیمی‌ترین ادیان و کتاب ما کهن‌ترین کتب آسمانی است، اگر محمد نیز پیامبر بود باید از میان ما مبعوث شده باشد.

قرآن خطّ بطلان به روی این پندارها کشیده، به پیامبر می‌گوید: «بگو: آیا درباره‌ی خداوند با ما محاجّه می‌کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماسست» (قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ).

«و اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شماست» و هیچ امتیازی برای هیچ‌کس، جز در پرتو اعمالش نمی‌باشد (وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ).
 «و ما او را با اخلاص پرستش می‌کنیم» و موحد خالصیم (وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ).

(آیه ۱۴۰) این آیه به قسمت دیگری از ادعاهای بی‌اساس پاسخ می‌دهد. می‌فرماید: «یا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند؟!» (أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا يَهُودًا أَوْ نَصَارَى).

«بگو: شما بهتر می‌دانید یا خدا؟!» و با اینکه می‌دانید آنها یهودی و یا نصرانی بودند، چرا حقیقت را کتمان می‌کنید؟ (قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ).
 «و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می‌کند؟!» (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ).
 «و خدا از اعمال شما غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۴۱) در این آیه به گونه‌ی دیگری پاسخ داده می‌فرماید: به فرض که این ادعاها درست باشد، «آنها امتی بودند که درگذشتند. آنچه کردند، برای خودشان است» (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ).

«و آنچه هم شما کرده‌اید، برای خودتان است؛ و شما مسؤول اعمال آنها نیستید» (وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

یک ملت زنده باید به اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد.

آغاز جزء دوم قرآن مجید

(آیه ۱۴۲) ماجرای تغییر قبله - این آیه و چند آیه بعد به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام، که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد اشاره می‌کند. توضیح اینکه: پیامبر اسلام (ص) مدّت سیزده سال پس از بعثت در مکه و چند ماه بعد از هجرت در مدینه، به امر خدا به سوی بیت المقدس نماز می‌خواند ولی بعد از آن، قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند به سوی کعبه نماز بگذارند.

یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و، طبق شیوه دیرینه خود، به بهانه جویی پرداختند. قرآن می‌فرماید: «به زودی سبک مغزان از مردم می‌گویند: چه چیز آنها [= مسلمانان] را، از قبله‌ای که بر آن بودند، بازگردانید؟!» (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا).

اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟ و اگر دومی صحیح است، چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندید؟

«سفهاء» جمع «سفيه» به معنی کسی است که بدنش سبک باشد و به آسانی جابه‌جا شود. این واژه تدریجاً به معنی سبک مغز به کار رفته و به صورت معنی اصلی درآمده؛ خواه سبک مغزی در امور دینی باشد یا دنیوی.

خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد «بگو: مشرق و مغرب، از آن خداست؛ خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند» (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

این یک دلیل قاطع در برابر بهانه‌جویان بود که بیت المقدس و کعبه و همه جا ملک خداست. خدا خانه و مکانی ندارد مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید. و تغییر قبله، در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر یک

مصدیقی از هدایت الهی است.

(آیه ۱۴۳) اُمَّتٌ وَاسِطَةٌ - در این آیه به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره کرده نخست می‌گوید: «همان‌گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، اُمَّتٌ میانه‌ای قرار دادیم» در حدِّ اعتدال، میان افراط و تفریط (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

قبله مسلمانان، قبله میانه است زیرا مسیحیان برای ایستادن به سوی محلّ تولّد عیسی که در بیت‌المقدس بود، ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و جهت مشرق قبله آنان محسوب می‌شد. یهود که پیش‌تر در شامات و بابل و مانند آن بسر می‌بردند رو به سوی بیت‌المقدس که برای آنان تقریباً در سمت مغرب بود، می‌ایستادند.

اما کعبه که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت، یک خطّ میانه محسوب می‌شد.

جالب اینکه توجه خاصّ مسلمانان به تعیین سمت کعبه سبب شد که علم هیئت و جغرافیا در آغاز اسلام در میان مسلمانان به سرعت پیشرفت کند چراکه محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین، بدون آشنایی با این علوم امکان نداشت.

سپس می‌افزاید: هدف این بود «تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد» (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا).

تعبیر به گواه بودن اُمَّت اسلام بر مردم جهان، همچنین گواه بودن پیامبر نسبت به مسلمانان؛ ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن باشد چراکه گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می‌کنند. یعنی شما با داشتن این عقاید و تعلیمات، اُمَّتی نمونه هستید همان‌طور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

سپس به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می‌گوید: «و ما، آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی

می‌کنند، از آنها که به عقب بازمی‌گردند، مشخص شوند» (وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰی عَقْبَيْهِ).

سپس می‌افزاید: «و مسلماً این حکم جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود» (وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيْرَةً اِلَّا عَلٰی الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ).

آری، تا هدایت الهی نباشد، روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او فراهم نمی‌شود.

و از آنجا که دشمنان و سوسه‌گر یا دوستان نادان، فکر می‌کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق ما باطل باشد و اجر ما ضایع شود، در آخر آیه می‌افزاید: و نمازهای شما در برابر قبله سابق، صحیح بوده است «و خدا هرگز ایمان [= نماز] شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است» (وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوْفٌ رَّحِيْمٌ).

اسرار تغییر قبله - از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بت‌های مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتاً به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند. اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت دادند و صفوف آنها از دیگران کاملاً مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت، در این هنگام به سوی کعبه، کهن‌ترین مرکز توحید و پرسابقه‌ترین کانون انبیا، بازگشتند.

بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت المقدس برای آنها که خانه کعبه را سرمایه معنوی نژاد خود می‌دانستند مشکل بود و هم بازگشت به سوی کعبه پس از بیت المقدس، بعد از عادت کردن به قبله نخست.

مسلمانان به این وسیله در بوتۀ آزمایش قرار گرفتند تا آنچه از آثار شرک در وجودشان است در این کوره داغ بسوزد و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان ایجاد گردد.

(آیه ۱۴۴) همه جا رو به سوی کعبه کنید - در این آیه که فرمان تغییر قبله در آن صادر گردیده، می‌فرماید: «نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین

قبله نهایی) می بینیم» (قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ).

«اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم»
(فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا).

«پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن» (قَوْلٍ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

نه تنها در مدینه، «و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید» (وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ).

صدور فرمان تغییر قبله - طبق روایات - در حال نماز ظهر بود و در یک لحظه حساس و چشمگیر انجام گرفت. پیک وحی خداوند، بازوهای پیامبر را گرفته و از بیت المقدس به سوی کعبه برگردانید و بی درنگ مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند.

جالب اینکه تغییر قبله یکی از نشانه های پیامبر اسلام (ص) در کتب پیشین ذکر شده بود. از این رو قرآن می افزاید: «و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حقیقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده» و در کتابهای خود خوانده اند که پیامبر اسلام به سوی دو قبله نماز می خواند (وَ اِنَّ الَّذِيْنَ اَوْتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُوْنَ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ).

در پایان آیه می گوید: «و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست» (وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ).

یعنی آنها به جای اینکه تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند. خدا، هم از اعمالشان آگاه است و هم از نیاتشان.

(آیه ۱۴۵) آنها هرگز راضی نمی شوند - در تفسیر آیه قبل خواندیم که اهل کتاب می دانستند تغییر قبله از جمله نشانه های حقانیت پیامبر اسلام است، ولی تعصّبها مانع پذیرش حق شد. از این رو، قرآن می گوید: «سوگند که اگر برای (این گروه از) اهل کتاب، هرگونه آیه (و نشانه و دلیلی) بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند

کرد» (وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ).

بعد اضافه می‌کند: «و تو نیز، هیچ‌گاه از قبله آنان پیروی نخواهی نمود» (وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ).

یعنی آنها نباید تصوّر کنند که بار دیگر تغییر قبله امکان‌پذیر است زیرا این قبله همیشگی و نهایی مسلمان است.

سپس می‌افزاید: و آنان نیز چنان در عقیده خود متعصبند که «هیچ یک از آنها، پیروی از قبله دیگری نخواهد کرد» (وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ).

نه یهود از قبله نصاری پیروی می‌کنند و نه نصاری از قبله یهود.

و برای تأکید، به پیامبر اخطار می‌کند: «و اگر تو، پس از این آگاهی، متابعت هوسهای آنها کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود» (وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۱۴۶) آنها پیامبر را به خوبی می‌شناسند - در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون لجاجت و تعصب گروهی از اهل کتاب، این آیه می‌گوید: «کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می‌شناسند» (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ).

و نام و نشانه‌های او را در کتب مذهبی خود خوانده‌اند.

ولی «جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند» (وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

هرچند، گروهی از آنها با مشاهده این نشانه‌های روشن، اسلام را پذیرا گشتند، چنانکه از عبداللّه بن سلام که از علمای یهود بود و سپس اسلام را پذیرفت، نقل شده که می‌گفت: من پیامبر اسلام را بهتر از فرزندم می‌شناسم!

(آیه ۱۴۷) سپس به عنوان تأکید بحثهای گذشته پیرامون تغییر قبله، یا احکام اسلام به طور کلی، می‌فرماید: «این (فرمان تغییر قبله) حکم حقیقی از طرف پروردگار توست؛ بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش» (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَرِيدِينَ).

گرچه مخاطب این سخن شخص پیامبر است ولی هدف همه مردم می باشند چراکه مسلماً پیامبری که از طریق شهود با وحی ارتباط دارد، تردیدی به خود راه نمی دهد و وحی برای او جنبه حس و عین الیقین دارد.

(آیه ۱۴۸) هر امتی قبله‌ای دارد - این آیه در حقیقت، پاسخ به قوم یهود است که پیرامون موضوع تغییر قبله جنجال به راه انداخته بودند. می گوید: «هر طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است» (وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیْهَا). در طول تاریخ انبیا قبله‌های مختلفی بوده، قبله همانند اصول دین نیست که تغییرناپذیر باشد. بنابراین، زیاد درباره قبله گفت وگو نکنید و به جای آن، «در نیکیها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت جوید» (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ). این مضمون در آیه ۱۷۷ همین سوره نیز آمده است.

سپس به عنوان هشدار به خرده گیران و تشویق نیکوکاران، می فرماید: «هرجا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز)، حاضر می کند» (أَیْنَ مَا تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِیْعًا).

و از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاکهای پراکنده انسانها را هر جا که باشد جمع آوری می کند و لباس حیات بر آنها می پوشاند؟ می گوید: «زیرا او، بر هر کاری تواناست» (إِنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ).

(آیه ۱۴۹) تنها از خدا بترس - این آیه و آیه بعد همچنان مسأله تغییر قبله و پیامدهای آن را دنبال می کند. روی سخن را به پیامبر (ص) کرده و به عنوان یک فرمان مؤکد می گوید: «از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌ای) خارج شدی، (به هنگام نماز،) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن» (وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

و به عنوان تأکید بیش تر می افزاید: «این دستور حقیقی از طرف پروردگار توست» (وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ).

و در پایان آیه، به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه گران و هشدار می دهد به مؤمنان،

می‌گوید: «و خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۵۰) در این آیه حکم عمومی توجّه به مسجد الحرام را تکرار می‌کند می‌گوید: «و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن» (وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

گرچه این جمله خطاب به پیامبر (ص) است ولی مسلماً منظور عموم نمازگزاران می‌باشند.

در جمله بعد برای تأکید و تصریح اضافه می‌کند: «و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید» (وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ).

سپس در ذیل آیه به سه نکته مهم اشاره می‌کند:

۱. کوتاه شدن زبان مخالفان. می‌فرماید: این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت «تا مردم، جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی‌دارند)، دلیلی بر ضدّ شما نداشته باشند» زیرا از نشانه‌های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده این است که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند (لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ).

۲. از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را با نام «ظالم» ممکن بود در بعضی ایجاد وحشت کند، می‌گوید: «از آنها نترسید؛ و (تنها) از من بترسید!» (فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي).

این یکی از اصول اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا نباید ترسید.

۳. تکمیل نعمت خداوند. می‌فرماید: این تغییر قبله، به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصّب برهانم «و نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید» (وَ لَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

(آیه ۱۵۱) برنامه‌های رسول الله - خداوند در آخرین جمله از آیه گذشته یکی از دلایل تغییر قبله را تکمیل نعمت خود بر مردم و هدایت آنان بیان کرد، در

این آیه با ذکر کلمه «کما» اشاره به این حقیقت می‌کند که تغییر قبله تنها نعمت خدا بر شما نبود بلکه نعمتهای فراوان دیگری به شما داده است. می‌فرماید: «همان‌گونه که (با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم» (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ).

او بشر است و تنها بشر می‌تواند مربی و رهبر و سرمشق انسانها گردد و از دردها و نیازها و مسائل او آگاه باشد، که این خود نعمت بزرگی است. سپس به چهار نعمت دیگر که از برکت این پیامبر عاید مسلمین شد، اشاره می‌کند.

۱. «تا آیات ما را بر شما بخواند» (يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا).

و قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند. بنابراین، تلاوت منظم و حساب شده پیامبر برای ایجاد آمادگی در برابر تعلیم و تربیت است که در جمله‌های بعد به آن اشاره می‌شود.

۲. «و شما را پاک کند» (و يُزَكِّيْكُمْ).

«تزکیه» به معنی افزودن و نمو دادن است. یعنی او با کمک گرفتن از آیات خدا، بر کمالات معنوی و مادی شما می‌افزاید و روحتان را نمو می‌دهد.

۳. «و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد» (و يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ).

گرچه تعلیم به‌طور طبیعی، مقدم بر تربیت است، اما قرآن مجید برای اثبات این حقیقت که هدف نهایی تربیت است، غالباً آن را مقدم بر تعلیم ذکر کرده است. کتاب اشاره به آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر نازل شده و حکمت سخنان پیامبر و تعلیمات اوست که سنت نام دارد.

۴. «و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد» (و يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا

تَعْلَمُونَ).

بنابراین اگر پیامبران نبودند، بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود. آنها علاوه بر اینکه رهبر اخلاقی و اجتماعی بودند پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آنها علوم انسانی نضج نمی‌گرفت.

(آیه ۱۵۲) این آیه به مردم اعلام می‌کند که جا دارد شکر این نعمتهای بزرگ را به جا آورند و با بهره‌گیری صحیح از آنها حقّ شکر او را ادا کنند. می‌فرماید: «پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم و شکر مرا گویند و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید» (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ).

جمله «به یاد من باشید» اشاره به یک اصل تربیتی است. به یاد من باشید یعنی به یاد ذات پاک‌ی که سرچشمه خوبیها و نیکیهاست. توجه به این ذات پاک، شما را در فعالیتهای مخلص‌تر، مصمم‌تر، نیرومندتر و متحدتر می‌سازد.

و منظور از شکرگزاری و عدم کفران آن است که هر نعمتی را درست به جای خود مصرف کنید و در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده‌اید به کار گیرید تا مایهٔ فزونی رحمت و نعمت خدا گردد.

ذکر خدا چیست - منظور از ذکر خدا، تنها یادآوری به زبان نیست که زبان ترجمان قلب است. به همین دلیل، در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که منظور از ذکر خدا، یادآوری عملی است.

در حدیثی از پیامبر(ص) می‌خوانیم که به علی(ع) وصیت فرمود و از جمله وصایایش این بود: «سه کار است که این امت توانایی انجام آن را (به‌طور کامل) ندارند، مواسات و برابری با برادر دینی در مال، و ادای حقّ مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن منظور سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید.»

(آیه ۱۵۳) **استقامت و توجه به خدا -** در آیات گذشته سخن از تعلیم و تربیت و ذکر و شکر بود، در این آیه سخن از «صبر» و پایداری که بدون آن مفاهیم گذشته هرگز تحقق نخواهد یافت. می‌گوید: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ).

و با این دو نیرو (استقامت و توجه به خدا) به جنگ مشکلات و حوادث

سخت بروید که پیروزی از آن شماست «(زیرا) خداوند با صابران است» (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ).

برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند، «صبر» هرگز به معنی تحمل بدبختیها و تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است.

موضوع دیگری که در آیه بالا به عنوان یک تکیه گاه مهم در کنار صبر معرفی شده «صلوة» (نماز) است. از این رو در احادیث اسلامی می‌خوانیم: هنگامی که علی (ع) با مشکلی روبه‌رو می‌شد به نماز برمی‌خاست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می‌رفت و این آیه را تلاوت می‌فرمود: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...** بنابراین، آیه فوق به دو اصل توصیه می‌کند: یکی اتکای به خداوند که نماز مظهر آن است و دیگر مسأله خودیاری و اتکای به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است.

در قرآن مجید در حدود هفتاد مورد از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر اختصاص دارد.

آیه ۱۵۴ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که این آیه درباره کشته شدگان جنگ بدر نازل گردید. آنها چهارده تن بودند، شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار. بعد از پایان جنگ عده‌ای تعبیر می‌کردند فلان کس مرد. آیه نازل شد و آنها را از اطلاق کلمه میّت بر شهیدان نهی کرد.

تفسیر: شهیدان زنده‌اند... به دنبال مسأله صبر و استقامت، در این آیه سخن از حیات جاویدان شهیدان می‌گوید که پیوند نزدیکی با استقامت و صبرشان دارد. نخست می‌گوید: «و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویند» (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ).

سپس برای تأکید اضافه می‌کند: «بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید!» (بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ).

اصولاً در هر نهضتی گروهی راحت طلب و ترسو خود را کنار می‌کشند و

علاوه بر اینکه خودشان کاری انجام نمی دهند، سعی در دلسرد کردن دیگران دارند. گروهی از این قماش مردم در آغاز اسلام بودند که هرگاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نایل می آمد می گفتند: فلانی مُرد! و با اظهار تأسف از مردنش، دیگران را مضطرب می ساختند.

خداوند در پاسخ این سخنان مسموم با صراحت می گوید: کسانی که در راه خدا جان می دهند آنها زنده اند، زنده جاویدان و از روزیهای معنوی در پیشگاه خدا بهره می گیرند، اما شما که در چار دیواری محدود عالم ماده محبوس و زندانی هستید، این حقایق را نمی توانید درک کنید.

در ضمن از این آیه موضوع بقای روح و زندگی برزخی انسانها (زندگی پس از مرگ و قبل از رستاخیز) به روشنی اثبات می شود.

شرح بیش تر درباره این موضوع، همچنین مسأله حیات جاویدان شهیدان و پاداش مهم و مقام والای کشتگان راه خدا، در سوره آل عمران ذیل آیه ۱۶۹ خواهد آمد.

(آیه ۱۵۵) جهان صحنه آزمایش الهی است - بعد از ذکر مسأله شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان شهیدان، در این آیه به مسأله آزمایش و چهره های گوناگون آن اشاره می کند می فرماید: «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوه ها آزمایش می کنیم» (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ).

و از آنجا که پیروزی در این آزمایشها، جز در سایه مقاومت و پایداری ممکن نیست، در پایان آیه می فرماید: «و بشارت ده به استقامت کنندگان» (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ).

آنان از عهده این آزمایشهای سخت به خوبی بر می آیند و بشارت پیروزی متعلق به آنهاست، اما سست عهدان بی استقامت از بوته این آزمایشها سیه روی در می آیند.

(آیه ۱۵۶) این آیه صابران را معرفی کرده می گوید: «آنها که هرگاه مصیبتی به

ایشان می‌رسد می‌گویند: ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می‌گردیم» (الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

توجه به این واقعیت که همه از او هستیم، این درس را به ما می‌دهد که هرگز از زوال نعمتها ناراحت نشویم چراکه همه این مواهب بلکه خود ما، تعلق به او داریم؛ یک روز می‌بخشد و روز دیگر باز می‌گیرد و هر دو صلاح ماست.

و توجه به این واقعیت که همه به سوی او باز می‌گردیم، به ما اعلام می‌کند که اینجا سرای جاویدان نیست، زوال نعمتها و نقصان مواهب یا فزونی آنها همه زودگذر است. اینها وسیله‌ای است برای پیمودن مراحل تکامل. توجه به این دو اصل اساسی، اثر عمیقی در ایجاد روح استقامت و صبر دارد.

بدیهی است منظور از گفتن جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، تنها ذکر زبانی آن نیست بلکه توجه به حقیقت و روح آن است که یک دنیا توحید و ایمان در عمق آن نهفته است.

(آیه ۱۵۷) در این آیه الطاف بزرگ الهی را برای صابران که از عهده آزمایشهای بزرگ برآمده‌اند بازگو می‌کند و می‌فرماید: «اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده» (وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ).

این الطاف و رحمتها آنها را نیرو می‌بخشد که در این راه پرخوف و خطر گرفتار اشتباه و انحراف نشوند. از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «و آنها هستند هدایت‌یافتگان» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ).

نکته‌ها:

۱. چرا خدا مردم را آزمایش می‌کند - مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم، و از میزان جهل خود بکاهیم؟ خداوند که به همه چیز احاطه دارد و غیب آسمانها و زمین را می‌داند چرا امتحان می‌کند مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟

در پاسخ باید بگوییم: مفهوم امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است.

آزمایشهای ما برای شناخت بیش تر و رفع ابهام و جهل است اما آزمایش الهی پرورش و تربیت است.

در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران به این حقیقت تصریح کرده می گوید: «برای این است که خداوند، آنچه را در سینه هایتان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست، باخبر است.»

امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه درباره فلسفه آزمایشهای الهی می فرماید: «گرچه خداوند پاک، بندگان را بهتر از خود آنان می شناسد، اما (می آزماید) تا کردارهایی که پاداش و کیفر سزاوار آن است، پدیدار شود.»

۲. آزمایش خدا همگانی است - از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می پیمایند، همه مردم از انبیا گرفته تا دیگران، طبق این قانون عمومی، می بایست آزمایش شوند و استعداد های خود را شکوفا سازند.

گرچه امتحانات الهی متفاوت است، گاهی با وفور نعمت و کامیابها و گاه به وسیله حوادث سخت و ناگوار، بعضی مشکل، بعضی آسان و قهراً نتایج آنها نیز با هم فرق دارد، اما به هر حال آزمایش برای همه هست.

۳. رمز پیروزی در امتحان - حال که همه انسانها در یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند، راه موفقیت در این آزمایشها چیست؟ پاسخ این سؤال را قسمت آخر آیه مورد بحث می دهد:

نخستین و مهم ترین گام برای پیروزی، همان است که در جمله «وَصَابِرِينَ» در آیه فوق آمده است. این جمله با صراحت می گوید رمز پیروزی در این راه، صبر و پایداری است. به همین دلیل، بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد بااستقامت می دهد.

دیگر اینکه توجّه به گذرا بودن حوادث و سختی های این جهان و اینکه دنیا گذرگاهی بیش نیست، عامل دیگری برای پیروزی محسوب می شود که در جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم) آمده است.

آیه ۱۵۸ شأن نزول: در بسیاری از روایات که از سوی شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم: در عصر جاهلیت، مشرکان برفراز کوه صفا بتی نصب کرده بودند به نام اساف و بر کوه مروه، بت دیگر به نام نائله؛ هنگام سعی از کوه بالا می رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند. مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرایط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست. آیه نازل شد و اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خداوند است، اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده اند دلیل بر این نیست که مسلمانان این فریضه را ترک کنند.

تفسیر: اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد - این آیه با توجّه به شرایط خاصّ روانی که در شأن نزول گفته شد، به مسلمانان خبر می دهد که: «صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خداست» (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ).

و از این مقدمه چنین نتیجه گیری می کند: «بنابراین کسانی که حجّ خانه خدا، و یا عمره انجام می دهند مانعی نیست که بر آن دو طواف کند» و سعی صفا و مروه انجام دهند (فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا).

در پایان آیه می فرماید: «و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند، خداوند (در برابر عمل او) شکرگزار، و (از افعال وی) آگاه است» (وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ).

در برابر اطاعت و انجام کار نیک، به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر می کند و از نیت های آنها به خوبی آگاه است، می داند چه کسانی به بتها علاقه مند هستند و چه کسانی از آن بیزار.

۱. صفا و مروه - صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجد الحرام، در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجرالأسود و مقام حضرت ابراهیم قرار دارد می باشد.

صفا در لغت به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است.

«شعائر» جمع «شعیره» به معنی علامت است. «شعائرالله» علامتهایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد و خاطره ای از خاطرات مقدّس را در نظرها تجدید می کند.

«اعتمر» از ماده «عمره» در اصل به معنی قسمت‌های اضافی است که به ساختمان ملحق می کنند و باعث تکامل آن می شود. اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می شود که بر مراسم حج افزوده می گردد.

۲. جنبه تاریخی صفا و مروه - ابراهیم (ع) به سنّ پیری رسیده بود و فرزندی نداشت، از خدا درخواست اولاد نمود. در همان سن از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد.

همسر اوّل او ساره نتوانست تحمّل کند که ابراهیم از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود ببرد و سکنی دهد.

ابراهیم فرمان خدا را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه برد. همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟

اشکهای سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد، قلب ابراهیم را تکان داد. دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا، من به خاطر فرمان تو، همسر و کودکم را در این بیابان تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد.» این را گفت و با آنها، در میان اندوه و عشقی عمیق، وداع کرد.

طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید.

بی‌تابی کودک شیرخوار و نگاه‌های تضرع‌آمیز او، مادر را آن‌چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به‌دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست. نخست به کنار کوه صفا آمد. در آنجا اثری از آب ندید. برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به‌سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود. از آنجا همین برق را برکوه صفا دید و به‌سوی آن بازگشت و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد. در آخرین لحظات که شاید طفل شیرخوار آخریق دقایق عمرش را طی می‌کرد، از نزدیک پای او - با نهایت تعجب - چشمه زمزم جوشیدن گرفت! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.

کوه صفا و مروه به ما درس می‌دهد که برای احیای نام‌حق و به‌دست آوردن عظمت آیین او همه - حتی کودک شیرخوار - باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می‌آموزد در نومیدی‌ها بسی امیدهاست.

سعی صفا و مروه به ما می‌گوید قدر این آیین و مرکز توحید را بدانید، افرادی خود را تالپ پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کردند. به همین دلیل، خداوند بر هر فردی از زائران خانه‌اش واجب کرده با لباس و وضع مخصوص و عاری از هرگونه امتیاز و تشخیص، هفت مرتبه برای تجدید آن خاطره‌ها بین این دو کوه را بپیماید.

کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بردارند و ممکن نبود در خیابانها به سرعت راه بروند، در آنجا به خاطر امتثال فرمان خدا باید گاهی آهسته و گاه هروله کنان با سرعت پیش بروند. بنابر روایات متعدّد، اینجا مکانی است که دستورهايش برای بیدار کردن متکبران است.

آیه ۱۵۹ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده: چند نفر از مسلمانان همچون معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و خارجه بن زید سؤالاتی از دانشمندان یهود پیرامون مطالبی از تورات - که ارتباط با ظهور پیامبر(ص) داشت - کردند. آنها حقیقت را کتمان کرده و از توضیح خودداری ورزیدند. این آیه نازل شد و مسؤولیت کتمان حق را به

آنها گوشزد کرد.

تفسیر: کتمان حق ممنوع - گرچه طبق شأن نزول روی سخن در این آیه به علمای یهود است ولی این معنی مفهوم آیه را که یک حکم کلی درباره کتمان‌کنندگان حق بیان می‌کند، محدود نخواهد کرد.

آیه شریفه این افراد را مورد ملامت قرار داده می‌گوید: «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ).

«کتمان حق» عملی است که خشم طرفداران حق را بر می‌انگیزد و مسلماً منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه‌های نبوت نیست بلکه اخفای هر چیزی که می‌تواند مردم را به واقعیتی برساند، در مفهوم وسیع این کلمه درج است. حتی گاهی سکوت در جایی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق کتمان حق می‌شود.

(آیه ۱۶۰) و از آنجا که قرآن به عنوان یک کتاب هدایت هیچ‌گاه روزنه امید و راه بازگشت را به روی مردم نمی‌بندد و آنها را هر قدر آلوده به گناه باشند از رحمت خدا مأیوس نمی‌کند، در این آیه راه نجات و جبران در برابر این گناه بزرگ را چنین بیان می‌کند: «مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک،) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند؛) من توبه آنها را می‌پذیرم؛ که من توبه‌پذیر و مهربانم» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

کتمان حق در احادیث اسلامی - در احادیث اسلامی نیز شدیدترین حملات متوجه دانشمندان کتمان‌کننده حقایق شده از جمله در حدیثی پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «هر کس از دانشی سودمند برخوردار باشد و آن را مخفی نگه دارد، در روز قیامت خدا بر او لگامی از آتش زند.»

در حدیث دیگری می‌خوانیم که از امیرمؤمنان علی (ع) پرسیدند: بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون... کیست؟

امام فرمود: «آنها دانشمندان فاسدند که باطل را اظهار و حقایق را کتمان می‌کنند و خداوند بزرگ درباره آنان فرموده: خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن‌کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند.»

(آیه ۱۶۱) سرانجام آنها که کافر می‌میرند - در آیات گذشته نتیجه کتمان حق را دیدیم، این آیه و آیه بعد در تکمیل آن به افراد کافری اشاره می‌کند که به لجاجت و کتمان و کفر و تکذیب حق تا هنگام مرگ ادامه می‌دهند.

نخست می‌گوید: «کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

این گروه نیز همانند کتمان‌کنندگان حق، گرفتار لعن خدا و فرشتگان و مردم می‌شوند با این تفاوت که چون تا آخر عمر بر کفر اصرار ورزیده‌اند، راه بازگشتی برایشان باقی نمی‌ماند.

(آیه ۱۶۲) سپس می‌افزاید: «همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می‌مانند؛ نه در عذاب آنان تخفیف داده می‌شود، و نه مهلتی خواهند داشت» (خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).

(آیه ۱۶۳) و از آنجا که اصل توحید به همه این بدبختیها پایان می‌دهد در این آیه می‌گوید: «و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است» (وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ). و برای تأکید بیش‌تر می‌افزاید: «که غیر از او معبودی نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). و در آخرین جمله، به‌عنوان دلیل می‌فرماید: «اوست بخشنده و مهربان» و دارای رحمت عام و خاص (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ).

آری، کسی که رحمت عامش همگان را فراگرفته و برای مؤمنان رحمت ویژه‌ای قرار داده شایسته عبودیت است.

(آیه ۱۶۴) جلوه‌های ذات پاک او در پهنه هستی - از آنجا که در آیه قبل

سخن از توحید پروردگار به میان آمد، این آیه دلیلی است بر مسأله اثبات وجود خدا و یگانگی ذات پاک او.

باید به این نکته توجه داشت که همه جا نظم و انسجام دلیل بر وجود علم و دانش است و همه جا هماهنگی دلیل بر وحدت و یگانگی است. روی این اصل، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستی از یک سو و هماهنگی و وحدت عمل این دستگاه‌های منظم از سوی دیگر، متوجه مبدأ علم و قدرت یگانه و یکتایی می‌شویم که این همه آوازه‌ها از اوست.

در این آیه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستی که هر کدام نشانه‌ای از آن مبدأ بزرگ است اشاره شده:

۱. «در آفرینش آسمانها و زمین» (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

دانشمندان می‌گویند: هزاران هزار کیهکشان در عالم بالا وجود دارد که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کیهکشانهاست. تنها در کیهکشان ما صدها میلیون خورشید و ستاره درخشان وجود دارد که روی محاسبات دانشمندان در میان آنها میلیونها سیاره مسکونی است با میلیاردها موجود زنده.

۲. «و آمد و شد شب و روز» (وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ).

این دگرگونی شب و روز و این آمد و رفت روشنایی و تاریکی، با آن نظم خاص و تدریجی‌اش که دایم از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می‌شود و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می‌آید و موجودات زنده مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی گام به گام طی می‌کنند، نشانه دیگری از ذات و صفات متعالی او هستند.

۳. «و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند» (وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي

الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ).

انسان به وسیله کشتیهای بزرگ و کوچک، صحنه اقیانوسها و دریاها را می‌نوردد و به این وسیله به نقاط مختلف زمین، برای انجام مقاصد خود سفر می‌کند.

۴. «و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده» (وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ).

دانه‌های حیاتبخش باران که با نظام خاصی ریزش می‌کنند و موجودات و جنبندگانی که از این مایع بی‌جان، جان می‌گیرند، همه پیام‌آور قدرت و عظمت او هستند.

۵. «و تغییر مسیر بادهای» (و تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ).

که نه تنها بر دریاها می‌وزند و کشتیها را حرکت می‌دهند بلکه گاهی گرده‌های تر را بر قسمتهای ماده گیاهان می‌افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می‌کنند. و زمانی با جابه‌جا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابانها و جنگلها، وسائل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می‌سازند. آری، وزش بادهای این همه فواید و برکات، نشانه دیگری از حکمت و لطف بی‌پایان اوست.

۶. «و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند» (وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

این ابرهای مترکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را، بر خلاف قانون جاذبه، در میان زمین و آسمان معلّق نگاه داشته، خود نشانه‌ای از عظمت اویند.

اینها «نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند» (الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۶۵) بیزاری پیشوایان کفر از پیروان خود - در این آیه روی سخن متوجه کسانی است که از دلایل وجود خدا روی‌گردانند و در راه شرک و بت‌پرستی و تعدّد خدایان گام نهاده‌اند. سخن از کسانی است که در مقابل این معبودان پوشالی سر تعظیم فرود آورده و به آنها عشق می‌ورزند، عشقی که تنها شایسته خداوند است که منبع کمالات و بخشنده نعمتهاست. می‌گوید: «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند» (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

أَنذَادًا).

نه فقط بتها را معبود خود انتخاب کرده‌اند بلکه «آنها را همچون خدا دوست می‌دارند» (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ).

«اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان)، شدیدتر است» (وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ).

اساساً عشق حقیقی همیشه متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود بلکه همواره دنبال هستی و کمال می‌گردد. به همین دلیل، آن کس که هستی و کمالش از همه برتر است، از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می‌باشد.

عشق مؤمنان از عقل و علم و معرفت سرچشمه می‌گیرد. اما عشق کافران از جهل و خرافه و خیال، به همین دلیل ثبات و دوام ندارد.

از این رو، در ادامه آیه می‌فرماید: «و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است»؛ نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند (وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ).

(آیه ۱۶۶) در این هنگام پرده‌های جهل و غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می‌رود و اعتراف می‌کنند که انسانهای منحرفی بوده‌اند. ولی از آنجا که تکیه‌گاه و پناهگاهی ندارند از شدت بیچارگی، بی‌اختیار دست به دامن رهبران خود می‌زنند. اما «در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه‌کننده) از پیروان خود، بیزار می‌جویند» (إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا).

منظور از معبودها در اینجا بت‌های سنگی و چوبی نیستند بلکه انسانهای جبار و خودکامه و شیاطینی هستند که این مشرکان، خود را در بست در اختیارشان گذاردند.

«و کيفر خدا را مشاهده می‌کنند؛ و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود» (وَرَأَوْا

الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ).

(آیه ۱۶۷) «و (در این هنگام) پیروان می‌گویند: «کاش بار دیگر به دنیا برمی‌گشتیم، تا از آنها [= پیشوایان گمراه] بیزاری جویم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند!» (وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا).
اما چه سود راه بازگشتی به دنیا نیست.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت‌زایی به آنان نشان می‌دهد» (كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ).
اما حسرتی بیهوده چراکه نه موقع عمل است و نه جای جبران.

«و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد» (وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ).
آیه ۱۶۸ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که بعضی از طوایف عرب همانند ثقیف و خزاعه و غیر آنها، قسمتی از زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند. (حتی تحریم آن را به خدا نسبت می‌دادند.) آیه نازل شد و آنها را از این عمل ناروا بازداشت.

تفسیر: گامهای شیطان - در آیات گذشته نکوهش شدیدی از شرک و بت پرستی شده بود. یکی از انواع شرک این است که انسان غیر خدا را قانونگذار بداند. آیه شریفه این را یک عمل شیطانی معرفی کرده می‌فرماید: «ای مردم، از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا).

«و از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ چه اینکه او، دشمن آشکار شماست» (وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» که بیش از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

خطابهایی که در قرآن مربوط به استفاده از غذاهاست، معمولاً با دو قید حلال و طیب همراه است. حلال چیزی است که ممنوعیتی نداشته باشد و طیب به

چیزهای پاکیزه گفته می‌شود که موافق طبع سالم انسانی است.

«خطوات» جمع «خطوه» به معنی گام و قدم است. خطوات شیطان، گامهایی

است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغوای مردم برمی‌دارد.

(آیه ۱۶۹) این آیه دلیل روشنی بر دشمنی شیطان که جز بدبختی و شقاوت

انسان هدفی ندارد، بیان کرده می‌گوید: «او شما را فقط به بدیها و کار زشت فرمان می‌دهد» (إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ).

«فحشا» از ماده «فحش» به معنی هرکاری است که از حد اعتدال خارج گردد

و صورت آشکار به خود بگیرد. بنابراین، شامل تمامی منکرات و قبایح واضح

و آشکار می‌گردد.

و نیز دستور می‌دهد «آنچه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید» (وَ أَنْ

تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

انحرافات تدریجی - جمله «خطوات الشیطان» (گامهای شیطان)، گویا به

این مسأله تربیتی اشاره دارد که انحرافها و تبهکاریها به تدریج در انسان نفوذ می‌کند.

وسوسه‌های شیطان، انسان را قدم به قدم در پشت سر خود به سوی پرتگاه

می‌کشاند. این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست بلکه تمام دستگاه‌های

شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش «خطوات»

(گام به گام) استفاده می‌کنند. از این رو، قرآن می‌گوید از همان گام اول باید به هوش

بود و با شیطان همراه نشد.

(آیه ۱۷۰) تقلید کورکورانه از نیاکان - در اینجا به منطق سست مشرکان در

مسأله تحریم بی دلیل غذاهای حلال و یا بت پرستی اشاره کرده می‌گوید: «و

هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می‌گویند:

نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی نماییم» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا

أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَئِنَّا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا).

قرآن این منطق خرافی و تقلید کورکورانه از نیاکان را با این عبارت می‌حکوم

می‌کند می‌گوید: «آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها

پیروی خواهند کرد؟!» (أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ).

یعنی اگر نیاکان آنها دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته‌ای بودند جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما پیشینیان آنها نه خود مردمی آگاه بودند، نه رهبر و هدایت‌کننده‌ای آگاه داشتند.

(آیه ۱۷۱) در این آیه به بیان این مطلب می‌پردازد که چرا این گروه در برابر این دلایل روشن انعطافی نشان نمی‌دهند و همچنان بر گمراهی و کفر اصرار می‌ورزند؟ می‌گوید: «مَثَلُ (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر، صدا می‌زند؛ ولی آنها جز سر و صدا نمی‌شنوند) و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند (وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً).

و در پایان آیه برای تأکید و توضیح بیشتر اضافه می‌کند: این کافران در واقع «کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند!» (صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

و به همین دلیل، آنها تنها به سنتهای غلط و خرافی پدران خود چسبیده‌اند و از هر دعوت سازنده‌ای روی‌گردانند.

(آیه ۱۷۲) طیبات و خبائث - از آنجا که قرآن در مورد انحرافات ریشه‌دار از روش تأکید و تکرار در لباسهای مختلف استفاده می‌کند، در این آیه و آیه بعد بار دیگر به مسأله تحریم بی‌دلیل پاره‌ای از غذاهای حلال و سالم در عصر جاهلیت، به وسیله مشرکان، باز می‌گردد. در اینجا روی سخن را به مؤمنان می‌کند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم، بخورید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ).

«و شکر خدا را به جا آورید؛ اگر او را پرستش می‌کنید» (وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ).

این نعمتهای پاک و حلال که ممنوعیتی ندارد و موافق طبع و فطرت سالم

انسانی است، برای شما آفریده شده است چرا از آن استفاده نکنید؟!)

(آیه ۱۷۳) در این آیه برای روشن ساختن غذاهای حرام و ممنوع و قطع کردن هرگونه بهانه، چنین می‌گوید: «خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرخدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است» (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ).

و از آنجا که گاه ضرورت‌هایی پیش می‌آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی غذاهای حرام می‌شود، قرآن در ذیل آیه آن را استثنا کرده می‌گوید: «ولی آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست» و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت از آن بخورد (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ).

به این ترتیب، برای اینکه اضطرار، بهانه و دستاویزی برای زیاده‌روی در خوردن غذاهای حرام نشود، با دو کلمه «غیر باغ» (یعنی، طلب لذت کردن) و «لا عاد» (یعنی، متجاوز از حد ضرورت) گوشزد می‌کند که این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرّمات نباشند و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است، تجاوز نکنند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

همان خداوندی که این گوشتها را تحریم کرده، با رحمت خاصّش در موارد ضرورت اجازه استفاده از آن را داده است.

آیه ۱۷۴ شأن نزول: به اتفاق همه مفسران، این آیه و دو آیه بعد در مورد اهل کتاب نازل شده است و به گفته بسیاری، مخصوصاً به علمای یهود نظر دارد که پیش از ظهور پیامبر اسلام صفات و نشانه‌های او را مطابق آنچه در کتب خود یافته بودند برای مردم بازگو می‌کردند ولی پس از ظهور پیامبر و مشاهده گرایش مردم به او ترسیدند که اگر همان روش سابق را ادامه دهند منافع آنها به خطر بیفتد و هدایا و میهمانی‌هایی که برای آنها ترتیب می‌دادند از دست برود. از این رو، اوصاف پیامبر

اسلام را که در تورات نازل شده بود، کتمان کردند. این سه آیه نازل شد و سخت آنها را نکوهش کرد.

تفسیر: باز هم نکوهش از کتمان حق - این آیه تأکیدی است بر آنچه در آیه ۱۵۹ همین سوره در زمینه کتمان حق گذشت. نخست می‌گوید: «کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می‌فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی‌خورند» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ).

و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می‌آوردند، در حقیقت آتش سوزانی است که وارد وجود آنان می‌شود.

سپس به یک مجازات مهم معنوی آنها که از مجازات مادی بسیار دردناک‌تر است پرداخته می‌گوید: «و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی‌گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی‌کند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است» (وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی در جهان دیگر این است که خدا با مردم باایمان از طریق لطف سخن می‌گوید. یعنی با قدرت بی‌پایانش امواج صوتی را در فضا می‌آفریند به گونه‌ای که قابل درک و شنیدن باشد (همان‌گونه که در وادی طور با موسی سخن گفت). یا از طریق الهام و با زبان دل با بندگان خاصش سخن می‌گوید. (آیه ۱۷۵) این آیه وضع این گروه را مشخص‌تر می‌سازد و نتیجه کارشان را در این معامله زیانبار چنین بازگو می‌کند: «اینان، همانهایی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آموزش، مبادله کرده‌اند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ).

و به این ترتیب از دو سو گرفتار زیان و خسران شده‌اند.

از این رو در پایان آیه اضافه می‌کند: «راستی چه قدر در برابر عذاب خداوند، شکیبیا هستند» (فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ).

(آیه ۱۷۶) در این آیه می‌گوید: این تهدیدها و وعده‌های عذاب که برای کتمان‌کنندگان حق بیان شده است، «به‌خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، (و توأم با نشانه‌ها و دلایل روشن)، نازل کرده» تا هیچ‌گونه ابهامی برای کسی باقی نماند (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ).

با این حال، گروهی به‌خاطر حفظ منافع کثیف خویش، دست به توجیه و تحریف می‌زنند و در کتاب آسمانی اختلافها به‌وجود می‌آورند.

«و آنها که در آن اختلاف می‌کنند، (و با کتمان و تحریف، اختلاف به‌وجود می‌آورند)، در شکاف (و پراکندگی) عمیقی قرار دارند» (وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ).

آیه ۱۷۷ شأن نزول: چون تغییر قبله جنجال زیادی در میان مردم به‌خصوص یهود و نصاری به‌راه انداخت، یهود که بزرگ‌ترین سند افتخار خود (پیروی مسلمین از قبله آنان) را از دست داده بودند، زبان به اعتراض گشودند که قرآن در آیه ۱۴۲ با جمله «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ» به آن اشاره کرده است. این آیه نازل گردید و تأیید کرد که این همه گفت‌وگو در مسأله قبله صحیح نیست بلکه مهم‌تر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسانهاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است.

تفسیر: ریشه و اساس نیکی‌ها - در تفسیر آیات تغییر قبله گذشت که مخالفین اسلام از یک‌سو و تازه مسلمانان از سوی دیگر، چه سر و صدایی درباره تغییر قبله به‌راه انداختند. این آیه روی سخن را به این گروه‌ها کرده می‌گوید: «نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به‌سوی مشرق و یا مغرب کنید» و تمام گفت‌وگوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید» (لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ).

قرآن سپس به بیان مهم‌ترین اصول نیکی‌ها در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان، پرداخته می‌گوید: «بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آوردند»

(وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ).

پس از ایمان به مسأله انفاق و ایثار و بخششهای مالی اشاره می‌کند می‌گوید: «و مال (خود) را با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کند» (وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ).

بی‌شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست چراکه تقریباً حب آن در همه دلها هست. تعبیر «علیٰ حُبّه» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل، برای رضای خدا مقاومت می‌کنند.

سو مین اصل از اصول نیکیها را برپا داشتن نماز می‌شمرد می‌گوید: «نماز را برپا می‌دارد» (وَاقَامَ الصَّلَاةَ).

نمازی که اگر با شرایط و حدودش و با اخلاص و خضوع انجام گیرد، انسان را از گناه بازمی‌دارد.

چهارمین برنامه آنها را ادای زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می‌گوید: «و زکات را می‌پردازد» (وَءَاتَى الزَّكَاةَ).

بسیارند افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در ادای حقوق واجب سهل‌انگار می‌باشند. به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب به هیچ‌گونه کمک دیگری تن در نمی‌دهند. آیه فوق نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.

پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد می‌گوید: «و کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند» (وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا).

چراکه سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است. از این رو در روایات اسلامی می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر.

و ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «و در برابر محرومیتها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند» (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ).

و در پایان آیه به عنوان جمع بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته، می‌گوید: «اینها کسانی هستند که راست می‌گویند؛ (و گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است)، و اینها هستند پرهیزگاران» (أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ).

راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است و تقوا و پرهیزگاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر الله، نیازمندان و محرومان و جامعه انسانی و هم در برابر خویشان خویش انجام می‌دهند.

جالب اینکه شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است.

آیه ۱۷۸ شأن نزول: عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آنها کشته می‌شد تصمیم می‌گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد، تمام طایفه قاتل را نابود کنند. این آیه نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.

این حکم اسلامی در واقع حدّ وسطی بود میان دو حکم مختلف که آن زمان وجود داشت؛ بعضی قصاص را لازم می‌دانستند و بعضی تنها دیه را لازم می‌شمردند. اسلام، قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.

تفسیر: قصاص مایه حیات شماسست از این آیه به بعد یک سلسله از احکام اسلامی مطرح می‌شود. نخست از مسأله حفظ احترام خونها آغاز می‌کند و بر آداب و سنن جاهلی خط بطلان می‌کشد. مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌گوید: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده

است» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى).

«قصاص از ماده «قص» به معنی جست و جو و پی گیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم بیاید عرب آن را «قَصَّهُ» می گوید. از آنجا که «قصاص» قتلی است که پشت سر قتل دیگری قرار می گیرد، این واژه در مورد آن به کار رفته است. انتخاب واژه «قصاص» نشان می دهد که اولیای مقتول حق دارند نسبت به قاتل همان را انجام دهند که او مرتکب شده است.

ولی به این مقدار قناعت نکرده، در دنباله آیه مسأله مساوات را با صراحت بیشتر مطرح می کند می گوید: «آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن» (الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ).

البته این مسأله دلیل بر برتری خون مرد نسبت به زن نیست و توضیح آن خواهد آمد.

سپس برای اینکه روشن شود مسأله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست، اگر مایل باشند می توانند قاتل را ببخشند و خون بها بگیرند یا اصلاً خون بها هم نگیرند، اضافه می کند: «پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد؛) و او [= قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد» و در آن، مسامحه نکند (فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ).

در پایان آیه برای تأکید و توجه دادن به این امر که تجاوز از حد از سوی هر کس بوده باشد مجازات شدید دارد، می گوید: «این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما. و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت» (ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

دستور عادلانه «قصاص» و «عفو» از یک سو روش فاسد عصر جاهلیت را که

گاه در برابر یک نفر صدها نفر را به خاک و خون می کشیدند محکوم می کند و از

سوی دیگر، راه عفو را به روی مردم نمی‌بندد. از سوی سوم می‌گوید بعد از برنامه عفو و گرفتن خون بها هیچ یک از طرفین حق تعدی ندارند؛ برخلاف اقوام جاهلی که اولیای مقتول گاهی بعد از عفو، حتی گرفتن خون بها، قاتل را می‌کشتند.

(آیه ۱۷۹) این آیه با یک عبارت پرمعنی، پاسخ بسیاری از سؤالات را در زمینه مسأله قصاص بازگو می‌کند می‌گوید: «و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید» (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الالباب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

این آیه که به صورت یک شعار اسلامی در اذهان همگان نقش بسته، به خوبی نشان می‌دهد که قصاص اسلامی به هیچ وجه جنبه انتقام جویی ندارد. از یک سو ضامن حیات جامعه است زیرا اگر حکم قصاص وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد. همان‌گونه که در کشورهایایی که حکم قصاص به کلی لغو شده، آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است.

و از سوی دیگر، مایه حیات قاتل است چراکه او را از فکر آدمکشی تا حد زیادی باز می‌دارد و کنترل می‌کند.

آیا خون مرد رنگین تر است - ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید مرد به خاطر قتل زن مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگین تر است؟

در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مرد نباید در برابر زن قصاص شود بلکه اولیای زن مقتول می‌توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند.

توضیح این که: غالباً مردان در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند. بنابراین، تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن از نظر اقتصادی و جنبه‌های مالی برکسی پوشیده نیست. از این رو، اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ دیه در مورد قصاص مرد، رعایت حقوق همه افراد را کرده و از

این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده می خورد، جلوگیری نموده است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد که به بهانه لفظ «تساوی» حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته، پایمال گردد.

(آیه ۱۸۰) وصیتهای شایسته - در آیات گذشته سخن از مسائل جانی و قصاص در میان بود، در این آیه و دو آیه بعد به قسمتی از احکام وصایا که ارتباط با مسائل مالی دارد می پردازد و به عنوان یک حکم الزامی می گوید: «بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند» (کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ).

و در پایان آیه اضافه می کند: «این حقی است بر پرهیزگاران» (حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ).

وصیت کردن در قوانین اسلامی هرچند عمل مستحبی است اما چون مستحب مؤکد است از آن با جمله «کتب علیکم» تعبیر شده است. قابل توجه اینکه در اینجا به جای کلمه مال، کلمه «خیر» گفته شده است. این تعبیر نشان می دهد که اسلام ثروت و سرمایه ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می داند و بر افکار نادرست آنها که ثروت را ذاتاً چیز بدی می دانند خطّ بطلان می کشد.

در ضمن این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می گذارد خیر نیست بلکه شر و نکبت است. مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید «بالمعروف» اشاره به این است که وصیت باید از نظر مبلغ و مقدار و از نظر شخصی که وصیت به نام او شده و هم از جهات دیگر به گونه ای باشد که عرف عقلا آن را عملی شایسته بدانند. نه یکنوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت.

(آیه ۱۸۱) هنگامی که وصیت جامع ویژگیهای بالا باشد، از هر نظر محترم و مقدّس است و هرگونه تغییر و تبدیل در آن ممنوع و حرام است. آیه می‌گوید: «پس کسانی که بعد از شنیدنش آن را تغییر دهند گناه آن، تنها بر کسانی است که آن (وصیت) را تغییر می‌دهند» (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ).

و اگر گمان کنند که خداوند از توطئه‌هایشان خبر ندارد سخت در اشتباهند. «خداوند، شنوا و داناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آیه فوق اشاره به این حقیقت است که خلافکاریهای «وصی» (کسی که عهده‌دار انجام وصایا است) هرگز اجر و پاداش وصیت‌کننده را از بین نمی‌برد. او به اجر خود رسیده، تنها گناه برگردن وصی است که تغییری در کمیت یا کیفیت و یا اصل وصیت داده است.

(آیه ۱۸۲) تا به اینجا این حکم اسلامی کاملاً روشن شد که هرگونه تغییر و تبدیل در وصیت، به هر صورت و به هر مقدار باشد، گناه است. اما از آنجا که هر قانونی استثنایی دارد، در این آیه می‌گوید: «وکسی که از انحراف وصیت‌کننده (و تمایل یک‌جانبه او به بعضی ورثه)، یا از گناه او (که مبادا وصیت به کار خلافی کند) بترسد، و میان آنها را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ (و مشمول حکم تبدیل وصیت نمی‌باشد). خداوند، آمرزنده و مهربان است» (فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بنابراین، استثنا مربوط به مواردی است که وصیت به‌طور شایسته صورت نگرفته، فقط در اینجا وصی حق تغییر دارد. البته اگر وصیت‌کننده زنده است مطالب را به او گوشزد می‌نماید تا تغییر دهد و اگر از دنیا رفته شخصاً اقدام به تغییر می‌کند. تعبیر «جنف» که به معنی انحراف از حق و تمایل یک‌جانبه است، اشاره به انحرافات است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت‌کننده می‌شود و تعبیر به «إثم» اشاره به انحرافات عمدی است.

نکته‌ها:

۱. **فلسفه وصیت** - از قانون ارث تنها یک عده از بستگان آن‌هم روی حساب معیّنی بهره‌مند می‌شوند در حالی که شاید عده دیگری از فامیل و احیاناً بعضی از دوستان و آشنایان نزدیک، نیاز مبرمی به کمکهای مالی داشته باشند. و نیز در مورد بعضی از وارثان گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست. بدین‌رو، اسلام در کنار قانون ارث، قانون وصیت را قرار داده و به مسلمانان اجازه می‌دهد نسبت به یک‌سوم از اموال خود، برای بعد از مرگ خویش، تصمیم بگیرند. از اینها گذشته، گاه انسان مایل است کارهای خیری انجام دهد اما در زمان حیاتش به دلایلی موفق نشده. منطبق عقل ایجاب می‌کند برای انجام این کارهای خیر، دست‌کم برای بعد از مرگش محروم نماند. مجموع این امور موجب شده است که قانون وصیت در اسلام تشریح گردد.

البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست بلکه انسان باید وضع دیون خود و امانتهایی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص کند به گونه‌ای که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا حقوق الهی که برعهده اوست وجود نداشته باشد.

در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی در زمینه وصیت شده؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) می‌خوانیم: «کسی که بدون وصیت از دنیا برود، مرگ او مرگ جاهلیت است.»

۲. **عدالت در وصیت** - در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی روی «عدم جور» و «عدم ضرار» در وصیت دیده می‌شود که از مجموع آن استفاده می‌شود: همان اندازه که وصیت کار شایسته و خوبی است، تعدی در آن مذموم و از گناهان کبیره است.

در حدیثی امام باقر(ع) فرمود: «کسی که در وصیتش عدالت را رعایت کند، همانند این است که همان اموال را در حیات خود در راه خدا داده باشد و کسی که

در وصیّتش تعدّی کند نظر لطف پروردگار در قیامت از او برگرفته خواهد شد.»
تعدّی و جور و ضرار در وصیّت آن است که انسان بیش از ثلث وصیّت کند و ورثه را از حقّ مشروعشان بازدارد یا اینکه تبعیضهای ناروایی به خاطر حب و بغضهای بی دلیل انجام دهد.

آیه ۱۸۳ روزه سرچشمه تقوا - به دنبال چند حکم مهم اسلامی، در اینجا به بیان یکی دیگر از این احکام که از مهم ترین عبادات محسوب می شود می پردازد و آن روزه است. با همان لحن تأکید آمیز گذشته می گوید: «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ).

سپس فلسفه این عبادت انسان ساز را چنین بیان می کند: «تا پرهیزگار شوید» (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

(آیه ۱۸۴) در این آیه برای اینکه باز از سنگینی روزه کاسته شود، چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می کند. نخست می فرماید: «چند روز معدودی را» باید روزه بدارید (أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ).

دیگر اینکه: «و هرکس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را» روزه بدارد (فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ).

سوم: «و بر کسانی که روزه برای آنها طاقت فرساست، (همچون بیماران، پیرمردان و پیرزنان)، لازم است کفّاره بدهند: مسکینی را اطعام کنند» (وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ).

«و کسی که کار خیری انجام دهد، برای او بهتر است» (فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ).

در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که: «و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید» (وَ أَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ).

و این جمله تأکید دیگری بر فلسفه روزه است. و اینکه عبادت روزه - همانند

سایر عبادات - چیزی بر جاه و جلال خدا نمی‌افزاید بلکه فواید آن عاید عبادت‌کنندگان می‌شود.

(آیه ۱۸۵) در این آیه زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه‌های آن را شرح می‌دهد. نخست می‌گوید: روزه، در چند روز معدود «ماه رمضان است» (شَهْرُ رَمَضَانَ).

«ماهی که قرآن، در آن نازل شده است» (الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ).

قرآنی که «برای راهنمایی مردم، و نشانه‌های هدایت، و فرق میان حق و باطل است» (هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ).

سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تأکید بازگو کرده می‌گوید: «پس آن کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد روزه ندارد. و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد» (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ).

قرآن با تکرار این حکم می‌خواهد به مسلمانان بفهماند همان‌گونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است، افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می‌باشد که مخالفت با آن گناه است.

در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریح روزه پرداخته، می‌گوید: «خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را» (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ).

اشاره به اینکه روزه داشتن گرچه در ظاهر یک نوع سختگیری و محدودیت است اما سرانجام آن راحتی و آسایش می‌باشد هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی.

سپس می‌افزاید: «هدف این است که این روزها را تکمیل کنید» (وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ).

یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یک‌ماه روزه بدارد. به همین

دلیل اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید باید به تعداد این ایام، روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد.

و در آخرین جمله می فرماید: «و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید؛ باشد که شکرگزاری کنید» (وَلْتُكْبِرُوا لِلَّهِ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

نکته‌ها:

۱. اثرات تربیتی، اجتماعی و بهداشتی روزه - از فواید مهم روزه این است که روح انسان را تلطیف و اراده انسان را قوی و غرایز او را تعدیل می‌کند. روزه‌دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب همچنین لذت جنسی چشم‌پوشد و عملاً ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست. او می‌تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد و بر هوسها و شهوات خود مسلط گردد.

در حقیقت، بزرگ‌ترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است. روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می‌دهد. جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (تا پرهیزگار شوید)، اشاره به همه این حقایق است. و نیز حدیث معروف «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ» (روزه، سپری در برابر آتش است) اشاره به همین موضوع می‌باشد.

و نیز از پیامبر (ص) روایت شده است: «بهشت را دری است به نام ریّان (سیراب) که جز روزه‌داران از آن وارد نشوند.»

در خبری دیگر آمده است: و چون آخرین نفر آنها وارد شد آن در بسته می‌شود.

اثر اجتماعی روزه - بر کسی پوشیده نیست، روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است. از امام صادق (ع) روایت شده که هشام بن حکم از علّت تشریح روزه پرسید. امام فرمود: «علّت روزه گرفتن آن است که به سبب آن

توانگر و تهیدست برابر شوند زیرا توانگر رنج گرسنگی را نمی داند تا به تهیدست رحم کند چراکه توانگر هرگاه چیزی بخواد می تواند آن را فراهم آورد. از این رو خدای عزوجل خواست تا میان آفریدگانش برابری (وهمدردی) ایجاد کند و رنج گرسنگی و سختی را به توانگر بچشاند تا بر ناتوان دل بسوزاند و به گرسنه رحم کند.»

اثر بهداشتی و درمانی روزه - در علم طب، اثر معجزه آسای امساک در درمان انواع بیماریها به اثبات رسیده زیرا می دانیم عامل بسیاری از بیماریها زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است چون مواد اضافی جذب نشده به صورت چربی های مزاحم در نقاط مختلف بدن یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند، این مواد اضافی در لابه لای عضلات بدن در واقع لجن زارهای مستعفی برای پرورش انواع میکروبیهای بیماریهای عفونی است و بهترین راه مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است.

روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند و در واقع بدن را خانه تکانی می کند.

در حدیث معروفی پیامبر اسلام می فرماید: «صَوْمُوا تَصِحُّوا» (روزه بگیرید تا سالم مانید).

و در حدیث دیگری فرمود: «الْمَعْدَةُ بَيْتٌ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ» (معهده، خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروها).

۲. روزه در امتهای پیشین - از تورات و انجیل فعلی نیز برمی آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند.

و نیز از تورات برمی آید که موسی (ع) چهل روز روزه داشته است. همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند. حضرت مسیح نیز، چنانکه از انجیل استفاده می شود، چهل روز روزه داشته

است.

به این ترتیب، اگر قرآن می‌گوید: «كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر، حتی بعد از تحریف، به چشم می‌خورد.

۳. امتیاز ماه مبارک رمضان - اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن در این ماه نازل گردیده و در روایات اسلامی نیز آمده است که همه کتابهای بزرگ آسمانی تورات، انجیل، زبور، صحف و قرآن در این ماه نازل شده‌اند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «تورات در ششم ماه مبارک رمضان، انجیل در دوازدهم و زبور در هیجدهم و قرآن مجید در شب قدر نازل گردیده است.»
به این ترتیب، ماه رمضان همواره ماه نزول کتابهای بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است. برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هرچه بیشتر و عمیق‌تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شست و شو دهد.

آیه ۱۸۶ شأن نزول: کسی از پیامبر (ص) پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم، یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه نازل شد. (و به آنها پاسخ داد که خدا به بندگانش نزدیک است).

تفسیر: سلاحي به نام دعا و نیایش - از آنجاکه یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مسأله دعا و نیایش است، این آیه روی سخن را به پیامبر کرده می‌گوید: «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، بگو: من نزدیکم» (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ).

نزدیک‌تر از آنچه تصور کنید، نزدیک‌تر از شما به خودتان و نزدیک‌تر از شریان گردنتان. چنانکه در آیه ۱۶ سوره ق می‌خوانیم: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم).

سپس می‌افزاید: «دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ

می‌گویم) «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ».

«پس، باید دعوت مرا بپذیرند» (فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي).

«و به من ایمان بیاورند» (وَأَلِّمُوا بِي).

«تا راه یابند» و به مقصد برسند (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ).

جالب اینکه در این آیه، خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان. و از این، نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است.

«دعا» یک نوع خودآگاهی و بیداری دل و اندیشه و پیوند باطنی با مبدأ همه نیکیها و خوبیهاست.

دعا یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است و انسان به وسیله آن توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند. همان‌طور که همه عبادات اثر تربیتی دارد، دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و آنها که می‌گویند دعا فضولی در کار خداست! و خدا هرچه مصلحت باشد انجام می‌دهد، توجه ندارند که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقتها تقسیم می‌شود. هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می‌گردد.

از این رو می‌بینیم امام صادق (ع) می‌فرماید: «نَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنَزِلَةٌ لَا تَنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ» (در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی‌رسد).

دانشمندی می‌گوید: وقتی که ما نیایش می‌کنیم خود را به قوه پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌سازیم.

آیه ۱۸۷ شأن نزول: از روایات اسلامی استفاده می‌شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند، چنانچه کسی در شب به خواب می‌رفت سپس بیدار می‌شد خوردن و آشامیدن بر او حرام بود. همچنین در آن زمان، آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم

شده بود.

یکی از یاران پیامبر (ص) به نام مطعم بن جبیر که مرد ضعیفی بود، با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد. همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند، به خاطر خستگی خواب او را ربود. وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم. با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود، برای حفر خندق - در آستانه جنگ احزاب - در اطراف مدینه حاضر شد. در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بی هوش شد. پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند، شبهای ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.

تفسیر: توسعه در حکم روزه - چنانکه در شأن نزول خواندیم، در آغاز اسلام، آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود. همچنین خوردن و آشامیدن پس از خواب. و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه.

این آیه که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است، نخست می گوید: «آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهایی که روزه می گیرید، حلال است» (أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ)¹.

سپس به فلسفه این موضوع پرداخته می گوید: «آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها» هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیا به بدن حفظ

«رفت» به معنی سخن گفتن پیرامون مسائل جنسی است و گاه به معنی آمیزش جنسی به کار می رود و در آیه مورد بحث از این قبیل است.

می‌کند و از سوی دیگر، عیوب او را می‌پوشاند. از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی. این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می‌گوید: «خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کردید (و این کار ممنوع را انجام می‌دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید» (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ).

آری برای اینکه شما آلوده گناه بیش‌تر نشوید، خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

«اکنون با آنها آمیزش کنید، و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته، طلب نمایید» (فَالَّذِينَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

سپس به بیان دومین حکم می‌پردازد می‌گوید: «و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد» (وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبْيُنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ).

بعد به بیان سومین حکم پرداخته می‌گوید: «سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید» (ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ).

این جمله تأکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه‌داران. همچنین نشان‌دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می‌شود.

سرانجام به چهارمین حکم پرداخته می‌گوید: «و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید» (وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ).

بیان این حکم مانند استثنایی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف - که حداقل مدت آن سه روز است - روزه می‌گیرند، اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه به تمام احکام گذشته اشاره کرده می‌گوید: «این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا).

زیرا نزدیک شدن به مرز و سوسه‌انگیز است و گاه سبب می‌شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری «خداوند این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می‌سازد، باشد که پرهیزگار گردند» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

آغاز و پایان، تقواست - جالب اینکه در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهایی از آن تقواست. همین تعبیر در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ). این نشان می‌دهد که تمام این برنامه‌ها وسیله‌ای هستند برای پرورش روح تقوا و خویش‌ترن‌داری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسؤولیت در انسانها.

(آیه ۱۸۸) این آیه به یک اصل مهم اسلامی اشاره می‌کند که در همه مسائل اقتصادی حاکم است و به یک معنی می‌شود تمام ابواب فقه اسلامی را در بخش اقتصاد زیر پوشش آن قرار داد. نخست می‌فرماید: «و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید» (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ)*. مفهوم آیه فوق عمومیت دارد و هرگونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق، مشمول این نهی الهی است.

همچنین تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی‌کند و پایه و اساس عقلایی ندارد مشمول این آیه است.

جالب اینکه قرار گرفتن آیه مورد بحث بعد از آیات روزه (۱۸۲ - ۱۸۷) نشانه یک نوع همبستگی در میان این دو است. در اینجا نهی از خوردن و آشامیدن به خاطر انجام یک عبادت الهی می‌کند و در اینجا نهی از خوردن اموال مردم به ناحق که این هم نوع دیگری از روزه و ریاضت نفوس است و در واقع هر دو شاخه‌هایی از تقوا محسوب می‌شود، همان تقوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است.

«باطل» به معنی زایل و از بین رونده است.

تعبیر «أکل» (خوردن) معنی وسیعی دارد و هرگونه تصرفی را شامل می‌شود. سپس در ذیل آیه به یک نمونه بارز «أکل مال به باطل» (خوردن اموال مردم به ناحق) اشاره کرده که بعضی از مردم آن را حق خود می‌شمردند به گمان اینکه به حکم قاضی آن را به چنگ آورده‌اند. می‌فرماید: «و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به‌عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می‌دانید» این کار، گناه است (و تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْأَثَمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

رشوه‌خواری بلای بزرگ جامعه‌ها - یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم‌ترین زمانها دامنگیر بشر شده و امروز با شدت بیش‌تر ادامه دارد، بلای رشوه‌خواری است که یکی از بزرگ‌ترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست و سبب می‌شود قوانین که قاعدتاً باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد، به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند، به کار بیفتد.

بدیهی است که اگر باب رشوه‌گشوده شود، قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین بازیچه تازه‌ای در دست اقویا برای ادامه ظلم و ستم و تجاوز به حقوق ضعیفا خواهد شد. لذا در اسلام رشوه‌خواری یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

قابل توجه است که زشتی رشوه سبب می‌شود که این هدف شوم در لابه‌لای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه‌خوار و رشوه‌دهنده از نامهایی مانند هدیه، تعارف، حق‌الزحمه و انعام استفاده کنند. ولی این تغییر نامها به هیچ‌وجه تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد و در هر صورت، پولی که از این طریق گرفته می‌شود حرام و نامشروع است.

در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن اشعث بن قیس می‌خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی (ع) به رشوه متوسل شد و شبانه ظرفی پر از حلوا لذیذ به در خانه حضرت آورد و نام آن را هدیه

گذاشت. علی(ع) برآشفتم و فرمود: «سوگواران بر عزایت اشک بریزند. آیا با این عنوان آمده‌ای که مرا فریب دهی و از آیین حق بازداری؟... به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنهاست به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ظلم بگیرم، هرگز نخواهم کرد. دنیای شما از برگ جویده‌ای در دهان ملخ برای من کم‌ارزش‌تر است. علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار؟...»

اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه‌ای محکوم کرده است. در تاریخ زندگی پیامبر اکرم(ص) می‌خوانیم که به او خبر دادند یکی از فرماندارانش رشوه‌ای در شکل هدیه پذیرفته. حضرت برآشفتم و به او فرمود: «كَيْفَ تَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقِّهِ» (چرا آنکه حق تو نیست می‌گیری؟) او در پاسخ با معذرت‌خواهی گفت: آنچه گرفتم هدیه‌ای بود ای پیامبر خدا. حضرت فرمود: «اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید، آیا مردم به شما هدیه می‌دهند!» سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت‌المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد.

چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه چیز را پای بت رشوه‌خواری قربانی نکنند.

آیه ۱۸۹ شأن نزول: جمعی از یهود از پیامبر اسلام پرسیدند هلال ماه برای چیست و چه فایده دارد؟ آیه نازل شد و فواید مادی و معنوی آن را در نظام زندگی انسانها بیان کرد.

تفسیر: همان‌طور که در شأن نزول آمده است، گروهی در مورد هلال ماه از پیامبر اکرم(ص) پرسشهایی داشتند. قرآن سؤال آنها را به این صورت منعکس کرده می‌فرماید: «درباره هلالهای ماه از تو سؤال می‌کنند» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ). از جمله «يَسْأَلُونَكَ» که به صورت فعل مضارع به کار رفته، معلوم می‌شود این سؤال چندین بار از پیامبر شده است.

سپس می‌فرماید: «بگو: آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است» (قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ).

هم در زندگی روزانه از آن استفاده می‌کنند و هم در عبادت‌هایی که وقت معینی در سال دارد. در حقیقت، ماه یک تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می‌شود که مردم - اعم از باسواد و بی‌سواد - در هر نقطه‌ای از جهان باشند می‌توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند.

و این یکی از امتیازات قوانین اسلام است که دستورهای آن بر طبق مقیاسهای طبیعی قرار داده شده است زیرا مقیاسهای طبیعی وسیله‌ای است که در اختیار همگان قرار دارد و گذشت زمان اثری بر آن نمی‌گذارد.

سپس در ذیل آیه به تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم آن به وسیله هلال ماه در آغاز آیه آمده، به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می‌کند. می‌فرماید: «و (آن‌چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج که جامهٔ احرام می‌پوشیدند، از درِ خانه وارد نمی‌شدند و از نقبِ پشتِ خانه وارد می‌شدند، نکنید). کارِ نیک، آن نیست که از پشتِ خانه‌ها وارد شوید؛ بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید و از درِ خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید» (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

این آیه مفهوم گسترده‌ای دارد و از همین جا می‌توان پیوند میان آغاز و پایان آیه را پیدا کرد که برای اقدام در هر کار خواه دینی باشد یا غیر دینی باید از راه صحیح وارد شد و نه از راه‌های انحرافی و وارونه، و عبادتی همچون حج نیز باید در وقت مقرر که در هلال ماه تعیین می‌شود، انجام گیرد.

جمله «لَيْسَ الْبِرُّ» ممکن است اشاره به نکته لطیف دیگری نیز باشد که سؤال شما از اهلهٔ ماه به جای سؤال از معارف دینی، همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از سوراخی که پشت درِ خانه زده وارد می‌شود، چه کار نازیبایی! **سؤالات مختلف از شخص پیامبر - در پانزده مورد از آیات قرآن جمله** «يَسْتَلُونَك» آمده که نشان می‌دهد مردم بارها سؤالات مختلفی در مسائل گوناگون

از پیغمبر اکرم (ص) داشتند. جالب اینکه پیامبر نه تنها ناراحت نمی شد بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کرد و از طریق آیات قرآنی به آنها پاسخ می داد.

سؤال کردن یکی از حقوق مردم در برابر رهبران است.

سؤال کلید حل مشکلات است. سؤال دریچه علوم است. سؤال وسیله انتقال دانشهاست.

اصولاً طرح سؤالهای مختلف در هر جامعه نشانه جنب و جوش افکار و بیداری اندیشه هاست و وجود این همه سؤال در عصر پیامبر نشانه تکان خوردن افکار مردم آن محیط در پرتو قرآن و اسلام است.

آیه ۱۹۰ شأن نزول: این آیه نخستین آیه ای بود که درباره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد. پس از نزول این آیه پیامبر اکرم (ص) با آنها که از در پیکار درآمدند، پیکار کرد و نسبت به آنان که پیکار نداشتند خودداری می کرد و این ادامه داشت تا دستور «أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» که اجازه پیکار با همه مشرکان را می داد، نازل گشت.

تفسیر: در این آیه، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می کشند صادر کرده می فرماید: «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند نبرد کنید» (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ).

تعبیر «فی سبیل اللّٰه»، هدف اصلی جنگهای اسلامی را روشن می سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقام جویی یا جاه طلبی یا کشورگشایی و یا به دست آوردن غنایم نیست. همین هدف در تمام ابعاد جنگ اثر می گذارد، کمیت و کیفیت جنگ، نوع سلاحها و چگونگی رفتار با اسیران را به رنگ «فی سبیل اللّٰه» درمی آورد.

سپس قرآن به رعایت عدالت، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان توصیه کرده می فرماید: «و از حد تجاوز نکنید» (وَلَا تَعْتَدُوا).

«که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچ گونه تعدی و تجاوز نباید در آن باشد. به همین دلیل، در جنگهای اسلامی - برخلاف جنگهای عصر ما -

رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است. مثلاً افرادی که سلاح به زمین بگذارند و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده‌اند یا قدرت بر جنگ ندارند همچون مجروحان، پیرمردان، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار بگیرند. باغستانها و گیاهان و زراعتها را نباید از بین ببرند و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آبهای آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند.

(آیه ۱۹۱) این آیه که دستور آیه قبل را تکمیل می‌کند، با صراحت بیش‌تری سخن می‌گوید می‌فرماید: «و آنها را [= بت پرستانی که از هیچ‌گونه جنایتی ابا ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید؛ و از آنجا که شما را بیرون ساختند [= مکه] آنها را بیرون کنید؛ چراکه این یک دفاع عادلانه و مقابله به مثل منطقی است (وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ آخِرِ جُوهِهِمْ مِنْ حَيْثُ آخَرِ جُوهِكُمْ).

سپس می‌افزاید: «و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است» (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ).

«فتنه» از «فَتْنٌ» به معنی قرار دادن طلا در آتش برای ظاهر شدن میزان خوبی آن از بدی است. واژه فتنه و مشتقات آن در قرآن ده‌ها بار ذکر شده و در معانی مختلفی به کار رفته است ولی تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد بازمی‌گردد.

از آنجا که آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن، در سرزمین مکه رایج شده بود و حرم امن خدا را آلوده کرده بود و فساد آن از قتل و کشتار هم بیش‌تر بود، آیه مورد بحث می‌گوید: به خاطر ترس از خونریزی، دست از پیکار با بت پرستی بر ندارید که بت پرستی از قتل بدتر است.

سپس قرآن به مسأله دیگری در همین رابطه اشاره کرده می‌فرماید: مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگه دارند و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود. بدین لحاظ «با آنها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم) جنگ نکنید؛ مگر اینکه در آنجا با شما بجنگند» (وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يَقَاتِلُوكُمْ

فیه).

«پس اگر (در آنجا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید. چنین است جزای کافران!» (فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ).
چراکه وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان داده شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا هرگز سوءاستفاده نکنند.

(آیه ۱۹۲) ولی از آنجا که اسلام همیشه انذار و بشارت را با هم می آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای گنهکاران فراهم کند، در این آیه راه بازگشت را به روی آنها گشوده می فرماید: «و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۹۳) در این آیه به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده می فرماید: «و با آنها پیکار کنید؛ تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند» (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ).

«و دین، مخصوص خدا گردد» (وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ).

سپس می افزاید: «پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (مزاحم آنها نشوید؛ زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست» (فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ).

در ظاهر سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده: از میان بردن فتنه ها، محو شرک و بت پرستی، جلوگیری از ظلم و ستم.

مسأله جهاد در اسلام - از آنجا که همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها اهداف انبیا را مزاحم خویش می دیده اند، در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند.

از طرفی دینداران راستین در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و درهم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند.

جهاد یک قانون عمومی در عالم حیات است و تمام موجودات زنده برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه‌اند.

به هر حال، یکی از افتخارات ما مسلمانان، آمیخته بودن دین با مسأله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه‌های دینی است. منتها جهاد اسلامی اهدافی را تعقیب می‌کند و آنچه ما را از دیگران جدا می‌سازد همین است. چنانکه در آیات فوق خواندیم، جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده شده است:

۱. جهاد برای خاموش کردن فتنه‌ها - به عبارت دیگر، جهاد ابتدایی آزادی‌بخش.

می‌دانیم: خداوند دستورها و برنامه‌هایی برای سعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است و پیامبران خود را موظف ساخته که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمانها را مزاحم منافع پست خود ببیند و بر سر راه دعوت انبیا موانعی ایجاد نماید، آنها حق دارند نخست از طریق مسالمت‌آمیز و اگر ممکن نشد با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند تا مردم از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند.

۲. جهاد دفاعی - تمام قوانین آسمانی و بشری، به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به‌پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار برد و از هرگونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند، این نوع جهاد را جهاد دفاعی می‌نامند.

جنگهایی مانند: جنگ احزاب، احد، مونه، تبوک، حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی، جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است.

۳. جهاد برای محو شرک و بت پرستی - اسلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می‌شمرد، هیچ‌کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی‌کند. به همین

دلیل، به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند فرصت کافی می‌دهد که با مطالعه و تفکر، آیین اسلام را بپذیرند و اگر نپذیرفتند با آنها به صورت یک اقلیت هم‌پیمان (اهل ذمه) معامله می‌کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل، با آنها همزیستی مسالمت‌آمیز برقرار می‌کند. در عین حال نسبت به شرک و بت‌پرستی، سختگیر است زیرا شرک و بت‌پرستی نه دین است و نه آیین بلکه یک خرافه است و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی که باید به هر قیمت ممکن آن را ریشه کن ساخت.

از آنچه تاکنون گفتیم روشن می‌شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطقی عقل هماهنگ ساخته است و هرگز آن را وسیله سلطه‌جویی و استعمار و استثمار قرار نداده است. ولی می‌دانیم، دشمنان اسلام به خصوص ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق، سخنان زیادی بر ضد مسأله جهاد اسلامی ایراد کرده‌اند و به این قانون الهی سخت هجوم برده‌اند. به نظر می‌رسد وحشت از پیشرفت اسلام در جهان، به خاطر معارف قوی و برنامه‌های حساب‌شده، سبب شده که از اسلام چهره دروغین و وحشتناکی بسازند تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

۴. جهاد برای حمایت از مظلومان - حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان،
در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد. اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می‌شود بی تفاوت باشند و این دستور یکی از ارزشمندترین دستورهای اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می‌دهد.

(آیه ۱۹۴) مشرکان «مکه» می‌دانستند که جنگ در ماه‌های حرام (ذی‌القعدة؛ ذی‌الحجه؛ محرم؛ رجب) از نظر اسلام جایز نیست. به همین دلیل، در نظر داشتند مسلمانان را غافلگیر ساخته و در ماه‌های حرام به آنها حمله‌ور شوند. شاید گمانشان این بود که اگر آنها احترام ماه‌های حرام را نادیده بگیرند، مسلمانان به مقابله بر نمی‌خیزند. آیه مورد بحث به این پندارها پایان داد و نقشه‌های احتمالی

آنها را نقش بر آب کرد و دستور داد: اگر آنها در ماه‌های حرام دست به اسلحه ببرند، مسلمانان در مقابل آنها بایستند. می‌فرماید: «ماه حرام، در برابر ماه حرام است» (الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ).

اگر دشمنان احترام آن را شکستند و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید «و تمام حرامها (قابل) قصاص است» (وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ).

این در واقع یک نوع قصاص است تا هرگز مشرکان به فکر سوءاستفاده از احترام ماه حرام یا سرزمین محترم مکه نیفتند.

«حُرْمَات» جمع «حرمه» به معنی چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت. حَرَم را از این جهت حَرَم گفته‌اند که محل محترمی است و هتک آن جایز نیست. اعمال نامشروع و قبیح را از این جهت حرام می‌گویند که ممنوعیت دارد.

سپس به یک دستور عمومی اشاره کرده می‌گوید: «و (به‌طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید (و زیاده‌روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزگاران است» (فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ).

اسلام برخلاف مسیحیت کنونی که می‌گوید: «... هر کس که به رخساره راست تو طپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او بگردان»^۱ چنین دستوری نمی‌دهد چراکه این دستور انحرافی باعث جرأت و جسارت ظالم و تجاوزگر است. حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی‌کنند و کم‌ترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر - که آن هم برخلاف دستور اسلام است - جواب می‌گویند.

اسلام به هر کس حق می‌دهد که اگر به او تعدی شود به همان مقدار مقابله

کند. تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات - این است منطق اسلام.

و این که در پایان آیه می‌گوید خدا با پرهیزگاران است، اشاره به این است که آنها را در مشکلات تنها نمی‌گذارد و یاری می‌دهد.

(آیه ۱۹۵) این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد زیرا جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و کارآزموده نیاز دارد، به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد چرا که از سربازان که عامل تعیین‌کننده سرنوشت جنگ هستند، بدون وسائل و تجهیزات کافی اعم از سلاح، مهمات، وسیله نقل و انتقال، مواد غذایی و وسائل درمانی کاری ساخته نیست. بدین رو، در اسلام تأمین وسائل جهاد با دشمنان از واجبات شمرده شده؛ از جمله در این آیه با صراحت دستور می‌دهد می‌فرماید: «و در راه خدا انفاق کنید؛ و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نینفکنید» (وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ).

در آخر آیه دستور به نیکوکاری داده می‌فرماید: «و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد» (وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه است - این آیه گرچه در ذیل آیات جهاد آمده است ولی بیانگر این حقیقت است که انفاق سبب نجات جامعه از مفاسد کشنده است زیرا هنگامی که مسأله انفاق به فراموشی سپرده شود و ثروتها در دست گروهی معدود جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد، دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می‌آید که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می‌شود.

بنابراین انفاق قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ» (داراییهای خود را با (دادن) زکات حفظ کنید).

(آیه ۱۹۶) قسمتی از احکام مهم حج - در این آیه احکام زیادی بیان شده است.

۱. ابتدا یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل و برای اطاعت فرمان خدا داده می‌فرماید: «و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید» (وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ).

در واقع، قبل از هر چیز به سراغ انگیزه‌های این دو عبادت رفته و توصیه می‌کند که جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او نباید چیز دیگری در کار باشد.

۲. بعد به سراغ کسانی می‌رود که پس از بستن احرام، به خاطر وجود مانعی مانند بیماری شدید و ترس از دشمن، موفق به انجام حج عمره نمی‌شوند. می‌فرماید: «و اگر محصور شدید، (و مانعی اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید)، آنچه از قربانی فراهم شود» ذبح کنید، و از احرام خارج شوید (فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ).

۳. سپس به دستور دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «و سرهای خود را نتراشید، تا قربانی به محلش برسد» و در قربانگاه ذبح شود (وَ لَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ).

۴. سپس می‌فرماید: «و اگر کسی از شما بیمار بود، و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد)، باید فدیّه و کفّاره‌ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد» (فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ).

«نُسُكٍ» جمع «نُسُكَةٍ» به معنی حیوان ذبح شده است. این واژه به معنی عبادت نیز آمده است.

در واقع، شخص مخیر در میان این سه کفّاره (روزه؛ صدقه؛ ذبح گوسفند) می‌باشد.

۵. سپس می‌افزاید: «و هنگامی که (از بیماری و دشمن) درامان بودید، هرکس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است» ذبح کند (فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ).

اشاره به اینکه در حج تمتع، قربانی کردن لازم است و فرق نمی‌کند این قربانی شتر باشد یا گاو و یا گوسفند؛ و بدون آن، از احرام خارج نمی‌شود.

۶. سپس به بیان حکم کسانی می‌پردازد که در حال حج تمتع قادر به قربانی نیستند. می‌فرماید: «و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می‌گردید، روزه بدارد. این، ده روز کامل است» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ).

بنابراین، اگر قربانی یافت نشود یا وضع مالی انسان اجازه ندهد جبران آن ده روز روزه است.

تعبیر به «کامله» اشاره به این است که روزه ده روز می‌تواند به‌طور کامل جانشین قربانی شود و زوآر خانه خدا نباید از این بابت نگران باشند.

۷. بعد به بیان حکم دیگری پرداخته می‌گوید: «این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجد الحرام نباشد [= اهل مکه و اطراف آن نباشد]» (ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

بنابراین، کسانی که اهل مکه یا اطراف آن باشند، حج تمتع ندارند و وظیفه آنها حج قرآن یا افراد است - شرح این موضوع در کتب فقهی آمده است.

بعد از بیان این احکام هفتگانه در پایان آیه دستور به تقوا می‌دهد می‌فرماید: «و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید که او، سخت کیفر است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

این تأکید شاید به این جهت است که مسلمانان در هیچ یک از جزئیات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکنند چرا که کوتاهی در آن گاهی سبب فساد حج و از بین رفتن برکات مهم آن می‌شود.

اهمیت حج در میان وظایف اسلامی - حج از مهم‌ترین عباداتی است که در

اسلام تشریح شده و دارای آثار و برکات فراوان و بی شماری است. حج مراسمی است که پشت دشمنان را می لرزاند و هر سال خون تازه‌ای در عروق مسلمانان جاری می‌سازد.

حج عبادتی است که امیرمؤمنان علی (ع) آن را پرچم و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خود، به هنگام وفات فرمود: «خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان، تا زنده‌اید آن را وامگذارید که اگر رها شود، (از عذاب الهی) مهلت داده نخواهید شد.» و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت.

اقسام حج: فقهای بزرگ ما با الهام از آیات قرآن و سنت پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت (ع) حج را به سه قسم تقسیم کرده‌اند: حج تمتع، حج قرآن و افراد. حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از مکه ۴۸ میل (حدود ۸۶ کیلومتر) یا بیش تر باشد و حج قرآن و افراد مربوط به کسانی است که در کم تر از این فاصله زندگی می‌کنند.

در حج تمتع نخست عمره را به جا می‌آورند سپس از احرام بیرون می‌آیند بعد مراسم حج را در ایام مخصوص آن انجام می‌دهند. ولی در حج قرآن و افراد اول مراسم حج به جا آورده می‌شود و بعد از پایان آن مراسم عمره با این تفاوت که در حج قرآن قربانی به همراه می‌آورند و در حج افراد این قربانی نیست.

(آیه ۱۹۷) قرآن در این آیه احکام حج را تعقیب می‌کند و دستورهای جدیدی می‌دهد. نخست می‌فرماید: «حج، در ماه‌های معینی است» (الحجُّ أشهرٌ معلوماتٌ).

منظور ماه‌های شوال، ذی‌قعدة و ذی‌حجه است.

۲. سپس به دستور دیگری در مورد آنها که با بستن احرام مناسک حج را آغاز می‌کنند اشاره کرده می‌فرماید: «و کسانی که (با احرام بستن و شروع به مناسک حج،) حج را بر خود فرض کرده‌اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست» (فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ

فِي الْحَجِّ).

به این ترتیب، محیط حج باید از تمتعات جنسی، همچنین گناهان و گفت‌وگوهای بی‌فایده و کشمکش‌های بیهوده پاک باشد زیرا محیطی است که روح انسان باید از آن نیرو بگیرد و یک‌باره از جهان ماده جدا شود و به عالم ماورای ماده راه یابد. در عین حال رشته الفت و اتحاد و اتفاق و برادری در میان مسلمانان محکم گردد و هر کاری که با این امور منافات دارد ممنوع است.

در مرحله بعد به مسائل معنوی حج و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره کرده می‌فرماید: «و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند» (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ).

و این بسیار لذت‌بخش است که «کارهای نیک» در محضر او انجام می‌شود. و در ادامه همین مطلب می‌فرماید: «و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است. و از من بپرهیزید ای خردمندان!» (و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ).

این جمله ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت بوده باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که باید از آن غفلت نکنید. در آنجا تاریخ مجسم اسلام است و صحنه‌های زنده فداکاری ابراهیم(ع) و جلوه‌های خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می‌شود. آنها که روحی بیدار و اندیشه‌ای زنده دارند می‌توانند برای یک عمر از این سفر بی‌نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند.

(آیه ۱۹۸) در این آیه به رفع پاره‌ای از اشتباهات در زمینه مسأله حج پرداخته می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید» (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ). در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج هرگونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافری را گناه می‌دانستند و حج کسانی را که چنین می‌کردند باطل می‌شمردند. آیه فوق این حکم جاهلی را بی‌ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود: هیچ

مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید، یا کار کنید و از دست رنج خود استفاده کنید.

اضافه بر این، مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف به سوی خانه خدا می تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی گردد.

سپس در ادامه آیه عطف توجّه به مناسک حج کرده می فرماید: «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید» (فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ).

«او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود؛ و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید» (وَإِذْ كُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ).

(آیه ۱۹۹) و در ادامه همین معنی می فرماید: «سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید» (ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ).

«افاضه» از ماده «فیض» به معنی جریان و ریزش آب است. و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جایی به نقطه دیگری با سرعت حرکت می کنند بی شباهت به یک نهر جاری نیست، این تعبیر به کار می رود.

در روایات آمده است که قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قائل بودند؛ از جمله اینکه می گفتند: ما نباید در مراسم حج به عرفات برویم زیرا عرفات از حرم مکه بیرون است. قرآن در آیه فوق بر این اوهام خطّ بطلان کشید و به مسلمانان دستور داد در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعرالحرام سپس به سوی منی کوچ کنند.

در پایان آیه دستور به استغفار و توبه می دهد می فرماید: «و از خداوند، آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده مهربان است» (وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آمرزش بطلبید از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات

و برابری حج است.

در این بخش از آیات به سه موقف حج اشاره شده: عرفات که محلّی در بیست کیلومتری مکه است، سپس وقوف در مشعرالحرام یا مزدلفه و سوم سرزمین منی که محلّ قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است.

نکته‌ها:

۱. **نخستین موقف حج** - زائران خانه خدا بعد از انجام مراسم عمره راهی مراسم حج می‌شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است. در نامگذاری سرزمین عرفات به این نام، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که این سرزمین محیط بسیار آماده‌ای برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاک اوست. به راستی آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا می‌کند با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست. تنها باید رفت و مشاهده کرد - همه یک‌نواخت، همه بیابان‌نشین، همه از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده در زیر آن آسمان نیلی و در آن هوای پاک از آلودگی گناه، در آنجا که از لابه‌لای نسیمش صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ مردانه ابراهیم خلیل و طنین حیاتبخش صدای پیامبر اسلام (ص) شنیده می‌شود. در این سرزمین خاطره‌انگیز که گویا دریچه‌ای به جهان ماورای طبیعت در آن گشوده شده، انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سرمست می‌شود و لحظه‌ای با زمزمه تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می‌گردد بلکه در درون وجود خود، خودش را هم که عمری است گم کرده و به دنبالش می‌گردد پیدا می‌کند و به حال خویشتن نیز عارف می‌گردد. آری این سرزمین را عرفات می‌نامند.

۲. **مشعرالحرام، دومین موقف حج** - «مشعر» از ماده «شعور» است. در آن شب تاریخی (شب دهم ذی‌الحجه) که زائران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می‌کنند و شبی را تا به صبح روی ماسه‌های نرم در زیر آسمان پرستاره در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده‌ای از رستاخیز بزرگ، قیامت است، در درون جامه معصومانه احرام، انسان جوشش چشمه‌های

تازه‌ای از اندیشه و فکر و شعور در درون خود احساس می‌کند و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می‌شنود، آنجا را «مشعر» می‌نامند.

آیه ۲۰۰ شأن نزول: از امام باقر(ع) روایت شده است: در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می‌شدند، در آنجا اجتماع می‌کردند و افتخارات نیاکان خود را برمی‌شمردند. آیه نازل شد و به آنها دستور داد که به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمتهای بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند.

تفسیر: این آیه همچنان ادامه بحثهای مربوط به حج است. نخست می‌گوید: «و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آنگونه که رسم آن زمان بود)؛ بلکه از آن هم بیش‌تر» (فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا).

منظور از تعبیر فوق این نیست که هم نیاکانتان را ذکر کنید و هم خدا را؛ بلکه اشاره‌ای است به این واقعیت که اگر آنها به خاطر پاره‌ای از مواهب لایق یادآوری هستند چرا به سراغ خدا نمی‌روید که عالم هستی از آن او و تمام نعمتهای جهان از ناحیه اوست، صاحب صفات جلال و جمال و ولی نعمت همگان است. «ذکر خدا» در اینجا تمام اذکار الهی بعد از مراسم را شامل می‌شود.

سپس می‌افزاید: در این مراسم مردم دو گروهند: «بعضی از مردم می‌گویند: خداوند، به ما در دنیا نیکی عطاکن. ولی در آخرت بهره‌ای ندارند» (فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ).

(آیه ۲۰۱) «و بعضی می‌گویند: پروردگارا، به ما در دنیا نیکی عطاکن، و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب آتش نگاه‌دار» (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ).

در حقیقت، این قسمت از آیات اشاره به خواسته‌های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ است زیرا گروهی هم مواهب مادی دنیا را می‌خواهند و هم مواهب معنوی را، بلکه زندگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می‌طلبند.

در اینکه منظور از «حسنه» در آیه چیست؟ تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «کسی که خدا به او قلبی شاکر و زبان مشغول به ذکر حق و همسری باایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش بازداشته شده.»

البته «حسنه» به معنی هرگونه خیر و خوبی است و مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود. بنابراین، آنچه در روایت فوق آمده بیان مصداق روشن آن است.

(آیه ۲۰۲) در این آیه اشاره به گروه دوم کرده، همان گروهی که حسنۀ دنیا و آخرت را از خدا می‌طلبند. می‌فرماید: «آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره‌ای دارند؛ و خداوند، سریع‌الحساب است» (أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

در حقیقت، این آیه نقطه‌مقابل جمله‌ای است که در آیات قبل درباره‌ی گروه اول آمد که می‌فرماید: آنها نصیبی در آخرت ندارند.

(آیه ۲۰۳) این آیه آخرین آیه‌ای است که در اینجا درباره‌ی مراسم حج سخن می‌گوید و سنتهای جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان درهم می‌شکند و به آنها توصیه می‌کند که بعد از مراسم عید به یاد خدا باشند. می‌فرماید: «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید: (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجه).» (وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ).

این «اذکار» در احادیث اسلامی به این صورت تعیین شده که بعد از پانزده نماز که آغاز آن نماز ظهر روز عید قربان و پایانش نماز روز سیزدهم است، جمله‌های الهام‌بخش زیر تکرار گردد: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيُّ مَا هَدَانَا اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيُّ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ».

سپس در دنبال این دستور می‌افزاید: «و هرکس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست؛ و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند» (فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ

عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِنْتِمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى).

این تعبیر در حقیقت اشاره به نوعی تخییر در اداء ذکر خدا، میان دو روز و سه روز می باشد.

و در پایان آیه یک دستور کلی به تقوا داده می فرماید: «و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد» (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

این جمله می تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج، گناهان گذشته شما را پاک کرده و همچون فرزندی که از مادر متولد شده است پاک از این مراسم باز می گردید، اما مراقب باشید بعداً خود را آلوده نکنید.

آیه ۲۰۴ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد گفته اند: این آیات درباره اخنس بن شریق نازل شده که مردی زیبا و خوش زبان بود و تظاهر به دوستی پیامبر (ص) می کرد و سوگند می خورد که آن حضرت را دوست دارد و به خدا ایمان آورده است. پیامبر هم که مأمور به ظاهر بود، با او گرم می گرفت. ولی او در باطن مرد منافقی بود. در یک ماجرا زراعت بعضی از مسلمانان را آتش زد و چارپایان آنان را کشت. این سه آیه نازل شد و به این ترتیب پرده از روی کار او برداشته شد.

تفسیر: در این آیه به بعضی از منافقان اشاره کرده می فرماید: «و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ).

«ألد» به معنی کسی است که دشمنی شدید دارد و «خصام» معنی مصدری دارد و به معنی خصومت و دشمنی است.

(آیه ۲۰۵) سپس می افزاید: نشانه آن، این است که «هنگامی که روی بر می گردانند و (از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و

زراعتها و چارپایان را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد» (وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ).

آری اگر اینها در اظهار دوستی و محبت به پیامبر اسلام و پیروان او صادق بودند، هرگز دست به فساد و تخریب نمی‌زدند. ظاهر آنان دوستی خالصانه است اما در باطن، بی‌رحم‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنانند.

«حرث» به معنی زراعت و «نسل» به معنی اولاد است و بر اولاد انسان و غیر انسان اطلاق می‌شود. جمله *يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ*، تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسانها شامل می‌شود.

(آیه ۲۰۶) در این آیه می‌افزاید: «و هنگامی که به آنها گفته شود: از خدا بترسید (لجاست آنان بیشتر می‌شود؛ و) لجاست و تعصب، آنها را به گناه می‌کشاند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ) ۱.

او نه به اندرز ناصحان گوش فرا می‌دهد و نه به هشدارهای الهی؛ بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود، بر خلاف‌کاری‌هایش می‌افزاید. چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی‌کند. از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «آتش دوزخ برای آنان کافی است؛ و چه بد جایگاهی است» (فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ).

آیه ۲۰۷ شأن نزول: مفسر معروف اهل تسنن ثعلبی می‌گوید: هنگامی که پیامبر اسلام (ص) تصمیم گرفت مهاجرت کند و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند، دستور داد علی (ع) در بستر او بخوابد و پارچه سبزرنگی که مخصوص خود پیغمبر بود، روی خود بکشد.

در این هنگام خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند؟ هیچ‌کدام حاضر نشدند. به آنها وحی شد: اکنون علی (ع) در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد، به زمین

بروید و حافظ و نگهبان او باشید.

هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (ع) نشستند جبرئیل می‌گفت: به‌به آفرین به تو ای علی، خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می‌کند!

در این هنگام آیه نازل گردید. به همین دلیل، آن شب تاریخی به نام «لیلة المَبِیت» نامیده شده است.

تفسیر: گرچه این آیه در مورد هجرت پیغمبر و فداکاری علی (ع) نازل شده ولی مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود. می‌فرماید: «بعضی از مردم (باایمان و فداکار، همچون علی (ع) در لیلة المَبِیت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (ص)) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است» (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ).

جمله «وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در عین اینکه بخشنده جان به انسان است همان را خریداری می‌کند و بالاترین بها را که همان خشنودی اوست، به انسان می‌پردازد.

قابل توجه اینکه فروشنده، انسان و خریدار، خدا و متاع، جان و بهای معامله، خشنودی ذات پاک اوست، در حالی که در موارد دیگر بهای این‌گونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است.

به هر حال، آیه فوق با توجه به شأن نزول یکی از بزرگ‌ترین فضائل علی (ع) است که در بیش‌تر منابع اسلامی ذکر شده است.

(آیه ۲۰۸) صلح جهانی تنها در سایه ایمان - بعد از اشاره به دو گروه (گروه مؤمنان بسیار خالص و منافقان مفسد) در آیات گذشته، همه مؤمنان را در این آیه مخاطب ساخته می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در صلح و آشتی درآید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً).

«سلم» و «سلام» در لغت به معنی صلح و آرامش است.

از مفهوم این آیه استفاده می‌شود که صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان امکان پذیر است.

اصولاً در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و...) یک حلقهٔ محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است، این حلقهٔ اتصال تنها ایمان به خداست که مافوق این اختلافات است.

سپس می‌افزاید: «و از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست» (وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

«خُطُوَات» جمع «خُطْوَه» به معنی گام و قدم است. در اینجا نیز این حقیقت تکرار شده که انحراف از صلح و عدالت و تسلیم شدن در برابر انگیزه‌های دشمنی و جنگ و خونریزی از مراحل ساده و کوچک شروع می‌شود و به مراحل حاد و خطرناک منتهی می‌گردد.

جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» متضمّن استدلال زنده و روشنی است می‌گوید: دشمنی شیطان با شما چیزی مخفی و پوشیده نیست، او از آغاز آفرینش آدم، برای دشمنی با او کمر بست، با این حال چگونه تسلیم و سوسه‌های او می‌شوید؟

(آیه ۲۰۹) در این آیه به همهٔ مؤمنان هشدار می‌دهد: «و اگر بعد از (این همه) نشانه‌های روشن، که برای شما آمده است، لغزش کردید (و گمراه شدید)، بدانید (از چنگال عدالت خدا، فرار نتوانید کرد؛) که خداوند، توانا و حکیم است» (فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

برنامه روشن، راه روشن و مقصد هم معلوم است. با این حال جایی برای لغزش و قبول و سوسه‌های شیطانی نیست. اگر منحرف شوید قطعاً مقصّر خود شما هستید و بدانید خداوند قادر و حکیم شما را مجازات عادلانه خواهد کرد.

(آیه ۲۱۰) این آیه گرچه از آیات پیچیدهٔ قرآن به نظر می‌رسد ولی دقت روی تعبیرات آن ابهام را برطرف می‌سازد. در اینجا روی سخن به پیامبر (ص) است. می‌فرماید: «آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن)

انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند» و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟! با اینکه چنین چیزی محال است! (هَلْ يُنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ). «و همه چیز انجام شده» (وَقُضِيَ الْأَمْرُ).

منظور از پایان گرفتن کار، نزول عذاب الهی بر کافران لجوج می‌باشد زیرا ظاهر آیه مربوط به این جهان است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود» (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

امور مربوط به ارسال پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و تبیین حقایق بازگشت به او می‌کند همان‌گونه که امر حساب و کیفر و پاداش به او باز می‌گردد.

رؤیت خداوند - بی شک مشاهده حسی تنها در مورد اجسامی صورت می‌گیرد که دارای رنگ و مکان و محل است. بنابراین در مورد ذات خداوند که مافوق زمان و مکان است معنی ندارد. ذات پاک او، نه در دنیا با این چشم دیده می‌شود و نه در آخرت؛ دلایل عقلی این مسأله به قدری روشن است که ما را از شرح و بسط بی‌نیاز می‌کند.

البته مشاهده خداوند با چشم دل هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر و مسلماً در قیامت که ذات پاک او ظهور و بروز قوی‌تری دارد این مشاهده قوی‌تر خواهد بود.

(آیه ۲۱۱) این آیه در حقیقت یکی از مصادیق آیات گذشته است چرا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان و کافران و منافقان بود؛ کافرانی که بر اثر لجاجت، آیات و دلایل روشن را نادیده گرفته به بهانه‌جویی می‌پرداختند و بنی اسرائیل یکی از مصادیق روشن این معنی هستند. می‌فرماید: «از بنی اسرائیل پرس: چه اندازه نشانه‌های روشن به آنها دادیم؟» (سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ).

ولی آنان نعمتها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان

گذاشته بود در راه غلط به کار گرفتند.

سپس می‌افزاید: «وکسی که نعمت خدا را، پس از آنکه به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) که خداوند سخت کیفر است» (وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

منظور از «تبدیل نعمت» این است که انسان امکانات و منابع مادی و معنوی را که در اختیار دارد در مسیرهای انحرافی و گناه به کار گیرد.

مسأله تبدیل نعمت و سرنوشت دردناک ناشی از آن منحصر به بنی اسرائیل نیست، هم‌اکنون دنیای صنعتی گرفتار این بدبختی بزرگ است زیرا با اینکه خداوند نعمتها و امکاناتی در اختیار انسان امروز قرار داده که در هیچ دورانی از تاریخ سابقه نداشته ولی به خاطر دوری از تعلیمات الهی پیامبران گرفتار تبدیل نعمت شده و آنها را به صورت وحشتناکی در راه فنا و نیستی خود به کار گرفته و از آن مخرب‌ترین سلاحها برای ویرانی جهان ساخته و یا از قدرت مادی خویش برای توسعه ظلم و استعمار و استثمار بهره گرفته و دنیا را از هر نظر به جایگاهی ناامن مبدل کرده است.

آیه ۲۱۲ شأن نزول: ابن عباس مفسر معروف می‌گوید: این آیه درباره اقلیت اشرافی و رؤسای قریش نازل شد که زندگی بسیار مرفهی داشتند و جمعی از مؤمنان ثابت قدم که از نظر زندگی مادی فقیر و تهیدست بودند را استهزا می‌کردند و می‌گفتند: اگر پیامبر اسلام شخصیتی داشت و از طرف خدا بود اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کردند. آیه نازل شد و به سخنان بی اساس آنها پاسخ داد.

تفسیر: شأن نزول آیه مانع از آن نیست که یک قاعده کلی از آن استفاده کرده یا آن را مکمل آیه پیشین درباره یهود بدانیم. آیه می‌گوید: «زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است» (زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

«از این رو (از باده غرور سرمست شده و) افراد باایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می‌کنند» (وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا).

«در حالی که پرهیزگاران در قیامت، بالاتر از آنان هستند» (وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

چراکه ارزشهای حقیقی در آنجا آشکار می‌گردد و صورت عینی به خود می‌گیرد و مؤمنان در درجات بالایی قرار خواهند گرفت. «و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد» (وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ). اینها در حقیقت بشارت و آرامشی است برای مؤمنان فقیر و هشدار و تهدیدی است برای ثروتمندان مغرور و بی‌ایمان.

بی‌حساب بودن روزی خداوند نسبت به افراد باایمان اشاره به این است که هرگز پاداشها و مواهب الهی به اندازه اعمال ما نیست؛ بلکه مطابق کرم و لطف اوست و می‌دانیم لطف و کرمش حد و حدودی ندارد.

(آیه ۲۱۳) بعد از بیان حال مؤمنان و منافقان و کفار در آیات پیشین، در این آیه به سراغ یک بحث اصولی و جامع در مورد پیدایش دین و مذهب و اهداف و مراحل مختلف آن می‌رود. می‌فرماید: «مردم (در آغاز) یک دسته بودند» (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً).

و تضادی در میان آنها وجود نداشت. زندگی بشر و اجتماع او ساده بود. فطرتها دست‌نخورده و انگیزه‌های هوی و هوس و اختلاف و کشمکش در میان آنها ناچیز بود - این مرحله اول زندگی انسانها بود.

سپس زندگی انسانها شکل اجتماعی به خود گرفت زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تأمین می‌گردد - این مرحله دوم زندگی انسانها بود.

ولی به هنگام ظهور اجتماع، اختلافات و تضادها به وجود آمد، چه از نظر ایمان و عقیده و چه از نظر عمل و تعیین حق و حقوق هر کس و هر گروه در اجتماع؛ و اینجا بشر تشنه قوانین و تعلیمات انبیا و هدایت‌های آنها می‌گردد تا به اختلافات او در جنبه‌های مختلف پایان دهد - این مرحله سوم بود. در این حال، «خداوند،

پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند» (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ). و این مرحله چهارم بود.

در اینجا انسانها با هشدارهای انبیا و توجه به مبدأ و معاد و جهان دیگر که در آنجا پاداش و کیفر اعمال خویش را درمی یابند، برای گرفتن احکام و قوانین الهی آمادگی پیدا کردند. از این رو می فرماید: «و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند» (وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ).

و به این ترتیب، ایمان به انبیا و تمسک به تعلیمات آنها و کتب آسمانی، آبی بر آتش اختلافات فروریخت و آن را خاموش ساخت - و این مرحله پنجم بود.

این وضع مدتی ادامه یافت ولی کم کم وسوسه های شیطانی و امواج خروشان هوای نفس کار خود را در میان گروهی کرد. به همین خاطر، آیه می فرماید: افراد باایمان در آن اختلاف نکردند؛ «تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند» (وَ مَا اختلفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ). و این مرحله ششم بود.

در اینجا مردم به دو گروه تقسیم شدند: مؤمنان راستین که در برابر حق تسلیم بودند، آنها برای پایان دادن به اختلافات جدید به کتب آسمانی و تعلیمات انبیا بازگشتند و به حق رسیدند. بدین رو می فرماید: «خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود»؛ اَمَّا افراد بی ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند (فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ). و این مرحله هفتم بود.

در پایان آیه می فرماید: «و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند» (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

اشاره به اینکه مشیت الهی که آمیخته با حکمت اوست، گراف و بی حساب نیست و از هرگونه تبعیض ناروا برکنار است.

تمام کسانی که دارای نیت پاک و روح تسلیم در برابر حق هستند مشمول هدایتهای او می شوند.

آیه ۲۱۴ شأن نزول: بعضی از مفسران گفته اند: در جنگ احزاب هنگامی که ترس بر مسلمانان غالب شد و در محاصره قرار گرفتند، این آیه نازل شد و آنان را به صبر و استقامت دعوت نمود و وعده یاری و نصرت به آنها داد.

تفسیر: از این آیه چنین بر می آید که جمعی از مؤمنان می پنداشتند که عامل اصلی ورود در بهشت تنها اظهار ایمان به خداست بی آنکه تلاش و کوششی به خرج دهند. قرآن در برابر این تفکر نادرست می فرماید: «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟!» (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).

«همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (مَسْتَهْمُ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ).

البته آنها این جمله را به عنوان اعتراض و ایراد نمی گفتند؛ بلکه به عنوان تقاضا و انتظار مطرح می کردند و چون آنها نهایت استقامت خود را در برابر این حوادث به خرج دادند و دست به دامن الطاف الهی زدند، به آنها گفته شد: «آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!» (أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ).

در حقیقت، این آیه به یکی از سنن الهی که در همه اقوام جاری بوده است، اشاره می کند و به مؤمنان در همه قرون و اعصار هشدار می دهد که برای پیروزی و موفقیت و نایل شدن به مواهب بهشتی، باید به استقبال مشکلات بروند و فداکاری کنند و این آزمونی است که مؤمنان را پرورش می دهد.

آیه ۲۱۵ شأن نزول: عمرو بن جموح که پیرمردی بزرگ و ثروتمند بود، به پیامبر (ص) عرض کرد: از چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی؟ این آیه نازل شد و به

او پاسخ گفت.

تفسیر: در قرآن مجید آیات فراوانی دربارهٔ انفاق و بخشش در راه خدا آمده است. همین امر سبب می‌شد که دربارهٔ جزییات از پیامبر (ص) سؤال کنند. بدین رو، در آیهٔ مورد بحث می‌فرماید: «از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟» (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ).

سپس می‌افزاید: «بگو: هر خیر و نیکی (و سرمایهٔ سودمند مادی و معنوی) که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد» (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ).

مسئلاً ذکر این پنج طایفه به عنوان بیان مصداقهای روشن است و منحصر به آنها نمی‌باشد.

در پایان آیه می‌فرماید: «و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ).

لازم نیست تظاهر کنید و مردم را از کار خویش آگاه سازید، چه بهتر که برای اخلاص بیشتر انفاقهای خود را پنهان سازید زیرا کسی که پاداش می‌دهد از همه چیز باخبر است و کسی که جزا به دست اوست حساب همه نزد اوست.

جملهٔ «وَمَا تَفْعَلُوا» معنی وسیعی دارد که تمام اعمال خیر را شامل می‌شود. و جملهٔ «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» (هر خیر و نیکی که انفاق می‌کنید)، می‌گوید انفاق از هر موضوع خوبی می‌تواند باشد و تمام نیکیها را شامل می‌شود؛ از اموال باشد یا خدمات، از موضوعات مادی باشد یا معنوی.

در ضمن تعبیر «خیر» نشان می‌دهد که مال و ثروت ذاتاً چیز بدی نیست، بلکه یکی از بهترین وسائل خیر است، مشروط بر اینکه به نیکی از آن بهره‌گیری شود.

(آیه ۲۱۶) آیهٔ گذشته بیش‌تر در مورد انفاق اموال بود، در این آیه سخن از انفاق جانها در راه خداست و این هر دو در میدان فداکاری دوش به دوش یکدیگر

قرار دارند. می‌فرماید: «جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است» (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ).

تعبیر «كُتِبَ» (نوشته شده)، اشاره به حتمی و قطعی بودن این فرمان الهی است.

«كُرْهُ» به معنی اسم مفعول، یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ، اگرچه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسانهای معمولی یک امر طبیعی است زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم جراحاتها و مشقتهاست. البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند، جنگ با دشمنان حق، شربت‌گوارایی است که همچون تشنه‌کامان به دنبال آن می‌روند و مسلماً حساب آنها از حساب توده مردم جداست. سپس به یک اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریحی خداوند است اشاره می‌کند می‌فرماید: «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است» (وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

به عکس، کناره‌گیری از جنگ و عافیت‌طلبی ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که چنین نیست. «چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است» (وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید» (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

پروردگار جهان با این لحن قاطع می‌گوید: افراد بشر نباید تشخیص خود را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چراکه علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره‌ای در برابر دریاست.

آنها با توجه به علم محدود خود نباید در برابر احکام الهی روی درهم کشند. باید بدانند که اگر خداوند، جهاد و روزه و حج را تشریح کرده، همه به سود آنهاست. توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان

پرورش می دهد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد.

آیه ۲۱۷ شأن نزول: پیش از جنگ بدر پیامبر اسلام (ص) عبدالله بن جحش را طلبید و نامه ای به او داد، به وی فرمان داد پس از آنکه دو روز راه پیمود نامه را بگشاید و طبق آن عمل کند. او پس از دو روز طی طریق نامه را گشود و چنین یافت: «پس از آنکه نامه را باز کردی تا نخله (زمینی که بین مکه و طائف است) پیش برو و در آنجا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده.»

عبدالله با همراهانش حرکت کردند، هنگامی که به نخله رسیدند به قافله ای از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی در آن بود، به آنها حمله کردند عمرو بن حضرمی را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر (ص) آوردند. حضرت به آنان فرمود: «من به شما دستور نداده بودم که در ماه های حرام نبرد کنید.» مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد جنگ و خونریزی را در ماه های حرام، حلال شمرده است. آیه مورد بحث نازل شد، سپس عبدالله بن جحش و همراهانش اظهار کردند که در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده اند؛ و از پیامبر پرسیدند که آیا اجر مجاهدان را دارند؟ آیه بعد (آیه ۲۱۸) نازل گردید.

تفسیر: این آیه در صدد پاسخگویی به پاره ای از سؤالها درباره جهاد و استثنای آن است. نخست می فرماید: «از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند» (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ).
«بگو: جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است» (قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ).

و به این ترتیب، سنتی را که از زمانهای قدیم و اعصار انبیای پیشین در میان عرب در مورد تحریم پیکار در ماه های حرام (رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرّم) وجود داشته با قاطعیت امضا می کند.

سپس می فرماید: چنین نیست که این قانون استثنایی نداشته باشد، نباید اجازه داد گروهی فاسد و منفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را مرتکب شوند. درست است که جهاد در ماه حرام مهم است «ولی جلوگیری از راه

خدا (وگرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم‌تر از آن است» (وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ).

سپس می‌افزاید: «و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازدارد) حتی از قتل بالاتر است» (وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ). چراکه آن جنایتی است بر جسم انسان و این جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان.

بعد چنین ادامه می‌دهد: مسلمانان نباید تحت تأثیر تبلیغات انحرافی مشرکان قرار گیرند زیرا «آنها پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند» و به کم‌تر از این قانع نیستند (وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ امْتُطِعُوا).

بنابراین، محکم در برابر آنها بایستید و به وسوسه‌های آنها در زمینه ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید.

سپس به مسلمانان در زمینه بازگشت از دین خدا هشدار جدی داده می‌گوید: «ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود» (وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

چه مجازاتی از این سخت‌تر که تمام اعمال نیک انسان نابود شود!

(آیه ۲۱۸) در این آیه به نقطه مقابل این گروه اشاره کرده می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آنها در پرتو این سه کار بزرگ (ایمان، هجرت و جهاد) اگر مرتکب اشتباهاتی

نیز بشوند، ممکن است مشمول عنایات و مغفرت الهی گردند.

آیه ۲۱۹ شأن نزول: در مورد نزول این آیه گفته‌اند: گروهی از یاران پیامبر (ص) خدمتش آمدند و عرض کردند: حکم شراب و قمار که عقل را زایل و مال را تباه می‌کند بیان فرما. آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد.

تفسیر: این آیه از یک سؤال درباره شراب و قمار آغاز می‌شود. می‌فرماید: «درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ). «خمر» در اصطلاح شرع به معنی هر مایع مست‌کننده است هر چند در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است.

«میسر» از ماده «یسر» به معنی سهل و آسان است و از آنجا که قمار در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای نیل به مال و ثروت است، به آن میسر گفته شده است.

سپس در جواب می‌فرماید: «بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی برای مردم در بردارد؛ ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است» (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا). بنابراین، هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی‌دهد.

دومین سؤالی که در این آیه مطرح است درباره انفاق می‌باشد. می‌فرماید: «و از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند؟» (وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ). «بگو: از مازاد نیازمندی خود» (قُلِ الْعَفْوَ).

«عفو» به معنی از بین بردن اثر، حدّ وسط و میانه هر چیز، مقدار اضافی چیزی و بهترین قسمت مال آمده است. شاید در اینجا به معنی مغفرت و گذشت از لغزش دیگران باشد. مطابق این معنی تفسیر آیه چنین می‌شود: بگو: بهترین انفاق، انفاق عفو و گذشت است.

با توجه به اوضاع اجتماعی عرب جاهلی و محل نزول قرآن، به خصوص مکه و مدینه که از نظر دشمنی و کینه‌توزی و عدم گذشت در حدّ اعلا بودند، هیچ

مانعی ندارد که آنها سؤال از انفاق اموال کنند ولی نیاز شدید به انفاق عفو، سبب شود که قرآن آنچه را لازم تر است در پاسخ بیان کند. و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که گوینده پاسخ طرف را رها کرده و به مهم تر از آن می پردازد.

در پایان آیه می فرماید: «این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید اندیشه کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ).

آیه ۲۲۰ شأن نزول: پس از نزول آیاتی که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان و نیز از خوردن اموال آنها نهی شده^۱، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، یا در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کم تر از بیرون کردن نبود. این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می آورد. خدمت پیامبر رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند، در پاسخ آنها این آیه نازل شد.

تفسیر: در این آیه، مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می کند، می گوید: تا اندیشه کنید «در باره دنیا و آخرت» (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

در حقیقت، با اینکه انسان مأمور است در برابر خدا و پیامبرانش تسلیم باشد، در عین حال موظف است که این اطاعت فرمان را با فکر و اندیشه انجام دهد، نه اینکه کورکورانه پیروی کند. به عبارت روشن تر، باید از اسرار احکام الهی آگاه گردد و با درک صحیح آنها را انجام دهد.

سپس به پاسخ سومین سؤال می پردازد می فرماید: «و از تو درباره یتیمان سؤال می کنند» (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى).

«بگو: اصلاح کار آنان بهتر است» (قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ).

«و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؟) برادر (دینی)

شما هستند» و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید (وَإِنْ تَحَالَطُواهُمْ فَأَخْوَانُكُمْ).
به این ترتیب، قرآن به مسلمانان گوشزد می‌کند که شانه خالی کردن از زیر بار
مسئولیت سرپرستی یتیمان و آنها را به حال خود واگذارند، کار درستی نیست.
سپس می‌افزاید: «خداوند، مفسدان را از مصلحان، بازمی‌شناسد» (وَاللَّهُ
يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ).

او از نیات شما آگاه است و آنها را که قصد سوءاستفاده از اموال یتیمان دارند
و با آمیختن اموال آنان با اموال خود به حیف و میل اموال یتیمان می‌پردازند، از
دلسوزان پاکدل واقعی می‌شناسد.

در پایان آیه می‌فرماید: «و اگر خدا بخواهد، شما را به زحمت می‌اندازد؛ (و
دستور می‌دهد در عین سرپرستی یتیمان، زندگی و اموال آنها را به‌کلی از اموال
خود، جدا سازید؛ ولی خداوند چنین نمی‌کند؛) زیرا او توانا و حکیم است» (وَ لَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).^۱

آیه ۲۲۱ شأن نزول: شخصی به نام مرثد از طرف پیامبر اکرم (ص) مأمور شد
که از مدینه به مکه برود. وی به قصد انجام فرمان رسول خدا (ص) وارد مکه شد و در
آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می‌شناخت برخورد نمود آن
زن او را - مانند گذشته - به گناه دعوت کرد اما مرثد که مسلمان شده بود، تسلیم
خواستۀ او نشد. آن زن تقاضای ازدواج نمود، مرثد جریان را به اطلاع پیامبر (ص)
رساند. این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری
و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.

تفسیر: مطابق شأن نزول این آیه به سؤال درباره ازدواج با مشرکان پاسخ
می‌دهد. می‌فرماید: «و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیآورده‌اند، ازدواج
نکنید» (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ).

سپس در یک مقایسه می‌افزاید: «کنیز باایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر

۱ «أَعْتَبَكُمْ» از ماده «عَتَت» در اصل به معنی وقوع در امر خوفناک است و به گفته بعضی به معنی هرگونه مشقت است.

است؛ هر چند (زیبایی یا ثروت و موقعیت او) شما را به شگفتی آورد» (وَ لَا مَآئِمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ).

بنابراین هدف از ازدواج تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مرئی فرزندان اوست، نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد. با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد؟

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته می فرماید: «و زنان خود را به مردان ازدواج بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، درنیاورید؛ (اگرچه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان باایمان درآورید؛ زیرا) یک غلام باایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد» (وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ).

بنابراین، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمنه نیز ممنوع است بلکه مسأله در این بخش از حکم، مشکل تر است چراکه تأثیر شوهر بر زن معمولاً از تأثیر زن بر شوهر بیش تر است.

در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند می فرماید: «آنها دعوت به سوی آتش می کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید» (أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ).

سپس می افزاید: «و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکر شوند» (وَ يَبَيِّنُ ءَايَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

بعضی از مفسران معاصر اشاره به نکته ظریفی نموده اند و گفته اند: آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند. در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است:

۱. حکم ازدواج با مشرکان؛ ۲. تحریم نزدیکی در حال حیض؛ ۳. حکم سوگند به عنوان مقدمه‌ای بر مسأله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند)؛ ۴. حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق؛ ۵. عده نگه داشتن زنان مطلقه؛ ۶. عدد طلاقها؛ ۷. نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی؛ ۸. حکم شیردادن نوزادان؛ ۹. عده زنی که شوهرش وفات کرده؛ ۱۰. خواستگاری زن قبل از تمام شدن عده او؛ ۱۱. مهر زنان مطلقه قبل از دخول؛ ۱۲. حکم متعه.

این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می‌دهد مسأله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است.

آیه ۲۲۲ شأن نزول: زنان در هر ماه حداقل سه روز و حداکثر ده روز قاعده می‌شوند و آن عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده از رحم زن خارج می‌گردد. زن را در چنین حال «حائض» و آن خون را خون «حیض» می‌گویند.

جمعی از یهود می‌گویند: معاشرت مردان با این زنان مطلقاً حرام است گرچه به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اتاق باشد.

در مقابل این گروه، نصاری می‌گویند: هیچ فرقی میان حالت حیض زن و غیر حیض نیست، همه گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است.

مشرکان عرب کم و بیش به خلق و خوی یهود انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می‌کردند، همین اختلاف در آیین و افراط و تفریطهای غیرقابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اسلام (ص) در این باره سؤال کنند. در پاسخ آنان این آیه نازل شد.

تفسیر: در این آیه به سؤال دیگری برخورد می‌کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است. می‌فرماید: «و از تو، درباره حیض سؤال می‌کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده‌ای است» (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدَى).

«از این رو در حالت قاعدگی، از زنان کناره گیری کنید؛ و با آنها نزدیکی ننمایید،

تا پاک شوند» (فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ).

زیرا آمیزش جنسی در چنین حالتی، علاوه بر اینکه تنقراًور است، زیانهای بسیاری به بار می آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده؛ از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب بیماریهای آمیزشی - مانند سفلیس و سوزاک - و نیز التهاب اعضای تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد. به همین خاطر، پزشکان آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.

«و هنگامی که پاک شد، از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آنها آمیزش کنید. خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد» (فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ).

جمله «يَطْهُرْنَ» به گفته بسیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از خون حیض است، اما جمله «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» را بسیاری به معنی غسل کردن گرفته اند. بنابراین، طبق جمله اول به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم تا غسل نکند جایز نیست.

(آیه ۲۲۳) در این آیه به هدف نهایی آمیزش جنسی اشاره کرده می فرماید: «زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند» (نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ).

«پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنها آمیزش کنید» (فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ).

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند. این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است؟ در حالی که نکته ظریفی در این تشبیه نهفته است. در حقیقت، قرآن می خواهد ضرورت وجود زن را در اجتماع انسانی نشان دهد که زن وسیله اطفای شهوت و هوسرانی مردان نیست بلکه وسیله ای است برای حفظ حیات نوع بشر. این سخن در برابر آنها که نسبت به جنس زن همچون یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می نگرند، هشدار می

محسوب می‌شود.

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: «و (سعی نمایید از این فرصت بهره گرفته، با پرورش فرزندان صالح) اثر نیکوی برای خود، از پیش بفرستید» (وَ قَدِّمُوا أَنْفُسَكُمْ). اشاره به این که هدف نهایی از آمیزش جنسی لذت و کامجویی نیست بلکه باید از این موضوع برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته استفاده کرد و آن رابه‌عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش بفرستید. این سخن هشدار می‌دهد که باید در انتخاب همسر اصولی را رعایت کنید که به این نتیجه مهم یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود.

و در پایان آیه دستور به تقوا می‌دهد می‌فرماید: «و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد. و به مؤمنان، بشارت ده!» بشارت رحمت الهی و سعادت و نجات در سایه تقوا (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

آیه ۲۲۴ شأن نزول: میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر (ص) به نام عبدالله بن رواحه اختلافی روی داد. او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آنها دخالت نکند و در این راه گامی برندارد. آیه نازل شد و این‌گونه سوگندها را ممنوع و بی‌اساس قلمداد کرد.

تفسیر: این آیه و آیه بعد ناظر به سوءاستفاده از مسأله «سوگند» است و مقدمه‌ای محسوب می‌شود برای بحث آیات آینده که سخن از «ایلاء» و سوگند در مورد ترک آمیزش جنسی با همسران می‌گوید. نخست می‌فرماید: «خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید؛ و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید). و خداوند شنوا و داناست» سخنان شما را می‌شنود و از نیات شما آگاه است (وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

به این ترتیب، سوگند یادکردن، جز در مواردی که هدف مهمی در کار باشد، عمل نامطلوبی است.

(آیه ۲۲۵) در این آیه برای تکمیل این مطلب که قسم نباید مانع کارهای خیر

شود می فرماید: «خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید مؤاخذه نخواهد کرد» (لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ).

«اما به آنچه دلهای شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می کنید)، مؤاخذه می کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است» (وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

در این آیه خداوند به دو نوع سوگند اشاره کرده: نوع اول، قسمهای لغو^۱ است که هیچ اثری ندارد و نباید به آن اعتنا کرد و مخالفت آن کفاره ندارد زیرا از روی اراده و تصمیم نیست.

نوع دوم سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم انجام می گیرد و، به تعبیر قرآن، قلب انسان آن را کسب می کند. این گونه قسم معتبر است و باید به آن پایبند بود و مخالفت با آن، هم گناه دارد و هم موجب کفاره می شود.

(آیه ۲۲۶) در دوران جاهلیت، زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت، برای جدایی از او یا زیر فشار قرار دادن زن، روشهای زشتی وجود داشت که یکی از آنها «ایلاء»^۲ بود. به این ترتیب، هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد، سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد و، با این راه غیرانسانی، همسر خود را در تنگنا قرار می داد؛ نه او را رسماً طلاق می داد و نه بعد از آن حاضر می شد زندگی مطلوبی داشته باشد. البته خود مردان غالباً تحت فشار قرار نمی گرفتند چون همسران متعددی داشتند.

آیه مورد بحث با این سنت غلط مبارزه کرده و راه گشودن این سوگند را بیان می کند می فرماید: «کسانی که زنان خود را ایلاء می نمایند [= سوگند یاد می کنند که

۱. «لغو» در لغت به کارها و سخنانی گفته می شود که دارای هدف مشخصی نیست یا از روی اراده و تصمیم سر نمی زند.

۲ «ایلاء» از ماده «ألوا»، به معنی قدرت نمایی و تصمیم است و از آنجا که سوگند نمونه ای از آن می باشد این واژه بر آن اطلاق شده است.

با آنها، آمیزش جنسی ننمایند،] حق دارند چهار ماه انتظار بکشند» (لَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ).

این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خود را با همسر خویش از نظر ادامه زندگی یا طلاق روشن سازند. «اگر (در این فرصت)، بازگشت کنند، چیزی بر آنها نیست؛ زیرا)، خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَإِنْ فَأَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آری خداوند گذشته او را در این مسأله و همچنین شکستن سوگند را بر او می‌بخشد هر چند کفاره آن چنانکه خواهیم گفت به قوت خود باقی است.

(آیه ۲۲۷) «و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن‌هم با شرایطش مانعی ندارد؛) خداوند شنوا و داناست» (وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

و هرگاه مرد هیچ‌یک از این دو راه را انتخاب نکند، نه به زندگی سالم زناشویی بازگردد و نه او را با طلاق رها سازد، در اینجا حاکم شرع دخالت می‌کند و مرد را به زندان می‌اندازد و بر او سخت می‌گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کند و زن را از حال بلا تکلیفی درآورد.

(آیه ۲۲۸) در آیه قبل سخن از طلاق بود، در این آیه بخشی از احکام طلاق و آنچه مربوط به آن است بیان می‌شود و در مجموع پنج حکم در آن آمده است:

نخست درباره عده می‌فرماید: «زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند [= عده نگه‌دارند]» (وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ).

«قروء» در آیه فوق به معنی ایام پاک‌ی زن می‌باشد. از آنجا که طلاق باید در حال پاک‌ی که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد انجام گیرد، این پاک‌ی یک مرتبه محسوب می‌شود و هنگامی که بعد از آن دو بار عادت ببیند و پاک شود، به محض اینکه پاک‌ی سوم به اتمام رسید و لحظه‌ای عادت شد، عده تمام شده و ازدواج او در همان حالت جایز است.

دومین حکم این است که: «اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنها

حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند» (وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

قابل توجه اینکه مسأله آغاز و پایان ایام عدّه را که معمولاً خود زن می فهمد نه دیگری، برعهده او گذارده و گفتار وی را سند قرار داده است. از این رو امام صادق (ع) در تفسیر آیه فوق فرمود: «خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده: عادت ماهانه، پاک شدن و حامله بودن.»

سومین حکمی که از آیه استفاده می شود این است که شوهر در عدّه طلاق رجعی حق رجوع دارد. می فرماید: «و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدّت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند» (وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا).

در واقع، در موقعی که زن در عدّه طلاق رجعی است، شوهر می تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سرگیرد، با هر سخن یا عملی که به قصد بازگشت باشد این معنی حاصل می شود.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته می فرماید: «و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند» (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ).

بنابراین، همان طور که برای مرد حقوقی برعهده زنان گذارده شده، همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظّف به رعایت آن می باشند.

با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، مدیریت خانواده برعهده مرد و معاونت آن برعهده زن گذارده شده است. این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و دانش و تقوا گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته تر باشند.

واژه «معروف» که به معنی کار نیک و معقول و منطقی است، در این آیات

دوازده بار تکرار شده تا هشداری به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود سوءاستفاده نکنند بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند.

در پایان آیه می‌خوانیم: «و خداوند توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). اشاره به اینکه حکمت و تدبیر الهی ایجاب می‌کند که هر کس در جامعه به وظایفی پردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است و با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است. حکمت خداوند ایجاب می‌کند که در برابر وظایفی که بر عهده زنان گذارده، حقوق مسلمی قرار گیرد تا تعادلی میان وظیفه و حق برقرار شود.

آیه ۲۲۹ شأن نزول: زنی خدمت یکی از همسران پیامبر (ص) رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می‌دهد سپس رجوع می‌کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد.

در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را بارها طلاق بدهد و رجوع کند و حدی بر آن نبود.

هنگامی که این شکایت به محضر پیامبر اسلام (ص) رسید، آیه نازل شد و حد طلاق را سه بار قرار داد.

تفسیر: در آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عده و رجوع برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدایی و تفرقه است ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیت از آن سوءاستفاده می‌کردند و برای اینکه همسر خود را زیر فشار قرار دهند پی درپی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده رجوع می‌کردند و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می‌دادند. آیه نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد. می‌فرماید: «طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است» (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ).

البته باید در جلسات متعدد واقع شود و در یک مجلس انجام نمی‌شود. و در هر مرتبه «باید به طور شایسته همسر خود را نگاه‌داری کند (و آشتی

نماید)، یا با نیکی او را رها سازد» و از او جدا شود (فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ).

بنابراین، طلاق سوم رجوع ندارد و هنگامی که دو نوبت طلاق سپس صلح و رجوع انجام گرفت، اگر در این دو بار محبت و صمیمیت از دست رفته بازگشت می تواند با همسرش زندگی کند. در غیر این صورت، اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

منظور از جدا شدن با احسان و نیکی این است که حقوق زن را پردازد و بعد از جدایی پشت سر او سخنان نامناسب نگوید، مردم را نسبت به او بدبین نسازد و امکان ازدواج را از او نگیرد.

بنابراین، همان گونه که نگاه داری زن باید با معروف و نیکی همراه باشد، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد. از این رو در ادامه آیه می فرماید: «و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید» (وَلَا يُحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا).

بنابراین، شوهر نمی تواند هنگام جدایی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است بازپس گیرد.

و این یک مصداق جدایی بر پایه احسان است.

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیع تر از «مهر» دانسته و گفته اند: چیزهای دیگری را که به او بخشیده نیز بازپس نمی گیرد.

در ادامه آیه به مسأله طلاق «خُلْع» اشاره کرده می گوید: تنها در یک فرض بازپس گرفتن مهر مانعی ندارد و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد. آیه می فرماید: «مگر دو همسر، بترسند که (با ادامه زندگی زناشویی) حدود الهی را بر پا ندارند» (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

سپس می افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن فدیة و عوضی پردازد» و طلاق بگیرد (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ

اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ).

در حقیقت، در اینجا سرچشمه جدایی، زن است و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری انتخاب کند.

و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده اشاره کرده می‌فرماید: «اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید. و هرکس از آن تجاوز کند، ستمگر است» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

آیه ۲۳۰ شأن نزول: در حدیثی آمده است که زنی خدمت پیامبر(ص) رسید و عرض کرد: من همسر پسر عمویم بودم، او سه بار مرا طلاق داد، پس از او با مردی ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد، آیا می‌توانم به شوهر اولم بازگردم؟ حضرت فرمود: «نه، تنها در صورتی می‌توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی.» در این هنگام آیه نازل شد.

تفسیر: در آیه قبل سخن از دو طلاق بود، این آیه در حقیقت حکم تبصره‌ای دارد که به حکم سابق ملحق می‌شود. می‌فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری (به ازدواج دائمی) انتخاب کند (و با او، آمیزش جنسی نماید. در این صورت)، اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اولش، دوباره ازدواج نماید؛) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند» (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

و در پایان آیه تأکید می‌کند: «اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید» (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۲۳۱) باز هم محدودیت‌های دیگر طلاق - به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز به محدودیت‌های دیگری در امر طلاق اشاره می‌کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن

جلوگیری کند. در آغاز می‌گوید: «و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عده رسیدند. یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید» (وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید یا اگر زمینه را مساعد نمی‌بینید با نیکی از هم جدا شوید.

سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده می‌فرماید: «و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید» (وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا).

این جمله تفسیر کلمه «معروف» است زیرا در جاهلیت گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقام‌جویی قرار می‌دادند. از این رو، با لحن قاطعی می‌گوید هرگز نباید چنین فکری در سر بپرورانید.

«و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است» (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

سپس به همگان هشدار می‌دهد می‌فرماید: «و (با این اعمال، و سوءاستفاده از قوانین الهی)، آیات خدا را به استهزا نگیرید» (وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا).

آیه ناظر به کسانی است که برای کارهای خلاف خود کلاه شرعی درست می‌کنند و ظواهر را دستاویز قرار می‌دهند. قرآن این عمل را نوعی استهزا به آیات الهی شمرده؛ از جمله مسأله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عده به نیت انتقام‌جویی و آزار زن است.

بنابراین، نباید با چشم‌پوشی از روح احکام الهی و تمسک به ظواهر خشک و قلبهای بی‌روح، آیات الهی را بازیچه خود قرار داد که گناه این کار شدیدتر و مجازاتش دردناک‌تر است. سپس می‌افزاید: «و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می‌دهد» (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ

به).

«و از خدا بپرهیزید، و بدانید خداوند به هر چیزی آگاه است» (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

جمله فوق هشدار می دهد که در مورد حقوق زنان، از موقعیت خود سوءاستفاده نکنند و بدانند که خداوند حتی از نیات آنها آگاه است.

جمله «نعمت الله» مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمتهای الهی را شامل می شود؛ از جمله نعمت محبت و الفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است.

آیه ۲۳۲ شأن نزول: یکی از یاران پیامبر (ص) به نام معقل بن یسار خواهری به نام جملاء داشت که از همسرش عاصم بن عدی طلاق گرفته بود. بعد از پایان عدّه مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید ولی برادرش از این کار مانع شد. آیه نازل شد و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.

تفسیر: شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان - در زمان جاهلیت،
زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و می باید زندگی خود را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند. از جمله در انتخاب همسر، به خواسته و میل زن اهمیتی داده نمی شد، حتی اگر زن با اجازه ولی ازدواج می کرد سپس از همسرش جدا می شد، باز پیوستن او به همسر اول بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدایی علاقه به بازگشت داشتند، مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند. قرآن این روش را محکوم کرده می گوید: «و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عدّه خود را به پایان رساندند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند؛ اگر در میان آنان، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد» (وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

از آیه استفاده می شود که زنان ثیبیه (کسانی که دست کم یک بار ازدواج کرده اند) در ازدواج مجدد خود نیازی به جلب موافقت اولیا ندارند، حتی مخالفت آنها بی اثر است.

سپس در ادامه آیه بار دیگر هشدار می‌دهد می‌فرماید: «این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند» و به آن، عمل می‌کنند (ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و باز برای تأکید بیش‌تر می‌گوید: «این (دستور) برای رشد (خانواده‌های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

این احکام به نفع شما بیان شده ولی کسانی می‌توانند از آن بهره‌گیرند که سرمایه‌ایممان به مبدأ و معاد را داشته باشند و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

(آیه ۲۳۳) هفت دستور درباره شیردادن نوزادان - این آیه که در واقع ادامه بحث‌های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی است، به سراغ یک مسأله مهم یعنی مسأله «رضاع» (شیردادن) رفته و جزئیات آن را بازگو می‌کند.

۱. «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند» (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ).

بنابراین، هر چند ولایت بر اطفال صغیر به عهده پدر گذاشته شده است، اما حق شیردادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده و اوست که می‌تواند در این مدت از فرزند خود نگاه‌داری کند و به اصطلاح حق حضانت در این مدت از آن مادر است. و این یک حق دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم رعایت عواطف مادر.

«والدات» جمع «والده» به معنی مادر است ولی «ام» معنی وسیع‌تری دارد که گاه به مادر یا مادر مادر و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می‌شود.

۲. این «برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند» (لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ).

یعنی مدت شیردادن طفل لازم نیست همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به

وضع و رعایت سلامت او این مدّت را کم تر کنند.

۳. هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس، در دوران شیردادن برعهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد. از این رو در ادامه آیه می فرماید: «و بر آن کس که فرزند برای او متولّد شده [= پدر]، لازم است خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته» در مدّت شیر دادن پردازد؛ حتی اگر طلاق گرفته باشد (وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

توصیف «معروف» (به طور شایسته) نشان می دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال اوست را در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیش تر می فرماید: «هیچ کس موظّف به بیش از مقدار توانایی خود نیست» (لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا).

بنابراین، هر پدری به اندازه توانایی خود وظیفه دارد.

۴. سپس به بیان حکم مهم دیگری پرداخته می فرماید: «نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حقّ ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر» (لَا تَضَارُّ وَالِدَةٌ بَوْلِدَهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ).

مردان نباید حقّ حضانت و نگاه داری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال کنند که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حقّ شانه خالی کرده و به بهانه های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری نمایند یا پدر را از دیدار فرزندش محروم سازند.

۵. سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می پردازد می فرماید: «و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد [= هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تأمین نماید.]» (وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ).

۶. در ادامه آیه سخن از مسأله بازداشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر واگذاشته، هر چند در جمله های گذشته زمانی برای شیردادن کودک تعیین شده بود، ولی پدر و مادر با توجّه به وضع جسمی و روحی او و توافق

با یکدیگر می‌توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر بازدارند. می‌فرماید: «و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست» (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا).

۷. گاه می‌شود که مادر از حق خود در مورد شیردادن و حضانت و نگاه‌داری فرزند خودداری می‌کند و یا به‌راستی مانعی برای او پیش می‌آید، در این صورت باید راه چاره‌ای اندیشید. از این رو، در ادامه آیه می‌فرماید: «و اگر (با عدم توانایی، یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه‌ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، به شرط اینکه حق گذشته مادر را به‌طور شایسته بپردازید» (وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ).

البته بعضی در تفسیر جمله فوق آن را ناظر به حق دایه دانسته‌اند و گفته‌اند: باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود.

در پایان آیه به همگان هشدار می‌دهد: «و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و بدانید خدا، به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

مبادا کشمکش میان مرد و زن، روح انتقام‌جویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر یا کودکان مظلوم را به خطر اندازد. همه باید بدانند خدا مراقب اعمال آنهاست.

(آیه ۲۳۴) خرافاتی که زنان را بیچاره می‌کرد - یکی از مسائل و مشکلات اساسی زنان، ازدواج بعد از مرگ شوهر است. از طرفی رعایت حریم زندگانی زناشویی، حتی بعد از مرگ همسر، موضوعی است فطری. از این رو، همیشه در قبایل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است. گرچه گاهی در این رسوم، آن‌چنان افراط می‌کردند که عملاً زنان را در بن‌بست و اسارت قرار می‌دادند و گاهی جنایت‌آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می‌شدند. به‌عنوان

نمونه، بعضی از قبایل پس از مرگ شوهر، زن را آتش زده یا بعضی او را با مرد دفن می‌کردند. برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشه‌نشین می‌کردند. در پاره‌ای از قبایل، زنها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباسهای مندرس و کثیف دور از هرگونه آرایش و زیور، حتی شست‌وشو، بسر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند.

این آیه بر تمام این خرافات و جنایات خطّ بطلان کشیده و به زنان بیوه اجازه می‌دهد بعد از نگاه‌داری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته، اقدام به ازدواج کنند. می‌فرماید: «وکسانی که از شما می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه‌دارند)؛ و هنگامی که به آخر مدّتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می‌خواهند، درباره خودشان به‌طور شایسته انجام دهند» و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

و از آنجا که گاه اولیا و بستگان زن، دخالت‌های بی‌مورد در کار او می‌کنند یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر می‌گیرند، در پایان آیه به همه هشدار می‌دهد می‌فرماید: «و خدا به آنچه عمل می‌کنید آگاه است» و هرکس را به جزای اعمال نیک و بد خود می‌رساند (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

طبق روایاتی پیشوایان اسلام، زنان موظّفند در این مدّت شکل سوگواری خود را حفظ کنند. یعنی مطلقاً آرایش نکنند، ساده باشند.

شایان ذکر است که در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده که اگر هیچ‌گونه احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد، باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافته‌اند عده نگه‌دارند.

(آیه ۲۳۵) به تناسب بحثی که درباره عده وفات گذشت، در این آیه به یکی از احکام زنانی که در عده هستند اشاره کرده می‌فرماید: «و گناهی بر شما نیست که به‌طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده‌اند) خواستگاری کنید، و یا در دل

تصمیم بر این کار بگیرید (بدون اینکه آن را اظهار کنید). خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست؛ ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده‌ای (به طور کنایه) اظهار کنید) «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَدَّكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا».

و این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به سرنوشت آینده خود فکر می کند و مردانی نیز ممکن است به خاطر شرایط سهل تر که زنان بیوه دارند، در فکر ازدواج با آنان باشند.

سپس در ادامه آیه می فرماید: ولی در هر حال، «اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آنها سرآید» «وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ».

و به طور مسلم اگر کسی در عده، عقد ازدواج ببندد باطل است، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام گردد.

در پایان آیه می فرماید: «و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند. از مخالفت او بپرهیزید؛ و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است» و در مجازات بندگان، عجله نمی کند «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

(آیه ۲۳۶) در ادامه احکام طلاق، در این آیه و آیه بعد احکام دیگری بیان شده است. نخست می فرماید: «اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید گناهی بر شما نیست» «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً».

البته این در صورتی است که مرد یا زن و مرد بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی، متوجه شوند که به جهاتی نمی توانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که

در این موقع با طلاق از هم جدا شوند زیرا در مراحل بعد کار مشکل تر می شود. سپس به بیان حکم دیگری در این رابطه می پردازد می فرماید: «و آنها را (با هدیه ای مناسب،) بهره مند سازید» (و مَتَّعُوهُنَّ).

ولی در پرداخت این هدیه، قدرت و توانایی شوهر نیز باید در نظر گرفته شود. به همین خاطر در ادامه آیه می گوید: «آن کس که توانایی دارد، به اندازه توانایش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد. و این بر نیکوکاران، الزامی است» (عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ).

نکته قابل توجه اینکه قرآن از هدیه ای که مرد باید به زن بپردازد تعبیر به «متاع» کرده است که غالباً به غیر پول و وجه نقد اطلاق می گردد زیرا از پول به طور مستقیم نمی توان استفاده کرد بلکه باید تبدیل به متاع شود. روی همین جهت، قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

و این موضوع از نظر روانی اثر خاصی دارد زیرا بسیار می شود که هدیه ای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن برای اشخاص برده می شود، هر چند کم قیمت باشد اثری در روحشان می گذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت. بدین رو، در روایاتی که در این زمینه به ما رسیده می بینیم غالباً ائمه اطهار (ع) نمونه های هدیه را امثال لباس و مواد غذایی یا زمین زراعتی ذکر کرده اند.

(آیه ۲۳۷) در این آیه سخن از زنانی به میان آمده که برای آنها تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش و عروسی جدا می شوند. می فرماید: «و اگر زنان را، پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید (و آمیزش جنسی کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده اید» به آنها بدهید (وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ). این، حکم قانونی مسأله است که به زن حق می دهد نصف مهریه را بگیرد هر چند آمیزشی حاصل نشده باشد. سپس به سراغ جنبه های اخلاقی و عاطفی

می رود می فرماید: «مگر اینکه آنها (حق خود را) ببخشند؛ یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد»
﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾.

در جمله بعد می گوید: «و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزگاری نزدیک تر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست» **﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.**

جمله «و آن تعفوا أقرب للتقوی» وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه بیان می کند که اگر تمام مهریه را پرداخته اند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته اند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنهاست صرف نظر کنند زیرا دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می شود از نظر اجتماعی و روانی با مشکلاتی مواجه است و بی شک، گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر تا حدی مرهم بر این جراحات می گذارد.

لحن مجموعه آیه بر اصل اساسی «معروف» و «احسان» در این مسائل تأکید می کند که حتی طلاق و جدایی، آمیخته با نزاع و تحریک روح انتقام جویی نباشد؛ بلکه بر اساس بزرگواری و گذشت، قرار گیرد.

آیه ۲۳۸ شأن نزول: جمعی از منافقان گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمی کردند. به دنبال آنها بعضی از مؤمنین نیز از شرکت در جماعت خودداری کردند. پیامبر اکرم (ص) از این جهت ناراحت بود، حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد. بدین رو، در حدیثی نقل شده که پیامبر در گرمای نیمروز تابستان، نماز (ظهر) را با جماعت می گزارد و این نماز برای اصحاب و یاران سخت ترین نماز بود، به طوری که پشت سر پیامبر (ص) یک صف یا دو صف بیشتر نبود. در اینجا فرمود: من تصمیم گرفته ام خانه کسانی که در نماز ما شرکت نمی کنند بسوزانم. آیه نازل شد و اهمیت نماز ظهر را (با

جماعت) تأکید کرد.

تفسیر: اهمیت نماز، به خصوص نماز وسطی - از آنجا که نماز مؤثرترین رابطه انسان با خداست، در آیات قرآن تأکید فراوانی روی آن شده؛ از جمله در آیه مورد بحث می فرماید: «در انجام همه نمازها و (به خصوص) نماز وسطی [= نماز ظهر] کوشا باشید» (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى).

«و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پا خیزید» (وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ).

مبادا گرما و سرما و گرفتاری های دنیا و پرداختن به مال و همسر و فرزند، شما را از این امر مهم باز دارد.

منظور از «صَلَاةٍ وَسْطَى» (نماز میانه)، نماز ظهر است.

تأکید روی این نماز به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان، یا گرفتاری های شدید کسب و کار، نسبت به آن کم تر اهمیت می دادند.

(آیه ۲۳۹) در این آیه تأکید می کند که در سخت ترین شرایط، حتی در صحنه جنگ، نباید نماز فراموش شود. البته در چنین وضعی، بسیاری از شرایط نماز، همچون رو به قبله بودن و انجام رکوع و سجود به طور متعارف، ساقط می شود.

می فرماید: «و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید» و رکوع و سجود را با ایما و اشاره به جا آورید (فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا).

بنابراین، محافظت بر نمازها، تنها در حال امنیتی نیست، بلکه در همه حال باید نماز را به جا آورد تا پیوند بندگان با آفریدگار جهان همیشه برقرار باشد.

«اما هنگامی که امنیتی خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید [= نماز را به صورت معمولی بخوانید]؛ همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید به شما تعلیم داد» (فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ).

روشن است، شکرانه این تعلیم الهی که طرز نماز خواندن در حالت امن و خوف را به انسانها آموخته، همان عمل کردن بر طبق آن است.

(آیه ۲۴۰) قرآن بار دیگر به مسأله ازدواج و طلاق و اموری در این رابطه

باز می‌گردد. نخست می‌فرماید: «وکسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی از خود به جا می‌گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک‌سال، آنها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره‌مند سازند؛ به شرط اینکه آنها (از خانه شوهر بیرون نروند) و اقدام به ازدواج مجدد نکنند (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ).

البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند «و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می‌دهند» (فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ).

در پایان آیه گویا برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند، آنها را تسلی داده می‌فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر آنها بگشاید و اگر مصیبتی به آنها رسیده حتماً حکمتی در آن بوده است. «و خداوند، توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

بسیاری از مفسران معتقدند که این آیه به وسیله آیه ۲۳۴ همین سوره که در آن عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود، نسخ شده است. و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی، دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است زیرا تنظیم آیات یک سوره، بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته و آیاتی که قبل نازل شده در اواخر سوره؛ و این به خاطر مناسبت آیات و به دستور پیامبر اسلام (ص) صورت گرفته است.

(آیه ۲۴۱) در این آیه به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته می‌فرماید: «و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیزگار» (وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ).

گرچه ظاهر آیه همه زنان مطلقه را شامل می‌شود ولی به قرینه آیه ۲۳۶ این حکم در مورد زنانی است که مهری برای آنها به هنگام عقد قرار داده نشده و قبل از

آمیزش جنسی طلاق داده می‌شوند.

این هدیه، طبق روایاتی که از ائمه معصومین (ع) نقل شده، بعد از پایان عده و جدایی کامل پرداخت می‌شود، نه در عده طلاق رجعی. به تعبیری دیگر، هدیه خداحافظی است، نه وسیله‌ای برای بازگشت.

(آیه ۲۴۲) در این آیه که آخرین آیه مربوط به طلاق است، می‌فرماید: «این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می‌دهد؛ شاید اندیشه کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

بدیهی است که منظور از اندیشه کردن و تعقل، آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد زیرا اندیشه تنها درباره احکام نتیجه‌ای نخواهد داشت.

آیه ۲۴۳ شأن نزول: در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون راه یافت و مردم یکی پس از دیگری از دنیا می‌رفتند. در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند، آن محیط و دیار را ترک گفتند. از آنجا که پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ، در خود احساس قدرت و استقلال ناموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند، پروردگار آنها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود زیرا رهبرشان از آنان خواست که خود را برای مبارزه آماده کنند و از شهر خارج گردند، آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به جنگ خودداری کردند. پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن بیم داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد، خانه‌های خود را خالی کرده و برای نجات از طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند. مدت‌ها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، از خدا خواست که آنها را زنده کند. خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.

تفسیر: این آیه به سرگذشت عجیب یکی از اقوام پیشین اشاره می‌کند

می فرماید: «آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند و آنان هزارها نفر بودند؟!» که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند (الْمَ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ). سپس به عاقبت آنها اشاره کرده می فرماید: «خداوند به آنها گفت: بمیرید!» و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند (فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا). «سپس خدا آنها را زنده کرد» و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد (ثُمَّ أَحْيَاهُمْ).

منظور از «موتوا» (بمیرید)، یک امر لفظی نیست بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند. یعنی خداوند عوامل مرگ آنها را فراهم ساخت و به سرعت همگی از میان رفتند.

این امر همانند امری است که در آیه ۸۲ سوره یس آمده آنجا که می فرماید: «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به او می گوید: موجود باش! آن نیز بی درنگ موجود می شود.»

جمله «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» اشاره به زنده شدن آن جمعیت است که به دعای «حزقیل»^۱ پیامبر صورت گرفت. از آنجا که بازگشت آنان به حیات، یکی از نعمتهای روشن الهی بود، هم از نظر خودشان و هم از نظر عبرت مردم، در پایان آیه می فرماید: «خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیش تر مردم، شکر (او را) به جا نمی آورند» (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ).

نه تنها این گروه، بلکه همه انسانها مشمول الطاف و عنایات و نعمتهای اویند. دانشمند معروف شیعه مرحوم صدوق (ره) به این آیه برای امکان مسأله «رجعت» استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما، اعتقاد به رجعت است، که

۱. «حزقیل» طبق بعضی از روایات، سومین پیشوای بنی اسرائیل بعد از موسی بود.

گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می‌گردند. و نیز می‌تواند این آیه سندی برای مسأله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد.

(آیه ۲۴۴) از اینجا آیات جهاد شروع می‌شود و به دنبال آن داستانی در همین زمینه از اقوام پیشین می‌آید و با توجه به سرگذشتی که در آیه قبل نقل شد، رابطه بین این آیات و آیات قبل روشن می‌گردد.

می‌فرماید: «و در راه خدا، پیکار کنید؛ و بدانید خداوند، شنوا و داناست» سخنان شما را می‌شنود و از انگیزه‌های درونی و نیات شما در امر جهاد آگاه است (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آیه ۲۴۵ شأن نزول: نقل کرده‌اند: روزی پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس صدقه‌ای بدهد، دو برابر آن در بهشت خواهد داشت. ابوالدحداح انصاری عرض کرد: ای رسول خدا، من دو باغ دارم، اگر یکی از آنها را به عنوان صدقه بدهم، دو برابر آن در بهشت خواهم داشت؟ حضرت فرمود: آری. سپس او باغی را که بهتر بود، به عنوان صدقه به پیامبر (ص) داد. آیه نازل شد و صدقه او را برایش دو هزار هزار برابر نمود. و این است معنی «أضعافاً كثيرة».

تفسیر: در این آیه می‌فرماید: «کیست که به خدا قرض الحسنه‌ای دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟» (مَنْ ذَٰلَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده سازد؛ (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی‌شود). و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» و پاداش خود را خواهید گرفت (وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

اشاره به اینکه تصور نکنید انفاق و بخشش، اموال شما را کم می‌کند زیرا گسترش یا محدودیت روزی شما به دست خداست.

چرا تعبیر به قرض - در چندین آیه از قرآن مجید در مورد انفاق در راه خدا،

تعبیر به قرض و وام دادن به پروردگار آمده است. و این از یک سو، نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان و از سوی دیگر، کمال اهمّیت مسأله انفاق را می‌رساند. امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «خداوند از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمان و زمین از آن اوست و بی‌نیاز و ستوده. آری، (اینها نه از جهت نیاز اوست، بلکه) می‌خواهد شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.»

(آیه ۲۴۶) فراز عبرت‌انگیزی از تاریخ بنی اسرائیل - قوم یهود که در زیر

سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند، بر اثر رهبریهای خردمندانه موسی (ع) از آن وضع اسف‌انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند. خداوند به برکت این پیامبر، نعمتهای فراوانی به آنها بخشیده که از جمله صندوق عهد^۱ بود.

ولی همین پیروزیها، و نعمتها کم‌کم باعث غرور آنها شد و تن به قانون شکنی دادند. سرانجام به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد از دست دادند. به دنبال آن، دچار پراکندگی و اختلاف شدند تا جایی که دشمنان، گروه زیادی از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند، حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند. این وضع سالها ادامه داشت تا آنکه خداوند پیامبری به نام اشموئیل را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت. آنها گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی زیر فرمان او با دشمن نبرد کنند تا عزّت از دست رفته را باز یابند.

۱. «صندوق عهد» یا «تابوت» همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن نهاد و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله عمّال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند، همچنان در دستگاه فرعون نگاه‌داری می‌شد و سپس به دست بنی اسرائیل افتاد. بنی اسرائیل این صندوق خاطره‌انگیز را محترم می‌شمردند و به آن تبرّک می‌جستند. موسی در واپسین روزهای عمر خود الواح مقدّس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود، به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد و به وصی خویش یوشع بن نون سپرد. به این ترتیب، اهمّیت این صندوق در نظر بنی اسرائیل بیشتر شد. به همین خاطر، در جنگها آن را با خود می‌بردند و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می‌گذارد، ولی تدریجاً مبانی دین آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند. امّا اشموئیل به آنها وعده داد که صندوق عهد، به‌عنوان یک نشانه بر صدق گفتار او، به آنها باز خواهد گشت.

اشموئیل به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت. به او وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم.

در این آیه روی سخن را به پیامبر اکرم (ص) کرده می‌فرماید: «أَيَا مَشَاهِدَهُ نَكَرْدِي جَمْعِي مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَأَيْتَ مَا بَعْدَ مُوسَى، كَمَا بَعَثْنَا مُوسَى بِرَأْيِهِ أَنْ يَكُونَ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (و فرمادهمی) برای ما انتخاب کن، تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم» (الْم تَرِ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ بَعْدَ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

واژه «مَلَا» در لغت به معنی اشیا یا اشخاصی است که چشم را پر می‌کند و شگفتی بیننده را برمی‌انگیزد. به همین جهت، به جمعیت زیاد که دارای یک رأی و عقیده باشند ملا گفته می‌شود. همچنین به اشراف و بزرگان هر قوم و ملت می‌گویند.

قابل توجه اینکه آنها نام این مبارزه را «فی سبیل الله» (در راه خدا) گذاردند. از این تعبیر روشن می‌شود که آنچه به آزادی و نجات انسانها از اسارت و رفع ظلم کمک کند، فی سبیل الله محسوب می‌شود.

به هر حال، پیامبرشان که از وضع آنان نگران بود و آنها را ثابت قدم در عهد و پیمان نمی‌دید، «گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» (قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا).

«گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)؟!» (قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا). ولی هیچ‌یک از اینها نتوانست جلو پیمان شکنی آنها را بگیرد. از این رو در ادامه آیه می‌خوانیم: «اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است» و به آنها کیفر می‌دهد (فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

بعضی عدّه وفاداران را ۳۱۳ نفر نوشته‌اند، همانند سربازان وفادار اسلام در جنگ بدر.

(آیه ۲۴۷) در هر صورت، پیامبرشان طبق وظیفه‌ای که داشت، به درخواست آنها پاسخ داد و طالوت را، به فرمان خدا، برای زمامداری آنان برگزید. «وبه آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است» (وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا).

از تعبیر «مَلِكًا» چنین برمی آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه زمامدار کشور هم بود. از اینجا مخالفت شروع شد. گروهی «گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» (قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ).

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر کردند؛ و با اینکه او تصریح کرده بود انتخاب از طرف خداست، آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند.

قرآن پاسخ آن پیامبر به بنی اسرائیل را چنین بازگو می‌کند «گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، و وسعت بخشیده است» (قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ).

یعنی این گزینش خداوند حکیم است، شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده‌اید. نَسَبِ عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است، ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تأثیر عمیقی در مسأله رهبری دارد. سپس می‌افزاید: «خداوند، مُلْکِش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصبها) آگاه است» (وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

این جمله ممکن است اشاره به شرط سوم برای رهبری باشد و آن فراهم

شدن شرایط و وسایل لازم از سوی خداست.

(آیه ۲۴۸) این آیه نشان می‌دهد که گویا بنی اسرائیل هنوز به مأموریت طالوت از سوی خداوند، حتی با تصریح پیامبرشان اشموئیل، اطمینان پیدا نکرده بودند و از او خواهان نشانه و دلیل شدند. «و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او، این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای (روشن) برای شماست؛ اگر ایمان داشته باشید» (وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَ آءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمُ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۲۴۹) سرانجام به رهبری و فرماندهی طالوت تن در دادند و او لشکرهای فراوانی را بسیج کرد و به راه افتاد. در اینجا بنی اسرائیل در برابر آزمون عجیبی قرار گرفتند. قرآن می‌فرماید: «و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند؛ آنها که (به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیش تر از آن نخورند، از من هستند» (فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ) ۱.

در اینجا لشکریان طالوت در برابر آزمون بزرگی قرار گرفتند و آن مسأله مقاومت در برابر تشنگی بود. چنین آزمونی برای این لشکر به خصوص با سابقه بدی که بنی اسرائیل در بعضی جنگها داشتند، ضرورت داشت چراکه پیروزی هر جمعیتی بستگی به مقدار انضباط و قدرت ایمان و استقامت در مقابل دشمن و

۱ «فَصَلَ» در اصل به معنی بریدن و قطع کردن است و در اینجا به معنی جداسازی می‌باشد، (جداشدن از شهر و دیار). «جُنُود» جمع «جند»، در اصل به معنی زمینی است که دارای سنگهای بزرگ و روی هم انباشته باشد، سپس به هر چیز متراکم و چشمگیر اطلاق شده و معمولاً به انبوه لشکر «جند» می‌گویند.

اطاعت از دستور رهبر و فرمانده دارد.

ولی بیش تر آنها از بوتهٔ این امتحان سالم بیرون نیامدند چنانکه قرآن می‌گوید:
«پس، جز عدهٔ کمی، همگی از آن آب نوشیدند» (فَشْرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ).

به این ترتیب، دومین تصفیه در ارتش طالوت انجام یافت زیرا تصفیهٔ اول همان بود که به هنگام بسیج عمومی گفته بود: کسانی که تجارت یا بنای نیمه‌کاره و امثال آن دارند، همراه من نیایند.

«سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوتهٔ آزمایش، سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند؛ و عده‌ای) گفتند: امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم» (فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ).

در ادامه می‌فرماید: «اما آنها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند. و خداوند با صابران (و استقامت‌کنندگان) است» (قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ).^۱

«یظنون» به معنی «یعلمون» است. یعنی کسانی که به رستاخیز یقین داشتند. (آیه ۲۵۰) در این آیه مسألهٔ رویارویی دو لشکر را مطرح می‌کند می‌فرماید: «و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا، پیمانۀ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار؛ و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان» (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

«برزوا» از ماده «بروز» به معنی ظهور است و از آنجا که وقتی انسان در میدان

۱ «فته» از ماده «فیم» در اصل به معنی بازگشت است و از آنجا که جمعیتی که پشتیبان یکرنگند هر یک به کمک دیگری بازمی‌گردد، به آنها «فته» (بر وزن هبه) اطلاق شده است.

جنگ، آماده و ظاهر می‌شود، ظهور و بروز دارد، به این کار مبارزه یا براز می‌گویند. در حقیقت، طالوت و سپاه او سه چیز طلب کردند: نخست، صبر و استقامت؛ دومین تقاضای آنها از خدا این بود که، گامهای ما را استوار بدار تا از جا کنده نشود و فرار نکنیم. در واقع، دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلماً ثبات قدم از نتایج روح استقامت و صبر است. سومین تقاضای آنها این بود که، ما را بر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن؛ که نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم است.

(آیه ۲۵۱) به یقین، خداوند چنین بندگانی را تنها نخواهد گذاشت هر چند تعداد آنها کم و نفرات دشمن زیاد باشد. از این رو آیه می‌فرماید: «سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند» (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ).

«و داوود (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود)، جالوت را کشت» (وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ).

این جوان با فلاخنی که در دست داشت، یکی - دو سنگ آن‌چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شد و در آن فرو نشست، فریادی کشید و فرو افتاد. ترس و وحشت تمام سپاه او را فراگرفت و به سرعت فرار کردند. گویا خداوند می‌خواست قدرت خویش را در اینجا نشان دهد که چگونه پادشاهی با آن عظمت و لشکری انبوه به وسیله نوجوان تازه به میدان آمده‌ای، آن هم با یک سلاح ظاهراً بی‌ارزش، از پای در می‌آید.

سپس می‌افزاید: «و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد» (وَ آتَيْنَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ).

گرچه در این آیه تصریح نشده که این داوود همان پیامبر بزرگ بنی اسرائیل، پدر سلیمان است، ولی جمله فوق نشان می‌دهد که او به مقام نبوت رسید.

در پایان آیه به یک قانون کلی اشاره کرده می‌گوید: «و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد» (وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ

لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ).

شبهه این معنی در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است. می فرماید: «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصاری، و مساجدی که نام خدا در آن برده می شود، ویران می گردد.» و این آیات، بشارت است برای مؤمنان که در مواقعی که در فشار شدید از سوی طاغوتها و جبّاران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشند.

(آیه ۲۵۲) این آیه به داستانهای متعددی که در آیات گذشته درباره بنی اسرائیل آمد، اشاره می کند می گوید: «اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می خوانیم؛ و تو، از رسولان (ما) هستی» (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

این داستانها هرکدام نشانه‌ای از قدرت و عظمت پروردگار است - و پاک از هرگونه خرافه و افسانه و اساطیر - که از سوی خداوند بر پیامبر(ص) نازل گردیده است. و این خود یکی از نشانه‌های صدق گفتار و نبوت اوست.

آغاز جزء سوم قرآن مجید

(آیه ۲۵۳) نقش پیامبران در زندگی انسانها - این آیه به درجات انبیا و مراتب آنها و گوشه‌ای از رسالت آنها در جامعه انسانی اشاره می کند. نخست می فرماید: «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ).

جمله «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» نشان می‌دهد که همه پیامبران الهی با این که از نظر نبوت و رسالت همانند بودند، از جهت مقام یکسان نبودند.

سپس به ویژگی بعضی از آنان پرداخته می‌فرماید: «برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت» (مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ).

و منظور از آن، موسی (ع) است که به «کلیم‌الله» معروف شده است.

سپس می‌افزاید: «و بعضی را درجاتی برتر داد» (و رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ).

که نمونه کامل آن پیامبر اسلام است که آیینش کامل‌ترین و آخرین آیینها بود. و یا منظور بعضی از پیامبران پیشین مانند ابراهیم (ع) و امثال اوست.

سپس درباره امتیاز حضرت مسیح (ع) می‌فرماید: «و به عیسی بن مریم، نشانه‌های روشن دادیم؛ و او را با روح القدس تأیید نمودیم» (وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

نشانه‌های روشن اشاره به معجزاتی مانند شفای بیماران غیرقابل علاج و احیای مردگان و معارف عالی دینی است.

و منظور از «روح القدس»، پیک وحی خداوند (جبرئیل)، یا نیروی مرموز معنوی خاصی است که در اولیاءالله با تفاوتهایی وجود دارد.

در ادامه آیه به وضع امتها و اختلافات آنها بعد از انبیا اشاره کرده می‌فرماید: «و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ).

یعنی اگر خدا می‌خواست، قدرت داشت که آنها را به اجبار از جنگ و ستیز باز دارد، اما سنت الهی بر این بوده و هست که مردم را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارد.

«ولی این امتها بودند که (از آزادی سوءاستفاده کردند و) با هم اختلاف کردند» (وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا).

در حقیقت، اختلافی میان پیروان مذاهب نبوده بلکه میان پیروان و مخالفان

مذهب صورت گرفته است که «بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند» و جنگ و خونریزی بروز کرد (فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ).

بار دیگر تأکید می‌کند که این کار برای خدا آسان بود که به حکم اجبار جلو اختلافات را بگیرد زیرا «اگر خدا می‌خواست، با هم پیکار نمی‌کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می‌خواهد، (از روی حکمت) انجام می‌دهد» و هیچ‌کس را به قبول چیزی مجبور نمی‌کند (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ).

بدون شک، گروهی از این آزادی نتیجه منفی می‌گیرند ولی در مجموع وجود آزادی از مهم‌ترین ارکان تکامل انسان است زیرا تکامل اجباری تکامل محسوب نمی‌شود.

(آیه ۲۵۴) انفاق یکی از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت - در این آیه روی سخن را به مسلمانان کرده و به یکی از وظایفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت و بنیه دفاعی و جهاد می‌شود اشاره می‌کند. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ).

از تهدیدی که در ذیل آیه آمده استفاده می‌شود منظور انفاق واجب یعنی زکات است.

سپس می‌افزاید: امروز که توانایی دارید انفاق کنید؛ «پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت» زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَ لَا خَلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ)^۱.

در پایان آیه می‌فرماید: «و کافران، خود ستمگرند» (وَ الْكَافِرُونَ هُمُ

۱ «خَلَّة» از ماده «خَلَّل»، به معنی فاصله میان دو چیز است و از آنجا که دوستی و محبت در لابه‌لای وجود انسان و روح او حلول می‌کند و فاصله‌ها را پر می‌نماید، این واژه به معنی دوستی عمیق آمده است.

الطَّالِمُونَ).

یعنی آنها که انفاق و زکات را ترک می‌کنند، هم به خودشان ستم می‌کنند و هم به دیگران.

کفر در اینجا به معنی سرپیچی و گناه و تخلف از دستور خداست.

(آیه ۲۵۵) آیه‌الکرسی یکی از مهم‌ترین آیات قرآن - در اهمیّت و فضیلت

این آیه از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است که از ابی بن کعب سؤال کرد و فرمود: «کدام آیه برترین آیه کتاب‌الله است؟» عرض کرد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ». پیامبر (ص) دست بر سینه او زد و فرمود: «دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، این آیه دارای دوزبان و دولب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می‌گویند.»

در حدیث دیگری از امام باقر (ع) آمده است: «هر کس آیه‌الکرسی را یک‌بار بخواند، خداوند هزار امر ناخوشایند از امور ناخوشایند دنیا و هزار امر ناخوشایند از آخرت را از او برطرف می‌کند که آسان‌ترین ناخوشایند دنیا، فقر و آسان‌ترین ناخوشایند آخرت، عذاب قبر است.»

تفسیر: نخست از ذات اقدس الهی و مسأله توحید و اسماء حسنی و صفات او آغاز می‌کند می‌فرماید: «هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ).

«اللَّهُ» نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع صفات کمال و جلال و جمال است.

«حَیٌّ» از ماده «حیات» به معنی زندگی است و این واژه مانند هر صفت مشبّهه دیگر دلالت بر دوام دارد. بدیهی است که حیات در خداوند، حیات حقیقی است چراکه حیاتش عین ذات و مجموعه علم و قدرت اوست، نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آنها عارضی است. از این رو پس از مدّتی می‌میرند. اما در خداوند چنین نیست چنانکه در آیه ۵۸ سوره فرقان می‌خوانیم:

«تَوَكَّلْ كُنْ بِرِآنِ زَنْدِه‌ای كِه هِرگِز نَمی مِیرد.»

«قِیوم» صِیغَةُ مَبَالِغَه از مادَّة «قِیوم» است. به همین دلیل، به وجودی گفته می‌شود که قیام او به ذات اوست و قیام همه موجودات به او می‌باشد. اضافه بر این، قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می‌باشد.

قِیوم ریشه و اساس صفات فعل الهی است. منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می‌کند.

در حقیقت، «حیی» تمام صفات الهی؛ علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می‌شود و قِیوم نیاز موجودات را به او بازگو می‌کند. از این رو گفته‌اند این دو با هم اسم اعظم الهی است.

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: «هَسِیچ‌گَاهِ خَوَابِ سَبِکِ و سَنگِیَنی او را فِرا نَمی‌گِیرد»، و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند (لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَّ لَا نَوْمٌ).

«سِنَةٌ» خوابی است که به چشم عارض می‌شود اما وقتی عمیق‌تر شد و به قلب عارض شد «نَوْمٌ» گفته می‌شود. این جمله اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است و لحظه‌ای قطع نمی‌گردد.

سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و این پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حیی و قِیوم بودن و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است. ناگفته پیداست توجه به این صفت که همه چیز از آن خداست، اثر تربیتی مهمی در انسانها دارد زیرا هنگامی که بدانند آنچه دارند از خودشان نیست و چند روزی به عنوان عاریت یا امانت به دست آنها سپرده شده، این عقیده به‌طور مسلم انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و احتکار و حرص و بخل و طمع باز می‌دارد.

در ششمین توصیف می فرماید: «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!» (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ).

در واقع با یک استفهام انکاری می گوید هیچ کس بدون فرمان خدا نمی تواند در پیشگاه او شفاعت کند.

و این تأکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم. یعنی شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعتند، چون به فرمان خداست، دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می شود. بحث درباره «شفاعت» در ذیل آیه ۴۸ سوره بقره گذشت.

در هفتمین توصیف می فرماید: «آنچه را در پیش روی آنها [= بندگان] و پشت سرشان است می داند» و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ).

به این ترتیب، پهنه زمان و مکان، همه در پیشگاه علم او روشن است. پس هر کار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف می فرماید: «و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد» (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ). اوست که به همه چیز آگاه است و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست.

از جمله فوق دو نکته استفاده می شود: نخست اینکه هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانشهای بشری از ناحیه خداست.

دیگر اینکه خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می خواهد قرار دهد.

در نهمین و دهمین توصیف می فرماید: «تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را دربر گرفته؛ و نگاهداری آن دو [= آسمان و زمین]، او را خسته نمی کند» (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا).

به این ترتیب، حکومت و قدرت پروردگار، همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و

کرسی علم و دانش او به این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علم او بیرون نیست.

حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع‌تر است چنانکه از امام صادق (ع) روایت شده است: «آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در وسط بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه‌ای است در وسط بیابان.»

البته هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از این معنی پرده بردارد. و در یازدهمین و دوازدهمین توصیف می‌گوید: «بَلَنْدِي مَقَامٍ وَعِظْمَتٍ مَخْصُوصٍ أَوْسَتٍ» (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ).

و خداوندی که عظیم و بزرگ است و بی‌نهایت، هیچ‌کاری برای او مشکل نیست و هیچ‌گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بسی‌خبر نمی‌گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد.

قابل توجه اینکه «آیه الکرسی»، برخلاف آنچه مشهور و معروف است، همین یک آیه بیش‌تر نیست.

آیه ۲۵۶ شأن نزول: مردی از اهل مدینه به نام ابو حصین دو پسر داشت. برخی از بزرگانانی که به مدینه کالا وارد می‌کردند، هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند. آنها نیز سخت تحت تأثیر قرار گرفتند.

ابو حصین از این جریان سخت ناراحت شد. به پیامبر (ص) اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند. همچنین سؤال کرد آیا می‌تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش بازگرداند؟ آیه نازل شد و این حقیقت را بیان داشت که درگرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست.

تفسیر: آیه الکرسی در واقع مجموعه‌ای از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می‌دهد و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال است و نیازی به اجبار و اکراه نیست، در این آیه می‌فرماید: «در قبول دین،

اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است» (لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ).

«رشد» از نظر لغت عبارت است از راه یابی و رسیدن به واقع، در برابر «غی» که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است.

این آیه پاسخ دندان شکنی است به کسانی که تصوّر می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

سپس به عنوان نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: «پس، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست» (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا).

«طاغوت» صیغه مبالغه از ماده «طغیان» به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد گفته می شود. از این رو شیاطین، بتها، حکام جبار و هر مسیری که به غیر حق منتهی می شود، همه طاغوت است.

در پایان آیه می فرماید: «و خداوند، شنوا و داناست» (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

اشاره به این که مسأله کفر و ایمان چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد زیرا خداوند همه سخنان را، اعم از آنچه آشکارا می گویند یا در جلسات خصوصی و نهانی، می شنود و از مکنون دلها و ضمائر آگاه است.

(آیه ۲۵۷) در آیه قبل به مسأله ایمان و کفر اشاره شده بود، در اینجا وضع مؤمنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می کند. می فرماید: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند» (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا).

و در پرتو این ولایت و رهبری، «آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می برد» (يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

سپس می افزاید: امّا «کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ

يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ).

به همین دلیل، «آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند» (أَوْلَسِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۲۵۸) ابراهیم در برابر طاغوت زمان خود نمرود - به دنبال آیه قبل که از هدایت مؤمنان در پرتو ولایت و راهنمایی پروردگار و گمراهی کافران بر اثر پیروی از طاغوت سخن می‌گفت، خداوند چند نمونه ذکر می‌کند که یکی از آنها نمونه روشنی است که در این آیه آمده و آن گفت‌وگو و محاجّه ابراهیم با جبّار زمان خود، نمرود است. می‌فرماید: «آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) از کسی [= نمرود] که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه و گفت‌وگو کرد؟!» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ).

و در یک جمله به انگیزه اصلی این محاجّه اشاره می‌کند می‌گوید: «زیرا خداوند به او حکومت داده بود» و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود (أَنْ آتَيْتُهُ اللَّهُ الْمُلْكَ).

و چه بسایارند کسانی که در حال عادی، انسانهای معتدل، سربه‌راه، مؤمن و بیدارند، اما هنگامی که به مال و مقام و نوایی برسند همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند و مهم‌ترین مقدّسات را زیر پا می‌نهند.

و در ادامه می‌افزاید: «هنگامی که (از او پرسید: خدای تو کیست که به سوی او دعوت می‌کنی؟) ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» (إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ).

در حقیقت، ابراهیم بزرگ‌ترین شاهکار آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت.

ولی نمرود جبّار راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود «گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم» و قانون حیات و مرگ در دست من است (قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ).

و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم، دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد. سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت: دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟

ابراهیم برای خنثی کردن این توطئه، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند. «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» (قَالَ اِبْرَاهِيمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ).

در اینجا «آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد» (فَبُهتَ الَّذِي كَفَرَ). «و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند» (وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ). به این ترتیب، آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام، مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم سخنی بگوید.

(آیه ۲۵۹) داستان شگفت انگیز عزییر - در این آیه سرگذشت یکی دیگر از

انبیای پیشین بیان شده که مشتمل بر شواهد زنده ای بر مسائل معاد است.

آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت، از کنار یک آبادی گذشت در حالی که به شکل وحشتناکی درهم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوانهای پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد. هنگامی که این منظره وحشت زار را دید گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟ شرح بیش تر این ماجرا را از زبان قرآن بشنویم. می فرماید: «یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می کند؟!» (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا).

«عروش» جمع «عرش» در اینجا به معنی سقف است و «خاویه» در اصل

به معنی خالی است و در اینجا کنایه از ویران شدن است. بنابراین، جمله «و هسی خاویة علی عروشها» چنین معنی می دهد که خانه های آنان ویران شده بود، به این صورت که نخست سقف آنها فرود آمده سپس دیوارها به روی آنها افتاده بود. و این کامل ترین نوع ویرانی است.

در ادامه آیه می فرماید: «خدا او را یک صد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز؛ یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یک صد سال درنگ کردی!» (فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ).

سپس برای اینکه آن پیامبر اطمینان بیشتری به این مسأله پیدا کند، به او دستور داده شد که به غذا و نوشیدنی و همچنین مرکب سواریش که همراه داشته، نگاهی بیفکند که اولی کاملاً سالم مانده بود و دومی به کلی متلاشی شده بود، تا هم گذشت زمان را مشاهده کند و هم قدرت خدا را بر نگه داری هر چه اراده داشته باشد. می فرماید: به او گفته شد «نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سالها) هیچ گونه تغییر نیافته است» (فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ).

خدایی که یک چنین مواد فاسد شدنی را در طول این مدّت حفظ کرده، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست زیرا ادامه حیات چنین مواد فاسد شدنی که عمر آن معمولاً بسیار کوتاه است، در این مدّت طولانی، ساده تر از زنده کردن مردگان نیست.

سپس می افزاید: «ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانه ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم» (وَأَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ).

و در تکمیل همین مسأله می افزاید: «به استخوانها (ی مرکب سواری خود)

نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می‌دهیم، و گوشت بر آن می‌پوشانیم» (وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُشِزُّهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا).

«نُشِزُّهَا» از ماده «نُشِز» به معنی مرتفع و بلند شدن است و در اینجا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آنها به یکدیگر است.

در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم خدا بر هر کاری تواناست» (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

درباره اینکه او کدام یک از پیامبران بوده، مشهور و معروف این است که «عُزَيْر» بوده و در حدیثی از امام صادق (ع) این موضوع تأیید شده است.

(آیه ۲۶۰) **صحنه دیگری از معاد در این دنیا** - به دنبال داستان عُزَيْر در مورد معاد، در اینجا داستان دیگری از ابراهیم (ع) مطرح شده است. روزی ابراهیم از کنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده در حالی که مقداری از آن داخل آب و مقدار دیگری در خشکی قرار داشت و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده‌اند. این منظره ابراهیم (ع) را به فکر مسأله‌ای انداخت که همه می‌خواهند چگونگی آن را بدانند و آن کیفیت زنده شدن مردگان پس از مرگ است. قرآن می‌گوید: «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟!» (وَ إِذْ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ).

از جمله فوق استفاده می‌شود که او می‌خواست با رؤیت و شهود، ایمان خود را درباره چگونگی رستاخیز - نه درباره اصل آن - قوی‌تر کند. به همین دلیل، در ادامه این سخن، هنگامی که خداوند «فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟» (قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ).

«عرض کرد: چرا، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد» (قَالَ بَلَىٰ وَ لَٰكِن لِّئَلَّا يُطْمَئِنَّ قَلْبِي).

در اینجا به ابراهیم دستور داده شد که برای رسیدن به مطلوبش دست به

اقدام عجیبی بزند. خداوند «فرمود: در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن؛ و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و درهم بیامیز)؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده؛ بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می آیند» (قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا).

«صُرْهُنَّ» از ریشه «صَوَّرَ» گرفته شده که به معنی قطع کردن، متمایل نمودن و بانگ زدن است و در اینجا همان معنی نخست منظور است.

ابراهیم (ع) این کار را کرد و آنها را صدا زد. در این هنگام اجزای پراکنده هر یک از مرغان، جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع به ابراهیم (ع) نشان داد که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیع تر، در استاخیز انجام خواهد شد.

در پایان آیه می فرماید: این را بنگر «و بدان خداوند قادر و حکیم است» (وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

هم از ذرات بدن مردگان آگاه است و هم توانایی بر جمع آنها دارد.

(آیه ۲۶۱) آغاز آیات انفاق - مسأله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام روی آن تأکید دارد. شاید ذکر آیات آن پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت، انفاق و بخشش در راه خداست. آیه می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند» (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ).

«که در هر خوشه، یک صد دانه باشد» که مجموعاً از یک دانه هفت صد دانه برمی خیزد (فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ).

پاداش آنها منحصر به این نیست؛ «و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند» (وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ).

و این همه پاداش عجیب نیست؛ «و خدا (از نظر قدرت و رحمت)، وسیع، و (به همه چیز) داناست» (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

انفاق یکی از مهم‌ترین راه‌های حل مشکل فاصله طبقاتی - با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می‌شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه‌ای که در اثر بی‌عدالتی‌های اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می‌شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی‌توانند نیازمندی‌های زندگیشان را بدون کمک دیگران تأمین کنند بالا بیاورد و حداقل لوازم زندگی را داشته باشند. اسلام برای رسیدن به این هدف، برنامه وسیعی در نظر گرفته است. تحریم رباخواری به‌طور مطلق و وجوب پرداخت مالیاتهای اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق، وقف و قرض الحسنه و کمکهای مختلف مالی، قسمتی از این برنامه را تشکیل می‌دهد. و از همه مهم‌تر، زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

(آیه ۲۶۲) چه انفاقی با ارزش است - در آیه قبل اهمیّت انفاق در راه خدا به‌طور کلی بیان شد، در این آیه بعضی از شرایط آن ذکر می‌شود. می‌فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده‌اند، منت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).^۱

اضافه بر این: «و نه ترسی دارند، و نه غمگین می‌شوند» (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

بنابراین، کسانی که در راه خدا بذل مال می‌کنند ولی به دنبال آن منت می‌گذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است انجام می‌دهند، در حقیقت با این

۱ «من» در لغت به معنی وزنه سنگین است سپس به معنای نعمت مهمی بخشیدن است که اگر جنبه عملی داشته باشد کاری بسیار خوب است - منت‌های خداوند از این قبیل می‌باشد - و اگر جنبه لفظی و به رخ کشیدن داشته باشد بسیار بد است و در آیه فوق منظور همین معنی است.

عمل ناپسند، اجر و پاداش خود را از بین می‌برند؛ بلکه می‌توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان و سرمایه‌های روانی و اجتماعی او به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

در حدیثی پیامبر اکرم (ص) فرمود: «کسی که به فرد باایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است.»

جمله «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، به انفاق‌کنندگان اطمینان می‌دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است، تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند؛ بلکه تعبیر «رَبِّهِمْ» (پروردگارشان)، اشاره به این است که خداوند آنها را پرورش می‌دهد و بر آن می‌افزاید.

(آیه ۲۶۳) این آیه در حقیقت تکمیل آیه قبل در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق است. می‌فرماید: «گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت‌های آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است» (قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى).

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا نفاق می‌کنید، در واقع برای نجات خویشتن ذخیره می‌نماید. «و خداوند، بی‌نیاز و بردبار است» (وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ).

پیامبر (ص) در حدیثی گوشه‌ای از آداب انفاق را روشن ساخته می‌فرماید: «هنگامی که نیازمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید، یا چیزی که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته‌ای او را بازگردانید زیرا ممکن است سؤال‌کننده فرشته‌ای باشد که مأمور آزمایش شما است، تا ببیند در برابر نعمتهایی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می‌کنید.»

(آیه ۲۶۴) دو مثال جالب درباره انگیزه‌های انفاق - در این آیه و آیه بعد نخست به این حقیقت اشاره شده که افراد باایمان نباید انفاقهای خود را به خاطر

مَنْت و آزار باطل و بی اثر سازند، سپس دو مثال جالب برای انفاقهای آمیخته با مَنّت و آزار و ریاکاری و خودنمایی، همچنین انفاقهایی که از ریشهٔ اخلاص و عواطف دینی و انسانی سرچشمه گرفته بیان می‌کند. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بخششهای خود را با مَنّت و آزار، باطل نسازید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى).

سپس این عمل را به انفاقهایی تشبیه می‌کند که همراه با ریاکاری و خودنمایی است. می‌فرماید: «همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد» (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و بعد می‌افزاید: «(کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشاندن شده)، و رگبار باران به آن برسد، (و همهٔ خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابُهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا).

این‌گونه است اعمال ریاکارانه و انفاقهای آمیخته با مَنّت و آزار که از دل‌های سخت و قساوت‌مند سر می‌زند و صاحبانش هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برند و تمام زحماتشان برباد می‌رود.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

اشاره به اینکه خداوند توفیق هدایت را از آنها می‌گیرد چرا که با پای خود راه کفر و ریا و مَنّت و آزار را پویدند و چنین کسانی شایستهٔ هدایت نیستند.

(آیه ۲۶۵) در این آیه مثال زیبایی برای نقطهٔ مقابل این گروه بیان می‌کند. یعنی کسانی که در راه خدا از روی ایمان و اخلاص انفاق می‌کنند. می‌فرماید: «و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تشبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطهٔ بلندی باشد، و بارانهای

درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد)، و میوه خود را دو چندان دهد» که همیشه شاداب و باطراوت است (وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشِيئًا مِنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ).

سپس می افزاید: «و اگر باران درشت به آن نرسد، بارانی نرم به آن می رسد» و باز هم میوه و ثمر می دهد (فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ).^۱
در پایان آیه می فرماید: «و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

او می داند انفاق شما انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است، آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام.

(آیه ۲۶۶) یک مثال جالب دیگر - در این آیه مثال دیگری برای مسأله انفاق آمیخته با ریا و منت و آزار و اینکه چگونه این کارهای نکوهیده آثار آن را از بین می برد، بیان شده است. می فرماید: «آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از هرگونه میوه ای وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندان (کوچک و) ضعیف دارد؛ (در این هنگام)، گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد؟!» همین طور است حال کسانی که انفاقهای خود را، با ریا و منت و آزار، باطل می کنند (أَيُّودٌ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ).^۲

۱ «طَلٌّ» به معنی باران دانه ریز است که گاه به صورت غبار به روی گیاهان می ریزد و گاه به شبنم گفته می شود.

۲ «إِعْصَارٌ» در لغت به معنی گردبادی است که هنگام وزش باد از سوی مخالف تشکیل می گردد و به شکل عمودی است که یک سر آن به زمین چسبیده و سر دیگر آن در آسمان است و گاه بسیاری از اشیا را با خود می برد.

آری زحمت فراوانی کشیده‌اند و در آن روز که نیاز به نتیجه آن دارند، همه را خاکستر می‌بینند چرا که گردباد آتشبار ریا و منّت و آزار، آن را سوزانده است. در پایان آیه می‌فرماید: «این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید بیندیشید» و با اندیشه، راه حق را بیابید (كَذَلِكَ يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ).

آری سرچشمه بدبختی‌های انسان، به‌خصوص کارهای ابلهانه‌ای همچون منّت‌گذاوردن و ریا که سود آن ناچیز و زیانش سریع و عظیم است، ترک اندیشه و تفکر است. و خداوند همگان را به اندیشه و تفکر دعوت می‌کند.

آیه ۲۶۷ شأن نزول: از امام صادق (ع) نقل شده که این آیه درباره جمعی نازل شد که در زمان جاهلیت ثروتهایی از طریق رباخواری جمع‌آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می‌کردند. خداوند آنها را از این کار نهی کرد و دستور داد از اموال پاک و حلال در راه خدا انفاق کنند.

تفسیر: در این آیه که ششمین آیه از سلسله آیات درباره انفاق است، سخن از چگونگی اموالی است که باید انفاق گردد. نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از قسمتهای پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان) انفاق کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ).

در واقع، قرآن می‌گوید ما منابع اینها را در اختیار شما گذاشتیم. بنابراین، نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه‌ها و سرگل آن، در راه خدا دریغ کنید. سپس برای تأکید می‌افزاید: «و برای انفاق، به سراغ قسمتهای ناپاک نروید در حالی که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت» (وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ).^۱

۱ «تیمم» در اصل به معنی قصد چیزی کردن است و در اینجا نیز به همان معنی آمده است. تیمم معروف را از این جهت تیمم گفته‌اند که انسان قصد می‌کند از خاک پاک زمین استفاده کند.

از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی ارزش و آنچه تقریباً از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند، این جمله صریحاً مردم را از این کار نهی می‌کند.

در حقیقت، آیه به نکته لطیفی اشاره می‌کند که انفاق در راه خدا یک طرفش مؤمنان نیازمندند و طرف دیگر خدا. با این حال اگر عمداً اموال پست و بی ارزش انتخاب شود، از یک سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی‌رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر، سوءادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار.

در پایان آیه می‌فرماید: «و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ).

یعنی نه تنها نیازی به انفاق شما ندارد و از هر نظر بی نیاز است، بلکه تمام نعمتها را او در اختیار شما گذارده و از این رو، شایسته ستایش است.

(آیه ۲۶۸) مبارزه با موانع انفاق - در ادامه آیات انفاق، در اینجا به یکی از موانع مهم آن برخورد می‌کنیم و آن وسوسه‌های شیطانی در زمینه انفاق است. می‌فرماید: «شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می‌دهد» (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ).

و می‌گوید: تأمین آینده خود و فرزندانان را فراموش نکنید و از امروز فردا را ببینید و آنچه بر خویشتن رواست بر دیگری روا نیست، و امثال این وسوسه‌های گمراه‌کننده.

به علاوه: «و به فحشا (وزشتیها) امر می‌کند» (وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ).
«ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می‌دهد» (وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا).

زیرا انفاق، اگر به ظاهر چیزی از شما کم می‌کند، در واقع چیزهایی بر سرمایه شما می‌افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

از امام صادق (ع) روایت شده است: «هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا و دو چیز از ناحیه شیطان است: آنچه از جانب خداست، یکی آموزش گناهان و دیگری وسعت و فزونی اموال، و آنچه از طرف شیطان است، یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاست.»

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست» به همین دلیل، به وعده خود، وفا می‌کند (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).
یعنی چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی‌پایان دارد، می‌تواند به وعده خویش عمل کند. بنابراین، باید به وعده او دلگرم بود، نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه می‌کشاند.

(آیه ۲۶۹) **بِرَّ تَرِين نَعْمَتِ الْهَى** - با توجه به آنچه در آیه قبل گذشت که به هنگام انفاق، وسوسه‌های شیطانی دایره فقر و جذبه‌های رحمانی درباره مغفرت و فضل الهی، آدمی را به این سو و آن سو می‌کشد، در آیه مورد بحث سخن از حکمت و معرفت و دانش می‌گوید چرا که تنها حکمت است که می‌تواند بین این دو کشش الهی و شیطانی فرق بگذارد و انسان را به وادی مغفرت و فضل بکشاند و از وسوسه‌های گمراه‌کننده ترس از فقر برهاند. نخست می‌فرماید: خدا «دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد» (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ).
«حکمت» معنی وسیعی دارد که معرفت و شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل، حتی نبوت را شامل می‌شود.

سپس می‌افزاید: «و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است» (وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا).

و به گفته آن حکیم: هر کس را که عقل دادی چه ندادی و هر کس را که عقل ندادی چه دادی!

در پایان آیه می‌فرماید: «و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند» (وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ).

«تذکر» به معنی یادآوری و نگاه‌داری علوم و دانشها در درون روح است. «الْبَاب» جمع «لُبِّ» به معنی مغز است و از آنجا که مغز هر چیز بهترین و اساسی‌ترین قسمت آن است، به عقل و خرد، لُبِّ گفته می‌شود.

منظور از «أُولُو الْأَلْبَاب» کسانی هستند که عقل و خرد خود را به کار می‌گیرند و در پرتو این چراغ پرفروغ، راه زندگی و سعادت را می‌یابند.

(آیه ۲۷۰) چگونگی انفاقها - در این آیه و آیه بعد سخن از چگونگی انفاقها و علم خداوند نسبت به آن است. می‌فرماید: «و هر چیز را که انفاق می‌کنید، یا اموالی را که) نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می‌داند» (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ).

کم باشد یا زیاد، خوب باشد یا بد، از راه حلال تهیّه شده باشد یا حرام، همراه با منت و آزار باشد یا بدون آن، خدا از تمام جزئیات آن آگاه است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و ستمگران یاوری ندارند» (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ).

«ظالمان» در اینجا اشاره به ثروت‌اندوزان بخیل و انفاق‌کنندگان ریاکار و منت‌گذار و مردم آزار است که خداوند آنها را یاری نمی‌کند و انفاقشان نیز در دنیا و آخرت یاورشان نخواهد بود.

آری آنها نه در دنیا یار و یاوری دارند و نه در قیامت شفاعت‌کننده‌ای. و این خاصیت ظلم و ستم در هر چهره و به هر شکل است.

در ضمن این آیه دلالت بر مشروعیت «نذر» می‌کند.

(آیه ۲۷۱) در این آیه سخن از چگونگی انفاق از نظر آشکار و پنهان بودن است. می‌فرماید: «اگر انفاقها را آشکار کنید، خوب است؛ و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است» (إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ).

در بعضی احادیث تصریح شده که انفاقهای واجب بهتر است اظهار گردد اما

انفاقهای مستحب، بهتر است مخفیانه انجام گیرد.

«وقسمتی از گناهان شما را می پوشانند؛ (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد.) و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است» (وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

در حدیثی آمده است: «انفاق نهانی خشم خدا را فرو می نشاند و همان طور که آب آتش را خاموش می کند، گناه انسان را از بین می برد.» مفهوم جمله «والله بما تعملون خبير» این است که خدا عالم است به آنچه انفاق می کنید، چه آشکار باشد و چه پنهان. همچنین از نیات شما آگاه است که اظهار و اخفای انفاق را به چه منظور و هدفی انجام می دهید.

آیه ۲۷۲ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده: مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین انفاق کنند. آیه نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند.

تفسیر: انفاق به غیر مسلمانان - در این آیه سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است. نخست می فرماید: «هدایت آنها (به طور اجبار)، بر تو نیست» (أَيُّسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ).

بنابراین، ترک انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست. این سخن گرچه خطاب به پیامبر (ص) است ولی همه مسلمانان را شامل می شود. سپس می افزاید: «ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می کند» (وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

و بعد از این یادآوری به ادامه بحث فواید انفاق در راه خدا می پردازد می گوید: «و آنچه را از خوبیها و اموال انفاق کنید، برای خودتان است» (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نُفْسِكُمْ).

ولی «جز برای رضای خدا، انفاق نکنید» (وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ). و در آخرین جمله به عنوان تأکید می فرماید: «و آنچه از خوبیها انفاق می کنید، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می شود؛ و به شما ستم نخواهد شد» (وَ مَا

تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرِ يَوْفِ الْيُنُكُمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ).

یعنی گمان نکنید که از انفاق خود سود مختصری می‌برید بلکه تمام آنچه انفاق می‌کنید را به‌طور کامل به شما بازمی‌گرداند، آن‌هم در روزی که به آن نیاز دارید. بنابراین، همیشه در انفاق‌های خود کاملاً دست و دل باز باشید.

البته نباید تصور کرد که سود انفاق فقط جنبهٔ اخروی دارد بلکه از نظر این دنیا نیز به سود شماست، هم از جنبهٔ مادی و هم از جنبهٔ معنوی.

آیه ۲۷۳ شأن نزول: از امام باقر(ع) روایت شده است که این آیه دربارهٔ اصحاب «صُفّه» نازل شده است. (آنها در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند)، که هیچ منزلگاهی برای سکونت نداشتند. از این‌رو در مسجد پیامبر سکنی گزیده بودند، ولی چون اقامتشان در آنجا با شئون مسجد سازگار نبود، دستور داده شد به صُفّه (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند. آیه نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود، از کمک‌های ممکن مضایقه نکنند. آنها نیز چنین کردند.

تفسیر: بهترین مورد انفاق - در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد بیان شده است و آن کسانی هستند که دارای صفات سه‌گانه‌ای که در این آیه آمده باشند. در بیان اولین صفت می‌فرماید: انفاق شما، مخصوصاً باید «برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند» و توجه به آیین خدا، آنها را از وطن خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی‌دهد تا برای تأمین هزینهٔ زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند **(لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ).**^۱

سپس برای تأکید می‌افزاید: همان‌ها که «نمی‌توانند مسافرتی کنند» و سرمایه‌ای به دست آورند **(لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ).**

۱ «احصر» به معنی حبس و منع و تضییق است و در اینجا به معنی اموری است که انسان را از تأمین معاش بازمی‌دارد.

و در دومین توصیف می‌فرماید: «و از شدتِ خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند» (يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ).

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندانِ باشخصیت قابل شناخت نیستند. از این‌رو می‌افزاید: «آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی» (تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ).^۱

یعنی اگرچه سخنی از حال خود نمی‌گویند ولی در چهره‌هایشان نشانه‌هایی از رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است.

و در سومین توصیف می‌فرماید: آنها بزرگوارند «و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند» (لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا).^۲

معمول نیازمندان عادی اصرار در «سؤال» است، ولی آنها یک نیازمند عادی نیستند.

در پایان آیه همگان را به انفاق تشویق کرده می‌فرماید: «و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ).

سؤال کردن بدون حاجت حرام است - یکی از گناهان بزرگ، تکدی و تقاضا از مردم بدون نیاز است. در روایات متعددی از این کار نکوهش شده. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَجِلُّ لِعَبِيٍّ» (صدقه برای افراد بی‌نیاز حلال نیست).

آیه ۲۷۴ شأن نزول: در احادیث بسیاری آمده است که این آیه در شأن علی (ع) نازل شده است زیرا آن حضرت چهار درهم داشت؛ درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد.

تفسیر: انفاق به هر شکل و صورت - باز در این آیه سخن از مسأله دیگری در

۱ «سیمما» در لغت به معنی علامت و نشانه است. اینکه در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می‌برند، معنی جدیدی است.

۲ «إلحاف» از ماده «لحاف» به معنی پوشش خاص است. اصرار در سؤال را از این جهت إلحاف گفته‌اند که قلب انسان یا طرف مقابل را می‌پوشاند.

ارتباط با انفاق در راه خداست و آن کیفیتهای متنوع انفاق است. نخست می فرماید: «آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

ناگفته پیداست که انتخاب این روشهای مختلف، رعایت شرایط بهتر برای انفاق است. یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود، به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند.

ممکن است در آیه مورد بحث مقدم داشتن شب بر روز و پنهان بر آشکار، اشاره به این باشد که انفاق نهانی بهتر است هرچند در همه حال و به هر شکل نباید انفاق فراموش شود.

مسئلاً چیزی که نزد پروردگار است چیز کم یا کم ارزشی نخواهد بود و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت.

سپس می افزاید: «نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند» (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

زیرا می دانند در مقابل چیزی که از دست داده اند، به مراتب بیش تر از فضل پروردگار و از برکات فردی و اجتماعی آن، در هر دو جهان بهره مند خواهند شد.

(آیه ۲۷۵) **بلاى رباخوارى** - به دنبال بحث درباره انفاق در راه خدا و بذل مال برای حمایت از نیازمندان، در این آیه و دو آیه بعد از مسأله رباخواری که درست بر ضد انفاق و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی و طغیان اشراف بود سخن می گوید و هدف آیات گذشته را تکمیل می کند. نخست در یک تشبیه حال رباخواران را مجسم می سازد می فرماید: «کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده» و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا

يَقُولُونَ إِلَّا كَمَا يَقُولُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ).^۱

آری رباخواران که قیامشان در دنیا بی رویه و غیرعاقلانه و آمیخته با ثروت اندوزی جنون آمیز است، در جهان دیگر نیز بسان دیوانگان محسور می شوند. سپس به گوشه‌ای از منطق رباخواران اشاره کرده می‌فرماید: «این، به خاطر آن است که گفتند: داد و ستد هم مانند رباست» و تفاوتی میان آن دو نیست (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا).

یعنی هر دو از انواع مبادله است که با رضایت طرفین انجام می‌شود. قرآن می‌گوید: چگونه ممکن است این دو یکسان باشد «در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام» (وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا). مسلماً این تفاوت دلیل و فلسفه‌ای داشته که خداوند حکیم، به خاطر آن چنین حکمی را صادر کرده است و عدم توضیح بیش تر قرآن در این باره، شاید به خاطر وضوح آن بوده است.

سپس راه را به روی توبه‌کاران گشوده می‌فرماید: «و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [= قبل از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست؛ (و این حکم، گذشته را شامل نمی‌گردد)؛ و کار او به خدا واگذار می‌شود»؛ و گذشته او را خواهد بخشید (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ).

«اما کسانی که بازگردند (وبار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می‌مانند» (وَمَنْ عَادْ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

به این ترتیب، رباخواری مستمر و دائم سبب می‌شود که آنها بدون ایمان از دنیا بروند و عاقبتشان تیره و تار گردد.

(آیه ۲۷۶) در این آیه مقایسه‌ای بین ربا و انفاق در راه خدا می‌کند. می‌فرماید: «خداوند، ربا را نابود می‌کند؛ و صدقات را افزایش می‌دهد» (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ).

۱ «يَتَخَبَّطُهُ» از ماده «خَبَطَ»، به معنی عدم حفظ تعادل بدن هنگام راه رفتن یا برخاستن است.

«محق» به معنی نقصان و نابودی تدریجی است و «ربا» نمو و رشد تدریجی است. قرآن می‌گوید: خدا سرمایه‌های ربوی را به نابودی سوق می‌دهد. این نابودی تدریجی که برای افراد رباخوار هست، برای اجتماع رباخوار نیز می‌باشد. در مقابل، کسانی که در رفع نیازمندیهای مردم می‌کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می‌گردند و سرمایه آنها رشد طبیعی خود را می‌نماید.

سپس می‌افزاید: «و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ).

«کفار» از ماده «کفور»، به کسی گویند که بسیار ناسپاس و کفران‌کننده باشد و «أثیم» کسی است که گناه زیاد مرتکب می‌شود.

جمله فوق می‌گوید: رباخواران، نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسنه و صرف مال در راه نیازمندیهای عمومی، شکر نعمتی که خداوند به آنها ارزانی داشته به جای نمی‌آورند، بلکه آن را وسیله هرگونه ظلم و ستم و گناه و فساد قرار می‌دهند. طبیعی است که خداوند چنین کسانی را دوست نمی‌دارد.

(آیه ۲۷۷) در این آیه سخن از گروه باایمانی می‌گوید که درست نقطه مقابل رباخوارانند. می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند» (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ ءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

در برابر رباخواران ناسپاس و گنهکار، کسانی که در پرتو ایمان، خودپرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را زنده کرده و - علاوه بر ارتباط با پروردگار و برپاداشتن نماز - به کمک و حمایت نیازمندان می‌شتابند؛ و از این راه از تراکم ثروت و به وجود آمدن اختلافات طبقاتی و به دنبال آن هزارگونه جنایت جلوگیری می‌کنند، پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره‌مند می‌شوند.

طبیعی است که عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به وجود نمی‌آید، خطری که در راه سرمایه‌داران مفت خوار بود و لعن و نفرین‌هایی که به دنبال آن نثار آنها می‌شد برای این دسته نیست.

آیه ۲۷۸ شأن نزول: پس از نزول آیه ربا، خالد بن ولید خدمت پیامبر(ص) حاضر شده عرضه داشت: پدرم چون با طائفه ثقیف معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود، وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است، تحویل بگیرم. آیا این عمل برای من جایز است؟ این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی کرد.

تفسیر: رباخواری یک گناه بی نظیر - در این آیه، خداوند افراد باایمان را مخاطب قرار داده و برای تأکید بیش‌تر در مسأله تحریم ربا، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

جالب اینکه آیه فوق هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است و در واقع، تأکیدی است بر این معنی که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست.

(آیه ۲۷۹) در این آیه لحن سخن را تغییر داده و، پس از اندرزهایی که در آیات پیشین گذشت، به رباخواران هشدار می‌دهد که اگر به کار خود همچنان ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند، پیامبر اسلام(ص) ناچار است با توسل به جنگ جلو آنها را بگیرد. می‌فرماید: «اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد» (فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ).

این همان جنگی است که طبق قانون «فَقَاتِلُوا آلَ بَنِي نَدِيعٍ حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنْهَا أَوْ يَخْرُجُوا مِنْهَا» (اللّه) (با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردند.)^۱ انجام می‌گیرد.

به هر حال، از آیه بالا بر می آید که حکومت اسلامی می تواند با توسل به زور جلو رباخواری را بگیرد.

سپس می افزاید: «و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود» (وَإِنْ تُبْتِئُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ).

یعنی اگر توبه کنید و دستگاه رباخواری را برچینید، حق دارید سرمایه های اصلی خود را که در دست مردم دارید - به استثنای سود - از آنها جمع آوری کنید. این قانون کاملاً عادلانه است چرا که هم از ستم کردن شما بر دیگران جلوگیری می کند و هم از ستم وارد شدن بر شما، و در این صورت، نه ظالم خواهید بود و نه مظلوم. جمله «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» در حقیقت یک شعار وسیع پر مایه اسلامی است که می گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند.

(آیه ۲۸۰) در این آیه می فرماید: «و اگر (بدهکار،) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید» (وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ). در اینجا یکی از حقوق بدهکاران را بیان می فرماید که اگر آنها از پرداختن اصل بدهی عاجز باشند، نه تنها نباید - به رسم جاهلیت - سود مضاعفی بر آنها بست و آنها را زیر فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی نیز به آنها مهلت داده شود. و این یک قانون کلی درباره تمام بدهکاران است.

در پایان آیه می فرماید: «و (در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد،) برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر (منافع این کار را) بدانید» (وَإِنْ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

و این یک مسأله اخلاقی و انسانی است که بحث حقوقی سابق را تکمیل می کند و احساس کینه توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می سازد. اضافه بر اینها، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود که ذخیره روز بازپسین است.

(آیه ۲۸۱) در این آیه با یک هشدار شدید، مسأله ربا را پایان می دهد می فرماید: «و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می گردانند» (وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ).

«سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل بازپس داده می شود» (ثُمَّ تُوفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ).

«و به آنها ستم نخواهد شد» چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است (وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

جالب توجه اینکه در تفسیر دُرِّ الْمَثُورِ نقل شده: این آیه آخرین آیه ای است که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است و، با توجه به مضمون آن، این موضوع هیچ بعید به نظر نمی رسد.

رباخواری از نظر اخلاقی اثر بسیار بدی در روحیه و ام گیرنده به جا می گذارد و کینه او را در دل خودش می یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملت ها سست می کند.

هشام بن سالم می گوید در مورد عَلَتْ تَحْرِيمِ رِبَا امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الرِّبَا لِكَيْلَا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنَ اضْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ» (خداوند، ربا را حرام کرده، تا مردم از کار نیک امتناع نورزند).

(آیه ۲۸۲) تنظیم اسناد تجاری در طولانی ترین آیه قرآن - بعد از بیان احکامی که مربوط به انفاق در راه خدا و همچنین مسأله رباخواری بود، در این آیه که طولانی ترین آیه قرآن است، احکام و مقررات دقیقی برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده تا سرمایه ها هر چه بیش تر رشد طبیعی خود را پیدا کنند و اختلاف و نزاعی در میان مردم رخ ندهد.

در این آیه نوزده دستور مهم در مورد داد و ستد مالی به ترتیب ذیل، بیان شده است.

۱. در نخستین حکم می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که بدهی مدّت داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید»

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ).

در ضمن از این تعبیر، هم مسألهٔ مجاز بودن قرض و وام روشن می‌شود و هم تعیین مدت برای وامها.

آیهٔ مورد بحث شامل عموم بدهی‌هایی می‌شود که در معاملات وجود دارد - مانند سلف و نسیه - در عین اینکه قرض را هم شامل می‌شود.

۲ و ۳. سپس برای اینکه جلب اطمینان بیش‌تری شود و قرارداد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند، می‌افزاید: «و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد» (وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ).

بنابراین، قرارداد باید به وسیلهٔ شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص عادل باشد.

۴. «وکسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان‌طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند. پس باید بنویسد» (وَلَا يَأْتِ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ).

یعنی به پاس این موهبتی که خدا به او داده، نباید از نوشتن قرارداد خودداری کند بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهم کمک نماید.

جملهٔ «کما علمه الله» اشاره به نهایت امانت در نوشتن است. یعنی آن‌چنان که خدا به او تعلیم داده، سند را دقیقاً تنظیم نماید.

۵. «و آن کس که حق برعهدهٔ اوست، باید املا کند» (وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ).

۶. «و از خدا که پروردگار اوست، بپرهیزد؛ و چیزی را فروگذار ننماید» (وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا).

۷. «و اگر کسی که حق بر ذمهٔ اوست، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن)، توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او (به جای او)، املا کند» (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ

يُمَلُّ هُوَ فَلْيُمَلِّ وَوَيْهٖ).

بنابراین در مورد سه طایفه، ولیّ باید املا کند: کسانی که سفیه‌اند و نمی‌توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند و امور مالی خویش را سر و سامان بخشند هر چند دیوانه نباشند؛ کسانی که دیوانه یا از نظر فکری ضعیف و کم‌عقل هستند مانند کودکان کم سن و سال و پیران فرتوت و کم‌هوش و افراد گنگ و لال؛ و کسانی که توانایی املا کردن را ندارند هر چند گنگ نباشند.

از این جمله، احکام دیگری نیز به‌طور ضمنی استفاده می‌شود؛ از جمله ممنوع بودن تصرّفات مالی سفیهان و ضعیف‌العقل‌ها، و همچنین جواز دخالت ولیّ در این‌گونه امور.

۸. ولیّ باید در املا «عدالت را رعایت نماید» (بِالْعَدْلِ).

۹. سپس می‌افزاید: «و دو نفر را (بر این حق) شاهد بگیرید» (وَاسْتَشْهَدُوا

شَهِيدَيْنِ).

۱۰ و ۱۱. دو شاهد باید «از مردان شما باشند» (مِنْ رِجَالِكُمْ).

تعبیر به رجال، بالغ بودن را می‌رساند و اضافه کردن آن به ضمیر «کُم» اسلام را. یعنی هم بالغ و هم مسلمان باشند.

۱۲ و ۱۳. «و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید» (فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ).

از این جمله مسأله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود استفاده می‌شود.

۱۴. در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند، هر کدام می‌توانند مستقلاً شهادت بدهند، اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، این دو زن باید با هم شاهد قرار گیرند؛ «تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند» (أَنْ تَضِلَّ

۱ در تفاوت میان «شاهد» و «شاهد» باید بگوییم: شاهد به کسی گفته می‌شود که در واقعه حضور می‌یابد تا بتواند گواه بر آن باشد و شهید کسی است که ادای شهادت می‌کند.

إِحْدَيْهِمَا فَتَذَكِّرُ إِحْدَيْهِمَا الْأُخْرَى).

زیرا زنان به خاطر عواطف قوی، ممکن است تحت تأثیر واقع شوند و، به هنگام ادای شهادت، به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند. ۱۵. «و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند» (وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا).

بنابراین، تحمّل شهادت، به هنگام دعوت برای این کار، واجب است. ۱۶. بدهی کم باشد یا زیاد، باید آن را نوشت زیرا سلامت روابط اقتصادی که مورد نظر اسلام است، ایجاب می‌کند که در قراردادهای مربوط به بدهکاری‌های کوچک نیز از نوشتن سند کوتاهی نشود. از این رو، در جمله بعد می‌فرماید: «و از نوشتن (بدهی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید» هرچه باشد بنویسید (وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ).

سپس می‌افزاید: «این، در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر، و برای شهادت مستقیم‌تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفت‌وگو) بهتر می‌باشد» (ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا).

در واقع، این جمله اشاره به فلسفه احکام فوق در مورد نوشتن اسناد معاملاتی است و به خوبی نشان می‌دهد که اسناد تنظیم شده می‌تواند به عنوان شاهد و مدرک مورد توجه قضات قرار گیرد.

۱۷. سپس یک مورد را از این حکم استثنا کرده می‌فرماید: «مگر اینکه دادوستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید» (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا).

۱۸. در معامله نقدی تنظیم سند و نوشتن آن لازم نیست، اما شاهد گرفتن برای آن بهتر است زیرا جلو اختلافات احتمالی آینده را می‌گیرد. از این رو، آیه می‌فرماید: «ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید»

(وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ).

احتمال دارد که منظور شاهد گرفتن در تمام معاملات است خواه نقدی باشد یا نسیه. در آیه بعد نیز شاهی بر این مسأله وجود دارد.

۱۹. در آخرین حکمی که در این آیه ذکر شده می‌فرماید: «و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حق‌گویی) زیانی برسد» و زیر فشار قرار گیرند (وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ).

«و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید» (فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ).

در پایان آیه مردم را به تقوا و پرهیزگاری و امتثال اوامر خداوند دعوت می‌کند می‌گوید: «و از خدا بپرهیزید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ).

سپس یادآوری می‌نماید که، «و خداوند (آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادی و معنوی است)، به شما تعلیم می‌دهد» (وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهَ).

قرار گرفتن دو جمله فوق در کنار یکدیگر، این مفهوم را می‌رساند که تقوا و خداپرستی، اثر عمیقی در آگاهی و روشن‌بینی و فزونی علم و دانش دارد.

او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنهاست، برای آنها مقرر می‌دارد. «خداوند به همه چیز داناست» (وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

(آیه ۲۸۳) این آیه با ذکر چند حکم دیگر در رابطه با مسأله تنظیم اسناد تجاری، مکمل آیه قبل است. آنها عبارتند از:

۱. «و اگر در سفر بودید، و نویسنده‌ای نیافتید (تا اسناد معامله را برای شما

تنظیم کند و قرارداد را بنویسد)، گروگان بگیرید؛ گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد (وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ).

البته در وطن نیز، اگر دسترسی به تنظیم‌کننده سند نباشد، اکتفا کردن به گروگان مانعی ندارد.

۲. سپس به عنوان یک استثنا می‌فرماید: «و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل)

داشته باشید، (گروگان لازم نیست، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون

گروگان، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد؛ و از

خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد» (فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ).

در اینجا طلب طلبکار، به عنوان یک امانت ذکر شده که خیانت در آن، گناه بزرگی است.

۳. سپس همه مردم را مخاطب ساخته و یک دستور جامع در زمینه شهادت بیان می‌کند می‌فرماید: «و شهادت را کتمان نکنید. و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است» (وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ).

بنابراین، کسانی که از حقوق دیگران آگاهند، موظفند به هنگام دعوت برای ادای شهادت، آن را کتمان نکنند.

و از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن به وسیله دل و روح انجام می‌شود، آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی کرده می‌گوید: و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است.

در پایان آیه نسبت به حفظ امانت و ادای حقوق یکدیگر و عدم کتمان شهادت هشدار داده می‌فرماید: «و خداوند، به آنچه انجام می‌دهید، داناست» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

ممکن است مردم ندانند چه کسی قادر به ادای شهادت است و چه کسی نیست و نیز ممکن است مردم ندانند در آنجا که اسناد و گروگانی وجود ندارد، چه کسی طلبکار و چه کسی بدهکار است، ولی خداوند همه اینها را می‌داند و هرکس را طبق اعمالش جزا می‌دهد.

(آیه ۲۸۴) همه چیز از آن اوست - این آیه آنچه را که در جمله آخر آیه قبل آمد تکمیل می‌کند می‌گوید: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست. و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را برطبق آن، محاسبه می‌کند» (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ).

«سپس هر کس را که بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، می بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات می کند» (فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ).

یعنی تصوّر نکنید اعمالی همچون کتمان شهادت و گناهان قلبی دیگر، بر او مخفی می ماند. کسی که حاکم بر جهان هستی است هیچ چیز بر او مخفی نخواهد بود.

در پایان آیه می فرماید: «و خداوند به همه چیز قدرت دارد» (وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

هم آگاهی دارد نسبت به همه چیز این جهان و هم قدرت دارد لیاقتها و شایستگی ها را مشخص کند و هم متخلفان را کیفر دهد.

آیه ۲۸۵ شأن نزول: هنگامی که آیه سابق نازل شد - که اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را برطبق آن، محاسبه می کند. - گروهی از اصحاب ترسان شدند (و می گفتند: هیچ کس از ما خالی از وسوسه های باطنی و خطورات قلبی نیست. و همین معنی را خدمت رسول خدا (ص) عرض کردند). آیه نازل شد و راه و رسم ایمان و اطاعت و تسلیم را به آنان آموخت.

تفسیر: راه و رسم ایمان - سوره بقره با بیان بخشی از معارف و اعتقادات حق آغاز شد و با همین معنی که در این آیه و آیه بعد می باشد نیز پایان می یابد. به این ترتیب، آغاز و پایان آن هماهنگ است.

نخست می فرماید: «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است» و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می باشد (ءَأَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ).

و این از امتیازات انبیای الهی است که به مرام و مکتب خویش ایمان قاطع داشته و هیچ گونه تزلزلی در اعتقاد خود نداشته اند. قبل از همه خودشان مؤمن بودند و بیش از همه استقامت و پایمردی داشتند.

سپس می افزاید: «و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها

و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند): ما در میان هیچ‌یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم» و به همه ایمان داریم (وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نَفَرِقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ).

بعد می‌افزاید: مؤمنان، علاوه بر ایمان راسخ و جامع، در مقام عمل نیز «گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم) و بازگشت (ما) به سوی توست» (وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ).

به این ترتیب، ایمان به مبدأ و معاد و رسولان الهی، با التزام عملی به دستورات الهی همراه و هماهنگ می‌گردد.

(آیه ۲۸۶) این آیه می‌گوید: «خداوند هیچ‌کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی‌کند» (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقيید می‌گردد و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می‌یابد.

سپس می‌افزاید: «(انسان)، هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است» (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

آیه فوق با این بیان، مردم را به مسؤولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می‌سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگر از این قبیل خط بطلان می‌کشد.

و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است و هر کس مسؤول اعمال خویش است)، از زبان مؤمنان، هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می‌کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند. نخست می‌گویند: «پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن» (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا).

بنابراین، فراموشکاری‌هایی که زاییده سهل‌انگاری است قابل مجازات می‌باشد.

«خطا» معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می‌زند.

«نسیان» در جایی گفته می‌شود که انسان با توجه دنبال کاری می‌رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده است.

آنها چون می‌دانند مسؤول اعمال خویشند از این رو با تضرعی مخصوص، خدا را به عنوان «رَبِّ» و کسی که لطف خاصی در پرورش آنان دارد، می‌خوانند و می‌گویند: زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست، ما می‌کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش.

سپس در دومین درخواست می‌گویند: «پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن‌چنان که (به خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی» (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا).

«اِصْر» در اصل به معنی ننگه‌داری و محبوس ساختن است و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته می‌شود.

در سومین درخواست می‌گویند: «پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار» (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ).

این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت‌فرسا یا مجازاتهای سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد.

در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می‌گویند: «و آثار گناه را از ما بشوی؛ و ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده» (وَاغْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا).

و در هفتمین و آخرین درخواست می‌گویند: «تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان» (أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

به این ترتیب، تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزی‌های فردی و اجتماعی و بخشش و رحمت الهی می‌گردد. و این، تقاضایی است بسیار جامع.

«پایان تفسیر سوره بقره»

سوره آل عمران [۳]

در مدینه نازل شده و ۲۰۰ آیه است

محتوای سوره: ۱. بخش مهمی از این سوره، از توحید و صفات خداوند و معاد و معارف اسلامی بحث می‌کند.

۲. بخش دیگری، دربارهٔ جهاد و دستورهای مهم آن و حیات جاویدان شهیدان راه خدا، همچنین درسهای عبرتی که در دو غزوه بدر و اُحُد بود سخن می‌گوید.

۳. در قسمتی از این سوره، به یک سلسله احکام اسلامی در زمینه لزوم وحدت صفوف مسلمین و خانهٔ کعبه و فریضهٔ حج و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری و مسألهٔ امانت و انفاق در راه خدا، ترک دروغ، و مقاومت و پایمردی در مقابل دشمن و صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و آزمایشهای مختلف الهی و ذکر خداوند در هر حال، اشارات پر معنایی شده است.

۴. برای تکمیل این بحثها بخشی از تاریخ انبیا و داستان مریم و مقامات این زن بزرگ ذکر شده است.

در مورد فضیلت این سوره از پیامبر(ص) روایت شده است: «هر کس سوره آل عمران را بخواند، به تعداد آیات آن، امانی بر پل دوزخ به او می‌دهند.»

شان نزول: بعضی از مفسران می‌گویند: هشتاد و چند آیه از این سوره دربارهٔ فرستادگان و مسیحیان نجران نازل شده است.

فرستادگان شصت نفر بودند که چهارده نفرشان از اشراف و برجستگان

نجران محسوب می‌شدند. سه نفر از این چهارده نفر سمت ریاست داشتند و مسیحیان آن سامان در کارها و مشکلات خود به آنها مراجعه می‌کردند. این گروه شصت نفری در لباس مردان قبیله بنی‌کعب به مدینه آمدند و به مسجد پیامبر(ص) وارد شدند. موقعی که آنها وارد مسجد شدند، هنگام نمازشان بود. طبق مراسم خود، ناقوس را نواختند و مشغول نماز شدند. پس از نماز، عاقب و سید، که اولی امیر و رئیس قوم خود محسوب می‌شد و دیگری سرپرست تشریفات و تنظیم برنامه سفر و مورد اعتماد مسیحیان بود، خدمت پیامبر(ص) رسیدند و با او آغاز سخن کردند. حضرت به آنها پیشنهاد کرد: به آیین اسلام درآیید و در پیشگاه خداوند تسلیم گردید!

عاقب و سید گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده‌ایم. پیامبر(ص) فرمود: «شما چگونه بر آیین حق هستید با اینکه اعمالتان حاکی از این است که تسلیم خداوند نیستید، چه اینکه برای خدا فرزند قائلید و عیسی را پسر خدا می‌دانید و صلیب را عبادت و پرستش می‌کنید و گوشت خوک می‌خورید. تمام این امور مخالف آیین حق است.»

عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش که بوده است؟ حضرت فرمود: «آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟» گفتند آری. فرمود: «آیا این‌طور نیست که خدای ما به هر چیزی احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با اوست.» گفتند: آری همین‌طور است. فرمود: «آیا عیسی این اوصاف را داشت؟» گفتند: نه. فرمود: «آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد و بعد همچون مادرهای دیگر، او را به دنیا آورد و عیسی پس از ولادت، چون اطفال دیگر غذا می‌خورد؟» گفتند: آری چنین بود. فرمود: «پس چگونه عیسی پسر خداست با اینکه هیچ‌گونه شباهتی به پدرش ندارد؟»

سخن که به اینجا رسید همگی خاموش شدند. در این هنگام هشتاد و چند

آیه از اوایل این سوره برای توضیح معارف و برنامه‌های اسلام نازل گردید.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر: در آغاز این سوره نیز به حروف مقطعه برخورد می‌کنیم (الم).

درباره این حروف ابتدای سوره بقره توضیح دادیم که نیاز به تکرار آن نیست.

(آیه ۲) در این آیه می‌فرماید: «معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و

نگه‌دارنده، نیست» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ).

شرح و تفسیر این آیه در سوره بقره آیه ۲۵۵ گذشت.

(آیه ۳) در این آیه خطاب به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: خداوندی که

«کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است؛ و انجیل

را...» (نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ).

حق یعنی موضوع ثابت و پایرجایی که باطل به آن راه ندارد.

(آیه ۴) «پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد؛ و (نیز) کتابی که حق را از

باطل مشخص می‌سازد، نازل کرد» (مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ).

و بعد از اتمام حجّت و نزول آیات از سوی خداوند و گواهی فطرت و عقل بر

صدق دعوت پیامبران، راهی جز مجازات نیست. از این رو به دنبال بحثی که درباره

حقّانیت پیامبر (ص) و قرآن مجید گذشت، در این آیه می‌فرماید: «کسانی که به آیات

خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيدٌ).

و برای روشن ساختن اینکه توانایی خداوند بر تحقق بخشیدن تهدیداتش

جای تردید نیست، می‌افزاید: «و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا

و صاحب انتقام است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ).

«عزیز» در لغت به معنی هر چیز مشکل غیرقابل نفوذ و غالب می‌باشد. از

این رو زمینی که عبور از آن به سختی انجام می‌گیرد «عزاز» نامیده می‌شود و نیز هر

چیز که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد «عزیز» نامیده می‌شود. همچنین

افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها مشکل یا غیرممکن است، عزیز هستند و هرکجا کلمه عزیز بر خدا اطلاق می شود به همین معنی است. یعنی هیچ کس قادر بر غلبه بر او و شکست او نیست و همه در برابر اراده و مشیت او محکوم اند.

(آیه ۵) این آیه تکمیل آیات قبل است. می فرماید: «هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند» بنابراین، تدبیر آنها بر او مشکل نیست (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).

چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او در همه جا حاضر و ناظر است و، به حکم اینکه وجودش از هر نظر بی پایان و نامحدود است، جایی از او خالی نیست. و به ما از خود ما نزدیک تر است. بنابراین، در عین اینکه محل و مکانی ندارد، به همه چیز احاطه دارد. و این احاطه به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است.

(آیه ۶) سپس به گوشه ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خداست اشاره کرده می فرماید: «او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آن چنان که می خواهد تصویر می کند» (هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ).

آری «معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

صورت بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک، آن هم نقشهای بدیع و عجیب و پی در پی، راستی شگفت آور است. به خصوص با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادها و صفات و غرایز مختلف وجود دارد. و اگر می بینیم معبودی جز او نیست، به خاطر همین است که شایسته عبودیت، جز ذات پاک او نمی باشد.

آیه ۷ شأن نزول: از امام باقر(ع) روایت شده است: چند نفر از یهود به اتفاق حی بن اخطب و برادرش، خدمت پیامبر اسلام(ص) آمدند و حروف مقطعه «الم» را

دستاویز خود قرار داده گفتند: طبق حساب ابعاد، الف مساوی یک و لام مساوی ۳۰ و میم مساوی ۴۰ می باشد. به این ترتیب، خبر داده‌ای که دوران بقای اُمّت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست.

پیامبر(ص) برای جلوگیری از سوءاستفاده آنها فرمود: چرا تنها «الم» را محاسبه کرده‌اید، مگر در قرآن «المص» و «الر» و سایر حروف مقطعه نیست. اگر این حروف اشاره به مدّت بقای اُمّت من باشد چرا همه را محاسبه نمی‌کنید؟! (در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است.) سپس آیه مورد بحث نازل شد.

تفسیر: محکم و متشابه در قرآن - در آیات پیشین سخن از نزول قرآن

به‌عنوان یکی از دلایل آشکار نبوّت پیامبر اسلام(ص) به میان آمده بود، در این آیه یکی از ویژگی‌های قرآن و چگونگی بیان مطلب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است. نخست می‌فرماید: «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد؛ که قسمتی از آن، آیات محکم [= صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، متشابه است [= آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد.]» (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ).

این آیات متشابه محکم است برای آزمایش افراد که عالمان راستین و فتنه‌گران لجوج را از هم جدا می‌سازد. از این‌رو به دنبال آن می‌فرماید: «اما آنها که در قلوبشان انحراف است)، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند و مردم را گمراه سازند؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند» (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ).^۱

۱. «زینغ» در اصل به‌معنی انحراف از حالت مستقیم و مایل شدن به یک‌طرف است. بودن زینغ در قلب، به‌معنی انحراف اعتقادات از راه راست به راه‌های انحرافی است.

«تأویل» در اصل به معنی بازگشت دادن چیزی است. بنابراین، کار یا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم، تأویل نامیده می‌شود.

سپس می‌افزاید: آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی «می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست» (يَقُولُونَ ءَاٰمَنَّا بِهٖ كُلُّمِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا).

«و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند» و این حقیقت را درک نمی‌کنند (وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُو الْاَلْبَابِ).

از آیه فوق استفاده می‌شود که آیات قرآن بر دو دسته‌اند: مفهوم قسمتی از آیات آن چنان روشن است که جای هیچ‌گونه انکار و توجیه و سوءاستفاده در آن نیست، آنها را «محکّمات» گویند. و قسمتی به خاطر بالا بودن سطح مطلب و گفت‌وگو درباره عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب و جهان رستاخیز و صفات خدا، چنان هستند که معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را «متشابهات» گویند.

معمولاً افراد منحرف می‌کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری برخلاف حق برای آنها درست کنند، تا در میان مردم فتنه‌انگیزی نمایند و آنها را از راه حق گمراه سازند، اما خداوند و راسخان در علم، اسرار این آیات را می‌دانند و برای مردم تشریح می‌کنند.

البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند، همچون پیامبر و ائمه هدی، از همه اسرار آن آگاهند در حالی که دیگران هر یک به اندازه دانش خود از آن چیزی می‌فهمند. همین حقیقت است که مردم، حتی دانشمندان را به دنبال معلّمان الهی، برای درک اسرار قرآن، می‌فرستند.

(آیه ۸) رهایی از لغزشها- از آنجا که آیات متشابه و اسرار نهانی آن ممکن است لغزشگاهی برای افراد گردد و از این امتحان سیه‌روی درآیند، راسخان در علم و اندیشمندان باایمان، علاوه بر به کار گرفتن سرمایه‌های علمی خود، در فهم معنی

این آیات به پروردگار خویش پناه می‌برند. این آیه و آیه بعد که از زبان راسخان در علم می‌باشد، روشنگر این حقیقت است. آنها می‌گویند: «پروردگارا، دل‌هایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان؛ و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای» (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ).

(آیه ۹) و از آنجا که عقیده به معاد و توجه به روز رستاخیز از هر چیز برای کنترل امیال و هوسها مؤثرتر است، راسخان در علم به یاد آن روز می‌افتند می‌گویند: «پروردگارا، تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند، از وعده خود تخلف نمی‌کند» ما به تو و رحمت بی‌پایانت، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم (رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ).

و به این ترتیب، از هوی و هوسها و احساسات افراطی که موجب لغزش می‌گردد، خود را برکنار می‌دارند؛ و می‌توانند آیات خدا را آن‌چنان که هست بفهمند.

(آیه ۱۰) در آیات گذشته وضع مؤمنان و غیرمؤمنان در برابر آیات محکم و متشابه بیان شده بود، در ادامه این بحث از وضع دردناک کافران در روز قیامت پرده بر می‌دارد و عواقب شوم اعمالشان را برای آنها مجسم می‌سازد. می‌فرماید: «ثروتها و فرزندان کسانی که کافر شدند، نمی‌تواند آنان را از (عذاب) خداوند بازدارد؛ (و از کیفر، رهایی بخشد). و آنان خود، آتشگیره دوزخند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ).

(آیه ۱۱) سپس به یک نمونه روشن از اقوامی که دارای ثروت و نفرات فراوان بودند ولی به هنگام نزول عذاب، این امور نتوانست مانع نابودی آنان گردد اشاره کرده می‌فرماید: عادت آنان در انکار و تحریف حقایق، «همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات ما را تکذیب کردند، و خداوند آنها را به (کیفر) گناهانشان گرفت؛ و خداوند، سخت کیفر است» (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فِئْتَانًا يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَسْمَانُ كَالسَّمَانِ فَرَسَقَتُمْ فِي الْمَصَابِعِ الْمَغَالِقِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُكْفَرُونَ فَأُولَئِكَ مَكِيدًا أَلْقَاهُ اللَّهُ فِي أَرْضٍ عَظِيمًا يَوْمَ تَرَى الْأَرْضَ كَاطِيَةً إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

آیه ۱۲ شأن نزول: پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، جمعی از یهود گفتند: آن پیامبر امّی که ما وصف او را در کتاب دینی خود (تورات) خوانده ایم که در جنگ مغلوب نمی شود، همین پیغمبر است. بعضی دیگر گفتند: عجله نکنید، تا نبرد دیگری واقع شود. هنگامی که جنگ احد پیش آمد و ظاهراً به شکست مسلمانان پایان یافت، گفتند: نه، به خدا سوگند، آن پیامبری که در کتاب ما بشارت به آن داده شده، این نیست. در این هنگام آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که نتیجه را در پایان کار حساب کنید؛ و بدانید همگی مغلوب خواهید شد.

تفسیر: با توجه به شأن نزول فوق معلوم می شود کفّاری که به اموال و ثروتها و فرزندان مغرور بودند، انتظار شکست اسلام را داشتند. قرآن روی سخن را به پیامبر کرده می فرماید: «به آنها که کافر شدند بگو: (از پیروزی موقت خود در جنگ احد، شاد نباشید). به زودی مغلوب خواهید شد؛ و (سپس در رستاخیز) به سوی جهنّم، محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است!» (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئس المهاد).

در قرآن مجید اخبار غیبی فراوانی است که از دلایل عظمت و اعجاز قرآن می باشد. و یک نمونه آن آیه فوق است که خداوند، صریحاً به پیامبر خود بشارت پیروزی بر همه دشمنان را می دهد.

طولی نکشید که مضمون آیه تحقق یافت. یهودیان مدینه (بنی قریظه و بنی نضیر) درهم شکسته شدند و در غزوه خیبر مهم ترین مرکز قدرت آنان از هم متلاشی شد. و مشرکان نیز در فتح مکه، برای همیشه مغلوب گشتند.

آیه ۱۳ شأن نزول: این آیه گوشه ای از ماجرای بدر را بازگو می کند. در جنگ بدر تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود. ۷۷ نفرشان از مهاجران و ۲۳۶ نفر آنها از انصار بودند. پرچم مهاجران به دست علی (ع) و سعد بن عباده پرچمدار انصار بود. آنان با هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر، در این نبرد شرکت کرده بودند. با

اینکه سپاه دشمن بیش از هزار نفر با اسلحه و تجهیزات کافی بودند، مسلمانان بر آنها غالب شدند و با پیروزی کامل به مدینه مراجعت کردند.

تفسیر: این آیه در حقیقت بیان نمونه‌ای است از آنچه در آیات قبل گذشت و به کافران هشدار می‌دهد که به اموال و ثروت و زیادی نفرات مغرور نشوند که سودی به حالشان ندارد. یک شاهد زنده این موضوع جنگ بدر است. می‌فرماید: «در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر) با هم روبه‌رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود» (قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا).

«یک گروه، در راه خدا نبرد می‌کرد؛ و جمع دیگری که کافر بود» در راه شیطان و بت (فِتَّةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ).

سپس می‌افزاید: «در حالی که آنها (گروه مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می‌دیدند» (يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ).

چنانکه در آیه ۴۴ سوره انفال بدان اشاره شده است، خدا می‌خواست پیش از آغاز جنگ تعداد مسلمانان در نظر آنان کم جلوه کند تا با غرور و غفلت وارد جنگ شوند و پس از شروع جنگ، دو برابر جلوه کند. و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد. به عکس، خداوند عدد دشمنان را در نظر مسلمانان کم جلوه داد تا بر قدرت و قوت روحیه آنها بیفزاید.

سپس می‌افزاید: «و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تأیید می‌کند» (وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ).

در پایان آیه می‌فرماید: «در این، عبرتی است برای بینایان» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).^۱

آنها که چشم بصیرت دارند و حقیقت را آن‌چنان که هست می‌بینند، از این پیروزی همه‌جانبه افراد باایمان درس عبرت می‌گیرند و می‌دانند سرمایه اصلی

۱. «عبره» در اصل از ماده «عبور» گرفته شده که به معنی گذشتن از حالی به حال دیگر یا از جایی به جای دیگر است. به اشک چشم «عبره» می‌گویند زیرا از چشم عبور می‌کند. به کلمات که از زبانها و گوشها می‌گذرد نیز «عبارت» می‌گویند. عبرت گرفتن از حوادث نیز به خاطر آن گفته می‌شود که انسان از آنچه می‌گذرد و از حقایقی در پشت سر آن آگاه می‌شود.

پیروزی، ایمان است و ایمان.

(آیه ۱۴) در آیات گذشته سخن از کسانی بود که تکیه بر اموال و فرزندانشان در زندگی دنیا داشتند و به آن مغرور شدند و خود را از خدا بی نیاز دانستند، این آیه در حقیقت تکمیلی است بر آن سخن. می فرماید: «مَحَبَّتِ امُورِ مَادِّی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است»؛ تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند (زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنینِ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالنِّصَّةِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ).^۱

در تفسیر آیه آنچه صحیح به نظر می رسد این است که زینت دهنده خداوند است زیرا اوست که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت به پیش ببرد.

ولی «اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادّی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست» (ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ).

درست است که بدون این وسایل نمی توان زندگی کرد، حتّی پیمودن راه معنویت و سعادت نیز بدون وسائل مادّی غیرممکن است، امّا استفاده کردن از در این مسیر، مطلبی است و دلبستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن مطلب دیگر - دقّت کنید.

(آیه ۱۵) با توجّه به آنچه در آیه قبل درباره اشیاى مورد علاقه انسان در زندگی مادّی دنیا آمده بود، در اینجا در یک مقایسه به مواهب خداوند در جهان آخرت و قوس صعودی تکامل انسان اشاره کرده می فرماید: «بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه های مادّی)، بهتر است؟» (قُلْ أَوْ نَسِیْتُمْ مِنْ

۱. «شهوآت» جمع «شهوآت»، به معنی علاقه شدید به چیزی است ولی در آیه بالا «شهوآت» به معنی مشتتهای (اشیاى مورد علاقه) به کار رفته است.

ذَلِكُمْ).

سپس به شرح آن پرداخته می‌افزاید: «برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کرده‌اند، (و از این سرمایه‌ها، در راه مشروع و حق و عدالت، استفاده می‌کنند،) در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر)، باغهایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد؛ همیشه در آن خواهند بود؛ و همسرانی پاکیزه، و خوشنودی خداوند (نصیب آنهاست). و خدا به (امور) بندگان، بیناست» (لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ).

قرآن مجید در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذات نامشروع و هوسهای سرکش و ظلم و ستم به دیگران بهره‌مند، خداوند لذاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی، که از هرگونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیبشان خواهد کرد.

(آیه ۱۶) در این آیه به معرفتی بندگان پرهیزگار که در آیه قبل به آن اشاره شده بود پرداخته و شش صفت ممتاز برای آنها برمی‌شمرد:

۱. آنان با تمام دل و جان متوجه پروردگار خویشند و ایمان، قلب آنها را روشن ساخته و به همین دلیل، در برابر اعمال خویش احساس مسؤولیت می‌کنند. می‌فرماید: «همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم؛ پس گناهان ما را بیامرز، و ما را از عذاب آتش، نگاه‌دار» (الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ).

(آیه ۱۷) ۲. «همانها که (در برابر مشکلات، و در مسیر اطاعت و ترک گناه،) استقامت می‌ورزند» (الصَّابِرِينَ).

۳. «راستگو هستند» (وَالصَّادِقِينَ).

و آنچه در باطن به آن معتقدند، در ظاهر به آن عمل می‌کنند و از نفاق و دروغ و تقلب و خیانت به دورند.

۴. در برابر خدا «خضوع می‌کنند» (وَالْقَانِتِينَ).

و در طریق بندگی و عبودیت خدا بر این کار مداومت دارند.

۵. «و (در راه او) انفاق می‌کنند» (وَالْمُنْفِقِينَ).

نه تنها از اموال بلکه از تمام مواهب مادی و معنوی که در اختیار دارند، به نیازمندان می‌بخشند.

۶. «و در سحرگاهان، استغفار می‌نماید» (وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ).

در آن هنگام که چشمهای غافلان و بی‌خبران در خواب است و غوغاهای جهان مادی فرونشسته. به همین دلیل، حالت حضور قلب و توجه خاص به ارزش‌های اصیل، در دل مردان خدا زنده می‌شود. به‌پا می‌خیزند و در پیشگاه باعظمتش سجده می‌کنند و از گناهان خود آمرزش می‌طلبند و می‌جو انوار جلال کبریایی او می‌شوند.

در حدیثی امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: «هر کس در نماز وتر (آخرین رکعت نماز شب)، هفتاد بار بگوید: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ، و تا یک‌سال این عمل را ادامه دهد، خداوند او را از استغفارکنندگان در سحر قرار می‌دهد و او را مشمول عفو و رحمت خود می‌سازد.»

(آیه ۱۸) به دنبال بحثی که درباره مؤمنان راستین در آیات قبل آمده بود، در این آیه به گوشه‌ای از دلائل توحید و خداشناسی و بیان روشنی این راه پرداخته می‌گوید: «خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست» (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه‌ای بر این مطلب)، گواهی می‌دهند» (وَالْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ).

«در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد» که این عدالت نیز، نشانه بارز وجود اوست (قَائِمًا بِالْقِسْطِ).

با این اوصاف که گفته شد، «معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

بنابراین، شما هم با خداوند و فرشتگان و دانشمندان هم صدا شوید و نغمه توحید سر دهید.

این آیه از آیاتی است که همواره مورد توجه رسول اکرم (ص) بوده و در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود. زبیر بن عوام می گوید: شب عرفه در خدمت رسول خدا (ص) بودم، شنیدم که مکرر این آیه را می خواند.

(آیه ۱۹) روح دین همان تسلیم در برابر حق است - بعد از بیان یگانگی معبود، به یگانگی دین پرداخته می فرماید: «دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است» (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ).

یعنی آیین حقیقی در پیشگاه خدا همان تسلیم در برابر فرمان اوست. در واقع، روح دین در هر عصر و زمان، جز تسلیم در برابر حق نبوده و نخواهد بود.

سپس به بیان سرچشمه اختلافات مذهبی که علی رغم وحدت حقیقی دین الهی به وجود آمده می پردازد. می فرماید: «و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود» (وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْضًا بَيْنَهُمْ).

بنابراین، ظهور اختلاف اولاً بعد از علم و آگاهی بود و ثانیاً انگیزه ای جز طغیان و ظلم و حسد نداشت.

مثلاً پیامبر اسلام (ص)، علاوه بر معجزات آشکار از جمله قرآن مجید و دلائل روشنی که در متن این آیین آمده، اوصاف و مشخصاتش در کتب آسمانی پیشین که بخشهایی از آن در دست یهود و نصاری وجود داشت، بیان شده بود. به همین دلیل، دانشمندانشان قبل از ظهور او، بشارت ظهورش را با شوق و تأکید فراوان می دادند اما همین که مبعوث شد، چون منافع خود را در خطر می دیدند، از روی طغیان و ظلم و حسد، همه را نادیده گرفتند. از این رو در پایان آیه سرنوشت آنها و امثال آنها را بیان کرده می گوید: «و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است» (وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ

سَرِيعُ الْحِسَابِ).

آری کسانی که آیات الهی را بازیچه هوسهای خود قرار دهند، نتیجه کارشان را در دنیا و آخرت می بینند.

منظور از «آیات الله» آیات الهی و براهین او و کتابهای آسمانی است. حتی ممکن است آیات تکوینی الهی را در عالم هستی شامل شود.

(آیه ۲۰) به دنبال بیان سرچشمه اختلافات دینی، به گوشه‌ای از این اختلاف که همان بحث و جدال یهود و نصاری با پیامبر اسلام (ص) بود، اشاره می کند می فرماید: «اگر با تو، به گفت و گو و ستیز برخیزند (با آنها مجادله نکن؛ و) بگو: من و پیروانم، در برابر خداوند (و فرمان او)، تسلیم شده ایم» (فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ).

خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می دهد که از بحث و مجادله با آنها دوری کن، «و به آنها که اهل کتاب هستند [= (یهود و نصاری) و بی سوادان [= مشرکان] بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟» (وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ).

«اگر (در برابر فرمان و منطوق حق)، تسلیم شوند، هدایت می یابند؛ و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش؛ زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است» (فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ).

بدیهی است منظور تسلیم زبانی و ادعایی نیست، بلکه منظور تسلیم حقیقی و عملی در برابر حق است.

در پایان آیه می فرماید: «و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان، بیناست» (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ).

از این آیه به خوبی روشن می شود که روش پیامبر (ص) هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است، بلکه کوشش و مجاهدت داشته که حقایق بر مردم روشن شود و سپس آنان را به حال خود و امی گذاشته که خودشان تصمیم لازم را در پیروی از

حق بگیرند.

(آیه ۲۱) در تعقیب آیه قبل که به طور ضمنی نشان می‌داد یهود و نصاری و مشرکانی که با پیامبر اسلام (ص) به گفت و گو و ستیز برخاسته بودند تسلیم حق نبودند، در این آیه به بعضی از نشانه‌های این مسأله اشاره می‌کند می‌فرماید: «کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.

در این آیه به سه گناه بزرگ اشاره شده که ثابت می‌کند آنها تسلیم فرمان حق نیستند، بلکه صدای حق‌گویان را در گلو خفه می‌کنند.

(آیه ۲۲) در آیه قبل به یک کیفر آنها (عذاب الیم) اشاره شد، در این آیه به دو کیفر دیگر آنها اشاره می‌کند می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ)، در دنیا و آخرت تباه شده» ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾.

دیگر اینکه آنها در برابر مجازاتهای سخت الهی، «یاور و مددکار (و شفاعت‌کننده‌ای) ندارند» ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾.

آیه ۲۳ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که در عصر پیامبر (ص) زن و مردی از یهود مرتکب زنا می‌شدند. با اینکه در تورات دستور مجازات سنگباران درباره این چنین اشخاص داده شده بود، چون آنها از طبقه اشراف بودند، بزرگان یهود از اجرای این دستور در مورد آنها سر باز زدند و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام (ص) مراجعه کرده داوری طلبند.

حضرت فرمود: همین تورات فعلی میان من و شما داوری می‌کند. پذیرفتند. پیامبر (ص) دستور داد قسمتی از تورات را که آیه «رجم» (سنگباران) در آن بود، پیش روی دانشمند یهود، ابن صوری بگذارند. وی که قبلاً از جریان آگاه شده بود، هنگامی که به این آیه رسید دست روی آن گذاشت و جمله‌های بعد را خواند.

عبدالله بن سلام که نخست از دانشمندان یهود بود و سپس اسلام اختیار کرده بود، متوجه پرده‌پوشی ابن صوریاء شد، برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن تورات قرائت کرد. سپس پیامبر(ص) دستور داد مجازات مزبور طبق آیین آنها در مورد این دو مجرم اجرا شود. جمعی از یهود خشمناک شدند و این آیه درباره وضع آنها نازل گردید.

تفسیر: به دنبال آیات گذشته که از محاجّه و گفت‌وگوهای لجوجانه گروهی از اهل کتاب سخن به میان آورد، در اینجا روشن می‌سازد که آنها تسلیم پیشنهادهای منطقی نبودند و انگیزه‌های این عمل و نتایج آن را نیز بازگو می‌کند. می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند» (الْمُ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ).

از جمله «أوتوا نصيبًا من الكتاب» بر می‌آید که تورات و انجیل که در دست یهود و نصاری در آن عصر بود، تنها قسمتی از آن بود و احتمالاً قسمت بیش‌تر از این دو کتاب آسمانی از میان رفته یا تحریف شده بود.

آری آنها به همان حکم موجود در کتاب مذهبی خویش نیز گردن نهند و، با بهانه‌جویی و مطالب بی‌اساس، از اجرای حدود الهی سرپیچی کردند.

(آیه ۲۴) در این آیه دلیل مخالفت آنها را شرح می‌دهد که آنها بر اساس یک فکر باطل، معتقد بودند از نژاد ممتازی هستند - همان‌گونه که امروز نیز چنین فکر می‌کنند - به همین دلیل، برای خود مصونیتی در مقابل مجازات الهی قائل بودند. از این رو قرآن می‌گوید: «این عمل آنها، به خاطر آن است که می‌گفتند: آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد» و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ).

سپس می‌افزاید: «این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آنها را در دینشان مغرور ساخت و گرفتار انواع گناهان شدند» (وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۲۵) در این آیه بر این ادعاهای واهی خط بطلان می‌کشد می‌گوید: «پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست [= روز رستاخیز] جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، به طور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد» زیرا محصول اعمال خود را می‌چینند (فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ). آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، و هر کس نتیجه اعمال خود را می‌بیند و آن روز است که می‌فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند. آیه ۲۶ شأن نزول: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) مکه را فتح نمود، به مسلمانان نوید داد که به زودی کشور ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهد گرفت. منافقان که دل‌هایشان به نور ایمان روشن نشده بود و روح اسلام را درک نکرده بودند، این مطلب را اغراق‌آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد به مدینه و مکه قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد. در این هنگام آیه نازل شد.

تفسیر: همه چیز به دست اوست - در آیات قبل سخن از امتیازاتی بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) برای خود قائل بودند و خود را از خاصان خداوند می‌پنداشتند، در این آیه و آیه بعد خداوند ادعای باطل آنان را با این بیان جالب رد می‌کند می‌فرماید: «بگو: بارالها، ای مالک حکومتها، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری» (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ).

«هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می‌کنی» (وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ).

و در یک جمله، «تمام خوبیها به دست توست؛ تو به هر چیزی قادری» (بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

ناگفته پیداست که منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می‌بخشد یا از او می‌گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است. گاه حکومتها به خاطر شایستگی هاست و گاه حکومت ظالمان هماهنگ ناشایستگی امتهاست.

خلاصه اینکه خواست خداوند همان است که در عالم اسباب آفریده، تا چگونه ما از عالم اسباب استفاده کنیم.

(آیه ۲۷) در این آیه برای تکمیل معنی فوق و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی، می‌افزاید: «شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب؛ و زنده را از مرده بیرون می‌آوری، و مرده را از زنده؛ و به هر کس بخواهی، بدون حساب، روزی می‌بخشی» (تُولِجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

هر یک از اینها نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست.

«ولوح» در لغت به معنی دخول است. منظور از دخول شب در روز و روز در شب، همان تغییر محسوسی است که در شب و روز در طول سال مشاهده می‌کنیم. این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن - که کمی بیش از ۲۳ درجه است - و تفاوت زاویه تابش خورشید می‌باشد. تدریجی بودن تغییر شب و روز، آثار سودمندی در زندگانی انسان و موجودات کره زمین دارد زیرا پرورش گیاهان و بسیاری از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی خورشید صورت می‌گیرد.

منظور از بیرون آوردن زنده از مرده، همان پیدایش حیات از موجودات بی جان است زیرا می‌دانیم آن روز که زمین آماده پذیرش حیات شد، موجودات زنده از مواد بی جان به وجود آمدند. از این گذشته، دائماً در بدن ما و همه موجودات زنده عالم، مواد بی جان جزو سلولها شده، به موجودات زنده مبدل می‌گردند.

پیدایش مردگان از موجودات زنده نیز، دائماً در مقابل چشم ما مجسم است. (آیه ۲۸) **پیوند با بیگانگان ممنوع** - در آیات گذشته سخن از این بود که عزّت و ذلّت و تمام خیرات به دست خداست، به همین مناسبت در این آیه مؤمنان را از دوستی با کافران نهی می‌کند. می‌فرماید: «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند» (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

«و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد» و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ). این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی - اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که هرگز بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور نپذیرند. سپس به عنوان یک استثنا از این قانون کلی می‌فرماید: «مگر اینکه از آنها بپرهیزید» و به خاطر هدفهای مهم‌تری تقیّه کنید (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً). همان تقیّه‌ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و سرانجام پیروزی بر دشمن است.

مسأله تقیّه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است. در پایان آیه به همه مسلمانان هشدار داده می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست» (وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

دو جمله فوق بر مسأله تحریم دوستی با دشمنان خدا تأکید می‌کند. از یک سو می‌گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند بپرهیزید. از سوی دیگر می‌فرماید: اگر مخالفت کنید، بازگشت شما به سوی اوست و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت.

(آیه ۲۹) در آیه قبل دوستی و همکاری با کافران و دشمنان خدا مورد نهی واقع شده، در این آیه به کسانی که ممکن است از حکم تقیّه سوءاستفاده کنند هشدار داده می‌فرماید: «بگو: اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا

آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند» (قُلْ إِنْ تُحْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ).

نه تنها اسرار درون شما را می‌داند، بلکه «از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می‌باشد؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست» (وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۳۰) این آیه تکمیلی است بر آنچه در آیه قبل آمد و از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می‌دارد. می‌فرماید: به یاد آورید «روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله‌ی زمانی زیادی باشد» (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا).

در پایان آیه برای تأکید بیش‌تر می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، بر حذر می‌دارد؛ و (در عین حال)، خدا نسبت به همه‌ی بندگان، مهربان است» (وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ).

در واقع این جمله معجون‌ی از بیم و امید است. از یک سو اعلام خطر می‌کند و هشدار می‌دهد، از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می‌سازد؛ تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل تربیت انسان است برقرار شود.

آیه ۳۱ شأن نزول: جمعی در حضور پیامبر (ص) ادعای محبت پروردگار کردند در حالی که عمل به برنامه‌های الهی در آنها کم‌تر دیده می‌شد. این آیه و آیه بعد نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر: محبت واقعی این آیه مفهوم دوستی واقعی را تبیین می‌کند. می‌فرماید: «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید؛ تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده‌ی مهربان است» (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

یعنی محبت یک علاقه‌ی قلبی ضعیف و خالی از هرگونه اثر نیست، بلکه باید

آثار آن در عمل انسان منعکس باشد.

این آیه نه تنها به مدّعیان محبّت پروردگار در عصر پیامبر (ص) پاسخ می‌گوید، بلکه یک اصل کلی در منطق اسلام برای همه اعصار و قرون است. آنها که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبّت پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان می‌زنند، اما در عمل کم‌ترین شباهتی به آنها ندارند، مدّعیان دروغینی بیش نیستند.

(آیه ۳۲) در این آیه بحث آیه قبل را ادامه داده می‌فرماید: «بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید» (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ).

بنابراین، چون شما مدّعی محبّت او هستید، باید با اطاعت از فرمان او و پیامبرش این محبت را عملاً اثبات کنید.

سپس می‌افزاید: «و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ).

سرپیچی آنها نشان می‌دهد که محبّت خدا را ندارند. بنابراین، خدا هم آنها را دوست ندارد زیرا محبّت یک طرفه بی‌معنی است.

(آیه ۳۳) این آیه سرآغازی است برای بیان سرگذشت مریم و اشاره‌ای به مقامات اجداد او و نمونه بارزی است از محبّت واقعی به پروردگار و ظهور آثار این محبّت در عمل که در آیات گذشته به آن اشاره شده بود. می‌فرماید: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد» (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).

«إِصْطَفَى» از ماده «صَفَوُ» به معنی خالص شدن چیزی است و صَفْوَةٌ به معنی خالص هر چیزی است. بنابراین، إصطفاء به معنی برگزیدن قسمت خالص چیزی است.

ممکن است این گزینش، تکوینی باشد و یا تشریحی. به این معنی که خداوند آفرینش آنها را از آغاز آفرینش ممتازی قرار داد، هر چند با داشتن آفرینش ممتاز با اراده و اختیار خود راه حق را پیمودند، سپس به خاطر اطاعت فرمان خدا و کوشش

در راه هدایت انسانها، امتیازات جدیدی کسب کردند که با امتیاز ذاتی آنها آمیخته شد و به صورت انسانهایی برگزیده درآمدند.

(آیه ۳۴) در این آیه می‌افزاید: «آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند» (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ).

این برگزیدگان الهی، از نظر اسلام، پاکی، تقوا و مجاهده برای راهنمایی بشر، همانند یکدیگر بودند.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، شنوا و داناست» و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

در آیات فوق، علاوه بر آدم، به تمام پیامبران اولوالعزم اشاره شده است. نام نوح صریحاً آمده و آل ابراهیم، هم خود او، هم موسی و عیسی و پیامبر اسلام (ص) را شامل می‌شود.

(آیه ۳۵) به دنبال اشاره به عظمت آل عمران که در آیات قبل آمده بود، در اینجا سخن از عمران و دخترش مریم به میان می‌آورد و چگونگی تولد و پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می‌کند.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که خداوند به عمران وحی فرستاده بود که پسری به او خواهد داد که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می‌شود. او این جریان را با همسر خود «حَنَّة» در میان گذاشت. به همین خاطر هنگامی که او باردار شد، تصوّر کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد، بی‌خبر از اینکه کسی که در رحم اوست مادر آن فرزند (مریم) می‌باشد. به همین دلیل، نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا، بیت المقدس نماید، اما هنگام تولد مشاهده کرد که دختر است.

آیه می‌فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوند! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که محزّر (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از

من بپذیر، که تو شنوا و دانایی» (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۳۶) سپس می‌افزاید: «ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: خداوندا! من او را دختر آوردم» (فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى).

«ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ). سپس افزود: «و پسر، همانند دختر نیست» دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد (وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى).

دختر پس از بلوغ، عادت ماهانه دارد و نمی‌تواند در مسجد بماند. به علاوه نیروی جسمی دختر با پسر یکسان نیست و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و وضع حمل، ادامه این خدمت را برای دختر مشکل می‌سازد. از این رو همیشه پسران را نذر می‌کردند.

سپس افزود: «من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده‌شده، در پناه تو قرار می‌دهم» (وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

«مریم» در لغت به معنی زن عبادتکار و خدمتگزار است. از آنجا که این نامگذاری به وسیله مادرش انجام شد، نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان را برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خدا نشان می‌دهد.

(آیه ۳۷) این آیه ادامه بحث آیه قبل درباره سرگذشت مریم است. می‌فرماید: «خداوند، او [= مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید» و پرورش داد (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا).

تعبیر به «انبتهای» از ماده «انبات»، به معنی رویانیدن در مورد پرورش مریم، اشاره به جنبه‌های تکامل معنوی، روحانی و اخلاقی مریم است.

جمله اخیر اشاره به این نکته لطیف دارد که کار خداوند، انبات (رویانیدن)

است. یعنی همان‌گونه که در درون بذر گلها و گیاهان استعدادهایی نهفته است، در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز همه‌گونه استعدادهای عالی نهفته شده که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبانان باغستان جهان انسانیت‌اند قرار دهد، به سرعت پرورش می‌یابد و آن استعدادهای خداداد آشکار می‌شود.

سپس می‌افزاید: «و (خداوند)، کفالت او را به زکریا سپرد» (وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا). هر چه بر سنّ مریم افزوده می‌شد، آثار عظمت و جلال در وی نمایان‌تر می‌گشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می‌گوید: «هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آنجا می‌دید» (كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا).

«محراب» محل ویژه‌ای است که در معبد برای امام آن معبد یا افراد خاصی در نظر گرفته می‌شود.

زکریا از روی تعجب، روزی «از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟» (قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا).

«گفت: این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد» (قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

از روایات متعددی استفاده می‌شود که آن غذا یک‌نوع میوه بهستی بوده که، در غیر فصل، در کنار محراب مریم، به فرمان پروردگار، حاضر می‌شده است. و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرایی کند.

(آیه ۳۸) از این به بعد گوشه‌ای از زندگی پیامبر الهی، زکریا را در ارتباط با داستان مریم بیان می‌کند.

همسر زکریا و مادر مریم خواهر یکدیگر بودند و اتفاقاً هر دو در آغاز، نازا بودند. با اینکه سالیان درازی از عمر زکریا و همسرش گذشته و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می‌رسید که صاحب فرزندی شود، با ایمان به قدرت

پروردگار و مشاهده وجود میوه‌های تازه در غیر فصل، قلب او لبریز از امیدگشت که شاید در فصل پیری، میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود. به همین دلیل، هنگامی که مشغول نیایش بود، از خداوند تقاضای فرزند کرد. آیه می‌گوید: «در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: خداوند! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می‌شنوی» (هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ).

(آیه ۳۹) «و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [= مسیح] را تصدیق می‌کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است» (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ).

نه تنها خداوند اجابت دعای او را به وسیله فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت.

(آیه ۴۰) زکریا از شنیدن این بشارت، غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند. «او عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازاست» (قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ).

در پاسخ «فرمود: بدین‌گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت، زکریا قانع شد.

(آیه ۴۱) در اینجا زکریا تقاضای نشانه‌ای بر این بشارت می‌کند، تا قلبش ملامت از اطمینان شود. «عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده» (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً).

خداوند «گفت: نشانه تو آن است که سه روز، جز با اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت» و زبان تو، بدون هیچ علت ظاهری، برای گفت و گو با مردم از کار می افتد (قَالَ ءَايَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمًا).

«پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ)، بسیار یاد کن؛ و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو» (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ).
واژه «عشی» به ساعات آخر روز و «ابکار» به ساعات آغاز روز گفته می شود. خداوند درخواست زکریا را پذیرفت و سه شبانه روز زبان او، بدون هیچ عامل طبیعی، از سخن گفتن با مردم باز ماند، در حالی که به ذکر خدا مترنم بود. این وضع عجیب نشانه ای از قدرت پروردگار بر همه چیز بود. خدایی که می تواند زبان بسته را به هنگام ذکرش بگشاید، قادر است از رحم عقیم، فرزندی باایمان که مظهر یاد پروردگار باشد به وجود آورد.

(آیه ۴۲) قرآن بار دیگر به داستان مریم بازمی گردد و از دوران شکوفایی او سخن می گوید و مقامات والای او را بر می شمرد. نخست از گفت و گوی فرشتگان با مریم بحث می کند. می فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است» (وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفٰكِ عَلٰی نِسَاۗءِ الْعٰلَمِيْنَ).^۱

و این برگزیدگی و برتری مریم بر تمام زنان جهان، به خاطر تقوا و ایمان و عبادت او بود. آری او برگزیده شده تا پیامبری همچون عیسیای مسیح به دنیا آورد. این آیه گواه بر این است که مریم بزرگ ترین شخصیت زن در جهان خود بوده است.

(آیه ۴۳) در این آیه سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است.

۱. منظور از پاکی مریم، پاکی از عادت ماهیانه است که به او اجازه می داد همواره خدمت بیت المقدس کند و یا پاکی از هر گونه آلودگی اخلاقی و معنوی و گناه.

می‌گویند: «ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به جا آور؛ و با رکوع‌کنندگان، رکوع کن» (يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ).

(آیه ۴۴) این آیه خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌کند می‌گوید: «این، (بیان سرگذشت مریم و زکریا) از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم» (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).

زیرا این داستانها به این صورت (صحیح و خالی از هرگونه خرافه)، در هیچ یک از کتب پیشین - که تحریف یافته است - وجود ندارد و سند آن، وحی آسمانی، قرآن است.

سپس به گوشه دیگری از داستان مریم اشاره می‌کند می‌گوید: «و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه کشی) به آب می‌افکندند، تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی»؛ و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد (وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ).

از این آیه و آیاتی که در سوره صافات درباره یونس آمده، استفاده می‌شود که برای حلّ مشکل یا مشاجره و نزاع و هنگامی که کار به بن‌بست کامل می‌رسد و هیچ راهی برای پایان دادن به نزاع یافت نمی‌شود، می‌توان از قرعه استمداد جست.

(آیه ۴۵) از این آیه به بعد به بخش دیگری از زندگی مریم یعنی جریان تولّد فرزندش حضرت مسیح می‌پردازد. می‌فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [= وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است» (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ).

«در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان (الهی) است» (وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

(آیه ۴۶) در این آیه به یکی از فضایل و معجزات حضرت مسیح (ع) اشاره می‌کند می‌گوید: «و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است» (وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنْ الصَّالِحِينَ).

جمله «فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا»، ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان‌گونه سخن می‌گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر سخنانی سنجیده و پرمحتوا و حساب‌شده، نه سخنانی کودکانه.

(آیه ۴۷) در این آیه نیز داستان مریم ادامه می‌یابد. او هنگامی که بشارت تولد عیسی (ع) را شنید، «گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است» و هرگز همسری نداشته‌ام (قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ).

خداوند به این شگفتی مریم پایان داد «فرمود: خداوند، این‌گونه هر چه را بخواهد می‌آفریند» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

سپس برای تکمیل این سخن می‌فرماید: «هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: موجود باش! آن نیز فوراً موجود می‌شود» (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

(آیه ۴۸) به دنبال صفات چهارگانه‌ای که در آیات قبل برای حضرت مسیح بیان شده بود (صاحب شخصیت بودن در دنیا و آخرت، از مقربان بودن، سخن گفتن در گاهواره و از شایستگان بودن)، به دو وصف دیگر آن پیامبر بزرگ اشاره می‌کند. می‌فرماید: «و (خداوند) به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، می‌آموزد» (وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ).

نخست به تعلیم کتاب و حکمت و دانش به‌طور کلی اشاره می‌کند و بعد دو مصداق روشن آن یعنی تورات و انجیل را بیان می‌نماید.

(آیه ۴۹) به دنبال آیه قبل که سخن از علم و دانش و کتاب آسمانی حضرت

مسیح بود، در این آیه به معجزات متعدّد او اشاره کرده می‌فرماید: «و (او را به‌عنوان) رسول و فرستاده به‌سوی بنی اسرائیل» قرار داده (وَ رَسُولًا إِلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

سپس می‌افزاید: او مأمور بود به آنها بگوید: «من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام» (أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ).
نه یک نشانه بلکه نشانه‌های متعدّد.

«من از گیل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد» (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ).

سپس به بیان دومین معجزه یعنی درمان بیماریهای صعب‌العلاج یا غیرقابل علاج از طریق عادی پرداخته می‌گوید: «و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [= پیسی] را بهبودی می‌بخشم» (وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ).
بدون شک، این موضوعات - به‌خصوص برای پزشکان و دانشمندان آن زمان - معجزات غیرقابل انکاری بوده است.

در سومین مرحله به معجزه دیگری اشاره می‌کند می‌گوید: «و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم» (وَ أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ).

چیزی که در هر عصر و زمانی جزء معجزات و کارهای خارق‌العاده است.
و در مرحله چهارم، موضوع خیردادن از اسرار نهانی مردم را مطرح می‌کند زیرا هرکس معمولاً در زندگی فردی و شخصی خود اسراری دارد که دیگران از آن آگاه نیستند. مسیح می‌گوید: «و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» (وَ أُنبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم).

و در پایان آیه به تمام این چهار معجزه اشاره کرده می‌گوید: «مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید» و در جست‌وجوی حقیقت باشید (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

از مفاد آیه فوق و آیات مشابه آن استفاده می‌شود که فرستادگان و اولیای

خدا - به اذن او - می‌توانند، به هنگام لزوم، در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و، بر خلاف عادت و جریان طبیعی، حوادثی به وجود آورند. و این چیزی است بالاتر از ولایت تشریحی یعنی سرپرستی مردم که نام آن «ولایت تکوینی» است.

(آیه ۵۰) این آیه نیز ادامه سخنان حضرت مسیح است و در واقع بخشی از اهداف بعثت خود را شرح می‌دهد. می‌گوید: «و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می‌کنم» (و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ).

«و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه،) بر شما حرام شده، (مانند گوشت بعضی از چهارپایان و ماهیها،) حلال کنم» (و لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ).

سپس می‌افزاید: «و نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام» (وَ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ).

و در پایان آیه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۵۱) در این آیه از زبان حضرت مسیح، برای رفع هرگونه ابهام و اشتباه و برای اینکه تولد استثنایی وی را دستاویزی برای الوهیت او قرار ندهند، چنین می‌گوید: «خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست؛ او را بپرستید (نه من، و نه چیز دیگر را). این است راه راست» راه توحید و یکتاپرستی نه راه شرک و دوگانه و چندگانه پرستی (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم که حضرت مسیح روی مسأله بندگی خود در پیشگاه خدا، تکیه می‌فرمود و برخلاف آنچه در انجیل‌های تحریف‌یافته کنونی از زبان مسیح نقل شده که او غالباً کلمه پدر را درباره خدا به کار می‌برد، قرآن مجید کلمه «رب» (پروردگار) و مانند آن را از او نقل می‌کند که دلیلی است بر نهایت توجّه او نسبت به مبارزه با شرک و یا دعوی الوهیت حضرت مسیح. از این رو، تا زمانی که حضرت مسیح (ع) در میان مردم بود، هیچ‌کس جرأت نکرد او را یکی از خدایان

معرفی کند. حتی آثار تعلیمات مسیح (ع) در زمینه توحید، به منحرفان اجازه نداد که تا دو قرن بعد از او نیز، عقاید شرک‌آلود خود را ظاهر سازند. به اعتراف محققان مسیحی، مسأله تثلیث و اعتقاد به خدایان سه‌گانه از قرن سوم میلادی پیدا شد.

(آیه ۵۲) مطابق پیشگویی و بشارت موسی (ع)، جمعیت یهود قبل از آمدن عیسی (ع) منتظر ظهور او بودند، اما هنگامی که ظاهر گشت و منافع نامشروع جمعی از منحرفان بنی اسرائیل به خطر افتاد، تنها گروه محدودی گرد مسیح (ع) را گرفتند. آیه می‌گوید: «هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟» (فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ).^۱

در اینجا تنها گروه اندکی به این دعوت پاسخ مثبت دادند. قرآن از این افراد پاک به عنوان «حواریون» نام برده است.

آیه می‌فرماید: «حواریان [= شاگردان مخصوص] او گفتند: ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم» (قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ).

تعبیر به «اسلام» در آیه فوق، دلیلی بر این است که اسلام آیین تمام انبیا بوده است.

(آیه ۵۳) در این آیه جمله‌هایی نقل شده که بیانگر نهایت توحید و اخلاص حواریان است. آنها ایمان خویش را به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشتند و گفتند: «پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم؛ ما را در زمره گواهان بنویس» (رَبَّنَا ءَأَمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

درباره علت نام‌گذاری شاگردان مسیح به این نام، در حدیثی امام علی بن موسی الرضا (ع) فرمود: «جمعی از مردم چنین تصور می‌کنند که آنها شغل

۱. تعبیر به «احساس» با اینکه کفر یک امر باطنی است، شاید به خاطر این باشد که آن‌قدر در ابراز کفر خود پافشاری کردند که گویی به صورت یک امر حسی درآمد.

لباس شویی داشته‌اند، ولی در نزد ما علت آن این بوده که آنها هم خود را از آلودگی به گناه پاک کرده بودند و هم برای پاک کردن دیگران کوشش داشتند.»

(آیه ۵۴) پس از شرح ایمان حواریان، در این آیه به نقشه‌های شیطانی یهود اشاره کرده می‌گوید: «و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش،) نقشه کشیدند؛ و خداوند (برای حفظ او و آیینش،) چاره‌جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره‌جویان است» (وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

بدیهی است نقشه‌های خدا بر نقشه‌های همه پیشی می‌گیرد چراکه معلوماتی اندک و قدرتی محدود دارند و علم و قدرت خداوند بی‌پایان است. منظور از آیه مورد بحث و آیات متعدّد دیگری که «مکر» را به خدا نسبت می‌دهد این است که دشمنان مسیح با طرح‌های شیطانی خود می‌خواستند جلو این دعوت الهی را بگیرند، اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت آیینش تدبیر کرد و نقشه‌های آنها نقش بر آب شد و همچنین در موارد دیگر.

(آیه ۵۵) این آیه همچنان ادامه آیات مربوط به زندگی حضرت مسیح است. معروف در میان مفسران اسلام - به استناد آیه ۱۵۷ سوره نساء - این است که مسیح هرگز کشته نشد و خداوند او را به آسمان برد. آیه مورد بحث ناظر به همین معنی است. می‌فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود، بالا می‌برم» (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوَفَّيْكَ وَ رَافِعَكَ إِلَيَّ).

«و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می‌سازم» (وَ مُطَهِّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا). منظور از این پاکیزگی یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی‌ایمان است و یا از تهمت‌های ناروا و توطئه‌های ناجوانمردانه که در سایه پیروزی آیین او حاصل شد.

سپس می‌افزاید: «و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می‌دهم» (وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَيَّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

این آیه یکی از آیات اعجاز‌آمیز و از پیشگویی‌ها و اخبار غیبی قرآن است که می‌گوید پیروان مسیح همواره بر یهود که مخالف مسیح بودند برتری خواهند داشت.

و در پایان آیه می‌فرماید: «سپس بازگشت شما به سوی من است و من در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می‌کنم» (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

یعنی آنچه از پیروزیها گفته شد مربوط به این جهان است، محاکمه نهایی و گرفتن نتیجه اعمال چیزی است که در آخرت خواهد آمد.

(آیه ۵۶) این آیه و آیه بعد خطاب به حضرت مسیح (ع) است. می‌فرماید: بعد از آنکه مردم به سوی خدا بازگشتند و او در میان آنان داوری کرد، صفوف از هم جدا می‌شود. «اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند)، در دنیا و آخرت، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد؛ و برای آنها، یاورانی نیست» (فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

(آیه ۵۷) سپس به گروه دوم اشاره کرده می‌فرماید: «اما آنها که ایمان آوردند، و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد» (وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ).

«و خداوند، هرگز ستمکاران را دوست نمی‌دارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

مسلم است، خدایی که ستمکاران را دوست ندارد، در حق بندگان ستم نخواهد کرد و اجر آنها را به طور کامل خواهد داد.

(آیه ۵۸) پس از شرح داستان مسیح، در این آیه روی سخن را به پیامبر اسلام (ص) کرده می‌گوید: «اینها را که بر تو می‌خوانیم، از نشانه‌ها (ای حقانیت تو) است، و یادآوری حکیمانه است» که به صورت آیات قرآن بر تو نازل گردیده و خالی از هرگونه باطل و خرافه است (ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ).

این در حالی است که دیگران سرگذشت این پیامبر بزرگ را به افسانه‌های دروغین و خرافات و بدعتها آلوده‌اند.

آیه ۵۹ شأن نزول: همان طور که در آغاز سوره بیان شد، مقدار زیادی از آیات این سوره در پاسخ مسیحیان نجران نازل شده است. آنها در یک هیأت شصت نفری برای گفت و گو با پیامبر (ص) به مدینه وارد شده بودند. از جمله مسائلی که در این گفت و گو مطرح شد این بود که آنها از پیامبر اسلام (ص) پرسیدند: ما را به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر (ص) فرمود: «به سوی خداوند یگانه و اینکه مسیح بنده ای از بندگان اوست و حالات بشری داشت.» آنها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی بدون پدر اشاره کرده و آن را دلیل بر الوهیت او خواندند. آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد و، چون حاضر به قبول پاسخ نشدند، آنها را دعوت به مباحله کرد.

تفسیر: آیه ناظر به کسانی است که ولادت مسیح را بدون پدر، دلیل بر فرزندی او نسبت به خدا و یا الوهیتش می گرفتند. آیه می گوید: «مَثَلِ عِيسَىٰ فِي ذَلِكِ خَدَا، هَمْچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد» (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

بنابراین اگر مسیح بدون پدر به دنیا آمد، جای تعجب نیست و دلیل بر فرزندی خدا یا عین خدا بودن نمی باشد زیرا موضوع آدم از این هم شگفت انگیزتر بود، او بدون پدر و مادر به دنیا آمد. سپس به غافلان می فهماند که هر کاری در برابر اراده حق، سهل و آسان است، تنها کافی است بفرماید موجود باش! آن هم موجود می شود.

(آیه ۶۰) در این آیه برای تأکید آنچه در آیات قبل آمد می فرماید: «اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابراین، از تردیدکنندگان مباش» (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ).

آیه ۶۱ شأن نزول: این آیه و دو آیه قبل از آن درباره هیأت نجرانی نازل شده است. آنها خدمت پیامبر (ص) رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود؟ در این هنگام آیه «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ...» نازل شد.

و هنگامی که پیامبر(ص) آنها را به مباحله^۱ دعوت کرد، آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند. روز بعد پیامبر(ص) آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و حسن و حسین(ع) در پیش روی او راه می‌رفتند و فاطمه(س) پشت سرش بود.

در روایتی آمده است، اسقف مسیحیان به آنها گفت: من صورتهایی را می‌بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوه‌ها را از جا برکنند چنین خواهد کرد، هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند.

تفسیر: مباحله با مسیحیان نجران - به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی الوهیت مسیح(ع) شده بود، این آیه به پیامبر(ص) دستور می‌دهد: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نمایم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن‌گاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

(آیه ۶۲) پس از شرح زندگی مسیح، در این آیه به عنوان تأکید می‌فرماید: «این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است» و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی‌اساس است (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصُّ الْحَقُّ).

نه مدعیان خدایی او سخن حقی می‌گفتند و نه آنها که - العیاذبالله - فرزند نامشروعش می‌خوانند. حق آن است که تو آوردی و تو گفتی. او بنده خدا و پیامبر بود که با یک معجزه الهی از مادری پاک، بدون پدر تولد یافت.

۱. به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است بدین ترتیب که افرادی که با هم گفت‌وگو درباره یک مسأله مهم مذهبی دارند، در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.

باز برای تأکید بیش تر می افزاید: «و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست»
(وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ).

«و خداوند توانا و حکیم است» و تولّد فرزندی بدون پدر در برابر قدرتش
مسأله مهمّی نیست (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).
آری چنین کسی سزاوار پرستش است نه غیر او.

(آیه ۶۳) در این آیه کسانی را که از پذیرش این حقایق سر باز می زنند مورد
تهدید قرار داده می فرماید: «اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق)
روی گردانند، بدان که طالب حق نیستند؛ و خداوند از مفسده جویان آگاه است»
(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ).

(آیه ۶۴) دعوت به سوی وحدت - در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با
تمام خصوصیات بود، ولی در این آیه دعوت به نقطه های مشترک میان اسلام
و آیینهای اهل کتاب است. روی سخن را به پیامبر کرده می فرماید: «بگو: ای اهل
کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را
نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از
خدای یگانه - به خدایی نپذیرد» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا
وَ بَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ
اللَّهِ).

با این طرز استدلال به ما می آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف
مقدّس با شما همکاری کنند، بکوشید در اهداف مهم و مشترک همکاری آنها را
جلب کنید و آن را پایه ای برای پیشبرد اهداف مقدّس قرار دهید.

سپس در پایان آیه می فرماید: «هرگاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگویید:
گواه باشید که ما مسلمانیم» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ).

بنابراین، دوری شما از حق در روح ما کم ترین اثری نمی گذارد و ما همچنان
به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد. خداوند یگانه را می پرستیم و فقط

قوانین او را به رسمیت می‌شناسیم و بشرپرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.

آیه ۶۵ شأن نزول: در اخبار اسلامی آمده است که دانشمندان یهود و نصارای نجران نزد پیامبر اسلام (ص) به گفت‌وگو و نزاع درباره حضرت ابراهیم (ع) برخاستند. یهود می‌گفتند او فقط یهودی بود و نصاری می‌گفتند او فقط نصرانی بود (به این ترتیب، هر کدام مدعی بودند که او از ماست). این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد و آنها را در این ادعاهای بی‌اساس تکذیب کرد.

تفسیر: در ادامه بحثهای مربوط به اهل کتاب، در این آیه روی سخن را به آنها کرده می‌فرماید: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفت‌وگو و نزاع می‌کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می‌نمایید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است. آیا اندیشه نمی‌کنید؟» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

(آیه ۶۶) در این آیه از طریق دیگری آنها را مورد سرزنش قرار داده می‌فرماید: «شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفت‌وگو کردید؛ چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفت‌وگو می‌کنید؟!» (هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

یعنی شما در مسائل مربوط به مذهب خودتان که از آن آگاهی داشتید، بحث و گفت‌وگو کردید و دیدید که حتی در این مباحث گرفتار چه اشتباهات بزرگی شده‌اید و چه اندازه از حقیقت دور افتاده‌اید (و در واقع علم شما جهل مرکب بود). با این حال چگونه در چیزی که از آن اطلاع ندارید بحث و گفت‌وگو می‌کنید.

سپس برای تأکید مطالب گذشته و آماده ساختن برای بحث آینده می‌گوید: «و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

آری او می‌داند که در چه تاریخی آیین خود را بر ابراهیم نازل کرده است.

(آیه ۶۷) سپس با صراحت تمام به این مدعیان پاسخ می‌گوید که: «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود» (مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ

يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا).

واژه «حَنِيفًا» از ماده «حَنَفَ»، به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سوی پیدا کرده و در زبان قرآن به کسی گفته می‌شود که از آیینهای باطل به سوی آیین حق متمایل شده است.

در اینجا خداوند، ابراهیم(ع) را به عنوان حنیف توصیف نموده زیرا او پرده‌های تقلید و تعصب را درید و در محیطی که غرق بت پرستی بود، هرگز در برابر بت سجده نکرد.

سپس می‌فرماید: «و هرگز از مشرکان نبود» (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

و بدین ترتیب، هرگونه ارتباطی میان ابراهیم و بت پرستان عرب را نفی می‌کند.

(آیه ۶۸) بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که ابراهیم پیرو هیچ یک از این آیینها نبوده، تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه می‌توان خود را پیرو این پیامبر بزرگ که همه پیروان ادیان الهی برای او عظمت قائل هستند دانست! آیه مورد بحث به این معنی پرداخته می‌گوید: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار - بودند؛ همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند» از همه سزاوارترند (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا).

اهل کتاب که با عقاید شرک آمیز خود اساسی ترین اصل دعوت ابراهیم یعنی توحید را زیر پا گذارده‌اند، یا بت پرستان عرب که درست در نقطه مقابل آیین ابراهیم قرار گرفته‌اند، چگونه می‌توانند خود را پیرو ابراهیم(ع) بدانند!

در پایان آیه به آنها که پیرو واقعی مکتب پیامبران بزرگ خدا بودند بشارت می‌دهد می‌گوید: «و خداوند، ولیّ و سرپرست مؤمنان است» (وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ).

آیه ۶۹ شأن نزول: جمعی از یهود می‌کوشیدند تا افراد سرشناس و مبارزی از

مسلمانان پاکدل چون مُعاذ و عمار و بعضی دیگر را به سوی آیین خود دعوت کنند و، با وسوسه‌های شیطانی، از اسلام بازگردانند. آیه نازل شد و به همه مسلمانان در این زمینه اخطار کرد.

تفسیر: این آیه ضمن افشای نقشه دشمنان اسلام برای دور ساختن تازه مسلمانان از اسلام، به آنها یادآور می‌شود که دست از کوشش بیهوده خود بردارند. می‌فرماید: «جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می‌کردند) شما را گمراه کنند» (وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ).

غافل از اینکه تربیت مسلمانان در مکتب پیامبر اسلام به قدری حساب شده و آگاهانه بود که احتمال بازگشت وجود نداشت. آنها اسلام را با تمام هستی خود دریافته بودند. بنابراین، دشمنان نمی‌توانستند آنها را گمراه سازند، بلکه به گفته قرآن در ادامه این آیه، «آنها گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را، و نمی‌فهمند» (وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ).

زیرا آنها با القای شبهات و نسبت دادن خلافها به اسلام و پیامبر(ص) روح بدبینی را در خود پرورش می‌دادند.

(آیه ۷۰) در ادامه گفت‌وگو درباره فعالیت‌های تخریبی اهل کتاب، در این آیه و آیه بعد روی سخن را به آنها کرده و، به خاطر کتمان حق و عدم تسلیم در برابر آن، آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد. می‌فرماید: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که (به درستی آن) گواهی می‌دهید؟!» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ).

شما نشانه‌های پیامبر اسلام را در تورات و انجیل خوانده‌اید و نسبت به آن آگاهی دارید، چرا راه انکار را در پیش می‌گیرید؟

(آیه ۷۱) در این آیه بار دیگر آنها را مخاطب ساخته می‌گوید: «ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌آمیزید و) مشتبه می‌کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می‌دارید در حالی که می‌دانید؟!» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

در آیه قبل آنها را به انحراف از راه حق که با علم و آگاهی صورت می‌گرفته مؤاخذه می‌کند و در این آیه به منحرف ساختن دیگران.

آیه ۷۲ شأن نزول: نقل می‌کنند: دوازده نفر از یهود با یکدیگر تباہی کردند که صبحگاهان خدمت پیامبر اسلام (ص) برسند و در ظاهر ایمان بیاورند و مسلمان شوند، ولی در آخر روز از این آیین برگردند، و هنگامی که از آنها سؤال شود چرا چنین کرده‌اند بگویند: ما صفات محمد را از نزدیک مشاهده کردیم و دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ماست تطبیق نمی‌کند و بدین جهت برگشتیم. و به این وسیله بعضی از مؤمنان متزلزل می‌گردند.

تفسیر: یهود برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند، تهاجم نظامی، سیاسی و اقتصادی. این آیه اشاره به بخشی از تهاجم فرهنگی آنها دارد. می‌فرماید: «و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید؛ و در پایان روز، کافر شوید (و بازگردید). شاید آنها (از آیین خود) بازگردند» زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارت آسمانی پیشین می‌دانند؛ و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد (وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمْنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَأَمْنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا ءَأَخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

(آیه ۷۳) ولی برای اینکه پیروان خود را از دست ندهند، تأکید کردند که ایمان شما باید فقط جنبه صوری داشته و کاملاً محرمانه باشد «و جز به کسی که از آیین شما پیروی می‌کند، (واقعاً) ایمان نیاورید» (وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ). سپس در یک جمله معترضه - که از کلام خداوند است - می‌فرماید: «بگو: هدایت، هدایت الهی است» و این توطئه شما، در برابر آن بی‌اثر است (قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ).

بار دیگر به ادامه سخنان یهود باز می‌گردد می‌فرماید: سپس اضافه کردند: تصور نکنید «به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده می‌شود، یا اینکه می‌توانند

در پیشگاه پروردگارتان، با شما بحث و گفت و گو کنند» بلکه نبوت و منطق، هر دو نزد شماست (أَنْ يُّؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ).

به این ترتیب، روشن می شود که آنها گرفتار خودبرتربینی عجیبی بودند، خود را بهترین نژادهای جهان می پنداشتند و همیشه در این فکر بودند که برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند.

در پایان آیه خداوند جواب محکمی به آنها می دهد و با بی اعتنایی به آنها، روی سخن را به پیامبر (ص) کرده می فرماید: «بگو: فضل (و موهبت نبوت و عقل و منطق، در انحصار کسی نیست؛ بلکه به دست خداست و به هرکس بخواهد (و شایسته بداند)، می دهد؛ و خداوند، واسع [= دارای مواهب گسترده] و آگاه (از موارد شایسته آن) است» (قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ). یعنی بگو مواهب الهی اعم از مقام والای نبوت و همچنین موهبت عقل و منطق و افتخارات دیگر همه از ناحیه اوست و به شایستگان می بخشد. هیچ کس عهد و پیمانی از او نگرفته و هیچ کس قرابت و خویشاوندی با او ندارد و هرگز مواهب خویش را در انحصار گروهی قرار نداده است.

(آیه ۷۴) در این آیه برای تأکید بیش تر می افزاید: «خدا هرکس را بخواهد، ویژه رحمت خود می کند؛ و خداوند، دارای مواهب عظیم است» (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

بنابراین اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضی می شود نه بعضی دیگر، به خاطر محدود بودن آن نیست بلکه به خاطر تفاوت شایستگی هاست.

توطئه های کهن - آیات فوق که از آیات اعجاز آمیز قرآن بوده و پرده از روی اسرار یهود و دشمنان اسلام برمی داشت، امروز هم به مسلمانان در برابر این جریان هشدار می دهد زیرا در عصر ما نیز وسائل تبلیغاتی دشمن که از مجهزترین وسائل تبلیغاتی جهان است، در این جهت به کار گرفته شده که عقاید اسلامی را در افکار مسلمین به خصوص نسل جوان ویران سازند. آنها در این راه از هر وسیله و هرکس در لباسهای دانشمند، خاورشناس، مورخ، روزنامه نگار و حتی بازیگران سینما

استفاده می‌کنند و این حقیقت را مکتوم نمی‌دارند که هدفشان این نیست که مسلمانان به آیین مسیح یا یهود درآیند بلکه هدف آنها ویرانی افکار و بسی علاقه ساختن جوانان نسبت به مفاخر آیین و سنتشان است.

آیه ۷۵ شأن نزول: این آیه درباره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار و دیگری خائن و پست بود. نفر اول عبداللّه بن سلام بود که مرد ثروتمندی ۱۲۰۰ اوقیه^۱ طلا نزد او به امانت گذارد. عبداللّه همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و، به واسطه امانت‌داری، خداوند او را در آیه مورد بحث می‌ستاید. نفر دوم فنحاص است که مردی از قریش یک دینار به او امانت سپرد. فنحاص در آن خیانت کرد. خداوند او را به واسطه خیانت در امانت نکوهش می‌کند.

تفسیر: خائنان و امینان اهل کتاب - جمعی از یهود عقیده داشتند که مسؤول حفظ امانتهای دیگران نیستند. منطقی آنها این بود که می‌گفتند ما اهل کتابیم و پیامبر الهی و کتاب آسمانی او در میان ما بوده است. ولی در مقابل اینها گروهی از اهل کتاب با این تفکر غیرانسانی موافق نبودند و خود را موظف به پرداخت حقوق دیگران می‌دانستند.

در این آیه به هر دو گروه اشاره کرده، حق هر کدام را ادا می‌کند. می‌فرماید: «و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می‌گردانند؛ و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند؛ مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی» (وَمَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا).

به این ترتیب، قرآن مجید به خاطر غلط کاری گروهی از آنان، همه آنها را

۱. «اوقیه» یک دوازدهم رطل، معادل هفت مثقال است.

محکوم نمی‌کند. و این یک درس مهم اخلاقی به همهٔ مسلمین است.

در ضمن نشان می‌دهد، آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران مجاز و مأذون می‌دانستند، هیچ منطقی جز زور و سلطه را پذیرا نیستند. و نمونهٔ آن را به‌طور گسترده در دنیای امروز در صهیونیستها مشاهده می‌کنیم. و این از مسائل جالبی است که در قرآن مجید در آیهٔ فوق پیشگویی شده. به همین دلیل، مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آنان هیچ راهی جز کسب قدرت ندارند.

سپس در ادامهٔ آیه، منطوق این گروه را در مورد غصب اموال دیگران، بیان می‌کند. می‌فرماید: «این به خاطر آن است که می‌گویند: ما در برابر اُمّیین [= غیر یهود]، مسؤول نیستیم» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ).

آری آنها با این خود برتری و امتیاز دروغین، به خود حق می‌دادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان تملک کنند. این منطوق از اصل خیانت آنها در امانت، به مراتب بدتر و خطرناک‌تر بود.

قرآن مجید در پاسخ آنها در پایان همین آیه باصراحت می‌گوید: «و بر خدا دروغ می‌بندند؛ در حالی که می‌دانند» این سخن دروغ است (وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

آنها به خوبی می‌دانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ وجه اجازهٔ خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده، در حالی که آنها برای توجیه اعمال ننگین خویش چنین دروغهایی را می‌ساختند و به خدا نسبت می‌دادند.

(آیه ۷۶) این آیه ضمن نفی کلام اهل کتاب که می‌گفتند خوردن اموال غیر اهل کتاب برای ما حرام نیست و به همین دلیل، برای خود آزادی عمل قائل بودند، همان آزادی که امروز هم در اعمال بسیاری از آنها می‌بینیم که هرگونه تعدی و تجاوز به حقوق دیگران را برای خود مجاز می‌دانند، می‌فرماید: «آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می‌دارد؛ زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» (بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

یعنی معیار برتری انسان و مقیاس شخصیت و ارزش آدمی، وفای به عهد

و عدم خیانت در امانت و تقوا و پرهیزگاری به طور عام است.

آیه ۷۷ شأن نزول: جمعی از دانشمندان یهود هنگامی که موقعیت اجتماعی خود را در میان یهود در خطر دیدند، کوشش کردند نشانه‌هایی که در تورات درباره آخرین پیامبر وجود داشت و شخصاً در نسخی از تورات با دست خود نگاشته بودند تحریف نمایند، حتی سوگند یاد کنند که آن جمله‌های تحریف شده از ناحیه خداست. آیه نازل شد و به آنها اخطار کرد.

تفسیر: در این آیه به بخش دیگری از خلافکاریهای یهود و اهل کتاب اشاره کرده می‌فرماید: «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدّس او) را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت» (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ)^۱.

البته آیه به صورت کلی ذکر شده هر چند شأن نزول آن، گروهی از علمای اهل کتاب است. قرآن در این آیه پنج مجازات برای آنها ذکر می‌کند. نخست اینکه از مواهب بی پایان عالم دیگر بهره‌ای نخواهند داشت، چنانکه در بالا ذکر شد. دیگر اینکه: «و خداوند با آنها سخن نمی‌گوید» (وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ). «و به آنان در قیامت نمی‌نگرد» (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

روشن است که منظور از سخن گفتن خداوند، سخن گفتن با زبان نیست زیرا خداوند از جسم و جسمانیات پاک و منزّه است، بلکه منظور سخن گفتن از طریق الهام قلبی یا ایجاد امواج صوتی در فضا است، همانند سخنانی که موسی از شجره طور شنید.

همچنین نظر کردن خداوند به آنان اشاره به توجه و عنایت خاص اوست، نه نگاه با چشم جسمانی، آن چنان که بعضی ناآگاهان پنداشته‌اند.

و سرانجام مجازات چهارم و پنجم: «و آنها را (از گناه) پاک نمی‌سازد؛

۱. «خلاق» از ماده «خَلُقَ»، به معنی نصیب و بهره است، به خاطر اینکه انسان آن را به وسیله اخلاق خود به دست می‌آورد. اشاره به اینکه آنها اخلاق برجسته‌ای نداشته‌اند که بتوانند بهره‌ای برای خود به دست آورند.

و عذاب دردناکی برای آنهاست» (وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

و از اینجا روشن می‌شود که گناه پنهان ساختن آیات الهی و شکستن عهد و پیمان او و استفاده از سوگندهای دروغین تا چه حد سنگین است که تهدید به این همه مجازاتهای روحانی و جسمانی و محرومیت کامل از الطاف و عنایات الهی شده است.

آیه ۷۸ شأن نزول: این آیه نیز درباره گروهی از علمای یهود نازل شده که با دست خود چیزهایی برخلاف آنچه در تورات آمده بود، درباره صفات پیامبر اسلام می‌نوشتند و آن را به خدا نسبت می‌دادند (و با زبان خود، حقایق تورات را تحریف می‌کردند).

تفسیر: در این آیه سخن از بخش دیگری از خلفاکاریهای بعضی از علمای اهل کتاب است. می‌فرماید: «در میان آنها [= یهود] کسانی هستند که هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید (آنچه را می‌خوانند)، از کتاب (خدا) است؛ در حالی که از کتاب (خدا) نیست» (وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ اَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ).

به این نیز قناعت نمی‌کردند، بلکه با صراحت «می‌گویند: آن از طرف خداست. با اینکه از طرف خدا نیست» (وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ).
الله).

سپس قرآن بر این امر تأکید می‌کند که این کار به خاطر این نبود که گرفتار اشتباهی شده باشند، «و به خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند» (وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

در ضمن از این آیه و آیات قبل، خطر مهم علما و دانشمندان منحرف برای یک امت و ملت روشن می‌شود.

آیه ۷۹ شأن نزول: درباره نزول این آیه و آیه بعد نقل شده که کسی نزد پیامبر اسلام (ص) آمد و اظهار داشت: ما به تو همانند دیگران سلام می‌کنیم در حالی که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست. تقاضا داریم به ما اجازه دهی امتیازی برایت

قائل شویم و تو را سجده کنیم!

پیامبر فرمود: «سجده برای غیر خدا جایز نیست. پیامبر خود را، تنها به عنوان یک بشر احترام کنید، ولی حق او را بشناسید و از او پیروی نمایید.»

تفسیر: این آیه همچنان افکار باطل گروهی از اهل کتاب را نفی و اصلاح می‌کند. مخصوصاً به مسیحیان گوشزد می‌نماید که هرگز مسیح ادعای الوهیت نکرد. همچنین به درخواست کسانی که می‌خواستند این‌گونه ادعاهای دربارۀ پیامبر اسلام تکرار کنند، صریحاً پاسخ می‌گوید. می‌فرماید: «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید» (مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ).

نه پیامبر اسلام و نه هیچ پیامبر دیگری، حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این‌گونه نسبتها که به انبیا داده شده، همه ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از تعلیمات آنهاست.

سپس می‌افزاید: «بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردمی الهی باشید، آن‌گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید» و غیر از خدا را پرستش نکنید (و لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ).

آری فرستادگان الهی هیچ‌گاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و، همیشه بیش از هرکس، در برابر خداوند خاضع بودند.

«رَبَّانِيِّينَ» جمع «رَبَّانِي»، به کسی گفته می‌شود که ارتباط او با «رَبِّ» (پروردگار) قوی باشد. و از آنجا که واژه رَبِّ به کسی گفته می‌شود که به اصلاح و تربیت دیگران پردازد، مفهوم این واژه در آیه بالا آن است که هرگز سزاوار پیامبران نیست که مردم را به پرستش خویش دعوت کنند، بلکه مردم را در پرتو تعلیم آیات الهی و تدریس حقایق دینی، به صورت دانشمندان الهی و ربّانی تربیت کنند.

(آیه ۸۰) این آیه تکمیلی است نسبت به آنچه در آیه قبل آمد. می‌گوید: همان‌طور که پیامبران مردم را به پرستش خویش دعوت نمی‌کردند، به پرستش فرشتگان و سایر پیامبران هم دعوت نمی‌نمودند. می‌فرماید: «و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید» (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا).

این جمله از یک سو پاسخی است به مشرکان عرب که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و نوعی ربوبیت برای آنها قائل بودند و با این حال خود را پیرو آیین ابراهیم معرفی می‌کردند.

و از سوی دیگر، پاسخی است به صابئان که خود را پیرو یسحیی (ع) می‌دانستند، ولی مقام فرشتگان را تا سرحد پرستش بالا می‌بردند.

و نیز پاسخی است به یهود و نصاری که عذیر یا مسیح (ع) را فرزند خدا معرفی می‌کردند.

در پایان آیه برای تأکید بیش‌تر می‌افزاید: «آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می‌کند؟!» (أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

یعنی چگونه ممکن است پیامبری نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند سپس راه شرک را به آنها نشان دهد!

آیه در ضمن به معصوم بودن پیامبران و عدم انحراف آنها از مسیر فرمان خدا اشاره دارد.

(آیه ۸۱) پیمان مقدّس - به دنبال اشاراتی که در آیات پیشین درباره وجود نشانه‌های روشن پیامبر اسلام در کتب انبیای قبل آمده بود، در اینجا به یک اصل کلی در این رابطه اشاره می‌کند. می‌فرماید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکّد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید» (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ).

در آیات قرآن بارها به وحدت هدف پیامبران اشاره شده است و این آیه نمونه زنده‌ای از آن می‌باشد.

سپس برای تأکید می‌افزاید: خداوند «به آنها فرمود: آیا به این موضوع اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟ گفتند: (آری) اقرار داریم. (خداوند به آنها) فرمود: پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم» (قَالَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ اِصْرِي قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

«اصر» در اصل به معنی گره زدن چیزی یانگه‌داری آن با قهر و غلبه است و به اموری گفته می‌شود که انسان را از کارهای مهم بازمی‌دارد. به همین مناسبت، این واژه به پیمان مؤکد اطلاق شده زیرا شکستن آن انسان را از ثواب و خیرات محروم و ممنوع می‌سازد.

(آیه ۸۲) در این آیه پیمان‌شکنان را مورد مذمت و تهدید قرار می‌دهد می‌گوید: «پس کسی که بعد از این (پیمان محکم)، روی‌گرداند (و به پیامبری، همچون پیامبر اسلام، که بشارات ظهورش همراه نشانه‌های او در کتب پیشین آمده ایمان نیاورد)، فاسق است» (فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

و بنا به آنچه در آیه ۸۰ سوره توبه آمده: «خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند.» و کسی که مشمول هدایت الهی نشد، سرنوشتش دوزخ و عذاب شدید الهی است.

(آیه ۸۳) برترین آیین الهی - در اینجا بحث درباره اسلام آغاز می‌شود و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می‌کند.

نخست می‌فرماید: «آیا آنها غیر از آیین خدا می‌طلبند؟! آیین او همین اسلام است (أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ).

سپس می‌افزاید: «و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند؛ و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند» (وَلَهُ اُسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ).

در اینجا قرآن مجید، «اسلام» را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می‌گوید: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند مسلمانند. یعنی در برابر فرمان او تسلیمند. زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است که گروهی از روی اختیار (طَوْعًا)، در برابر «قوانین تشریحی» او تسلیمند و گروهی بی‌اختیار (کَرْهًا)، در برابر «قوانین تکوینی» او.

(آیه ۸۴) در این آیه خداوند به پیامبر (و همه پیروان او) دستور می‌دهد که نسبت به تعلیمات انبیا و پیامبران پیشین، علاوه بر آنچه بر پیامبر اسلام نازل شده، ایمان داشته باشند. می‌فرماید: «بگو: به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پیامبران تیره‌های بنی اسرائیل) نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ‌یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم» (قُلْ ءَاْمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا اُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا اُنزِلَ عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبٰطِ وَ مَا اُوْتِيَ مُوسٰى وَ عِيْسٰى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ).

(آیه ۸۵) و سرانجام در این آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری می‌فرماید: «و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است» (وَ مَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ).

«بیتغ» از ماده «ابتغاء» به معنی تلاش و کوشش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به کار می‌رود و در هر مورد تابع قرائتی است که در آن مورد وجود دارد.

جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیه درباره دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده بودند سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند. آیه نازل شد و اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد، زیانکار است.

آیه ۸۶ شأن نزول: یکی از انصار (مسلمانان مدینه)، دستش به خون

بی‌گناهی آلوده گشت و، از ترس مجازات، از اسلام برگشت و به مکه فرار کرد. (یازده نفر از پیروان او که مسلمان شده بودند نیز مرتد شدند.) پس از ورود به مکه از کار خود سخت پشیمان گشت. یک نفر را به سوی خویشان خود به مدینه فرستاد تا از پیامبر (ص) سؤال کنند آیا راه بازگشتی برای او وجود دارد؟ آیه نازل شد و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت.

تفسیر: در آیات گذشته سخن از آیین اسلام بود که تنها آیین مقبول الهی است، در اینجا سخن از کسانی است که اسلام را پذیرفته و سپس از آن برگشته‌اند که در اصطلاح «مرتد» نامیده می‌شوند. می‌فرماید: «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حَقَّانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟ و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد» (كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

اینکه خداوند آنها را هدایت نمی‌کند زیرا آنها پیامبر را با نشانه‌های روشن شناخته و به رسالت او گواهی داده‌اند. بنابراین در بازگشت و عدول از اسلام، در واقع ستمگرند و کسی که آگاهانه ستم می‌کند لایق هدایت الهی نیست، بلکه زمینه‌های هدایت را در وجود خود از میان برده است.

منظور از «بیّنات»، قرآن مجید و سایر معجزات پیامبر اسلام (ص) است. و منظور از «ظالم» در اینجا کسی است که در درجه اول به خود ظلم کرده و راه ارتداد پیش گرفته و در درجه بعد سبب گمراهی دیگران شده است.

(آیه ۸۷) سپس می‌افزاید: «کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست» (أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنَّنَّ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

«لعن» در اصل به معنی طرد و دور ساختن آمیخته با خشم و غضب است و در مورد خداوند، به معنی دور ساختن از رحمت خویش می‌باشد.

(آیه ۸۸) در این آیه می‌افزاید: «همواره در این لعن (و طرد و نفرین) می‌مانند؛ مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد؛ و به آنها مهلت داده نمی‌شود» (خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).

در واقع اگر این لعن و طرد جاودانی نبود یا جاودانی بود ولی به تدریج تخفیف می‌یافت و یا کمترین مهلتی به آنها داده می‌شد، تحملش آسان‌تر بود، اما هیچ‌یک از اینها درباره آنها نیست؛ عذابشان دردناک و جاودانی و غیرقابل تخفیف و بدون هیچ‌گونه مهلت است.

(آیه ۸۹) در این آیه راه بازگشت را به روی این افراد می‌گشاید و به آنان اجازه توبه می‌دهد چراکه هدف قرآن در همه جا اصلاح و تربیت است. می‌فرماید: «مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند؛ (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند؛ که توبه آنها پذیرفته خواهد شد؛) زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

از این تعبیر استفاده می‌شود که گناه، نقصی در ایمان انسان ایجاد می‌کند که بعد از توبه باید تجدید ایمان کند تا این نقص برطرف گردد.

آیه ۹۰ شأن نزول: بعضی گفته‌اند: این آیه در مورد اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) به او ایمان آورده بودند اما پس از آن به او کفر ورزیدند، نازل شده است.

تفسیر: توبه بی‌فایده در آیات قبل سخن از کسانی بود که از راه انحرافی خود پشیمان شده و توبه حقیقی نموده بودند و توبه آنها قبول شد، ولی در این آیه سخن از کسانی است که توبه آنها پذیرفته نیست. می‌فرماید: «کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، (و در این راه اصرار ورزیدند)، هیچ‌گاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می‌گیرد)، قبول نمی‌شود؛ و آنها گمراهان (واقعی) اند» چراکه هم راه خدا را گم کرده‌اند و هم راه توبه را (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ).

(آیه ۹۱) به دنبال اشاره‌ای که در آیه قبل به توبه‌های بیهوده شد، در این آیه

سخن از کفّاره بیهوده می‌گوید. می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگرچه روی زمین پر از طلا باشد، و آن را به عنوان فدیّه (وکفّاره اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ یک آنها قبول نخواهد شد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ).

منظور از تعبیر «روی زمین پر از طلا باشد»، این است که انفاق آنها هر قدر هم زیاد باشد، با وجود آلودگی روح و جان و دشمنی با حق، بی‌فایده است. چراکه معلوم است که اگر مجموع زمین پر از طلا گردد، آنگاه ارزش طلا با خاک یکسان خواهد بود. بنابراین جمله بالا کنایه‌ای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است.

در اینکه منظور از این انفاق، در این جهان یا جهان دیگر است؟ مفسران دو احتمال داده که ممکن است آیه ناظر به هر دو باشد؛ چه تمام دنیا را در حال حیات خود انفاق کنند و چه در قیامت به عنوان فدیّه بدهند، پذیرفته نیست. ولی ظاهر آیه نشان می‌دهد که مربوط به جهان دیگر است زیرا می‌گوید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند. یعنی پس از مرگ در حال کفر اگر - به فرض - بزرگ‌ترین ثروتهای جهان در اختیارشان باشد و تصوّر کنند همانند این جهان می‌توانند با استفاده از ثروت، مجازات الهی را از خود دور سازند، سخت در اشتباهند و این جریمه مالی و فدیّه به هیچ وجه در مجازات آنها اثر نخواهد داشت. در واقع، مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۱۵ سوره حدید آمده است که می‌گوید: «پس امروز نه از شما (منافقان) فدیّه‌ای پذیرفته می‌شود، و نه از کافران».

در پایان آیه به نکته دیگری اشاره کرده می‌گوید: «و برای آنان، مجازات دردناک است؛ و یاورانی ندارند» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ). یعنی نه تنها فدیّه و انفاق به حال آنها سودی ندارد، بلکه شفاعت شفاعت‌کنندگان نیز شامل حالشان نمی‌شود زیرا شفاعت شرایطی دارد که مهم‌ترین آنها ایمان به خداست و اصولاً شفاعت به اذن خداست.

و چون شفاعت به اذن خداست، شافعان هرگز از چنین افراد نالایق شفاعت نمی‌کنند که شفاعت نیز لیاقتی لازم دارد و اذن الهی شامل افراد نالایق نمی‌شود.

آغاز جزء چهارم قرآن مجید

(آیه ۹۲) در این آیه به یک نشانهٔ ایمان اشاره کرده می‌گوید: «هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید» (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ).

«برّ» معنی وسیعی دارد که به تمام نیکیها، اعم از ایمان و اعمال پاک، گفته می‌شود. از آیه ۱۷۷ سوره بقره استفاده می‌شود که ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران، انفاق به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، برپا داشتن نماز و پرداخت زکات، وفای به عهد و استقامت در برابر محرومیتها و بیماریها، همه از شعب «برّ» و نیکی محسوب می‌شوند.

بنابراین، رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی شرایط زیادی دارد که یکی از آنها، انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقهٔ انسان است. این‌گونه انفاق مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت.

در پایان آیه برای جلب توجه انفاق‌کنندگان می‌فرماید: «و آنچه انفاق می‌کنید (کم یا زیاد، از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه)، خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ).

و بنابراین هرگز کم نخواهد شد و نیز چگونگی آن بر او مخفی نخواهد ماند. نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان - نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان به قدری سریع و عمیق بود که بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می‌گشت. به عنوان نمونه در تواریخ و تفاسیر اسلامی در مورد آیهٔ فوق چنین می‌خوانیم:

۰۱ یکی از یاران پیامبر(ص) به نام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی زیبا و پردرآمد داشت. پس از نزول آیه فوق به خدمت پیامبر(ص) رسید و عرض کرد: می‌دانی که محبوب‌ترین اموال من همین باغ است، می‌خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره‌ای برای رستاخیز من باشد. پیامبر(ص) فرمود: «بَخِّ بِخِّ ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ لَّكَ» (آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود). سپس فرمود: «من صلاح می‌دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی.» ابوطلحه به دستور پیامبر(ص) عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد.

۰۲ زبیده همسر هارون الرشید، قرآنی بسیار گران‌قیمت داشت که آن را با زر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علفه فراوانی به آن داشت. یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می‌کرد به آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محبوب نیست و باید آن را در راه خدا انفاق کنم. کسی را به دنبال جواهرفروشان فرستاد و تزیینات و جواهرات آن را بفروخت و بهای آن را در بیابانهای حجاز برای تهیه آب مورد نیاز بادیه‌نشینان مصرف کرد، که می‌گویند: امروز هم بقایای آن چاه‌ها وجود دارد و به نام او نامیده می‌شود.

آیه ۹۳ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد از روایات استفاده می‌شود که یهود در گفت‌وگوهای خود دو ایراد به پیامبر(ص) کردند: نخست چگونه پیامبر اسلام گوشت و شیر شتر را حلال می‌داند با اینکه در آیین ابراهیم(ع) حرام بوده؟ و به همین دلیل، یهود - به پیروی از ابراهیم - آنها را بر خود حرام می‌دانند. نه تنها ابراهیم، بلکه نوح نیز اینها را تحریم کرده بود. با این حال، چگونه کسی که آنها را حرام نمی‌داند دم از آیین ابراهیم می‌زند؟

دیگر اینکه چگونه پیامبر اسلام خود را وفادار به آیین پیامبران بزرگ خدا مخصوصاً ابراهیم می‌داند در حالی که تمام پیامبرانی که از دودمان اسحاق - فرزند

ابراهیم - بودند بیت المقدس را محترم می شمردند و به سوی آن نماز می خواندند، ولی پیامبر اسلام از آن قبله روی گردانده و کعبه را قبله گاه خود انتخاب کرده است؟ آیه مورد بحث به ایراد اول پاسخ گفته و دروغ آنها را روشن می سازد و آیات آینده به ایراد دوم پاسخ می گوید.

تفسیر: تهمت یهود بر پیغمبر خدا - همان گونه که در شأن نزول خواندیم، یهود حلال بودن گوشت و شیر شتر را از طرف پیامبر اسلام (ص) منکر شده بودند. قرآن با صراحت تهمت های یهود در مورد تحریم پاره ای از غذاهای پاک مانند شیر و گوشت شتر را رد می کند می گوید: «همه غذاهای پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود» (كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ).

درباره اینکه اسرائیل - اسرائیل، نام دیگر یعقوب است - چه نوع غذایی را بر خود تحریم کرده بود؟ از روایات اسلامی بر می آید هنگامی که یعقوب گوشت شتر می خورد بیماری عرق النساء^۱ بر او شدت می گرفت و به همین خاطر، تصمیم گرفت که از خوردن آن برای همیشه خودداری کند. پیروان او نیز در این قسمت به وی اقتدا کردند. تدریجاً امر بر بعضی مشتبه شد و تصور کردند این یک تحریم الهی است و آن را به خدا نسبت دادند. قرآن در آیه فوق نسبت دادن این موضوع به خداوند را یک تهمت می شمارد.

در جمله بعد خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از یهود دعوت کند، همان تورات موجود نزد آنها را بیاورند و آن را بخوانند تا معلوم شود که ادعای آنها در مورد تحریم غذاها نادرست است. می فرماید: «بگو: اگر راست می گوید تورات را بیاورید و بخوانید» این نسبت هایی که به پیامبران پیشین می دهید، حتی در تورات تحریف شده شما نیست (قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

ولی آنها حاضر به چنین کاری نشدند، چون می دانستند در تورات چنین

۱. عرق النساء یک نوع بیماری عصبی است که امروز به آن سیاتیک می گویند.

چیزی وجود ندارد.

(آیه ۹۴) در این آیه می‌گوید اکنون که حاضر به آوردن تورات نشدند و افترا بستن آنها بر خدا مسلم شد، باید بدانند: «آنها که بعد از این به خدا دروغ می‌بندند، ستمگرند» زیرا از روی علم و عمد چنین می‌کنند (فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

(آیه ۹۵) در این آیه روی سخن را به پیامبر کرده می‌گوید: «بگو: خدا راست گفته (و اینها در آیین پاک ابراهیم نبوده) است. بنابراین، از آیین ابراهیم پیروی کنید، که به حق گرایش داشت، و از مشرکان نبود» (قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

اکنون که می‌بینید من در دعوت خود راستگویم، از آیین من که همان آیین پاک ابراهیم است پیروی کنید. او هرگز از مشرکان نبود و اینکه مشرکان عرب خود را بر آیین او می‌دانند کاملاً بی‌معنی است.

(آیه ۹۶) نخستین خانه مردم - این آیه و آیه بعد به پاسخ دومین ایراد یهود که درباره فضیلت بیت المقدس و برتری آن بر کعبه بوده می‌پردازد. می‌فرماید: «نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده همان است که در سرزمین مکه است؛ که پربرکت، و مایه هدایت جهانیان است» (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ).

به این ترتیب، اگر کعبه به‌عنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است جای تعجب نیست زیرا این نخستین خانه توحید است.

تاریخ و منابع اسلامی نیز به ما می‌گوید که خانه کعبه به دست آدم ساخته شد و سپس در طوفان نوح آسیب دید و به وسیله ابراهیم خلیل تجدید بنا شد.

جالب اینکه در آیه فوق خانه کعبه به‌عنوان خانه مردم معرفی شده و این بیانگر این حقیقت است که آنچه به نام خدا و برای خداست، باید در خدمت مردم و بندگان او باشد و آنچه در خدمت مردم و بندگان خداست، برای خدا محسوب

می شود.

قابل توجه اینکه در این آیه برای کعبه، علاوه بر امتیاز نخستین پرستشگاه بودن، به دو امتیاز «مبارک» و «مایه هدایت جهانیان» بودن آن نیز اشاره شده است. (آیه ۹۷) سپس در این آیه به دو امتیاز دیگر آن اشاره کرده می فرماید: «در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است» (فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ).

و نشانه دیگر آن، آرامش و امنیّت حاکم بر این شهر است چنانکه قرآن می گوید: «و هرکس داخل آن [= خانه خدا] شود، در امان خواهد بود» (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا).

در جمله بعد به همه مردم دستور حج داده می گوید: «و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند» (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا).

از این دستور تعبیر به یک بدهی و دین الهی شده که بر ذمه عموم مردم می باشد زیرا فرموده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ» (برای خدا بر مردم است).

واژه «حج» در اصل به معنی قصد است. به همین جهت، به جاده و راه «محرجه» گفته می شود زیرا انسان را به مقصد می رساند. اما این مراسم مخصوص را حج نامیده اند زیرا هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم، قصد زیارت خانه خدا می کنند.

فریضه حج از زمان آدم (ع) تشریح شده بود ولی رسمیت یافتن آن بیش تر مربوط به زمان ابراهیم (ع) است.

تنها شرطی که در آیه برای وجوب حج ذکر شده، مسأله استطاعت و توانایی است که از جمله داشتن زاد و توشه، مرکب و توانایی جسمی را شامل می شود.

در ضمن از آیه فوق استفاده می شود که این قانون - مانند سایر قوانین اسلامی - اختصاص به مسلمانان ندارد بلکه همه موظّفند آن را انجام دهند.

در پایان آیه برای تأکید و بیان اهمیّت مسأله حج می فرماید: «و هرکس کفر

ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است» (وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ).

واژه «کفر» در اصل به معنی پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی، معنی وسیعی دارد و هرگونه مخالفت با حق، چه در مرحله عقاید و چه در مرحله دستورات فرعی را شامل می شود. از این رو، در آیه فوق در مورد ترک حج به کار رفته است.

درباره اهمیّت حج در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می خوانیم که به امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «ای علی، کسی که حج را ترک کند با اینکه توانایی دارد، کافر محسوب می شود زیرا خداوند می فرماید: "بر مردمی که استطاعت دارند به سوی خانه خدا بروند، لازم است حج به جا آورند و هرکس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است." ای علی، کسی که حج را به تأخیر اندازد تا اینکه از دنیا برود، خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی محشور می کند.»

آیه ۹۸ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و سه آیه بعد از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده استفاده می شود: یکی از یهودیان به نام شاس بن قیس که پیرمردی تاریک دل و در کفر و عناد کم نظیر بود، روزی از کنار مجمع مسلمانان می گذشت، دید جمعی از طایفه اوس و خزرج که سالها با هم جنگهای خونینی داشتند، مجلس انسی به وجود آورده اند، با خود گفت اگر اینها تحت رهبری «محمد» از همین راه پیش روند، موجودیت یهود به خطر می افتد. در این حال، یکی از جوانان یهودی را دستور داد که به جمع آنها بپیوندد و حوادث خونین بغاث (محلّی که جنگ اوس و خزرج در آن نقطه واقع شد) را به یاد آنها بیاورد.

اتفاقاً این نقشه مؤثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفت و گو پرداختند. چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده دیرین، بار دیگر شعله ور گردد.

خبر به پیامبر(ص) رسید. فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد و، با اندرزه‌های مؤثر و سخنان تکان‌دهنده خود، آنها را بیدار ساخت.

جمعیت چون سخنان آرام‌بخش پیامبر(ص) را شنیدند، سلاحها را بر زمین گذاشته و دانستند این از نقشه‌های دشمنان اسلام بوده است. صلح و صفا و آشتی، بار دیگر کینه‌هایی را که می‌خواست زنده شود شست‌وشو داد.

در این هنگام چهار آیه نازل شد که در دو آیه نخست، یهودیان اغواکننده را نکوهش می‌کند و در دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می‌دهد.

تفسیر: نفاق‌افکنان - در این آیه خداوند به پیغمبرش فرمان می‌دهد که با زبان ملامت از اهل کتاب (یهود) بپرسد انگیزه آنها در کفر ورزیدن به آیات خدا چیست؟ می‌فرماید: «بگو: ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟ و خدا گواه است بر اعمالی که انجام می‌دهید» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ).

منظور از آیات خدا، یا آیاتی است که در تورات درباره نشانه‌های پیامبر اسلام(ص) وارد شده بود و یا مجموعه آیات و معجزاتی است که بر پیامبر اسلام نازل گردید و حکایت از حقیقت او می‌کرد.

(آیه ۹۹) سپس در این آیه آنها را ملامت می‌کند می‌فرماید: «بگو: ای اهل کتاب، چرا افرادی را که ایمان آورده‌اند، از راه خدا باز می‌دارید، و می‌خواهید این راه را کج سازید؟ در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن ءَامَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجًا وَ اَنْتُمْ شُهَدَاءُ).

چرا علاوه بر انحراف خود، بار سنگین مسؤلیت انحراف دیگران را نیز بر دوش می‌کشید؟ در حالی که شما باید نخستین دسته‌ای باشید که این منادی الهی را لبیک گوید زیرا بشارت ظهور این پیامبر قبلاً در کتب شما داده شده و شما گواه بر آنید.

در پایان آیه آنها را تهدید می‌کند می‌گوید: «و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

یعنی اگر بعضی از مردم به خاطر غفلت تحت تأثیر توطئه‌های شوم شما قرار گیرند، خداوندی که از اسرار نهان و آشکار آگاه است، غافل نخواهد بود.

(آیه ۱۰۰) در این آیه روی سخن را به مسلمانان اغفال شده کرده می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق افکنی و شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می‌گردانند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ).

بنابراین به وسوسه‌های آنها ترتیب اثر ندهید و اجازه ندهید در میان شما نفوذ کنند.

منظور از بازگشت به کفر که در آیه فوق به آن اشاره شده، کفر حقیقی و بیگانگی مطلق از اسلام است. و نیز ممکن است منظور از کفر همان عداوتها و دشمنی‌های دوران جاهلیت باشد که آن خود یکی از شعبه‌ها و نشانه‌های کفر محسوب می‌شود، چه اینکه ایمان سرچشمه محبت و برادری است و کفر سرچشمه پراکندگی و عداوت است.

(آیه ۱۰۱) در این آیه به صورت تعجب از مؤمنان سؤال می‌کند: «و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با اینکه (در دامن وحی قرار گرفته‌اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، و پیامبر او در میان شماست؟!» بنابراین، به خدا تمسک جوید (وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ).

اگر دیگران گمراه شوند زیاد جای تعجب نیست، تعجب در این است افرادی که پیامبر را در میان خود می‌بینند و پیوسته با عالم وحی در تماس هستند، چگونه ممکن است گمراه گردند؟ مسلماً اگر چنین اشخاصی گمراه شوند، خودشان مقصّر هستند و مجازاتشان بسیار دردناک خواهد بود.

در پایان آیه به مسلمانان توصیه می‌کند که برای نجات خود از وسوسه‌های دشمنان و برای هدایت یافتن به صراط مستقیم دست به دامن لطف پروردگار بزنند

و به ذات پاک او و آیات قرآن مجید تمسک جویند. می فرماید: «و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده است» (وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

آیه ۱۰۲ شأن نزول: درباره نزول این آیه و آیه بعد گفته اند: روزی دو نفر از قبیله اوس و خزرج به نام ثعلبه بن غنم و اسعد بن زراره در برابر یکدیگر قرار گرفتند و هر کدام افتخاراتی را که بعد از اسلام نصیب قبیله او شده بود بر می شمرد. ثعلبه گفت: خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) و حنظله (غسیل الملائکه)، که افتخار مسلمانانند، از ما هستند. همچنین عاصم بن ثابت و سعد بن معاذ از ما می باشند. در برابر او اسعد بن زراره که از طایفه خزرج بود، گفت: چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید. به علاوه، سعد بن عباده، رئیس و خطیب مردم مدینه، از ماست. کم کم کار بالا گرفت، قبیله دو طرف از جریان آگاه شدند و دست به اسلحه برده، در برابر یکدیگر قرار گرفتند. بیم آن می رفت که بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله ور گردد و زمین از خونشان رنگین شود.

خبر به پیامبر رسید. فوراً به محل حادثه آمد و، با بیان و تدبیر خاص خود، به آن وضع خطرناک پایان داد و صلح و صفا را در میان آنها برقرار نمود. آیه نازل گردید و به صورت یک حکم عمومی همه مسلمانان را با بیان مؤثر و مؤکدی به اتحاد دعوت نمود.

تفسیر: دعوت به تقوا در این آیه دعوت به تقوا شده است تا مقدمه ای برای دعوت به سوی اتحاد باشد. در حقیقت، دعوت به اتحاد بدون استمداد از یک ریشه اخلاقی و عقیده ای، بی اثر و یا بسیار کم اثر است. به همین دلیل، در این آیه کوشش شده تا عوامل ایجادکننده اختلاف و پراکندگی - در پرتو ایمان و تقوا - تضعیف گردند. از این رو، افراد با ایمان را مخاطب ساخته می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، آن گونه که حق تقوا و پرهیزگاری است، از خدا بپرهیزید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ).

«حَقُّ تَقْوَا» آخرین و عالی‌ترین درجه پرهیزگاری است که پرهیز از هرگونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق و نیز اطاعت از فرمان خداوند و شکر نعمتهای او را شامل می‌شود.

در پایان آیه به طایفه اوس و خزرج و تمام مسلمانان جهان هشدار می‌دهد که به هوش باشند تا عاقبت کارشان به بدبختی نگراید. می‌فرماید: «و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید» باید گوهر ایمان را تا پایان عمر، حفظ کنید (وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

(آیه ۱۰۳) دعوت به سوی اتحاد - در این آیه بحث نهایی که همان مسأله اتحاد و مبارزه با هرگونه تفرقه است، مطرح شده می‌فرماید: «و همگی به ریسمان خدا [= قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید» (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا).

منظور از «حَبْلِ اللَّهِ» (ریسمان الهی)، هرگونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله اسلام باشد یا قرآن یا پیامبر و اهل بیت او.

سپس قرآن به نعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را به تفکر در وضع اندوهبار گذشته و مقایسه آن پراکندگی با این وحدت، دعوت می‌کند می‌گوید: «و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید» (وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا).

تکرار کلمه «نعمت» در آیه نشانگر اهمیت موهبت اتفاق و برادری است. در اینجا مسأله «تألیف قلوب مؤمنان» را به خود نسبت داده می‌گوید: خدا میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد. با این تعبیر، اشاره به یک معجزه اجتماعی اسلام نموده زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست بررسی کنیم خواهیم دید که چگونه یک موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونین در میان آنها

ببفروزد. و ثابت می‌گردد که از راه‌های عادی امکان‌پذیر نبود که از چنان ملت پراکنده و نادان و بی‌خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.

اهمیت وحدت و برادری در میان قبایل کینه‌توز عرب، حتی از نظر دانشمندان و مورخان غیرمسلمان مخفی نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده‌اند.

سپس قرآن می‌افزاید: «و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد» (وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا).

او شما را نجات داد و از این پرتگاه به نقطه امن و امان که همان نقطه برادری و محبت بود، رهنمون ساخت.

«شفا» در اصل به کناره چاه یا خندق و مانند آن گویند. شاید اطلاق «شفا» بر لب نیز به همین مناسبت باشد. همچنین استعمال این واژه در بهبودی از بیماری، به خاطر آن است که انسان در کناره سلامت و تندرستی قرار می‌گیرد.

«نار» (آتش) در آیه فوق، کنایه از جنگها و نزاعهایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه‌ای در میان اعراب شعله‌ور می‌شد.

در پایان آیه برای تأکید بیش‌تر می‌گوید: «این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

بنابراین، هدف نهایی هدایت و نجات شماست و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است، باید به آنچه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

(آیه ۱۰۴) دعوت به حق و مبارزه با فساد - به دنبال آیات پیشین که مسأله اخوت و اتحاد را توصیف می‌کرد، در این آیه به مسأله امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده می‌فرماید: «باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند» (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

«امّت» در اصل از ماده «ام» به معنی هر چیزی است که اشیای دیگر به آن

ضمیمه گردد. به همین جهت، ائمت به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آنها باشد گفته می شود.

«معروف» در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف)، و منکر به معنی ناشناس (از ماده انکار) است. به این ترتیب، کارهای نیک اموری شناخته شده و کارهای بد و ناپسند اموری ناشناس معرفی شده اند؛ چه اینکه فطرت پاک انسان با دسته اول آشنا و با دوم ناآشناست.

در پایان آیه تصریح می کند: فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است «و آنها همان رستگارانند» (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

پیامبر اسلام (ص) در ضمن یک مثال جالب، منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشتهاست بر شمرده و می فرماید: یک فرد گنهکار در میان مردم، همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود و هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد، تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد و هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می کنم. اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می شوند.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم (ص) فرمود: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد و نه به خردسالان رحم می کند، نیکان و صالحان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند اما خدا به آنها کمک نمی کند، حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان در نمی گذرد.»

(آیه ۱۰۵) در این آیه بار دیگر درباره مسأله اتحاد و پرهیز از تفرقه و نفاق بحث می کند. می فرماید: «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید. و آنها عذاب

عظیمی دارند» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

اصرار قرآن در این آیات در مورد اجتناب از تفرقه و نفاق، اشاره به این است که این حادثه در آینده در اجتماع آنها وقوع خواهد یافت زیرا هر کجا قرآن در ترساندن از چیزی زیاد اصرار نموده، اشاره به وقوع و پیدایش آن می باشد. جامعه ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی های آنان با تیشه های تفرقه درهم کوبیده شود، سرزمینشان برای همیشه جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران خواهد بود. راستی چه عذاب بزرگی است!

(آیه ۱۰۶) **چهره های نورانی و تاریک** - به دنبال هشداری که در آیات سابق درباره تفرقه و نفاق و بازگشت به آثار دوران کفر و جاهلیت داده شد، در این آیه و آیه بعد به نتایج نهایی آن اشاره می کند. می فرماید: آن عذاب عظیم «روزی خواهد بود که چهره هایی سفید، و چهره هایی سیاه می گردد» (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَاَسْوَدُّ وُجُوهُ).

سپس می فرماید: «اما آنها که صورتهايشان سیاه شده، (به آنها گفته می شود): «آیا بعد از ایمان، (و اخوت و برادری در سایه آن،) کافر شدید؟!» (فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ).

در پایان آیه به عذابی که در انتظار آنهاست اشاره کرده می گوید: «پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید!» (فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ).

(آیه ۱۰۷) ولی در مقابل، مؤمنان متحد غرق در دریای رحمت الهی خواهند بود و جاودانه در آن زندگی آرام بخش به سر می برند، چنانکه قرآن می گوید: «و اما آنها که چهره هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود؛ و جاودانه در آن می مانند» (وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۱۰۸) این آیه به بحثهای مختلف گذشته درباره اتحاد و اتفاق، ایمان، کفر، امر به معروف و نهی از منکر و عواقب آنها اشاره کرده می فرماید: «اینها آیات خداست؛ که به حق بر تو می خوانیم» (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ).

سپس می‌افزاید: آنچه بر اثر تخلف از این دستورها دامنگیر افراد می‌شود، نتیجه اعمال خود آنهاست. «و خداوند (هیچ‌گاه) ستمی برای (احدی از) جهانیان نمی‌خواهد» (وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ).

بلکه این آثار شوم، همان است که با دست خویش برای خود فراهم ساختند. (آیه ۱۰۹) این آیه مشتمل بر دو دلیل بر عدم صدور ظلم از ناحیه خداست. می‌فرماید: «و (چگونه ممکن است خدا ستم کند؟ در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، مال اوست؛ و همه کارها، به سوی او بازگردانده می‌شود» و به فرمان اوست (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

(آیه ۱۱۰) باز هم مبارزه با فساد و دعوت به حق - در این آیه بار دیگر به مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا بازگشته می‌فرماید: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید» (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ).

جالب اینکه دلیل بهترین امت بودن مسلمانان، امر به معروف و نهی از منکر کردن و به خدا ایمان داشتن ذکر شده. و این می‌رساند که اصلاح جامعه بشری بدون ایمان و دعوت به حق و مبارزه با فساد ممکن نیست. به علاوه، انجام این دو فریضه، ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می‌باشد و ضامن اجرا، عملاً بر خود قانون مقدم است.

سپس اشاره می‌کند که مذهبی به این روشنی، و قوانینی با این عظمت، منافعش برای هیچ‌کس قابل انکار نیست. «و اگر اهل کتاب، (به چنین برنامه و آیین درخشانی)، ایمان آورند، برای آنها بهتر است؛ (ولی تنها) عده کمی از آنها باایمانند؛ و بیش‌تر آنها فاسقند» و خارج از اطاعت پروردگار (وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ).

آیه ۱۱۱ شأن نزول: درباره این آیه و آیه بعد نقل شده: هنگامی که بعضی از

بزرگان روشن ضمیر یهود، همچون عبدالله بن سلام با یاران خود، آیین پیشین را ترک گفته و به آیین اسلام گرویدند، جمعی از رؤسای یهود نزد آنها آمدند و زبان به ملامت گشودند، حتی آنها را تهدید کردند که چرا آیین پدران و نیاکان خود را ترک گفته و اسلام آورده‌اند؟ آیه به‌عنوان بشارت به آنها و سایر مسلمانان نازل گردید.

تفسیر: این آیه و آیه بعد در حقیقت متضمن چند پیشگویی و بشارت مهم به مسلمانان است که همه آنها در زمان پیامبر اکرم (ص) عملی گردید:

۱. «آنها [= اهل کتاب، مخصوصاً یهود] هرگز نمی‌توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر» (لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذًى).

۲. «و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می‌خورند)؛ سپس کسی آنها را یاری نمی‌کند» (وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ).

۳. آیه ۱۱۲) آنها همواره ذلیل و بیچاره خواهند بود و «هرجا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است» (ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا تَقِفُوا).

این سه وعده و بشارت آسمانی در زمان خود پیامبر اسلام (ص) تحقق یافت. «تقفوا» از ماده «تقف»، به معنی یافتن چیزی با مهارت است و به هر چیزی که انسان با دقت و مهارت به آن دست یابد گفته می‌شود.

گرچه در آیات فوق تصریح به نام یهود نشده اما باقرائنی که در این آیه و آیات سابق است، همچنین به قرینه آیه ۶۱ سوره بقره، استفاده می‌شود که این جمله درباره یهود است.^۱

سپس می‌فرماید: تنها در دو صورت می‌توانند این مهر ذلت را از خود پاک کنند، «مگر با ارتباط به خدا» و تجدیدنظر در روش ناپسند خود (إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ). «و (یا) با ارتباط به مردم» و وابستگی به این و آن (وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ).

بنابراین، یا باید در برنامه زندگی خود تجدیدنظر کنند و به سوی خدا بازگردند و خاطره خیال شیطننت و کینه‌توزی را از افکار خود بشویند، یا از راه

وابستگی به این و آن، به زندگی نفاق آلود خود ادامه دهند.

سپس قرآن به ذلتی که یهود بدان گرفتار آمده اشاره کرده می‌گوید: «و به خشم خدا، گرفتار شده‌اند و مَهر بیچارگی بر آنها زده شده» (وَبَاءٌ وَبِغْضٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ).

«باء و» در اصل به معنی مراجعت کردند و منزل گرفتند می‌باشد و در اینجا کنایه از استحقاق یافتن است. یعنی قوم یهود بر اثر خلافکاری خود مستحق مجازات الهی شدند و خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود انتخاب کردند.

«مسکنت» به معنی بیچارگی است. به خصوص بیچارگی شدید که نجات از آن مشکل باشد، و در اصل از ماده سکونت گرفته شده زیرا افراد مسکین کسانی هستند که بر اثر ضعف و نیاز قادر بر حرکت و جنبش از خود نمی‌باشند. به این ترتیب، یهود بر اثر خلافکاری‌ها، نخست از طرف دیگران مطرود شدند و به خشم خداوند گرفتار آمدند و سپس تدریجاً این موضوع به صورت یک صفت ذاتی «احساس حقارت» درآمد.

در پایان آیه دلیل این سرنوشت شوم یهودیان را بیان می‌کند می‌فرماید: اگر آنان به چنین سرنوشتی گرفتار شدند، نه به خاطر نژاد یا خصوصیات دیگرشان، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب می‌شدند؛ «چراکه آنها به آیات خدا، کفر می‌ورزیدند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ).

و دوم اینکه، اصرار در کشتن رهبران الهی و نجات دهندگان بشر یعنی انبیای پروردگار داشتند «و پیامبران را به ناحق می‌کشتند» (وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ).

و سوم اینکه، آلوده به انواع گناهان به خصوص ظلم و ستم و تعدی به حقوق دیگران و تجاوز به منافع سایر مردم بوده‌اند و اگر چنین ذلیل شدند، «به خاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دیگران)، تجاوز می‌نمودند» (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ).

و مسلماً هر قوم و ملتتی که دارای چنین اعمالی باشند، سرنوشتی مشابه آنها خواهند داشت.

آیه ۱۱۳ شأن نزول: دربارهٔ نزول این آیه و دوآیهٔ بعد نقل شده هنگامی که عبدالله بن سلام که از دانشمندان یهود بود، با جمع دیگری از آنها اسلام آوردند، یهودیان و به خصوص بزرگان آنها از این حادثه بسیار ناراحت شدند و در صدد برآمدند که آنها را متهم به شرارت سازند، تا در انظار یهودیان پست جلوه کنند و عمل آنها سرمشقی برای دیگران نشود. از این رو علمای یهود این اشعار را در میان آنها پخش کردند که تنها جمعی از اشرار ما به اسلام گرویده‌اند! اگر آنها افراد درستی بودند آیین نیاکان خود را ترک نمی‌گفتند و به ملت یهود خیانت نمی‌کردند. آیه نازل شد و از این دسته دفاع کرد.

تفسیر: روح حق جویی اسلام - به دنبال مذمت‌های شدیدی که در آیات گذشته از قوم یهود به عمل آمد، قرآن در این آیه برای رعایت عدالت و احترام به حقوق افراد شایسته و اعلام این حقیقت که همهٔ آنها یکسان نیستند، می‌گوید: «آنها همه یکسان نیستند؛ از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند» (لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ).

صفت دیگر آنها این است که: «پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌نمایند» (يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ عِنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ).

(آیه ۱۱۴) در این آیه می‌افزاید: «به خدا و روز واپسین ایمان می‌آورند» (يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

«امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند» (وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

«و در انجام کارهای نیک، پیشی می‌گیرند» (وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ).

«و آنها از صالحانند» (وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ).

به این ترتیب، قرآن نژاد یهود را به کلی محکوم نمی‌کند. و این روش اسلام

است که در هیچ مورد مبارزه او، رنگ نژادی و قبیله‌ای ندارد و تنها بر محور عقاید و اعمال افراد دور می‌زند.

(آیه ۱۱۵) در این آیه که در حقیقت مکمل آیات قبل است، به عاقبت افراد صالح و باایمان اشاره کرده می‌فرماید: «و (این دسته از اهل کتاب) آنچه از اعمال نیک انجام دهند، هرگز کفران نخواهد شد» و پاداش شایسته آن را می‌بینند (وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا بِهِ).

یعنی هرچند در گذشته مرتکب خلافهایی شده باشند، اکنون که در روش خود تجدیدنظر کرده‌اند و در صف متقین و پرهیزگاران قرار گرفته‌اند، نتیجه اعمال نیک خود را خواهند دید و هرگز از خدا، ناسپاسی نمی‌بینند.

با اینکه خداوند به همه چیز آگاهی دارد، در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا از پرهیزگاران، آگاه است» (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ).

بنابراین، اعمال نیک آنها کم باشد یا زیاد، هرگز ضایع نمی‌شود.

(آیه ۱۱۶) نقطه مقابل افراد باایمان و حق‌جویی که وصف آنها در آیه قبل آمد، افراد بی‌ایمان و ستمگری هستند که در این آیه و آیه بعد توصیف شده‌اند. می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند، هرگز نمی‌توانند در پناه اموال و فرزندان، از مجازات خدا در امان بمانند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا).

در اینکه از امکانات مادی تنها به ثروت و فرزندان اشاره شده، به خاطر آن است که مهم‌ترین سرمایه‌های مادی، یکی نیروی انسانی است که به عنوان فرزندان ذکر شده و دیگری سرمایه‌های اقتصادی می‌باشد و بقیه امکانات مادی از این دو سرچشمه می‌گیرد.

قرآن باصراحت می‌گوید امتیازات مالی و قدرت جمعی به تنهایی نمی‌تواند در برابر خداوند امتیازی محسوب شود و تکیه کردن بر آنها اشتباه است، مگر هنگامی که در پرتو ایمان و نیت پاک، در مسیرهای صحیح به کار گرفته شوند. در غیر

این صورت «آنها (صاحبان اموال) اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۱۱۷) در این آیه به وضع بذل و بخششها و انفاقهای ریاکارانه آنها اشاره نموده و ضمن یک مثال جالب سرنوشت آن را تشریح می‌کند. می‌گوید: «آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می‌کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده (و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده‌اند) بوزد، و آن را نابود سازد» (مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ).

افراد بی‌ایمان و آلوده، چون انگیزه صحیحی در انفاق خود ندارند، روح خودنمایی و ریاکاری، همچون باد سوزان و خشک‌کننده‌ای بر مزرعه انفاق آنها می‌وزد و آن را بی‌اثر می‌سازد. این انفاقها نه از نظر اجتماعی مشکلی را حل می‌کند و نه نتیجه اخلاقی برای انفاق‌کننده خواهد داشت.

در پایان آیه می‌فرماید: «خدا به آنها ستم نکرده؛ بلکه آنها، خودشان به خویشان ستم می‌کنند» (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

به این ترتیب، سرمایه‌های خود را بیهوده از بین می‌برند زیرا عمل فاسد جز اثر فاسد چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد!

آیه ۱۱۸ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده: این آیه و دو آیه بعد هنگامی نازل شد که عده‌ای از مسلمانان با یهودیان - به سبب قرابت یا همسایگی یا حق رضاع و یا پیمانی که پیش از اسلام بسته بودند - دوستی داشتند و به قدری با آنها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می‌گفتند. بدین وسیله قوم یهود، که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می‌کردند، از اسرارشان مطلع می‌شدند. آیه نازل شد و به آن دسته از مسلمانان هشدار داد که چون آنها در دین شما نیستند، نباید آنان را محرم اسرار خود قرار دهید.

تفسیر: بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید - به دنبال آیاتی که مناسبات

مسلمانان را با کفار بیان کرد، این آیه به یکی از مسائل حسّاس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطفی به مؤمنان هشدار می‌دهد می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید. آنها از هرگونه شرّ و فسادى درباره شما، کوتاهی نمی‌کنند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا).

«بطانة» در لغت به معنی لباس زیرین است و مقابل آن «ظهارة» به معنی لباس رویین می‌باشد و در اینجا کنایه از محرم اسرار است. «خبال» در اصل به معنی از بین رفتن چیزی است و غالباً به زیناهایی گفته می‌شود که در عقل انسان اثر می‌گذارد.

هرگز سوابق دوستی آنها با شما، مانع از آن نیست که به خاطر جدایی در مذهب و مسلک، آرزوی زحمت و زیان شما را در دل خود نیروانند، بلکه «آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید» (وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ).

آنها برای اینکه شما از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوید و رازشان فاش نگردد، معمولاً مراقب سخنان و رفتار خود هستند و با احتیاط و دقت حرف می‌زنند، ولی با وجود این، نشانه‌های «دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده» (قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ).

خداوند، بدین وسیله راه شناسایی باطن دشمنان را نشان داده و از ضمیر باطن و راز درونیشان خبر می‌دهد. می‌فرماید: «و آنچه در دلهايشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است» (وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ).

سپس می‌افزاید: «ما آیات (و راه‌های پیشگیری از شر آنها) را بیان کردیم اگر اندیشه کنید» (قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۱۹) در این آیه می‌فرماید: «شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید؛ اما آنها شما را دوست ندارند. در حالی که شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید» و آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند (هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا

يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كَلِمَةً).

سپس قرآن چهره اصلی آنها را معرفی کرده می‌گوید: این دسته از اهل کتاب منافق هستند، چون «هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند، (به دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. اما هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند» (وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْاِنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ).

ای پیامبر، «بگو: با همین خشمی که دارید بمیرید!» و این غصه تا روز مرگ از شما دست برنخواهد داشت (قُلْ مَوْتُوَا بِغَيْظِكُمْ).

شما از وضع آنها آگاه نبودید و خدا آگاه است زیرا «خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

(آیه ۱۲۰) در این آیه یکی از نشانه‌های کینه و عداوت آنها بازگو شده است. می‌فرماید: «اگر نیکی به شما برسد، آنها را ناراحت می‌کند؛ و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند» (إِنْ تَمَسَسْكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمُ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا).

اما «اگر (در برابرشان) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید، نقشه‌های (خائنانه) آنان، به شما زبانی نمی‌رساند؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد» (وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ).

(آیه ۱۲۱) از این به بعد آیاتی شروع می‌شود که درباره یک حادثه مهم و پردامنه اسلامی یعنی جنگ احد نازل شده است.

در آغاز به بیرون آمدن پیامبر از مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد اشاره کرده می‌گوید: «و (به یاد آور) زمانی را که صبحگاهان، از میان خانواده خود، جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی. و خداوند، شنوا و داناست» گفت وگوهای مختلفی را که درباره طرح جنگ گفته می‌شد، می‌شنید و اندیشه‌هایی را که بعضی در سر می‌پروراندند، می‌دانست (وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

سپس به گوشه دیگری از این ماجرا اشاره کرده می‌فرماید: و نیز به یاد آور «زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند» و از وسط راه باز گردند (إِذْ هَمَّتْ طَافِقَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا).

این دو طایفه از مسلمانان - طبق نقل تواریخ - بنو سلمه از قبیله اوس و بنو حارثه از قبیله خزرج بودند. علت این تصمیم شاید این بود که آنها از طرفداران نظریه جنگ در شهر بودند و پیامبر با نظر آنها مخالفت کرده بود، اما چنانکه از ذیل آیه استفاده می‌شود هر دو طایفه به زودی از تصمیم خود بازگشتند و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند. قرآن می‌گوید: «و خداوند پشتیبان آنها بود (و به آنها کمک کرد که از این فکر بازگردند)؛ و افراد باایمان، باید تنها بر خدا توکل کنند» (وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

غزوه احد

از روایات و تواریخ اسلامی درباره حادثه احد چنین استفاده می‌شود: هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست خوردند و با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر به مکه مراجعت کردند، ابوسفیان به مردم مکه اخطار کرد نگذارند زنان برکشته‌های بدر گریه کنند زیرا اشک چشم، اندوه را از بین می‌برد و عداوت و دشمنی را نسبت به محمد از قلبهای آنان زایل می‌کند.

ابوسفیان خود عهد کرده بود تا از قاتلان جنگ بدر انتقام نگیرد، با همسرش همبستر نشود.

در سال سوم هجرت، قریش به عزم جنگ با پیامبر با سه هزار سوار و دوهزار پیاده، با تجهیزات کافی از مکه خارج شدند و، برای اینکه در میدان جنگ بیش‌تر استقامت کنند، بتهای بزرگ و زنان خویش را نیز با خود حرکت دادند.

عبّاس عموی پیامبر هنوز اسلام نیاورده بود، ولی از آنجاکه به برادرزاده خود زیاد علاقه‌مند بود، هنگامی که دید لشکر نیرومند قریش به قصد جنگ با پیامبر از

مکه بیرون آمد، بی درنگ نامه‌ای نوشت و به وسیلهٔ مردی از قبیلهٔ بنی غفار به مدینه فرستاد. هنگامی که پیامبر از جریان مطلع شد با سعد بن ابی ملاقات کرد و گزارش عباس را به او رساند.

در همان روز پیامبر(ص) به چند نفر از مسلمانان دستور داد که به راه مکه و مدینه بروند و از اوضاع لشکر قریش اطلاعاتی به دست آورند. طولی نکشید که دو بازرس برگشتند و گفتند که این سپاه نیرومند تحت فرماندهی خود ابوسفیان است.

پیامبر همهٔ اصحاب و اهل مدینه را دعوت کرد و موضوع دفاع را آشکارا با آنها در میان گذاشت. سپس در اینکه در داخل مدینه به پیکار دست زنند یا از شهر خارج شوند، با مسلمانان به مذاکره پرداخت. عده‌ای گفتند از مدینه خارج نشویم و در کوچه‌های تنگ شهر با دشمن بجنگیم زیرا در این صورت حتی مردان ضعیف و زنان و کنیزان نیز می‌توانند به لشکر کمک کنند.

این رأی به خاطر وضع خاص مدینه در آن روز، مورد توجه پیامبر بود ولی گروهی از جوانان و جنگ‌جویان گفتند ای پیامبر، باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم، اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده است و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.

این‌گونه سخنان و حماسه‌ها، طرفداران خروج از مدینه را بیش‌تر کرد. خود پیغمبر(ص)، با اینکه تمایل به خروج از مدینه نداشت، به این مشورت احترام گذاشت و با یک نفر از اصحاب برای مهیا کردن اردوگاه از شهر خارج شد و محلی را در دامنهٔ کوه احد که از جهت شرایط نظامی موقعیت حساسی داشت، برای اردوگاه انتخاب نمود.

آن روز، روز جمعه بود. پیامبر(ص) برای ادای خطبهٔ نماز جمعه ایستاد. بعد از حمد و ثنای خداوند یکتا، مسلمانان را از نزدیک شدن سپاه قریش آگاه ساخت و فرمود: «اگر شما با جان و دل برای جنگ آماده باشید و با چنین روحیه‌ای با دشمنان بجنگید، خداوند به‌طور یقین پیروزی را نصیبتان می‌کند.» و در همان روز با هزار نفر

از مهاجر و انصار رهسپار اردوگاه شدند.

پیامبر(ص) شخصاً فرماندهی لشکر را به عهده داشت و در طول راه از صفوف لشکر سان می دید.

مورّخ معروف حلبی در کتاب خود می نویسد: پیامبر(ص) هنوز به احد نرسیده بود که ضمن بازدید لشکر، گروهی را در میان آنها دید که هرگز ندیده بود. پرسید اینها کیستند؟ عرض کردند: عدّه‌ای از یهود که با عبدالله بن ابی هم پیمان بوده‌اند و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده‌اند. حضرت تأملی کرد و فرمود: «برای جنگ با مشرکان از مشرکان نتوان یاری گرفت، مگر اینکه مسلمان شوند.»

یهود این پیشنهاد را قبول نکردند و همگی به مدینه بازگشتند.

به هر حال، پیامبر(ص) پس از تصفیّه لازم، با قوای خود که هفت صد نفر بودند، به پای کوه احد رسید. بعد از ادای نماز صبح، صفوف مسلمانان را آراست. عبدالله بن جبیر را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر مأمور ساخت در دهانه شکاف کوه قرار گیرند و فرمود: «حتّی اگر ما، دشمن را تا مکه تعقیب کنیم یا اگر دشمن ما را شکست داد و ما را تا مدینه مجبور به عقب نشینی کرد، باز هم از سنگرگاه خود دور نشوید.»

از آن طرف ابوسفیان، خالد بن ولید را با دویست سرباز زبده، مراقب این گردنه کرد و دستور داد در کمین باشید تا وقتی که سربازان اسلامی از این درّه کنار بکشند، آن‌گاه لشکر اسلام را از پشت سر مورد حمله قرار دهید.

دو لشکر مهیای جنگ شدند. اینک، صدای الله اکبر الله اکبر مسلمانان، تمام جلگه و دامنه احد را پر کرده است. در طرف دیگر میدان، زنان و دختران قریش، برای تحریک عواطف و احساسات جنگ جویان قریش، اشعاری را، گویا با دف و نی می خواندند.

پس از شروع جنگ، مسلمانان با یک حمله شدید توانستند لشکر قریش را درهم بشکنند. آنها با به فرار گذاردند و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند.

این عقب‌نشینی قریش باعث شد جمعی از تازه‌مسلمانان، به خیال اینکه دشمن شکست خورده است، برای جمع‌آوری غنائم، یک‌مرتبه پستهای خود را ترک کنند. حتی تیراندازانی که در بالای کوه ایستاده بودند، سنگ‌های خود را ترک گفتند و به میدان جنگ ریختند. هر قدر عبدالله بن جبیر دستور پیامبر(ص) را متذکر شد، جز عده کمی که عددشان حدود ده نفر بود، در جایگاه حساس خود نایستادند.

نتیجه مخالفت دستور پیامبر(ص) این شد که ناگهان مسلمانان از هر طرف خود را زیر شمشیر دشمن دیدند. در همین موقع، افسر شجاع اسلام، حمزه سیدالشهداء با بعضی دیگر از یاران شجاع پیامبر شربت شهادت نوشیدند و جز عده معدودی بقیه از وحشت پا به فرار گذاشتند.

در این جنگ خطرناک آنکه بیش از همه فداکاری می‌کرد و هر حمله‌ای که از جانب دشمن به پیغمبر می‌شد دفع می‌نمود، علی بن ابی طالب(ع) بود. او با کمال رشادت می‌جنگید تا اینکه شمشیرش شکست. پیغمبر(ص) شمشیر خود را که موسوم به ذوالفقار بود، به وی داد. سرانجام پیامبر(ص) در جایی سنگ‌گرفت و علی(ع) همچنان از او دفاع می‌کرد تا آنکه، طبق نقل بعضی از مورخان، بیش از شصت زخم به سر، صورت و بدن او وارد آمد. در همین موقع بود که پیک وحی به پیامبر عرضه داشت: «ای محمد، معنای مواسات همین است.»

پیغمبر فرمود: «علی از من است و من از اویم.» و جبرئیل گفت: «و من هم از هر دو تایی شما.»

امام صادق(ع) می‌فرماید: «پیامبر(ص) پیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می‌گوید: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.»
در این اثنا فریادی برخاست که محمد کشته شد!

بعضی از سیره‌نویسان می‌گویند: ابن قمعه، یکی از سربازان اسلام به نام مصعب را به گمان اینکه پیغمبر است با ضربه سختی از پای درآورد و سپس با صدای بلند فریاد زد: به لات و عزی سوگند که محمد کشته شد!

این شایعه بی‌گمان به نفع اسلام و مسلمین بود زیرا دشمن به گمان اینکه محمد(ص) کشته شده، احد را به قصد مکه ترک گفت، وگرنه قشون فاتح قریش بدون کشتن آن حضرت احد را ترک نمی‌کردند.

خبر کشته شدن پیامبر(ص) تزلزل بیش‌تری در جمعی از مسلمانان به وجود آورد. آن عده از مسلمانانی که در میدان جنگ بودند، برای اینکه بقیه پراکنده نگردند، پیغمبر(ص) را بالای کوه بردند تا به مسلمانان نشان دهند که او زنده است. فراریان برگشتند و به دور حضرت جمع شدند. پیغمبر(ص) فراریان را ملامت می‌کرد. مسلمانان زبان عذر گشودند و گفتند: ای پیغمبر خدا، ما آوازه قتل تو را شنیدیم و از شدت ترس فرار کردیم.

بدین ترتیب، در جنگ احد نسبت به مسلمانان خسارات مالی و جانی فراوانی وارد شد و هفتاد تن از مسلمانان در میدان جنگ کشته شدند و عده زیادی مجروح افتادند، اما مسلمانان از شکست، درس بزرگی آموختند که ضامن پیروزی آنها در میدانهای آینده شد.

(آیه ۱۲۳) از اینجا به بعد آیاتی است که برای تقویت روحیه شکست خورده مسلمانان در یک حالت بحرانی نازل گردید. نخست به پیروزی چشمگیر مسلمانان در میدان بدر اشاره شده تا با یادآوری آن خاطره، به آینده خویش دلگرم شوند. می‌فرماید: «خداوند شما را در بدر یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آنها)، ناتوان بودید» (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ)¹.

عدد شما ۳۱۳ نفر با تجهیزات کم و مشرکان بیش از هزار نفر و با تجهیزات فراوان بودند.

۱. «بدر» در اصل نام مردی بود که در سرزمینی میان مکه و مدینه چاه آبی داشت. به همین جهت، آن سرزمین به نام او بدر نامیده شده و از نظر ریشه لغت، بدر به معنی پر و کامل است. از این‌رو، ماه شب چهارده را بدر می‌نامند.

«پس، از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن، مخالفت فرمان پیامبر نکنید)، تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ).

(آیه ۱۲۴) سپس خاطره یاری مسلمانان در میدان بدر به وسیله فرشتگان را یادآوری کرده می گوید: «در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی: آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که (از آسمان) فرود می آیند، یاری کند؟!» (إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ).

(آیه ۱۲۵) «آری (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه هایی با خود دارند، مدد خواهد داد» (بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ).^۱

(آیه ۱۲۶) «ولی اینها را خداوند فقط بشارت، و برای اطمینان خاطر شما قرار داده؛ وگرنه، پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است» هم راه پیروزی را می داند و هم قدرت بر اجرای آن دارد (وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

(آیه ۱۲۷) در این آیه می فرماید: این وعده را که خدا به شما داده، «برای این است که قسمتی از پیکر لشکر کافران را قطع کند؛ یا آنها را با ذلت برگرداند؛ تا مأیوس و ناامید، (به وطن خود) بازگردند» (لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ).

«طَرَف» در آیه به معنی قطعه و «یکتبههم» از ماده «کبت» به معنی بازگرداندن به زور و همراه با ذلت است.

آیه ۱۲۸ شأن نزول: پس از آنکه دندان و پیشانی پیامبر(ص) در جنگ احد شکست و آن همه ضربات سخت بر پیکر مسلمین وارد شد، پیامبر از آینده مشرکان

۱. «فور» در اصل به معنی جوشش و غلیان دیگ و مانند آن است. به همین جهت، در کارهایی که به سرعت انجام می شود، این کلمه به کار می رود.

نگران گردید، فرمود: «چگونه چنین جمعیتی رستگار خواهند شد که با پیامبر خود چنین رفتار می‌کنند، در حالی که وی آنها را به سوی خدا دعوت می‌کند؟»
آیه نازل شد و به پیامبر (ص) اعلام کرد که تو مسؤول هدایت آنها نیستی بلکه تنها موظف به تبلیغ آنها می‌باشی.

تفسیر: در تفسیر این آیه سخن بسیار است ولی این موضوع مسلم است که پس از جنگ احد نازل شده و مربوط به حوادث آن است. آیه می‌گوید: «هیچ‌گونه اختیاری (درباره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ)، برای تو ساخته نیست؛ مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند» (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ).

(آیه ۱۲۹) این آیه در حقیقت تأکیدی است بر آیه قبل. می‌گوید: «و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست. هرکس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌بخشد؛ و هرکس را بخواهد، مجازات می‌کند» (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ).

سپس می‌افزاید: در عین حال که مجازات خداوند شدید است، رحمت او بر غضبش پیشی می‌گیرد؛ «و خداوند آمرزنده مهربان است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۳۰) **تحریم رباخواری** - این آیه و هشت آیه بعد از آن محتوی یک سلسله برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی و تربیتی است. در این آیه روی سخن را به مؤمنان کرده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً).

عرب در زمان جاهلیت، آلودگی شدیدی به رباخواری داشت به همین دلیل، قرآن برای ریشه کن ساختن رباخواری، حکم تحریم را تدریجاً و در چهار مرحله بیان کرده است:

۱. در آیه ۳۹ سوره روم درباره ربا به یک پند اخلاقی قناعت شده است.

۲. در آیه ۱۶۱ سوره نساء ربا به عنوان یک عادت زشت یهود، مورد سرزنش

قرار گرفته است.

۳. در آیات ۲۷۵ - ۲۷۹ سوره بقره هرگونه رباخواری را ممنوع و در حکم جنگ با خدا ذکر نموده است.

۴. در آیه مورد بحث حکم تحریم ربا صریحاً ذکر شده اما تنها به یک نوع از انواع ربا که نوع شدید و فاحش آن است، اشاره کرده است.

منظور از «ربای فاحش» این است که سرمایه به شکل تصاعدی در مسیر ربا سیر کند. یعنی سود در مرحله نخستین با اصل سرمایه ضمیمه شود و مجموعاً مورد ربا قرار گیرند.

در پایان آیه می فرماید: «از خدا بپرهیزید، تا رستگار شوید» (وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

(آیه ۱۳۱) در این آیه بار دیگر روی حکم تقوا تأکید کرده می فرماید: «و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است» (وَأَتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ).

از تعبیر «کافرین» استفاده می شود که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست و رباخواران از آتشی که در انتظار کافران است سهمی دارند.

(آیه ۱۳۲) تهدید آیه قبل با تشویقی که در این آیه برای مطیعان و فرمانبرداران ذکر شده تکمیل می گردد. می فرماید: «و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید» (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

(آیه ۱۳۳) مسابقه در مسیر سعادت - به دنبال آیات گذشته که بدکاران را تهدید به مجازات آتش و نیکوکاران را تشویق به رحمت الهی می کرد، در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را به یک مسابقه معنوی تشبیه کرده که هدف نهایی آن آمرزش الهی و نعمتهای جاویدان بهشت است. می فرماید: «و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان» (وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ).

«سارعوا» از «مسارعت» به معنی تلاش و کوشش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است.

از آنجا که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آموزش و شست و شوی از گناه ممکن نیست، هدف این مسابقه معنوی در درجه اول مغفرت و دومین هدف آن بهشت قرار داده شده، «بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است» (وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ).

مراد از «عرض» در آیه فوق معنی لغوی آن یعنی وسعت است.

در پایان آیه تصریح می‌کند: این بهشت، با آن عظمت، «برای پرهیزگاران آماده شده است» (أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ).

از این آیه و آیات فراوان دیگر استفاده می‌شود که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آماده شده‌اند، اگرچه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می‌یابند - دقت کنید.

(آیه ۱۳۴) سیمای پرهیزگاران - از آنجا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده، در این آیه پرهیزگاران را معرفی کرده و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر می‌کند:

۱. «همانها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ).

جالب توجه اینکه در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزگاران، انفاق ذکر شده زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند. به علاوه، گذشت از مال و ثروت، آن هم در حال خوشی و تنگدستی، روشن ترین نشانه مقام تقواست.

۲. «و خشم خود را فرو می‌برند» (وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ).

«کظم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، سپس به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم پر می‌شوند و از انجام آن خودداری می‌نمایند به کار می‌رود.

«غیظ» به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان روحی است که بعد از مشاهده ناملايمات به انسان دست می‌دهد.

امام صادق (ع) در حدیثی فرمود: «هر که خشمی را فرو خورد که اگر بخواهد می تواند آن را به کار بندد (و از طرف خود انتقام بگیرد)، خداوند در روز قیامت دلش را از خشنودی خود پُر سازد.»

۳. «و از خطای مردم درمی گذرند» (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ).

فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت، باید کظم غیظ با عفو و بخشش همراه گردد.

۴. آنها نیکوکارند «و خدا نیکوکاران را دوست دارد» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

در اینجا اشاره به مرحله عالی تر از عفو شده که انسان با نیکی کردن در برابر بدی - آنجا که شایسته است - ریشه دشمنی را در دل طرف بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند.

(آیه ۱۳۵) ۵. «و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم

کنند، به یاد خدا می افتند؛ و برای گناهان خود، طلب آمرزش می کنند» (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ).

«فاحشه» از ماده فحش و فحشاء، به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد.

از آیه فوق استفاده می شود که انسان تا به یاد خداست، مرتکب گناه نمی شود، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی پاید، به زودی به یاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند؛ «و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟» (وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ).

در پایان آیه برای تأکید می گوید: «و برگناه، اصرار نمی ورزند، با اینکه می دانند» (وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۳۶) در این آیه پاداش پرهیزگاری که صفات آنها در دو آیه گذشته آمد

را توضیح داده می گوید: «آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشتی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن می مانند» (أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ

مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).

و در پایان آیه می‌گوید: «چه نیکوست پاداش اهل عمل!» (و نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ).

(آیه ۱۳۷) بررسی تاریخ گذشتگان - قرآن مجید پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری می‌داند زیرا از ارتباط این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسؤولیت آیندگان روشن می‌شود. آیه می‌فرماید: «پیش از شما، سنتهایی وجود داشت» و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشتهایی داشتند؛ که شما نیز، همانند آن را دارید (قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ).

در این سنن، پیشرفت و تعالی افراد باایمان، مجاهد، متحد و بیدار پیش‌بینی شده و شکست و نابودی ملت‌های پراکنده و بی‌ایمان و آلوده به گناه نیز پیش‌بینی گردیده که در تاریخ بشریت ثبت است.

روی این جهت، قرآن مجید به مسلمانان دستور می‌دهد: «پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟!» (فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

(آیه ۱۳۸) در این آیه می‌گوید: «این، بیانی است برای عموم مردم؛ هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران» (هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ). یعنی اگرچه این بیانات جنبه همگانی و مردمی دارد، ولی تنها پرهیزگاران و افراد باهدف از آن الهام می‌گیرند و هدایت می‌شوند.

آیه ۱۳۹ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و چهار آیه بعد از آن روایات متعددی وارد شده که از آنها استفاده می‌شود این چند آیه دنباله آیاتی است که درباره جنگ احد داشتیم و تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد زیرا همان‌طور که گفتیم، جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیتها و چهره‌های

برجسته اسلام، از جمله حمزه عموی پیامبر، در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و، برای بزرگداشت ارواح شهدا، بر سر جنازه آنها می‌نشست و اشک می‌ریخت و طلب آمرزش می‌نمود. سپس اجسادشان در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان به خاک سپرده شد. در این لحظات حسّاس که مسلمانان نیاز به تقویت روحی و استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند، این آیات نازل گردید.

تفسیر: نتایج جنگ احد - در این آیه به مسلمانان هشدار داده می‌گوید: افراد بیدار همان‌طور که از پیروزیها استفاده می‌کنند از شکستها نیز درس می‌آموزند و در پرتو آن، نقاط ضعفی را که سرچشمه شکست شده، پیدا می‌کنند و با برطرف ساختن آن برای پیروزی نهایی آماده می‌شوند. از این رو آیه می‌فرماید: «و سست نشوید؛ و غمگین نگردید؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید» (وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی شکست شما به خاطر از دست دادن روح ایمان و آثار آن بود.

«تهنوا» از ماده «وهن» در لغت به معنی هر نوع سستی است، خواه در جسم و تن باشد یا در اراده و ایمان.

(آیه ۱۴۰) در این آیه درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به مسلمانان داده شده است. می‌فرماید: «اگر (در میدان احد)، به شما جراحتی رسید (و ضربه‌ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید» (إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ).

بنابراین، سستی و اندوه شما برای چیست!؟

«قَرَحٌ» به معنی جراحتی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می‌شود.

سپس به یکی از سنن الهی اشاره شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرین رخ می‌دهد که هیچ‌کدام پایدار نیست، «و ما این روزها (پیروزی و

شکست) را در میان مردم می‌گردانیم» و این خاصیت زندگی دنیاست (وَتِلْكَ الْآيَاتُ نَدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ).^۱

سپس به نتیجه این حوادث ناگوار اشاره کرده می‌فرماید: «اینها به خاطر آن است «تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند» و شناخته شوند (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا).

سپس به یکی از نتایج این شکست دردناک اشاره کرده می‌فرماید: «و (خداوند) از میان شما، شاهدانی بگیرد» (وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ).

زیرا ملتی که در راه اهداف مقدس خود قربانی ندهد، همیشه آنها را کوچک می‌شمرد، اما هنگامی که قربانی داد، هم خود او و هم نسلهای آینده او، به دیده عظمت به آن می‌نگرند.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

و بنابراین، از آنها حمایت نخواهد کرد.

(آیه ۱۴۱) در این آیه به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره کرده می‌فرماید: «و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند؛ و کافران را به تدریج نابود سازد» (وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ). «لِيُمَحِّصَ» از ماده «تمحیص»، به معنی پاک نمودن چیزی است از هرگونه عیب.

«يَمْحَقُ» از ماده «محق» به معنی کم شدن تدریجی چیزی است. به همین مناسبت، شب پایان ماه را «محاق» می‌گویند زیرا روشنی ماه به تدریج کاسته شده و از بین می‌رود.

جمله «و یمحق الکافرین» نتیجه‌ای است برای جمله قبل زیرا هنگامی که

۱. «آیات» جمع «یوم» به معنی روز است. گاهی به دورانهای پیروزی ملتها نیز ایام گفته می‌شود. «نَدَاوِلُهَا» از «نَدَاوَلَةٌ»، به معنی این است که چیزی را در میان عده‌ای یکی بعد از دیگری گردش دهند.

مؤمنان پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه از این آلودگی‌ها پیدا می‌کنند.

(آیه ۱۴۲) قرآن در این آیه با استفاده از حادثه احد، برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می‌کند می‌گوید: «آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!» (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ).

(آیه ۱۴۳) بعد از جنگ بدر و شهادت پرافتخار جمعی از مسلمانان عده‌ای در جلسات می‌نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می‌کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود. مطابق معمول در میان آنها جمعی صادق بودند و عده‌ای متظاهر و دروغ‌گو، اما طولی نکشید که جنگ احد پیش آمد. مجاهدان راستین با شهامت جنگیدند و شریعت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند، اما جمعی از دروغ‌گویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن فرار کردند. این آیه آنها را سرزنش می‌کند می‌گوید: «و شما مرگ (و شهادت در راه خدا) را، پیش از آنکه با آن روبه‌رو شوید، آرزو می‌کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید» و حاضر نبودید به آن تن در دهید. چه قدر میان گفتار و کردار شما فاصله است؟! (وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

آیه ۱۴۴ شأن نزول: این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است. آن‌گاه که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله‌ور بود، ناگهان کسی فریاد زد: محمد را کشتم... محمد را کشتم...!

جمعی که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به دست و پا افتاده و از میدان جنگ به سرعت خارج می‌شدند، اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار، همچون علی (ع) و ابودجانة و طلحة و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می‌کردند. آیه در این مورد نازل گردید و دسته اول را سخت نکوهش کرد.

تفسیر: فردپرستی ممنوع - مسأله فردپرستی یکی از بزرگ‌ترین خطرراتی است که مبارزات هدفی را تهدید می‌کند. وابستگی به شخص معین، اگرچه پیامبر خاتم باشد، مفهومش پایان یافتن کوشش و تلاش برای پیشرفت، به هنگام از دست رفتن آن شخص است. این وابستگی، یکی از نشانه‌های عدم رشد اجتماعی است. قرآن در آیه مورد بحث با صراحت می‌گوید: «مُحَمَّدٌ (ص) فَقَطْ فَرَسْتَادَةٌ خِدَاسْتٌ؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یاکشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟!» و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟! (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ).

سپس می‌فرماید: «و هرکس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند» (وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا).

زیرا با این عمل، نه تنها چرخهای سعادت خود را متوقف می‌سازند، بلکه آنچه را به دست آورده‌اند نیز به سرعت از دست خواهند داد.

در پایان آیه به اقلیتی که در جنگ احد علی‌رغم همه مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده و کوششهای آنها را می‌ستاید و آنها را به عنوان شاکران و کسانی که از نعمتها در راه خدا استفاده کردند، معرفی می‌کند می‌فرماید: «و خداوند به زودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد» (وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ).

(آیه ۱۴۵) همان‌طور که گفتیم شایعه بی‌اساس شهادت پیامبر در احد عده زیادی از مسلمانان را به وحشت افکند، تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند. حتی بعضی می‌خواستند از اسلام هم برگردند. در این آیه مجدداً برای تنبیه و بیداری این دسته می‌فرماید: «هیچ‌کس، جز به فرمان خدا، نمی‌میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده» بنابراین، مرگ پیامبر یا دیگران، یک سنت الهی است (وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا).

اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید، چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود. از سوی دیگر، فرار از میدان جنگ نمی تواند از فرا رسیدن اجل جلوگیری کند همان طور که شرکت در میدان جهاد اجل انسان را جلو نمی اندازد. در پایان آیه می گوید: سعی و کوشش انسان هیچ گاه ضایع نمی شود. اگر هدف کسی تنها نتیجه های مادی و دنیوی باشد و، همانند بعضی از رزمندگان احد، تنها به خاطر غنیمت تلاش کند، سرانجام بهره ای از آن به دست می آورد، اما اگر هدف عالی تر بود و کوششها در مسیر حیات جاویدان و فضایل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید. می فرماید: «هرکس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود، در این راه گام بردارد)، چیزی از آن به او خواهیم داد؛ و هرکس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می دهیم» (وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا).

حال که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند کوشش است چرا انسان سرمایه های وجودی خود را در مسیر دوم، که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟

سپس بار دیگر تأکید می کند که: «و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد» (وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ).

(آیه ۱۴۶) مجاهدان پیشین - به دنبال حوادث احد، با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت مجاهدان و یاران پیامبران گذشته، مسلمانان را به فداکاری و پایداری تشویق می کند و، در ضمن آن دسته ای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می نماید، می گوید: «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند. آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ناتوان نشدند» و تن به تسلیم ندادند (وَكَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا).

«رَبِّيُونَ» جمع «رَبِّي» به کسی گفته می شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم

باشد، با ایمان، دانشمند، با استقامت و با اخلاص باشد.

«و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ).

(آیه ۱۴۷) آنها هنگامی که احیاناً، بر اثر اشتباه یا سستی، گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می‌شدند، به جای اینکه میدان را به او بسپارند و تسلیم شوند، یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغزشان پیدا شود، روی به درگاه خدا می‌آوردند و «سخنشان تنها این بود که: پروردگارا، گناهان ما را ببخش؛ و از تندروی‌های ما در کارها، چشم‌پوشی کن. قدمهای ما را استوار بدار؛ و ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان» (وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

(آیه ۱۴۸) آنها با این طرز تفکر و عمل به‌زودی پاداش خود را از خدا می‌گرفتند. «از این‌رو خداوند پاداش این جهان، و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد» (فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ).

در پایان آیه آنها را جزء نیکوکاران شمرده می‌فرماید: «و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۱۴۹) **اخطارهای مکرر** - بعد از پایان جنگ احد، دشمنان اسلام با یک سلسله تبلیغات مسموم‌کننده، در لباس نصیحت و دلسوزی، در میان مسلمانان به تفرقه‌افکنی پرداختند و آنها را نسبت به اسلام بدبین می‌کردند. در این آیه به مسلمانان اخطار می‌کند و از پیروی آنها برحذر می‌دارد می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید، شما را به گذشته‌هایتان بازمی‌گردانند؛ (و پس از پیمودن راه پرافتخار تکامل معنوی و مادی در پرتو تعلیمات اسلام، به نقطهٔ اول که همان کفر و فساد بود، سقوط می‌دهند) و سرانجام، زیانکار خواهید شد» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَانقَلِبُوا خَاسِرِينَ).

چه زبانی از این بالاتر که انسان اسلام را با کفر، سعادت را با شقاوت، و حقیقت را با باطل معاوضه کند.

(آیه ۱۵۰) در این آیه تأکید می‌کند که: آنها تکیه‌گاه شما نیستند، «بلکه ولیّ و سرپرست شما، خداست؛ و او بهترین یاوران است» (بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ).

یاوری است که هرگز مغلوب نمی‌شود و هیچ قدرتی با قدرت او برابری ندارد، در حالی که یاوران دیگر ممکن است گرفتار شکست و نابودی شوند.

(آیه ۱۵۱) در این آیه به نجات معجزه‌آسای مسلمانان بعد از جنگ احد اشاره می‌کند می‌فرماید: «به‌زودی در دلهای کافران، رعب و ترس می‌افکنیم» (سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ).

همان‌طور که در پایان جنگ احد افکنندیم و نمونه آن را دیدید.

و در جمله بعد عِلَّتْ افکندن رعب و ترس را در دلهای آنها چنین بیان می‌کند: «به‌خاطر اینکه بدون دلیل، چیزهایی را برای خدا هم‌تا قرار دادند» (بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطٰنًا).

در پایان آیه به سرنوشتشان اشاره کرده می‌فرماید: این افراد به خود و اجتماعشان ستم کرده‌اند «و جایگاه آنها، آتش است؛ و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران!» (وَمَا لَهُمْ النَّارُ وَ بئسَ مَثْوٰى الظّٰلِمِينَ).

(آیه ۱۵۲) شکست پس از پیروزی - در ماجرای جنگ احد گفتیم، مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند و به‌زودی پیروز شدند ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که سنگر خود را رها کردند و به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند، سبب شد که شکست سختی به لشکر اسلام وارد گردد. هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگینی به مدینه باز می‌گشتند با یکدیگر می‌گفتند: مگر خدا به ما وعده پیروزی نداده بود، پس چرا در این جنگ شکست خوردیم؟

از این به بعد قرآن ضمن پاسخ آنها، علل شکست را توضیح می‌دهد. می‌فرماید: «خداوند، وعده خود را به شما، (درباره پیروزی بر دشمن در احد)، تحقّق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل

می‌رساند؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید؛ و (بر سررها کردن سنگرها)، در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آنکه آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید» (وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَارَ عُنْمُ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْيَكُمَا تُحِبُّونَ).

«تَحُسُّونَهُمْ» از ماده «حس»، به معنی از بین بردن حواس کسی و کشتن اوست. یعنی آنها را می‌کشتید.

تعبیر «عَصَيْتُمْ» به معنی نافرمانی کردید، نشان می‌دهد که اکثریت دست به مخالفت زده بودند.

سپس می‌افزاید: در این موقع «بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت» و پادشاهای الهی (مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ). «سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید؛) تا شما را آزمایش کند» و پرورش دهد (ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ).

«و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد» (وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۵۳) در این آیه صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری می‌کند می‌فرماید: «به (خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید؛ و (جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ و از شدت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی‌کردید؛ و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد» (إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَيْكُمْ).

فریاد می‌زد: بندگان خدا، به سوی من بازگردید، به سوی من بازگردید، من رسول خدایم!

ولی هیچ‌یک از شما به سخنان او توجه نداشتید. «سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد» (فَأَنَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ).

هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما «به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید، و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» (لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا فَاتَكُمُ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۵۴) شب بعد از جنگ احد، شب دردناک و پراضطرابی بود. مسلمانان پیش‌بینی می‌کردند که سربازان فاتح قریش بار دیگر به مدینه بازگردند. در این میان مجاهدان راستین و توبه‌کنندگانی که از فرار از میدان احد پشیمان شده بودند، به لطف پروردگار اعتماد داشتند و به وعده‌های پیامبر دلگرم بودند. آیه مورد بحث ماجرای آن شب را تشریح می‌کند می‌گوید: «سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد» (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً).

«این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند» و خواب به چشمانشان نرفت (نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ).

سپس به تشریح گفت‌وگوها و افکار منافقان و افراد سست‌ایمان که در آن شب بیدار ماندند پرداخته می‌گوید: «آنها گمانهای نادرستی - همچون گمانهای دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند؛ و می‌گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!» (يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ).

قرآن در جواب آنها می‌گوید: «بگو: همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست» و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیبتان خواهد کرد (قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ).

«آنها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند» (يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ).

گویی آنها می‌پنداشتند که شکست احد نشانه نادرست بودن آیین اسلام است. به همین خاطر، «می‌گویند: اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم» (يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا).

خداوند در پاسخ آنها به دو مطلب اشاره می‌کند می‌فرماید: «بگو: اگر هم در خانه‌های خود بودید، آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند» و آنها را به قتل می‌رساندند (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ).

«و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان است) خالص گرداند» (وَ لِيُنْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ).

در پایان آیه می‌گوید: «و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، باخبر است» (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

به‌همین دلیل، تنها به اعمال مردم نگاه نمی‌کند، بلکه می‌خواهد قلوبشان را نیز بیازماید و از هرگونه آلودگی به شرک و نفاق و تردید پاک سازد.

(آیه ۱۵۵) گناه سرچشمه گناه دیگر است - این آیه که ناظر به حوادث جنگ احد است، این حقیقت را بازگو می‌کند که لغزشهایی که بر اثر وسوسه‌های شیطانی به انسان دست می‌دهد، بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده چراکه وسوسه‌های شیطانی در دل‌های پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست، اثری نمی‌گذارد. بدین‌رو می‌فرماید: «کسانی از شما که در روز روزه رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آنها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است» (إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

(آیه ۱۵۶) بهره‌برداری منافقان - حادثه احد زمینه را برای فعالیت‌های تخریبی دشمنان و منافقان آماده ساخت. به همین دلیل، آیات زیادی برای خنثی کردن این حرکتها نازل گردید. در این آیه نیز به منظور درهم کوبیدن فعالیت‌های منافقان و هشدار به مسلمانان، نخست به مؤمنان خطاب کرده می‌گوید: «ای کسانی

که ایمان آورده‌اید، همانند کافران نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می‌روند، یا در جنگ شرکت می‌کنند (و از دنیا می‌روند و یا کشته می‌شوند)، می‌گویند: اگر آنها نزد ما بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند!» شما از این‌گونه سخنان نگوید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا).

اگر شما مؤمنان تحت تأثیر سخنان گمراه‌کننده آنان قرار بگیرید، روحیه شما ضعیف‌گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر در راه خدا خودداری خواهید کرد و آنها به هدف خود نائل می‌شوند. شما از این‌گونه سخنان نگوید، «تا خدا این حسرت را بر دل آنها [= کافران] بگذارد» (لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ).

سپس قرآن به آنها سه پاسخ منطقی می‌دهد:

۱. مرگ و حیات، در هر حال، به دست خداست و مسافرت یا حضور در میدان جنگ نمی‌تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد «خداوند، زنده می‌کند و می‌میراند؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» (وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

آیه ۱۵۷) ۲. «اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده‌اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود)، جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است» (وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ).

آیه ۱۵۸) ۳. از همه گذشته، مرگ به معنی فنا و نابودی نیست که از آن وحشت دارید، بلکه دریچه‌ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیع‌تر و آمیخته با ابدیت. «و (بنابراین) اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می‌شوید» (وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ).

قابل توجه اینکه اگر در آیات فوق مرگ در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده، منظور مسافرت‌هایی بوده که در راه خدا و برای خدا انجام می‌دادند مانند سفر به سوی میدان جنگ یا سفرهای تبلیغی و مانند آن.

(آیه ۱۵۹) فرمان عفو عمومی - این آیه نیز ناظر به حوادث احد است زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از احد، کسانی که از جنگ فرار کرده بودند اطراف پیامبر را گرفته و ضمن اظهار ندامت، تقاضای عفو و بخشش می‌کردند. خداوند در این آیه عفو عمومی آنها را صادر کرد و پیامبر(ص) با آغوش باز، توبه‌کاران را پذیرفت.

نخست به یکی از مزایای اخلاقی پیامبر(ص) اشاره کرده می‌فرماید: «بسه برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند» (فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ).

«فظاً» به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است. «غلیظ القلب» به کسی گویند که انعطاف و محبت از خود نشان نمی‌دهد. بنابراین، فظاً در مورد خشونت در سخن و غلیظ القلب در مورد خشونت در عمل به کار می‌رود. سپس دستور می‌دهد: «پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب» (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ).

بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت مسلمانان و تجدید حیات فکری و روحی آنان، دستور می‌دهد: «و در کارها، با آنان مشورت کن» و رأی آنها را بخواه (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ).

گرچه جمله فوق مفهوم وسیعی دارد ولی مسلم است که پیامبر(ص) در احکام الهی هرگز با مردم مشورت نمی‌کرد، بلکه در آنها صرفاً تابع وحی بود.

سپس قرآن می‌افزاید: «اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد» (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ).

همان اندازه که هنگام مشورت باید نرمش و انعطاف به خرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود. بنابراین، پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هرگونه تردید و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم

گرفت. این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به «عزم» شده است و آن تصمیم قاطع می‌باشد.

در ضمن از این آیه استفاده می‌شود که توکل باید بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد.

(آیه ۱۶۰) نتیجه توکل - در این آیه که مکمل آیه قبل است، افراد باایمان را ترغیب می‌کند که علاوه بر تهیّه همه‌گونه وسائل ظاهری باز به قدرت شکست‌ناپذیر خداوند تکیه کنند. می‌فرماید: «اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما پیروز نخواهد شد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟!» (إِنْ يُصْرِكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ).

در آیه گذشته روی سخن به پیامبر(ص) بود و به او دستور می‌داد، اما در این آیه روی سخن به همه مؤمنان است. می‌گوید همانند پیامبر باید بر ذات پاک خدا تکیه کنند.

بدین رو در پایان آیه می‌خوانیم: «و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند» (وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۶۱) هرگونه خیانتی ممنوع - هنگامی که بعضی از تیراندازان احد می‌خواستند سنگر خود را برای جمع‌آوری غنیمت تخلیه کنند، امیر آنان دستور داد: از جای خود حرکت نکنید، رسول خدا شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. ولی آن دنیاپرستان، برای پنهان ساختن چهره واقعی خود، گفتند: ما می‌ترسیم پیامبر در تقسیم غنایم ما را از نظر دور دارد.

قرآن می‌گوید: گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟ در حالی که «ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند» (وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ)^۱. خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را به‌طور کلی از خیانت منزّه

۱. واژه «یغُلُّ» از «غلل» به معنی خیانت گرفته شده و «غلل» در اصل به معنی نفوذ تدریجی آب در ریشه درختان است. از آنجا که خیانت به صورت مخفیانه و تدریجی صورت می‌گیرد، به آن غلول می‌گویند.

داشته و می‌گوید: اساساً چنین چیزی شایسته مقام نبوت نیست.

البته روشن است، خیانت برای هیچ‌کس مجاز نیست، خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر، ولی از آنجا که گفت‌وگوی عذر تراشان جنگ احد درباره پیامبر (ص) بود، آیه نخست سخن از پیامبران می‌گوید سپس اضافه می‌نماید: «و هر کس خیانت کند، روز ستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می‌آورد» و به این ترتیب، در برابر همگان رسوا می‌شود (وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

«سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است، به طور کامل داده می‌شود؛ و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد» چراکه محصول اعمال خود را خواهند دید (ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

(آیه ۱۶۲) آنها که در جهاد شرکت نکردند - در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ احد و نتایج آن بحث شد، اکنون نوبت مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از منافقان در میدان جنگ حضور نیافتند. آیه مورد بحث سرنوشت آنها را تشریح می‌کند می‌گوید: «آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است» (أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَا أُوِيَهُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ).

(آیه ۱۶۳) در این آیه می‌فرماید: «هریک از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند» (هُمُ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، بیناست» (وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

و به خوبی می‌داند هر کس طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است.

(آیه ۱۶۴) بزرگ‌ترین نعمت خداوند - این آیه از بزرگ‌ترین نعمت الهی

یعنی نعمت بعثت پیامبر اسلام (ص) سخن می‌گوید و در حقیقت پاسخی است به سؤالاتی که در ذهن بعضی از تازه‌مسلمانان بعد از جنگ احد خطوط می‌کرد که چرا ما این همه گرفتار مشکلات و مصائب شویم؟

قرآن می‌گوید: «خداوند بر مؤمنان مَنّت نهاد [= نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت» (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ).

بنابراین، اگر در این راه متحمل خسارتهایی شده‌اید، فراموش نکنید که خداوند، بزرگ‌ترین نعمت را در اختیارتان گذاشته است که هراندازه برای حفظ این نعمت بزرگ تلاش کنید و هر بهایی بپردازید، باز هم ناچیز است.

یکی از مزایای پیامبر این است که از جنس خودشان و از نوع بشر است، نه از جنس فرشتگان و مانند آنها، تا احتیاجات و نیازمندی‌های بشر را درک کند و دردها و مشکلات و مسائل زندگی آنها را لمس نماید و با توجه به آن، به تربیت آنها اقدام کند.

سپس می‌گوید: این پیامبر سه برنامه مهم را درباره آنان اجرا می‌کند: «آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد» (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ).

تعلیم یعنی وارد ساختن حقایق دین در درون جان آنها و به دنبال آن تزکیه نفوس و تربیت ملکات اخلاقی و انسانی.

از آنجا که هدف اصلی و نهایی تربیت است، در آیه، قبل از تعلیم ذکر شده در حالی که از نظر ترتیب طبیعی، تعلیم بر تربیت مقدم است.

و از آنجا که اهمیت یک نعمت بزرگ آن‌گاه روشن می‌شود که زمان برخورداری از آن را با زمانهای قبل مقایسه کنیم، قرآن در پایان آیه می‌فرماید: «و البتّه پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند» (وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۱۶۵) بررسی دیگری روی جنگ احد - جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ غمگین و نگران بودند. خداوند در این آیه به آنها گوشزد می‌کند: شما

نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید، بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید. «آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: این (مصیبت) از کجاست؟!» (أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا). زیرا آنها در احد فقط هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که شما در بدر هفتاد نفر از آنها را به قتل رساندید و هفتاد نفر را اسیر کردید.

ای پیامبر، «بگو: (این مصیبت) از ناحیه خود شماست» که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالف کردید (قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ).

شما نباید از آینده نگران باشید زیرا «خداوند بر هر چیزی قادر است» و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۱۶۶) باید صفوف مشخص شود - آیه مورد بحث این نکته را یادآور می‌شود که هر مصیبتی مانند مصیبت احد که پیش می‌آید، علاوه بر اینکه بدون علت نیست، وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان یا افراد سست ایمان. از این رو در قسمت اول آیه می‌فرماید: «و آنچه (در روز احد)، در روزی که دو دسته [= مؤمنان و کافران] با هم روبه‌رو شدند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود» (وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّيِّبِ الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ).

منظور از «إِذْنِ اللَّهِ» (فرمان خدا)، همان اراده و مشیت اوست که به صورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است.

در پایان آیه به یکی دیگر از آثار جنگ احد اشاره کرده می‌فرماید: «و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند» (وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۶۷) در این آیه به اثر دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند» (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا).

اگر حادثه سخت احد نبود هیچ‌گاه صفوف به این روشنی مشخص نمی‌شد و افراد، هر کدام با صفات ویژه خود، در صف معینی قرار نمی‌گرفتند و هرکس ممکن بود هنگام ادّعا، خود را بهترین فرد باایمان بداند.

سپس قرآن گفت‌وگوی میان بعضی از مسلمانان و منافقین، قبل از جنگ را به این صورت بیان می‌کند: بعضی از مسلمانان - که طبق نقل ابن عباس، عبدالله بن عمر بن حزام بوده است - هنگامی که دید عبدالله بن ابی سلول و یارانش از لشکر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند، «گفته شد: بیایید در راه خدا نبرد کنید؛ و یا (دست‌کم) از حریم خود، دفاع نمایید» (وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا).

ولی آنها به یک بهانه واهی دست زدند و «گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می‌کردیم» اما می‌دانیم جنگی نمی‌شود (قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبِعْنَاكُمْ).

اینها بهانه‌ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامنگیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خرافکاری‌های خودشان بود.

سپس می‌افزاید: «آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان» (هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ).

«به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست» (يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ).

از جمله فوق استفاده می‌شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که به عقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد.

آنها به خاطر لجاجت روی پیشنهاد خود دایره جنگ کردن در خود مدینه یا ترس از ضربات دشمن و یا بی‌علاقگی به اسلام، از شرکت در میدان جنگ خودداری کردند.

«و خداوند به آنچه کتمان می‌کنند، آگاه‌تر است» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ).

هم در این جهان پرده از چهره آنها برداشته و قیافه‌شان را به مسلمانان نشان می‌دهد و هم در آخرت به حسابشان رسیدگی خواهد کرد.

(آیه ۱۶۸) **گفته‌های بی‌اساس منافقان - منافقان**، علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره‌گیری کردند، هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند. قرآن در این آیه به گفتار بی‌اساس آنها پاسخ می‌دهد می‌گوید: «منافقان) آنها هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند - گفتند: اگر آنها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند. بگو: مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید!» (الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

در آیه فوق از مؤمنان تعبیر به «برادر» شده در حالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیستند. و این نوعی سرزنش آنهاست که اگر شما مؤمنان را برادر خود می‌دانستید چرا در این لحظات حساس دست از حمایتشان برداشتید! از این‌رو، پس از تعبیر «إخوانهم» جمله «قعدوا» یعنی از جنگ بازنشستند، ذکر شده است.

(آیه ۱۶۹) **شان نزول**: ابن مسعود از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که خداوند به ارواح شهدای احد خطاب کرد: چه آرزویی دارید؟ گفتند: پروردگارا، چه آرزویی بالاتر از این می‌توانیم داشته باشیم که غرق نعمتهای جاویدان تو هستیم؟ تنها تقاضای ما این است که به دنیا بازگردیم و بار دیگر در راه تو شهید شویم. خداوند فرمود: فرمان تخلف‌ناپذیر من این است که کسی دوباره به دنیا بازنگردد. عرض کردند: حال که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر برسانی و از وضع ما به بازماندگانمان بشارت دهی که هیچ‌گونه نگران نباشند. در این هنگام آیه مورد بحث و دو آیه بعد از آن نازل شد.

تفسیر: زندگان جاوید - این آیه و دو آیه بعد از آن بعد از حادثه احد نازل شده است اما مضمون و محتوای آن تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می‌شود؛ و در آن، مقام شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده

می‌گوید: «(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند»
 (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا).

در اینجا روی سخن فقط به پیامبر است تا دیگران حساب خود را بکنند.
 «بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند» (بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند. و این اختصاص به شهیدان ندارد، ولی از آنجا که شهیدان به قدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست، تنها از آنها نام برده شده است.^۱

(آیه ۱۷۰) در این آیه به گوشه‌ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده می‌فرماید: «آنها به خاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند» (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

خوشحالی دیگرشان به خاطر برادران مجاهد آنهاست، همان‌طور که می‌گوید: «و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند [= مجاهدان و شهیدان آینده] خوشوقت‌اند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت» (وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

(آیه ۱۷۱) این آیه توضیح بیش‌تری درباره بشارتهایی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می‌کنند. می‌فرماید: «و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند» (يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ).^۲

«و (می‌بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند»، نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند (وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ).

۱. به گفته بعضی از محققین، حیات برزخی برای دو دسته است: نیکوکارانی که در درجه عالی هستند و بدکارانی که وضع بسیار بدی دارند.

۲. استبشار به معنی خوشحال شدن بر اثر دریافت بشارت یا مشاهده نعمتی برای خود یا دوستان است.

(آیه ۱۷۲) غزوه حَمْرَاءِ الْأَسَد - گفتیم در پایان جنگ احد لشکر فاتح ابوسفیان پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند. هنگامی که به سرزمین روحاء رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقی مانده مسلمانان گرفتند. این خبر به پیامبر رسید، فوراً دستور داد: لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند. این خبر به لشکر قریش رسید و از این مقاومت عجیب به وحشت افتادند.

در این موقع جریان دیگری روحیه آنها را ضعیف تر ساخت. یکی از مشرکان به نام معبد الخزاعی که از مشاهده وضع پیامبر و یارانش متأثر گردیده بود، به پیامبر (ص) گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است. این سخن را گفت و از آنجا گذشت، در سرزمین روحاء به لشکر قریش رسید. ابوسفیان از او درباره پیامبر اسلام سؤال کرد. وی در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه در تعقیب شما هستند.

ابوسفیان و یارانش تصمیم به عقب نشینی گرفتند و از جمعی از قبیلۀ عبدالقیس که از آنجا می گذشتند، خواهش کردند به پیامبر اسلام خبر برسانند که ابوسفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی به سوی مدینه می آیند تا بقیۀ یاران پیامبر را از پای درآورند.

هنگامی که این خبر به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست).

اما هرچه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد به همین خاطر، پس از سه روز توقف، به مدینه بازگشتند. این آیه و دو آیه بعد به این ماجرا اشاره می کند می گوید: «آنها که دعوت خدا و پیامبر (ص) را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ و هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان حمراء الأسد حرکت نمودند؛) برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است» (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمْ

الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۱۷۳) در این آیه یکی از نشانه‌های پایمردی و استقامت آنها را به این صورت بیان می‌کند: «اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: [= لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید! اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست» (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ).

(آیه ۱۷۴) به دنبال آن ایمان و پایمردی آشکار، در این آیه نتیجه عمل آنها را بیان کرده می‌گوید: «آنها (از این میدان)، با نعمت و فضل پروردگار، بازگشتند» (فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ).

سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: «در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید» (لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ). «و از رضای خدا، پیروی کردند» (وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ). «و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است» (وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ).

(آیه ۱۷۵) این آیه دنباله آیاتی است که درباره غزوه حمراء الأسد نازل گردید. می‌فرماید: «این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس)، می‌ترساند. از آنها نترسید» (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ).

تعبیر از نعیم بن مسعود و یا کاروان عبدالقیس به شیطان، یا به خاطر این است که عمل آنها به راستی عمل شیطانی بود، یا منظور از شیطان، خود این اشخاص می‌باشند. و این از مواردی است که شیطان بر مصداق انسانی آن اطلاق شده زیرا شیطان معنی وسیعی دارد که همه اغواگران، اعم از انسان و غیرانسان را شامل می‌شود. بنابراین، معنی آیه چنین است: عمل نعیم بن مسعود، یا کاروان عبدالقیس، یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته است. یعنی این‌گونه وسوسه‌ها فقط در کسانی اثر می‌گذارد که از اولیا و دوستان شیطان باشند.

در پایان آیه می‌فرماید: «و از من بترسید اگر ایمان دارید!» (وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست و چنانچه در قلبی ترس از خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه‌های شیطانی است زیرا در عالم هستی، تنها پناهگاه خداست و مؤثر بالذات فقط اوست و دیگران در برابر او قدرتی ندارند.

(آیه ۱۷۶) تسلیت به پیامبر (ص) - در این آیه که روی سخن به پیامبر است، به دنبال حادثه دردناک احد خداوند او را تسلیت داده می‌گوید: ای پیامبر، «کسانی که در راه کفر، شتاب می‌کنند، تو را غمگین نسازند!» (وَ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ).

«به یقین، آنها هرگز زبانی به خداوند نمی‌رسانند» (إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا). اصولاً نفع و ضرر برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست، اما خداوند ازلی و ابدی که از هر جهت بی‌نیاز است، کفر و ایمان مردم، کوششها و تلاشهای آنها در این راه چه اثری برای خداوند می‌تواند داشته باشد؟

و اگر می‌بینی آنها به اراده خود راه کفر را در پیش می‌گیرند، «خدا می‌خواهد (آنها را به حال خودشان واگذارد؛ و در نتیجه)، بهره‌ای برای آنها در آخرت قرار ندهد. و برای آنها مجازات بزرگی است!» (بُرِيدُ اللَّهِ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

بنابراین، خدا آزادی عمل به آنها داده تا هرچه می‌توانند انجام دهند و نتیجه‌اش محرومیت کامل آنها از مواهب جهان دیگر است.

(آیه ۱۷۷) در این آیه مطلب را به‌طور وسیع‌تر عنوان کرده می‌فرماید: آری «کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زبانی نمی‌رسانند» (إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا).

در پایان آیه می‌فرماید: «و برای آنها، مجازات دردناکی است» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ

الَّيْمُ).

(آیه ۱۷۸) سنگین بارها - این آیه نیز بحثهای مربوط به حادثه احد و حوادث بعد از آن را تکمیل می‌کند زیرا، یک جا روی سخن را به پیامبر و در جای دیگر به مؤمنان و در اینجا روی سخن به مشرکان است و درباره سرنوشت شومی که در پیش دارند سخن می‌گوید. می‌فرماید: «آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است» (و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ).^۱

«ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بيفزایند» (إِنَّمَا نُؤْمَلِي لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا).

در پایان آیه به سرنوشت آنها اشاره کرده می‌فرماید: «و برای آنها، عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است» (و لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

آیه فوق به آنها اخطار می‌کند که هرگز نباید امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزیهایی که گاه‌گاه نصیبشان می‌شود و آزادی عملی که دارند، دلیل بر این بگیرند که افرادی صالح و درستکار هستند، یا نشانه‌ای از خشنودی خدا نسبت به خودشان فکر کنند.

در ضمن آیه فوق به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد پاسخ می‌گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار این همه غرق نعمت‌اند و مجازات نمی‌بینند؟ قرآن می‌گوید: اینها افراد غیرقابل اصلاحی هستند که، طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار، به حال خود واگذار شده‌اند تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحقّ حداکثر مجازات شوند.

(آیه ۱۷۹) مسلمانان تصفیه می‌شوند - قبل از حادثه احد موضوع منافقان زیاد مطرح نبود اما بعد از شکست احد و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان، مسلمانان فهمیدند دشمنانی خطرناک‌تر دارند. این، یکی از نتایج حادثه احد بود.

۱. «تُمَلَى» از ماده «أَمَلَاء» به معنی کمک‌دادن است که در بسیاری از موارد به معنی مهلت دادن که آن نیز نوعی کمک‌دادن محسوب می‌شود، آمده است.

آیه مورد بحث که آخرین آیه‌ای است که در اینجا از حادثه احد بحث می‌کند، این حقیقت را به صورت یک قانون کلی بیان نموده می‌گوید: «چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید و اگذارده؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد» (مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ).

این یک حکم عمومی است که هر کس ادعای ایمان کند، به حال خود رها نمی‌شود؛ بلکه با آزمایشهای پی در پی خداوند، سرانجام اسرار درونش فاش می‌گردد.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر خدا از اسرار درون همه آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آنها آگاه کند و از طریق علم غیب، مؤمن از منافق شناخته شود؟

قسمت دوم آیه به پاسخ این سؤال پرداخته می‌فرماید: «و (نیز) چنین نبود که خداوند، شما را از اسرار غیب، آگاه کند» تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این برخلاف سنت الهی است (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ).

زیرا آگاهی بر اسرار نهانی مشکلی را برای مردم حل نمی‌کند، بلکه باعث از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می‌گردد.

و از همه مهم‌تر اینکه باید ارزش اشخاص از طریق اعمالشان روشن گردد و مسأله آزمایش الهی نیز چیزی جز این نیست.

سپس پیامبران خدا را از این حکم استثنا کرده می‌فرماید: «ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند»؛ و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیارش می‌گذارد (وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ).

منظور از «مشیت» و خواست خدا، همان اراده آمیخته با حکمت است.

یعنی خدا هر کس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند، به اسرار غیب آگاه می‌سازد.

در پایان آیه خاطر نشان می‌سازد: «پس (اکنون که این جهان بوته آزمایش پاک و ناپاک است)، به خدا و رسولان او ایمان بیاورید» (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

اما تنها به ایمان آوردن اکتفا نمی‌کند، می‌فرماید: «و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست» (وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۱۸۰) طوق سنگین اسارت - این آیه سرنوشت بخیلان را شرح می‌دهد. همانها که در جمع‌آوری و حفظ ثروت می‌کوشند و از انفاق کردن در راه خدا، خودداری می‌کنند.

گرچه در آیه نامی از حقوق و زکات واجب مالی برده نشده، ولی در روایات اهل بیت (ع)، و گفتار مفسران، آیه به مانعان زکات تخصیص داده شده است.

می‌فرماید: «کسانی که بخل می‌ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی‌کنند، گمان نکنند این کار به سود آنهاست؛ بلکه برای آنها شر است»

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ). سپس سرنوشت آنها را چنین توصیف می‌کند: «به زودی در روز قیامت، آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می‌افکنند» (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

از این جمله استفاده می‌شود، اموالی که حقوق واجب آن پرداخت نشده و اجتماع از آن بهره‌ای نگرفته است و تنها در مسیر هوسهای فردی و گاهی مصارف جنون‌آمیز به کار گرفته شده، یا بی دلیل روی هم انباشته گردیده - همانند سایر اعمال زشت انسان - در روز رستاخیز، طبق قانون تجسس اعمال، تجسس می‌یابد و به صورت عذاب دردناکی در خواهد آمد.

از امام باقر (ع) روایت شده است: «هر کس زکات مال خود را نپردازد، خدا آن مال را به طوقهایی از آتش مبدل می‌کند، سپس به او گفته می‌شود: همان‌طور که در دنیا به هیچ قیمت این اموال را از خود دور نمی‌کردی اکنون آنها را بردار و به گردن

خود بیفکن!»

سپس آیه به نکته دیگری اشاره می‌کند می‌گوید: این اموال چه در راه خدا و بندگان او انفاق شود یا نشود، سرانجام از صاحبان آن جدا خواهد شد؛ «و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست» (وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

اکنون که چنین است چه بهتر که پیش از جدا شدن از آنها، از برکات معنوی آن بهره‌مند گردند، نه تنها از حسرت و مسؤولیت آن.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

بنابراین، اگر بخل بورزید می‌داند و اگر در راه کمک به جامعه انسانی از آن استفاده کنید آن را نیز می‌داند و به هرکس پاداش مناسبی خواهد داد.

(آیه ۱۸۱) شأن نزول: این آیه و آیه بعد درباره توبیخ و سرزنش یهود نازل شده است. ابن عباس می‌گوید: پیامبر(ص) نامه‌ای به یهود بنی قینقاع نوشت و در طی آن، آنها را به انجام نماز و پرداخت زکات و دادن قرض به خدا (منظور از این جمله انفاق در راه خداست که برای تحریک هرچه بیش‌تر عواطف مردم، از آن چنین تعبیری شده است) دعوت نمود.

فرستاده پیامبر(ص) به خانه‌ای که مرکز تدریس مذهبی یهودیان بود و بیت‌المدارس نام داشت، وارد شد و نامه را به دست فنحاص، دانشمند بزرگ یهود داد. او پس از مطالعه نامه با لحن استهزا آمیزی گفت: اگر سخنان شما راست باشد، باید گفت خدا فقیر است و ما بی‌نیاز زیرا اگر او فقیر نبود از ما قرض نمی‌خواست. به علاوه، «محمد» معتقد است، خدا شما را از رباخواری نهی کرده، در حالی که خود او در برابر انفاقها به شما وعده ربا و فزونی می‌دهد.

ولی بعد فنحاص انکار کرد چنین سخنانی را گفته باشد. در این موقع این دو آیه نازل گشت.

تفسیر: در این آیه می‌گوید: «خداوند، سخن آنها را که گفتند: خدا فقیر است،

و ما بی نیازیم شنید» (لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ).

بنابراین، انکار آنها بیهوده است.

سپس می گوید: نه تنها سخنانشان را می شنویم، بلکه «به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت؛ و (همچنین) به ناحق کشتن پیامبران را» می نویسیم (سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ).

منظور از نوشتن، نگاه داری آثار عمل است که از هر کتابی بالاتر می باشد.

ثبت و حفظ اعمال آنها برای این است که روز رستاخیز آن را در برابرشان قرار می دهیم «و به آنها می گوییم: بچشید عذاب سوزان را» در برابر کارهایتان! (وَنَقُولُ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

(آیه ۱۸۲) در این آیه می افزاید: «این (عذاب دردناک) به خاطر چیزی است که دستهای شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و به خاطر آن است که خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی کند» (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ).

اگر امثال شما جنایتکاران، مجازات اعمال خود را نبینید و در ردیف نیکوکاران قرار گیرید، این نهایت ظلم است و اگر خدا، چنین نکند «ظلام» (بسیار ظلم کننده) خواهد بود.

آیه ۱۸۳ شأن نزول: جمعی از بزرگان یهود به حضور پیامبر اسلام (ص) رسیدند و گفتند: تو ادعا می کنی که خداوند تو را به سوی ما فرستاده و کتابی نیز بر تو نازل کرده است، در حالی که خداوند در تورات از ما پیمان گرفته به کسی که ادعای نبوت کند ایمان نیاوریم، مگر اینکه برای ما حیوانی را قربانی کند و آتش (صاعقه ای) از آسمان بیاید و آن را بسوزاند؛ اگر تو نیز چنین کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد. این آیه و آیه بعد نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر: بهانه جویی یهود - یهود برای اینکه از قبول اسلام سر باز زنند، بهانه های عجیبی می آوردند، از جمله همان است که در شأن نزول به آن اشاره شد. آیه می گوید: «(اینها) همان کسانی (هستند) که گفتند: خداوند از ما پیمان گرفته که به

هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد): یک قربانی بیاورد، که آتش [= صاعقه آسمانی] آن را بخورد! (الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ).

سپس می‌افزاید: در پاسخ این بهانه‌جویی‌ها «بگو: پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن، و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می‌گویید؟!» (قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

اشاره به زکریا و یحیی و جمع دیگری از پیامبران بنی اسرائیل است که به دست خود آنان به قتل رسیدند.

(آیه ۱۸۴) خداوند در این آیه پیامبر را تسلی می‌دهد می‌فرماید: «پس اگر (این بهانه‌جویان،) تو را تکذیب کنند، (چیز تازه‌ای نیست؛) رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند» (فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ).

پیامبرانی «که دلایل آشکار، و نوشته‌های متین و محکم، و کتاب روشنی بخش آورده بودند» (جَاءُوا بِالْبَيِّنٰتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ).

تفاوت میان «الزُّبُرِ» و «الکتاب المنیر»، با اینکه هر دو از جنس کتاب می‌باشد، ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به کتب پیامبران قبل از موسی است و دومی به تورات و انجیل.

(آیه ۱۸۵) قانون عمومی مرگ - این آیه نخست به قانونی اشاره می‌کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان است. می‌گوید: «هر کسی مرگ را می‌چشد» (كُلُّ نَفْسٍ ذٰئِقَةُ الْمَوْتِ).

گرچه بسیاری از مردم مایلند که فناپذیر بودن خود را فراموش کنند، ولی این واقعیتی است که اگر ما آن را فراموش کنیم آن هرگز ما را فراموش نخواهد کرد.

منظور از «نفس» در آیه مجموعه جسم و جان است و تعبیر به «چشیدن» اشاره به احساس کامل است.

سپس می‌گوید: بعد از زندگی این جهان مرحله پاداش و کیفر اعمال آغاز می‌شود «و شما پاداش خود را به‌طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت» (وَ إِنَّمَا تُوفَّقُونَ أَجْرَ كُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

جمله «تُوفَّقُونَ» که به معنی پرداخت کامل است، نشان می‌دهد که اجر و پاداش انسان در روز قیامت به‌طور کامل پرداخت می‌گردد.

سپس می‌افزاید: «آن‌ها که از آتش دوزخ دور شده، به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند» (فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ).

واژه «زُحِرَ» به معنی این است که انسان خود را از تحت تأثیر جاذبه و کشش چیزی به تدریج خارج و دور سازد. واژه «فَازَ» در اصل به معنی نجات از هلاکت و رسیدن به محبوب است.

گویا دوزخ با تمام قدرتش انسانها را به سوی خود جذب می‌کند؛ و راستی عواملی که انسان را به سوی آن می‌کشاند جاذبه عجیبی دارند. آیا هوسهای زودگذر، لذات جنسی نامشروع، مقامها و ثروت‌های غیرمباح، برای هر انسانی جاذبه ندارد! در جمله بعد بحث گذشته را تکمیل کرده می‌گوید: «و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست» (وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ).

مهم این است که جهان ماده و لذات آن، هدف نهایی انسان قرار نگیرد، و گرنه استفاده از جهان ماده و مواهب آن، به عنوان یک وسیله برای نیل به تکامل انسانی، نه تنها نکوهیده نیست، بلکه لازم و ضروری می‌باشد.

آیه ۱۸۶ شأن نزول: هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه مهاجرت نمودند و از خانه و زندگی خود دور شدند، مشرکان دست تجاوز به اموال آنها دراز کرده و به تصرف خود درآوردند.

و هنگامی که به مدینه آمدند، در آنجا گرفتار بدگویی و آزار یهودیان مدینه شدند. مخصوصاً یکی از آنان به نام کعب بن اشرف، شاعری بدزبان و کینه‌توز بود که پیوسته پیامبر و مسلمانان را به وسیله اشعار خود هجو می‌کرد، حتی زنان و دختران مسلمان را موضوع غزلسرایایی و عشق‌بازی خود قرار می‌داد. سرانجام کار

وقاحت را به جایی رسانید که پیامبر(ص) به ناچار دستور قتل او را صادر کرد. سرانجام وی به دست مسلمانان کشته شد.

تفسیر: از مقاومت خسته نشوید - این آیه در حقیقت هشدار است به همه مسلمانان که گمان نکنند حوادث سخت زندگی آنها پایان یافته یا - مثلاً - با کشته شدن کعب بن اشرف، دیگر ناراحتی و زخم‌زبان از دشمن نخواهند دید. نخست می‌فرماید: «به یقین (همه شما) در اموال و جانهای خود، آزمایش می‌شوید» (لَتَبْلُوَنَّ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ).

در جمله بعد می‌گوید: «و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده [= یهود]، و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید» (وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِيْنَ اَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اشْرَكُوا اَذًى كَثِيْرًا).

سپس قرآن به وظیفه‌ای که مسلمانان در برابر این‌گونه حوادث سخت و دردناک دارند اشاره کرده می‌گوید: «و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته‌تر است؛ زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است» (وَ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر).

تقارن «صبر» و «تقوا» در آیه گویا اشاره به این است که بعضی افراد در عین استقامت و شکیبایی، زبان به ناشکری و شکایت باز می‌کنند، ولی مؤمنان واقعی، صبر و استقامت را همواره با تقوا می‌آمیزند و از این امور دورند.

(آیه ۱۸۷) به دنبال ذکر پاره‌ای از خلافاکاری‌های اهل کتاب، این آیه به یکی دیگر از اعمال زشت آنها، که مکتوم ساختن حقایق بوده، اشاره کرده می‌گوید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید» (وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ اَوْتُوا الْكِتَابَ لَنُبَيِّنَنَّهٗ لِلنَّاسِ وَا لَّا تَكْتُمُوْنَهٗ).

اما با این همه، در این پیمان محکم الهی خیانت کردند و حقایق کتب آسمانی

را کتمان نمودند. بدین رو در ادامه می‌گوید: «ولی آنها، آن را پشت سر افکندند» (فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ).

در جمله بعد به دنیا پرستی و انحطاط فکری آنها اشاره می‌کند می‌گوید: «و به بهای کمی فروختند؛ و چه بد متاعی می‌خرند؟!» (وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ).

آیه فوق گرچه درباره دانشمندان اهل کتاب وارد شده، ولی در حقیقت اخطار به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است که آنها موظفند در تبیین و روشن ساختن فرامین الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه آنها پیمان مؤکدی در این زمینه گرفته است.

آیه ۱۸۸ شأن نزول: جمعی از یهود هنگامی که آیات کتب آسمانی خویش را تحریف و کتمان می‌کردند، از این عمل خود بسیار شاد و مسرور بودند و، در عین حال دوست می‌داشتند که مردم آنها را عالم و دانشمند و حامی دین و وظیفه‌شناس بدانند. آیه نازل شد و به پندار غلط آنها پاسخ گفت.

تفسیر: از خود راضی‌ها - این آیه در پاسخ جمعی از دانشمندان یهود که آیات خدا را تحریف می‌کردند می‌فرماید: «گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می‌شوند، و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند. (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است!» (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۱۸۹) در این آیه که بشارتی برای مؤمنان و تهدیدی نسبت به کافران است، می‌فرماید: «و حکومت آسمانها و زمین، از آن خداست؛ و خدا بر همه چیز تواناست» (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

یعنی دلیلی ندارد که مؤمنان برای پیشرفت خود از راه‌های انحرافی وارد شوند، آنها می‌توانند در پرتو قدرت خداوند با استفاده از راه‌های مشروع و صحیح، به پیشروی خود ادامه دهند. همچنین افراد بدکار که می‌خواهند با استفاده از این

راه‌های انحرافی به جایی برسند، تصوّر نکنند که از مجازات پروردگاری که بر تمام هستی حکومت می‌کند، نجات می‌یابند.

(آیه ۱۹۰) روشن‌ترین راه خدانشناسی - آیات قرآن تنها برای خواندن نیست، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات مقدمه‌ای است برای اندیشیدن. از این‌رو، در آیه مورد بحث به عظمت آفرینش آسمانها و زمین اشاره کرده می‌گوید: «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمدورفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است» (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ).

(آیه ۱۹۱) نقشه دل‌ریا و شگفت‌انگیز این جهان آن‌چنان قلوب صاحبان خرد را به خود جذب می‌کند که در همه حال به یاد پدیدآورنده این نظام و اسرار شگرف آن می‌باشند. از این‌رو، آیه در معرفی خردمندان می‌فرماید: «همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند» (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

یعنی همیشه و در همه حال غرق این تفکر حیات‌بخشند.

خردمندان با توجه به این حقیقت که هر موجودی - حتی اعضا و ذرات آن - در این جهان بزرگ دارای هدف خاصی است، این زمزمه را سر می‌دهند که: «بارالها، اینها را بی‌هوده نیافریده‌ای» و همه روی حکمت و هدف صحیحی آفریده شده (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا).

خردمندان پس از اعتراف به وجود هدف در آفرینش، متوجه مسؤولیتهای خود می‌شوند و از خدا تقاضای توفیق انجام آنها را می‌طلبند، تا از کیفر او در امان باشند. بدین‌رو می‌گویند: «منزهی تو، ما را از عذاب آتش، نگاه‌دار» (سُبْحَانَكَ قِنْنَا عَذَابَ النَّارِ).

(آیه ۱۹۲) «پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش)، به آتش افکنی، او را

خوار و رسوا ساخته‌ای؛ و برای افراد ستمگر، هیچ یآوری نیست» (رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ).

از این آیه استفاده می‌شود که دردناک‌ترین عذاب رستاخیز، همان رسوایی در پیشگاه خدا و بندگان خداست.

(آیه ۱۹۳) خردمندان پس از دریافت هدف آفرینش، این نکته را نیز متوجه می‌شوند که این راه پرفراز و نشیب را بدون رهبران الهی هرگز نمی‌توانند پیمایند. از این رو همواره در انتظار شنیدن صدای منادیان ایمان هستند و تا نخستین ندای آنها را بشنوند به سرعت به سوی آنها می‌شتابند و با تمام وجود ایمان می‌آورند و به پیشگاه پروردگار عرض می‌کنند: «پروردگارا، ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که: به پروردگار خود، ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم» (رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا).

بارها! اکنون ما با تمام وجود خود ایمان آوردیم، اما از آنجا که در معرض وزش طوفانهای غرایز گوناگون قرار داریم، گاهی لغزشهایی از ما سر می‌زند و مرتکب گناهانی می‌شویم، «پروردگارا، گناهان ما را ببخش؛ و بدیهای ما را ببوشان؛ و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران» (رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ).

(آیه ۱۹۴) و در آخرین مرحله، پس از پیمودن راه توحید و ایمان به رستاخیز و اجابت دعوت پیامبران و انجام وظایف و مسؤولیتهای خویش، چنین می‌گویند: اکنون که ما به پیمان خویش وفا کردیم، «پروردگارا، آنچه را به وسیله پیامبران به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن؛ و ما را در روز رستاخیز، رسوا مگردان؛ زیرا تو هیچ‌گاه از وعده خود، تخلف نمی‌کنی» (رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ).

پنج آیه فوق از فرازهای تکان‌دهنده قرآن است که مجموعه‌ای از معارف دینی، آمیخته با لحن لطیف مناجات و نیایش، در شکل یک نغمه آسمانی می‌باشد. از امام صادق (ع) روایت شده است: «هر کس را کار مهمی پیش آید پنج بار

بگویند ربّنا، خداوند او را از آنچه می ترسد رهایی می بخشد و به آنچه امید دارد نائل می گرداند.» عرض شد: چگونه پنج بار ربّنا بگویند؟ فرمود: «این آیات را که مشتمل بر پنج ربّنا است، بخواند و به دنبال آن اجابت پروردگار است؛ زیرا می فرماید: فَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ...»

در روایات اهل بیت (ع) نیز دستور داده شده که هرکس برای نماز شب برمی خیزد، این آیات را تلاوت کند.

(آیه ۱۹۵) شأن نزول: امّ سلمه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر (ص) عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان فراوان بحث شده، آیا زنان نیز در این قسمت سهمی دارند؟ آیه نازل شد.

تفسیر: نتیجه برنامه خردمندان - در پنج آیه گذشته فشرده ای از ایمان و برنامه های عملی و درخواستهای صاحبان خرد و نیایشهای آنها بیان شد، در این آیه می فرماید: «خداوند، درخواست آنها را پذیرفت» (فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ).

سپس برای اینکه اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی با اعمال و کردار او قطع نگردد، می فرماید: «من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نخواهم کرد» (أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ).

و برای اینکه تصوّر نشود این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد می فرماید: عمل کننده «زن باشد یا مرد» تفاوتی نمی کند (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى).

از اینجا روشن می شود اینکه پاره ای از افراد بی اطلاع گاهی اسلام را متهم می کنند که اسلام دین مردهاست نه زنها، چه اندازه از حقیقت دور است!

زیرا همه شما در آفرینش به یکدیگر بستگی دارید، «شما ممنوعید، و از جنس یکدیگر» (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ).

در جمله بعد چنین نتیجه گیری می کند می فرماید: «آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم» (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ

دِيَارِهِمْ وَأَوْدُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتُلُوا وَ قُتِلُوا لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

سپس می‌فرماید: «و آنها را در باغهای بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم» (وَ لَا دُخَانَ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).
«این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداشها نزد پروردگار است»
(ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ).

اشاره به اینکه پاداشهای الهی برای مردم این جهان به طور کامل قابل توصیف نیست، همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است.

(آیه ۱۹۶) شأن نزول: بسیاری از مشرکان مکه و یهودیان مدینه تجارت پیشه بودند و در ناز و نعمت به سر می‌بردند، در حالی که مسلمانان به خاطر شرایط خاص زندگی، از جمله مسأله مهاجرت از مکه به مدینه و محاصره اقتصادی از ناحیه دشمنان نیرومند، از نظر وضع مادی در زحمت بودند و به عسرت زندگی می‌کردند. مقایسه این دو حالت، این سؤال را برای بعضی طرح کرده بود که چرا افراد بی‌ایمان این چنین در ناز و نعمت اند اما افراد باایمان در فقر و پریشانی زندگی می‌کنند؟ آیه نازل شد و پاسخ گفت.

تفسیر: یک سؤال ناراحت کننده - سؤالی که در شأن نزول بالا برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر مطرح بود یک سؤال عمومی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است. آنها غالباً زندگی مرفه گردنکشان فراغنه و افراد بی‌بندوبار را با زندگی پرمشقت جمعی از افراد باایمان مقایسه می‌کنند و گاهی این موضوع در افراد سست‌ایمان ایجاد تردید می‌کند.

این سؤال اگر به دقت بررسی شود پاسخهای روشنی دارد که آیه مورد بحث به بعضی از آنها اشاره کرده است. می‌گوید: «رفت و آمد (پیروزمندانۀ) کافران در شهرها، تو را نفریبند!» (لَا يُعْرَوْنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ).

(آیه ۱۹۷) در این آیه می‌فرماید: «این متاع ناچیزی است» (مَتَاعٌ قَلِيلٌ).

یعنی بسیاری از پیروزیهای طغیانگران و ستمکاران، ابعاد محدودی دارد همان‌طور که محرومیتها و ناراحتی‌های بسیاری از افراد باایمان نیز محدود است.

سپس می‌افزاید: به‌دنبال این پیروزیها، عواقب شوم و مسؤولیت‌های آن دامانشان را خواهد گرفت «و سپس جایگاهشان دوزخ، و چه بد جایگاهی است!» (تَمَّ مَا وَ يُهْمُ جَهَنَّمُ وَ بَسَّ الْمِهَادُ).

بنابراین، نمی‌توان حال این دو را با یکدیگر مقایسه کرد زیرا افراد بی‌ایمان از هر طریقی - خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بینویان - برای خود ثروت‌اندوزی می‌کنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیت‌هایی دارند، و باید هم داشته باشند.

(آیه ۱۹۸) در آیه قبل سرانجام افراد بی‌ایمان تشریح شده بود، در این آیه عاقبت پرهیزگاران بیان می‌شود. می‌فرماید: «ولی کسانی که (ایمان دارند، و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، (و برای رسیدن به سرمایه‌های مادی، موازین حق و عدالت را در نظر گرفتند، و یا به خاطر ایمان به خدا، از وطنهای خود آواره شدند و در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار گرفتند، در برابر این مشکلات) برای آنها باغهایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ همیشه در آن خواهند بود» (لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).

سپس می‌افزاید: «این، (نخستین) پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد» (نَزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

«نزل» در لغت به معنی چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می‌شود. و پذیرایی مهم و عالی‌تر، همان نعمتهای روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره کرده می‌فرماید: «و آنچه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است» (وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ).

(آیه ۱۹۹) شأن نزول: در سال نهم هجری در ماه رجب، نجاشی وفات یافت. این خبر با یک الهام در همان روز به پیامبر رسید. حضرت به مسلمانان فرمود: حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز گذاریم.

سپس به قبرستان بقیع آمد و از دور بر او نماز گذاشت.

بعضی از منافقان گفتند: محمد بر مرد کافری که هرگز او را ندیده است نماز می‌گذارد و حال آنکه آیین او را نپذیرفته است. آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر: این آیه درباره مؤمنان اهل کتاب است و سخن از اقلیتی به میان می‌آورد که دعوت پیامبر را اجابت کردند. و برای آنها پنج صفت ممتاز بیان می‌کند:

۱. «و از اهل کتاب، کسانی هستند که به خدا، ایمان دارند» (وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ).

۲. آنها به قرآن «و آنچه بر شما نازل شده» ایمان دارند (وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ).

۳. ایمان آنها به پیامبر اسلام، از ایمان واقعی به کتاب آسمانی خودشان و بشاراتی که در آن آمده است سرچشمه می‌گیرد. به این ترتیب، «و به آنچه بر خودشان نازل گردیده» ایمان دارند (وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ).

۴. «در برابر (فرمان) خدا خاضع اند» (خَاشِعِينَ لِلَّهِ).

و همین خضوع آنهاست که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آنها و تعصبات جاهلانه جدایی افکنده است.

۵. «و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی‌فروشند» (لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا).

آنها همانند بعضی از دانشمندان یهود نیستند که، به خاطر حفظ موقعیت خود و ادامه حکومت بر آن جمعیت و گرفتن رشوه‌ها، آیات خدا را تحریف می‌کردند.

با داشتن آن برنامه روشن و صفات عالی انسانی «پاداش آنها، نزد پروردگارشان است» (أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند، سریع الحساب است» تمام اعمال نیک آنها را به سرعت حساب می‌کند، و پاداش می‌دهد (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

(آیه ۲۰۰) آخرین آیه سوره آل عمران محتوی یک برنامه جامع چهار ماده‌ای است که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین می‌باشد. نخست روی سخن را به

مؤمنان کرده و در اولین ماده این برنامه می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، (در برابر مشکلات و هوسها)، استقامت کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا). استقامت در برابر مشکلات، در حقیقت ریشه اصلی هرگونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می دهد.

در مرحله دوم به افراد باایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد می فرماید: «و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید» (وَ صَابِرُوا). در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می دهد می فرماید: «و از مرزهای خود، مراقبت کنید» (وَ رَاطِبُوا).

این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و، در برابر حملات شیطان و هوسهای سرکش، همیشه آماده و مراقب باشند.

«راطبوا» از ماده «رباط» در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است. به همین جهت، رباطه به معنی مراقبت از مرزها آمده است زیرا سربازان و مرکبها و وسایل جنگی را در آن محل نگاه داری می کنند.

سرانجام در آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستوره های سابق سایه می افکند، می فرماید: «و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

یعنی شما در سایه به کار بستن این چهار دستور می توانید رستگار شوید و با تخلّف از آنها، راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت.

به هر حال، اگر روح استقامت و پایداری در مسلمانان زنده شود، اگر در برابر افزایش تلاش و کوشش دشمنان، مسلمانان تلاش بیش تری از خود نشان دهند و پیوسته از مرزهای جغرافیایی و عقیده ای خود مراقبت نمایند و - علاوه بر همه اینها - با تقوای فردی و اجتماعی، گناه و فساد را از جامعه خود دور کنند، پیروزی آنها

۳۹۲) (برگزیده تفسیر نمونه / ج اول

تضمین خواهد شد.

«پایان تفسیر سوره آل عمران»

سوره نساء [۴]

در مدینه نازل شده و ۱۷۶ آیه دارد

سوره نساء از نظر ترتیب نزول بعد از سوره ممتحنه قرار دارد زیرا می دانیم ترتیب کنونی سوره های قرآن مطابق ترتیب نزول سوره ها نیست. همچنین از نظر تعداد کلمات و حروف، این سوره طولانی ترین سوره های قرآن بعد از سوره بقره می باشد و نظر به اینکه بحثهای فراوانی در مورد احکام و حقوق زنان در آن آمده، به سوره «نساء» نامیده شده است.

محتوای سوره - بحثهای مختلف این سوره عبارتند از:

۱. دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان.
۲. قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی با سرنوشت جامعه های ناسالم.

۳. حمایت از نیازمندان، مانند یتیمان.

۴. قانون ارث، براساس یک روش طبیعی و عادلانه.

۵. قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی.

۶. قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی.

۷. معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدارباش به مسلمانان در برابر آنها.

۸. حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی.

۹. اهمیت هجرت و موارد لزوم آن.

فضیلت تلاوت سوره - از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است: «هرکس سوره نساء را بخواند، گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می‌برد، در راه خدا انفاق کرده است، همچنین پاداش کسی که برده‌ای را آزاد کرده به او می‌دهند.»

بدیهی است در این روایت و روایات مشابه آن، منظور تنها خواندن آیات نیست، بلکه خواندن مقدمه‌ای است برای فهم و درک و آن نیز به نوبه خود مقدمه‌ای است برای پیاده ساختن آن در زندگی فردی و اجتماعی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آیه ۱) مبارزه با تبعیضها - روی سخن در نخستین آیه این سوره به تمام افراد انسان است و آنها را به تقوا و پرهیزگاری دعوت می‌کند. می‌فرماید: «ای مردم، از مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ).

سپس برای معرفی خدایی که نظارت بر تمام اعمال انسان دارد، به یکی از صفات او که ریشه وحدت اجتماعی بشر است، اشاره می‌کند می‌فرماید: «همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید» (الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ).

جمله «نفس واحد» اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام آدم، پدر انسانهای امروز معرفی کرده و تعبیر «بنی آدم» در آیات قرآن نیز اشاره به همین است.

سپس می‌گوید: «و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد» (وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا).

از امام باقر(ع) روایت شده است که حوّا از باقی مانده خاک آدم آفریده شده است.

سپس می‌فرماید: «و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت» (وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً).

از این تعبیر استفاده می‌شود که تکثیر نسل فرزندان آدم، تنها از طریق آدم

و همسرش صورت گرفته و موجود دیگری در آن دخالت نداشته است. سپس به خاطر اهمیتی که تقوا در ساختن زیربنای یک جامعه سالم دارد، بار دیگر در ذیل آیه مردم را به پرهیزگاری دعوت می‌کند می‌فرماید: «و از خدایی پرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ). و می‌افزاید: «از (قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید» (وَالْاَزْوَاجَ). ذکر این موضوع در اینجا نشانه اهمیت فوق‌العاده‌ای است که قرآن برای صلۀ رحم فائل شده، تا آنجا که ارحام بعد از نام خدا آمده است. در پایان آیه می‌افزاید: «زیرا خداوند، مراقب شماست» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا).

و تمام اعمال و نیات شما را می‌بیند و می‌داند؛ و در ضمن نگهبان شما در برابر حوادث است.

«رقیب» در اصل به کسی می‌گویند که از محل مرتفعی به اوضاع نظارت کند، سپس به معنی حافظ و نگهبان چیزی آمده است زیرا نگهبانی از لوازم نظارت است. آیه ۲ شأن نزول - شخصی از قبیله بنی غطفان، برادر ثروتمندی داشت که از دنیا رفت و او به عنوان سرپرستی از یتیمان برادر، اموالش را به تصرف درآورد. هنگامی که برادرزاده به حد رشد رسید، از دادن حق او امتناع ورزید. موضوع را به خدمت پیامبر (ص) عرض کردند. آیه نازل گردید و مرد غاصب بر اثر شنیدن آن، توبه کرد و اموال را به صاحبش بازگرداند و گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْحُوبِ الْكَبِيرِ (به خدا پناه می‌برم از اینکه آلوده به گناه بزرگی شوم).

تفسیر: خیانت در اموال یتیمان ممنوع - در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون، پدرانی از دنیا می‌روند و فرزندان صغیری از آنها باقی می‌مانند. در این آیه سه دستور مهم درباره اموال یتیمان داده شده است:

۱. «و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید» (وَ

ءَاتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ).

یعنی تصرّف شما در این اموال، تنها به عنوان امین و ناظر است نه مالک.

۲. دستور بعد برای جلوگیری از حیف و میلپهایی است که گاهی سرپرستان یتیمان به بهانه اینکه تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد و یا اگر بماند ضایع می شود، اموال خوب و زبده یتیمان را بر می داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند. قرآن می گوید: «و اموال بد (خود) را، با اموال خوب (آنها) عوض نکنید» (وَلَا تَبَدَّلُوا الْحَبِیْثَ بِالطَّیِّبِ).

۳. «و اموال آنان را همراه اموال خودتان (با مخلوط کردن یا تبدیل نمودن) نخورید» (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ).

یعنی اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید به طوری که نتیجه اش تملک همه باشد، یا اینکه اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد.

البته چنانکه در آیه ۲۲۰ سوره بقره آمده است، اگر هدف از مخلوط ساختن اموال یا غذای یتیمان با اموال یا غذای خود، خیرخواهی و اصلاح بوده باشد مانعی ندارد.

در پایان آیه برای تأکید و اثبات اهمیت موضوع می فرماید: «زیرا این (تعدی و تجاوز به اموال یتیمان)، گناه بزرگی است» (إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا).

«الحوبة» در اصل به معنی احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می کشاند.

از آنجا که تجاوزهای سرپرستان به اموال یتیمان، غالباً بر اثر نیاز یا به بهانه احتیاج صورت می گیرد، از این رو در آیه به جای واژه اِثْم، کلمه حُوب به کار رفته است.

آیه ۳ شان نزول: قبل از اسلام معمول بود که بسیاری از مردم حجاز، دختران یتیم را به عنوان سرپرستی به خانه خود می بردند، سپس با آنها ازدواج کرده و اموالشان را تملک می کردند، و چون همه کار دست خودشان بود حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند و هنگامی که کم ترین ناراحتی از آنها پیدا می کردند، به آسانی رهایشان می ساختند. از این رو آیه نازل شد و به سرپرستان ایتم دستور داد

در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند که عدالت را به طور کامل درباره آنها رعایت نمایند.

تفسیر: در این آیه که روی سخن به همه مسلمانان است، به یکی دیگر از حقوق یتیمان اشاره کرده می فرماید: «و اگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان چشم پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید» (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ).

سپس می فرماید: «دو یا سه یا چهار همسر» (مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ).

سپس می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است؛ «و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید» (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً).

«و یا (به جای انتخاب همسر دوم)، از زنانی که مالک آنهاست استفاده کنید» (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

زیرا شرایط آنها آسان تر است، اگرچه آنها نیز باید از حقوق حقه خود برخوردار باشند

«این کار، (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز)، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می کند» (ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا).

درباره عدالت همسران آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه های عملی و خارجی است، چه اینکه عدالت در محبت های قلبی خارج از قدرت انسان است.

(آیه ۴) **مهر زنان** - به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، در این آیه به یکی از حقوق زنان اشاره می کند می فرماید: «و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک عطیه، به آنان بپردازید» (وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً).
«صَدُقَاتِهِنَّ» جمع «صداق» به معنی مهر است. «نِحْلَةً» در لغت به معنی

بخشش و عطیه آمده است. بنابراین، تفسیر آیه چنین می‌شود: مهر را که یک عطیه است و خدا به خاطر اینکه زن حقوق بیش‌تری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد به او عطا کرده است، به‌طور کامل بپردازید. سپس در ذیل آیه برای احترام‌گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می‌گوید: «اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید» (فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيًّا).

تا در محیط زندگی زناشویی، تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند بلکه به موازات آن، عاطفه و محبت نیز حکمفرما باشد.

مهر یک پشتوانه اجتماعی برای زن - در عصر جاهلیت چون برای زنان ارزشی قائل نبودند غالباً مهر را که حق مسلم زن بود، در اختیار اولیای او قرار می‌دادند و آن را ملک آنها می‌دانستند. گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می‌دادند. اسلام بر این رسوم ظالمانه خطّ بطلان کشید و مهر را به‌عنوان یک حق مسلم به زن اختصاص داد.

و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده‌اند و آن را یک‌نوع بهای زن پنداشته‌اند، ارتباط به قوانین اسلام ندارد زیرا در اسلام، مهر به هیچ‌وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد.

بهترین دلیل این موضوع صیغه ازدواج است که در آن رسماً مرد و زن به‌عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده‌اند و مهر یک چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است. به همین دلیل، اگر در صیغه عقد اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش اسمی از قیمت برده نشود معامله باطل خواهد بود.

(آیه ۵) سفیه کیست - به دنبال بحثی که در آیات قبل درباره یتیمان گذشت، این آیه و آیه بعد آن را تکمیل کرده می‌فرماید: «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید» (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ

الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا).

و بگذارید در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند، تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد.

منظور از «سفاهت» در آیه فوق، عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است به طوری که شخص نتواند سرپرستی اموال خود را به عهده گیرد و در مبادلات، منافع خود را تأمین نماید.

از روایات برمی آید که «سفییه» معنی وسیعی دارد و از سپردن اموال عمومی و خصوصی به آنها نهی شده است.

از آیه فوق اهمیتی را که اسلام برای مسائل مالی و اقتصادی قائل است به خوبی روشن می شود و به عکس آنچه در انجیل کنونی^۱ می خوانیم که شخص پولدار هرگز وارد ملکوت آسمانها نمی شود، اسلام می گوید ملتی که فقیر باشد هرگز روی سعادت را نخواهد دید. عجب این است که آنها با آن تعلیمات غلط به کجا رسیده اند و ما با این تعلیمات عالی در چه مرحله ای سیر می کنیم!

در پایان آیه دو دستور مهم درباره یتیمان می دهد می فرماید: «و از آن، به آنها روزی دهید؛ و لباس بر آنان بپوشانید» (وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ).

تا با آبرومندی بزرگ شوند و به حد بلوغ برسند.

دیگر اینکه: «و با آنها سخن شایسته بگویند» (وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا).

یعنی با سخنان دلنشین و شایسته، هم کمبود روانی آنها را برطرف سازید و هم به رشد عقلی آنها کمک کنید، تا در موقع بلوغ از رشد عقلی کافی برخوردار باشند. به این ترتیب، برنامه سازندگی شخصیت آنها نیز جزء وظایف سرپرستان خواهد بود.

(آیه ۶) در این آیه دستور دیگری درباره یتیمان و سرنوشت اموالشان داده

می‌فرماید: «و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید» (وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ).

یعنی ثرویشان موقعی به دستشان داده می‌شود که هم به بلوغ جسمی برسند و نیازشان به مال شدید شود و هم بلوغ فکری پیدا کنند و توانایی بر حفظ اموال داشته باشند.

«اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید» (فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ).

واژه «آنستم» از ماده «ایناس» به معنی مشاهده و رؤیت است. اشاره به اینکه رشد آنها باید کاملاً مسلم شود.

سپس بار دیگر به سرپرستان تأکید می‌کند: «و پیش از آنکه بزرگ شوند، اموالشان را از روی اسراف نخورید» (وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا).

و دیگر اینکه: «هر کس که بی‌نیاز است، (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند، و آن کس که نیازمند است، به‌طور شایسته (و مطابق زحمتی که می‌کشد)، از آن بخورد» (وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ).

سپس به آخرین حکم درباره اولیای ایتام اشاره کرده می‌فرماید: «و هنگامی که اموالشان را به آنها باز می‌گردانید، شاهد بگیرید» تا جای اتهام و گفتمند و گوی باقی نماند (فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: بدانید که حساب‌کننده واقعی خداست و مهم این است که حسابتان نزد او روشن باشد، اوست که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی بماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد، «و خداوند برای محاسبه کافی است» (وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا).

آیه ۷ شأن نزول: در عصر جاهلیت عرب مرسوم بود که تنها مردان را وارث می‌شناختند و زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند و ثروت میّت را در صورتی که مرد نزدیکی نبود، در میان مردان دورتر تقسیم می‌کردند.

یکی از انصار به نام اوس بن ثابت از دنیا رفت. عموزاده‌های وی اموالش را

میان خود تقسیم کردند و به همسر و فرزندان خردسال او چیزی ندادند. همسرش به پیامبر (ص) شکایت کرد.

آیه نازل شد. پیامبر آنها را خواست و دستور داد در اموال مزبور دخالت نکنند و آن را برای بازماندگان درجه اول او بگذارند.

تفسیر: گام دیگری برای حفظ حقوق زن - اعراب با رسم غلط و ظالمانه‌ای که داشتند، زنان و فرزندان خردسال را از حق ارث محروم می‌ساختند. آیه مورد بحث روی این قانون غلط خط بطلان کشیده می‌فرماید: «برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد»
(لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ).

بنابراین، هیچ‌یک حق ندارد سهم دیگری را غصب کند.

سپس در پایان آیه برای تأکید مطلب می‌فرماید: «این سهمی است تعیین شده و پرداختنی» (نَصِيبًا مَّفْرُوضًا).

(آیه ۸) یک حکم اخلاقی - این آیه که به یک حکم اخلاقی و استحبابی اشاره می‌کند، بعد از قانون تقسیم ارث نازل شده زیرا می‌گوید: «و اگر به هنگام تقسیم (ارث)، خویشاوندان (و طبقه‌ای که ارث نمی‌برند) و یتیمان و مستمندان، حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید» (وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ).

اگرچه کلمه «یتامی» و «مساکین» به‌طور مطلق ذکر شده، ولی منظور از آن ایتام و نیازمندان فامیل است.

در پایان آیه دستور می‌دهد: «و با آنان به‌طور شایسته سخن بگویید» (وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا).

یعنی علاوه بر کمک مادی، از سرمایه‌های اخلاقی خود نیز برای جلب

محبّت آنها استفاده کنید.

(آیه ۹) **جلب عواطف به سوی یتیمان** - قرآن برای برانگیختن عواطف مردم در برابر وضع یتیمان، به حقیقتی اشاره می‌کند که گاهی مردم از آن غافل می‌شوند. می‌فرماید: «کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند!» **«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»**.

مسائل اجتماعی همواره به شکل یک سنت از امروز به فردا و از فردا به آینده دور دست سرایت می‌کند. بنابراین، آنها که اساس ظلم و ستم بر ایتم را در اجتماع می‌گذارند، سرانجام روزی این بدعت غلط دامان فرزندانشان را خواهد گرفت.

در پایان آیه می‌فرماید: اکنون که چنین است، باید «از (مخالفت) خدا بپرهیزند، سخنی استوار بگویند» **«فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»**.

تا ناراحتی درونی و زخمهای قلب آنها به این وسیله التیام یابد.

این دستور عالی اسلامی به یک نکته روانی در مورد پرورش یتیمان اشاره می‌کند که نیازمندی کودک یتیم، منحصر به خوراک و پوشاک نیست، بلکه باید علاوه بر مراقبتهای جسمی، از نظر تمایلات روانی نیز اشباع شود، وگرنه کودکی سنگدل، شکست خورده، فاقد شخصیت و خطرناک به عمل خواهد آمد.

(آیه ۱۰) **چهره باطنی اعمال ما** - در آغاز این سوره تعبیر شدیدی پیرامون تصرفهای ناروا در اموال یتیمان دیده می‌شود که صریح‌ترین آنها آیه مورد بحث است. می‌گوید: «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت)، تنها آتش می‌خورند» **«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»**.

در پایان آیه می‌گوید: علاوه بر اینکه آنها در این جهان آتش می‌خورند «به زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند» **«وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا»**.

از این آیه استفاده می‌شود که اعمال ما، علاوه بر چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است، اما این چهره‌های

درونی، در جهان دیگر ظاهر می‌شوند و مسأله «تجسس اعمال» را تشکیل می‌دهند. قرآن در آیه فوق می‌گوید: آنها که مال یتیم را می‌خورند، گرچه چهره ظاهری عملشان بهره‌گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است، اما چهره واقعی این غذاها آتش سوزان است و همین چهره است که در قیامت آشکار می‌شود.

آیه ۱۱ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد از جابر بن عبدالله نقل شده که می‌گوید: بیمار شده بودم، پیامبر(ص) از من عیادت کرد. من بی‌هوش بودم، حضرت آبی خواست و با مقداری از آن وضو گرفت و بقیه را بر من پاشید، من به هوش آمدم، عرض کردم: ای رسول خدا، تکلیف اموال بعد از من چه خواهد شد؟ پیامبر(ص) خاموش گشت، چیزی نگذشت که آیه نازل گردید و سهم وراثت در آن تعیین شد.

تفسیر: سهام ارث - در این آیه حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده است.

نخست می‌گوید: «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم میراث پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد» (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ).

و این یک نوع تأکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنتهای جاهلی است که آنها را به کلی محروم می‌کردند.

سپس می‌فرماید: «و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دوسوم میراث از آن آنهاست» (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ).

«اگر یکی باشد، نیمی (از میراث)، از آن اوست» (وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ).

اما میراث پدران و مادران که آنها نیز جزء طبقه اول و هم‌ردیف فرزندان می‌باشند، سه حالت دارد:

(۱) «و برای هر یک از پدر و مادر او، یک‌ششم میراث است، اگر (میّت)

فرزندی داشته باشد» (وَلَا بَوَّيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكُلٌّ).
 (۲) «و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است» و بقیه از آن پدر است (فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكُلٌّ وَرِثَةُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ).

(۳) «و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد» و پنج ششم باقی مانده، برای پدر است (فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ).
 در واقع، برادران با اینکه ارث نمی برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می شوند. به همین جهت آنها را «حاجب» می نامند.

سپس قرآن می گوید: همه اینها «بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است» بنابراین، اگر وصیتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد (مَنْ بَعَدَ وَصِيَّةٍ يُّوَصَّى بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

البته انسان فقط می تواند درباره یک سوم از مال خود وصیت کند و اگر بیش از آن وصیت کند صحیح نیست، مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

و در جمله بعد می فرماید: «شما نمی دانید پدران و مادران و فرزندان، کدام یک برای شما سودمندترند» (ءَأَبَاؤُكُمْ وَءَأُمَّهَاتُكُمْ لَاتَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا).

یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده و تشخیص این مصالح به دست خداست.

در پایان آیه می فرماید: «این فریضه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است» (فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

این جمله برای تأکید مطالب گذشته است، تا هیچ گونه تردیدی برای مردم درباره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.

چرا ارث مرد دو برابر زن می باشد - با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می بریم که این سؤال از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده و گاهی از پیشوایان اسلام در این زمینه پرسشهایی می کردند، از جمله از امام علی بن موسی الرضا (ع)

روایت شده است: «اینکه سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان است، به خاطر آنکه زن هنگامی که ازدواج می‌کند چیزی (مهر) می‌گیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد. به علاوه، هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسؤولیتی ندارد.»

(آیه ۱۲) سهم ارث همسران از یکدیگر - در این آیه چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر را بیان کرده می‌فرماید: «و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند» (وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ). «و اگر فرزندی داشته باشند (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) یک چهارم از آن شماست» (فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ).

البته این تقسیم نیز «پس از انجام وصیتی که کرده‌اند، و ادای دین» آنها (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يَوْصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

«و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید» (وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ).

«و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست» (فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ).

این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق، «بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید، و ادای دین» است (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

سپس حکم ارث خواهران و برادران را بیان کرده می‌گوید: «و اگر مردی بوده باشد که کلاله [= خواهر یا برادر] از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است» اگر برادران و خواهران مادری باشند (وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ).

«کلاله» به خواهران و برادران مادری گفته می‌شود که از شخص متوفی ارث می‌برند. این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر (مادری) باقی بماند «و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند» (فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ

مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ).

و این نیز «پس از انجام وصیّتی که شده و ادای دین» است (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

«به شرط آنکه (از طریق وصیّت و اقرار به دین،) به آنها [= ورثه] ضرر نزنند» (غَيْرِ مُضَارٍّ).

یعنی بیش از ثلث وصیّت نکند زیرا طبق روایاتی که از پیامبر و اهل بیت (ع) وارد شده، وصیّت بیش از ثلث، اضرار به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می باشد.

و در پایان آیه برای تأکید می فرماید: «این سفارش خداست؛ و خدا دانا و بردبار است» (وَ صِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ).

یعنی این توصیه ای است الهی که باید آن را محترم بشمرید زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیّات وصیّت کنندگان آگاه می باشد، در عین حال بردبار است و کسانی را که برخلاف فرمان او رفتار می کنند فوراً مجازات نمی نماید.

(آیه ۱۳) به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره قوانین ارث گذشت، در این آیه از این قوانین به عنوان حدود الهی یاد کرده می فرماید: «اینها مرزهای الهی است» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ).

که عبور و تجاوز از آنها ممنوع است و آنها که از حریم آن بگذرند و تجاوز کنند، گناهکار و مجرم شناخته می شوند.

سپس می فرماید: «و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد،) خداوند وی را در باغهایی از بهشت وارد می کند که همواره، آب از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می مانند» (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).

در پایان آیه می فرماید: «و این، پیروزی بزرگی است» (وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(آیه ۱۴) این آیه به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد اشاره کرده

می فرماید: «و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند» (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا).

در پایان آیه می فرماید: «و برای او مجازاتِ خوارکننده ای است» (وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ).

در جمله قبل جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود و در این جمله که مسأله اهانت به میان آمده، به جنبه روحانی آن اشاره می کند.

(آیه ۱۵) این آیه اشاره به مجازات زنان شوهرداری است که آلوده فحشا می شوند. نخست می فرماید: «و کسانی از شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید» (وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ).

واژه «فاحشه» در اصل به معنی کار یا گفتار بسیار زشت است و اگر در مورد زنا و عمل منافی عفت به کار می رود، به همین مناسبت است.

سپس می فرماید: «اگر (این چهار نفر) گواهی دادند، آنان [= زنان] را در خانه ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد» (فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ).

بنابراین، مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار، در این آیه حبس ابد تعیین شده است.

بعد می گوید: «یا اینکه خداوند، راهی برای آنها قرار دهد» (أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا).

از تعبیر فوق استفاده می شود که حکم حبس، موقت بوده است و پس از آماده شدن محیط و افکار، حکم جدید درباره آنها نازل خواهد شد.

(آیه ۱۶) در این آیه حکم زنا غیرمحصنه را بیان می کند می فرماید: «و از میان شما، آن مردان و زنانی که (همسر ندارند، و) مرتکب آن کار (زشت) می شوند،

آنها را آزار دهید» و حدّ بر آنان جاری نمایید (وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا). مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلی است و آیه ۲ سوره نور که حدّ زنا را یک صد تازیانه برای هریک از طرفین بیان کرده، می تواند تفسیر و توضیحی برای این آیه بوده باشد.

در پایان آیه به مسأله توبه و بخشش از این گونه گناهکاران اشاره کرده می فرماید: «و اگر توبه کنید، و (خود را) اصلاح نمایند، (و به جبران گذشته بپردازند)، از آنها درگذرید. زیرا خداوند، توبه پذیر و مهربان است» (فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا).

ضمناً از این حکم استفاده می شود که هرگز نباید افرادی را که توبه کرده اند، در برابر گناهان سابق مورد ملامت قرار داد.

(آیه ۱۷) در آیه قبل مسأله سقوط حد و مجازات مرتکبین اعمال منافی عفت در پرتو توبه بیان شد، در این آیه پاره ای از شرایط آن را بیان کرده می فرماید: «پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند» (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ).

منظور از «جهالت» در آیه فوق طغیان غرایز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است. در این حالت، گرچه علم و دانش انسان به گناه از بین نمی رود، اما تحت تأثیر آن غرایز سرکش قرار گرفته و عملاً بی اثر می گردد و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، با جهل و نادانی برابر خواهد بود.

در جمله بعد قرآن به یکی دیگر از شرایط توبه اشاره کرده می فرماید: «سپس زود توبه می کنند» (ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ).

یعنی به زودی از کار خود پشیمان شوند و به سوی خدا باز گردند زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید.

پس از ذکر شرایط توبه، در پایان آیه می فرماید: «خداوند، توبه چنین اشخاصی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است» (فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

(آیه ۱۸) در این آیه به کسانی اشاره نموده که توبه آنها پذیرفته نمی‌شود. می‌فرماید: «برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرامی‌رسد می‌گوید: الآن توبه کردم. توبه نیست» (وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْعَنَ).

در جمله بعد از دسته دیگری که توبه آنها پذیرفته نمی‌شود، سخن می‌گوید می‌فرماید: «و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند» (وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ).

در حقیقت، آیه می‌گوید کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده‌اند، ولی در حال مرگ با ایمان از دنیا نرفتند، توبه‌های گذشته آنها نیز بی‌اثر است.

در پایان آیه می‌فرماید: «اینها (هر دو دسته) کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم» (أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

آیه ۱۹ شأن نزول: از امام باقر(ع) روایت شده که این آیه درباره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون اینکه همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگه می‌داشتند به انتظار اینکه آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند.

تفسیر: باز هم دفاع از حقوق زنان - در این آیه به دو عادت ناپسند دوران جاهلیت اشاره گردیده و به مؤمنان هشدار داده شده که آلوده آنها نشوند. نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها)، ارث ببرید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا).

یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را با وسائل گوناگون زیر فشار می‌گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند. آیه مورد بحث این کار را ممنوع ساخته می‌فرماید: «و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را به آنها داده‌اید (از مهر)، تملک کنید» (وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ).

این حکم استثنایی دارد و در جمله بعد به آن اشاره شده که اگر آنها مرتکب عمل زشت گردند، شوهران می توانند آنها را زیر فشار قرار دهند تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند. آیه می گوید: «مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند» (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ).

جمله «فَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» (عمل زشت آشکار)، هرگونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می شود.

سپس دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می کند می فرماید: «و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید» (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

بعد می افزاید: «و اگر از آنها، (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً) تصمیم به جدایی نگیرید؛ چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد» (فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا).
تعبیر «خیراً کثیراً» مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و بالیاقت و ارزشمند است.

آیه ۲۰ شأن نزول: پیش از اسلام مرسوم بود که اگر می خواستند همسر سابق را طلاق گویند و ازدواج مجدد کنند، برای فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافی عفت متهم می کردند و بر او سخت می گرفتند تا حاضر شود مهر خویش را - که معمولاً قبلاً دریافت می شد - بپردازد و طلاق گیرد و همان مهر را برای همسر دوم قرار می دادند.

آیه نازل شد و این کار زشت را مورد نکوهش قرار داد.

تفسیر: این آیه نیز برای حفظ قسمت دیگری از حقوق زنان نازل شده است. می گوید: «و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید» (وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ أَحَدِيهِنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا).

سپس به طرز عمل دوران جاهلیت در این باره، که همسر خود را متهم به اعمال منافی عفت می کردند، اشاره نموده می فرماید: «آیا برای باز پس گرفتن مهر

زنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می شوید؟!» (أَتَأْخُذُونََهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا).
یعنی کار شما ظلم است و گناه، و متوسل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است.

(آیه ۲۱) در این آیه برای تحریک عواطف انسانی مردان، اضافه می کند: «و چگونه آن (مهر) را بازپس می گیرید، در حالی که با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته اید؟!» (وَ كَيْفَ تَأْخُذُونََهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ).^۱

چگونه بعد از این همه نزدیکی و ارتباط، همچون بیگانه ها و دشمنان با یکدیگر رفتار می کنید و حقوق مسلم آنها را پایمال می نمایید؟!

سپس می فرماید: «و (از این گذشته)، آنها (هنگام ازدواج)، از شما پیمان محکمی گرفته اند؟» چگونه این پیمان را نادیده می گیرید (وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا).

آیه ۲۲ شأن نزول: یکی از انصار به نام ابوقیس از دنیا رفت و فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود. زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم و چنین کاری را شایسته نمی بینم، با این حال از پیغمبر (ص) کسب تکلیف می کنم. سپس موضوع را خدمت حضرت عرض کرد و کسب تکلیف نمود. آیه نازل شد و از این کار - که در زمان جاهلیت معمول بود - به شدت نهی کرد.

تفسیر: همان طور که در شأن نزول اشاره شد، آیه خط بطلان به یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت می کشد می گوید: «با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید» (وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ).

اما از آنجا که هیچ قانونی - معمولاً - شامل گذشته نمی شود، اضافه می کند: «مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است» (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ).

۱. «افضا» از ماده «فضا»، به معنی توسعه است. بنابراین، افضا به معنی توسعه دادن می باشد و هنگامی که کسی با دیگری تماس می یابد، در حقیقت وجود محدود خود را به وجود وسیع دیگری تبدیل کرده است. از این رو افضا به معنی تماس گرفتن آمده است.

سپس برای تأکید مطلب، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان کرده، می‌گوید: «زیرا این کار، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است» (إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا).

حتی در تاریخ می‌خوانیم که مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را «مَقْت» (تنفرآور) و فرزندی که ثمره آن بودند «مَقِیت» (فرزندان مورد تنفر) می‌نامیدند.

(آیه ۲۳) **تحریم ازدواج با محارم** - در این آیه به محارم یعنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است، اشاره کرده و براساس آن، محرمیت از سه راه ممکن است پیدا شود:

۱. ولادت؛ که از آن تعبیر به «ارتباط نسبی» می‌شود.

۲. از طریق ازدواج؛ که به آن «ارتباط سببی» می‌گویند.

۳. از طریق شیرخوارگی؛ که به آن «ارتباط رضاعی» گفته می‌شود.

نخست به محارم نسبی که هفت دسته هستند اشاره نموده می‌فرماید: «حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دختران، و خواهران، و عمه‌ها، و خاله‌ها، و دخترانِ برادر، و دختران خواهر شما» (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ).

باید توجه داشت که منظور از مادر، فقط آن زنی که انسان بی‌واسطه از او متولد شده نیست، بلکه جدّه و مادر جدّه، مادر پدر و مانند آن را نیز شامل می‌شود. همان‌طور که منظور از دختر، تنها دختر بی‌واسطه نیست، بلکه دختر و دخترِ پسر و دخترِ دختر و فرزندان آنها را نیز دربر می‌گیرد، همچنین در مورد پنج دسته دیگر. سپس به محارم رضاعی اشاره کرده می‌فرماید: «و مادرانی که شما را شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما» بر شما حرامند (وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ).

و در آخرین مرحله به دسته سوم از محارم اشاره کرده و آنها را زیر چند عنوان بیان می‌کند.

۱. «و مادران همسرانتان» (وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ).

یعنی به محض اینکه زنی به ازدواج مردی درآمد و صیغه عقد جاری شد، مادر او و مادرِ مادر او و هر چه بالاتر روند، بر او حرام ابدی می شوند.

۲. «و دختران همسران که در دامان شما پرورش یافته‌اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته‌اید» (و رَبَّائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ).

یعنی تنها با عقد شرعی یک زن، دختران او که از شوهر دیگری بوده‌اند، بر شوهر حرام نمی شوند، بلکه مشروط بر این است که اضافه بر عقد شرعی، با آن زن همبستر نیز شده باشد.

سپس برای تأکید مطلب می افزاید: «و چنانچه با آنها آمیزش جنسی نداشته‌اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد» (فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ).

۳. «و (همچنین) همسرهای پسرانستان که از نسل شما هستند» نه پسرخوانده‌ها (و حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ).^۱ تعبیر «مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (فرزندانی که از نسل شما هستند)، برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیت - یعنی فرزندخواندگی و احکام آن - خط بطلان کشیده شود.

۴. «و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید» (وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ).

و از آنجا که در زمان جاهلیت ازدواج با محارم و جمع میان دو خواهر رایج بود و افرادی مرتکب چنین ازدواج‌هایی شده بودند، قرآن بعد از جمله فوق می گوید: «مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است» (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

۱. «حلائل» جمع «حلیله» از ماده «حل»، به معنی زنی است که بر انسان حلال است. یا از ماده «حلول» به معنی زنی است که با مردی در یک محل زندگی و آمیزش جنسی دارد.

یعنی اگر کسانی قبل از نزول این قانون چنین ازدواجی انجام داده‌اند کیفر و مجازاتی ندارند، اگرچه اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرده و دیگری را رها کنند.

آغاز جزء پنجم قرآن مجید

(آیه ۲۴) این آیه بحث آیه قبل را درباره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می‌کند می‌فرماید: «و زنان شوهردار» بر شما حرام است (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ).

«محصنات» جمع «مُحْصَنَه» از ماده «حصن» به معنی قلعه و دژ است. به همین مناسبت به زنان شوهردار، همچنین زنان پاکدامن که از آمیزش جنسی با دیگران خود را حفظ می‌کنند، یا تحت سرپرستی مردان قرار دارند، گفته می‌شود. این حکم اختصاص به زنان مسلمان ندارد و زنان شوهردار از هر مذهب همین حکم را دارند یعنی ازدواج با آنها ممنوع است.

تنها استثنایی که این حکم دارد در مورد زنان غیرمسلمانی است که در جنگها به اسارت مسلمانان درمی‌آیند. آیه می‌فرماید: «مگر آنها را که (از راه اسارت) مالک شده‌اید» (إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

زیرا اسارت آنها به حکم طلاق است و اسلام اجازه می‌دهد بعد از تمام شدن عده با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود.^۱

سپس برای تأکید احکام گذشته که در مورد محارم و مسانند آن وارد شده، می‌فرماید: «اینها احکامی است که خداوند برای شما مقرر داشته است» (كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ).

۱. مقدار عده آنها یک بار قاعده شدن و یا اگر باردار باشند، وضع حمل نمودن است.

بنابراین، به هیچ وجه قابل تغییر و عدول نیست.

سپس می‌گوید: «أَمَّا زَنَانٌ دِيْغَرٌ غَيْرٌ اَزْ اَيْنِهَآ (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید» (وَ اَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَا ءَ ذٰلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوْا بِاَمْوَالِكُمْ مُّحْصِنِيْنَ غَيْرِ مُسَافِحِيْنَ).

جمله «اَنْ تَبْتَغُوْا بِاَمْوَالِكُمْ»، اشاره به این است که رابطه زناشویی باید به شکل ازدواج با پرداخت مهر یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت باشد. سپس به مسأله ازدواج موقت (مُتَعَه) اشاره کرده می‌گوید: «و زنانی را که متعه، [= ازدواج موقت] می‌کنید، واجب است مهرشان را بپردازید» (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ مِنْهِنَّ فَاْتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ فَرِيْضَةً).

بعد از ذکر لزوم پرداخت مهر می‌فرماید: «و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده‌اید» بعداً می‌توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید (وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا تَرَاضِیْتُمْ بِهٖ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ).

بنابراین، مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است و در این موضوع تفاوتی میان عقد موقت و دائم نیست.

احکامی که در آیه به آن اشاره شد متضمن خیر و سعادت افراد بشر است زیرا: «خداوند، دانا و حکیم است» (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیْمًا حَکِیْمًا).

قابل ذکر است که مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر قطعی است و دلیل قابل اعتمادی درباره نسخ شدن آن در دست نیست.

ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی - این یک قانون عمومی است که اگر به غرایز طبیعی انسان به صورت صحیحی پاسخ گفته نشود برای اشباع آن متوجه راه‌های انحرافی خواهد شد زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که غرایز طبیعی را نمی‌توان از بین برد.

این موضوع را نیز نمی‌توان انکار کرد که غریزه جنسی یکی از نیرومندترین

غرایز انسانی است، تا آنجا که پاره‌ای از روانکاوان آن را تنها غریزه اصیل انسان می‌دانند و غرایز دیگر را به آن بازمی‌گردانند.

این موضوع به خصوص در عصر ما، که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته و کمتر جوانی می‌تواند در سنین پایین یعنی در اوج دوران غریزه جنسی اقدام به ازدواج کند، شکل حادث‌تری به خود گرفته است.

از طرفی ازدواج دائم، نه در گذشته و نه امروز، به تنهایی جوابگوی نیازمندی‌های جسمی همه طبقات مردم نبوده و نیست، و ما بر سر دوراهی قرار داریم؛ یا باید فحشا را مجاز بدانیم - همان‌طور که دنیای مادی امروز عملاً بر آن صحنه گذارده و آن را به رسمیت شناخته - یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم. معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشا مخالفند چه جوابی برای این سؤال دارند؟ در حالی که طرح ازدواج موقت، نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن نسازد و نه زیانهای فجایع جنسی و فحشا را در بر دارد.

آیه ۲۵) ازدواج با کنیزان - در تعقیب بحثهای مربوط به ازدواج، این آیه شرایط ازدواج با کنیزان را بیان می‌کند. نخست می‌گوید: «و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان با ایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند» (وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ).^۱

از تعبیر «مؤمنات» استفاده می‌شود که کنیز باید حتماً مسلمان باشد تا بتوان با او ازدواج کرد. بنابراین، ازدواج با کنیزان اهل کتاب صحیح نیست.

سپس می‌گوید: شما برای تشخیص ایمان آنها، مأمور به ظاهر اظهارات آنان هستید و درباره باطن و اسرار درونی آنان «خداوند به ایمان شما آگاه‌تر است» (وَاللَّهُ

۱. واژه «طول» بر وزن «نوع» در اصل از ماده «طول» بر وزن «نور» گرفته شده و به معنی توانایی و رسایی و امکانات مالی و مانند آن است.

أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ).

و از آنجا که بعضی از ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می گوید: شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده اید «و همگی اعضای یک پیکرید» (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ).

بنابراین، نباید از ازدواج با آنها کراهت داشته باشید.

سپس به یکی از شرایط این ازدواج اشاره کرده می فرماید: «آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید» (فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ). در جمله بعد می فرماید: «و مهرشان را به خودشان بدهید» (وَأَتْوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

از این جمله استفاده می شود که بردگان نیز می توانند مالک اموالی گردند که از راه مشروع به آن دست یافته اند.

یکی دیگر از شرایط این ازدواج آن است که کنیزانی انتخاب شوند «که پاکدامن باشند، نه به طور آشکار مرتکب زنا شوند و نه دوست پنهانی بگیرند» (مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ).

در جمله بعد به تناسب احکامی که درباره ازدواج با کنیزان و حمایت از حقوق آنها گفته شد، بحثی درباره مجازات آنها در صورت انحراف از جاده عفت به میان آمده می فرماید: «و در صورتی که محصنه باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت» یعنی تنها پنجاه تازیانه باید به آنها زد (فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ).

سپس می گوید: «این (اجازه ازدواج با کنیزان) برای کسانی از شماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند» (ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ).

۱. «اخذان» جمع «اخذن» در اصل به معنی دوست و رفیق است، ولی معمولاً به افرادی گفته می شود که با جنس مخالف خود ارتباط نامشروع پنهانی برقرار می سازند.

«عَنْتَ» بر وزن «سند» در اصل به معنی باز شکستن استخوانی است که قبلاً شکسته شده، یعنی پس از بهبودی بار دیگر بر اثر حادثه بشکند. از آنجا که این نوع شکستگی بسیار رنج آور است از این رو، عنت در مشکلات طاقت فرسا و کارهای رنج آور استعمال شده است.

بعد می فرماید: «و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است» (وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ).

در پایان آیه می فرماید: «و خداوند، (نسبت به آنچه در گذشته بر اثر بی خبری انجام داده‌اید) آمرزنده و مهربان است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۲۶) این محدودیتها برای چیست - به دنبال احکام مختلف در زمینه ازدواج که در آیات گذشته بیان شد، ممکن است این سؤال پیش آید که منظور از این محدودیتها و قید و بندهای قانونی چیست؟ در این آیه و دو آیه بعد این سؤال را پاسخ می دهد می گوید: «خداوند می خواهد (با این دستورها، راههای خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد» (يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ).
«و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند» (وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ).

«و توبه شما را بپذیرد» (وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ).

و نعمتهای خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده، بار دیگر به شما بازگرداند و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید بازگردید.

در پایان آیه می فرماید: «و خداوند دانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).
از اسرار احکام آگاه و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریح کرده است.
(آیه ۲۷) در این آیه تأکید می کند که: «خدا می خواهد شما را ببخشد» و از آلودگی پاک نماید (وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ).

«اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلی منحرف شوید» (وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا).

اکنون شما فکر کنید آیا آن محدودیت آمیخته با سعادت و افتخار برای شما بهتر است یا این آزادی و بی بند و باری همراه با آلودگی و نکبت و انحطاط!

در حقیقت، این آیات به افرادی که در عصر و زمان ما نیز به قوانین مذهبی به خصوص در زمینه مسائل جنسی ایراد می کنند پاسخ می گوید که این آزادیهای بی قید و شرط سررایی بیش نیست و نتیجه آن گرفتار شدن در بیراهه ها و پرتگاه هاست که نمونه های زیادی از آن را با چشم خود به شکل متلاشی شدن خانواده ها، انواع جنایات جنسی و فرزندان نامشروع جنایت پیشه مشاهده می کنیم. (آیه ۲۸) در این آیه می گوید: «خدا می خواهد (با احکام مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن)، کار را بر شما سبک کند» (يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ).

و در بیان علت آن می فرماید: «و انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم) است» (وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا). بنابراین، باید راه های مشروعی برای ارضای غرایز به او ارایه شود تا بتواند خود را از انحراف حفظ کند.

(آیه ۲۹) بستگی سلامت اجتماع به سلامت اقتصاد - این آیه در واقع زیربنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به معاملات و مبادلات مالی تشکیل می دهد. به همین دلیل، فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می کنند. آیه خطاب به افراد باایمان می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ).

بنابراین، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً مشخص نباشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسائل فساد و گناه، همه در تحت این قانون کلی قرار دارد.

تعبیر به «أكل» (خوردن)، کنایه از هرگونه تصرف است، خواه به صورت

خوردن معمولی باشد یا پوشیدن یا سکونت و یا غیر آن. این تعبیر علاوه بر زبان عربی در زبان فارسی نیز کاملاً رایج است.

در جمله بعد به عنوان یک استثنا می فرماید: «مگر اینکه تجارتی با رضایت شما انجام گیرد» (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ).

در پایان آیه مردم را از قتل نفس بازمی دارد و ظاهر آن، به قرینه آخرین جمله آیه، نهی از خودکشی است. می فرماید: «و خودکشی نکنید. خداوند نسبت به شما مهربان است» (وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا).

در حقیقت، قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم به این نکته مهم اجتماعی اشاره کرده که اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی خواهد شد و علاوه بر اینکه انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

(آیه ۳۰) در این آیه به مجازات کسانی که از قوانین الهی سرپیچی کنند اشاره کرده می فرماید: «و هرکس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، (و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد، یا دست به انتحارزند، نه تنها به آتش این جهان می سوزد؛ بلکه) به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت» (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا).^۱

در پایان آیه می فرماید: «و این کار برای خدا آسان است» (وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

(آیه ۳۱) گناهان کبیره و صغیره - این آیه با صراحت می گوید: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم» (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا).

۱. «صلی» بر وزن «سرو» به معنی نزدیک شدن به آتش است. همچنین گرم شدن و برشته شدن به آتش را «صلی» می گویند و در آیه فوق به معنی وارد شدن و سوختن بر آتش است.

از تعبیر کبائر و سیئات استفاده می شود که گناهان بر دو دسته اند: دسته ای که قرآن نام آنها را «کبیره» و دسته ای که نام آنها را «سیئه» گذاشته است. در آیه ۳۲ سوره نجم به جای «سیئه» تعبیر به «لمم»^۱ نموده و در آیه ۴۹ سوره کهف در برابر کبیره، «صغیره» را ذکر فرموده است.

«کبیره» هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پراهمیت است و نشانه آن می تواند این باشد که در قرآن مجید تنها به نهی از آن قناعت نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است مانند قتل نفس، رباخواری، زنا و امثال آنها. البته گناهان «صغیره» در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن، به عنوان بی اعتنایی یا غرور و طغیان و کوچک شمردن گناه انجام نگیرند.

آیه ۳۲ شأن نزول: در مورد نزول این آیه نقل شده: ام سلمه (یکی از همسران پیامبر) به حضرت عرض کرد: چرا مردان به جهاد می روند و زنان جهاد نمی کنند؟ و چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می رفتیم و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم!

آیه نازل گردید و به این سؤالات و مانند آن پاسخ گفت.

تفسیر: تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت یک سؤال درآمد بود. آنها گویا توجه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که عموماً هزینه زندگی بر دوش مردان می باشد و زنان از آن معافند. به علاوه، هزینه خود آنها نیز بر دوش مردان است و، همان طور که سابقاً اشاره شد، سهمیه زنان دو برابر مردان خواهد بود. بدین رو آیه می گوید: «برتریهایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید!» (وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

زیرا این تفاوتها هرکدام اسراری دارد که از شما پوشیده و پنهان است.

۱. «لمم» بر وزن «قسم»، به معنی کارهای کوچک و بی اهمیت است.

البته نباید اشتباه کرد که آیه اشاره به تفاوت‌های واقعی و طبیعی می‌کند، نه تفاوت‌های ساختگی که بر اثر استعمار و استثمار طبقاتی به وجود می‌آید. از این رو می‌فرماید: این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما و بر طبق عدالت است. ولی با این حال، «مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی» و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد (لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَاَللِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ).

خواه موقعیت طبیعی باشد مانند تفاوت جنس مرد و زن با یکدیگر یا تفاوت به خاطر تلاشها و کوششهای اختیاری.

سپس می‌فرماید: به جای آرزو کردن این‌گونه تفاوتها، «از فضل (و رحمت و برکت) خدا، (برای رفع تنگناها) طلب کنید» (وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ). در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به هر چیز داناست» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

و می‌داند برای نظام اجتماعی چه تفاوت‌هایی از نظر طبیعی یا حقوقی لازم است. همچنین از اسرار درون مردم باخبر است و می‌داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می‌پرورانند و چه افرادی به آنچه مثبت و سازنده است می‌اندیشند. (آیه ۳۳) قرآن بار دیگر به مسائل ارث بازگشته و خلاصه‌ای از احکام آن را که در آیات سابق بیان شد ذکر کرده می‌گوید: «برای هرکس، وراثتی قرار دادیم، که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند» (وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ) ۱.

سپس اضافه می‌کند: «و (نیز) کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید، نصیبشان را بپردازید» (وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ).

درباره «هم‌پیمانها» بی‌ی که باید سهم ارث آنها را پرداخت، آنچه به مفهوم آیه

۱. «موالی» جمع «مولی»، در اصل از ماده ولایت به معنی ارتباط و اتصال است و به تمام افرادی که به نوعی با یکدیگر ارتباط دارند اطلاق می‌شود. البته در پاره‌ای از موارد به معنی ارتباط سرپرست با پیروان می‌باشد و در آیه فوق به معنی وراثت است.

نزدیک تر است همان پیمان «ضمان جریره» می باشد که قبل از اسلام وجود داشت و آن چنین بود که دو نفر با هم قرار می گذاشتند که در کارها برادروار به یکدیگر کمک کنند و در برابر مشکلات یکدیگر را یاری نمایند و به هنگامی که یکی از آنها از دنیا برود شخصی که بازمانده از وی ارث ببرد. اسلام این پیمان دوستی و برادری را به رسمیت شناخت، ولی تأکید کرد که ارث بردن چنین هم پیمانی در صورتی است که خویشاوندی برای میّت وجود نداشته باشد.

در پایان آیه می فرماید: اگر در دادن سهام صاحبان ارث کوتاهی کنید و یا حقّ آنها را کاملاً ادا ننمایید، در هر حال خدا آگاه است «زیرا خداوند بر هر چیز، شاهد و ناظر است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا).

(آیه ۳۴) سرپرستی در نظام خانواده - خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند، مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن یکی باید رئیس خانواده و دیگری معاون و تحت نظارت او باشد. قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. می گوید: «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند» (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ).

البته منظور از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدّی نیست، بلکه رهبری واحد منظمّ با توجه به مسؤولیتها و مشورتها لازم است.

جمله بعد دو بخش است؛ در قسمت اول می فرماید: این سرپرستی «به خاطر برتری هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است» (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ).

در قسمت دوم می فرماید: «و به خاطر انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند» (وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ).

سپس اضافه می کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند به

دو دسته‌اند:

۱. «وزنان صالح، زنانی هستند که متواضع‌اند، و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند»
(فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ).

یعنی مرتکب خیانت، چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند و وظایف و مسؤولیت‌های خود را به‌خوبی انجام می‌دهند.

بدیهی است که مردان موظفند در برابر این‌گونه زنان نهایت احترام و حق‌شناسی را انجام دهند.

۲. زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود. مردان در مقابل این‌گونه زنان وظایفی دارند که باید مرحله به مرحله اجرا گردد. در مرحله اول می‌فرماید: «و (اُمَّا) آن دسته از زنان را که از سرکشی آنها و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید» (وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ).^۱

در مرحله دوم می‌فرماید: «و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری نمایید» (وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ).

و در مرحله سوم، در صورتی که سرکشی و پشت‌پا زدن به وظایف و مسؤولیت‌ها از حد بگذرد، نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنائی نفعی نبخشد، «و (اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود)، آنها را تنبیه کنید!» (وَأَضْرِبُوهُنَّ).

مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود وزن به انجام وظیفه خود اقدام کند، مرد حق ندارد بهانه‌گیری کرده در صدد آزار زن برآید. بدین جهت، به دنبال این جمله می‌فرماید: «و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید» (فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا).

۱. «نشوز» از «نشز»، به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان است.

و در پایان آیه مجدداً به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوءاستفاده نکنند. می‌فرماید: بدانید «خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است» و قدرت او، بالاترین قدرتهاست (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا).

(آیه ۳۵) محکمه صلح خانوادگی - در این آیه به مسأله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر اشاره کرده می‌گوید: «و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید» تا به کار آنان رسیدگی کنند (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا).

سپس می‌فرماید: «اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند» و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد (إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا).

و برای اینکه به داوران هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند، در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند، دانا و آگاه است» و از نیت همه، باخبر است (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا).

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

۱. در محیط خانواده نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی‌روح گام برداشت. بدین‌رو دستور می‌دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با زوجین دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند.

۲. در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند، احساسات یکدیگر را چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر به اجبار به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت

سابق خبری نخواهد بود.

۳. غالباً داوران در محاکم معمولی در جریان اختلافات بی تفاوتند، در حالی که در محکمه صلح فامیلی، حکمین نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود.

۴. از همه اینها گذشته، چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام آور و سرگردانی محاکم معمولی را ندارد.

(آیه ۳۶) در این آیه یک سلسله از حقوق، اعم از حق خدا و بندگان و آداب معاشرت با مردم بیان شده است و روی هم رفته ده دستور از آن استفاده می شود.

۱. نخست مردم را به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است دعوت می کند. دعوت به توحید و یگانه پرستی، روح را پاک، نیت را خالص، اراده را قوی و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد. از آنجا که آیه در صدد بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز به حق خداوند بر مردم اشاره کرده می گوید: «و خدا را بپرستید؛ و هیچ چیز، را همتای او قرار ندهید» (وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا).

۲. «و به پدر و مادر، نیکی کنید» (وَابِلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است.

۳. «همچنین به خویشاوندان» نیکی کنید (وَابِلذَّيْنِ الْقُرْبَى).

این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم» و گاهی به عنوان «احسان و نیکی به خویشاوندان».

۴. سپس به حقوق ایتم اشاره کرده و افراد باایمان را به نیکی در حق «یتیمان»

توصیه می کند (وَالْيَتَامَى).

زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون، همیشه کودکان یتیمی وجود

دارند که فراموش کردن آنها، نه فقط وضع آنان را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد.

۵. بعد از آن حقوق «مستمندان» را یادآوری می کند (وَالْمَسَاكِينِ).

زیرا در هر اجتماعی افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود دارند که فراموش کردن آنها برخلاف اصول انسانی است.

۶. سپس به نیکی در حق «همسایه نزدیک» توصیه می کند (وَالْجَارِ

ذِي الْقُرْبَى).

۷. سپس درباره «همسایه دور» سفارش می کند (وَالْجَارِ الْجُنُبِ).

حق همسایگی در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف علی (ع) می خوانیم: «ما زال رَسُولُ اللَّهِ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ» (آن قدر پیامبر (ص) درباره آنها سفارش کرد که ما گمان بردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث می برند).

از پیامبر (ص) روایت شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ»

(به خدا سوگند، چنین کسی ایمان ندارد...).

یکی پرسید چه کسی؟ پیامبر (ص) فرمود: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقِهِ» (کسی

که همسایه اش از مزاحمت او در امان نیست).

۸. سپس قرآن درباره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند توصیه

کرده می فرماید: «و (به) دوست و همنشین» نیکی کنید (وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ).

جمله «صَاحِبِ بِالْجَنبِ» معنایی وسیع تر از دوست و رفیق دارد و در واقع هر

کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد دربر می گیرد، خواه

دوست دائمی باشد یا یک دوست موقت، همانند کسی که در اثنای سفر با انسان

همنشین می گردد.

به این ترتیب، آیه یک دستور جامع برای حسن معاشرت نسبت به همه

کسانی که با انسان ارتباط دارند، اعم از دوستان واقعی، همکاران، همفسران،

مراجعان، شاگردان، مشاوران و خدمتگزاران می باشد.

و در پاره‌ای از روایات، «صاحب بالجنب» به «همسر» تفسیر شده است، ولی بعید نیست که آن نیز بیان یکی از مصادیق آیه باشد.

۹. دسته دیگری که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر احتیاج پیدا می کنند و، با اینکه ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی وا می مانند. می فرماید: «و اماندگان در سفر» (وَابْنِ السَّبِيلِ).
۱۰. در آخرین مرحله به نیکی کردن نسبت به بردگان توصیه کرده می فرماید: «و بردگانی که مالک آنها هستید» (وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

در حقیقت، آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می گردد. و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است.

در پایان آیه هشدار می دهد می گوید: «خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سر باز می زند)، دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا).^۱

به این ترتیب، هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر، از رعایت حقوق خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، و اماندگان در راه و دوستان سر باز زند، محبوب خدا و مورد لطف او نیست. و هر کس که مشمول لطف او نباشد از هر خیر و سعادت محروم است.

(آیه ۳۷) انفاقهای ریایی والهی - این آیه دنباله آیات قبل و اشاره به افراد متکبر و خودخواه است. می فرماید: «آنها کسانی هستند که بخل می ورزند، و بلکه مردم را به بخل دعوت می کنند» (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ).
«و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان

۱. «مُخْتَالًا» از ماده «خیال» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات، خود را بزرگ می پندارد. اگر به اسب «خیل» گفته می شود، به خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام برمی دارد. «فخور» از ماده «فخر» به معنی کسی است که فخر فروشی می کند. بنابراین، تفاوت میان این واژه در این است که یکی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است.

می نمایند» تا افراد اجتماع از آنها توقعی نکنند (وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

سپس می فرماید: این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛ «و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده‌ایم» (وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا). شاید سرّ تعبیر به «کافرین» آن باشد که غالباً «بخل» از کفر سرچشمه می‌گیرد زیرا افراد بخیل به مواهب بی‌پایان پروردگار و وعده‌های او نسبت به نیکوکاران ایمان ندارند. و اینکه می‌گوید: عذاب آنها خوارکننده است برای اینکه جزای تکبر و خود برتری‌نمی را از این راه ببینند.

(آیه ۳۸) در این آیه به یکی دیگر از صفات متکبران خودخواه اشاره کرده می‌فرماید: «و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام) انفاق می‌کنند، و ایمان به خدا و روز بازپسین ندارند» (وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ). و از آنجا که هدف آنها جلب رضایت خالق نیست، پیوسته در این فکرند که چگونه انفاق کنند تا بیش‌تر بتوانند از آن بهره‌برداری نمایند و موقعیت خود را تثبیت کنند.

آنها شیطان را رفیق و همنشین خود انتخاب کردند «و کسی که شیطان قرین او باشد، بد همنشین و قرینی است» (وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا). از این آیه استفاده می‌شود که رابطه متکبران با شیطان و اعمال شیطانی یک رابطه مستمر است نه موقت.

(آیه ۳۹) در این آیه به عنوان اظهار تأسف به حال این گروه می‌فرماید: «چه می‌شد اگر آنها (از این بیراهه‌ها باز می‌گشتند و) به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند، و از آنچه خداوند به آنان روزی داده، (در راه او) انفاق می‌کردند؟!» (وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ).

«و خداوند از (اعمال و نیات) آنها آگاه است» و بر طبق آن به آنها جزا و کیفر

می دهد (وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا).

(آیه ۴۰) این آیه به افراد بی ایمان و بخیل که حال آنها در آیات قبل گذشت، می گوید: «خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ).

واژه «ذره» در اصل به معنی مورچه های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می شود، ولی تدریجاً به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است. امروز به «اتم» که کوچک ترین جزء اجسام است نیز ذره گفته می شود. و از آنجا که «مثقال» به معنی «سنگینی» است، تعبیر «مثقال ذره» به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می باشد.

سپس می افزاید: خداوند نه تنها ستم نمی کند، بلکه «اگر کار نیکی باشد، آن را دوچندان می سازد؛ و از نزد خود، پاداش عظیمی (در برابر آن) می دهد» (وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُوْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا).

چرا خداوند ظلم نمی کند - از آنجا که ظلم و ستم، معمولاً یا بر اثر جهل است یا احتیاج و یا کمبودهای روانی، کسی که نسبت به همه چیز و همه کس آگاه و از همه بی نیاز و هیچ کمبودی در ذات مقدس او نیست، ظلم کردن درباره او ممکن نیست، نه اینکه نمی تواند ظلم کند، بلکه در عین توانایی، به خاطر اینکه حکیم و عالم است، از ظلم کردن خودداری می نماید.

(آیه ۴۱) گواهان رستاخیز - در تعقیب آیات گذشته که در مورد میجازات آنها و پاداشهای بدکاران و نیکوکاران سخن می گفت، این آیه به مسأله شهود و گواهان رستاخیز اشاره کرده می گوید: «حال آنها چگونه است آن روزی که از هرامتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟!» (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا).

و به این ترتیب، علاوه بر گواهی اعضای پیکر آدمی و گواهی زمینی که بر آن زیست کرده و گواهی فرشتگان خدا بر اعمال او، هر پیامبری نیز گواه اعمال امت خویش است؛ و بدکاران با وجود این همه گواه، چگونه می توانند حقیقتی را انکار

کنند و خود را از کیفر اعمال خویش دور دارند.

(آیه ۴۲) در این آیه به نتیجه اعمال آنها اشاره کرده می‌گوید: «در آن روز، آنها که کافر شدند و با پیامبر به مخالفت برخاستند، (دادگاه عدل خدا را می‌بینند و شهود و گواهان غیرقابل انکاری در این دادگاه مشاهده می‌کنند، آن چنان از کار خود پشیمان می‌شوند که) آرزو می‌کنند که ای کاش (خاک بودند، و) خاک آنها با زمینهای اطراف یکسان می‌شد» و به کلی محو و فراموش می‌شدند (يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَا الرَّسُولِ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ).

«در آن روز، (با آن همه گواهان،) سخنی را نمی‌توانند از خدا پنهان کنند» (و لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا).

در یکی از خطبه‌های امیرمؤمنان علی (ع) آمده است: «روز رستاخیز، خداوند بر دهان افراد مهر خاموشی می‌نهد تا سخن نگویند، در این هنگام دستها به سخن درمی‌آیند و پاها گواهی می‌دهند و پوستهای تن، اعمال خود را باز می‌گویند و در این هنگام هیچ‌کس نمی‌تواند واقعیتی را کتمان کند.»

(آیه ۴۳) چند حکم فقهی - از این آیه چند حکم اسلامی استفاده می‌شود:

۱. باطل بودن نماز در حال مستی. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ).

فلسفه آن هم روشن است زیرا نماز، گفت‌وگوی بنده و راز و نیاز با خداست و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه‌اند.

۲. باطل بودن نماز در حال جنابت. قرآن می‌گوید: «و همچنین هنگامی که جنب هستید» به نماز نزدیک نشوید (وَلَا جُنُبًا).

سپس استثنایی برای این حکم بیان کرده می‌گوید: «مگر اینکه مسافر باشید» و در مسافرت گرفتار بی‌آبی شوید (إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ).

که در این حال نماز خواندن به شرط تیمم، که در ذیل آیه خواهد آمد، جایز

است.

۳. سپس در مورد جواز نماز خواندن یا عبور از مسجد می فرماید: «تا غسل کنید» (حَتَّى تَغْتَسِلُوا).

۴. تیمم برای معذورین. در جمله بعد که موارد تشریح تیمم در آن آمده، نخست به موردی که آب برای بدن ضرر داشته باشد اشاره کرده می فرماید: «و اگر بیمارید، یا مسافر» (وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ).

سپس به مواردی که انسان دسترسی به آب یا استعمال آن ندارد اشاره کرده می فرماید: «و یا قضای حاجت کرده اید، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید» (أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ).

«و در این حال، آب (برای وضو یا غسل) نیافتید» (فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً).

«با خاک پاکی تیمم کنید» (فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا).

در جمله بعد طرز تیمم را بیان کرده می گوید: «(به این طریق که) صورتها و دستهایتان را با آن مسح نمایید» (فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ).

در پایان آیه به این حقیقت اشاره می کند که دستور مزبور یکنوع تسهیل و تخفیف برای شماست؛ «خداوند، بخشنده و آمرزنده است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا).

(آیه ۴۴) در این آیه به گروهی از کفار اهل کتاب اشاره کرده و، با تعبیری حاکی از تعجب، به پیامبر خود خطاب می کند: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده است، (به جای اینکه از آن، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می خردند، و می خواهند شما نیز گمراه شوید؟!» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالََةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ).

و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود، بر اثر سوءنیتشان، وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت چرا که آنها هیچگاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می نگریستند.

(آیه ۴۵) در این آیه می‌فرماید: اینها اگرچه خود را در لباس دوست جلوه می‌دهند، ولی دشمنان واقعی شما هستند؛ «و خدا به دشمنان شما آگاه‌تر است» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ).

چه دشمنی از آن بالاتر که با سعادت و هدایت شما مخالفند، گاهی به زبان خیرخواهی و گاهی از طریق بدگویی و هر زمان به شکلی به دنبال تحقق بخشیدن به اهداف شوم خود هستند.

ولی آنها زبانی به شما نمی‌رسانند؛ «و کافی است که خدا ولی شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد» (وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا).

(آیه ۴۶) گوشه دیگری از اعمال یهود - در ادامه آیات قبل، این آیه صفات جمعی از دشمنان اسلام را تشریح کرده و به گوشه‌ای از اعمالشان اشاره می‌کند می‌فرماید: «بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می‌کنند» (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ).

این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد یا جنبه معنوی و عملی، اما جمله‌های بعد می‌رساند که منظور از تحریف در اینجا همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است زیرا آنها به جای اینکه بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم، «می‌گویند: شنیدیم و مخالفت کردیم» (وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا).

سپس به قسمت دیگری از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت آنها اشاره کرده می‌گوید: آنان می‌گویند «بشنو؛ که هرگز نشنوی!» (وَ اسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ). (و از روی تمسخر می‌گویند: راعنا [= ما را تحمیق کن] (وَ رَاعِنَا).

توضیح اینکه، مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر اسلام (ص) برای اینکه سخنان او را بهتر بشنوند و به دل بسپارند، در برابر حضرت این جمله را می‌گفتند: راعنا. یعنی ما را مراعات کن و به ما مهلت بده. ولی گروهی از یهود این جمله را دستاویز قرار داده و آن را مقابل حضرت تکرار می‌کردند و منظورشان معنی عبری این جمله - بشنو که هرگز نشنوی - بود. یا معنی عربی آن - ما را تحمیق کن! - را اراده

می‌کردند.

تمام اینها به منظور آن بود «تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند» (لَيَّا بِاللَّسْتِثِيمِ وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ).

«لئی» بر وزن «حیی»، به معنی تابیدن طناب و مانند آن، همچنین به معنی تغییر و تحریف آمده است.

«ولی اگر آنها (به جای این همه لجاجت) می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک کنیم)، برای آنان بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود» (وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمًا).

«ولی خداوند، آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است؛ از این رو جز عده کمی ایمان نمی‌آورند» (وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۴۷) سرنوشت افراد لجوج - به دنبال بحثی که در آیات سابق درباره اهل کتاب بود، در اینجا روی سخن را به آنها کرده می‌فرماید: «ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده، به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم - و هماهنگ با نشانه‌هایی است که با شماست - ایمان بیاورید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ).

و مسلماً شما با داشتن این همه نشانه‌ها، از دیگران سزاوارترید که به این آیین پاک بگروید.

سپس آنها را تهدید می‌کند که سعی کنید پیش از آنکه گرفتار یکی از دو عقوبت شوید، در برابر حق تسلیم گردید. نخست: «پیش از آنکه صورت‌هایی را محو کنیم، سپس به پشت سر بازگردانیم» (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا).^۱

۱. «طمس» در اصل به معنی محو آثار چیزی است، مثل اینکه خانه را ویران کنند سپس جای آن را صاف کرده و آثار بنای سابق را از آن برچینند، ولی به‌طور کنایه در مورد چیزهایی که از اثر و خاصیت افتاده نیز

اما مجازات دوم: «یا آنها را از رحمت خود دور سازیم، همان‌گونه که اصحاب سبت [= گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل] را دور ساختیم» (أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ)^۱.

به این ترتیب، اهل کتاب با اصرار در مخالفت با حق، عقب‌گرد و سقوط می‌کنند یا نابود می‌شوند.

منظور از «طمس و محو و بازگرداندن به عقب»، در آیه فوق همان محو فکری و روحی و عقب‌گرد معنوی است.

در پایان آیه برای تأکید این تهدیدها می‌فرماید: «و فرمان خدا، در هر حال انجام‌شدنی است» (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا).

(آیه ۴۸) امیدبخش‌ترین آیات قرآن - این آیه صریحاً اعلام می‌کند که همه گناهان ممکن است مورد عفو واقع شوند؛ ولی «خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد؛ و پایین‌تر از آن را برای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ).

ارتباط این آیه با آیات سابق از این نظر است که یهود و نصاری هر یک به نوعی مشرک بودند و قرآن به وسیله این آیه به آنها اعلام خطر می‌کند که این عقیده را ترک گویند چراکه گناهی است غیرقابل بخشش.

سپس در پایان آیه دلیل این موضوع را بیان کرده می‌فرماید: «و آن‌کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است» (وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا).

از امیرمؤمنان علی (ع) روایت شده که این آیه امیدبخش‌ترین آیات قرآن است و افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می‌سازد زیرا در این آیه، خداوند امکان بخشش همه گناهان را - غیر از شرک - بیان کرده است.

گفته می‌شود.

۱. شرح سرگذشت «اصحاب سبت» ذیل آیه ۱۶۳ سوره اعراف خواهد آمد.

اسباب بخشودگی گناهان - از آیات قرآن استفاده می شود که وسائل آمرزش و بخشودگی گناه متعدّد است، از جمله:

۱. توبه و بازگشت به سوی خدا، که همراه با پیشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده و جبران عملی اعمال بد به وسیله اعمال نیک بوده باشد؛

۲. کارهای نیک، که سبب آمرزش اعمال زشت می گردد؛

۳. شفاعت، که شرح آن در ذیل آیه ۴۸ سوره بقره گذشت؛

۴. پرهیز از گناهان کبیره، که موجب بخشش گناهان صغیره می باشد؛

۵. عفو الهی، که شامل افرادی می شود که شایستگی آن را دارند.

آیه ۴۹ شأن نزول: یهود و نصاری برای خود امتیازاتی قائل بودند و همان طور که در آیات قرآن نقل شده، گاه می گفتند: «ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم.» (مائده/۱۸) و گاهی می گفتند: «هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.» (بقره/۱۱۱) این آیه و آیه بعد نازل شد و به این پندارهای باطل پاسخ گفت.

تفسیر: خودستایی - در این آیه به یکی از صفات نکوهیده اشاره شده که گریبانگیر بسیاری از افراد و ملتها می شود و آن خودستایی و خویشتن را پاک نشان دادن و فضیلت برای خود ساختن است. می گوید: «آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند؟! (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ)»^۱ سپس می فرماید: «بلکه خدا هر کس را بخواند، ستایش می کند» (بَلِ اللّٰهُ يُرَكِّبُ مِنْ يَشَاءِ).

و تنها اوست که از روی حکمت و مشیت، افراد را - طبق شایستگی هایی که دارند - مدح و ستایش می کند، «و کم ترین ستمی به آنها نخواهد شد» (وَلَا يُظْلَمُونَ

۱. «يُزَكُّونَ» از ماده «تَزَكَّى» به معنی پاک شمردن و پاک معرفی کردن است. گاهی نیز به معنی پاک نمودن و تربیت کردن و رشد دادن آمده است. در حقیقت، به معنی پاک نمودن است که اگر جنبه عملی داشته باشد، پسندیده و اگر تنها با سخن و ادعا باشد، نکوهیده است.

فَتِيْلًا).^۱

فضیلت چیزی است که خداوند آن را فضیلت بداند، نه آنچه خودستایان برای خود، از روی خودخواهی، قائل می‌شوند و به خویش و دیگران ستم می‌کنند. (آیه ۵۰) در این آیه برتری طلبی‌ها را یک‌نوع افترا و دروغ بستن به خدا و گناه بزرگ و آشکار معرفی می‌کند، می‌فرماید: «بین چگونگی بر خدا دروغ می‌بندند، و همین گناه آشکار، (برای مجازات آنان) کافی است» (انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا).

آیه ۵۱ شأن نزول: بعد از حادثه احد یکی از بزرگان یهود به نام کعب بن اشرف به اهل مکه پیشنهاد کرد که سی نفر از شما و سی نفر از ما به کنار خانه کعبه برویم و شکمهای خود را بر دیوار خانه کعبه بگذاریم و با پروردگار کعبه عهد کنیم که در نبرد با محمد کوتاهی نکنیم. این برنامه انجام شد و پس از آن، ابوسفیان رو به کعبه کرده گفت: تو مرد دانشمندی هستی و ما بی‌سواد و درس‌نخوانده! به عقیده تو، ما و «محمد» کدام به حق نزدیک‌تریم؟ کعب گفت: آیین خود را برای من کاملاً تشریح کن. ابوسفیان گفت: ما برای حاجیان، شتران بزرگ قربانی می‌کنیم و به آنها آب می‌دهیم، میهمان را گرامی می‌داریم و اسیران را آزاد کرده و صله رحیم به جا می‌آوریم، خانه پروردگار خود را آباد نگه می‌داریم و برگرد آن طواف می‌کنیم و ما اهل حرم خدا سرزمین مکه‌ایم؛ ولی محمد پیوند خویشاوندی را قطع کرده و از حرم خدا و آیین کهن ما بیرون رفته و آیین محمد آیینی تازه و نوپاست. کعب گفت: به خدا سوگند، آیین شما از آیین محمد بهتر است! در این هنگام آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد.

تفسیر: سازشکاران - این آیه یکی دیگر از صفات ناپسند یهود را بازگو می‌کند که آنها برای پیشبرد اهدافشان آن‌چنان سازشکاری با هر جمعیتی نشان

۱. «فتیل» در لغت به معنی رشته باریکی است که در شکاف هسته خرماست و کنایه از چیزهای بسیار کوچک است. اصل آن از ماده «قتل» به معنی تابیدن است.

می دادند که حتی برای جلب نظر بت پرستان، در برابر بت‌های آنها سجده می کردند و آنچه را که درباره عظمت اسلام و صفات پیامبر(ص) دیده یا خوانده بودند زیر پا می گذاشتند، حتی برای خوشایند بت پرستان، آیین خرافی و مملو از ننگ آنها را بر اسلام ترجیح می دادند با اینکه اهل کتاب بودند و قدر مشترکشان با اسلام به مراتب بیش از بت پرستان بود. از این رو، آیه به عنوان تعجب می گوید: «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال)، به جبت و طاغوت [= بت و بت پرستان] ایمان می آورند» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ).

به این قناعت نکرده «و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند؟!» (و يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيْلًا).

(آیه ۵۲) در این آیه سرنوشت این گونه سازشکاران را بیان کرده می فرماید: «آنها کسانی هستند که خداوند ایشان را از رحمت خود، دور ساخته است؛ و هر کس را خدا از رحمتش دور سازد، یآوری برای او نخواهی یافت» (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيْرًا).

(آیه ۵۳) در تفسیر دو آیه قبل گفته شد که یهود به خاطر جلب توجه بت پرستان مکه گواهی دادند که بت پرستی قریش از خداپرستی مسلمانان بهتر است و حتی خود آنان در مقابل بتها سجده کردند. در این آیه و آیه بعد این نکته یادآوری شده که قضاوت آنان به دو دلیل فاقد ارزش و اعتبار است:

۱. «آیا آنها [= یهود] سهمی در حکومت دارند (که بخواهند چنین داوری کنند)؟! در حالی که اگر چنین بود، همه چیز را در انحصار خود می گرفتند، و کمترین حق را به مردم نمی دادند» (أَمْ لَهُمْ نَصِيْبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيْرًا).^۱

۱. «نقیر» از ماده «نقر» به معنی کوبیدن چیزی است که به ایجاد حفره و سوراخ منتهی شود. منقار را نیز به همین دلیل منقار گویند.

(آیه ۵۴) ۲. آنها بر اثر ظلم و ستم و کفران نعمت، مقام نبوت و حکومت را از دست دادند و به همین جهت، مایل نیستند این موقعیت الهی به دست کسی سپرده شود. «یا اینکه نسبت به مردم [= پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟!» (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

سپس می‌فرماید: چرا از اعطای چنین منصبی به پیامبر اسلام (ص) و خاندان بنی‌هاشم تعجب می‌کنید و حسد می‌ورزید، در حالی که «ما به آل ابراهیم، (که یهود از خاندان او هستند نیز)، کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها [= پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم» (فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا).

اما شما مردم ناخلف، آن سرمایه‌های معنوی و مادی پرارزش را بر اثر شرارت و قساوت از دست دادید.

از امام صادق (ع) درباره این آیه سؤال کردند، فرمود: «نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ» (ماییم که مورد حسد دشمنان قرار گرفته ایم).

زیانهای معنوی و مادی، فردی و اجتماعی «حسد» فوق‌العاده زیاد است و در روایات پیشوایان اسلام به آن اشاره شده؛ از جمله در حدیثی امام صادق (ع) فرمود: «حسد و بدخواهی، از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمتهای خدا به افراد سرچشمه می‌گیرد و این دو (کوردلی و ایراد بر بخشش خدا) دو بال کفر هستند. به سبب حسد بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی‌یابد.»

(آیه ۵۵) در این آیه می‌گوید: «ولی جمعی از آنها به آن [= کتاب آسمانی] ایمان آوردند؛ و جمعی راه (مردم را) بر آن بستند. و شعله فروزان آتش دوزخ (برای آنها) کافی است!» (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا).

همچنین کسانی که به این کتاب آسمانی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل گردیده

کفر می‌ورزند به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

(آیه ۵۶) در این آیه و آیه بعد سرنوشت افراد باایمان و بی‌ایمان تشریح شده است. در این آیه می‌گوید: «کسانی که به آیات ما کافر شدند، به‌زودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هرگاه پوستهای تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوستهای دیگری به جای آن قرار می‌دهیم، تا کيفر (الهی) را بچشند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ).^۱

البته پوستهای جدید از همان مواد پوستهای پیشین تشکیل می‌گردد. و این، نتیجه اصرار در زیر پا گذاشتن حق و عدالت و انحراف از فرمان خداست. در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند، (نسبت به انجام این‌گونه مجازاتها)، توانا و حکیم است» و روی حساب، کيفر می‌دهد (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا).

(آیه ۵۷) در آیات گذشته سخن از مجازات کافران بود، در این آیه به پاداش مؤمنان اشاره کرده می‌فرماید: «وکسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، به‌زودی آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کنیم که نه‌ها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن خواهند ماند؛ و همسرانی پاکیزه برای آنها خواهد بود؛ و آنان را در سایه‌های گسترده (و فرح‌بخش) جای می‌دهیم» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ يُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا).^۲

آیه ۵۸ شأن نزول: این آیه هنگامی نازل گردید که پیامبر(ص) با پیروزی کامل وارد شهر مکه گردید، عثمان بن طلحه را که کلیددار خانه کعبه بود، احضار کرد و کلید را از او گرفت، تا درون آن را از وجود بتها پاک سازد. عباس، عموی پیامبر(ص) پس از انجام این مقصود تقاضا کرد که با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری

۱. «نُصَلِّيهِمْ» از ماده «صلی» به معنی در آتش افکندن و به آتش سوختن است.

«نَضِجَتْ» از ماده «نضج»، به معنی بریان شدن است.

۲. «ظلیل» از ماده «ظَلَّ» به معنی سایه، در اینجا برای تأکید به کار رفته است زیرا ظَلَّ ظلیل معنی سایه سایه‌دار می‌دهد و آن کنایه از یک سایه کامل و همیشگی است.

بیت الله را - که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود - به او بسپارد. پیامبر، برخلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بتها، در خانه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد در حالی که آیه مورد بحث را تلاوت می نمود.

تفسیر: امانت و عدالت در اسلام - این آیه که یک حکم عمومی از آن استفاده می شود، می گوید: «خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید» (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا).

در قسمت دوم آیه به دستور مهم دیگری اشاره شده و آن مسأله عدالت در حکومت است. می فرماید: «و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید» (وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ).

سپس برای تأکید این دو فرمان مهم می گوید: «خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد» (إِنَّ اللَّهَ نَعِيمًا بِعِبَادِهِ).

باز تأکید می کند و می گوید: «خداوند، شنوا و بیناست» و مراقب اعمال شماست (إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا).

واژه «امانت» معنی وسیعی دارد و هرگونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می شود و هر مسلمانی، طبق صریح این آیه، وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچ کس خیانت نکند، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا غیرمسلمان. و این، در واقع یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر در اسلام است.

حتی دانشمندان، در جامعه، امانت دارانی هستند که موظفند حقایق را کتمان نکنند. فرزندان انسان نیز امانتهای الهی هستند که نباید در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود؛ و از آن بالاتر، وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهایی که خدا به او داده، امانت پروردگارانند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشد.

در روایتی آمده که امام صادق (ع) درباره اهمیت «امانت» فرمود: «اگر ضارب و قاتل علی مرا امین بشمارد و از من خیرخواهی و با من مشورت کند و من امانتش را بپذیرم، آن را به او باز خواهیم گرداند.»

(آیه ۵۹) این آیه و چند آیه بعد درباره یکی از مهم ترین مسائل اسلامی یعنی مسأله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد.

نخست به مردم باایمان دستور می دهد می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ).

بدیهی است برای یک فرد باایمان، همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و هرگونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد و طبق فرمان او باشد زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی اوست و هرگونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد.

در مرحله بعد می فرماید: «و اطاعت کنید پیامبر خدا را» (وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ). پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خداست و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است.

و در مرحله سوم می فرماید: اطاعت کنید «أولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را» (وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردمند. سپس می فرماید: «و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روزرستاخیز ایمان دارید. این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است» (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا).

أولو الأمر چه کسانی هستند - همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «أولو الأمر»، امامان معصوم می باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی، از طرف خداوند و پیامبر، به آنها سپرده شده و غیر آنها را شامل نمی شود.

البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه

اسلامی به عهده بگیرند - با شروط معینی - اطاعت آنها لازم است زیرا نمایندگان اولوالأمر می باشند.

آیه ۶۰ شأن نزول: یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، قرار شد شخصی را به عنوان داور در میان خود انتخاب کنند. مرد یهودی، چون به عدالت پیامبر اسلام اطمینان داشت، گفت: من به داوری پیامبر شما راضیم. ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود به نام کعب بن اشرف را انتخاب کرد و، به این ترتیب، با داوری پیامبر اسلام مخالفت کرد. آیه نازل شد و چنین افرادی را ملامت کرد.

تفسیر: این آیه در واقع مکمل آیه قبل است زیرا در آنجا مؤمنان را به اطاعت فرمان خدا و پیامبر و اولوالأمر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت نمود، و این آیه از پیروی و داوری طاغوت نهی می نماید.

قرآن، مسلمانانی را که برای داوری نزد حکام جور می رفتند ملامت کرده می گوید: «آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند» (الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ).

سپس می افزاید: مراجعه به طاغوت یک دام شیطانی است «و شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دوردستی بيفکند» (وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا).

(آیه ۶۱) نتیجه داوری طاغوت - به دنبال نهی از مراجعه به طاغوت و داوران جور، در این آیه و دو آیه بعد نتایج این گونه داوری ها و دستاویزهایی که منافقان برای توجیه کار خود به آن متشبث می شدند مورد بررسی قرار گرفته است. در آیه مورد بحث می فرماید: این گونه مسلمان نماها نه تنها برای داوری به

سراخ طاغوت می‌روند، بلکه «هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خداوند نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از (قبول دعوت) تو، اعراض می‌کنند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا).

یعنی مقاومت و اصرار آنها در این کار نشان‌دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آنهاست، وگرنه با دعوت پیامبر بیدار می‌شدند و به اشتباه خود معترف می‌گشتند. (آیه ۶۲) در این آیه می‌فرماید: «پس چگونه وقتی که به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می‌شوند، سپس به سراخ تو می‌آیند» (فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ).

و در این موقع «سوگند به خدا یاد می‌کنند که منظور ما (از بردن داوری نزد دیگران)، جز نیکی کردن و توافق در (میان طرفین نزاع)، نبوده است؟!» (يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا).

(آیه ۶۳) خدا در این آیه نقاب از چهره آنها کنار می‌زند و این‌گونه تظاهرات دروغین را ابطال می‌کند می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، می‌داند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ). در عین حال به پیامبر خود دستور می‌دهد: «از (مجازات) آنها صرف‌نظر کن» (فَاعْرِضْ عَنْهُمْ).

و پیامبر(ص) همواره با منافقان، به خاطر اظهار اسلام، تا آنجا که ممکن بود مدارا می‌کرد زیرا مأمور به ظاهر بود و، جز در موارد استثنایی، آنها را مجازات نمی‌کرد.

سپس دستور می‌دهد: «و آنها را اندرز ده؛ و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما» (وَ عِظُهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا).

(آیه ۶۴) قرآن در آیات گذشته مراجعه به طاغوت را به شدت محکوم نمود، در این آیه به عنوان تأکید می‌گوید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود» (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ).

زیرا آنها فرستاده خدا و رئیس حکومت الهی بوده‌اند. بنابراین، مردم موظف بودند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آنها پیروی کنند و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.

از تفسیر «بِإِذْنِ اللَّهِ» استفاده می‌شود که پیامبران الهی هرچه دارند از ناحیه خداست.

سپس در ادامه آیه راه بازگشت را به روی گناهکاران و آنها که به طاغوت مراجعه کردند یا مرتکب گناهی شدند، گشوده می‌فرماید: «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند» (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا).

اشاره به اینکه فایده اطاعت فرمان خدا و پیامبر(ص) متوجه خود شما می‌شود و مخالفت با آن یک‌نوع ستم به خویشتن است زیرا زندگی مادی شما را به هم می‌ریزد و از نظر معنوی مایه عقب‌گرد شماست.

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر یا امام را یک‌نوع شرک می‌پندارند روشن می‌شود زیرا این آیه صریحاً می‌گوید آمدن به سراغ پیامبر(ص) و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن و وساطت و استغفار او برای گناهکاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است.

آیه ۶۵ شأن نزول: زبیر بن عوام که از مهاجران بود، با یکی از انصار (مسلمانان مدینه) بر سر آبیاری نخلستانهای خود اختلاف پیدا کرده بودند. هر دو برای حل اختلاف خدمت پیامبر(ص) رسیدند. حضرت در میان آنها داوری کرد. اما مرد انصاری به ظاهر مسلمان، از داوری عادلانه پیامبر ناراحت شد و گفت: آیا این قضاوت به خاطر آن بود که زبیر، عمه‌زاده توست؟!

حضرت از این سخن بسیار ناراحت شد به حدی که رنگ رخسار او دگرگون

گردید. در این موقع آیه نازل شد و به مسلمانان هشدار داد.

تفسیر: تسلیم در برابر حق - این آیه بحث آیات قبل را تکمیل می‌کند می‌فرماید: «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند» (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ)¹.

«سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند» خواه حکمی که کرده‌ای به سودشان باشد یا به زیان (ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا).

از آیه فوق دو مطلب مهم استفاده می‌شود:

۱. پیامبر اکرم معصوم (ص) است زیرا در آیه دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار، در برابر همه فرمانهای او داده شده.

۲. هرگونه اجتهاد در مقابل نص پیامبر و اظهار عقیده در مواردی که حکم صریح از طرف خدا و پیامبر درباره آن رسیده باشد، ممنوع است.

(آیه ۶۶) در اینجا برای تکمیل بحث گذشته درباره کسانی که از داوری‌های عادلانه پیامبر (ص) گاهی احساس ناراحتی می‌کردند، به پاره‌ای از تکالیف طاقت فرسای امم پیشین اشاره کرده می‌گوید: «اگر (همانند بعضی از امت‌های پیشین)؛ به آنان دستور می‌دادیم: یکدیگر را به قتل برسانید، و یا: از وطن و خانه خود، بیرون روید، تنها عده کمی از آنها عمل می‌کردند» (وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ).

اینها که درباره آبیاری کردن یک نخلستان و داوری پیامبر (ص) نسبت به آن تسلیم نیستند، چگونه می‌توانند از عهده آزمایشهای دیگر درآیند!

سپس به دو فایده عمل به فرامین الهی اشاره کرده می‌فرماید: «و اگر

۱. «شجر» در اصل از ماده «شجر» به معنی درخت گرفته شده است. از آنجا که در مشاجره و نزاع یک آشفتگی و به هم پیچیدگی همانند پیچیدگی شاخه‌های درختان به یکدیگر آشکار می‌شود، به معنی نزاع و کشمکش آمده است.

اندرزهایی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند، برای آنها بهتر بود؛ و موجب تقویت ایمانشان می‌شد» (وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا).

از فرمانها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده، یعنی این احکام چیزی نیست که به نفع فرمان‌دهنده (خدا) بوده باشد، بلکه اندرزهایی است که به سود خود شماست.

جالب اینکه می‌گوید هر قدر انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد، ثبات و استقامتش بیش‌تر می‌شود. در واقع، اطاعت فرمان خدا یک‌نوع ورزش روحی برای انسان است و به تدریج به جایی می‌رسد که هیچ قدرتی نمی‌تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد.

(آیه ۶۷) در این آیه به سومین فایده تسلیم در برابر فرمانهای خدا اشاره کرده می‌گوید: «و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می‌دادیم» (وَإِذَا لَا تَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا).

(آیه ۶۸) و در این آیه چهارمین نتیجه را بیان کرده می‌فرماید: «و ما آنان را به راه راست، هدایت می‌کردیم» (وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا).

منظور از این هدایت، الطاف تازه‌ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت ثانوی و به‌عنوان پاداش، به این‌گونه افراد شایسته داده می‌شود.

آیه ۶۹ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد نقل شده: یکی از صحابه پیامبر(ص) به نام ثوبان که نسبت به آن حضرت محبت و علاقه شدیدی داشت، روزی با حال پریشان خدمتش رسید. حضرت از سبب ناراحتی او سؤال نمود. عرض کرد: امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت باشم، مسلماً در مقام جایگاه شما نخواهم بود و اگر اهل بهشت نباشم که تکلیفم روشن است. بنابراین در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم شد، با این حال چرا افسرده نباشم؟

این دو آیه نازل شد و به این گونه اشخاص بشارت داد که مطیعان پروردگار، در بهشت نیز همنشین پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود.

سپس پیامبر (ص) فرمود: به خدا سوگند، ایمان مسلمانی کامل نمی شود مگر اینکه مرا از خود و پدر و مادر و همه بستگان بیش تر دوست دارد و در برابر گفتار من تسلیم باشد.

تفسیر: دوستان بهشتی - در آیات قبل امتیازات مطعیان فرمان خدا را بر شمرد، این آیه آن را تکمیل کرده می فرماید: «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده» (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

و همان طور که در سوره حمد بیان شده است، کسانی مشمول این نعمت اند که همواره در جاده مستقیم گام برمی دارند و کوچک ترین انحراف و گمراهی ندارند. سپس در توضیح این جمله به چهار طایفه اشاره کرده می فرماید: «از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان» (مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ).

۱. «انبیا» و فرستادگان مخصوص پروردگار، که نخستین گام را برای هدایت و رهبری مردم و دعوت به صراط مستقیم بر می دارند.

۲. «راستگویان»، کسانی که هم در سخن راست می گویند و هم با عمل و کردار، صدق گفتارشان را اثبات می کنند و نشان می دهند که مدعی ایمان نیستند، بلکه به راستی به فرمانهای الهی ایمان دارند.

از این تعبیر روشن می شود که بعد از مقام نبوت، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست، نه تنها در گفتار، بلکه در عمل و کردار که شامل امانت و اخلاص نیز می گردد؛ زیرا امانت همان صداقت در عمل است همان طور که «راستگویی»، امانت در گفتار است.

۳. «شهدا» و کشته شدگان در راه هدف و عقیده پاک الهی یا افراد برجسته ای که روز قیامت شاهد و گواه اعمال انسانها هستند.

۴. «صالحان» و افراد شایسته و برجسته ای که با انجام کارهای سازنده و مفید

و پیروی از او امر انبیا، به مقامات برجسته‌ای نایل آمده‌اند.

در پایان آیه می‌فرماید: «و آنها رفیقهای خوبی هستند» (وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا).

از آیه فوق این حقیقت به روشنی استفاده می‌شود که موضوع معاشران خوب و همنشینهای با ارزش به قدری اهمیت دارد که حتی در عالم آخرت برای تکمیل نعمتهای بهشتی، این نعمت بزرگ به «مطیعان» ارزانی می‌گردد.

(آیه ۷۰) در این آیه برای بیان اهمیت این امتیاز بزرگ (همنشینی با برگزیدگان)، می‌فرماید: «این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان، و نیات و اعمالشان) آگاه است» (ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا).

(آیه ۷۱) آماده‌باش دائمی - این آیه دستور جامعی به مسلمانان در همه قرون و اعصار می‌دهد که برای حفظ امنیت خود و دفاع از مرزهای خویش، همواره یک‌نوع آماده‌باش مادی و معنوی بر اجتماع آنها حاکم باشد.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ).

«حذر» بر وزن «خضر»، به معنی آماده‌باش و مراقبت در برابر خطر است و هرگونه وسیله مادی و معنوی را در بر می‌گیرد.

سپس دستور می‌دهد که برای مقابله با دشمن از روشها و تاکتیکهای مختلف استفاده کنید و «در دسته‌های متعدد، یا به صورت دسته واحد، (طبق شرایط هر زمان و هر مکان)، به سوی دشمن حرکت نمایید» (فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعًا).

(آیه ۷۲) به دنبال فرمان عمومی جهاد و آماده‌باش در برابر دشمن که در آیه قبل بیان شد، در این آیه به حال جمعی از منافقان اشاره کرده می‌فرماید: «در میان شما افرادی (منافق) هستند که (هم خودشان سست می‌باشند، و هم) دیگران را به

سستی می‌کشانند» (وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ) ۱.

«اگر مصیبتی به شما برسد، می‌گویند: خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبت) باشیم» (فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا).

(آیه ۷۳) «اگر غنیمتی از جانب خدا به شما برسد، درست مثل اینکه هرگز میان شما و آنان دوستی و موذنتی نبوده، می‌گویند: ای کاش ما هم با آنها بودیم، و به رستگاری (و پیروزی) بزرگی می‌رسیدیم!» (وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا).

روشن است کسی که شهادت در راه خدا را یک نوع بلا می‌شمرد و عدم درک شهادت را یک نعمت الهی می‌پندارد، رستگاری بزرگ از نظر او چیزی جز پیروزی مادی و غنایم جنگی نخواهد بود.

(آیه ۷۴) آماده ساختن مؤمنان برای جهاد - در این آیه و چند آیه بعد از آن افراد باایمان با منطق مؤثر و هیجان‌انگیزی، به جهاد در راه خدا دعوت شده‌اند. در آغاز می‌فرماید: «کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند، باید در راه خدا پیکار کنند» (فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ).
یعنی فقط کسانی می‌توانند جزء مجاهدان واقعی باشند که آماده چنین معامله‌ای گردند.

سپس درباره سرنوشت این مجاهدان فرماید: «و آن‌کس که در راه خدا پیکار کند، و کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد» (وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).

مسلماً چنین سربازانی با چنین روحیه‌ای، شکست در قاموسشان وجود ندارد و در هر دو صورت خود را پیروز می‌بینند. حتی دانشمندان بیگانه‌ای که درباره اسلام و پیروزی‌های سریع مسلمین در زمان پیامبر(ص) و بعد از آن، بحث

۱. «لَيُبَطِّئَنَّ» از ماده «بطئ» به معنی کندی در حرکت است و چون در اینجا معنی متعدی دارد، یعنی هم خود را و ادا را به سستی می‌کند و هم دیگران را.

کرده‌اند، این منطق را یکی از عوامل مؤثر پیشرفت آنها دانسته‌اند.

(آیه ۷۵) استمداد از عواطف انسانی - در آیه قبل از مؤمنان دعوت به جهاد شده و روی ایمان به خدا و رستاخیز و استدلال سود و زیان تکیه شده است، اما این آیه دعوت به سوی جهاد بر اساس تحریک عواطف انسانی می‌کند و می‌گوید: «چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟!» (وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ).

سه‌سپس برای تحریک عواطف انسانی مؤمنان می‌گوید: «همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر» (الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا).

«و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده» (وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وِثْيًا).

«و از جانب خود، یار و یاور برای ما تعیین فرما» (وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا).

آیه فوق اشاره به این است که خداوند دعای آنها را مستجاب کرده و این رسالت بزرگ انسانی را برعهده شما گذاشته، شما سرپرست و یاور هستیید که از طرف خداوند برای حمایت و نجات آنها تعیین شده‌اید.

(آیه ۷۶) در این آیه برای تشجیع مجاهدان و ترغیب آنها به مبارزه با دشمن و مشخص ساختن صفوف و اهداف مجاهدان، می‌فرماید: «کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند؛ و آنها که کافرند، در راه طاغوت [= بت و افراد طغیانگر]» (الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ).

یعنی در هر حال زندگی خالی از مبارزه نیست، ولی جمعی در مسیر حق و جمعی در مسیر باطل و شیطان پیکار دارند.

و به دنبال آن می‌گوید: «پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید؛ و از آنها نهراسید (فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ).

طاغوت و قدرتهای طغیانگر و ظالم هرچند به ظاهر بزرگ و قوی جلوه کنند، اما از درون، زبون و ناتوانند. از ظاهر مجهّز و آراسته آنها نهراسید «زیرا که نقشهٔ شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است» (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا).

آیه ۷۷ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که جمعی از مسلمانان هنگامی که در مکه بودند و زیر فشار و آزار شدید مشرکان قرار داشتند، خدمت پیامبر(ص) رسیدند و گفتند: ما قبل از اسلام عزیز و محترم بودیم، اما آن عزّت و احترام را از دست دادیم و همواره مورد آزار دشمنان قرار داریم، اگر اجازه دهید با دشمن می‌جنگیم تا عزّت خود را بازیابیم. آن روز پیامبر(ص) فرمود: من فعلاً مأمور به مبارزه نیستم. ولی هنگامی که دستور جهاد نازل گردید، بعضی از آن افراد برای شرکت در میدان جهاد مسامحه می‌کردند. آیه نازل شد و به‌عنوان تشجیع مسلمانان و ملامت افراد مسامحه‌کار، حقایقی را بیان نمود.

تفسیر: آنها که مرد سخن‌اند - قرآن در این آیه روی سخن را به پیامبر کرده می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که (در مکه) به آنها گفته شد: (فعلاً) دست از جهاد بردارید؛ و نماز را برپا کنید؛ و زکات پردازید (اما آنها از این دستور، ناراحت بودند)، ولی هنگامی که (در مدینه) فرمان جهاد به آنها داده شد، جمعی از آنان، از مردم می‌ترسیدند، همان‌گونه که از خدا می‌ترسند، بلکه بیش‌تر» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً).

آنها در اعتراض خود «گفتند: پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی؟!» (و قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ).

قرآن به این افراد دو جواب می‌دهد: نخست پاسخی است که لایحه‌لای عبارت «يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً» گذشت؛ یعنی آنها به جای اینکه

۱. از بعضی احادیث استفاده می‌شود که آنها سخنانی دربارهٔ قیام مهدی - عج - شنیده بودند. از این رو انتظار داشتند که مسألهٔ جهاد به زمان قیام آن حضرت موکول گردد.

از خدای قادر قاهر بترسند، از بشر ضعیف و ناتوان می ترسند، بلکه وحشتشان از چنین بشری بیش از خداست!

پاسخ دیگر را قسمت آخر آیه می دهد می فرماید: «به آنها بگو: سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است؛ و سرای آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است. و به اندازه رشته شکاف هسته خرمایی، به شما ستم نخواهد شد» (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلًا).

(آیه ۷۸) با توجه به آیات قبل و بعد استفاده می شود که این آیه و آیه بعد نیز مربوط به جمعیتی از منافقان است که در صفوف مسلمانان جای گرفته بودند. آنها از شرکت در میدان جهاد وحشت داشتند و هنگامی که دستور جهاد صادر گردید ناراحت شدند. قرآن به آنها در برابر این طرز تفکر دو پاسخ می گوید؛ پاسخ اول را قسمت آخر آیه قبل بیان کرد و پاسخ دوم را در این آیه می خوانیم. می فرماید: فرار از مرگ چه سودی برای شما دارد! «هرجا باشید، مرگ شما را درمی یابد؛ هرچند در برجهای محکم باشید» (أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ).

درست است که قلعه های محکم گاهی جلو مرگهای غیرطبیعی را می گیرند ولی چند روز دیگر مرگ طبیعی به سراغ آدمی خواهد آمد. پس چه بهتر که این مرگ حتمی و اجتناب ناپذیر، در یک مسیر سازنده و صحیح همچون جهاد صورت گیرد. قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می گوید: «و اگر به آنها [= منافقان] حسنه (و پیروزی) برسد می گویند: این، از ناحیه خداست» (وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

یعنی ما شایسته ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده!

۱. «مشیده» در اصل از ماده «شید» به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا به کار می برند. از آنجا که در آن زمان معمولاً محکم ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده، بیش تر به این ماده اطلاق می شده است.

«و اگر سَئِئَه (و شکستی) برسد، می‌گویند: «این، از ناحیه تو است» (وَ اِنْ تُصِيبُهُمْ سَئِئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ).

«بگو: همه اینها از ناحیه خداست»، که بر اساس لیاقتها و ارزشهای وجودی مردم به آنها داده می‌شود (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر آنها در موضوعات مختلف زندگی، می‌گوید: «پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند» (فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا).

(آیه ۷۹) - سپس در این آیه می‌فرماید: «آنچه از نیکیها به تو می‌رسد، از طرف خداست؛ و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست!» (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَئِئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ).

و در پایان آیه به آنها که شکستها و ناکامیهای خود را به پیامبر(ص) نسبت می‌دادند و به اصطلاح اثر قدم او می‌دانستند، پاسخ می‌گوید: «و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم؛ و گواهی خدا در این باره، کافی است» (وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا).

اگر در آیه قبل حسنات و سیئات به خداوند نسبت داده شده، به خاطر آن است که منابع قدرت، حتی قدرتهایی که از آن سوءاستفاده می‌شود، از ناحیه خداست؛ و اگر در این آیه سیئات به مردم نسبت داده شده، اشاره به جنبه‌های منفی و سوءاستفاده از مواهب و قدرتهای خدادادی است.

(آیه ۸۰) سنّت پیامبر همچون وحی الهی است - در این آیه موقعیت پیامبر(ص) در برابر مردم و «حسنات» و «سیئات» آنان بیان شده است. نخست می‌فرماید: «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده» (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ).

بنابراین، اطاعت خدا از اطاعت پیامبر نمی‌تواند جدا باشد زیرا او هیچ گامی بر خلاف خواست خداوند بر نمی‌دارد.

سپس می‌افزاید: «و کسی که سر باز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او

نفرستادیم» و در برابر او، مسؤول نیستی (وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا).^۱ این آیه یکی از روشن ترین آیات قرآن است که دلیل بر حجیت سنت پیامبر (ص) و قبول احادیث او می باشد؛ و چون پیامبر (ص) - طبق حدیث ثقلین - احادیث اهل بیت (ع) را سند و حجّت شمرده است، استفاده می کنیم که اطاعت از اهل بیت نیز، از اطاعت فرمان خدا جدا نیست.

(آیه ۸۱) در این آیه به وضع جمعی از منافقان و یا افراد سست ایمان اشاره کرده می گوید: آنها هنگامی که در صف مسلمانان در کنار پیغمبر (ص) قرار می گیرند، برای حفظ منافع یا دفع ضرر از خویش با دیگران همصدا شده و اظهار اطاعت فرمان پیامبر (ص) می کنند «و می گویند فرمانبرداریم» (وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ).

«اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، جمعی از آنان برخلاف گفته های تو، جلسات سری شبانه تشکیل می دهند؛ آنچه را در این جلسات می گویند، خداوند می نویسد» (فَإِذَا بَرِزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ).

خداوند به پیامبرش دستور می دهد: «اعتنایی به آنها نکن (و از نقشه های آنان وحشت نداشته باشد) و بر خدا توکل کن. کافی است که او یار و مدافع تو باشد» (فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا).

(آیه ۸۲) سند زنده ای بر اعجاز قرآن - به دنبال نکوهشهایی که در آیات گذشته از منافقان به عمل آمد، در اینجا به آنها و همه کسانی که در حقانیت قرآن مجید تردید دارند اشاره کرده می فرماید: «آیا درباره قرآن نمی اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتند» (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا).

«تدبّر» از ماده «دبر»، به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است. بنابراین، تدبّر

۱. «حفیظ» صفت مشبّهه است و ثبات و دوام را می رساند. به معنی کسی است که پیوسته مراقب حفظ چیزی می باشد.

یعنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است.

از آیه فوق استفاده می‌شود که مردم موظفند دربارهٔ اصول دین و مسائلی همانند صدق دعوی پیامبر(ص) و حقانیت قرآن، مطالعه و بررسی کنند و از تقلید بپرهیزند.

(آیه ۸۳) پخش شایعات - در این آیه به یکی دیگر از اعمال نادرست منافقان و یا افراد سست‌ایمان اشاره کرده می‌فرماید: «و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق)، آن را شایع می‌سازند» (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ).

زیرا بسیار می‌شود که این اخبار بی‌اساس بوده و از طرف دشمنان به منظورهای خاصی، جعل شده و اشاعهٔ آن به زیان مسلمانان است.

«در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد» (وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ).

به این ترتیب، نه مسلمانان را گرفتار عواقب غرور ناشی از پیروزیهای خیالی می‌کردند و نه روحیهٔ آنها را به خاطر شایعات دروغین مربوط به شکست تضعیف می‌نمودند.

«یستنبطونه» از ماده «نبط»، به معنی نخستین آبی است که از چاه می‌کشند و از ریشه‌های زمین استخراج می‌گردد. از این رو، استفاده کردن هر حقیقتی از دلایل و شواهد مختلف و استخراج کردن آن از مدارک موجود، استنباط نامیده می‌شود.

سپس در پایان آیه به این حقیقت اشاره می‌کند، که «اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، (و به وسیلهٔ راهنمایی‌های پروردگار از این‌گونه شایعات و عواقب آن نجات نمی‌یافتید)، جز عدهٔ کمی، همگی از شیطان پیروی می‌کردید» و گمراه می‌شدید (وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَا تَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا).

یعنی فقط پیامبر(ص) و صاحب‌نظران و دانشمندان می‌توانند خود را از وسوس شایعات و شایعه‌سازان برکنار دارند، اما اکثریت اجتماع اگر از رهبری

صحیحی محروم بمانند گرفتار عواقب دردناک شایعه‌سازی و نشر شایعات خواهند شد.

زیانهای شایعه‌سازی و نشر شایعات - از بلاهای بزرگی که دامنگیر جوامع مختلف می‌شود و روح اجتماعی و تفاهم و همکاری را در میان آنها از بین می‌برد، مسأله شایعه‌سازی و نشر شایعات است، به طوری که گاه یک نفر منافع مطلب نادرستی جعل می‌کند و آن را به چند نفر می‌گوید؛ و افرادی بدون تحقیق در نشر آن می‌کوشند و شاید شاخ و برگهایی نیز از خودشان به آن می‌افزایند و، بر اثر آن، در مردم اضطراب و نگرانی ایجاد می‌کنند.

گرچه اجتماعاتی که در فشار و خفقان قرار دارند گاهی شایعه‌سازی و نشر شایعات را به عنوان یک نوع مبارزه یا انتقامجویی تعقیب می‌کنند، ولی برای اجتماعات سالم، نشر شایعات زیانهای فراوانی به بار می‌آورد.

به همین دلیل، اسلام هم با شایعه‌سازی مبارزه کرده و جعل و دروغ و تهمت را ممنوع می‌شمارد و هم با نشر شایعات - و آیه فوق نمونه‌ای از آن است.

آیه ۸۴ شأن نزول: هنگامی که لشکر قریش پیروزمندانه از میدان احد بازگشتند، ابوسفیان با پیامبر(ص) قرار گذاشت که در موسم بدر صغری - یعنی بازاری که در ماه ذی قعدة در سرزمین بدر تشکیل می‌شد - بار دیگر روبه‌رو شوند. هنگامی که موعد مقرر فرا رسید، پیامبر(ص) مسلمانان را برای حرکت به محل مزبور دعوت کرد، ولی جمعی از مسلمانان که خاطره تلخ شکست احد را فراموش نکرده بودند، از حرکت خودداری می‌نمودند.

این آیه نازل شد و پیامبر(ص) مسلمانان را بار دیگر به حرکت دعوت کرد. در این موقع فقط هفتاد نفر در رکاب حضرت در محل مزبور حاضر شدند، ولی ابوسفیان (بر اثر وحشتی که از روبه‌رو شدن با سپاه اسلام داشت) از حضور در آنجا خودداری کرد و پیامبر(ص) با همراهان، سالم به مدینه بازگشتند.

تفسیر: هر کس مسؤول وظیفه خویش است - به دنبال آیات مربوط به جهاد،

در این آیه دستور مهمّی به پیامبر(ص) داده شده است. می‌فرماید: «در راه خدا پیکار کن. تنها مسؤول و وظیفه خود هستی. و مؤمنان را (بر این کار،) تشویق نما» (فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ).

در حقیقت، آیه یک دستور مهمّ اجتماعی را، مخصوصاً درباره رهبران، در بر دارد، می‌گوید آنها باید آن قدر در کار خود مصمّم و قاطع باشند که حتی اگر هیچ کس دعوتشان را لبیک نگوید، دست از تعقیب هدف مقدّس خویش برندارند؛ و هیچ رهبری تا چنین آمادگی نداشته باشد قادر به پیشبرد اهداف خود نیست، به خصوص رهبران الهی که تکیه‌گاه اصلی شان خداست، خدایی که سرچشمه تمام نیروها و قدرتهاست.

بدین جهت، به دنبال این دستور می‌فرماید: «امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتّی اگر تنها خودت به میدان بروی). و خداوند قدرتش بیش تر، و مجازاتش دردناک تر است» (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَّ بِأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا).^۱

(آیه ۸۵) تشویق به کار نیک یا بد - همان‌طور که در تفسیر آیه قبل اشاره شد، قرآن می‌گوید هر کسی در درجه اول مسؤول کار خویش است، اما برای اینکه از این مطلب سوءاستفاده نشود در این آیه می‌فرماید: «کسی که شفاعت [= تشویق و کمک] به کار نیک می‌کند، نصیبی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت [= تشویق و کمک] به کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت» (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا).^۲

بنابراین، مسؤولیت هرکس در برابر اعمال خویش به آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم‌پوشد و روح اجتماعی اسلام را

۱. «بأس» به معنی قوّت و استحکام و شجاعت است.

«تنکیل» از ماده «نکول» به معنی امتناع کردن از روی ترس است.

۲. «کفل» در اصل به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت‌کننده می‌باشد. بدین جهت، هرگونه گناه و سهم بد را کفل گویند. همچنین به کاری که زحمت داشته باشد، کفالت گفته می‌شود.

به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع مبدل سازد.

مطابق این منطق اسلامی، فقط عاملان گناه گناهکار نیستند بلکه همه کسانی که با استفاده از وسائل مختلف تبلیغاتی یا آماده ساختن زمینه‌ها، حتی گفتن یک جمله تشویق‌آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند، در آن سهم می‌باشند. همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکیها از چنین برنامه‌هایی استفاده می‌نمایند، از آن سهم دارند.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، حسابرس و نگه‌دار هر چیز است» (وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا).

(آیه ۸۶) هرگونه محبتی را پاسخ گوید - این آیه یک حکم عمومی در زمینه تحیتها و اظهار محبتهایی است که از طرف افراد مختلف می‌شود. در آغاز می‌گوید: «هرگاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ یا (لا اقل) به همان‌گونه پاسخ گوید» (وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا).

واژه «تحیت» از ماده «حیات»، به معنی دعا کردن برای حیات دیگری است، ولی معمولاً این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد به وسیله سخن یا عمل با یکدیگر می‌کنند، شامل می‌شود که روشن‌ترین مصداق آن، سلام کردن است.

و در پایان آیه برای اینکه مردم بدانند چگونگی تحیتها و پاسخها و برتری یا مساوات آنها در هر حد و مرحله‌ای بر خداوند پنهان نیست، می‌فرماید: «خداوند حساب همه چیز را دارد» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا).

(آیه ۸۷) این آیه تکمیلی بر آیات قبل و مقدمه‌ای برای آیات بعد است زیرا در آیه قبل پس از دستور به ردّ تحیت فرمود: خداوند حساب همه چیز را دارد، در این آیه به مسأله رستاخیز اشاره کرده و آن را با مسأله توحید و یگانگی خدا که رکن دیگری از ایمان است، می‌آمیزد می‌فرماید: «خداوند، معبودی جز او نیست؛ و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز - که هیچ شکی در آن نیست - جمع می‌کند» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

تعبیر «یجمعنکم» اشاره به این است که قیامت همه افراد بشر در یک روز واقع خواهد شد.

تعبیر «لا ریب فیه» (شکّی در آن نیست)، در مورد روز قیامت، در این آیه و موارد دیگر، اشاره به دلایل قطعی و مسلمی است که از وجود چنین روزی خبر می دهد مانند قانون تکامل، حکمت و فلسفه آفرینش و قانون عدالت پروردگار که در بحث معاد ذکر شده است.

در پایان آیه برای تأکید مطلب می فرماید: «و کیست که از خداوند راستگوتر باشد؟!» (وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا).

بنابراین، هرگونه وعده‌ای درباره روز قیامت و غیر آن می دهد نباید جای تردید باشد زیرا دروغ یا از جهل سرچشمه می گیرد یا از ضعف و نیاز، اما خداوندی که از همه آگاه تر و از همگان بی نیاز است، از هر کس راستگوتر است و دروغ برای او مفهومی ندارد.

آیه ۸۸ شأن نزول: مطابق نقل جمعی از مفسران از ابن عبّاس، عده‌ای از مردم مکه ظاهراً مسلمان شده بودند ولی در واقع در صف منافقان قرار داشتند. به همین دلیل حاضر به مهاجرت به مدینه نشدند. سرانجام مجبور شدند از مکه خارج شوند (و شاید، به خاطر موقعیت ویژه‌ای که داشتند، برای هدف جاسوسی این عمل را انجام دادند).

درباره چگونگی برخورد با این جمع در میان مسلمین اختلاف افتاد؛ عده‌ای معتقد بودند که باید آنها را طرد کرد زیرا در واقع پشتیبان دشمنان اسلامند. ولی بعضی از افراد ظاهربین و ساده‌دل با این طرح مخالفت کردند و گفتند: ما چگونه با کسانی که به توحید و نبوت پیامبر (ص) گواهی داده‌اند بکنجیم؟

آیه نازل شد و دسته دوم را در برابر این اشتباه ملامت و سپس راهنمایی کرد. تفسیر: با توجه به شأن نزول بالا پیوند این آیه و آیات بعد از آن با آیاتی که قبلاً درباره منافقان بود کاملاً روشن است.

در آغاز می فرماید: «چرا در مورد منافقان دو دسته شده‌اید؟!» بعضی جنگ با

آنها را ممنوع، و بعضی مجاز می دانید (فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ).

«در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان، افکار آنها را کاملاً وارونه کرده است» (وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا).^۱

و در پایان آیه به افراد ساده دلی که از این دسته منافقان حمایت می نمودند خطاب کرده می فرماید: «آیا شما می خواهید کسانی را که خداوند بر اثر اعمال زشتشان گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هرکس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت» (أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا).

زیرا این یک سنت الهی است که اثر اعمال هیچ کس از او جدا نمی شود. چگونه می توانید انتظار داشته باشید افرادی که فکرشان آلوده و قلبشان مملو از نفاق و عملشان حمایت از دشمنان خداست مشمول هدایت شوند؟

(آیه ۸۹) در تعقیب آیه قبل درباره منافقانی که بعضی از مسلمانان ساده دل به حمایت از آنها برخاسته و از آنها شفاعت می کردند و قرآن بیگانگی شان را از اسلام بیان داشت، در این آیه می فرماید: «آنان آرزو می کنند که شما هم مانند ایشان کافر شوید، و مساوی یکدیگر باشید» (وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً). بنابراین، آنها از کافران عادی نیز بدترند زیرا کفار معمولی غارتگر عقاید دیگران نیستند اما اینها هستند و فعالیتهای پی گیری برای تخریب عقاید دیگران دارند.

«بنابراین، از آنها دوستانی انتخاب نکنید» (فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ).

«مگر اینکه (توبه کنند، و) در راه خدا هجرت نمایند» (حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

هرگاه از این کار سر باز زنند، (و به اقدام برضد شما ادامه دهند)، هر جا آنها را

۱. «ارکسهم» از ماده «رکس»، به معنی وارونه کردن چیزی و آن را با سر بر زمین گذاردن است و به معنی بازگرداندن نیز آمده است.

یافتید، اسیر کنید؛ و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ).

در پایان آیه بار دیگر تأکید می‌کند: «و از میان آنها، دوست و یار و یاورى اختیار نکنید» (وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَّالِيًّا وَ لَا نَصِيرًا).

نجات یک جامعه زنده که در مسیر یک انقلاب اصلاحی گام برمی‌دارد از چنگال دشمنان دوست‌نما و جاسوسان خطرناک، راهی جز شدت عمل ندارد.

آیه ۹۰ شأن نزول: از روایات مختلفی استفاده می‌شود که دو قبیله در میان قبایل عرب به نام بنی‌ضمیره و اشجع وجود داشتند که قبیله اول با مسلمانان پیمان ترک تعرض بسته بودند و طایفه اشجع نیز با بنی‌ضمیره هم‌پیمان بودند. بعضی از مسلمانان از قدرت طایفه بنی‌ضمیره و پیمان‌شکنی آنها بیمناک بودند. از این رو، به پیامبر اسلام (ص) پیشنهاد کردند، پیش از آنکه آنها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آنها حمله‌ور شوند.

پیامبر (ص) فرمود: «نه، هرگز چنین کاری نکنید، زیرا آنها در میان تمام طوایف عرب نسبت به پدر و مادر خود نیکوکارترند و از همه نسبت به اقوام و بستگان مهربان‌تر و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند.»

پس از مدتی مسلمانان باخبر شدند که طایفه اشجع به سرکردگی مسعود بن رجیله که هفتصد نفر بودند، به نزدیکی مدینه آمده‌اند. پیامبر (ص) نمایندگان نزد آنها فرستاد تا از هدف مسافرتشان مطلع گردد. آنها اظهار داشتند: ما توانایی مبارزه با دشمنانتان را نداریم، چون عدد ما کم است و نیز قدرت و تمایل به مبارزه با شما را نداریم زیرا محل ما به شما نزدیک است. بدین خاطر آمده‌ایم با شما پیمان ترک تعرض ببندیم.

آیه نازل شد و دستورهای لازم را در این زمینه به مسلمانان داد.

تفسیر: استقبال از پیشنهاد صلح - به دنبال دستور به شدت عمل در برابر منافقانی که با دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشتند، در این آیه دستور می‌دهد که دو دسته از این قانون مستثنا هستند:

۱. «مگر آنها که با هم پیمانان شما، پیمان بسته‌اند» (إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ).

۲. «یا آنها که به سوی شما می‌آیند، و از پیکار با قوم خود ناتوان شده‌اند» نه سر جنگ با شما دارند، و نه توانایی مبارزه با قوم خود (أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ).

سپس برای اینکه مسلمانان در برابر این پیروزیهای چشمگیر مغرور نشوند و آن را مرهون قدرت نظامی و ابتکار خود ندانند، همچنین برای اینکه احساسات انسانی آنها در برابر این دسته از بی طرفان تحریک شود، می‌فرماید: «و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شما مسلط می‌کند تا با شما پیکار کنند» (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ).

بنابراین، همواره در پیروزیها به یاد خدا باشید و هیچ‌گاه به نیروی خود مغرور نشوید و نیز گذشت از ضعفیان را برای خود خسارتی نشمیرید.

در پایان آیه بار دیگر نسبت به دسته اخیر تأکید کرده می‌فرماید: «پس اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار نمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید» (فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ اتَّقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا).

آیه ۹۱ شأن نزول نقل شده جمعی از مردم مکه به خدمت پیامبر(ص) می‌آمدند و از روی خدعه و نیرنگ اظهار اسلام می‌کردند، اما همین که در برابر قریش و بت‌های آنها قرار می‌گرفتند به نیایش و عبادت بت‌ها می‌پرداختند. به این ترتیب، می‌خواستند از ناحیه اسلام و قریش هر دو آسوده خاطر باشند، از هر دو طرف سود ببرند و از هیچ‌یک زیان نبینند. آیه نازل شد و دستور داد مسلمانان در برابر این دسته شدت عمل به خرج دهند.

تفسیر: سزای آنها که دودوزه بازی می‌کنند - در اینجا با دسته دیگری روبه‌رو می‌شویم که درست در مقابل دسته‌ای قرار دارند که در آیه پیش دستور صلح

نسبت به آنها داده شده بود، آنها کسانی هستند که می‌خواهند برای حفظ منافع خود در میان مسلمانان و مشرکان آزادی عمل داشته باشند و برای تأمین این نظر، راه خیانت و نیرنگ پیش گرفته، با هر دو دسته اظهار همکاری و همفکری می‌کنند. آیه می‌فرماید: «به‌زودی جمعیت دیگری را می‌یابید که می‌خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند و هم از ناحیه قوم خودشان» که مشرکند (سَتَجِدُونَ عَآخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا كُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ).

از این رو، نزد شما ادعای ایمان می‌کنند؛ ولی «هر زمان آنان را به سوی فتنه (و بت پرستی) بازگردانند، با سر در آن فرو می‌روند» (كَلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا).

سپس در جمله بعد سه تفاوت برای آنها می‌شمرد می‌فرماید: «اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما نکشیدند» (فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلْوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ).

«آنها را هرکجا یافتید اسیر کنید و (یا) به قتل برسانید» (فَخَذُواهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ).

همین تفاوتها موجب گردیده که حکم اینها از دسته سابق جدا شود. و از آنجا که به اندازه کافی نسبت به آنها اتمام حجّت شده، در پایان آیه می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم» (وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا).

این تسلط می‌تواند از نظر منطقی بوده باشد، چه اینکه منطق مسلمانان بر مشرکان کاملاً پیروز بود، یا از نظر ظاهری و خارجی زیرا در زمانی این آیات نازل شد که مسلمین به قدر کافی نیرومند شده بودند.

آیه ۹۲ شأن نزول: یکی از بت پرستان مکه به نام حارث بن یزید با دستگیری ابو جهل، مسلمانی را به نام عیاش بن ابی‌ریبعه به جرم گرایش به اسلام، مدتها شکنجه می‌داد. پس از هجرت مسلمانان به مدینه، عیاش نیز به مدینه هجرت کرد. اتفاقاً روزی در یکی از محله‌های اطراف مدینه با شکنجه‌دهنده خود حارث بن

یزید روبه‌رو شد. از فرصت استفاده کرده او را به قتل رسانید، به گمان اینکه دشمنی را از پای درآورده است، در حالی که توجّه نداشت که حارث توبه کرده و مسلمان شده است. آیه نازل شد و حکم قتلی را که از روی اشتباه و خطا واقع شده بیان کرد.

تفسیر: احکام قتل خطا - چون در آیات گذشته به مسلمانان آزادی عمل برای درهم کوبیدن منافقان و دشمنان خطرناک داخلی داده شده، برای اینکه کسانی از این قانون سوءاستفاده نکنند و با افرادی که دشمنی دارند به نام منافق بودن تصفیه حساب خصوصی نمایند، در این آیه و آیه بعد احکام قتل خطا و قتل عمد بیان شده است. نخست می‌فرماید: «برای هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند» (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً).

سپس جرمه و کفاره قتل خطا را در سه مرحله بیان می‌کند:

۱. اگر فرد بی‌گناهی که از روی اشتباه کشته شده متعلق به خانواده مسلمانان باشد، در این صورت قاتل باید دو کار کند: یکی اینکه برده مسلمانان را آزاد نماید و دیگر اینکه خون‌بهای مقتول را به صاحبان او بپردازد. آیه می‌فرماید: «و کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد» (وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ).

«مگر اینکه آنها خون‌بها را ببخشند» (إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا).

۲. «و اگر مقتول، از گروهی باشد که با دشمنان شما هستند (و کافرند)، ولی مقتول باایمان بوده، (تنها) باید یک برده مؤمن را آزاد کند» و پرداختن خون‌بها لازم نیست» (فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ).

پرداخت دیه به جمعیتی که تقویت بنیه مالی آنان خطری برای مسلمانان محسوب خواهد شد ضرورت ندارد. به علاوه، اسلام ارتباط این فرد را با خانواده خود که همگی از دشمنان اسلامند بریده است. بنابراین، جایی برای جبران

خسارت نیست.

۳. «و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد، و یک برده مؤمن (نیز) آزاد کند» (وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ). منظور از مقتول در اینجا، مقتول مؤمن است.

سپس در مورد کسانی که دسترسی به آزاد کردن برده ندارند، یعنی قدرت مالی ندارند یا برده‌ای برای آزاد کردن نمی‌یابند، می‌فرماید: «و آن‌کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ).

و در پایان آیه می‌گوید: «این، (تبدیل شدن آزاد کردن برده به دو ماه روزه گرفتن، یک‌نوع تخفیف، و) توبه الهی است. و خداوند، دانا و حکیم است» (تَوْبَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

آیه ۹۳ شأن نزول: مقیس بن صبابه کنانی که یکی از مسلمانان بود، کشته برادر خود هشام را در محله بنی‌النجر پیدا کرد. جریان را به عرض پیامبر (ص) رسانید. حضرت او را به اتفاق قیس بن هلال نزد بزرگان بنی‌النجر فرستاد و دستور داد که اگر قاتل هشام را می‌شناسند، او را تسلیم نمایند و اگر نمی‌شناسند، خون‌بها و دیه او را بپردازند. آنان نیز چون قاتل را نمی‌شناختند، دیه را به صاحب خون پرداختند و او هم تحویل گرفت و به اتفاق قیس بن هلال به طرف مدینه حرکت کردند. در بین راه بقایای افکار جاهلیت، مقیس را تحریک نمود و با خود گفت: قبول دیه موجب سرشکستگی و ذلت است. سپس همسفر خود را که از قبیله بنی‌النجر بود، به انتقام خون برادر کشت و به طرف مکه فرار نمود و از اسلام نیز کناره‌گیری کرد.

پیامبر (ص) در مقابل این خیانت، خون او را مباح نمود. آیه مورد بحث به همین مناسبت نازل شد که مجازات قتل عمد در آن بیان شده است.

تفسیر: مجازات قتل عمد - بعد از بیان حکم قتل خطا، در این آیه به مجازات

کسی که فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند اشاره کرده و چهار مجازات و کیفر شدید اخروی - علاوه بر مسأله قصاص که مجازات دنیوی است - ذکر می‌کند می‌فرماید:

۱. «و هرکس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند» (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا).

۲. «و خداوند بر او غضب می‌کند» (وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ).

۳. «و او را از رحمتش دور می‌سازد» (وَ لَعَنَهُ).

۴. «و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است» (وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا).

از آنجا که آدمکشی یکی از بزرگ‌ترین جنایات و گناهان خطرناک است و اگر با آن مبارزه نشود امنیت که یکی از مهم‌ترین شرایط یک اجتماع سالم است، به کلی از بین می‌رود، قرآن قتل بی‌دلیل یک انسان را همانند کشتن تمام مردم روی زمین معرفی می‌کند.

آیه ۹۴ شأن نزول: نقل شده که پیامبر (ص) بعد از بازگشت از جنگ خیبر، اسامه بن زید را با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیان که در یکی از روستاهای فدک زندگی می‌کردند فرستاد تا آنها را به سوی اسلام یا قبول شرایط ذمه دعوت کنند.

یکی از یهودیان به نام مرداس، که از آمدن سپاه اسلام باخبر شده بود، به استقبال مسلمانان شتافت در حالی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام (ص) گواهی می‌داد.

اسامه بن زید به گمان اینکه مرد یهودی از ترس جان و برای حفظ مال اظهار اسلام می‌کند و در باطن مسلمان نیست، به او حمله کرد و وی را کشت.

هنگامی که خبر به پیامبر رسید، سخت از این جریان ناراحت شد و فرمود: «تو مسلمانی را کشتی.» اسامه ناراحت شد و عرض کرد: این مرد از ترس جان

و برای حفظ مالش اظهار اسلام کرد. حضرت فرمود: «تو که از درون او آگاه نبودی، چه می‌دانی شاید به‌راستی مسلمان شده است.» در این موقع آیه نازل شد.

تفسیر: در این آیه برای حفظ جان افراد بی‌گناهی که ممکن است مورد اتهام قرار گیرند یک دستور احتیاطی بیان می‌کند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید؛ و به خاطر اینکه سرمایه‌نایدار دنیا (و غنایمی به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوئید: مسلمان نیست؛ زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْتَمَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامُ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ)¹.

سپس اضافه می‌کند: «شما قبلاً چنین بودید» و در دوران جاهلیت جنگ‌های شما انگیزه غارتگری داشت (كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ).

«و خداوند بر شما منت نهاد (و در پرتو اسلام هدایت شدید). پس، (به شکرانه این نعمت بزرگ،) تحقیق کنید» (فَمَنْ ءَلْتَمَىٰ إِلَيْكُمُ فَتَبَيَّنُوا). خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا). جهاد یک قانون عمومی در عالم آفرینش است. همه موجودات جهان اعم از نباتات و حیوانات به وسیله جهاد موانع را از سر راه خود برمی‌دارند تا بتوانند به کمالات مطلوب خود برسند.

البته باید توجه داشت که جهاد، علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی، مبارزات علمی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز در بر می‌گیرد.

(آیه ۹۵) در آیات گذشته سخن از جهاد در میان بود، این آیه مقایسه‌ای در میان مجاهدان و غیر آنها به عمل آورده می‌گوید: «هرگز افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان

۱. «عَرَضٌ» به معنی چیزی است که ثبات و پایداری ندارد. بنابراین، عرض الحیوة الدنیا به معنی سرمایه‌های زندگی دنیاست که همگی بدون استثنا ناپایدارند.

خود جهاد کردند، یکسان نیستند» (لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ).

سپس برتری مجاهدان را به صورت آشکارتر بیان کرده می‌فرماید: «خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [= ترک‌کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده» (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً).

ولی چون نقطه مقابل این دسته از مجاهدان افرادی هستند که جهاد برای آنها واجب عینی نبوده یا اینکه به خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده‌اند، برای اینکه پاداش نیت صالح و ایمان و سایر اعمال نیک آنها نادیده گرفته نشود به آنها نیز وعده نیک داده می‌فرماید: «و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان،) خداوند وعده پاداش نیک داده است» (وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى).

ولی از آنجاکه اهمیت جهاد در منطق اسلام از این هم بیش‌تر است، بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته تأکید می‌کند: «و خداوند مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است» (وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا).

(آیه ۹۶) این پاداش عظیم در این آیه چنین تفسیر شده: «درجات (مهمی) از ناحیه خداوند، و آمرزش و رحمت» نصیب آنان می‌گردد (دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً).

در پایان آیه می‌فرماید: اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفه خویش مرتکب لغزشهایی شده‌اند و از اعمال خود پشیمانند، خدا به آنها نیز وعده آمرزش داده زیرا «خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

آیه ۹۷ شأن نزول: قبل از آغاز جنگ بدر سران قریش اخطار کردند که همه افراد ساکن مکه که آمادگی برای شرکت در میدان جنگ دارند باید برای نبرد با

مسلمانان حرکت کنند و هرکس مخالفت کند خانه‌اش ویران و اموالش مصادره می‌شود. به دنبال این تهدید عده‌ای از افرادی که ظاهراً اسلام آورده بودند ولی به خاطر علاقه به خانه و زندگی و اموال خود حاضر به مهاجرت نشده بودند نیز با بت پرستان به سوی میدان جنگ حرکت کردند و در میدان در صفوف مشرکان ایستادند و سرانجام در جنگ کشته شدند. آیه نازل گردید و سرنوشت آنها را شرح داد.

تفسیر: در تعقیب بحث‌های مربوط به جهاد، در این آیه به سرنوشت شوم کسانی اشاره می‌کند که دم از اسلام می‌زدند ولی برنامه مهم اسلامی یعنی «هجرت» را عملی نساختند. می‌فرماید: «کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟» و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟! (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ).

تعبیر به «تَوَفَّيَ» به جای مرگ، اشاره به این است که مرگ به معنی فنا و نابودی نیست بلکه یک نوع دریافت فرشتگان نسبت به روح انسان است. یعنی روح او را که اساسی ترین قسمت وجود اوست، می‌گیرند و با خود به جهان دیگری می‌برند. از جمله فوق استفاده می‌شود که گرفتن ارواح به دست یک فرشته معین نیست و اگر در بعضی آیات این موضوع به ملك الموت (فرشته مرگ) نسبت داده شده از این نظر است که او بزرگ فرشتگان مأمور قبض ارواح است و در احادیث به نام عزرائیل از او یاد شده است.

آنها در پاسخ به عنوان عذرخواهی «گفتند: ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم» به همین جهت، توانایی بر اجرای فرمان خدا نداشتیم (قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ).

اما این اعتذار از آنان پذیرفته نمی‌شود «آنها [= فرشتگان] گفتند: مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید» (قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا).

در پایان آیه به سرنوشت آنان اشاره کرده می‌فرماید: «آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی است» (فَأُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا).

(آیه ۹۸) در این آیه مستضعفان و ناتوانهای واقعی را استثنا کرده می‌فرماید: «مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به‌راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند (و حقیقتاً مستضعفند)؛ نه چاره‌ای دارند، و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می‌یابند» (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا).

(آیه ۹۹) در این آیه می‌فرماید: «ممکن است خداوند، آنها را مورد عفو قرار دهد؛ و خداوند، عفوکننده و آمرزنده است» (فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا).

مستضعف کیست - از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود، افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی چنان ضعیف‌اند که قادر به شناسایی حق از باطل نیستند یا بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و یا محدودیت‌هایی که محیط بر آنها تحمیل کرده، قادر به انجام وظایف خود به‌طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند، آنها را مستضعف گویند.

از امام موسی بن جعفر (ع) پرسیدند که مستضعفان چه کسانی هستند؟ امام در پاسخ نوشتند: «مستضعف کسی است که حجّت و دلیل به او نرسیده باشد، و به‌وجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرّک بر تحقیق است) پی نبرده باشد، اما هنگامی که به این مطلب پی برد، دیگر مستضعف نیست.»

(آیه ۱۰۰) **هجرت یک دستور سازنده اسلامی** - به دنبال بحث دربارهٔ افرادی که بر اثر کوتاهی در انجام فریضهٔ مهاجرت به انواع ذلّت‌ها و بدبختی‌ها تن در می‌دهند، در این آیه دربارهٔ اهمیت هجرت در دو قسمت بحث شده است: نخست به آثار و برکات هجرت در زندگی این جهان اشاره کرده می‌فرماید: «کسی که در راه

خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده‌ای در زمین می‌یابد» (وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً).

سپس به جنبه معنوی و اخروی مهاجرت اشاره کرده می‌فرماید: «و هر کس به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خداست؛ و خداوند، آمرزنده و مهربان است» (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

بنابراین، مهاجران در هر دو صورت به پیروزی نایل می‌گردند.

جالب اینکه هجرت - آن‌هم نه برای حفظ خود بلکه برای حفظ آیین اسلام - مبدأ تاریخ مسلمانان می‌باشد و زیربنای همه حوادث سیاسی، تبلیغی و اجتماعی ما را تشکیل می‌دهد و در هر عصر و زمان و مکانی اگر همان شرایط پیش آید، مسلمانان موظف به هجرتند.

(آیه ۱۰۱) نماز مسافر - در تعقیب آیات گذشته که درباره جهاد و هجرت بحث می‌کرد، در این آیه به مسأله نماز مسافر اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید؛ زیرا کافران، دشمن آشکاری هستند» (وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا).

بی‌شک، نماز مسافر اختصاصی به حالت ترس ندارد. از این رو، پیامبر(ص) در مسافرت، حتی در سفر حج در منی، نماز را شکسته می‌خواند.

باید توجه داشت که شرایط نماز مسافر مانند شرایط و خصوصیات سایر احکام اسلامی، در قرآن نیامده بلکه در سنت به آن اشاره شده است.

آیه ۱۰۲ شأن نزول: هنگامی که پیامبر(ص) با عده‌ای از مسلمانان به عزم مکه وارد سرزمین حدیبیه شدند و جریان به گوش قریش رسید، یک گروه دوپست نفری به سرپرستی خالد بن ولید، برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی مکه، در

کوه‌های نزدیک مکه مستقر شد. هنگام ظهر، بلال اذان گفت و پیامبر(ص) با مسلمانان نماز ظهر را به جماعت ادا کردند. خالد از مشاهده این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت: هنگام نماز عصر باید از فرصت استفاده کرد و در حال نماز کار مسلمانان را یکسره ساخت. در این هنگام آیه نازل شد و دستور نماز خوف را به مسلمانان داد. این، یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن، نقشه‌های آنها را خنثی کرد.

تفسیر: در تعقیب آیات مربوط به جهاد، این آیه کیفیت نماز خوف را که به هنگام جنگ باید خوانده شود، به مسلمانان تعلیم می‌دهد. آیه به پیامبر(ص) خطاب کرده می‌فرماید: «و هنگامی که در میان آنها باشی، و (در میدان جنگ) برای آنها نماز را برپا کنی، باید دسته‌ای از آنها با تو (به نماز) برخیزند، و سلاحهایشان را با خود بگیرند» (وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ).

«و هنگامی که سجده کردند (و نماز را به پایان رساندند)، باید به پشت سر شما (به میدان نبرد) بروند، و آن دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند (و مشغول پیکار بوده‌اند)، بیایند و با تو نماز بخوانند» (فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ).

«آنها (نیز) باید وسایل دفاعی و سلاحهایشان را (در حال نماز) حمل کنند» (وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ).

این طرز نماز گزاردن برای این است که دشمن شما را غافلگیر نکند؛ زیرا «کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید و یک باره به شما هجوم آورند» (وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً).

ولی از آنجا که ممکن است ضرورت‌هایی پیش بیاید که حمل سلاح و وسایل دفاعی هر دو با هم به هنگام نماز مشکل باشد، در پایان آیه دستور می‌دهد: «و اگر از

باران ناراحتید و یا بیمار (و مجروح) هستید، مانعی ندارد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارید» (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ).

«ولی وسایل دفاعی (مانند زره و خود) را با خود بردارید» که اگر دشمن حمله کند بتوانید تا رسیدن کمک، خود را حفظ کنید (و خُذُوا حِذْرَكُمْ).

شما این دستورها را به کار بندید و مطمئن باشید پیروزی با شماست زیرا «خداوند، عذاب خوارکننده‌ای برای کافران فراهم ساخته است» (إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا).

(آیه ۱۰۳) اهمّیت فریضه نماز - به دنبال دستور نماز خوف در آیه قبل و لزوم به پاداشتن نماز حتی در حال جنگ، در این آیه می‌فرماید: «و هنگامی که نماز را به پایان رسانید، خدا را یاد کنید؛ ایستاده، و نشسته، و در حالی که به پهلو خوابیده‌اید» (فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ).

منظور از یاد خدا در حال ایستاده، نشسته و هنگام به پهلو خوابیدن، ممکن است حالات مختلف جنگی باشد که سربازان گاهی در حال ایستاده و گاهی نشسته و گاه به پهلو خوابیدن، سلاحهای مختلف جنگی؛ از جمله وسیله تیراندازی را به کار می‌برند.

آیه فوق در حقیقت اشاره به یک دستور مهم اسلامی است، که معنی نماز خواندن در اوقات معین این نیست که در سایر حالات انسان از خدا غافل بماند.

سپس قرآن می‌گوید: دستور نماز خوف یک دستور استثنایی است «و هرگاه آرامش یافتید (و حالت ترس زایل گشت)، نماز را (به‌طور معمول) انجام دهید» (فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

و در پایان آیه سرّ این همه سفارش و دقت را درباره نماز چنین بیان می‌دارد: «زیرا نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است» (إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا).

«موقوت» از ماده «وقت» است. بنابراین، معنی آیه چنین است: اگر مسلمانان

باید حتی در میدان جنگ این وظیفه اسلامی را انجام دهند، به خاطر آن است که نماز اوقات معینی دارد که نمی توان از آنها تخلّف کرد.

آیه ۱۰۴ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که: پس از حوادث دردناک جنگ احد، پیامبر اسلام (ص) بر فراز کوه احد رفت و ابوسفیان نیز بر کوه احد قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد: ای محمد، یک روز پیروز شدیم و روز دیگر شما. یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی که در بدر داشتیم. پیامبر (ص) به مسلمانان فرمود فوراً به او پاسخ گویند. مسلمانان گفتند: هرگز وضع ما با شما یکسان نیست، شهیدان ما در بهشت اند و کشتگان شما در دوزخ.

ابوسفیان فریاد زد: **لَنَا الْعَزَىٰ وَلَا عَزَىٰ لَكُمْ:** «ما دارای بت بزرگ عزّی هستیم و شما ندارید.»

پیامبر (ص) فرمود: «شما هم در برابر شعار آنها بگویید: **اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَىٰ لَكُمْ**» (سرپرست و تکیه گاه ما خداست و شما سرپرست و تکیه گاهی ندارید). ابوسفیان که خود را در مقابل این شعار اسلامی ناتوان دید، دست از بت عزّی برداشت و به دامن بت هبل درآویخت و فریاد زد: **أَعْلَىٰ هُبَلٍ!** «سربلند باد هبل.»

پیامبر (ص) دستور داد که این شعار جاهلی را نیز با شعاری محکم تر پاسخ دهند و بگویند: **«اللَّهُ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ»** (خداوند برتر و بالاتر است). ابوسفیان که از این شعارهای گوناگون خود بهره ای نگرفت، فریاد زد: **مِيعَادُكَ مَا سِرْمِينُ بَدْرٍ صَغْرِي** است.

مسلمانان از میدان جنگ بازگشتند در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند. آیه نازل شد و به آنها هشدار داد که در تعقیب مشرکان سستی نکنند و از این حوادث دردناک غمگین نشوند.

این شأن نزول به ما می آموزد که مسلمانان باید هیچ یک از تاکتیکهای دشمن را از نظر دور ندارند، در برابر منطق دشمنان منطقهای نیرومندتر و در برابر

سلاحهای آنها سلاحهای برتر، وگرنه حوادث به نفع دشمن تغییر شکل خواهد داد. بنابراین، در عصری همچون عصر ما باید به جای تأسّف خوردن در برابر حوادث دردناک و مفاسد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده، به طور فعالانه دست به کار شوند، در برابر کتابها و مطبوعات ناسالم، کتب و مطبوعات سالم فراهم کنند و در مقابل وسایل تبلیغاتی دشمنان از مجهّزترین وسائل تبلیغاتی روز استفاده کنند و در مقابل طرحها و تنزها و دکترین‌هایی که مکتبهای مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهند، طرحهای جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار دهند. تنها با استفاده از این روش است که می‌توانند موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان درآیند.

تفسیر: به دنبال آیات مربوط به جهاد و هجرت، این آیه برای زنده کردن روح فداکاری در مسلمانان می‌گوید: «و در راه تعقیب دشمن، (هرگز) سست نشوید» (وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ).

اشاره به اینکه در مقابل دشمنان سرسخت، روح تهاجم را در خود حفظ کنید زیرا از نظر روانی اثر فوق‌العاده‌ای در تضعیف روحیه دشمن دارد.

سپس استدلال روشنی برای این حکم بیان می‌کند می‌گوید: «زیرا اگر شما درد و رنج می‌بینید، آنها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند؛ ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند» (إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُونَ وَ تَرَجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ).

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: فراموش نکنید که رنجها و تلاشهای شما از دیدگاه علم خدا مخفی نیست «و خداوند، دانا و حکیم است» (وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

بنابراین، نتیجه همه آنها را خواهید دید.

آیه ۱۰۵ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد نقل شده که: طایفه بنی‌ابیرق طایفه‌ای نسبتاً معروف بودند، سه برادر از این طایفه به نام بشر، بشیر و مبشر نام داشتند. بشیر به خانه مسلمانی به نام رفاعه دستبرد زد و شمشیر وزره

و مقداری از مواد غذایی را به سرقت برد. فرزند برادر او به نام قتاده که از مجاهدان بدر بود، جریان را خدمت پیامبر (ص) عرض کرد.

وقتی برادران سارق باخبر شدند، یکی از سخنوران قبیله خود را دیدند که با جمعی به خدمت پیامبر (ص) بروند و با قیافه حق به جانب، سارق را تبرئه کنند و قتاده را به تهمت ناروا زدن متهم سازند.

پیامبر (ص) طبق وظیفه عمل به ظاهر، شهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد. قتاده که بی گناه بود، از این جریان بسیار ناراحت شد، به سوی عمومی خود بازگشت و جریان را با اظهار تأسف فراوان بیان کرد. عمومی او را تسلی داد و گفت: نگران مباش خداوند پشتیبان ماست.

این آیه و آیه بعد نازل شد و این مرد بی گناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد ملامت قرار داد.

تفسیر: از خائنان حمایت نکنید - در این آیه خداوند نخست به پیامبر (ص) توصیه می کند که هدف از فرستادن این کتاب آسمانی این است که اصول حق و عدالت در میان مردم اجرا شود. می فرماید: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی» (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ).

سپس به پیامبر هشدار می دهد می گوید: «و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی» (وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا).

گرچه روی سخن در این آیه به پیامبر است ولی بی شک یک حکم عمومی نسبت به همه قضات و داوران می باشد. به همین دلیل، مفهوم چنین خطابی این نیست که چنین کاری از پیامبر سر می زند.

(آیه ۱۰۶) در این آیه به پیامبر دستور می دهد: «و از خداوند، طلب آمرزش نما» (وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ).

(زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است) (إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

(آیه ۱۰۷) به دنبال دستوره‌های گذشته دربارهٔ عدم حمایت از خائنان، قرآن چنین ادامه می‌دهد: «وَأَزْ أَنْهَاكَ بِهٖ خُودِ خِيَانَتِ كَرَدْنِدْ، دِفَاعِ مَكْنِ» (وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ)
 «زیرا خداوند، افراد خیانت‌پیشه گنهکار را دوست ندارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا).

(آیه ۱۰۸) سپس این‌گونه خائنان را مورد ملامت قرار داده می‌گوید: «آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می‌دارند؛ اما از خدا پنهان نمی‌دارند» (يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ).

«و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می‌گفتند، خدا با آنها بود؛ خدا به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد» (وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا).

(آیه ۱۰۹) سپس روی سخن را به طایفهٔ شیخ سارق که از او دفاع کردند نموده می‌گوید: «آری، شما همانها هستید که در زندگی این جهان، از آسان دفاع کردید؛ اما کیست که در برابر خداوند، در روز رستاخیز از آنها دفاع کند؟ و یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟!» (هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً).

بنابراین، دفاع شما از آنها بسیار کم‌اثر است زیرا در زندگی جاویدان، آن‌هم در برابر خداوند، هیچ‌گونه مدافعی برای آنها نیست.

در حقیقت، در سه آیهٔ فوق، نخست به پیامبر اسلام (ص) و همهٔ قاضیان به حق توصیه شده که کاملاً مراقب باشند، افرادی با صحنه‌سازی و شاهدان دروغین حقوق دیگران را پایمال نکنند، سپس به افراد خیانتکار و بعد به مدافعان آنها هشدار داده شده که مراقب نتایج سوءاعمال خود در این جهان و جهان دیگر باشند.

(آیه ۱۱۰) قرآن در تعقیب بحثهای مربوط به خیانت و تهمت که در آیات قبل گذشت، سه حکم کلی بیان می‌کند:

۱. در این آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که راه توبه به روی افراد بدکار همیشه باز است. می‌فرماید: «کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت» (وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا).

از جمله فوق استفاده می‌شود که توبه حقیقی آن‌چنان اثر دارد که انسان در درون جان خود نتیجه آن را می‌یابد.

(آیه ۱۱۱) ۲. این آیه توضیح همان حقیقتی است که اجمال آن در آیات قبل بیان شد. می‌فرماید: «وکسی که گناهی مرتکب شود، به زیان خود مرتکب شده» (وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهِ عَلَىٰ نَفْسِهِ).

به این ترتیب، گناهان اگرچه در ظاهر مختلفند، ولی آثار سوء آن قبل از همه در روح و جان خود شخص ظاهر می‌شود.

شعله اول نصیب دامن آتش‌زنه است این سزای آنکه بوسد آستان ظلم را. و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند، دانا و حکیم است» از اعمال بندگان باخبر است و هر کس را طبق استحقاق خود مجازات می‌کند (وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

(آیه ۱۱۲) ۳. در این آیه به اهمّیت گناه تهمت‌زدن نسبت به افراد بی‌گناه اشاره کرده می‌فرماید: «وکسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی‌گناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است» (وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا).

جنایت تهمت - تهمت‌زدن به بی‌گناه، از زشت‌ترین کارهایی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته است.

از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است: «کسی که به مرد یا زن باایمان تهمت بزند یا درباره او چیزی بگوید که در او نیست، خداوند در روز قیامت او را بر تلی از آتش قرار می‌دهد تا از مسؤولیت آنچه گفته است درآید.»

در حقیقت رواج این کارِ ناجوانمردانه در یک محیط، سبب به هم ریختن نظام و عدالت اجتماعی و آلوده شدن حق به باطل و گرفتار شدن بی‌گناه و تبرئه گنهکار و از میان رفتن اعتماد عمومی می‌شود.

(آیه ۱۱۳) این آیه اشاره به گوشه دیگری از حادثه بنی‌ابریق است که در چند آیه قبل زیر عنوان شأن نزول به آن اشاره شد. نخست می‌فرماید: «اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند» (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ).

آنها می‌خواستند با متهم ساختن یک فرد بی‌گناه، سپس کشیدن پیامبر به این ماجرا، هم ضربه‌ای به شخصیت اجتماعی و معنوی حضرت بزنند و هم اغراض سوء خود را درباره یک مسلمان بی‌گناه عملی سازند، ولی خداوندی که حافظ پیامبر خویش است، نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد.

سپس می‌افزاید: «اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند؛ و هیچ‌گونه زبانی به تو نمی‌رسانند» (وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ).

سرانجام علت مصونیت پیامبر(ص) را از گمراهی و خطا و گناه چنین بیان می‌کند: «و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت» (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است» (وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا).

در جمله فوق یکی از دلایل اساسی مسأله عصمت به طور اجمال آمده است. می‌گوید: خداوند علوم و دانشهایی به پیامبر آموخته که در پرتو آن در برابر گناه و خطا بیمه می‌شود زیرا علم و دانش (در مرحله نهایی) موجب عصمت است. (آیه ۱۱۴) سخنان درگوشی - در آیات گذشته اشاره‌ای به جلسات مخفیانه

شبانه و شیطنت‌آمیز بعضی از منافقان یا مانند آنها شده بود، در این آیه به طور مشروح‌تر از آن، زیر عنوان نجوا بحث می‌شود. آیه می‌گوید: «در بسیاری از سخنان درگوشی (و جلسات محرمانه) آنها، (که بر اساس نقشه‌های شیطنت‌آمیز بنا شده)

خیر و سودی نیست» (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ).

«نجوا» فقط به معنی سخنان درگوشی نیست، بلکه هرگونه جلسات سرّی و مخفیانه را نیز شامل می‌شود.

سپس برای اینکه گمان نشود هرگونه نجوا و سخن درگوشی یا جلسات محرمانه مذموم و ممنوع است، چند مورد را به صورت استثنا در ذیل آیه ذکر کرده می‌فرماید: «مگر کسی که (به این وسیله،) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند» (إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ). و این‌گونه نجواها اگر به خاطر تظاهر و ریاکاری نباشد بلکه منظور از آن کسب رضای پروردگار بوده باشد، خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود. آیه می‌گوید: «و هرکس برای خشنودی پروردگار چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد» (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).

نجوا و سخنان درگوشی و تشکیل جلسات محرمانه، در قرآن به عنوان یک عمل شیطانی معرفی شده است. در آیه ۱۰ سوره مجادله می‌فرماید: «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ» (نجوا تنها از سوی شیطان است).

اگر نجوا در حضور جمعیت انجام پذیرد سوء ظن افراد را برمی‌انگیزد و گاهی حتی در میان دوستان، ایجاد بدبینی می‌کند. به همین دلیل، بهتر است که جز در موارد ضرورت، از این موضوع استفاده نشود و فلسفه حکم مزبور در قرآن نیز همین است.

آیه ۱۱۵ شأن نزول: در مورد نزول آیات سابق گفتیم که بشیر بن ابیرق پس از سرقت از مسلمانی، شخص بی‌گناهی را متهم ساخت و با صحنه‌سازی در حضور پیامبر، خود را تبرئه کرد، ولی با نزول آیات گذشته رسوا شد. به دنبال آن رسوایی به جای اینکه توبه کند، راه کفر را پیش گرفت و از زمره مسلمانان خارج گردید. آیه نازل شد و ضمن اشاره به این موضوع، یک حکم جامع و عمومی را بیان نمود.

تفسیر: هنگامی که انسان مرتکب خلافتی می‌شود، پس از آگاهی دوراه در

پیش دارد: نخست بازگشت و توبه که اثر آن در شست و شوی گناه در چند آیه پیش بیان گردید. راه دیگر، لجاجت و عناد می باشد که به نتیجه شوم آن در این آیه اشاره شده است. می فرماید: «کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم؛ و سرانجام بدی است» (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا). «یشاقق» از ماده «شقاق» به معنی مخالفت آگاهانه همراه با دشمنی است.

جمله «نوله ما تولی» (ما او را به همان راه که می رود می بریم)، اشاره به سلب توفیق معنوی و عدم تشخیص حق و پیشروی در بیراهه است.

و جمله «نصله جهنم» اشاره به سرنوشت آنها در رستاخیز است.

(آیه ۱۱۶) شرک گناه نابخشودنی - به دنبال بحثهای مربوط به منافقان و مرتدان یعنی کسانی که بعد از قبول اسلام به سوی کفر باز می گردند، در اینجا به اهمیّت گناه شرک اشاره می کند می فرماید: «خداوند، شرک به او را نمی آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می آمرزد» (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَعْرِضُ مَادُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ).

این مضمون در آیه ۴۸ همین سوره گذشت ولی ذیل دو آیه با هم تفاوت مختصری دارد. در اینجا می فرماید: «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است» (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا). ولی در گذشته فرمود: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است).

در آنجا به مفسده بزرگ شرک از جنبه الهی و شناسایی خدا اشاره شده و در اینجا زیانهای غیرقابل جبران آن برای خود مردم بیان گردیده است. آنجا جنبه علمی و اینجا جنبه عملی و نتایج خارجی مسأله را بررسی می کند.

(آیه ۱۱۷) نقشه های شیطان - این آیه توضیحی است برای حال مشرکان که در آیه قبل به سرنوشت شوم آنها اشاره شد و در حقیقت علت گمراهی آنها را بیان

می‌کند می‌گوید: آنها به قدری کوتاه‌فکرند که آفریدگار جهان را رها کرده و در برابر موجوداتی سر تعظیم فرود می‌آورند که کم‌ترین اثر مثبتی ندارند و «آنچه غیر از خدا می‌خوانند، فقط بت‌هایی است (بی‌روح)، که هیچ اثری ندارد؛ و (یا) شیطان سرکش و ویرانگر است» (إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا). قابل توجه اینکه، معبودهای مشرکان در این آیه منحصر به دو چیز شناخته شده: «اناث» و «شیطان مرید».

«اناث» جمع «أنثی»، به معنی موجود نرم و قابل انعطاف است. یعنی آنها معبودهایی را می‌پرستیدند که مخلوق ضعیفی بیش نبودند و به آسانی در دست آدمی به هر شکل درمی‌آمدند، تمام وجودشان تأثر و انعطاف‌پذیری و تسلیم در برابر حوادث بود. به تعبیری روشن‌تر، معبودهایی که هیچ‌گونه اراده و اختیاری از خود نداشتند و سرچشمه سود و زیان نبودند.

واژه «مرید» از ماده «مرد»، به معنی ریختن شاخ و برگ درخت است. بنابراین، «شیطان مرید» یعنی شیطانی که تمام صفات فضیلت از شاخسار وجودش فروریخته و چیزی از نقاط قوت در او باقی نمانده است.

(آیه ۱۱۸) سپس در آیات بعد به صفات شیطان و اهدافش و عداوت خاصی که با فرزندان آدم دارد اشاره کرده و قسمتهای مختلفی از برنامه‌های او را شرح می‌دهد. قبل از هر چیز می‌فرماید: «خدا او را از رحمت خویش دور ساخته» (لَعَنَهُ اللَّهُ).

در حقیقت، ریشه تمام بدبختی‌ها و ویرانگری‌های او همین دوری از رحمت خداست که بر اثر کبر و نخوت دامنش را گرفت.

سپس می‌فرماید: شیطان سوگند یاد کرده که چند برنامه را اجرا کند:

۱. «و او گفته است: از بندگان تو، نصیب معینی خواهم گرفت» (وَقَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا).

او می‌داند قدرت بر گمراه ساختن همه بندگان خدا را ندارد و فقط افراد

هوسباز و سست‌ایمان هستند که در برابر او تسلیم می‌شوند.

(آیه ۱۱۹) ۲. «و آنها را گمراه می‌کنم» (وَلَا ضَلَّوْهُمْ).

۳. «و به آرزوها سرگرم می‌سازم» (وَلَا مَيَّنَّوْهُمْ).^۱

۴. «و به آنان دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند، و) گوش

چهارپایان را بشکافند» (وَلَا مَرَّنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ).

و این اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت پرستان رایج

بود که گوش بعضی از چارپایان را می‌شکافتند یا قطع می‌کردند و سوار شدن بر آن را

ممنوع می‌دانستند و از آن هیچ استفاده‌ای نمی‌نمودند.

۵. «آنها را وادار می‌سازم که آفرینش (پاک) خدایی را تغییر دهند» و فطرت

توحید را به شرک بیالایند (وَلَا مَرَّنَهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ).

و این ضرر غیرقابل جبرانی است که شیطان بر پایه سعادت انسان می‌زند

زیرا حقایق را با یک سلسله اوهام و وساوس دگرگون می‌کند و به دنبال آن، سعادت

به شقاوت تبدیل می‌گردد.

این جمله اشاره به آن است که خداوند در نهاد اولی انسان، توحید

و یکتاپرستی و هرگونه صفت و خوی پسندیده‌ای را قرار داده است ولی

وسوسه‌های شیطانی و هوی و هوسها انسان را از این مسیر صحیح منحرف

می‌سازد و به بیراهه‌ها می‌کشاند.

در پایان یک اصل کلی را بیان کرده می‌فرماید: «و هرکس، شیطان را به جای

خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است» (وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ

دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا).

(آیه ۱۲۰) در این آیه چند نکته بیان شده که به منزله دلیل برای مطلب سابق

است. می‌فرماید: «شیطان به آنها وعده‌ها (ی دروغین) می‌دهد؛ و به آرزوها، سرگرم

می‌سازد؛ در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آنها وعده نمی‌دهد» (يَعِدُهُمْ وَيَمْنِيهِمْ

۱. این واژه از ماده «منی» گرفته شده که به معنی تقدیر و اندازه‌گیری است، ولی بسیاری اوقات به معنی

اندازه‌گیری‌های خیالی و آرزوهای موهوم به کار می‌رود.

وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.^۱

(آیه ۱۲۱) در این آیه سرنوشت نهایی پیروان شیطان چنین بیان شده: «آنها جایگاهشان جهنم است؛ و هیچ راه فراری ندارند» (أُولَئِكَ مَا يُؤْمِنُ بِهِمْ جَهَنَّمَ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا).^۲

(آیه ۱۲۲) در آیات گذشته خواندیم کسانی که شیطان را به جای خدا ولی خود انتخاب کنند، در زیان آشکاری هستند. شیطان به آنها وعده دروغین می دهد و با آرزوها سرگرم می سازد و وعده شیطان جز فریب و نیرنگ نیست. در برابر آنها، در این آیه سرانجام کار افراد باایمان را بیان کرده می فرماید: «و کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام داده اند، به زودی آنان را در باغهایی از بهشت وارد می کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است» (وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

این نعمت همانند نعمتهای این دنیا زودگذر و ناپایدار نیست بلکه مؤمنان «جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

این وعده همانند وعده های دروغین شیطان نیست بلکه «وعده حق خداوند است» (وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا).

«و کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا صادق تر باشد؟!» (وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا).

زیرا تخلف از وعده یا به خاطر ناتوانی است یا جهل و نیاز که تمام اینها از ساحت مقدس او دور است.

آیه ۱۲۳ شأن نزول: نقل شده مسلمانان و اهل کتاب هر کدام بر دیگری افتخار

۱. «غور» به معنی اثر آشکار چیزی است و غالباً به آثاری که ظاهری فریبنده و باطنی ناپسند دارد گفته می شود.

۲. «محیص» از ماده «حیص» به معنی عدول است. بنابراین، محیص به معنی وسیله عدول و راه فرار می آید.

می‌کردند. اهل کتاب می‌گفتند: پیامبر ما قبل از پیامبر شما بوده است، کتاب ما از کتاب شما سابقه دارتر است. مسلمانان می‌گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتابش آخرین و کامل‌ترین کتب آسمانی است. بنابراین ما بر شما امتیاز داریم. این آیه و آیه بعد نازل شد و بر این ادعاهای قلم بطلان کشید و ارزش هرکس را به اعمالش معرفی کرد.

تفسیر: امتیازات واقعی و دروغین - در این آیه و آیه بعد یکی از اساسی‌ترین پایه‌های اسلام بیان شده است که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ ربطی به ادعاهای و آرزوهای آنها ندارد، بلکه بستگی به عمل و ایمان دارد. این سنتی تغییرناپذیر و قانونی است که همه ملت‌ها در برابر آن یکسانند. نخست می‌فرماید: فضیلت و برتری «به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست» (لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ).

سپس اضافه می‌کند: «هرکس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می‌شود؛ و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت» (مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا).

(آیه ۱۲۴) «و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند؛ و کم‌ترین ستمی به آنها نخواهد شد» (وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا).

به این ترتیب، قرآن وابستگی‌های ادعایی و خیالی و اجتماعی و نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب بی‌فایده می‌شمرد و اساس را ایمان به مبانی مکتب و عمل به برنامه‌های آن معرفی می‌کند.

(آیه ۱۲۵) در آیه قبل سخن از تأثیر ایمان و عمل بود و اینکه انتساب به مذهب و آیین به تنهایی اثری ندارد، در این آیه برای اینکه سوء تفاهمی از بحث گذشته پیدا نشود برتری آیین اسلام بر همه آیینها را با این عبارت بیان کرده است: «دین و آیین چه کسی بهتر است از آن‌کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار

باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد؟! «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا».

در این آیه سه چیز مقیاس بهترین آیین شمرده شده:

۱. تسلیم مطلق در برابر خدا (أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ).

۲. نیکوکاری (وَهُوَ مُحْسِنٌ).

منظور از نیکوکاری در اینجا هرگونه نیکی با قلب و زبان و عمل است.

۳. پیروی از آیین خالص و پاک ابراهیم (وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا).

در پایان آیه دلیل تکیه کردن روی آیین ابراهیم را چنین بیان می‌کند: «و خدا

ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد» (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا).

(آیه ۱۲۶) در این آیه به مالکیت مطلقه پروردگار و احاطه فراگیر او اشاره

می‌کند می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست؛ و خداوند به هر

چیزی احاطه دارد» (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

مُحِيطًا).

اشاره به اینکه اگر خداوند ابراهیم را دوست خود انتخاب کرد به خاطر نیاز به

او نبود زیرا خدا از همگان بی نیاز است، بلکه به خاطر سجایا و صفات برجسته

ابراهیم بود.

(آیه ۱۲۷) باز هم حقوق زنان - این آیه به پاره‌ای از پرسشهایی که از طرف

مردم درباره زنان مخصوصاً دختران یتیم می‌شده پاسخ می‌گوید. می‌فرماید: «ای

پیامبر! از تو درباره حکم زنان سؤال می‌کنند؛ بگو: خداوند درباره آنان به شما پاسخ

می‌دهد» (وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ).

«یستفتونک» از ماده «فتوی» و «فتیا» گرفته شده که به معنی پاسخ به مسائل

مشکل است.

سپس می‌افزاید: «آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوقشان را به آنها

نمی‌دهید، و می‌خواهید با آنها ازدواج کنید» به شما پاسخ می‌دهد، و زشتی این

عمل ظالمانه را آشکار می‌سازد (وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ).

سپس دربارهٔ کودکان صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند، سفارش کرده می‌فرماید: «و نیز آنچه دربارهٔ کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است» (وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ).

بار دیگر دربارهٔ حقوق یتیمان تأکید کرده می‌گوید: و خدا به شما سفارش می‌کند که: «با یتیمان به عدالت رفتار کنید» (وَأَن تَقْوُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ).

در پایان آیه به این مسأله توجه می‌دهد که: «و آنچه از نیکی‌ها انجام می‌دهید، خداوند از آن آگاه است» و به شما پاداش شایسته می‌دهد (وَمَا تَفْعَلُوا مِن خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا).

آیه ۱۲۸ شأن نزول: نقل شده که رافع بن خدیج دو همسر داشت، یکی مسن و دیگری جوان. (بر اثر اختلاف)، همسر مسن خود را طلاق داد و، هنوز مدّت عدّه تمام نشده بود، به او گفت: اگر مایل باشی با تو آشتی می‌کنم ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدّم داشتم صبر کنی و اگر مایل باشی صبر می‌کنم مدّت عدّه تمام شود و از هم جدا شویم. زن پیشنهاد اوّل را پذیرفت و با هم آشتی کردند. آیه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت.

تفسیر: صلح بهتر است - در آیه ۳۴ و ۳۵ همین سوره احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود، در اینجا به مسأله نشوز مرد اشاره کرده می‌فرماید: «و اگر زنی، از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند» و زن یا مرد از پاره‌ای از حقوق خود، به خاطر صلح، صرف نظر نماید (وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا).

سپس برای تأکید موضوع می‌فرماید: «و صلح، بهتر است» (وَالصُّلْحُ خَيْرٌ).

این جمله کوتاه و پر معنی گرچه در آیه فوق در مورد اختلافات خانوادگی ذکر شده، ولی یک قانون جامع را بیان می‌کند که در همه جا اصل نخستین، دوستی و سازش است و نزاع و کشمکش برخلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام‌بخش

اوست، از این رو جز در موارد ضرورت نباید به آن متوسل شد.

سپس به سرچشمه بسیاری از نزاعها اشاره کرده می‌فرماید: «اگرچه مردم (طبق غریزه حُبِّ ذات، در این‌گونه موارد) بخل می‌ورزند» (وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ).

و هرکسی سعی می‌کند تمام حقوق خود را بی‌کم و کاست دریافت دارد، و همین سرچشمه نزاعها و کشمکشهاست.

بنابراین، اگر زن و مرد به این حقیقت توجه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است، سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت پیشه کنند، اضافه بر اینکه ریشه اختلافات خانوادگی از بین می‌رود، بسیاری از کشمکشهای اجتماعی نیز پایان می‌گیرد.

و برای اینکه مردان از حکم فوق سوءاستفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده می‌گوید: «و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و به‌خاطر صلح، گذشت نمایید)، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» و پاداش شایسته به شما خواهد داد (وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

(آیه ۱۲۹) عدالت، شرط تعدد همسر - از جمله‌ای که در پایان آیه قبل گذشت و در آن دستور به احسان و تقوا داده شده بود یک‌نوع تهدید در مورد شوهران استفاده می‌شود که آنها باید مراقب باشند کم‌ترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند. اکنون این توهم پیش می‌آید که مراعات عدالت حتی در مورد محبت و علاقه قلبی امکان‌پذیر نیست. بنابراین در برابر همسران متعدد چه باید کرد؟ آیه می‌گوید: «شما هرگز نمی‌توانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید» (وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ).

و برای اینکه مردان از این حکم سوءاستفاده نکنند، به دنبال این جمله می‌فرماید: اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل را از نظر محبت، میان همسران

رعایت کنید، «تمایل خود را به کَلْبی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی که شوهرش را از دست داده درآورید» (فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ).

در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده‌اند هشدار می‌دهد می‌گوید: «و اگر راه صلاح و پرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَإِنْ تَصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

(آیه ۱۳۰) سپس به این حقیقت اشاره می‌کند که اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت فرساست و جهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنها تیره و تار است، آنها مجبور نیستند تا پایان عمر با تلخ‌کامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند، بلکه می‌توانند از هم جدا شوند و در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند و از آینده وحشت نکنند زیرا «اگر از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آنها را با فضل و رحمت خود، بی‌نیاز می‌کند» و امید است همسران بهتر و زندگانی روشن‌تری در انتظارشان باشد (وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ).

«و خداوند، دارای فضل و کرم، و حکیم است» (وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا).

(آیه ۱۳۱) در آیه قبل به این حقیقت اشاره شد که اگر ضرورتی ایجاب کند که دو همسر از هم جدا شوند اقدام بر این کار بی‌مانع است و از آینده نترسند زیرا خداوند آنها را از فضل و کرم خود بی‌نیاز خواهد کرد، در این آیه می‌افزاید: ما قدرت بی‌نیاز نمودن آنها را داریم زیرا «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست» (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

کسی که چنین ملک بی‌انتهای قدرت بی‌پایان دارد از بی‌نیاز ساختن بندگان خود عاجز نخواهد بود.

سپس برای تأکید درباره پرهیزگاری در این مورد و هر مورد دیگر، می‌فرماید: «و ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، سفارش کردیم، (همچنین) به شما (نیز) سفارش می‌کنیم که از (نافرمانی) خدا بپرهیزید» (وَلَقَدْ

وَصَيِّبْنَا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ).

بعد روی سخن را به مسلمانان کرده می‌گوید: اجرای دستور تقوا به سود خود شماست، و خدا نیازی به آن ندارد «و اگر کافر شوید، (به خدا زبانی نمی‌رسد؛ زیرا) برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است؛ و خداوند، بی‌نیاز و ستوده است» (وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا).

(آیه ۱۳۲) پس از سفارش به تقوا، برای اینکه توهّم نشود که اطاعت این فرمان سودی برای خداوند دارد یا مخالفت آن زبانی به او می‌رساند، در این آیه برای سومین بار این جمله را تکرار می‌کند که: «برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است؛ و کافی است که خدا، حافظ و نگاهبان آنها باشد» (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا).

(آیه ۱۳۳) سپس می‌فرماید: «ای مردم، اگر او بخواهد، شما را از میان می‌برد و افراد دیگری را (به جای شما) می‌آورد؛ و خداوند، بر این کار تواناست» (إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ قَدِيرًا).

روایت شده که وقتی این آیه نازل شد پیامبر(ص) دست خود را به پشت سلمان زد و فرمود: «آن جمعیت اینها - مردم عجم و فارس - هستند.» این سخن در حقیقت پیش‌گویی از خدمات بزرگی می‌کند که ایرانیان مسلمان به اسلام کردند.

(آیه ۱۳۴) در این آیه سخن از کسانی به میان آمده که از ایمان به خدا دم می‌زنند و در میدانهای جهاد شرکت می‌کنند و دستورهای اسلام را به کار می‌بندند بدون اینکه هدف الهی داشته باشند، بلکه منظورشان به دست آوردن نتایج مادی مانند غنائم جنگی است. می‌فرماید: «کسانی که پاداش دنیوی بخواهند، (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند، در اشتباهند؛ زیرا) پاداش دنیا و آخرت نزد خداست» (مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

پس چرا به دنبال هر دو نمی‌روند؟

«و خداوند، شنوا و بیناست» از نیات همگان آگاه است و هر صدایی را می شنود، و هر صحنه‌ای را می بیند و از اعمال منافق صفتان اطلاع دارد (وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا).

(آیه ۱۳۵) عدالت اجتماعی - به تناسب دستورهایی که در آیات گذشته درباره اجرای عدالت در مورد یتیمان و همسران داده شده، در این آیه یک اصل اساسی درباره اجرای عدالت ذکر می کند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! کاملاً قیام به عدالت کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ). یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنید که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکنید.

سپس برای تأکید مطلب، مسأله شهادت را عنوان کرده می فرماید: به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و «برای خدا شهادت دهید، اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد» (شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ). از این جمله استفاده می شود که بستگان می توانند با حفظ اصول عدالت، به سود یا زیان یکدیگر، شهادت دهند.

سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده می فرماید: نه ملاحظه ثروت و ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران؛ چراکه «اگر آنها غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند» (إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا).

باز برای تأکید دستور می دهد: «از هوی و هوس پیروی نکنید؛ که از حق، منحرف خواهید شد» (فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا).

از این جمله به خوبی استفاده می شود که سرچشمه مظالم، هوی پرستی است و اگر اجتماعی هوی پرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت. بار دیگر به خاطر اهمیتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده می فرماید: «و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمایید،

خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است» (وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

آیه فوق توجّه فوق العاده اسلام را به مسأله عدالت اجتماعی در هر شکل و هر صورت کاملاً روشن می سازد و انواع تأکیدیاتی که در این چند جمله به کار رفته است نشان می دهد که اسلام تا چه اندازه در این مسأله مهمّ انسانی و اجتماعی حساسیت دارد. اگرچه با نهایت تأسّف، میان عمل مسلمانان و این دستور عالی اسلامی فاصله از زمین تا آسمان است - و همین یکی از اسرار عقب ماندگی آنهاست.

آیه ۱۳۶ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که این آیه درباره جمعی از بزرگان اهل کتاب مانند عبدالله بن سلام و اسد بن کعب و برادرش اسید بن کعب و جمعی دیگر نازل گردید. آنها خدمت پیامبر اسلام (ص) رسیدند و گفتند: ما به تو و کتاب آسمانی تو و موسی و تورات و عذیر ایمان می آوریم ولی به سایر انبیا و کتابهای آسمانی ایمان نداریم.

آیه نازل شد و به آنها تعلیم داد که باید به همه ایمان داشته باشید.

تفسیر: با توجّه به شأن نزول، روی سخن در آیه به جمعی از مؤمنان اهل کتاب است که پس از قبول اسلام، روی تعصّبهای خاصّی، تنها اظهار ایمان به مذهب سابق خود و آیین اسلام می کردند. قرآن به آنها توصیه می کند که تمام پیامبران و کتب آسمانی را به رسمیت بشناسند زیرا همه از سوی یک مبدأ مبعوث شده اند. از این رو آیه می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبرش، و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب (آسمانی) که پیش از این فرستاده است، ایمان (واقعی) بیاورید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ).

در پایان آیه سرنوشت کسانی را که از این واقعیتها غافل شوند بیان کرده می فرماید: «کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار

کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است» (وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا).

در حقیقت، ایمان به پنج اصل در این آیه لازم شمرده شده است. یعنی علاوه بر ایمان به مبدأ و معاد، ایمان به کتب آسمانی و انبیا و فرشتگان نیز لازم است.

(آیه ۱۳۷) سرنوشت منافقان لجوج - به تناسب بحثی که در آیه قبل درباره کافران و گمراهی دور و دراز آنها بود، در اینجا قرآن به حالت جمعی از آنان اشاره کرده که هر روز شکل تازه‌ای به خود می‌گیرند؛ روزی در صف مؤمنان و روز دیگر در صف کفار و باز در صف مؤمنان و سپس در صفوف کافران متعصب و خطرناک قرار می‌گیرند و سرانجام در حال کفر و بی‌ایمانی جان می‌دهند.

این آیه درباره سرنوشت چنین افرادی می‌گوید: «کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید، و آنها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد» (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا كَفَرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا يَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا).

(آیه ۱۳۸) در این آیه می‌گوید: «به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنهاست!» (بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

(آیه ۱۳۹) و در این آیه این دسته از منافقان چنین توصیف شده‌اند: «همانها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند» (الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

سپس می‌گوید: هدف آنها از این انتخاب چیست؟ «آیا عزت و آبرو نزد آنان می‌جویند با اینکه همه عزت‌ها از آن خداست؟!» (أَيَّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا).

زیرا عزت همواره از علم و قدرت سرچشمه می‌گیرد و اینها که قدرت و علمشان ناچیز است، کاری از دستشان ساخته نیست که بتوانند منشأ عزتی باشند.

این آیه به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که عزت خود را در زندگی، اعم از شئون اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و مانند آن، در دوستی با دشمنان اسلام نجویند زیرا هر روز که منافع آنها اقتضا کند صمیمی‌ترین متحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش می‌روند که گویی هرگز با هم آشنایی نداشتند، چنانکه تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است.

آیه ۱۴۰ شأن نزول درباره نزل این آیه از ابن عباس نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می‌نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزا می‌شد. آیه نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.

تفسیر: در مجلس گناه ننشینید در آیه ۶۸ سوره انعام صریحاً به پیامبر(ص) دستور داده است که: «هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند.»

این آیه بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می‌کند و به مسلمانان هشدار می‌دهد می‌گوید: «و خداوند این حکم را در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند» (وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ).

سپس نتیجه این کار را چنین بیان می‌کند: اگر در این‌گونه مجالس شرکت کنید «شما هم مثل آنان خواهید بود» و سرنوشتتان، سرنوشت آنهاست (إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ).

باز برای تأکید این مطلب می‌افزاید: شرکت در این‌گونه جلسات نشانه روح نفاق است. «خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند» (إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا).

از این آیه چند نکته استفاده می‌شود:

۱. شرکت در جلسات گناه به منزله شرکت در گناه است زیرا یک‌نوع رضایت

و امضای عملی محسوب می‌شود.

۲. نهی از منکر اگر به صورت مثبت امکان‌پذیر نباشد باید به صورت منفی انجام گیرد. یعنی انسان از محیط و مجلس گناه دور شود.

۳. نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد، مانعی ندارد.

۴. مجامله با این‌گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است.

(آیه ۱۴۱) **صفات منافقان** - این آیه و آیات بعد قسمت دیگری از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آنها را بازگو می‌کند. می‌فرماید: «(منافقان) همانها (هستند) که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم؟! پس ما نیز در افتخارات و غنائم شریکیم (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ).

«و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، به آنان می‌گویند: مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان تشویق نمی‌کردیم؟! پس با شما شریک خواهیم بود (وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

سپس قرآن عاقبت آنها را با یک جمله کوتاه بیان می‌کند می‌گوید: سرانجام روزی فرا می‌رسد که نقاب از چهره زشتشان برداشته می‌شود. آری، «خداوند در روز رستاخیز، میان شما داوری می‌کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

و برای اینکه مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه می‌افزاید: «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است» (وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَيًّا).

یعنی کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد باایمان چیره نخواهند شد.

و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدانهای مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان، مؤمنان واقعی نیستند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه علم و آگاهی لازم که اسلام آن را از لحظه

تولد تا مرگ بر همه لازم شمرده است دارند.

(آیه ۱۴۲) در این آیه و آیه بعد پنج صفت دیگر از صفات منافقان آمده

است:

۱. آنها برای رسیدن به اهداف شوم خود از راه خدعه وارد می‌شوند و حتی می‌خواهند به خدا نیرنگ زنند، در حالی که در همان لحظات که در صدد چنین کاری هستند در یک‌نوع خدعه واقع شده‌اند زیرا برای به‌دست آوردن سرمایه‌های ناچیزی سرمایه‌های بزرگ وجود خود را از دست می‌دهند. آیه می‌گوید: «مُتَّافِقِينَ» می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آنها را فریب می‌دهد» (إِنَّ الْمُتَّافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ).

۲. آنها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی‌برند. به همین دلیل، «هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند» (وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالًا).

۳. آنها چون به خدا و وعده‌های بزرگ او ایمان ندارند، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند «در برابر مردم ریا می‌کنند» (يُرَاءُونَ النَّاسَ).

۴. «و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند» (وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۱۴۳) ۵. «آنها افراد بی‌هدفی هستند که نه سوی اینها، و نه سوی آنها» (نَهْ فِي صِفِّ الْمُؤْمِنِينَ قَرَار دَارِنْد و نَهْ فِي صِفِّ كَافِرَانَ) (مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ).

در پایان آیه سرنوشت آنها را چنین بیان می‌کند: آنها کسانی هستند که بر اثر اعمالشان، خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه‌ها گمراهشان ساخته «و هرکس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت» (وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَكَرُّهُ تَجِدْ لَهُ سَبِيلًا).

(آیه ۱۴۴) در آیات گذشته به گوشه‌ای از صفات منافقان و کافران اشاره شد، در این آیه می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و

تکیه گاه خود قرار ندهید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

چراکه این عمل قانون شکنی آشکار و شرک به خداوند است و، با توجه به قانون عدالت پروردگار، موجب استحقاق مجازات شدیدی است. از این رو به دنبال آن می فرماید: «آیا می خواهید (با این عمل)، دلیل آشکاری بر ضد خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟!» (أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا).^۱

(آیه ۱۴۵) در این آیه برای روشن ساختن حال منافقانی که این دسته از مسلمانان غافل، طوق دوستی آنان را برگردن می نهند، می فرماید: «منافقان در پایین ترین درکات دوزخ قرار دارند؛ و هرگز یابوری برای آنها نخواهی یافت» (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا).^۲

از این آیه به خوبی استفاده می شود که از نظر اسلام، نفاق بدترین انواع کفر و منافقان دورترین مردم از خدا هستند. به همین دلیل، جایگاه آنها بدترین و پست ترین نقطه دوزخ است.

(آیه ۱۴۶) اما برای اینکه روشن شود حتی این افراد فوق العاده آلوده، راه بازگشت به سوی خدا و اصلاح موقعیت خویشان دارند، اضافه می کند: «مگر آنها که توبه کنند، و جبران و اصلاح نمایند و به (دامن لطف) خدا، چنگ زنند، و دین خود را برای خدا خالص کنند» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ).

«آنها با مؤمنان خواهند بود» (فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ).
 «و خداوند به افراد باایمان، پاداش عظیمی خواهد داد» (وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا).

۱. «سلطان» از ماده «سلاطه» به معنی قدرت بر متهور ساختن دیگری گرفته شده است. خود واژه سلطان معنی اسم مصدری دارد و به هرگونه تسلط اطلاق می شود. به همین جهت، به «دلیل» که باعث تسلط انسان بر دیگری است نیز سلطان گفته می شود.

۲. «درک» عمیق ترین نقطه قعر دریاست و به آخرین ریسمانهایی که به یکدیگر می پیوندند و به قعر دریا می رسند، درک گفته می شود.

(آیه ۱۴۷) مجازاتهای خدا انتقامی نیست - در این آیه به این واقعیت مهم اشاره شده که مجازاتهای الهی جنبه قدرت‌نمایی یا انتقام ندارد زیرا همه اینها لازمه نقص و کمبود است که ذات پاک خدا از آنها می‌رست، بلکه این مجازاتها بازتابها و نتایج سوءاعمال و عقاید خود انسانهاست. از این رو آیه می‌فرماید: «خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید؟! (وَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ ءَامَنْتُمْ).

یعنی اگر شما ایمان و عمل صالح داشته باشید و از مواهب الهی سوءاستفاده نکنید، بی‌شک کم‌ترین مجازاتی دامن شما را نخواهد گرفت. و برای تأکید این موضوع می‌افزاید: «خدا شکرگزار و آگاه است؛ اعمال و نیات شما را می‌داند، و به اعمال نیک، پاداش نیک می‌دهد (وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا).

در آیه فوق موضوع «شکرگزاری» بر «ایمان» مقدم شده است، چرا که تا انسان نعمتها و مواهب خدا را نشناسد و به مقام شکرگزاری نرسد نمی‌تواند خود او را بشناسد - دقت کنید.

آغاز جزء ششم قرآن مجید

(آیه ۱۴۸) در این آیه و آیه بعد به بخشی از دستورهای اخلاقی اسلام اشاره شده است. نخست می‌فرماید: «خدا دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدیها (دیگران) را اظهار کند» (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ).

زیرا همان‌گونه که خداوند «ستار العیوب» است، دوست ندارد که افراد بشر

عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند.

سپس به بعضی از امور که مجوز این‌گونه اعمال می‌شود، اشاره کرده می‌فرماید: «مگر آن‌کس که مورد ستم واقع شده باشد» (إِلَّا مَنْ ظَلِمَ).

چنین افراد برای دفاع از خویشتن در برابر ظلمِ ظالم حق دارند اقدام به شکایت کنند یا از مظالم و ستمگریها آشکارا مذمت و انتقاد و غیبت نمایند.

در پایان آیه - همان‌طور که روش قرآن است - برای اینکه افرادی از این استثنا نیز سوءاستفاده نکنند و به بهانه این‌که مظلوم واقع شده‌اند عیوب مردم را بدون جهت آشکار ن سازند، می‌فرماید: «خداوند، شنوا و دانا است» (وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا).

(آیه ۱۴۹) در این آیه به نقطه مقابل این حکم اشاره کرده می‌فرماید: «اگر نیکی‌ها را آشکار و یا مخفی سازید، و از بدیها گذشت نمایید، خداوند آمرزنده و تواناست» و با اینکه قادر بر انتقام است، عفو و گذشت می‌کند (إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا).

(آیه ۱۵۰) میان پیامبران تبعیض نیست - در این آیه و آیه بعد توصیفی از حال جمعی از کافران و مؤمنان و سرنوشت آنها آمده است و آیات گذشته را که درباره منافقان بود تکمیل می‌کند. نخست به کسانی که میان پیامبران الهی فرق گذاشته، بعضی را بر حق و بعضی را بر باطل می‌دانند، اشاره کرده می‌فرماید: «کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب پیدا کنند...» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا).

در حقیقت، این جمله حال یهودیان و مسیحیان را روشن می‌سازد که یهودیان، مسیح را به رسمیت نمی‌شناختند و هر دو، پیامبر اسلام (ص) را، در حالی که طبق کتب آسمانی آنها، نبوت این پیامبران برایشان ثابت شده بود. بنابراین،

ایمان آنها حتی در مواردی که نسبت به آن اظهار ایمان می‌کنند، بی ارزش قلمداد شده است چراکه از روح حق‌جویی سرچشمه نمی‌گیرد.

(آیه ۱۵۱) در این آیه ماهیت این افراد را بیان کرده می‌فرماید: «آنها کافران حقیقی اند» (أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا).

در پایان آیه آنها را تهدید کرده می‌گوید: «و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم» (وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا).

توصیف عذاب به «مهین» (خوارکننده)، ممکن است از این جهت باشد که آنها با تفرقه انداختن میان پیامبران خدا، در واقع به جمعی از آنان توهین کرده‌اند و باید عذابشان متناسب با عملشان باشد.

(آیه ۱۵۲) در این آیه به وضع مؤمنان و سرنوشتشان اشاره کرده می‌گوید: «کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده، و میان احدی از آنها فرق نمی‌گذارند، پاداششان را خواهد داد» (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ).

البته ایمان به پیامبران و به رسمیت شناختن آنها منافات با این ندارد که بعضی را از بعضی برتر بدانیم.

در پایان آیه به این مطلب اشاره می‌کند که اگر این دسته از مؤمنان در گذشته مرتکب چنان تعصبات و تفرقه‌ها و گناهان دیگر شدند، اگر ایمان خود را خالص کرده و به سوی خدا بازگردند آنها را می‌بخشد؛ «خداوند، آمرزنده و مهربان است» (وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

آیه ۱۵۳ شأن نزول: جمعی از یهود نزد پیامبر اسلام (ص) آمدند و گفتند: اگر تو پیغمبر خدایی کتاب آسمانی خود را یک جا به ما عرضه کن، همان‌طور که موسی تورات را یک جا آورد. این آیه و آیه بعد نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر: بهانه‌جویی یهود - در این آیه نخست به درخواست اهل کتاب (یهود) اشاره می‌کند می‌گوید: «اهل کتاب از تو می‌خواهند کتابی از آسمان (یک جا) بر آنها

نازل کنی»، در حالی که این یک بهانه است (يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ).

بی شک آنها در این تقاضای خود حسن نیت نداشتند زیرا هدف از نزول کتاب آسمانی همان ارشاد و هدایت و تربیت است که گاهی این هدف با نزول کتاب آسمانی یک جا تأمین می شود و گاهی تدریجی بودن آن به این هدف بیش تر کمک می کند. از این رو به دنبال این تقاضا، خداوند به عدم حسن نیت آنها اشاره کرده و، ضمن تسلّی به پیامبر خود، سابقه لجاجت و بهانه جویی یهود را در برابر موسی بن عمران بازگو می کند می گوید: «آنها از موسی، بزرگ تر از این را خواستند، و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده!» (فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً).

این درخواست عجیب و غیر منطقی که نوعی از عقیده بت پرستان را منعکس می ساخت و خدا را جسم و محدود معرفی می کرد، بدون شک از لجاجت و عناد سرچشمه گرفته بود؛ «و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آنها را فرا گرفت» (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ).

سپس به یکی دیگر از اعمال زشتشان که مسأله گوساله پرستی بود اشاره می کند می گوید: «سپس گوساله (سامری) را، پس از آن همه دلایل روشن که برای آنها آمد، (به خدایی) انتخاب کردند» (ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ).

«ولی ما از آن درگذشتیم (و عفو کردیم) و به موسی، برهان آشکاری دادیم» (فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَءَاتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا).

(آیه ۱۵۴) باز آنها از خواب غفلت بیدار نشدند. به همین جهت، «کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم، و به آنها گفتیم: (برای توبه)، از در (بیت المقدس) با خضوع درآیید. و (نیز) گفتیم: روز شنبه تعدی نکنید (و دست از کار بکشید). و از آنان (در برابر همه اینها)، پیمان محکمی گرفتیم» اما به هیچ یک از این پیمانها وفا نکردند (وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا

الْبَابِ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا).

(آیه ۱۵۵) گوشه دیگری از خلفکاری های بنی اسرائیل و کارشکنی ها و دشمنی های آنها با پیامبران خدا اشاره کرده است. نخست به پیمان شکنی و کفر جمعی از آنها و قتل پیامبران به دست آنان اشاره کرده می فرماید: «ما آنها را به خاطر پیمان شکنی» از رحمت خود دور ساختیم یا قسمتی از نعمتهای پاکیزه را بر آنان تحریم نمودیم (فَبِمَا نَقُضِهِم مِّيثَاقَهُمْ).

و به دنبال این پیمان شکنی، «آیات خدا را انکار کردند» راه مخالفت پیش گرفتند (وَ كُفِّرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ).

و به این نیز قناعت نکردند، بلکه به جنایت بزرگ دیگری دست زدند و آن «کشتن پیامبران به ناحق» بود (وَ قَتَلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ).

آنها به قدری در اعمال خلاف جسور و بی باک بودند که از روی استهزا «می گفتند: بر دلهای ما، پرده افکنده شده و سخنان پیامبر را درک نمی کنیم» (وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ).

قرآن در ادامه می افزاید: دلهای آنها مَهر شده و هیچ گونه حقی در آن نفوذ نمی کند ولی عامل کفر و بی ایمانی، خود آنها هستند. به همین دلیل، جز افراد کمی، که خود را از این گونه لجاجتها برکنار داشته اند، ایمان نمی آورند. می فرماید: «آری، خداوند به علت کفرشان، بر دلهای آنها مَهر زده؛ که جز عده کمی (که راه حق می پویند و لجاج ندارند)، ایمان نمی آورند» (بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۱۵۶) «و (نیز) به خاطر کفرشان، و تهمت بزرگی که بر مریم زدند» (وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا).

(آیه ۱۵۷) «و گفتارشان که: ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» (وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ).

شاید تعبیر «رسول الله» را در مورد مسیح، از روی استهزا می‌گفتند.

«در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد» و دیگری را که شباهت به او داشت اشتباهاً بر دار زدند (وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ).

سپس قرآن می‌گوید: «و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند» (وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ).
آن‌گاه قرآن به عنوان تأکید مطلب می‌گوید: «و قطعاً او را نکشتند» (وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا).

(آیه ۱۵۸) «بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است» (بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

اگر قرآن روی مصلوب نشدن مسیح (ع) تکیه کرده، به خاطر این است که عقیده خرافی فدائ (بازخرید گناهان امت) را به شدت بگوید، تا مسیحیان نجات را در گرو اعمال خویش ببینند، نه در پناه بردن به صلیب.

(آیه ۱۵۹) در تفسیر این آیه دو احتمال است که هر یک به جهاتی قابل ملاحظه است:

۱. آیه می‌فرماید: «و هیچ‌یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [= حضرت مسیح] ایمان می‌آورد» (وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ).

و آن هنگامی است که انسان در آستانه مرگ قرار می‌گیرد و، ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می‌گردد، پرده‌ها از برابر چشم او کنار می‌رود و بسیاری از حقایق را می‌بیند، در این موقع چشم حقیقت بین او مقام مسیح را مشاهده می‌کند و، در برابر او تسلیم می‌گردد، آنها که منکر او شدند به او مؤمن می‌شوند و کسانی که او را خدا دانستند به اشتباه خود پی می‌برند، در حالی که این ایمان هیچ سودی برای آنها ندارد. پس چه بهتر، اکنون که ایمان مفید است مؤمن

شوند.

۲. منظور این است که اهل کتاب به حضرت مسیح (ع) پیش از مرگ او ایمان می‌آورند، یهودیان او را به نبوت می‌پذیرند و مسیحیان دست از الوهیت او می‌کشند و این به هنگامی است که مسیح، طبق روایات اسلامی، در موقع ظهور حضرت مهدی (عج) از آسمان فرود می‌آید و پشت سر او نماز می‌گذارد و یهود و نصاری نیز او را می‌بینند و به او و مهدی (عج) ایمان می‌آورند. روشن است که مسیح، به حکم اینکه آیینش مربوط به گذشته بوده، وظیفه دارد در این زمان از آیین موجود یعنی اسلام که مهدی (عج) مجری آن است، پیروی کند.

در پایان آیه می‌فرماید: «و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود» (وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا).

منظور از گواهی مسیح بر ضد آنها این است که او گواهی می‌دهد که تبلیغ رسالت کرده و آنها را هیچ‌گاه به الوهیت خود دعوت ننموده، بلکه به ربوبیت پروردگار جهانیان دعوت کرده است.

(آیه ۱۶۰) **سرنوشت صالحان و ناصالحان یهود** - در آیات گذشته به چند نمونه از خلافت‌کاری‌های یهود اشاره شد، در این آیه و دو آیه بعد نیز پس از ذکر چند قسمت دیگر از اعمال ناشایست آنها کيفرهایی را که بر اثر این اعمال در دنیا و آخرت دامانشان را گرفته و می‌گیرد بیان می‌دارد.

نخست می‌فرماید: «به خاطر ظلمی که از یهود صادر شد، و (نیز) به خاطر جلوگیری بسیار آنها از راه خدا، بخشی از چیزهای پاکیزه را، که بر آنها حلال بود، حرام کردیم» (فَبَطَّلْنَا مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَدَّلْنَا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا).^۱

(آیه ۱۶۱) «و (همچنین) به خاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده

۱. در مورد تحریم طیبات رجوع کنید به سوره أنعام (۶)، آیه ۱۴۶.

بودند؛ و خوردن اموال مردم به باطل»، همه اینها سبب شد که گرفتار آن محرومیت شوند (وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ).

گذشته از این کیفر دنیوی، آنها را به کیفرهای اخروی گرفتار خواهیم ساخت «و برای کافران آنها، عذاب دردناکی آماده کرده ایم» (وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

(آیه ۱۶۲) سپس به این واقعیت مهم اشاره می‌کند که مذمت و نکوهش قرآن از یهود به هیچ وجه جنبه مبارزه نژادی و طایفه‌ای ندارد. اسلام هیچ نژادی را به عنوان «نژاد» مذمت نمی‌کند، بلکه نکوهشهای آن تنها متوجه آلودگان و منحرفان است. از این رو در این آیه افراد باایمان و پاکدامن یهود را استثنا کرده و مورد ستایش قرار داده و پاداش بزرگی به آنها نوید می‌دهد. می‌گوید: «ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام)، به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می‌آورند. (همچنین) نمازگزاران و زکات‌دهندگان و ایمان‌آوردگان به خدا و روز قیامت، به زودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد» (لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُتَّقِينَ الصَّالِحِينَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا).

به همین دلیل، می‌بینیم که جمعی از بزرگان یهود، هنگام ظهور پیامبر اسلام (ص) و مشاهده دلایل حقیقت او، به اسلام گرویدند و با جان و دل از آن حمایت کردند و مورد احترام پیامبر و سایر مسلمانان بودند.

(آیه ۱۶۳) در آیات گذشته خواندیم که یهود در میان پیامبران خدا تفرقه می‌افکندند، بعضی را تصدیق و بعضی را انکار می‌کردند. در این آیه بار دیگر به آنها پاسخ می‌گوید که: «ما بر تو وحی فرستادیم؛ همان‌گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [=بنی اسرائیل] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود زبور دادیم» (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا

إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا).

(آیه ۱۶۴) در این آیه می‌افزاید: پیامبرانی که وحی بر آنان نازل گردید منحصر به اینها نبودند، بلکه «پیامبرانی که سرگذشت آنها را برای تو بازگفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم» همگی وحی الهی بر آنها نازل گردید (و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ).

«و خداوند با موسی سخن گفت» و این امتیاز، از آن او بود (وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا).

(آیه ۱۶۵) بنابراین، رشته وحی همیشه در میان بشر بوده است. چگونه ممکن است افراد انسان را بدون راهنما و رهبر بگذاریم و در عین حال برای آنها مسوولیت و تکلیف قائل شویم؟ «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجّتی برای مردم بر خدا باقی نماند» و بر همه اتمام حجّت شود (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ عَلَىٰ اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ).

خداوند برنامه ارسال این رهبران را دقیقاً تنظیم و اجرا نموده؛ «و خداوند، توانا و حکیم است» (وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

حکمت او ایجاب می‌کند که این کار عملی شود و قدرت او راه را هموار می‌سازد.

(آیه ۱۶۶) در این آیه به پیامبر تسلی می‌دهد که اگر این جمعیت، رسالت تو را انکار کردند اهمیتی ندارد. «ولی خداوند گواهی می‌دهد به آنچه بر تو نازل کرده» (لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ).

و البته انتخاب تو برای این منصب بی حساب نبوده، بلکه این آیات را «از روی علمش نازل کرده است» (أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ).

در پایان آیه می‌افزاید: «و فرشتگان (نیز) گواهی می‌دهند؛ هر چند گواهی خدا کافی است» (وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا).

(آیه ۱۶۷) در آیات گذشته بحثهایی دربارهٔ افراد بی‌ایمان و باایمان ذکر شده بود، در این آیه به دسته‌ای دیگر اشاره می‌کند که بدترین نوع کفر را انتخاب کردند، کسانی که علاوه بر گمراهی خود، برای گمراه ساختن دیگران کوشش می‌کنند. می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند، (و مردم را) از راه خدا بازداشتند، در گمراهی دوری گرفتار شده‌اند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا).

(آیه ۱۶۸) در این آیه می‌افزاید: «کسانی که کافر شدند، (به خود و دیگران) ستم کردند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا). (آیه ۱۶۹) «مگر به راه دوزخ، که جاودانه در آن خواهند ماند» (إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

آنها باید بدانند که این تهدید الهی صورت می‌پذیرد زیرا: «این‌کار برای خدا آسان است» (وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

(آیه ۱۷۰) در آیات گذشته سرنوشت افراد بی‌ایمان بیان شد، در این آیه دعوت به سوی ایمان آمیخته با ذکر نتیجه آن می‌کند و با تعبیرات مختلفی که شوق و علاقهٔ انسان را برمی‌انگیزد، همهٔ مردم را به این هدف عالی تشویق می‌نماید. نخست می‌گوید: «ای مردم، پیامبری که انتظارش را می‌کشیدید، حق را از جانب پروردگارتان آورد» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ). بعد می‌افزاید: «به او ایمان بیاورید که برای شما بهتر است» (فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و اگر کافر شوید، (به خدا زبانی نمی‌رسد، زیرا) آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست» (وَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

«و خداوند، دانا و حکیم است» (وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

دستورهایی را که به شما داده و برنامه‌هایی را که تنظیم کرده همگی روی

فلسفه و مصالحی بوده و به سود شماسست.

(آیه ۱۷۱) تثلیث موهوم است - به تناسب بحثهایی که درباره اهل کتاب و کفار بود، در این آیه و آیه بعد به یکی از مهم ترین انحرافات جامعه مسیحیت یعنی مسأله تثلیث و خدایان سه گانه اشاره کرده و آنها را از این انحراف بزرگ برحذر می دارد.

نخست به آنان اخطار می کند که: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید؛ و درباره خدا، غیر از حق نگویند» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ).

مسأله «غلو» درباره پیشوایان، یکی از مهم ترین سرچشمه های انحراف در ادیان آسمانی بوده است. به همین جهت، اسلام درباره غلات سختگیری کرده و در کتب عقاید و فقه، آنها از بدترین کفار معرفی شده اند.

سپس به چند نکته که هرکدام در حکم دلیلی بر ابطال تثلیث و الوهیت مسیح است اشاره می کند:

۱. «مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا بود» (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ).

این تعبیر خاطرنشان می سازد که مسیح همچون سایر افراد انسان، در رحم مادر قرار داشت و دوران جنینی را گذراند و همانند سایر افراد بشر متولد شد، شیر خورد و در آغوش مادر پرورش یافت. یعنی تمام صفات بشری در او بود. چگونه ممکن است چنین کسی که مضمول و محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است، خداوندی ازلی و ابدی باشد؟

اما اینکه «عیسی فرستاده خدا بود»، این موقعیت نیز تناسبی با الوهیت او ندارد.

۲. «و کلمه (و مخلوق) اوست؛ که او را به مریم القا نمود» (وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ).

این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح کند، همان طور که «کلمات» مخلوق ماست موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند.

۳. «و روحی (شایسته) از طرف او بود» (وَرُوحٌ مِنْهُ).

این تعبیر که در مورد آفرینش آدم و به یک معنی آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجود انسانها عموماً و مسیح و پیامبران خصوصاً قرار داد.

شگفت آور اینکه مسیحیان تولد عیسی را از مادر بدون وجود پدر، دلیلی بر الوهیت او می گیرند در حالی که فراموش کرده اند که آدم بدون پدر و مادر وجود یافت و این خلقت خاص را هیچ کس دلیل بر الوهیت او نمی داند.

سپس قرآن به دنبال این بیان می گوید: «بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید؛ و نگویید: (خداوند) سه گانه است (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است» (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ).

بار دیگر تأکید می کند: «خدا، تنها معبود یگانه است» (إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ).

یعنی شما قبول دارید که در عین تثلیث، خدا یگانه است، در حالی که اگر فرزندی داشته باشد شبیه او خواهد بود و با این حال یگانگی معنی ندارد. «او منزّه است که فرزندی داشته باشد» (سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ).

بلکه «از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین است» (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

همگی مخلوق اویند و او خالق آنهاست و مسیح نیز یکی از این مخلوقات اوست.

چگونه می توان یک حالت استثنایی برای وی قائل شد؟ آیا مملوک و مخلوق می تواند فرزند مالک و خالق خود باشد؟ خداوند نه تنها خالق و مالک آنهاست، بلکه مدبّر و حافظ و رازق و سرپرست آنها نیز می باشد «و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است» (وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا).

خدایی که ازلی و ابدی است و سرپرستی همه موجودات را از ازل تا ابد بر

عهده دارد، چه نیازی به فرزند دارد، مگر او همانند ماست که برای بعد از مرگ خود جانشین بخواهد؟

آیه ۱۷۲ شأن نزول: روایت شده که طایفه‌ای از مسیحیان نجران خدمت پیامبر اسلام (ص) رسیدند و عرض کردند: چرا نسبت به پیشوای ما خرده می‌گیری؟ حضرت فرمود: من چه عیبی بر او گذاشتم؟ گفتند: تو می‌گویی او بنده خدا و پیامبر او بوده است. آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر: مسیح بنده خدا بود - پیوند و ارتباط این آیه با آیات گذشته که درباره نفی الوهیت مسیح و ابطال مسأله تثلیث بود، آشکار است.

نخست با بیان دیگری مسأله الوهیت مسیح را ابطال می‌کند می‌گوید: شما چگونه معتقد به الوهیت عیسی هستید در حالی که «هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد؛ و نه فرشتگان او» از این ابا دارند (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ).

و مسلم است کسی که خود عبادت‌کننده است، معنی ندارد که معبود باشد. در حدیثی آمده که امام علی بن موسی الرضا (ع) برای محکوم ساختن مسیحیان منحرف که مدعی الوهیت او بودند، به جاثلیق، بزرگ مسیحیان فرمود: «عیسی (ع) همه چیزش خوب بود، تنها عیبش این بود که عبادت چندانی نداشت. مرد مسیحی برآشفته و به امام گفت: چه اشتباه بزرگی می‌کنی، اتفاقاً او از عابدترین مردم بود. امام فوراً فرمود: او چه کسی را عبادت می‌کرد؟ آیا کسی جز خدا را می‌پرستید؟ بنابراین، به اعتراف خودت، مسیح بنده و مخلوق و عبادت‌کننده خدا بود، نه معبود و خدا. مرد مسیحی خاموش شد و پاسخی نداشت.»

سپس قرآن می‌افزاید: «و آنها که از عبودیت و بندگی او، روی برتابند و تکبر کنند، به زودی همه آنها را (در قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد» و به هر کدام کیفر مناسب خواهد داد (وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِي وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيَّ جَمِيعًا). (آیه ۱۷۳)

«اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان

را به طور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و آنها که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یآوری نخواهند یافت» (فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

(آیه ۱۷۴) نور آشکار - در تعقیب بحثهایی که درباره انحرافات اهل کتاب از اصل توحید و اصول تعلیمات انبیا در آیات سابق گذشت، در این آیه و آیه بعد سخن نهایی گفته شده و راه نجات مشخص گردیده است. آیه عموم مردم جهان را مخاطب ساخته می‌گوید: «ای مردم، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ و نور آشکاری به سوی شما نازل کردیم» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا).

منظور از «برهان»، شخص پیامبر اسلام (ص) و منظور از «نور»، قرآن مجید است که در آیات دیگر نیز از آن تعبیر به نور شده است.

(آیه ۱۷۵) در این آیه نتیجه پیروی از این برهان و نور را چنین شرح می‌دهد: «اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به آن (کتاب آسمانی) چنگ زدند، به زودی همه را در رحمت و فضل خود، وارد خواهد ساخت؛ و در راه راستی به سوی خودش هدایت می‌کند» (فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا).

آیه ۱۷۶ شأن نزول: از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفت: من به شدت بیمار بودم، پیامبر (ص) به عیادت من آمد و در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید. من که در اندیشه مرگ بودم به حضرت عرض کردم: وارث من فقط خواهرانم هستند، میراث آنها چگونه است؟

این آیه که آیه «فرائض» نام دارد، نازل شد و میراث آنها را روشن ساخت. به عقیده بعضی، این آخرین آیه‌ای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر اسلام (ص) نازل گردید.

تفسیر: این آیه مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند. همان‌طور که در اوایل این سوره - در تفسیر آیه ۱۲ - گفتیم، درباره ارث خواهران و برادران دو آیه در قرآن نازل شده است: یکی همان آیه ۱۲ که ناظر به برادران و خواهران «مادری» است و دیگر آیه مورد بحث که درباره خواهران و برادران «پدری و مادری» یا «پدری» سخن می‌گوید. می‌فرماید: «از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو: خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند» (يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ).

سپس به چند حکم اشاره می‌نماید:

۱. «اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد» (إِنَّ أَمْوَالَ هَٰلِكَ لَيَسَّ لَهَا وَوَلَدٌ لَّهَا أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ).

۲. «و (اگر خواهری از دنیا برود، و وارث او یک برادر باشد)، او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (میّت) فرزند نداشته باشد» (وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَوَلَدٌ).

۳. «و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند» (فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ).

۴. «و اگر برادران و خواهران با هم باشند، تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند؛ و) برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است» (وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ).

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست» (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

آیه فوق ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزندی نداشته باشند، بیان می‌کند. با توجه به آیات آغاز این سوره، پدر و مادر در ردیف فرزندان یعنی در

طبقهٔ اول ارث قرار دارند.

«پایان تفسیر سورهٔ نساء»

سورهٔ مائده [۵]

در مدینه نازل شده و ۱۲۰ آیه دارد.

محتوای سوره: این سوره که در حجّة الوداع، بین مکه و مدینه نازل شده محتوی یک سلسله معارف، عقاید اسلامی، احکام و وظایف دینی است. در قسمت اول به مسألهٔ ولایت و رهبری بعد از پیامبر اسلام (ص) و مسألهٔ تثلیث مسیحیان، همچنین قسمتهایی از مسائل مربوط به رستاخیز و بازخواست از انبیا در مورد امت‌هایشان اشاره شده است. و در قسمت دوم، مسألهٔ وفا به پیمانها، عدالت اجتماعی، شهادت به عدل و تحریم قتل نفس و به تناسب آن داستان فرزندان آدم و قتل هابیل به وسیلهٔ قابیل، همچنین توضیح قسمتهایی از غذاهای حلال و حرام و قسمتی از احکام وضو و تیمّم آمده است. نامگذاری آن به سورهٔ «مائده» به خاطر این است که داستان نزول مائده^۱ برای یاران مسیح در آیهٔ ۱۱۴ این سوره ذکر شده است.

۱. «مائده» در اصل به طبقی گویند که در آن غذا باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آیه ۱) لزوم وفا به عهد و پیمان - از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده می‌شود که این آخرین سوره و یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر (ص) نازل شده است.

به خاطر همین موقعیت خاص، در این سوره روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه‌های دینی و مسأله رهبری امت و جانشینی پیامبر تأکید شده است. شاید بدین جهت است که با مسأله لزوم وفا به عهد و پیمان آغاز شده و در نخستین جمله می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمانها (و قراردادها) وفا کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ).

تا به این وسیله افراد باایمان را به پیمان‌هایی که در گذشته با خدا بسته‌اند یا در این سوره به آن اشاره شده است، ملزم بنماید.

آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به پیمان‌هایی است که میان افراد انسان با یکدیگر یا افراد انسان با خدا، به طور محکم بسته می‌شود. به این ترتیب، تمام پیمان‌های الهی - انسانی، پیمان‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تجاری، زناشویی و مانند آن را در بر می‌گیرد و، یک مفهوم کاملاً وسیع دارد، حتی عهد و پیمان‌هایی را که مسلمانان با غیرمسلمانان می‌بندند نیز شامل می‌شود.

مسأله وفای به عهد و پیمان از اساسی‌ترین شرایط زندگی دسته‌جمعی است زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ‌ترین بلای اجتماعی است، در میان بشر به وجود می‌آید.

در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم: «در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان، با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست. به همین جهت، بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند.» و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «کسی که به پیمان خود وفادار نیست

دین ندارد.»

به دنبال دستور وفا به پیمانها که تمام احکام و پیمانهای الهی را شامل می شود، یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره ای از حیوانات است. می فرماید: «چهارپایان (و جنین آنها) برای شما حلال شده است» (أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ).^۱

آیه معنی وسیعی دارد که هم حلال بودن حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند را بیان می کند و هم حلیت جنینهای آنها را.

ارتباط این حکم با اصل کلی لزوم وفا به عهد از این نظر است که این اصل کلی، احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است مورد تأکید قرار می دهد، سپس به دنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره ای از حیوانات و حرام بودن گوشت بعضی دیگر، یکی از آنها محسوب می شود.

سپس در ذیل آیه دو مورد را از حکم حلال بودن گوشت چهارپایان استثنا کرده می فرماید: «مگر آنچه بر شما خواند می شود» و استثنا خواهد شد (إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ).

«و به هنگام احرام (برای انجام مناسک حج یا عمره) صید را حلال نشمرید» (غَيْرُ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ).

در پایان آیه می فرماید: «خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت باشد) حکم می کند» (إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ).

یعنی چون از همه چیز آگاه و مالک همه چیز می باشد، هر حکمی را که مصلحت بندگان باشد و حکمت اقتضا کند تشریح می نماید.

(آیه ۲) هشت دستور در یک آیه - در این آیه چند دستور مهم اسلامی از آخرین دستورهایی که بر پیامبر(ص) نازل شده، بیان گردیده که همه یا اغلب آنها مربوط به حج و زیارت خانه خداست:

۱. نخست به افراد باایمان خطاب کرده می فرماید: «ای کسانی که ایمان

۱. «أنعام» جمع «نعم» به معنی شتر و گاو و گوسفند است.

آورده اید! شعائر و حدود الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید؛ و مخالفت با آنها) را حلال ندانید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ).

منظور از «شعائر الله»، مناسک و برنامه‌های حج است.

۲. «و نه ماه حرام را»، و از جنگ کردن در این ماه‌ها خودداری کنید (و لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ).

۳. «و نه قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را»، حلال نشمرید و بگذارید که به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند (و لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلَائِدَ).^۱

۴. تمام زائران خانه خدا در این مراسم بزرگ اسلامی باید از آزادی کامل بهره‌مند باشند و هیچ‌گونه امتیازی در این قسمت در میان قبایل، افراد، نژادها و زبانها نیست. بنابراین کسانی را که برای خشنودی پروردگار و جلب رضای او، حتی به دست آوردن سود تجاری، به قصد زیارت خانه خدا حرکت می‌کنند نباید مزاحمت کنید، خواه با شما دوست باشند یا دشمن، همین اندازه که مسلمانند و زائر خانه خدا مصونیت دارند. آیه می‌گوید: «و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند» (و لَآءَامِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا).

۵. تحریم صید محدود به زمان احرام است. بنابراین «هنگامی که از احرام (حج یا عمره) بیرون آمدید، صید کردن برای شما مانعی ندارد» (وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا).

۶. «و خصوصت با جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبیه) بازداشتند، نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند» (وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا)

۱. «هدی» جمع «هدیه»، به معنی چارپایانی است که به عنوان قربانی به خانه خدا «اهدا» می‌شوند. «قلائد» جمع «قلاده»، به معنی چیزی است که به گردن انسان یا حیوان می‌اندازند و در اینجا منظور چارپایانی است که برای قربانی در مراسم حج، آنها را نشان می‌گذارند.

از جمله فوق یک قانون کلی استفاده می‌شود، مسلمانان هرگز نباید کینه‌توز باشند و در صدد انتقام حوادثی که در زمانهای گذشته واقع شده برآیند.

۷. سپس برای تکمیل بحث گذشته می‌فرماید: شما به جای اینکه دست به دست هم بدهید تا از دشمنان سابق و دوستان امروز خود انتقام بگیرید، همواره «در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید. و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید» (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ).

۸. در پایان آیه برای تحکیم و تأکید احکام گذشته می‌فرماید: پرهیزگاری را پیشه کنید «و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات (و کیفرهای) خدا شدید است» (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و سیاسی را در بر می‌گیرد. طبق این اصل، مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند، ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم، ممنوع است هرچند مرتکب آن، دوست یا برادر انسان باشد.

(آیه ۳) در آغاز این سوره به حلال بودن گوشت چارپایان - به استثنای آنچه بعداً خواهد آمد - اشاره شده، این آیه در حقیقت همان استثناهایی است که وعده داده شد. در اینجا حکم به تحریم یازده چیز شده است:

نخست می‌فرماید: «گوشت مردار بر شما حرام شده است» (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ).

«و خون» (وَالدَّمُ).

«و گوشت خوک» (وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ).

«و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند» (وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ).

«و حیوانات خفه شده» (وَالْمُنْحَنَقَةُ).

خواه به خودی خود یا به وسیله دام و خواه به وسیله انسان این کار انجام گردد، چنانکه در زمان جاهلیت معمول بوده گاهی حیوان را در میان دو چوب یا در

میان دو شاخهٔ درخت می فشردند تا بمیرد و از گوشتش استفاده کنند.

«و (حیواناتی که) با زجر کشته شده» و یا به بیماری از دنیا بروند
(وَالْمَوْقُودَةُ)¹.

در تفسیر قرطبی نقل شده که میان عرب معمول بوده که بعضی از حیوانات را به خاطر بتها آن قدر می زدند تا بمیرد و آن را یک نوع عبادت می دانستند!
«و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند» (وَالْمُتَرَدِّيَةُ).
«و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند» (وَالنَّطِيحَةُ).
«و باقی ماندهٔ صید حیوان دزنده» (وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ).

و به دنبال تحریم موارد فوق می فرماید: «مگر آنکه (به موقع به آن حیوان برسید، و) آن را سر ببرید» (إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ).

در زمان جاهلیت، بت پرستان سنگهایی در اطراف کعبه نصب کرده بودند که شکل و صورت خاصی نداشت، آنها را «نُصَب» می نامیدند؛ در مقابل آنها قربانی می کردند و خون قربانی را به آنها می مالیدند. فرق آنها با بت این بود که بتها همواره دارای اشکال و صور خاصی بودند، اما «نُصَب» چنین نبودند. اسلام در آیهٔ مورد بحث این گونه گوشتها را تحریم کرده می گوید: «و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می شوند، بر شما حرام شده است» (وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ).

روشن است که تحریم این نوع گوشت جنبهٔ اخلاقی و معنوی دارد، نه جنبهٔ مادی و جسمانی.

نوع دیگر حیواناتی است که به صورت «بخت آزمایی» ذبح و تقسیم می گردیده و آن چنین بوده که ده نفر با هم شرط بندی می کردند و حیوانی را خریداری و ذبح نموده سپس ده چوبهٔ تیر که روی هفت عدد از آنها عنوان برنده

۱. «موقوده» از ماده «وقد»، به معنی کتک زدن شدید است که منجر به مرگ گردد یا بیماری شدید که حیوان را به هلاکت رساند. گاهی کتک زدن و بیماری شدید را که منجر به مرگ نشود نیز «وقد» می گویند، ولی در مورد آیه معنی اوّل مراد است.

و سه عدد عنوان بازنده ثبت شده بود، در کیسه مخصوصی می ریختند و به صورت قرعه کشی آنها را به نام یک یک از آن ده نفر بیرون می آوردند، هفت چوبه برنده به نام هرکس می افتاد سهمی از گوشت برمی داشت و چیزی در برابر آن نمی پرداخت، ولی آن سه نفر که تیرهای بازنده را دریافت داشته بودند، باید هر کدام یک سوم قیمت حیوان را بپردازند بدون اینکه سهمی از گوشت داشته باشند. این چوبه های تیر را «أزلام» می نامیدند. اسلام خوردن این گوشتها را تحریم کرد به خاطر اینکه جنبه قمار و بخت آزمایی دارد. آیه می فرماید: «و همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی» بر شما حرام شده است (وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ).

روشن است که تحریم قمار و مانند آن اختصاص به گوشت حیوانات ندارد، بلکه در هر چیز انجام گیرد ممنوع است و تمام زیانهای فعالیتها حساب نشده اجتماعی و برنامه های خرافی در آن جمع می باشد.

سپس برای تأکید بیش تر روی تحریم آنها می فرماید: «تمام این اعمال، فسق و گناه است» و خروج از اطاعت پروردگار (ذَلِكُمْ فَسْقٌ).

اعتدال در استفاده از گوشت - آنچه از مجموع بحثهای فوق و سایر منابع اسلامی استفاده می شود این است که روش اسلام در مورد بهره برداری از گوشتها - همانند سایر دستورهایش - یک روش کاملاً اعتدالی است. یعنی نه همانند مردم زمان جاهلیت که از گوشت سوسمار و مردار و خون و امثال آن می خوردند، یا همانند بسیاری از غربی های امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرمها چشم پوشی نمی کنند و نه مانند هندوها که مطلقاً خوردن گوشت را ممنوع می دانند؛ بلکه گوشت حیواناتی که دارای تغذیه پاک بوده و مورد تنفر نباشد، حلال کرده و روی روشهای افراطی و تفریطی خطاً بطلان کشیده و برای استفاده از گوشتها شرایطی مقرر داشته است.

بعد از بیان احکام فوق، دو جمله پرمعنی در آیه مورد بحث آمده است: نخست می گوید: «امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها

نرسید و از (مخالفت) من بترسید!» (الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ).

سپس می‌گوید: «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم» (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

روز اكمال دین کدام روز است - منظور از «الْيَوْمَ» (امروز)، که در دو جمله بالا تکرار شده چیست؟ آنچه مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده‌اند و روایات متعددی از طرق معروف اهل تسنن و شیعه آن را تأیید می‌کند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است، این که منظور روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام (ص) امیرمؤمنان علی (ع) را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد. آن روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید و کفار در میان امواج یأس فرو رفتند زیرا انتظار داشتند که آیین اسلام قائم به شیخص باشد و با از میان رفتن پیامبر اوضاع به حال سابق برگردد و اسلام تدریجاً برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر در میان مسلمانان بی‌نظیر بود، به‌عنوان جانشین پیامبر (ص) انتخاب و از مردم برای او بیعت گرفته شد، یأس و نومی‌دی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آیینی ریشه‌دار و پایدار است.

نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در آیه ۵۵ سوره نور چنین می‌گوید: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران در روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند.»

در این آیه خداوند می‌فرماید: آیینی را که برای آنها «پسندیده»، در روی زمین

مستقر می‌سازد. با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است، و با توجه به جمله «رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» که در آیه مورد بحث درباره ولایت علی (ع) نازل شده، نتیجه می‌گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه‌دار خواهد شد که با «ولایت» همراه باشد زیرا این همان آیینی است که خدا «پسندیده» و وعده استقرار و استحکامش را داده است. به تعبیری دیگر، اسلام در صورتی عالمگیر می‌شود که از مسأله ولایت اهل بیت (ع) جدا نگردد.

مطلب دیگری که از ضمیمه کردن آیه ۵۵ سوره نور با آیه مورد بحث استفاده می‌شود این است که در آنجا سه وعده به افراد باایمان داده شده است: خلافت در روی زمین، امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار و استقرار آیینی که مورد رضایت خداست.

این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» جامه عمل به خود پوشید زیرا نمونه کامل فرد باایمان و عمل صالح یعنی علی (ع) به جانشینی پیامبر (ص) نصب شد و، به مضمون جمله «الْيَوْمَ يَمْسَسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»، مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند همچنین به مضمون «وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»، آیین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت.

در پایان آیه بار دیگر به مسائل مربوط به گوشت‌های حرام برگشته و حکم صورت اضطرار را بیان می‌کند می‌گوید: «أَمَّا أَنهَا كَهْ فِي حَالِ الْغُرْسَانِ، دَسْتَانِ بِهْ غَذَايِ دِيْغَرِي نَرَسِدْ، وَ مَتَمَايِلْ بِهْ گَنَاهْ نَبَاشَنْدْ، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند؛) خداوند آمرزنده و مهربان است» و به هنگام ضرورت بندگان خود را به مشقت نمی‌افکند و آنها را کفیر نمی‌دهد (فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِآيَاتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).^۱

آیه ۴ شأن نزول: در مورد نزول این آیه روایاتی ذکر کرده‌اند که مناسب‌تر از

۱. «مخمصه» از ماده «خمص» به معنی فرورفتگی است. همچنین به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می‌شود، آمده است.

همه این است: زیدالخیبر و عدی بن حاتم که دو نفر از یاران پیامبر (ص) بودند، خدمت‌ش رسیدند و عرض کردند: ما جمعیتی هستیم که با سگها و بازهای شکاری صید می‌کنیم و سگهای شکاری ما حیوانات وحشی حلال گوشت را می‌گیرند، بعضی از آنها زنده به دست ما می‌رسد و آن را سر می‌بریم ولی بعضی از آنها به وسیله سگها کشته می‌شوند و ما فرصت ذبح آنها را پیدا نمی‌کنیم؛ با اینکه می‌دانیم خدا گوشت مردار را بر ما حرام کرده تکلیف ما چیست؟ آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر: صید حلال - به دنبال احکامی که درباره گوشت‌های حلال و حرام در دو آیه گذشته بیان شد، در این آیه نیز به قسمتی دیگر از آنها اشاره کرده می‌فرماید: «از تو سؤال می‌کنند چه چیزهایی برای آنها حلال شده است؟» (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ).

سپس به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که «بگو: هرآنچه پاکیزه است، برای شما حلال گردیده» (قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ).

یعنی تمام آنچه را اسلام تحریم کرده در زمره خبائث و ناپاکهاست و هیچ‌گاه قوانین الهی، موجود پاکیزه‌ای که طبعاً برای استفاده و انتفاع بشر آفریده شده است، تحریم نمی‌کند.

سپس در مورد صیدها می‌گوید: «و (نیز) صید حیوانات شکاری و سگهای آموخته (و تربیت یافته) که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده‌اید»، بر شما حلال است (وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ).

«جوارح» از ماده «جرح» گرفته شده که گاهی به معنی کسب و گاهی به معنی زخم است. به همین دلیل، به حیوانات صیاد، اعم از پرندگان و غیر آن، جارحه می‌گویند و جمع آن جوارح است. یعنی حیواناتی که به صید خود زخم وارد می‌کنند یا حیوانی که برای صاحب خود کسب می‌نماید.

حیوانی را که سگها شکار می‌کنند اگر زنده به دست آید، باید طبق آداب

اسلامی ذبح شود. ولی اگر پیش از آنکه به آن برسند جان دهد، حلال است اگرچه ذبح نشده باشد. البته اگر حیوانات شکاری دیگر، غیر از سگها، صیدی را از پای درآورند و قبل از آنکه بمیرد، با آداب شرعی ذبح کنیم حلال است.

سپس در ذیل آیه به دو شرط دیگر از شرایط حلیت چنین صیدی اشاره کرده می فرماید: «پس، از آنچه این حیوانات برای شما (صید می کنند و) نگاه می دارند، بخورید» (فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ).

بنابراین، اگر سگهای شکاری عادت داشته باشند قسمتی از صید خود را بخورند و قسمتی را واگذارند، چنین صیدی حلال نیست زیرا این سگ نه تعلیم یافته است و نه آنچه را که نگاه داشته مصداق «عَلَيْكُمْ» (برای شما) می باشد؛ بلکه برای خود صید کرده است.

دیگر اینکه، «و نام خدا را (به هنگام فرستادن حیوان برای شکار،) بر آن ببرید» (وَاذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِ).

در پایان برای رعایت تمام این دستورها می فرماید: «و از (معصیت) خدا بپرهیزید که خداوند سریع الحساب است» (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

(آیه ۵) خوردن غذای اهل کتاب و ازدواج با آنان - در این آیه که مکمل آیات قبل است می فرماید: «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنها حلال» (الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ).

منظور از «طعام اهل کتاب»، غیر از گوشتهایی است که ذبیحه آنها باشد. در حدیثی امام صادق (ع) در تفسیر آیه فرمود: «منظور از طعام اهل کتاب، حبوبات و میوه هاست، نه ذبیحه های آنها زیرا هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی برند.»

بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب، درباره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می گوید می فرماید: «و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان؛ و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را پردازید» (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ

الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

به شرط اینکه از راه ازدواج مشروع باشد «و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید» (مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ). در حقیقت، این قسمت از آیه نیز محدودیتهایی را که در مورد ازدواج مسلمانان با غیرمسلمانان بوده کاهش می دهد و ازدواج آنها را با زنان اهل کتاب با شرایطی تجویز می نماید - شرح بیش تر در این باره باید از کتب فقهی مطالعه شود. ناگفته نماند که در دنیای امروز، که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است، این تفکر نیز به وجود آمده که انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرد بی مانع است، نه تنها به شکل پنهانی، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت، بلکه به شکل آشکار.

در حقیقت، دنیای امروز در آلودگی و بی بندوباری جنسی از زمان جاهلیت پا را فراتر نهاده زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می دانستند، اینها آشکارش را نیز بی مانع می دانند، حتی با نهایت وقاحت به آن افتخار می کنند. این رسم ننگین که یک فحشای آشکار و رسوا محسوب می شود، از سوغاتیهای شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته و سرچشمه بسیاری از بدبختیها و جنایات شده است.

از آنجا که تسهیلات فوق درباره معاشرت با اهل کتاب و ازدواج با زنان آنها ممکن است مورد سوءاستفاده بعضی قرار گیرد و آگاهانه یا غیرآگاهانه به سوی آنها کشیده شوند، در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده می گوید: «و کسی که انکار کند آنچه را که باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود» (وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

اشاره به اینکه تسهیلات مزبور، علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد

می‌کند، باید سبب نفوذ و توسعهٔ اسلام در میان بیگانگان گردد، نه اینکه شما تحت تأثیر آنها قرار گیرید و از آیین خود دست بردارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت خواهد بود.

آیه ۶) پاک‌سازی جسم و جان - در آیات سابق بحثهای گوناگونی دربارهٔ «طیبات جسمی و مواهب مادی» مطرح شد، در این آیه به «طیبات روح» و آنچه باعث پاکیزگی جان انسان می‌گردد اشاره شده است. همچنین قسمت قبایل ملاحظه‌ای از احکام وضو، غسل و تیمم که موجب صفای روح است تشریح گردیده. نخست به افراد باایمان خطاب کرده، احکام وضو را به این ترتیب بیان می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید؛ و سر و پاها را تا مفصل [= برآمدگی پشت پا] مسح کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ).

بنابراین، فقط حدّ شستن دست برای وضو در آیه ذکر شده، اما کیفیت آن در سنت پیامبر که به وسیلهٔ اهل بیت (ع) به ما رسیده آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.

سپس به توضیح حکم غسل پرداخته می‌فرماید: «و اگر جنب باشید، خود را بشویید» و غسل کنید (وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا).

روشن است که مراد از جمله «فَاطَّهَّرُوا»، شستن تمام بدن می‌باشد. «جُنُب» همان‌طور که در ذیل آیه ۴۳ سورهٔ نساء گذشت، به معنی دورشونده است و اگر شخص جنب به این عنوان نامیده می‌شود به خاطر آن است که باید در آن حال، از نماز و توقّف در مسجد و مانند آن دوری کند.

ضمناً از اینکه قرآن در آیه فوق می‌گوید به هنگام نماز اگر جنب هستید غسل کنید، استفاده می‌شود که غسل جنابت، جانشین وضو نیز می‌گردد.

سپس به بیان حکم تیمم پرداخته می‌فرماید: «و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما از محل پستی آمده [= قضای حاجت کرده]، یا با زنان تماس گرفته (و

آمیزش جنسی کرده‌اید)، و آب (برای غسل یا وضو) نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید»
 (وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا).

سپس طرز تیمم را به‌طور اجمال بیان کرده می‌گوید: «و از آن، بر صورت [= پیشانی] و دستها بکشید» (فَامَسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ).

و برای اینکه روشن شود هیچ‌گونه سختگیری در دستورهای گذشته در کار نبوده بلکه همه آنها به‌خاطر مصالح قابل توجهی تشریح شده است، در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر او را به‌جا آورید» (مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُبَيِّنَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

در حقیقت، جمله‌های فوق بار دیگر این واقعیت را تأکید می‌کند که دستورهای الهی و برنامه‌های اسلامی به‌خاطر مردم و برای حفظ منافع آنها قرار داده شده، خداوند می‌خواهد با این دستورها هم طهارت معنوی و هم جسمانی برای مردم فراهم شود.

جمله «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»، این قانون کلی را بیان می‌کند که احکام الهی در هیچ مورد به‌صورت تکلیف شاق و طاقت‌فرسا نیست. بنابراین، اگر پاره‌ای از تکالیف در مورد بعضی از اشخاص صورت مشقت‌باری به‌خود بگیرد، آن حکم در مورد آنها - به دلیل همین آیه - استثنا می‌شود. مثلاً اگر روزه برای پیرمردان و پیرزنان و افراد بیمار مشقت‌بار گردد، به دلیل همین آیه روزه بر آنها واجب نیست. (آیه ۷) پیمانهای الهی - به تناسب بحثی که در آیه قبل درباره قسمتی از

احکام اسلام و تکمیل نعمتهای الهی گذشت، در این آیه بار دیگر مسلمانان را به اهمیت نعمتهای بی‌پایان خداوند که مهم‌ترین آنها نعمت ایمان و هدایت است توجه داده می‌فرماید: «و به‌یاد آورید نعمت خدا را بر شما» (وَإِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ

عَلَيْكُمْ).

چه نعمتی از آن بالاتر که در سایه اسلام همه گونه مواهب و افتخارات نصیب مسلمانان شد و جمعیتی که در قبل کاملاً پراکنده، جاهل، گمراه، خونخوار، فاسد و مفسد بودند به صورت جمعیتی متشکل، متحد و دانا با امکانات مادی و معنوی فراوان درآمدند.

سپس پیمانی را که با خدا بسته اند یاد آور شده می گوید: «و پیمانی را که با تأکید از شما گرفت، آن زمان که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم» (وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا).

آیه فوق می تواند اشاره به تمام پیمانهای تکوینی و تشریحی باشد، پیمانهای که خدا به حکم فطرت گرفته یا پیامبر (ص) در مراحل مختلف از مسلمانان گرفت. در پایان آیه برای تأکید این معنی می فرماید: «و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که خدا، از آنچه درون سینه هاست، آگاه است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

تعبیر «ذات الصُّدُور» اشاره به این است که خداوند از دقیق ترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته و هیچ کس جز خودش از آن آگاهی ندارد، باخبر است. (آیه ۸) دعوت به عدالت - این آیه دعوت به قیام به عدالت می کند و نظیر آن با تفاوت مختصری در آیه ۱۳۵ سوره نساء گذشت. نخست به افراد باایمان خطاب کرده می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ).

سپس به یکی از عوامل انحراف از عدالت اشاره نموده، به مسلمانان هشدار می دهد که: «دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند» (وَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَا تَعْدِلُوا).

بار دیگر به خاطر اهمیت موضوع روی مسأله عدالت تکیه کرده می فرماید: «عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک تر است» (إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ).

و از آنجاکه عدالت مهم‌ترین رکن پرهیزگاری است، برای سومین بار به‌عنوان تأکید اضافه می‌کند: «و از (معصیت) خدا پرهیزید، که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، باخبر است» (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۹) سپس در این آیه طبق سنت قرآن که پس از احکام خاصی، برای تأکید و تکمیل آن به قوانین و اصول کلی اشاره می‌کند، در اینجا نیز برای تأکید مسأله اجرای عدالت و گواهی به حق چنین می‌فرماید: «خداوند، به آنها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است» (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۱۰) «و (در مقابل)، کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل دوزخند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).

قابل توجه اینکه آمرزش و اجر عظیم، به‌عنوان یک وعده الهی در آیه ذکر شده و فرموده: وَعَدَ اللَّهُ... ولی کیفر دوزخ به‌صورت نتیجه عمل بیان شده و می‌فرماید: کسانی که دارای چنین اعمالی باشند، چنان سرنوشتی خواهند داشت. این در حقیقت اشاره به مسأله فضل و رحمت خدا در مورد پاداشهای سرای دیگر است که به هیچ‌وجه با اعمال ناچیز انسان برابری ندارد، همان‌طور که مجازاتهای آن جهان جنبه انتقامی نداشته، بلکه نتیجه اعمال خود آدمی است.

(آیه ۱۱) به دنبال یادآوری نعمتهای الهی در چند آیه قبل، در این آیه بار دیگر روی سخن را به مسلمانان کرده و قسمتی دیگر از نعمتهای خود را یادآور می‌شود تا به شکرانه آن، در اطاعت فرمان خدا و اجرای اصول عدالت بکوشند. می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمتی را که خدا به شما بخشید، به یاد آورید؛ آن زمان که جمعی (از دشمنان)، قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند (و شما را از میان بردارند)، اما خدا دست آنها را از شما بازداشت» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ).

این آیه مسلمانان را متوجه خطراتی می‌کند که ممکن بود برای همیشه

نامشان را از صفحه روزگار براندازد و به آنها هشدار می دهد که به پاس این نعمتها «از خدا بپرهیزید. و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

بدانید اگر پرهیزگار باشید، در زندگی تنها نخواهید ماند و آن دست غیبی که همیشه حافظ شما بوده باز هم از شما حمایت خواهد کرد.

(آیه ۱۲) در این سوره از آغاز به مسأله وفای به عهد اشاره شده و شاید فلسفه این همه تأکید برای اهمیت دادن به مسأله پیمان غدیر است که در آیه ۶۷ همین سوره خواهد آمد.

در این آیه می فرماید: «خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب [= سرپرست] برانگیختیم» تا هریک سرپرستی یکی از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل را برعهده گیرد (وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا).

«نقیب» از ماده «نقب» گرفته شده که به معنی روزنه های وسیع به خصوص راه های زیرزمینی است. به رئیس یک جمعیت از آن جهت نقیب می گویند که از اسرار آنها آگاه است. گویی در میان آنها نقیبی ایجاد کرده و از وضعشان آگاه گردیده. سپس وعده خدا را به بنی اسرائیل چنین تشریح می کند: «و خداوند (به آنها) گفت: من با شما هستم» (وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ).

اما به چند شرط:

۱. «اگر نماز را برپا دارید» (لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ).

۲. «وزکات را بپردازید» (وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ).

۳. «و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید» (وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ

عَزَّرْتُمُوهُمْ).^۱

۴. «و به خدا قرض الحسنه بدهید [= در راه او، به نیازمندان کمک کنید]» (وَ

۱. «عزرتموهم» از ماده «تعزیر» به معنی منع کردن و یاری نمودن است. اگر به پاره ای از مجازاتهای اسلامی تعزیر گفته می شود، به خاطر آن است که به وسیله آن کمکی به گناهکاران شده و از گناه بازداشته شده اند.

أَفَرَضْتُمْ لِلَّهِ قَرَضًا حَسَنًا).

اگر به این پیمانها عمل کنید، «گناهان شما را می پوشانم [= می بخشم]»
 (لَا كَفْرَانَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ).

«و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم» (وَلَا دَخَلْنَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).
 «اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است»
 (فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ).

(آیه ۱۳) در تعقیب بحثی که درباره پیمان خدا با بنی اسرائیل در آیه قبل گذشت، در این آیه به پیمان شکنی آنها و عواقب آن اشاره می کند می فرماید:
 «به خاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دلهای آنان را سخت و سنگین نمودیم» (فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً).
 در حقیقت، آنها به جرم پیمان شکنی، با این دو مجازات، کیفر دیدند؛ هم از رحمت خدا دور شدند و هم افکار و قلوبشان متحجر و غیر قابل انعطاف شد.

سپس آثار این قساوت را چنین شرح می دهد: «سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند» (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ).

«و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند» (وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ).

شاید قسمتی را که آنها به دست فراموشی سپردند، نشانه ها و آثار پیامبر اسلام (ص) باشد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده است. همچنین ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که می دانیم تورات در طول تاریخ مفقود شده سپس

۱. «لعن» در لغت به معنی طرد و دور ساختن است و هنگامی که به خدا نسبت داده شود، به معنی محروم ساختن از رحمتش می باشد.

«قاسیه» از ماده «قساوت»، در اصل به سنگهای سخت اطلاق می شود. به همین تناسب به کسانی که در برابر حقایق هیچ گونه انعطافی از خود نشان نمی دهند نیز گفته می شود.

جمعی از دانشمندان یهود به نوشتن آن مبادرت کردند و طبعاً قسمتهای فراوانی از میان رفت و قسمتی تحریف یا به دست فراموشی سپرده شد و آنچه به دست آنها آمد بخشی از کتاب واقعی موسی (ع) بود که با خرافات زیادی آمیخته شده بود و آنها همین بخش را نیز گاهی به دست فراموشی سپردند.

سپس می‌افزاید: «و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان» که از این جنایتها برکنارند (وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ).

و در پایان آیه به پیامبر (ص) دستور می‌دهد: «از آنها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد» (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

مسئلاً این گذشت و عفو در مورد آزارهایی است که به شخص پیامبر رسانیدند، نه در مسائل اصولی اسلام که در آنها گذشت معنی ندارد.

(آیه ۱۴) دشمنان جاویدان - در آیه قبل سخن از پیمان‌شکنی بنی اسرائیل در میان بود، در این آیه به پیمان‌شکنی نصاری اشاره کرده می‌فرماید: «و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم؛ ولی آنها قسمت مهمی را از آنچه به آنان تذکر داده شده بود فراموش کردند» (وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ).

آنها با خدا پیمان بسته بودند که از حقیقت توحید منحرف نشوند و دستورهای الهی را به دست فراموشی نسپارند و نشانه‌های آخرین پیامبر را کتمان نکنند، ولی آنها نیز به سرنوشت یهود گرفتار شدند.

واژه «نصاری» جمع «نصرانی» است و نامگذاری مسیحیان به این اسم ممکن است به خاطر آن باشد که هنگامی که مسیح یارانی از مردم طلبید، آنها دعوت او را اجابت کردند. قرآن در آیه ۱۴ سوره صف می‌گوید: «همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خدا ایم.»

سپس قرآن نتیجه اعمال مسیحیان را چنین شرح می دهد: به جرم اعمالشان «در میان آنها، تا دامنه قیامت، عداوت و دشمنی افکندیم» (فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

مجازات دیگرشان این است: «و خداوند، (در قیامت) آنها را از آنچه انجام می دادند (و نتایج آن)، آگاه خواهد ساخت» (و سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ).

(آیه ۱۵) در تعقیب آیاتی که درباره یهود و نصاری و پیمان شکنی های آنها بحث می کرد، این آیه اهل کتاب را مخاطب قرار داده و از آنها دعوت به سوی اسلام کرده می گوید: «ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد، به سوی شما آمد؛ و از بسیاری از آن، (که فعلاً افشای آن مصلحت نیست)، صرف نظر می نماید» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ).

سپس به اهمیّت و عظمت قرآن مجید و اثرات عمیق آن در هدایت و تربیت بشر اشاره کرده می گوید: «از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد» (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ).

(آیه ۱۶) نوری که «خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه های سلامت، هدایت می کند» (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ).

«و به فرمان خود، از تاریکی ها به سوی روشنایی می برد» (وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ).

یعنی از ظلمت شرک، ظلمت جهل، ظلمت پراکندگی و نفاق و... به سوی نور توحید، علم و اتحاد رهبری می کند.

«و آنها را به سوی راه راست، رهبری می نماید» (وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۱۷) چگونه ممکن است مسیح، خدا باشد - برای تکمیل بحثهای گذشته، در این آیه به ادعای الوهیت مسیح به شدت حمله شده و آن را یک کفر آشکار شمرده می‌گوید: «آنها که گفتند: خدا، همان مسیح بن مریم است، به طور مسلم کافر شدند» و در حقیقت خدا را انکار کرده‌اند (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ).

برای روشن شدن مفهوم این جمله باید بدانیم که مسیحیان چند ادعای بی‌اساس در مورد خدا دارند. نخست اینکه عقیده به خدایان سه‌گانه دارند. آیه ۱۷۰ سوره نساء به آن اشاره کرده و آن را ابطال می‌کند.

دیگر اینکه آنها خدای آفریننده عالم هستی را یکی از خدایان سه‌گانه می‌شمرند و به او خدای پدر می‌گویند. قرآن این عقیده را نیز در آیه ۷۳ همین سوره ابطال می‌کند.

دیگر اینکه خدایان سه‌گانه در عین تعدد حقیقی، یکی هستند که گاهی از آن تعبیر به وحدت در تثلیث می‌شود. این همان چیزی است که در آیه فوق به آن اشاره شده که آنها می‌گویند خدا همان مسیح بن مریم و مسیح بن مریم همان خداست! و این دو با روح القدس یک واحد حقیقی و در عین حال سه ذات متعدد را تشکیل می‌دهند.

سپس قرآن برای ابطال عقیده الوهیت مسیح چنین می‌گوید: «بگو: اگر خدا بخواهد، مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوگیری کند؟!» (قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا).

اشاره به اینکه مسیح همچون مادرش مریم و دیگر افراد بشر، انسانی بیش نبود. به همین دلیل، فنا و نیستی در ذات او راه دارد؛ و چنین چیزی چگونه ممکن است خداوند ازلی و ابدی باشد!

در پایان آیه به گفتار کسانی که تولد مسیح را بدون پدر، دلیلی بر الوهیت او می‌گیرند پاسخ داده می‌گوید: «حکومت آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار

دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می آفریند؛ (حتی انسانی بدون پدر مانند مسیح)؛ و او، بر هر چیزی تواناست» (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۱۸) در این آیه به یکی از ادعاهای بی اساس و امتیازات موهومی که یهود و نصاری داشتند اشاره کرده می گوید: «یهود و نصاری گفتند: ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم» (وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ). قرآن با این امتیازات موهوم مبارزه می کند و امتیاز هر انسانی را تنها در ایمان و عمل صالح و پرهیزگاری او می شمرد. از این رو در ادامه آیه برای ابطال این ادعا می گوید: «بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟!» (قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ).

مجازات گناهکاران، نشانه آن است که ادعای ارتباط با خدا، تا آنجا که خود را دوستان بلکه فرزندان خدا می شمارید، ادعایی بی اساس است. به علاوه، تاریخ شما نشان می دهد که گرفتار یک سلسله مجازاتها و کیفرهای الهی در همین دنیا نیز شده اید و این دلیل دیگری بر بطلان ادعای شماست.

سپس برای تأکید مطلب می افزاید: «بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقاتی که آفریده» (بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ).

و این یک قانون عمومی است که خدا «هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می کند» (يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ).

«و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن اوست» (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا).

«و بازگشت همه موجودات، به سوی اوست» (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

(آیه ۱۹) در این آیه نیز روی سخن به اهل کتاب است. می فرماید: «ای اهل کتاب! رسول ما پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد؛ در حالی که

حقایق را برای شما بیان می‌کند؛ مبدا (روز قیامت) بگوید: نه بشارت‌دهنده‌ای به سراغ ما آمد و نه و بیم‌دهنده‌ای» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَنَّ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ).
هم‌اکنون پیامبر «بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده، به‌سوی شما آمد» (فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ).

آری «بشیر» و «نذیر» یعنی پیامبر اسلام (ص) که افراد باایمان و نیکوکار را به رحمت و پاداش الهی بشارت داده و افراد بی‌ایمان و گنهکار را از کيفرهای الهی بیم می‌دهد، به‌سوی شما آمد.

«فترت» به‌معنی سکون و آرامش است و به فاصله‌ی میان دو جنبش و حرکت یا دو کوشش و نهضت و انقلاب نیز گفته می‌شود. از آنجا که در فاصله‌ی میان موسی و مسیح، پیامبران و رسولانی وجود داشتند اما در میان حضرت مسیح و پیامبر اسلام که حدود ششصد سال فاصله است، به این شکل نبود، قرآن آن را دوران «فترت رسل» نامیده است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند بر همه چیز تواناست» (وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

یعنی مبعوث ساختن پیامبران و برانگیختن جانشینان آنها برای نشر دعوت حق، در برابر قدرت او ساده و آسان است.

(آیه ۲۰) بنی اسرائیل و سرزمین مقدس - در اینجا قرآن برای زنده کردن روح حق‌شناسی در یهود و بیدار کردن وجدان آنها در برابر خطاهایی که در گذشته مرتکب شدند؛ تا به فکر جبران بیفتند، نخست چنین می‌گوید: به یاد آورید «هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمت خدا را بر خود متذکر شوید» (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ).

سپس به سه نعمت مهم اشاره کرده می‌گوید: «هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد» و زنجیر بندگی و اسارت فرعون را شکست (إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءً).

در پرتو این نعمت بود که از درّه هولناک شرک و بت پرستی و گوساله پرستی رهایی یافتند و این بزرگترین نعمت معنوی در حق آنها بود.

سپس به بزرگترین موهبت مادی اشاره کرده که به نوبه خود مقدمه مواهب معنوی نیز می باشد. می فرماید: «و شما را صاحب اختیار خود قرار داد» (وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا).

زیرا بنی اسرائیل سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی بودند و هیچگونه «اختیاری» از خود نداشتند. خداوند به برکت قیام موسی بن عمران (ع) زنجیرهای بردگی و استعمار فرعون و فرعونیان را از دست و پای آنها گشود و آنان را صاحب اختیار هستی و زندگی خود ساخت.

در پایان آیه به نعمتهای مهم و برجسته ای اشاره می کند که به آنها بخشیده بود. می گوید: «و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود» (وَءَاتَيْنَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ).

این نعمتها متنوع بودند و شرح آن در آیه ۵۷ سوره بقره گذشت.

(آیه ۲۱) در این آیه جریان ورود بنی اسرائیل را به سرزمین مقدس چنین بیان می کند: «ای قوم، به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید؛ و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود» (يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ).

منظور از سرزمین مقدس، منطقه شامات است که به گواهی تاریخ، مهد پیامبران الهی و سرزمین ظهور ادیان بزرگ بوده است.

(آیه ۲۲) اما بنی اسرائیل در برابر این پیشنهاد موسی - همان طور که روش افراد ضعیف و ترسو و بی اطلاع است که مایلند همه پیروزیها در سایه تصادفات یا معجزات برای آنها فراهم شود؛ «گفتند: ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند؛ و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها از آن خارج شوند؛ اگر

آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد» (قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ).^۱

این پاسخ بنی اسرائیل به خوبی نشان می‌دهد که استعمار فرعون‌بی در طول سالیان دراز چه اثر شومی روی نسل آنها گذارده بود.

منظور از قوم جبار در این آیه، جمعیت عمالقه^۲ بوده‌اند که اندامهای درشت و بلند داشتند.

(آیه ۲۳) سپس قرآن می‌گوید: «(ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می‌ترسیدند، و خداوند به آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما وارد دروازه شهر آنان شوید؛ هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد» (قَالَ رَبُّ جَلَانَ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ).

«و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید» (وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

درباره این دو نفر، غالب مفسران نوشته‌اند که آنها یوشع بن نون و کالب بن یوفنا (یفسنه) بوده‌اند که از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل محسوب می‌شدند.

(آیه ۲۴) ولی بنی اسرائیل هیچ‌یک از این پیشنهادها را نپذیرفتند و به‌خاطر ضعف و زبونی که در روح و جان آنها لانه کرده بود، «گفتند: ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد؛ تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین‌جا نشستیم» (قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ).

۱. واژه «جبار» از ماده «جبر»، به معنی اصلاح کردن چیزی است که همراه با فشار و قهر باشد. از این‌رو استخوان شکسته را جبر می‌گویند. سپس از یک‌سو به هر نوع جبران و از سوی دیگر به هر نوع قهر و غلبه اطلاق شده است. اگر به خداوند نام جبار اطلاق می‌شود، یا به‌خاطر تسلط او بر همه چیز است و یا به‌خاطر اصلاح کردن هر موجود نیازمند به اصلاح است.

۲. عمالقه جمعیتی از نژاد سامی بودند که در شمال شبه جزیره عربستان نزدیک صحرای سینا زندگی می‌کردند. آنها به مصر حمله کردند و مدت‌ها آن را در اختیار داشتند. حکومت آنها در حدود پانصد سال به طول انجامید.

این آیه نشان می‌دهد که بنی اسرائیل جسارت را در مقابل پیامبر خود به نهایت رسانیده بودند.

(آیه ۲۵) در این آیه می‌خوانیم که موسی از جمعیت مأیوس گشت و دست به دعا برداشت و جدایی خود را از آنها با این عبارت تقاضا کرد. «گفت: پروردگارا، من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت گنجهکار، جدایی بینکن» تا نتیجه اعمال خود را ببینند و اصلاح شوند (قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).

البته کاری که بنی اسرائیل کردند یعنی ردّ صریح فرمان پیامبرشان، در سرحدّ کفر بود و اگر قرآن لقب «فاسق» به آنها داده به خاطر آن است که فاسق معنی وسیعی دارد و هر نوع خروج از رسم عبودیت و بندگی خدا را شامل می‌شود.

(آیه ۲۶) سرانجام دعای موسی به اجابت رسید و بنی اسرائیل نتیجه شوم اعمال خود را گرفتند زیرا، «خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (مقدس، که مملو از مواهب مادی و معنوی می‌باشد)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است» و به آن نخواهند رسید (قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً).

«پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود» (يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ).^۱

سپس به موسی می‌گوید: هرچه بر سر جمعیت این سرزمین در این مدت بیابد به جاست «و درباره (سرنوشت) این جمعیت گنجهکار، غمگین مباش» (فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).

(آیه ۲۷) نخستین قتل در روی زمین - از این آیه به بعد داستان فرزند آدم و قتل یکی به وسیله دیگری شرح داده شده است. شاید ارتباط آن با آیات سابق که درباره بنی اسرائیل بود، این باشد که انگیزه بسیاری از خلافتکاری‌های بنی اسرائیل

۱. «یتیهون» از ماده «تیه» به معنی سرگردانی است. سپس نام تیه بر بیابانی گذارده شد که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند و آن بخشی از بیابان سینا بوده است.

مسئله «حسد» بود. خداوند در اینجا به آنها گوشزد می‌کند که سرانجام حسد چگونه ناگوار و مرگبار می‌باشد که حتی به خاطر آن، برادر دست به خون برادر خود می‌آلاید.

نخست می‌فرماید: ای پیامبر! «و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان»
(وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ).

ذکر کلمه «بِالْحَقِّ» ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در «عهد قدیم» (تورات) با خرافاتی آمیخته شده اما آنچه در قرآن آمده واقعیتی است که روی داده است.

سپس به شرح داستان می‌پردازد می‌گوید: «هنگامی که هرکدام، کاری برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد»
(إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ).

و همین موضوع سبب شد برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت! **(قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ).**

برادر دیگر او را نصیحت کرد «گفت: (من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد» **(قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ).**

(آیه ۲۸) سپس افزود: «اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم» **(لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ).**

«چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم» **(إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ).**

(آیه ۲۹) «من می‌خواهم تو باگناه من و خودت (از این عمل) بازگردی» و بار هردو گناه را به دوش کشی **(إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ).**

و با قبول این مسؤولیت بزرگ «از دوزخیان گردی. و همین است سزای ستمکاران!» **(فَتَكُونَنَّ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ).**

(آیه ۳۰) پرده پوشی بر جنایت - در این آیه و آیه بعد دنباله ماجرای فرزندان آدم تعقیب شده است. نخست می‌گوید: «نفسِ سرکش، کم‌کم او را به کشتن

برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت» (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ).

«طوع» در اصل به معنی رام شدن چیزی است. از جمله فوق استفاده می شود که بعد از قبولی عمل هابیل، طوفانی در دل قابیل به وجود آمد؛ از یک سو آتش حسد مردم در دلش زبانه می کشید و او را به انتقام جویی دعوت می کرد و از سوی دیگر، عاطفه برادری و انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم، او را از این جنایت باز می داشت. سرانجام نفس سرکش بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار او را رام کرد و برای کشتن برادر آماده ساخت.

سپس می گوید: «و (بر اثر این عمل) از زیانکاران شد» (فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

چه زیانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید.

(آیه ۳۱) از امام صادق (ع) روایت شده است: هنگامی که قابیل برادر خود را کشت، او را در بیابان افکنده بود و نمی دانست چه کند. چیزی نگذشت که دژندگان به سوی جسد هابیل روی آوردند. در این موقع همان طور که قرآن می گوید: «خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جست و جو (و کندوکاو) می کرد؛ تا (با پنهان کردن جسد بی جان زاغ دیگر یا با پنهان کردن قسمتی از طعمه خود، چنانکه عادت زاغ است) به او نشان دهد که چگونه جسد برادر خود را دفن کند» (فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ).^۱

سپس قرآن می افزاید: در این موقع، قابیل از غفلت و بی خبری خود ناراحت شد «گفت: وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!»، (قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي).

۱. «یبحث» از ماده «بحث» به معنی جست و جوی چیزی در خاک است سپس به هرگونه جست و جو حتی در مباحث فکری و عقلی آمده است. واژه «سوءه» به معنی هر چیزی است که انسان را ناخوشایند آید. از این رو به جسد مرده، حتی به عورت گفته می شود.

«و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد» (فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ).

البته این ندامت، دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود زیرا توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد، اما هیچ نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از قابیل به چشم نمی‌خورد.

از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است: «خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمی‌شود مگر اینکه سهمی از مسوولیت آن برعهده قابیل است که این سنت شوم آدمکشی را در دنیا بنا نهاد.»

(آیه ۳۲) پیوند انسانها - پس از ذکر داستان فرزندان آدم، در این آیه نتیجه‌گیری کرده می‌فرماید: «به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است» (مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا).

چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها؟ در پاسخ باید گفت: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند؛ زیرا کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید، چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی‌گناه دیگری را به قتل برساند، او یک قاتل است و طعمه او انسان بی‌گناه و می‌دانیم تفاوتی در میان انسانهای بی‌گناه از این نظر نیست. همچنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد، این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد؛ و با توجه به اینکه قرآن می‌گوید: «فَكَأَنَّمَا...» استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگرچه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد.

قابل توجه اینکه کسی از امام صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود: «منظور از کشتن و نجات از مرگ که در آیه آمده، نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است.» سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود: «تأویل اعظم و مفهوم بزرگ تر آیه این است که دیگری را به سوی راه حق یا باطل دعوت کند و او دعوتش را بپذیرد.»

در پایان آیه به قانون شکنی بنی اسرائیل اشاره کرده می فرماید: «ورسولان ما، دلائل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند» (وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَكُسْرُفُونَ).

واژه «اسراف» معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز و تعدی از حد را شامل می شود اگرچه اغلب در مورد بخششها و هزینه ها و مخارج به کار می رود.

آیه ۳۳ شأن نزول: نقل شده: جمعی از مشرکان خدمت پیامبر آمدند و مسلمان شدند، اما آب و هوای مدینه به آنها نساخت و بدنشان بیمار شد. پیامبر (ص) برای بهبودی آنها دستور داد به خارج مدینه در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چرا می بردند، بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند. آنان چنین کردند و بهبود یافتند اما به جای تشکر از پیامبر (ص)، چوپانان مسلمان را دست و پا بریده و چشمانشان را از بین بردند سپس دست به کشتار آنها زدند و از اسلام بیرون رفتند. پیامبر (ص) دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپانان انجام داده بودند، به عنوان مجازات، درباره آنها انجام یافت. آیه نازل گردید و قانون اسلام را درباره اینگونه اشخاص شرح داد.

تفسیر: کیفر آنها که به جان و مال مردم حمله می برند - این آیه بحثی را که در مورد قتل نفس در آیات سابق بیان شد تکمیل می کند و جزای افراد متجاوزی را که اسلحه به روی مسلمانان می کشند و، با تهدید به مرگ و حتی کشتن، اموالشان را به

غارت می‌برند، بیان کرده می‌گوید: «کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند)، فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، به عکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند» (إِنَّمَا جَزَاُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ).

قابل توجه اینکه، محاربه و ستیز با بندگان خدا، در این آیه به عنوان محاربه با خدا معرفی شده و این تأکید اسلام را درباره حقوق انسانها و رعایت امنیت آنان ثابت می‌کند.

در پایان آیه می‌فرماید: «این رسوایی آنها در دنیاست، و در آخرت، مجازات عظیمی دارند» (ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).
از این جمله استفاده می‌شود که حتی اجرای حدود و مجازاتهای اسلامی، مانع از کیفرهای آخرت نخواهد گردید.

(آیه ۳۴) سپس برای اینکه راه بازگشت را حتی به روی این‌گونه جانانان خطرناک نبندد، می‌گوید: «مگر آنها که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند؛ پس بدانید (خدا توبه آنها را می‌پذیرد؛) خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

البته توبه آنها، تنها تأثیر در ساقط شدن «حق الله» و مجازات محارب دارد، اما «حق الناس» بدون رضایت صاحب حق، ساقط نخواهد شد - دقت کنید.

(آیه ۳۵) حقیقت توصل - در این آیه روی سخن به افراد باایمان است و به آنها سه دستور برای رستگار شدن داده شده. نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ).

سپس دستور می‌دهد: «و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید» (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ).

«و در راه او جهاد کنید» (وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ).

و نتیجه همه آنها این است: «باشد که رستگار شوید» (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

«وسیله» در آیه فوق معنی وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث

نزدیک شدن به پیشگاه مقدّس پروردگار شود شامل می‌گردد که مهم‌ترین آنها را امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه این چنین برمی‌شمرد:

«بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد: ایمان به خدا

و پیامبر او و جهاد در راه خداست که قلّه کوهسار اسلام است، و جمله اخلاص

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) که همان فطرت توحید است، و برپاداشتن نماز که آیین اسلام است،

و زکات که فریضه واجب است، و روزه ماه رمضان که سپری است در برابر گناه

و کيفرهای الهی، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور می‌کنند و گناهان را

می‌شوید، و صلّه رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می‌کند؛ انفاقهای پنهانی که

جبران گناهان می‌نماید و انفاق آشکار که مرگهای ناگوار و بد را دور می‌سازد،

و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می‌دهد».

و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن،

باعث تقرّب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسّل داخل است.

لازم به ذکر است منظور از «توسّل» این نیست که چیزی را از شخص پیامبر یا

امام به طور مستقل تقاضا کنند، بلکه منظور این است که با اعمال صالح یا پیروی از

پیامبر و امام یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها - که خود

یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است - از خداوند چیزی

را بخواهند. این معنی، نه بوی شرک می‌دهد و نه برخلاف آیات دیگر است و نه از

عموم آیه فوق بیرون می‌باشد - دقت کنید.

(آیه ۳۶) در تعقیب آیه قبل که به مؤمنان دستور تقوا و جهاد و تهیّه وسیله

می‌داد، در این آیه به عنوان بیان علت دستور سابق به سرنوشت افراد بی‌ایمان و

آلوده اشاره کرده می‌فرماید: «به یقین کسانی که کافر شدند، اگر تمام آنچه روی زمین

است و همانند آن، مال آنها باشد و همه آن را برای نجات از کیفر روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و مجازات دردناکی خواهند داشت» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

تنها در پرتو ایمان و تقوا و جهاد و عمل می توان رهایی یافت.

(آیه ۳۷) سپس به دوام این کیفر اشاره کرده می گوید: «پیوسته می خواهند از آتش خارج شوند، ولی نمی توانند از آن خارج گردند؛ و برای آنها مجازاتی پایدار است» (يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ).

(آیه ۳۸) مجازات دزدان - در چند آیه قبل احکام محارب بیان شد، به همین تناسب در این آیه حکم دزد یعنی کسی که به طور پنهانی اموال مردم را می برد بیان گردیده است. نخست می فرماید: «دستِ مرد دزد و زنِ دزد را؛ قطع کنید» (وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا).

از روایات اهل بیت (ع) استفاده می شود که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می شود نه بیش تر، اگرچه فقهای اهل تسنن بیش از آن گفته اند.

در اینجا مردِ دزد بر زنِ دزد مقدم داشته شده در حالی که در آیه ۲ سوره نور که حدّ زنا را بیان می دارد، زنِ زانیه بر مردِ زانی مقدم ذکر شده است. این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که در مورد دزدی عامل اصلی بیش تر مردانند و در مورد ارتکاب زنا، عامل و محرک مهم تر زنان بی بند و بار.

سپس می گوید: «به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی» (جَزَاءٌ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ).

در پایان آیه برای رفع این توهم که مجازات مزبور عادلانه نیست می فرماید: «و خداوند توانا و حکیم است» (وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

بنابراین دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد و کسی را بی حساب مجازات کند.

(آیه ۳۹) در این آیه راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می فرماید: «اما آن

کس که پس از ستم کردن، توبه کند و جبران نماید، خداوند توبه او را می پذیرد؛ (و از این مجازات، معاف می شود؛ زیرا) خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ).

آیا به وسیله توبه تنها گناه او بخشوده می شود یا اینکه حد سرقت (بریدن دست) نیز ساقط خواهد شد؟

معروف در میان فقها این است که اگر قبل از ثبوت سرقت در دادگاه اسلامی، توبه کند، حد سرقت نیز از او برداشته می شود، ولی هنگامی که از طریق دو شاهد عادل، جرم او ثابت شد، با توبه، حد از بین نمی رود.

(آیه ۴۰) به دنبال حکم توبه سارقان، روی سخن را به پیامبر اسلام (ص) کرده می فرماید: «آیا نمی دانی که حکومت و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست (و هرگونه صلاح بدانند در آنها تصرف می کند)؟! هرکس را بخواهد (و مستحق بدانند)، کیفر می کند؛ و هرکس را بخواهد (و شایسته بدانند)، می بخشد؛ و خداوند بر هر چیزی قادر است» (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آیه ۴۱ شأن نزول: از امام باقر(ع) روایت شده است: یکی از اشراف یهود خیبر که دارای همسر بود، با زن شوهرداری که او هم از خانواده های سرشناس خیبر محسوب می شد، عمل منافی عفت انجام داد. یهودیان از اجرای حکم تورات (سنگسار کردن) در مورد آنها ناراحت بودند. از این رو به هم مسلکان خود در مدینه پیغام فرستادند که حکم این حادثه را از پیامبر اسلام (ص) بپرسند؛ (تا اگر در اسلام حکم سبک تری بود آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت آن را نیز به دست فراموشی بسپارند. شاید از این طریق می خواستند توجه پیامبر اسلام (ص) را نیز به خود جلب کنند و خود را دوست مسلمانان معرفی نمایند). از این رو، جمعی خدمت پیامبر شتافتند. حضرت فرمود: «آیا هرچه حکم کنم می پذیرید؟» گفتند: برای همین نزد تو آمده ایم.

در این موقع حکم سنگسار کردن کسانی که مرتکب زناى محصنه مى شوند نازل گردید؛ ولی آنها نپذیرفتند.

پیامبر(ص) افزود: «این همان حکمی است که در تورات شما نیز آمده، آیا موافقید که یکی از شما را به داوری بطلبم و هرچه او از زبان تورات نقل کرد بپذیرید؟»

گفتند: آری.

پیامبر(ص) فرمود: «ابن صوری که در فدک زندگی می کند، چگونه عالمی است؟»

گفتند: او از همه یهود به تورات آشناتر است. به دنبال او فرستادند و هنگامی که نزد پیامبر(ص) آمد به او فرمود: «آیا حکم سنگباران کردن در چنین موردی در تورات بر شما نازل شده است؟»

گفت: آری چنین حکمی در تورات آمده است.

پیامبر(ص) فرمود: «چرا از اجرای این حکم سرپیچی می کنید؟»

گفت: ما در گذشته این حد را درباره افراد عادی اجرا می کردیم ولی در مورد ثروتمندان و اشراف خودداری می نمودیم، این بود که گناه مزبور در طبقات مرفه جامعه ما رواج یافت. به همین جهت، ما قانونی سبک تر از قانون سنگسار کردن تصویب نمودیم.

پیامبر(ص) دستور داد که آن مرد وزن را در مقابل مسجد سنگسار کنند و فرمود: «خدایا من نخستین کسی هستم که حکم تو را زنده نمودم بعد از آنکه یهود آن را از بین بردند.»

در این هنگام آیه نازل شد و جریان مزبور را به طور فشرده بیان کرد.

تفسیر: داوری میان دوست و دشمن - از این آیه و چند آیه بعد از آن استفاده می شود که قضاوت اسلام حق دارند با شرایط خاصی درباره جرایم و جنایات غیرمسلمانان نیز قضاوت کنند.

آیه مورد بحث با خطاب «ای فرستاده!» (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ). آغاز شده، گویا

به خاطر اهمیت موضوع می‌خواهد حسّ مسؤولیت را در پیامبر(ص) بیش‌تر تحریک کند و اراده‌اش را تقویت نماید.

سپس به‌عنوان مقدمه‌ای برای حکم بعد، به پیامبر تسلی می‌دهد می‌فرماید: «آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: ایمان آوردیم و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند» (لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنِ قُلُوبُهُمْ).

بعد از ذکر کارشکنی‌های منافقان و دشمنان داخلی به وضع دشمنان خارجی و یهود پرداخته، به پاره‌ای از اعمال نفاق‌آلودشان اشاره کرده می‌گوید: «و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند» (وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ).

این جمله تفسیر دیگری نیز دارد: آنها به دروغ‌های پیشوایان خود فراوان گوش می‌دهند، ولی حاضر به پذیرش سخن حق نیستند.

صفت دیگر آنها این است که: «آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند» (سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ).

یکی دیگر از صفات آنها این است که: «آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند» (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ).

خواه تحریف لفظی یا تحریف معنوی. هر حکمی را برخلاف منافع و هوسهای خود تشخیص دهند آن را توجیه و تفسیر یا رد می‌کنند.

عجیب‌تر اینکه، آنها پیش از آنکه نزد تو بیایند تصمیم خود را گرفته‌اند «و (به یکدیگر) می‌گویند: اگر این (که ما می‌خواهیم) به شما داده شده (و محمد بر طبق خواسته شما داورى کرد)، بپذیرید؛ وگرنه (از او) دوری کنید» (يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا).

اینها در گمراهی فرو رفته‌اند. به این ترتیب، امیدی به هدایت آنها نیست. و خدا می‌خواهد به این وسیله آنها را مجازات کند. «وکسی را که خدا (بر اثر گناهان

پی در پی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی» (وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا).

آنها به قدری آلوده‌اند که قابل شست‌وشو نمی‌باشند. به همین دلیل، «آنها کسانی هستند که خدا نخواستہ دل‌هایشان را پاک کند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: «در دنیا رسوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد» (لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).
(آیه ۴۲) در این آیه قرآن تأکید می‌کند: «آنها بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند» (سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ).
این جمله به‌عنوان تأکید و اثبات این صفت زشت برای آنها، تکرار شده است.

علاوه بر این، «مال حرام فراوان می‌خورند» (أَكَاوُنَ لِلسُّخْتِ).
واژه «سخت» در اصل به معنی جدا کردن پوست و نیز به معنای شدت گرسنگی است. سپس به هر مال نامشروع به‌خصوص «رشوه» گفته شده زیرا این‌گونه اموال صفا و طراوت را از اجتماع انسانی می‌برد همان‌طور که کندن پوست درخت باعث پژمردگی یا خشکیدن آن می‌گردد.

سپس به پیامبر(ص) می‌فرماید: «پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا (اگر صلاح دانستی) آنها را به حال خود واگذار» (فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ).

و برای تقویت روح پیامبر(ص) می‌افزاید: «و اگر از آنها صرف‌نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند» (وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا).

«و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد» (وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).

(آیه ۴۳) این آیه بحث دربارهٔ یهود را در مورد داوری خواستن از پیامبر(ص) که در آیه قبل آمده بود، تعقیب می‌کند و از روی تعجب می‌گوید: «چگونه تو را به

داوری می طلبند؟! در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن، حکم خدا هست»
و به آن ایمان دارند (وَ كَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ).

باید دانست که حکم مزبور - یعنی سنگسار کردن زن و مردی که زنا می‌کند - محصنه کرده‌اند - در تورات کنونی در فصل بیست و دوم از سفر تثبیه آمده است.
وانگهی «پس از داوری خواستن از حکم تو، (چرا) روی می‌گردانند؟!» (ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ).

حقیقت این است که «آنها مؤمن نیستند» (وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ).
(آیه ۴۴) این آیه و آیه بعد بحث گذشته را تکمیل کرده و اهمیت کتاب آسمانی موسی یعنی تورات را چنین شرح می‌دهد: «ما تورات را نازل کردیم که در آن، هدایت و نور بود» هدایت به سوی حق و نور و روشنایی برای برطرف ساختن تاریکی‌های جهل و نادانی (إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ).

به همین جهت، «پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، (و بعد از نزول تورات روی کار آمدند) با آن برای یهود حکم می‌کردند» (يُحْكِمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا).

همچنین «علما (ی بزرگ یهود) و دانشمندان (با ایمان و پاک آنها)، به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می‌نمودند» (وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً).^۱

در اینجا روی سخن را به آن دسته از دانشمندان اهل کتاب کرده که در آن عصر می‌زیستند، می‌گوید: «بنابراین، (به خاطر داوری بر طبق آیات الهی)، از مردم نهراسید، و از من بترسید» که اگر حق را کتمان کنید مجازات خواهید شد (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ).

«و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید» (وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا).

۱. «احبار» جمع «حبر» به معنی اثر نیک است، سپس بر دانشمندی که در جامعه اثر نیک دارند اطلاق شده است.

در حقیقت، سرچشمه کتمان حق و احکام خدا، یا ترس از مردم و عوامزدگی است یا جلب منافع شخصی و هرکدام باشد نشانه ضعف ایمان و سقوط شخصیت است و در جمله‌های بالا به هر دو اشاره شده است.

در پایان آیه حکم قاطعی درباره این‌گونه افراد که برخلاف حکم خدا داوری می‌کنند، صادر کرده می‌فرماید: «وَأَنهَآ كَهٗ بِهٖ اَحْكَامِیْ كِهٗ خَدَا نَاظِلْ كَرَدَهٗ حَكْمِ نَمِیْ كَنْنَد، كَافِرِنْد» (وَ مَنْ لَمْ یَحْكَمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ).

روشن است عدم داوری بر طبق حکم خدا، اعم از این است که سکوت کنند و اصلاً داوری نکنند و با سکوت خود مردم را به گمراهی بيفکنند یا سخن بگویند و برخلاف حکم خدا بگویند.

این آیه شدت مسؤولیت دانشمندان و علمای هر امت را در برابر طوفانهای اجتماعی و حوادثی که در محیطشان می‌گذرد روشن می‌سازد. و با بیانی قاطع، آنها را به مبارزه با کجرویها دعوت می‌نماید.

(آیه ۴۵) **قصاص و بخشش** - این آیه قسمت دیگری از احکام جنایی و حدود الهی تورات را شرح می‌دهد. می‌فرماید: «و بر آنها [= بنی اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان» (وَ كَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ).

بنابراین، اگر کسی عمداً بی‌گناهی را به قتل برساند اولیای مقتول می‌توانند قاتل را اعدام نمایند.

«و چشم در مقابل چشم» (وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ).

«و بینی، در برابر بینی» (وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ).

«و گوش در مقابل گوش» (وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ).

«و دندان در برابر دندان می‌باشد» (وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ).

«و (به‌طور کلی) هر زخمی، قصاص دارد» (وَ الْجُرُوحَ قِصَاصًا).

بنابراین، حکم قصاص به‌طور عادلانه و بدون هیچ‌گونه تفاوت از نظر نژاد و طبقه اجتماعی و طایفه و شخصیت، اجرا می‌گردد.

ولی برای آنکه توهم نشود که خداوند قصاص کردن را الزامی شمرده و دعوت به مقابله به مثل نموده است، به دنبال این حکم می فرماید: «و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند)، کفاره (گناهان) او محسوب می شود» و به همان نسبت که گذشت به خرج داده، خداوند از او گذشت می کند (فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ).

در پایان آیه می فرماید: «و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است» (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بالاتر که گرفتار احساسات و عواطف کاذبی شده و از شخص قاتل، به بهانه اینکه خون را با خون نباید شست، صرف نظر کنیم.

(آیه ۴۶) در تعقیب آیات مربوط به تورات، در این آیه به وضع انجیل اشاره کرده می گوید: «و به دنبال آنها [= پیامبران پیشین]، عیسی بن مریم را فرستادیم، در حالی که تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت» (وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ).

سپس می گوید: «و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود» (وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ).

اطلاق نور به این دو کتاب در قرآن، ناظر به تورات و انجیل اصلی است.

بار دیگر به عنوان تأکید روی این مطلب می گوید: نه تنها عیسی بن مریم، تورات را تصدیق می کرد، بلکه «و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می کرد» (وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ).

در پایان آیه می فرماید: «و (این کتاب آسمانی) هدایت و موعظه ای برای پرهیزگاران بود» (وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

(آیه ۴۷) آنها که به قانون خدا حکم نمی کنند - پس از اشاره به نزول انجیل در آیات گذشته، در این آیه می فرماید: «اهل انجیل [= پیروان مسیح] نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند» (وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ).

منظور این است که ما پس از نزول انجیل بر عیسی (ع) به پیروان او دستور دادیم که به آن عمل کنند و طبق آن داوری نمایند.

در پایان آیه بار دیگر تأکید می‌کند: «و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند» (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

قابل توجه اینکه در آیات فوق در یک مورد به چنین افراد، کافر و در مورد دیگر ظالم و در اینجا فاسق اطلاق شده است. شاید این تفاوت تعبیر به خاطر آن باشد که هر حکم دارای سه جنبه است. از یک سو به قانونگذار (خداوند) منتهی می‌شود از سوی دیگر به مجریان قانون (حاکم و قاضی) و از سوی سوم به کسی که این حکم در حق او اجرا می‌گردد (محکوم).

گویا کسی که برخلاف حکم خداوند داوری می‌کند از یک طرف قانون الهی را زیر پا گذاشته و کفر ورزیده، از طرف دیگر به انسان بی‌گناهی ستم کرده و از طرف سوم، از مرز وظیفه و مسؤولیت خود خارج شده و فاسق گردیده است.

(آیه ۴۸) بعد از ذکر کتب انبیای پیشین، در این آیه به موقعیت قرآن اشاره شده است. نخست می‌فرماید: «و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند (و نشانه‌های آن، بر آنچه در کتب پیشین آمده تطبیق می‌کند) و حافظ و نگاهبان آنهاست» (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ).

واژه «مهیمن» به معنی چیزی است که حافظ و شاهد و مراقب و امین و نگاه‌دار چیزی باشد. از آنجا که قرآن در حفظ و نگه‌داری اصول کتابهای آسمانی پیشین، مراقبت کامل دارد و آنها را تکمیل می‌کند، لفظ مهیمن بر آن اطلاق شده است.

اساساً تمام کتابهای آسمانی در اصول مسائل هماهنگی دارند و هدف واحد یعنی تربیت و تکامل انسان را تعقیب می‌کنند.

سپس دستور می‌دهد: «پس، بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن» (فَاَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ).

بعد می‌افزاید: «و از هوی و هوسهای آنان (که مایلند احکام الهی را بر امیال و هوسهای خود تطبیق دهند) پیروی نکن؛ و از احکام الهی، روی مگردان» (وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ).

و برای تکمیل این بحث می‌گوید: «ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقهٔ روشنی قرار دادیم» (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا).

«شرع» و «شریعه» راهی را می‌گویند که به سوی آب می‌رود و به آن منتهی می‌شود. اینکه دین را «شریعت» می‌گویند از آن نظر است که به حقایق و تعلیماتی منتهی می‌گردد که مایهٔ پاکیزگی و طهارت و حیات انسانی است.

واژهٔ «نهج» و «منهاج» به راه روشن می‌گویند.

سپس می‌فرماید: «و اگر خداوند می‌خواست، همهٔ شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید» و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ).

سرانجام همهٔ اقوام و ملل را مخاطب ساخته و آنها را دعوت می‌کند که به جای صرف نیروهای خود در اختلاف و مشاجره، «در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جویند» (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ).

زیرا «بازگشت همهٔ شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ (در روز رستاخیز) به شما خبر خواهد داد» (إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

آیه ۴۹ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده: جمعی از بزرگان یهود توطئه کردند و گفتند: نزد محمد می‌رویم شاید بتوانیم او را از آیین خود منحرف سازیم. پس از این تبانی نزد حضرت آمدند و گفتند: ما دانشمندان و اشراف یهودیم، اگر از تو پیروی کنیم سایر یهودیان نیز به ما اقتدا می‌کنند ولی در میان ما و جمعیتی نزاعی است (در مورد یک قتل یا چیز دیگر) اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی به تو

ایمان خواهیم آورد. پیامبر(ص) از چنین قضاوتی - که عادلانه نبود - خودداری کرد و این آیه نازل شد.

تفسیر: در این آیه خداوند به پیامبرش تأکید می‌کند: «و در میان آنها [= اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از هوسهای آنان پیروی مکن» (وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ).

سپس به پیامبر هشدار می‌دهد: «و از آنها برحذر باش، مبادا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند» (وَ احْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ).

«و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: اگر آنها در راه باطل اصرار می‌ورزند نگران مباش زیرا «بسیاری از مردم فاسقند» (وَ إِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ).

(آیه ۵۰) در این آیه به عنوان استفهام انکاری می‌فرماید: «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند (تا با آن احکام جاهلی و قضاوت‌های آمیخته با انواع تبعیضات در میان آنها داوری کنی)؟!» (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ).

«و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!» (وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

از علی(ع) روایت شده است: «حکم دو گونه است: حکم خدا و حکم جاهلیت، و هر کس حکم خدا را رها کند، به حکم جاهلیت تن در داده است.»

آیه ۵۱ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد نقل کرده‌اند که بعد از جنگ بدر، عبادة بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: من هم پیمانانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را به جنگ تهدید می‌کنند و حساب مسلمانان از غیرمسلمانان جدا شده است، من از دوستی و هم‌پیمانی با آنان برائت می‌جویم، هم‌پیمان من تنها خدا و پیامبر اوست.

عبدالله بن ابی گفت: ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمی جویم زیرا از حوادث مشکل می ترسم و به آنها نیازمندم.

پیامبر(ص) به او فرمود: «آنچه در مورد دوستی با یهود بر عبادۀ می ترسیدم، بر تو نیز می ترسم.» و خطر این دوستی و هم پیمانی برای تو از او بیش تر است.

عبدالله گفت: چون چنین است من نیز می پذیرم و با آنها قطع رابطه می کنم. آیه نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری برحذر داشت.

تفسیر: قرآن، مسلمانان را از همکاری با یهود و نصاری به شدت برحذر می دارد. نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست خود)، انتخاب نکنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ).

یعنی ایمان به خدا ایجاب می کند که به خاطر جلب منافع مادی، با آنها همکاری نکنید.

سپس دلیل این نهی را بیان کرده می گوید: «آنها اولیای یکدیگرند» (بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به شما نمی پردازند.

«اولیاء» جمع «ولی» از ماده ولایت، به معنی نزدیکی میان دو چیز است که به معنی دوستی و هم پیمانی و سرپرستی نیز آمده است. در اینجا منظور این است که با یهود و نصاری هم پیمان نگردند.

«و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند» و از نظر تقسیم بندی اجتماعی و مذهبی جزء آنها محسوب می شود (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ).

و بی شک «خداوند، جمعیت ستمکار را (که به خود و برادران و خواهران مسلمان خویش خیانت کرده) هدایت نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۵۲) در این آیه به عذر تراشی هایی اشاره می کند که افراد بیمارگونه برای

توجیه ارتباطهای نامشروع خود با بیگانگان انتخاب می‌کنند. می‌گوید: «کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با) آنان، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد» و نیاز به کمک آنها داشته باشیم (فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ).

«دائرة» از ماده «دور»، به معنی چیزی است که در گردش باشد و از آنجا که قدرتها و حکومتها در طول تاریخ دائم در گردش است، به آن دایره می‌گویند. قرآن می‌گوید همان‌طور که آنها احتمال می‌دهند روزی قدرت به دست یهود و نصاری بیفتد، این احتمال را نیز باید بدهند که: «شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد؛ و این دسته، از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند» (فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ).

(آیه ۵۳) در این آیه به سرانجام کار منافقان اشاره کرده می‌گوید: در آن هنگام که پیروزی نصیب مسلمانان راستین شود، «آنها که ایمان آورده‌اند می‌گویند: آیا این (منافقان) همانها هستند که با نهایت تأکید به خدا سوگند یاد کردند که با شما هستند؟! چرا کارشان به اینجا رسید؟! (وَ يَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْلُوَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ).

به خاطر همین نفاق، «اعمالشان نابود گشت، و زیانکار شدند» هم در این جهان و هم در جهان دیگر (حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ).

(آیه ۵۴) پس از بحث درباره منافقان سخن از مرتدانی به میان می‌آورد که طبق پیش‌بینی قرآن بعدها از این آیین مقدس روی بر می‌گرداندند و به عنوان یک قانون کلی به همه مسلمانان اخطار می‌کند می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند؛) خداوند جمعیتی را (برای حمایت از این آیین) می‌آورد» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ).

سپس صفات کسانی که باید این رسالت بزرگ را انجام دهند چنین شرح می دهد:

۱. آنها به خدا عشق می ورزند و جز به خشنودی او نمی اندیشند؛ خداوند آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند» (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ).
 - ۲ و ۳. «در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند» (أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ).
 ۴. «آنها در راه خدا جهاد می کنند» (يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).
 ۵. «و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی ندارند» (وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ).
- در پایان آیه می گوید: «این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد» (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ).

«و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست» (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

آیه ۵۵ شأن نزول آیه ولایت - در مورد نزول این آیه از عبدالله بن عباس نقل شده که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر (ص) حدیث نقل می کرد. ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود، نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیامبر اسلام (ص) حدیث نقل می کرد او نیز با جمله «قال رسول الله» حدیث دیگری می نمود.

ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند. او صورت خود را گشود و صدا زد: ای مردم، هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم، با این گوشه هایم از رسول خدا (ص) شنیدم و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کرباد و با چشمانم این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم هر دو کور باد، که حضرت فرمود: «عَلَيْ قَائِدِ الْبُرَّةِ وَ قَاتِلِ الْكُفْرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَدَلَهُ» (علی پیشوای نیکان و کشنده کافران است، هر کس او را یاری کند، خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت).

سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم! روزی از روزها با رسول خدا (ص) در مسجد

نماز می خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد ولی کسی چیزی به وی نداد؛ او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی به من جواب نداد. در همین حال، علی(ع) که در حال رکوع بود، به انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتش را از دست آن حضرت بیرون آورد. پیامبر(ص) که در حال نماز بود، جریان را مشاهده کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، سربه سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود، وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی.

خداوندا! من «محمد» پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی(ع) را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد.»

ابوذر می گوید هنوز دعای پیامبر(ص) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به او گفت: بخوان! پیامبر(ص) فرمود: «چه بخوانم؟» گفت: بخوان **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...**

تفسیر: این آیه با کلمه «إِنَّمَا» که در لغت عرب به معنی انحصار می آید، آغاز شده است. می فرماید: «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند» **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).**

منظور از «ولی» در آیه فوق، ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است. به خصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر(ص) و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است. به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی(ع) می کند.

(آیه ۵۶) این آیه تکمیلی برای مضمون آیه گذشته است و هدف آن را تأکید و تعقیب می‌کند. به مسلمانان اعلام می‌دارد: «و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، (پیروزند؛ زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است» (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ).

در این آیه قرینه دیگری بر معنی «ولایت» که در آیه قبل اشاره شد، دیده می‌شود زیرا تعبیر به «حزب الله» و «غلبه آن» مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی؛ و این خود می‌رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل و همبستگی و اجتماع، برای تأمین اهداف مشترک افتاده است.

آیه ۵۷ شأن نزول: در مورد نزول این آیه مفسران نقل کرده‌اند: دو نفر از مشرکان به نام رفاعه و سوید، اظهار اسلام کردند و سپس جزء دارو دسته منافقان شدند. بعضی از مسلمانان با این دو نفر رفت و آمد داشتند و اظهار دوستی می‌کردند. آیه نازل شد و به آنها اخطار کرد که از این عمل بپرهیزید.

تفسیر: در این آیه، خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد که از انتخاب منافقان و دشمنان به عنوان دوست بپرهیزید. البته برای تحریک عواطف آنها و توجه دادن به فلسفه این حکم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! افرادی از اهل کتاب که آیین شما را به باد استهزا و بازی می‌گیرند و مشرکان را ولی خود انتخاب نکنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ).

در پایان آیه این موضع را تأکید می‌کند که طرح دوستی با آنان با تقوا و ایمان سازگار نیست. بنابراین «از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

آیه ۵۸ شأن نزول: در مورد نزول این آیه که دنباله آیه قبل است، نقل شده جمعی از یهود و بعضی از نصاری صدای مؤذن را که می‌شنیدند، یا قیام مسلمانان

را به نماز می دیدند، استهزا می کردند. قرآن مسلمانان را از طرح دوستی با این گونه افراد برحذر داشت.

تفسیر: در تعقیب بحث گذشته در مورد نهی از دوستی با منافقان و جمعی از اهل کتاب که احکام اسلام را به باد استهزا می گرفتند، در این آیه به یکی از اعمال آنها به عنوان شاهد و گواه اشاره کرده می گوید: «آنها هنگامی که (اذان می گویند، و مردم را) به نماز فرامی خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند» (وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَعَلِبًا).

قابل ذکر اینکه در روایات اهل بیت (ع) وارد شده است، «اذان» از طریق وحی به پیامبر (ص) تعلیم داده شد.

سپس علت عمل آنها را چنین بیان می کند: «این به خاطر آن است که آنها جمعی نابخردند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ).

آیه ۵۹ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد از این عباس نقل شده: جمعی از یهود نزد پیامبر (ص) آمدند و درخواست کردند عقاید خود را برای آنها شرح دهد. حضرت فرمود: «من به خدای بزرگ و یگانه ایمان دارم و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و همه پیامبران الهی نازل شده حق می دانم و در میان آنها جدایی نمی افکنم». آنها گفتند: ما عیسی را نمی شناسیم و به پیامبری نمی پذیریم. سپس افزودند: ما هیچ آیینی بدتر از آیین شما سراغ نداریم! این دو آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد.

تفسیر: در این آیه، خداوند به پیامبر (ص) دستور می دهد که از آنها سؤال کن و «بگو: ای اهل کتاب! آیا به ما خرده می گیرید؟! (مگر ما چه کرده ایم؟!)) جز اینکه به خداوند یگانه، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه پیش از این نازل گردیده، ایمان آورده ایم» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تُتَمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ).

در پایان آیه جمله ای می بینیم که در حقیقت بیان علت جمله قبل است.

۱. «تقمون» از ماده «نقمت»، در اصل به معنی انکار کردن چیزی است به زبان یا عمل و مجازات نمودن.

می‌گوید: اگر شما توحید خالص و تسلیم در برابر کتب آسمانی را بر ما ایراد می‌گیرید، «به خاطر آن است که بیش‌تر شما، از راه حق، خارج شده‌اید» چون خودتان آلوده و منحرفید، اگر کسانی پاک و بر جادهٔ حق باشند در نظر شما عیب است (وَ أَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ).

(آیه ۶۰) در این آیه عقاید تحریف‌شده و اعمال نادرست اهل کتاب و کفرهایی که دامنگیرشان گردیده است، با وضع مؤمنان راستین و مسلمان مقایسه گردیده تا معلوم شود کدام یک از این دو دسته در خور انتقاد و سرزنش هستند. این یک پاسخ منطقی است که برای متوجه ساختن افراد لجوج و متعصب به کار می‌رود. در مقایسه چنین می‌گوید: آیا ایمان به خدای یگانه و کتب آسمانی داشتن در خور سرزنش و ایراد است، یا اعمال ناروای کسانی که گرفتار مجازات الهی شدند. ای پیامبر! «بگو آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا بدتر از این است، باخبر کنم؟!» (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ).

سپس به تشریح این مطلب پرداخته می‌گوید: «کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده)، و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند؛ موقعیت و محل آنها، بدتر است؛ و از راه راست، گمراه‌ترند» (مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عِبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ).

(آیه ۶۱) برای تکمیل بحث دربارهٔ منافقان اهل کتاب، در این آیه از نفاق درونی آنها پرده برداشته و به مسلمانان اعلام می‌کند: «هنگامی که نزد شما می‌آیند،

۱. «مَثُوبَةً» و ثواب، در اصل به معنی رجوع و بازگشت به حالت اول است و به هرگونه سرنوشت یا جزا نیز گفته می‌شود. البته غالباً در مورد پاداشهای نیک به کار می‌رود. در آیه فوق می‌تواند به معنی سرنوشت یا به معنی جزا و کفر بوده باشد.

۲. «سواء» در لغت به معنی مساوات و اعتدال است و اینکه در آیه فوق به جادهٔ مستقیم، سواء السبیل گفته شده زیرا دو طرف آن مساوی و هموار است، و به هر روش معتدل و خالی از انحراف، راه راست گفته می‌شود.

می‌گویند: ایمان آورده‌ایم (اٰمَنَّا) با کفر وارد می‌شوند، و با کفر خارج می‌گردند» و منطق شما در قلبشان کم‌ترین اثری نمی‌بخشد (وَ اِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَاٰمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهٖ).

در پایان آیه به آنها اخطار می‌کند: «و خداوند، از آنچه کتمان می‌کردند، آگاه‌تر است» (وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ).

(آیه ۶۲) در این آیه نشانه‌های دیگری از نفاق آنها را بازگو می‌کند، از جمله اینکه می‌گوید: «بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی، و خوردن مال حرام، شتاب می‌کنند» (وَ تَرٰی كَثِيْرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُوْنَ فِي الْاِثْمِ وَ الْعُدُوَانِ وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتِ). یعنی چنان در راه گناه و ستم گام برمی‌دارند که گویا به سوی اهداف افتخارآمیزی پیش می‌روند و، بدون هیچ‌گونه شرم و حیا، سعی می‌کنند از یکدیگر پیشی گیرند.

در پایان آیه برای تأکید زشتی اعمال آنها می‌گوید: «چه زشت است کاری که انجام می‌دادند» و بر آن مداومت دارند (لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ).

(آیه ۶۳) سپس در این آیه حمله را متوجه دانشمندان آنها کرده که با سکوت خود آنان را به گناه تشویق می‌نمودند. می‌گوید: «چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آنها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی‌کنند» (اَلَوْ لَا يَنْهٰیهِمُ الرَّبَّانِيُوْنَ وَ الْاَحْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتِ).

یعنی دانشمندان برای اصلاح یک اجتماع فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست آنها را تغییر دهند. به این ترتیب، آیه راه اصلاح جامعه فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود، به دانشمندان نشان می‌دهد.

در پایان آیه، قرآن به همان شکل که گناهکاران اصلی را مذمت نمود، دانشمندان ساکت و ترک‌کننده امر به معروف و نهی از منکر را مورد مذمت قرار داده می‌گوید: «چه زشت است عملی که انجام می‌دادند!» (لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ).

به این ترتیب، روشن می‌شود که سرنوشت کسانی که وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند، به خصوص اگر از دانشمندان و علما

باشند، سرنوشت همان گناهکاران است و در حقیقت شریک جرم آنها محسوب می شوند.

از این عباس، مفسر معروف، نقل شده که می گفت: این آیه شدیدترین آیه ای است که دانشمندان وظیفه نشناس و ساکت را توبیخ و مذمت می کند. بدیهی است این حکم اختصاصی به علمای خاموش و ساکت یهود و نصاری ندارد و تمام رهبران فکری و دانشمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد، خاموش می نشینند در بر می گیرد زیرا حکم خدا درباره همگان یکسان است.

امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه ای فرمود: «اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می شدند و دانشمندانشان سکوت می کردند و نهی از منکر نمی نمودند، در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آنها فرود می آمد. پس شما ای مردم! امر به معروف و نهی از منکر کنید تا به سرنوشت آنها دچار نشوید.» (آیه ۶۴) در این آیه یکی از مصداقهای روشن سخنان ناروا و گفتار گناه آمیز یهود که در آیه قبل به طور کلی به آن اشاره شد آمده است.

توضیح اینکه: تاریخ نشان می دهد که یهود زمانی در اوج قدرت می زیستند و بر قسمت مهمی از دنیای آباد آن زمان حکومت داشتند که زمان داوود و سلیمان بن داوود را به عنوان نمونه می توان یادآور شد. در اعصار بعد نیز، قدرت آنها با نوسانهایی ادامه داشت، ولی با ظهور اسلام، به خصوص در محیط حجاز، ستاره قدرتشان افول کرده، مبارزه پیامبر (ص) با یهود بنی نضیر و بنی قریظه و یهود خیبر موجب نهایت تضعیف آنها گردید، در این موقع بعضی از آنها با در نظر گرفتن قدرت و عظمت پیشین از روی استهزا گفتند: دست خدا به زنجیر بسته شده و به ما بخششی نمی کند.

و از آنجا که بقیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همه آنها نسبت داده می گوید: «و یهود گفتند: دست خدا (با زنجیر) بسته است» (وَ قَالَتْ

الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ.

این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود دربارهٔ مسألهٔ قضا و قدر و سرنوشت داشتند زیرا هنگامی که زندگی یهود به هم خورد و ستارهٔ اقبالشان غروب کرد، معتقد بودند این یک سرنوشت است و نمی‌توان آن را تغییر داد چراکه از آغاز همهٔ این سرنوشتها تعیین شده و عملاً دست خدا بسته است!

خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیدهٔ ناروا می‌گوید: «دستهایشان بسته باد! و به‌خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند» (عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا).

سپس برای ابطال این عقیدهٔ ناروا می‌گوید: «بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می‌بخشد» (بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ). نه اجباری در کار او هست، نه محکوم جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می‌باشد، بلکه ارادهٔ او بالاتر از هرچیز و نافذ در همه چیز است.

بعد می‌گوید: «ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید» (وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا).

اما در مقابل این گفته‌ها و اعتقادات ناروا و لجاجت، خداوند مجازات سنگینی در این جهان برای آنها قائل شده است. آیه می‌فرماید: «و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکنیم» (وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

و در قسمت اخیر آیه به کوششهای یهود برای برافروختن آتش جنگها و لطف خدا در مورد رهایی مسلمانان از این آتشیهای نابودکننده اشاره کرده می‌فرماید: «هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت» و شما را از آن حفظ کرد (كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ).

این در حقیقت یکی از نکات اعجازآمیز زندگی پیامبر(ص) است زیرا یهودیان از تمام مردم حجاز نیرومندتر و به مسائل جنگی آشناتر بودند. اضافه بر این، قدرت

مالی فراوان داشتند، ولی چنان طومار قدرتشان درهم پیچید که به هیچ وجه قابل پیش‌بینی نبود.

قرآن اضافه می‌کند: «و برای فساد در زمین، تلاش می‌کنند» (وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا).

«و خداوند، مفسدان را دوست ندارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ).

(آیه ۶۵) به دنبال انتقاد از برنامه و روش اهل کتاب، در این آیه و آیه بعد آن چنان که اصول تربیتی اقتضا می‌کند، قرآن برای بازگرداندن منحرفان اهل کتاب به راه راست و تقدیر از اقلیتی که با اعمال خلاف آنها همگام نبود نخست می‌گوید: «و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، گناهان آنها را می‌بخشیم» (وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

نه تنها گناهانشان را می‌بخشیم، «و آنها را در باغهای پر نعمت بهشت، وارد می‌سازیم» (وَ لَا دَخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ).

این در زمینه نعمتهای معنوی و اخروی است.

(آیه ۶۶) سپس به اثر عمیق ایمان و تقوا، حتی در زندگی مادی انسانها، اشاره کرده می‌گوید: «و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [= قرآن] برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد» (وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ).

منظور از برپاداشتن تورات و انجیل، آن قسمت از تورات و انجیل واقعی است که در آن زمان در دست آنها بود.

در حقیقت، آیه فوق یکبار دیگر این اصل اساسی را مورد تأکید قرار می‌دهد که پیروی از تعلیمات آسمانی انبیا تنها برای سامان دادن به زندگی پس از مرگ نیست، بلکه بازتاب گسترده‌ای در زندگی مادی انسانها دارد؛ جمعیتها را قوی، صفوف را فشرده، نیروها را متراکم، نعمتها را پربرکت، امکانات را وسیع و زندگی را

مرقّه و امن و امان می‌سازد.

نظری به ثروت‌های عظیم مادی و نیروهای فراوان انسانی که امروز در دنیای بشریت بر اثر انحراف از این تعلیمات نابود می‌گردد، دلیل زنده این حقیقت است. امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاح‌های مرگبار و کشمکش‌های استعماری کار می‌کند، قسمت مهمی از نیروهای ارزنده انسانی را تشکیل می‌دهد. چه قدر نوع بشر به این نوع سرمایه‌ها و این مغزهایی که بیهوده از بین می‌رود، برای رفع نیازمندی‌هایش محتاج است. چه قدر چهره دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همه اینها در راه آبادی به کار گرفته می‌شدند.

در پایان آیه به اقلیت صالح این جمعیت اشاره کرده می‌گوید: «جمعیت از آنها، معتدل و میانه‌رو هستند؛ ولی بیش ترشان اعمال بدی انجام می‌دهند» (مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ).

نظیر این تعبیر درباره اقلیت صالح اهل کتاب در آیه ۱۵۹ سوره اعراف و آیه ۷۵ سوره آل عمران نیز دیده می‌شود.

(آیه ۶۷) انتخاب جانشین، نقطه پایان رسالت - در این آیه روی سخن فقط به پیامبر است و وظیفه او را بیان می‌کند. با خطاب «ای پیامبر!» (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ). آغاز شده و با صراحت و تأکید دستور می‌دهد: «آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان» (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ).

سپس برای تأکید بیش تر به او اخطار می‌کند: «و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای» (وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ).

سپس به پیامبر (ص) که گویا از واقعه خاصی نگرانی داشته، تسلی و تأمین می‌دهد می‌گوید: در ادای این رسالت ترسی نداشته باش زیرا «خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد» (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

در پایان آیه به عنوان تهدید و مجازات، به کسانی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، می‌گوید: «و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

راستی چه مسأله مهمی در این آخرین ماه‌های عمر پیامبر(ص) مطرح بوده که در آیه فوق عدم تبلیغ آن مساوی با عدم تبلیغ رسالت شمرده شده است! در کتابهای مختلف دانشمندان شیعه و اهل تسنن روایات زیادی دیده می‌شود که با صراحت می‌گویند آیه فوق درباره تعیین جانشین برای پیامبر(ص) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین، در غدیر خم نازل شده است.

خلاصه جریان غدیر - در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجّه الوداع باشکوه هرچه تمام‌تر در حضور پیامبر(ص) به پایان رسید.

علاوه بر مردم مدینه، مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی، پیامبر(ص) را در این سفر همراهی می‌کردند. آفتاب حجاز آتش برکوه‌ها و درّه‌ها می‌پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی، همه چیز را آسان می‌کرد. ظهر نزدیک شده بود. کم‌کم سرزمین جحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می‌شد.

روز پنج‌شنبه سال دهم هجرت بود و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت. ناگهان دستور توقف از سوی پیامبر(ص) به همراهان داده شد.

مؤذن پیامبر(ص) با صدای الله اکبر، مردم را به نماز ظهر دعوت کرد. مردم به سرعت آماده نماز می‌شدند اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عباي خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بپفکنند.

نماز ظهر تمام شد. مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه‌های کوچکی که با خود حمل می‌کردند پناهنده شوند، ولی پیامبر(ص) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می‌شد، خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابه‌لای جمعیت نمی‌توانستند مشاهده کنند. از این‌رو منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر(ص) بر فراز آن قرار گرفت. نخست حمد و سپاس پروردگار به جا آورد و خود را به خدا سپرد. سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: «من به زودی دعوت

خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم. من مسؤولم، شما هم مسؤولید؛ شما درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟»

همگی گفتند: نَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَهَدْتَ فَجَزَاكَ اللهُ خَيْرًا: (ما گواهی می‌دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی. خداوند تو را جزای خیر دهد).

سپس فرمود: «آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی‌دهید؟»

گفتند: آری گواهی می‌دهیم. فرمود: «خداوندا، گواه باش!»

بار دیگر فرمود: «ای مردم، آیا صدای مرا می‌شنوید؟» گفتند: آری. به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فراگرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی‌شد. پیامبر(ص) فرمود: «... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانبه که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟»

یکی از میان جمعیت صدا زد: کدام دو چیز گرانمایه ای رسول خدا؟

پیامبر(ص) گفت: «اَوَّلُ ثَقَلِ اکْبَرِ، کتاب خداست که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شماست، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید و اما دومین یادگار گرانبه‌تر من خاندان من اند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.»

ناگهان مردم دیدند پیامبر(ص) به اطراف خود نگاه کرد، گویا کسی را جست‌وجو می‌کند و همین که چشمش به علی(ع) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد آن‌چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست‌ناپذیر اسلام علی(ع) است. در اینجا صدای پیامبر(ص) رساتر و بلندتر شد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر

است؟)

گفتند: خدا و پیامبر داناترند. پیامبر(ص) فرمود: «خدا، مولی و رهبر من است و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم» و اراده من بر اراده آنها مقدم.

سپس فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» (هر کس من مولی و رهبر او هستم علی مولی و رهبر اوست). و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث چهار بار تکرار کرد.

سپس سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغُضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» (خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن و آنها را که ترک یاریش کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن).

سپس فرمود: «أَلَا فَلْيُبَيِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» (آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غایبان برسانند).

خطبه پیامبر(ص) به پایان رسید. عرق از سر و روی پیامبر(ص) و علی(ع) و مردم فرو می ریخت. هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر(ص) خواند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...» (امروز آیین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم). پیامبر(ص) فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ» (خداوند بزرگ است، خداوند بزرگ است، همان خدایی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی(ع) پس از من راضی و خشنود گشت).

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و به علی(ع) این موقعیت را

تبریک می‌گفتند. از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابوبکر و عمر بودند که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: **بِحِّ بَخِّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحَتْ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ**: (آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب! تو مولی و رهبر من و تمام مردان و زنان باایمان شدی).

این، خلاصه‌ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

آیه ۶۸ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که جمعی از یهود خدمت پیامبر (ص) آمدند، نخست پرسیدند: آیا تو اقرار نداری که تورات از طرف خداست؟ حضرت جواب مثبت داد.

گفتند: ما هم تورات را قبول داریم ولی به غیر آن ایمان نداریم. (در حقیقت، تورات قدر مشترک میان ما و شماست اما قرآن کتابی است که فقط شما به آن عقیده دارید، پس چه بهتر که تورات را بپذیریم و غیر آن را نفی کنیم). آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد.

تفسیر: این آیه به گوشه دیگری از کارشکنی‌ها و ایرادهای اهل کتاب (یهود و نصاری) اشاره می‌کند می‌گوید: «بگو: ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید» **(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ)**.

زیرا این کتابها همه از یک مبدأ صادر شده و اصول اساسی آنها یکی است اگرچه آخرین کتاب آسمانی، کامل‌ترین و جامع‌ترین آنهاست و به همین دلیل لازم‌العمل است.

قرآن بار دیگر به وضع اکثریت اهل کتاب اشاره کرده می‌گوید: «ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آنها نمی‌گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید» **(وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا)**.

در پایان آیه، پیامبر خود را در برابر سرسختی این اکثریت منحرف تسلّی می‌دهد می‌گوید: «از این قوم کافر، (و مخالفت آنها)، غمگین مباش» (فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

زیرا زبان آن متوجّه خودشان خواهد شد و به تو ضرری نمی‌رساند. بدیهی است محتوای این آیه اختصاص به قوم یهود ندارد، مسلمانان نیز اگر تنها به ادّعی اسلام اکتفا کنند و اصول تعلیمات انبیا به خصوص کتاب آسمانی خود را برپا ندارند، هیچ‌گونه موقعیت و ارزشی نه در پیشگاه خدا و نه در زندگی فردی و اجتماعی نخواهند داشت و همیشه زبون و زبردست و شکست خورده خواهند بود.

(آیه ۶۹) در این آیه موضوع فوق را مورد تأکید قرار داده می‌گوید: «آنها که ایمان آورده‌اند، و یهود و صابئان و مسیحیان، هرگاه به خداوند یگانه و روز جزا، ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین خواهند شد» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

این آیه پاسخ دندان‌شکنی است به کسانی که نجات را در پناه مَلّیت خاصی می‌دانند و میل دارند میان دستوره‌های انبیا تبعیض قائل شوند و دعوتهای مذهبی را با تعصّب قومی بیامیزند.

(آیه ۷۰) در سوره بقره و اوایل همین سوره به پیمان مؤکّدی که خداوند از بنی اسرائیل گرفته بود اشاره شده است، در این آیه بار دیگر این پیمان را یادآوری کرده می‌فرماید: «ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم؛ و رسولانی به سوی آنها فرستادیم» (لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا).

سپس می‌افزاید: آنها نه تنها به این پیمان عمل نکردند، بلکه «هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوسها و دلخواه آنها می‌آورد (به مبارزه بر ضدّ او دست می‌زدند)، عدّه‌ای را تکذیب می‌کردند و عدّه‌ای را (که با تکذیب نمی‌توانستند از

نفوذشان جلوگیری کنند) می‌کشند» (كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ).

(آیه ۷۱) در این آیه به غرور نابه‌جای آنها در برابر این همه طغیان و جنایات اشاره کرده می‌فرماید: «گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود» (وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً).

و همان‌طور که در آیات دیگر تصریح شده، خود را یک نژاد برتر می‌پنداشتند و به‌عنوان فرزندان خدا از خود یاد می‌کردند.

سرانجام این غرور خطرناک و خود برتر بینی همانند پرده‌ای بر چشم و گوش آنها افتاد. «از این رو (از دیدن حقایق و شنیدن سخنان حق)، نابینا و کور شدند» (فَعَمُوا وَ صَمُّوا).

اما هنگامی که عاقبت شوم اعمال خود را مشاهده کردند، توبه کردند و دریافتند که تهدیدهای الهی جدی است و آنها هرگز یک نژاد برتر نیستند. «سپس خداوند توبه آنها را پذیرفت» (ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

ولی این بیداری و پشیمانی دیری نپایید باز طغیان و پشت پا زدن به حق و عدالت شروع شد؛ «دگر بار در خواب غفلت فرو رفتند، و بسیاری از آنها کور و کور شدند» (ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ).

در پایان آیه در یک جمله پر معنی می‌گوید: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، بیناست» (وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۷۲) در تعقیب بحثهایی که در مورد انحرافات یهود در آیات قبل گذشت، این آیه و آیات بعد از انحرافات مسیحیان سخن می‌گوید. نخست از مهم‌ترین انحراف مسیحیت یعنی مسأله الوهیت مسیح بحث کرده می‌گوید: «آنها که گفتند خداوند همان مسیح فرزند مریم است، به یقین کافر شدند» (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ).

چه کفری از این بالاتر که خداوند نامحدود از هر جهت را با مخلوقی که از هر جهت محدود است یگانه و متحد بدانند!

با اینکه خود «مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را که پروردگار من و شماست پرستش کنید» (وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ). و نیز مسیح برای تأکید این مطلب و رفع هرگونه ابهام و اشتباه افزود: «زیرا هرکس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است» (إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاؤَيْهَ النَّارِ).

و نیز برای تأکید بیش تر و اثبات این حقیقت که شرک و غلو یک نوع ظلم آشکار است، گفت: «و ستمگران یار و یاورى ندارند» (وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ). آنچه در آیه فوق در مورد اصرار مسیح (ع) روی مسأله توحید دیده می شود، مطلبی است که با منابع موجود مسیحیت نیز هماهنگ است و از دلایل عظمت قرآن محسوب می شود.

(آیه ۷۳) آنچه در آیه قبل آمد مسأله غلو و وحدت مسیح با خدا بود، در این آیه به مسأله تعدد خدایان از نظر مسیحیان یعنی تثلیث در توحید اشاره کرده می گوید: «آنها که گفتند خداوند، یکی از سه خداست (نیز) به یقین کافر شدند» (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ).

قرآن به طور قاطع در پاسخ آنها می گوید: «معبودی جز معبود یگانه نیست» (وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ).

دگر بار به آنها اخطار می کند: «و اگر از آنچه می گویند دست برندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)، خواهد رسید» (وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَسَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۷۴) در این آیه از آنها دعوت می کند که از این عقیده کفرآمیز توبه کنند تا خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش قرار دهد. از این رو می گوید: «آیا به سوی خدا باز نمی گردند، و از او طلب آمرزش نمی کنند؟! (در حالی که) خداوند آمرزنده مهربان است» (أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۷۵) در این آیه با دلایل روشنی اعتقاد مسیحیان به الوهیت مسیح را ابطال می‌کند. نخست می‌گوید: «مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند» (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ).

اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرک است، چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی‌شوید؟

سپس برای تأیید این سخن می‌گوید: «مادرش، زن بسیار راستگویی بود» (وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ).

یعنی کسی که دارای مادر است و در رحم زنی پرورش یافته چگونه می‌تواند خدا باشد؟

دیگر اینکه اگر مادرش محترم است به خاطر این است که او هم در مسیر رسالت مسیح با وی هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی می‌کرد. به این ترتیب، بنده خاص خدا بود و نباید او را همچون یک معبود، همان‌طور که در میان مسیحیان رایج است که در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می‌کنند، عبادت کرد. بعد به یکی دیگر از دلایل نفی ربوبیت مسیح اشاره کرده می‌گوید: او و مادرش «هر دو، غذا می‌خوردند» (كَانَا يَا كَلَانَ الطَّعَامَ).

در پایان آیه به روشنی این دلایل از یک طرف و سرسختی و نادانی آنها در برابر این دلایل آشکار از طرف دیگر اشاره کرده می‌گوید: «بنگر چگونه نشانه‌ها را برای آنها آشکار می‌سازیم؛ سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می‌شوند!» (أَنْظُرُ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ).

«یؤفکون» از ماده «افک»، در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی است. از آنجا که دروغ انسان را از حق باز می‌دارد، به آن افک گفته می‌شود.

(آیه ۷۶) در این آیه برای تکمیل استدلال گذشته می‌گوید: شما می‌دانید که مسیح سر تا پانیزهای بشری داشت و مالک سود و زیان خود نیز نبود. «بگو: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیان شما نیست» (قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهُ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا).

به همین دلیل، بارها در دست دشمنان گرفتار شد یا دوستانش گرفتار شدند و اگر لطف خدا شامل حال او نبود هیچ گامی نمی توانست بردارد.

در پایان آیه به آنها اخطار می کند: گمان نکنید خداوند سخنان ناروای شما را نمی شنود، یا از درون شما آگاه نیست؛ «و خداوند، شنوا و داناست» (وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۷۷) به دنبال روشن شدن اشتباه اهل کتاب در زمینه غلو درباره پیامبران الهی، در این آیه به پیامبر (ص) دستور می دهد که با استدلال روشن از آنها دعوت کند که از این راه بازگردند. می فرماید «بگو: ای اهل کتاب، در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید؛ و غیر از حق نگویند» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ).

«لاتغلو» از ماده «غلو»، به معنی تجاوز کردن از حق است، ولی هنگامی که در مورد تجاوز مقام و منزلت کسی باشد غلو گفته می شود.

البته غلو نصاری روشن است، اما در مورد غلو یهود که خطاب «یا اهل کتاب» شامل آنها نیز می شود، شاید اشاره به سخنی باشد که درباره عزیز، پیامبر خدا می گفتند و او را فرزند خدا می دانستند.

و از آنجا که سرچشمه غلو غالباً پیروی از هوی و هوس گمراهان است، برای تکمیل این سخن می گوید: «و از هوسهای جمعیتی که پیش تر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید» (وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ).

این جمله اشاره به چیزی است که در تاریخ مسیحیت نیز آمده که مسئله تثلیث و غلو درباره مسیح (ع) در قرون نخستین مسیحیت در میان آنها وجود نداشت، بلکه هنگامی که بت پرستان هندی و مانند آنها به آیین مسیح پیوستند، چیزی از بقایای آیین سابق را که تثلیث و شرک بود، به مسیحیت افزودند.

(آیه ۷۸) - در این آیه و دو آیه بعد برای اینکه از تقلیدهای کورکورانه اهل کتاب از پیشینیانشان جلوگیری کند، به سرنوشت شوم آنها اشاره کرده می‌گوید: «کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند» (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ).

آیه فوق اشاره به این است که جزو نژاد بنی اسرائیل یا جزو اتباع مسیح بودن، تا هماهنگی با برنامه‌های آنها نبوده باشد، باعث نجات کسی نخواهد شد؛ بلکه خود این پیامبران از این‌گونه افراد ابراز تنفر و انزجار کرده‌اند.

جمله آخر آیه نیز این مطلب را تأکید می‌کند می‌گوید: «این (اعلام تنفر و بیزاری) به خاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می‌نمودند» (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ).

(آیه ۷۹) به علاوه، هیچ مسؤولیت اجتماعی برای خود قائل نبودند و «از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند»؛ حتی جمعی از نیکان آنها با سکوت و سازشکاری، افراد گناهکار را عملاً تشویق می‌کردند (كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ).

«چه بد کاری انجام می‌دادند!» (لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

در تفسیر آیه فوق از امام صادق (ع) روایت شده است: «این دسته که خداوند از آنها مذمت کرده، هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند، بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می‌کردند، در صورت آنها می‌خندیدند و با آنها مأنوس بودند.»

(آیه ۸۰) در این آیه به یکی دیگر از اعمال خلاف آنها اشاره کرده می‌گوید: «بسیاری از آنها را می‌بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می‌دارند» و با آنها طرح دوستی می‌ریزند (تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

روشن است که دوستی آنها آمیخته با انواع گناه و تشویق آنان به اعمال و افکار غلط بود. از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «نفس (سرکش) آنها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) خود فرستاد، که نتیجه آن، خشم خداوند بود؛ و در

عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند» (لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ).

(آیه ۸۱) این آیه راه نجات از این برنامه غلط و نادرست را به آنها نشان می‌دهد می‌فرماید: «و اگر به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده، ایمان می‌آوردند، (هرگز) آنان [= کافران] را به دوستی اختیار نمی‌کردند» (وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا تَخَذُوا هُمْ أَوْلِيَاءَ).
«ولی بسیاری از آنها فاسقند» (وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ).

آغاز جزء هفتم قرآن مجید

آیه ۸۲ شأن نزول: نخستین مهاجران اسلام - در مورد نزول سلسله آیات ۸۲ - ۸۶ نقل کرده‌اند که این آیات درباره نجاشی، زمامدار حبشه در عصر پیامبر(ص) و یاران او نازل شده است.

در سالهای نخستین بعثت پیامبر اسلام(ص) و دعوت عمومی او، مسلمانان در اقلیت قرار داشتند. قریش به قبایل عرب توصیه کرده بود که هر کدام، افراد وابسته خود را که به پیامبر(ص) ایمان آورده است، زیر فشار قرار دهند. به این ترتیب، هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود زیر فشار قرار داشت.

پیامبر(ص) برای حفظ این دسته کوچک و تهیۀ پایگاهی برای مسلمانان در بیرون حجاز، به آنها دستور مهاجرت به حبشه داد.

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان راه حبشه را پیش گرفتند. و این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود. این مهاجرت، هجرت اول نام گرفت.

چیزی نگذشت که جعفر بن ابی طالب و جمعی دیگر از مسلمانان به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از ۸۲ مرد و عده قابل ملاحظه ای زن و کودک تشکیل می شد، به وجود آوردند.

طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود. برای به هم زدن این موقعیت دست به کار شدند و دو نفر از جوانان باهوش و حيله گر و پشت هم انداز یعنی عمرو عاص و عماره بن ولید را انتخاب کردند و با هدایای فراوانی به حبشه فرستادند. این دو نفر با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند.

عمرو عاص به نجاشی چنین گفت: ما فرستادگان بزرگان مکه ایم. تعدادی از جوانان سبک مغز از آیین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و از موقعیت سرزمین شما سوءاستفاده کرده و به اینجا پناه آورده اند. می ترسیم که در اینجا نیز دست به اخلا لگری زنند، بهتر است که آنها را به ما بسپارید تا به محل خود بازگردانیم ...

این را گفتند و هدایایی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

نجاشی گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم تماس نگیرم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم.

روز دیگر در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفر بن ابی طالب، به عنوان نمایندگی مسلمانان و نمایندگان قریش حضور داشتند، نجاشی پس از شنیدن سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.

جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها پرسید آیا ما جزو

بردگان فراری این جمعیتیم؟

عمرو گفت: نه، شما آزادید.

جعفر - و نیز سؤال کنید آیا آنها دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما می طلبند؟

عمرو- نه، ما هیچ مطالبه‌ای از شما نداریم.
جعفر- آیا خونی از شما ریخته‌ایم که آن را از ما می‌طلبید؟
عمرو- نه، چنین چیزی در کار نیست.

سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت‌پرستی می‌کردیم، گوشت مردار می‌خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می‌دادیم، قطع رحم می‌کردیم و نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم و نیرومندان ما حقّ ضعیفان را می‌خوردند. خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است هرگونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشا و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم، به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نماییم.

نجاشی گفت: عیسای مسیح نیز برای همین مبعوث شده بود. سپس از جعفر پرسید: آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟
جعفر گفت: آری. سپس آیاتی را از سوره مریم تلاوت کرد.

حُسن انتخاب جعفر در مورد آیات تکان‌دهنده این سوره که مسیح و مادرش را از هرگونه تهمة‌های ناروا پاک می‌سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره‌های اشک شوق از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت و نجاشی صدازد: به خدا سوگند، نشانه‌های حقیقت در این آیات نمایان است.

هنگامی که عمرو خواست در اینجا سخنی بگوید و تقاضای سپردن مسلمانان را به دست وی کند، نجاشی دست بلند کرد و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت: خاموش باش! به خدا سوگند، اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگویی تو را مجازات خواهیم کرد.

سالها گذشت، پیامبر(ص) هجرت کرد و کار اسلام بالا گرفت و عهدنامه حدیبیه امضا شد و پیامبر(ص) متوجه فتح خیبر گشت. در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر درهم شکستن بزرگ‌ترین کانون خطر یهود در پوست نمی‌گنجیدند،

از دور شاهد حرکت دسته‌جمعی عده‌ای به سوی سپاه اسلام بودند. چیزی نگذشت که معلوم شد این جمعیت همان مهاجران حبشه‌اند که به آغوش وطن بازمی‌گردند.

پیامبر(ص) با مشاهده جعفر و مهاجران حبشه، این جمله تاریخی را فرمود: «لَا أَدْرِي أَنَا بِفَتْحِ خَيْبَرَ أَسْرًا أَمْ بِقُدُومِ جَعْفَرٍ؟» (نمی‌دانم از پیروزی خیبر خوشحال‌تر باشم یا از بازگشت جعفر؟)

می‌گویند: علاوه بر مسلمانان، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل به اسلام پیدا کرده بود، خدمت پیامبر(ص) رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره «یس» به گریه افتادند و مسلمان شدند و گفتند: چه قدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح شباهت دارد.

آیات ۸۲-۸۶ نازل شد و از این مؤمنان تجلیل کرد.

تفسیر: کینه‌توزی یهود و نرزش نصاری - در سلسله آیات ۸۲-۸۶
مقایسه‌ای میان یهودیان و مسیحیانی که معاصر پیامبر اسلام(ص) بوده‌اند شده است، این آیه یهود و مشرکان را در یک صف و مسیحیان را در صف دیگر قرار داده می‌گوید: «به‌طور مسلم، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت، و نزدیک‌ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می‌یابی که می‌گویند: ما نصاری هستیم» (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى).

تاریخ اسلام به‌خوبی گواه این حقیقت است زیرا در بسیاری از صحنه‌های نبرد ضداسلامی، یهود به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشتند در حالی که در غزوات اسلامی، کم‌تر مسلمانان را مواجه با مسیحیان می‌بینیم.

سپس قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط‌مشی اجتماعی را طی چند جمله بیان کرده می‌گوید: مسیحیان معاصر پیامبر(ص) امتیازاتی داشتند که در یهود نبود. «این به‌خاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم هستند» که به اندازه دانشمندان

دنیاپرست یهود در کتمان حقیقت کوشش نداشتند (ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ)^۱.
 «و (نیز در میان آنها، افرادی) تارکِ دنیا» بودند که در نقطهٔ مقابل حریصان
 یهود گام برمی داشتند (وَرُهْبَانًا).

«و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند» (وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ).

در حالی که اکثریت یهود به خاطر اینکه خود را نژاد برتر می دانستند، از قبول
 آیین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود، سر باز می زدند.

(آیه ۸۳) «و هر زمان آیه‌ای را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند،
 چشم‌های آنها را می بینی که (از شوق)، اشک می ریزد، به خاطر حقیقتی که
 دریافته‌اند» (وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْ الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا
 عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ).

«و آنها می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان
 حق، در زمرهٔ یاران محمد) بنویس» (يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

(آیه ۸۴) آنها به قدری تحت تأثیر آیات این کتاب آسمانی قرار می گرفتند که
 می گفتند: «چرا ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده است ایمان نیاوریم، در حالی که
 آرزو داریم پروردگاران ما را در زمرهٔ صالحان قرار دهد؟!» (وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ
 مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ).

(آیه ۸۵) در این آیه و آیهٔ بعد به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها
 اشاره شده است. می گوید: آنها که در برابر افراد باایمان، محبت نشان دادند و در
 مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند،
 «خداوند به خاطر این سخن، به آنها باغهایی از بهشت پاداش داد که از زیر
 درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است جزای
 نیکوکاران!» (فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ

۱. کشیش، واژه‌ای سریانی است که به معنی پیشوا و راهنمای مذهبی مسیحیان می باشد و به عربی قسيس گفته می شود و جمع آن قسيسين است.

ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ^۱.

(آیه ۸۶) و در مقابل، «کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، همانها اهل دوزخند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ). آیه ۸۷ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد نقل شده است: روزی پیامبر(ص) درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود. این سخنان چنان در مردم اثر گذاشت که جمعی گریستند. به دنبال آن بعضی از یاران پیامبر(ص) تصمیم گرفتند پاره‌ای از لذایذ را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند.

روزی همسر عثمان بن مظعون نزد عایشه آمد. او زن جوان و صاحب جمال بود. عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی‌رسی و زینت نمی‌کنی؟

گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسر من مدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت پیش گرفته است. این سخن به گوش پیامبر(ص) رسید. فرمان داد همه مسلمانان به مسجد آیند. هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، بالای منبر قرار گرفت. پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: «من سنت خود را برای شما بازگو می‌کنم، هرکس از آن روی‌گرداند از من نیست؛ من قسمتی از شب را می‌خوابم و با همسرانم آمیزش دارم و همه روزها را روزه نمی‌گیرم.

آگاه باشید! من هرگز به شما دستور نمی‌دهم که مانند کشیشان مسیحی و رهبانها ترک دنیا گویند زیرا این‌گونه مسائل و همچنین دیرنشینگی در آیین من نیست، رهبانیت امت من در جهاد است.»

کسانی که سوگند یاد کرده بودند، برخاستند و گفتند: ای پیامبر، ما در این راه سوگند یاد کرده‌ایم، وظیفه ما در برابر سوگندمان چیست؟ آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد.

تفسیر: از حد تجاوز نکنید - در این آیه و آیات بعد یک سلسله احکام مهم

۱. «أناهم» از ماده «ثواب»، در اصل به معنی بازگشت نمودن، نیکی‌کردن و سودی به کسی رسانیدن است.

اسلامی مطرح شده است.

نخست به تحریم قسمتی از مواهب الهی به وسیله بعضی از مسلمانان اشاره شده و آنها را از تکرار این کار نهی می‌کند می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ).

با بیان این حکم، اسلام صریحاً بیگانگی خود را از مسأله رهبانیت و ترک دنیا، آن‌چنان که مسیحیان و مرتاضان دارند، اعلام داشته است.

سپس برای تأکید این موضوع می‌گوید: «و از حد، تجاوز ننمایید؛ زیرا خداوند متجاوزان را دوست ندارد» (وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

(آیه ۸۸) در آیه گذشته نهی از تحریم بود، در این آیه به بهره‌گیری مشروع از مواهب الهی امر کرده می‌فرماید: «از نعمتهای حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است، بخورید» (وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا).

«و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، بپرهیزید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

یعنی ایمان شما به خدا ایجاب می‌کند که همه دستوره‌های او را محترم بشمرید، هم در بهره‌گرفتن از مواهب الهی و هم رعایت اعتدال و تقوا.

(آیه ۸۹) سوگند و کفاره سوگند - در این آیه درباره سوگندهایی که در زمینه تحریم حلال و غیر آن یاد می‌شود بحث کرده و قسّمها را به دو بخش تقسیم می‌کند می‌فرماید: «خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده)، مؤاخذه نمی‌کند» (لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ).

منظور از سوگند لغو، چنانکه مفسران و فقها گفته‌اند، سوگندهایی است که دارای هدف مشخص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی‌زند.

قسم دوم سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم و به‌طور جدی یاد می‌شود. آیه می‌گوید: «ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده‌اید،

مُواخِذَهُ مِی نَمَایِد» (وَ لَکِنْ یُوَاخِذُکُمْ بِمَا عَقَدْتُمْ الْأَیْمَانَ).

البته جدّی بودن سوگند به تنهایی برای صحّت آن کافی نیست، بلکه باید محتوای سوگند یک امر مباح بوده باشد. همچنین باید دانست که سوگند جز به نام خدا معتبر نیست.

بنابراین اگر کسی به نام خدا سوگند یاد کند واجب است به آن عمل کند و اگر آن را شکست کفّاره دارد: «کَفَّارَةُ این گونه قَسَمَهَا (یکی از سه چیز است: نخست) اطعام ده نفر مستمند» (فَكْفَارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينِ).

و برای اینکه بعضی از اطلاق این حکم چنین استفاده نکنند که می توان از هر نوع غذای پست و کم ارزشی برای کفّاره استفاده کرد، تصریح می کند: «از غذاهای معمولی که به خانواده خود می دهید» (مِنْ أَوْ سَطٍ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ).
«یا پوشاندن لباس بر آن ده نفر» (أَوْ كِسْوَتُهُمْ).

البته ظاهر آیه این است که لباسی بوده باشد که به طور معمول تن را بپوشاند و بر حسب فصول و مکانها و زمانها تفاوت پیدا می کند.

در اینکه آیا از نظر کیفیت، حدّ اقل کافی است یا در اینجا نیز باید حدّ وسط مراعات شود، به مقتضای اطلاق آیه هرگونه لباس کافی است.
«و یا آزاد کردن یک برده» (أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ).

اما ممکن است کسانی باشند که قدرت بر هیچ یک از اینها نداشته باشند، بدین جهت بعد از بیان این دستور می فرماید: «و کسی که هیچ یک از اینها را نیابد، سه روز روزه می گیرد» (فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ).

سپس برای تأکید می گوید: «این، کفّاره سوگندهای شماست به هنگامی که سوگند یاد می کنید» و مخالفت می نماید (ذَلِكَ کَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ).

و برای اینکه کسی تصوّر نکند با دادن کفّاره، شکستن سوگندهای صحیح حرام نیست می گوید: «و سوگندهای خود را حفظ کنید» و نشکنید (وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ).

در پایان آیه می فرماید: «خداوند آیات خود را این چنین برای شما بیان

می‌کند، شاید شکر او را به جا آورید» و در برابر این احکام و دستورها که ضامن سعادت و سلامت فرد و اجتماع است، او را سپاس گویند (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آیه ۹۰ شأن نزول: در تفاسیر شیعه و اهل تسنن شأن نزولهای مختلفی درباره این آیه ذکر شده است که تقریباً با یکدیگر شباهت دارند؛ از جمله اینکه در مسند احمد و سنن ابی داوود و نسائی و ترمذی نقل شده است: عمر - که طبق تصریح تفسیر فی ظلال القرآن جلد سوم صفحه ۳۳، علاقه شدیدی به نوشیدن شراب داشت - دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا، بیان روشنی در مورد خمر برای ما بفرما. هنگامی که آیه ۲۱۹ سوره بقره (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...) نازل شد، پیامبر (ص) آیه را برای او قرائت کرد ولی باز او به دعای خود ادامه می‌داد و می‌گفت خدایا، بیان روشن تری در این زمینه بفرما. تا اینکه آیه ۴۳ سوره نساء (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) نازل شد. پیامبر (ص) آن را نیز بر او خواند، باز به دعای خود ادامه می‌داد تا اینکه آیه مورد بحث که صراحت در این موضوع دارد، نازل گردید. هنگامی که پیامبر (ص) آیه را بر او خواند، گفت: إِنَّتَهَيْنَا إِنَّتَهَيْنَا: «از نوشیدن شراب خودداری می‌کنیم، خودداری می‌کنیم».

تفسیر: حکم قطعی درباره شراب و مراحل تدریجی آن - همان طور که در ذیل آیه ۴۳ سوره نساء اشاره کردیم، شراب‌خواری و میگساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام بسیار رواج داشت و به صورت یک بلای عمومی درآمد بود، تا آنجا که بعضی از مورخان می‌گویند عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می‌شد: شعر، شراب و جنگ.

روشن است که اگر اسلام می‌خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود. بدین رو از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار برای ریشه‌کن کردن میگساری که به صورت یک عادت ثانوی در آنها نفوذ کرده بود، استفاده کرد. به این ترتیب که نخست در بعضی

از سوره‌های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، ولی عادت زشت شراب‌خواری از آن ریشه‌دارتر بود که با این اشاره‌ها ریشه کن شود. به همین خاطر هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور - آیه ۲۱۹ سوره بقره - در زمینه منع شراب‌خواری به صورت قاطع‌تری نازل گشت. آشنایی مسلمانان به احکام اسلام سبب شد که دستور نهایی - آیه مورد بحث - با صراحت کامل، که حتی بهانه‌جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند، نازل گردد.

در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تأکید قرار گرفته تا جایی که شراب‌خواری در ردیف بت‌پرستی و قمار و ازالام و از اعمال شیطانی و پلید شمرده شده است. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازالام [=نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

«انصاب»، بهنایی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند. قرار گرفتن شراب و قمار هم‌ردیف آن، نشانگر خطر بسیار زیاد شراب و قمار است. به همین دلیل، در روایتی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «شارب الخمر كعابد الوثن» (شراب‌خوار همانند بت‌پرست است).

(آیه ۹۱) در این آیه به پاره‌ای از زیانهای آشکار شراب و قمار پرداخته می‌گوید: «شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد» (إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ). در پایان آیه به عنوان استفهام تقریری می‌گوید: «آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟!» (فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ).

یعنی پس از این همه تأکید باز جای بهانه‌جویی یا تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است؟! به همین خاطر می‌بینیم که حتی عمر که تعبیرات آیات گذشته را به خاطر علاقه‌ای که - طبق تصریح مفسران عامه - به شراب داشت وافی

نمی دانست، پس از نزول این آیه گفت این تعبیر کافی و قانع کننده است.

(آیه ۹۲) در این آیه به عنوان تأکید این حکم، نخست به مسلمانان دستور می دهد: «اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید؛ و (از مخالفت فرمان او) بترسید» (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا).

سپس مخالفان را تهدید می کند می گوید: «و اگر روی برگردانید، (مستحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست» و این وظیفه را در برابر شما، انجام داده است (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

آیه ۹۳ شأن نزول: در تفاسیر آمده است که پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار، بعضی از یاران پیامبر (ص) گفتند: اگر این دو کار این همه گناه دارد، تکلیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته اند و هنوز این دو کار را ترک نکرده بودند چه می شود؟ آیه نازل شد و پاسخ داد.

تفسیر: در این آیه در پاسخ کسانی که نسبت به وضع گذشتگان قبل از نزول تحریم شراب و قمار، یا نسبت به وضع کسانی که این حکم هنوز به آنها نرسیده و در نقاط دوردست زندگی داشتند سؤال می کردند، می گوید: «بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، گناهی در آنچه خورده اند نیست» و نسبت به نوشیدن شراب، قبل از نزول حکم تحریم، مجازات نمی شوند (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا).

سپس این حکم را مشروط به این می کند که: «اگر تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند» (إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) بار دیگر همین موضوع را تکرار کرده می گوید: «سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند» (ثُمَّ اتَّقَوْا وَ ءَامَنُوا).

و برای سومین بار، با کمی تفاوت همین موضوع را تکرار نموده می گوید: «سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند» (ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

منظور از تقوا که نخستین بار ذکر شده، احساس مسؤولیت درونی است که انسان را به تحقیق و بررسی درباره دین و اندیشه در معجزه پیامبر و جست‌وجو درباره حق دعوت می‌کند و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است.

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده، اشاره به تقوایی است که در درون جان انسان نفوذ می‌کند و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است.

و در مرحله سوم که از تقوا گفت‌وگو می‌کند، منظور تقوایی است که به مرحله عالی خود رسیده به طوری که علاوه بر دعوت به انجام وظایف حتمی، به کارهای نیک نیز دعوت می‌کند.

آیه ۹۴ شأن نزول: نقل شده هنگامی که پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان در سال حدیبیه برای عمره با حال احرام حرکت کردند، در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی روبه‌رو شدند به طوری که می‌توانستند آنها را با دست و نیزه‌ها صید کنند. این شکارها به قدری زیاد بودند که بعضی نوشته‌اند دوش به دوش مرکبها و از نزدیک خیمه‌ها رفت و آمد می‌کردند.

این آیه و دو آیه بعد نازل شد و مسلمانان را از صید حیوانات برحذر داشت.

تفسیر: احکام صید در حال احرام - این آیه و دو آیه بعد ناظر به یکی از

احکام عمره و حج یعنی مسأله شکار حیوانات صحرائی و دریایی در حال احرام است. نخست به جریانی که مسلمانان در سال حدیبیه با آن روبه‌رو بودند اشاره کرده می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که (به نزدیکی شما می‌آید، به طوری که) دستها و نیزه‌هایتان به آن می‌رسد، می‌آزماید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ).

سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: این جریان برای آن بوده است «تا معلوم

شود چه کسی در نهان از خدا می‌ترسد» (لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و هر کس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت» (فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۹۵) در این آیه با صراحت، فرمان تحریم صید در حال احرام را صادر کرده می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال احرام، شکار نکنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ).

سپس به کفاره صید در حال احرام اشاره کرده می‌گوید: «و هر کس از شما عمداً آن را به قتل برساند، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد» یعنی آن را قربانی کرده و گوشتش را به مستمندان بدهد (وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ).

در اینجا منظور از «مِثْل» همانندی در شکل و اندازه حیوان است به این معنی که مثلاً اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را - همانند شتر مرغ - صید کند، باید کفاره آن را شتر انتخاب کند، یا اگر آهو صید کند باید گوسفند که تقریباً به اندازه آن است، قربانی نماید.

و از آنجا که ممکن است مسأله همانندی برای بعضی مورد شک و تردید واقع شود، قرآن در این زمینه دستور داده است: «که دو نفر عادل از شما، معادل بودن آن را تصدیق کنند» (يُحْكَمْ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ).

و درباره اینکه کفاره در کجا باید ذبح شود، دستور می‌دهد: «و به صورت قربانی به (حریم) کعبه برسد» (هَذَا يَأْتِي بِطَعَامٍ مَسَاكِينٍ).

سپس می‌افزاید: لازم نیست حتماً کفاره به صورت قربانی باشد، بلکه دو چیز دیگر نیز هریک می‌توانند جانشین آن شوند؛ نخست اینکه معادل آن «یا اطعام مستمندان کند» (أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينٍ).

«یا معادل آن، روزه بگیرد» (أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا).

این کفاره‌ها به خاطر آن است «تا کیفر کار خود را بچشد» (لِيَذُوقَ وَبَالَ

أَمْرِهِ) ۱.

اما از آنجا که معمولاً هیچ حکمی شامل گذشته نمی‌شود، تصریح می‌کند: «خداوند گذشته را عفو کرده» (عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ).

«وهرکس (به این خطاها و حکم کفارۀ اعتنا نکند، و) تکرار کند، خدا از او انتقام می‌گیرد؛ و خداوند، توانا و صاحب انتقام است» (وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ).

(آیه ۹۶) در این آیه دربارهٔ صیدهای دریا سخن به میان آورده می‌گوید: «صید دریا و طعام آن برای شما و کاروانیان حلال است» (أَجِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ).

منظور از «طعام» همان خوراکی است که از ماهیان صید شده ترتیب داده می‌شود زیرا آیه می‌خواهد دو چیز را مجاز کند: نخست صید کردن و دیگر، خوردن غذای صید شده.

سپس به فلسفهٔ این حکم اشاره کرده می‌گوید: این به خاطر آن است «تا (در حال احرام) از آن بهره‌مند شوید» (مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ).

یعنی به خاطر اینکه در حال احرام برای تغذیه به زحمت نیفتید و بتوانید از یک‌نوع صید بهره‌مند شوید، این اجازه در مورد صید دریا به شما داده شده است. بار دیگر به عنوان تأکید به حکم سابق بازگشته می‌گوید: «ولی مادام که محرم هستید، شکار صحرا برای شما حرام است» (وَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا). در پایان آیه برای تأکید تمام احکامی که ذکر شد می‌فرماید: «و از (نافرمانی) خدایی که به سوی او محشور می‌شوید، بترسید!» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

فلسفهٔ تحریم صید در حال احرام - می‌دانیم حج و عمره از عباداتی است که انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو می‌برد. تعینات زندگی مادی، جنگ و جدالها، خصومتها، هوسهای جنسی، لذات مادی،

۱. «وبال» از «وبل» و «وابل»، به معنی باران سنگین گرفته شده، سپس به کار مشکل و شاق اطلاق شده است، و از آنجا که مجازات و کفر نیز دارای شدت و سنگینی است، به آن «وبال» می‌گویند.

در مراسم حج و عمره به کلی کنار می‌روند و انسان به یک نوع ریاضت مشروع الهی دست می‌زند. به نظر می‌رسد که تحریم صید در حال احرام نیز به همین منظور است.

از این گذشته، اگر صید کردن برای زوار خانه خدا کار مشروعی بود، با توجه به این همه رفت و آمدی که هر سال در این سرزمینهای مقدس می‌شود، نسل بسیاری از حیوانات در آن منطقه که به حکم خشکی و کم‌آبی، حیواناتش نیز کم است، برچیده می‌شود. مخصوصاً با توجه به اینکه در غیر حال احرام نیز صید حرم همچنین کندن درختان و گیاهان آن ممنوع است، روشن می‌شود که این دستور ارتباط نزدیکی با مسأله حفظ محیط زیست و نگه‌داری گیاهان و حیوانات آن منطقه از فنا و نابودی دارد.

(آیه ۹۷) در تعقیب آیات گذشته که در زمینه تحریم صید در حال احرام بحث می‌کرد، در این آیه به اهمیت مکه و اثر آن در سازمان زندگی اجتماعی مسلمانها اشاره کرده می‌فرماید: «خداوند، کعبه - بیت‌الحرام - را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است» (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ).

و از آنجا که این مراسم باید در محیطی امن و امان از جنگ و کشمکش و نزاع صورت گیرد، به اثر ماه‌های حرام (ماه‌هایی که جنگ مطلقاً در آن ممنوع است) در این موضوع اشاره کرده می‌فرماید: «و همچنین ماه حرام» (وَالشَّهْرُ الْحَرَامَ).

و نیز نظر به اینکه وجود «قربانی‌های بی‌نشان، و قربانی‌های نشاندار» که تغذیه مردم را در ایامی که اشتغال به مراسم حج و عمره دارند تأمین کرده و فکرشان را از این جهت آسوده می‌کند تأثیری در تکمیل این برنامه دارد به آنها نیز اشاره کرده می‌گوید: (وَالْهَدْيِ وَالْقَلَادِ).

در پایان آیه می‌گوید: «این گونه احکام (حساب‌شده و دقیق)، به خاطر آن است که بدانید خداوند، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، می‌داند؛ و خدا به

هر چیزی داناست» و از همه چیز - به خصوص نیازمندی‌های روحی و جسمی بندگانش - باخبر است (ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

(آیه ۹۸) در این آیه برای تأکید دستورهای گذشته و تشویق مردم به انجام آنها و تهدید مخالفان و معصیت‌کاران می‌فرماید: «بدانید خدا دارای مجازات شدید، و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است» (إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۹۹) و برای تأکید بیش‌تر می‌گوید: «پیامبر و طیفه‌ای جز رسانیدن پیام (الهی) ندارد» و مسؤول اعمال شما نیست (مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ).
«و خداوند آنچه را آشکار، و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ).

(آیه ۱۰۰) در آیات گذشته سخن از تحریم مشروبات الکلی و قمار و انصاب و ازلام و صید کردن در حال احرام بود، از آنجا که بعضی از افراد ممکن است برای ارتکاب این‌گونه گناهان عمل اکثریت را در پاره‌ای از محیطها دستاویز قرار دهند، خداوند یک قاعده کلی را بیان کرده می‌فرماید: «بگو: (هیچ‌گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فرونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد» (قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ).

بنابراین «خبیث» و «طیب» در آیه، به معنی هرگونه موجود پاک و ناپاک، اعم از غذاها و افکار است.

در پایان آیه اندیشمندان را مخاطب ساخته می‌گوید: «از (مخالفت) خدا پرهیزید ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

آیه ۱۰۱ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد از علی(ع) روایت شده است: روزی پیامبر(ص) خطبه‌ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد، شخصی به نام عکاشه - و به روایتی سراقه - گفت: آیا این دستور همیشگی است

و هر سال باید حج به جا بیاوریم؟

پیامبر(ص) به او پاسخ نگفت، ولی او لجاجت کرد و دو بار، یا سه بار، سؤال خود را تکرار نمود. حضرت فرمود: وای بر تو، چرا این همه اصرار می‌کنی؟ اگر در جواب بگویم بلی، حج در هر سال بر همه شما واجب می‌شود؛ و اگر در همه سال واجب باشد توانایی انجام آن را نخواهید داشت؛ و چنانچه با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود. بنابراین، مادام که چیزی به شما نگفته‌ام روی آن اصرار نورزید.

آیه نازل شد و آنها را از این کار بازداشت.

تفسیر: سؤالات بی جا - بدون شک، سؤال کردن کلید فهم حقایق است. در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور داده شده که هرچه را نمی‌دانند بپرسند. ولی از آنجا که معمولاً هر قانونی استثنایی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنا دارد زیرا گاهی پنهان بودن پاره‌ای از مسائل برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است. در این گونه موارد جست‌وجوها و پرسشها برای پرده برداشتن از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می‌باشد.

قرآن در این آیه به این موضوع اشاره کرده می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را ناراحت می‌کند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ).

ولی از آنجا که سؤالات پیاپی از ناحیه افراد و پاسخ نگفتن به آنها ممکن است موجب تردید برای دیگران گردد و مفاسد بیش‌تری به بار آورد، اضافه می‌کند: «و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سؤال کنید، برای شما آشکار می‌شود» (وَ إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ).

سپس می‌افزاید: تصوّر نکنید اگر خداوند از بیان پاره‌ای از مسائل سکوت کرده از آن غفلت داشته، بلکه می‌خواسته شما را در توسعه قرار دهد زیرا «خداوند

آنها را بخشیده (و نادیده گرفته) است، و خداوند، آمرزنده و بردبار است» (عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

امیرمؤمنان علی(ع) در روایتی فرمود: «خداوند واجباتی برای شما قرار داده آنها را ضایع مکنید، و حدود و مرزهایی تعیین کرده، از آنها تجاوز ننمایید؛ و از اموری نهی کرده، در برابر آنها پرده دری نکنید، و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچگاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر این گونه امور، اصراری در افشا نداشته باشید.»

(آیه ۱۰۲) در این آیه برای تأکید مطلب می‌گوید: «جمعی از پیشینیان شما، از آن سؤال کردند؛ و سپس با آن به مخالفت برخاستند» ممکن است شما هم چنین سرنوشتی پیدا کنید (قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ).

لازم به ذکر است که آیه‌های فوق به هیچ وجه راه سؤالات منطقی و آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی‌بندد، بلکه منحصرأ مربوط به سؤالات نابه‌جا و جست‌وجو از اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است.

(آیه ۱۰۳) در این آیه به چهار «بدعت» نابه‌جا اشاره شده که در میان عرب جاهلی معمول بود. آنها بر پاره‌ای از حیوانات اهلی به جهتی از جهات علامت و نامی گذارده و خوردن گوشت آن را ممنوع می‌ساختند یا حتی خوردن شیر و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را مجاز نمی‌شمردند. یعنی عملاً حیوان را بی‌استفاده و بی‌هوده رها می‌ساختند.

قرآن می‌گوید: «خداوند هیچ‌گونه بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است» و این بدعت، در اسلام ممنوع شد (مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ).

و اما توضیح این چهار نوع حیوان:

۱. «بحیره» به حیوانی می‌گفتند که پنج بار زاییده بود و پنجمین آنها ماده - و به روایتی نر - بود. گوش چنین حیوانی را شکاف وسیعی می‌دادند و آن را به حال

خود آزاد می گذاشتند و از کشتن آن صرف نظر می کردند.

۲. «سائِبَه» شتری بوده که دوازده - و به روایتی ده - بچه می آورد. آن را آزاد می ساختند، حتی کسی سوار بر آن نمی شد، تنها گاهی از شیر آن می دوشیدند و به میهمان می دادند.

۳. «وَصِيلَه» به گوسفندی می گفتند که هفت بار فرزند می آورد - و به روایتی به گوسفندی می گفتند که دوقلو می زایید - کشتن چنان گوسفندی را نیز حرام می دانستند.

۴. «حَام» به حیوان نری می گفتند که ده بار از آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می کردند و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می آمد می گفتند این حیوان پشت خود را حمایت کرد. یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد.

به هر حال، منظور حیواناتی بوده که خدمات فراوانی به صاحبان خود از طریق «انتاج» می کردند و آنها نیز در مقابل یک نوع احترام و آزادی برای این حیوانات قائل می شدند.

اگرچه در تمام این موارد جلوه هایی از روح شکرگزاری حتی در برابر خدمت حیوانات وجود دارد، ولی از آنجا که اجرای چنین احترامی یک نوع اتلاف مال و از بین بردن نعمتهای الهی محسوب می شد زیرا عملاً کمتر کسی حاضر می شد غذای کافی به این حیوانات بدهد و از آنها مراقبت کند، در اسلام این کار ممنوع شد.

از این گذشته، آنها همه یا قسمتی از این برنامه را به خاطر بتها انجام می دادند و آنها را نذر بت می کردند. در این صورت مبارزه اسلام با این کار شکل مبارزه با بت پرستی نیز به خود می گیرد.

عجیب اینکه بعضی از این حیوانات به مرگ طبیعی می مردند که از گوشت آن به عنوان تبرک استفاده می کردند و این یک نوع عمل زشت دیگر بود.

سپس می فرماید: «ولی کسانی که کافر شدند، بر خدا دروغ می بندند» و می گویند: قانون الهی است (وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ).

«و بیش تر آنها نمی فهمند» (وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۰۴) در این آیه به دلیل آنها در این تحریمهای بی مورد اشاره کرده می گوید: «و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیاوید. می گویند: آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا).

در حقیقت، خلافاکاریها و بت پرستی های آنها از یک نوع بت پرستی دیگر، یعنی تسلیم بدون قید و شرط در برابر آداب و رسوم خرافی نیاکان سرچشمه می گرفت. قرآن می گوید: «آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)؟!» (أَوَلَوْ كَانُوا يَأْبُؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ).

بنابراین، کار شما مصداق روشن تقلید جاهل از جاهل است که در میزان عقل و خرد بسیار ناپسند می باشد.

(آیه ۱۰۵) هرکس مسؤول کار خویش است - در آیه قبل سخن از تقلید مردم عصر جاهلیت از نیاکان گمراه به میان آمد، به دنبال این موضوع طبعاً این سؤال در ذهن آنها می آمد که اگر حسابمان را از نیاکانمان در این گونه مسائل جدا کنیم پس سرنوشت آنها چه خواهد شد؟ به علاوه، اگر ما دست از چنان تقلیدی برداریم سرنوشت بسیاری از مردم که تحت تأثیر چنین تقلیدی هستند چه می شود؟ آیه شریفه می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! مراقب خود باشید. اگر شما هدایت یافته اید، گمراهی کسانی که گمراه شده اند، (اعم از نیاکان یا دوستان و بستگان هم عصرتان) به شما زبانی نمی رساند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ).

سپس به موضوع رستاخیز و حساب و رسیدگی به اعمال هرکس اشاره کرده می گوید: «بازگشت همه شما به سوی خداست؛ و شما را از آنچه عمل می کردید، آگاه می سازد» (إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

آیه ۱۰۶ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد نقل شده: مسلمانی به

نام ابن اُبی ماریه به اتفاق دو نفر از مسیحیان عرب، به نام تمیم و عدی که دو برادر بودند، به قصد تجارت از مدینه خارج شدند. در اثنای راه ابن ماریه که مسلمان بود، بیمار شد، وصیت نامه‌ای نوشت و آن را در میان اثاثیه خود پنهان کرد و اموال خویش را به دست دو همسفر نصرانی سپرد. وصیت کرد که آنها را به خانواده او برسانند و از دنیا رفت. همسفران متاع او را گشودند و چیزهای گران قیمت آن را برداشتند و بقیه را به ورثه بازگرداندند.

ورثه هنگامی که متاع را گشودند، قسمتی از اموالی که ابن ماریه با خود برده بود در آن نیافتند. ناگاه چشمشان به وصیت نامه افتاد، دیدند اسامی تمام اموال مسروقه در آن ثبت است. مطلب را با آن دو نفر مسیحی همسفر در میان گذاشتند، آنها انکار کرده و گفتند هرچه به ما داده بود به شما تحویل داده‌ایم. ناچار به پیامبر (ص) شکایت کردند. آیه نازل شد و حکم آن را بیان کرد.

تفسیر: از مهم ترین مسائلی که اسلام روی آن تکیه می‌کند، مسأله حفظ حقوق و اموال مردم و به‌طور کلی اجرای عدالت اجتماعی است.

نخست برای اینکه حقوق ورثه در اموال میت از بین نرود و حق بازماندگان و ایتم و صغار پایمال نشود، به افراد باایمان دستور می‌دهد می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ).

البته شهادت در اینجا همراه با وصایت است یعنی این دو نفر هم وصی‌اند و هم گواه.

سپس می‌افزاید: «یا اگر مسافرت کردید، و مصیبت مرگ شما فرارسید (و در آنجا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید» (أَوْ ءَاخِرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ).

منظور از غیرمسلمانان، اهل کتاب یعنی یهود و نصاری می‌باشد زیرا اسلام

برای مشرکان و بت پرستان در هیچ مورد اهمیتی قائل نشده است.

سپس دستور می‌دهد: «و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه می‌دارید تا سوگند یاد کنند (و شهادت دهند) که: ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم (و به ناحق گواهی دهیم) هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد» (تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنَّهُنَّ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ) نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا نُوَكِّلُكَ إِذَا قُرِبَ).

«و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم که از گناهکاران خواهیم بود» (وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ).

(آیه ۱۰۷) در این آیه سخن از مواردی به میان آمده که ثابت شود دو شاهد مرتکب خیانت و گواهی بر ضد حق شده‌اند - همان‌طور که در شأن نزول آیه آمده بود - در چنین موردی دستور می‌دهد: «و اگر اطلاع حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میّت، اولی هستند، به جای آنها قرار می‌گیرند» (فَإِنْ عَثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ).

و در ذیل آیه وظیفه دو شاهد دوم را چنین بیان می‌کند: «و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: گواهی ما، از گواهی آن دو به حق نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود» (فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا عَدَدْتِنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۱۰۸) این آیه فلسفه احکامی را که در زمینه شهادت در آیات قبل گذشت بیان می‌کند که اگر طبق دستور بالا عمل شود یعنی دو شاهد را بعد از نماز و در حضور جمع به گواهی بطلبند و در صورت بروز خیانت آنان، افراد دیگری از ورثه جای آنها را بگیرند و حق را آشکار سازند «این کار، نزدیک‌تر است به اینکه گواهی به حق دهند (و از خدا بترسند)، و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد؛ و) سوگندهایی جای سوگندهای آنها را بگیرد» (ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ).

در حقیقت، این کار سبب می‌شود که ترس از مسؤولیت در برابر خدا یا بندگان خدا در آنها بیدار گردد و از محور حق منحرف نشوند.

در پایان آیه برای تأکید روی احکام گذشته دستور می‌دهد: «از (مخالفت) خدا بپرهیزید، و گوش فرا دهید. و خداوند، جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

(آیه ۱۰۹) این آیه مکملی برای آیات قبل است زیرا در ذیل آیات گذشته که مربوط به مسأله شهادت حق و باطل بود، دستور به تقوا و ترس از مخالفت فرمان خدا داده شده، این آیه می‌گوید: از «روزی (بترسید) که خداوند، پیامبران را جمع می‌کند، و به آنها می‌گوید: (در برابر دعوت شما،) چه پاسخی به شما داده شد؟!» (يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ).

آنها از خود نفی علم کرده و همه حقایق را به علم پروردگار موکول کرده می‌گویند: «ما چیزی نمی‌دانیم؛ تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی» (قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ).

به این ترتیب، سر و کار شما با چنین دادگاهی و با خداوند علام الغیوب است، در گواهی‌های خود مراقب حق و عدالت باشید.

(آیه ۱۱۰) مواهب الهی بر مسیح (ع) - این آیه و آیات بعد تا آخر سوره مائده مربوط به سرگذشت حضرت مسیح (ع) و مواهبی است که به او و امتش ارزانی داشته، که برای آگاهی مسلمانان در اینجا بیان شده است.

نخست می‌گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم» (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَتِكَ).

سپس به ذکر مواهب خود پرداخته می‌گوید: «زمانی که تو را با روح القدس تقویت کردم» (إِذْ أَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

دیگر از مواهب الهی بر تو این است: «که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با

مردم سخن می‌گفتی) «تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا».

اشاره به اینکه سخنان تو در گاهواره همانند سخنان تو در بزرگی، حساب شده بود، نه سخنان کودکانه و بی‌ارزش.

دیگر اینکه: «کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم» (وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ).

دیگر از مواهب اینکه: «از گِل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد» (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي).

دیگر اینکه: «و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی» (وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي).

«و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی» (وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي). و از دیگر مواهب من بر تو این بود که «بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتیم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز سحر آشکاری نیست» (وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

من در برابر هیاهو و دشمنان سرسخت و لجوج تو را حفظ کردم تا دعوت خود را پیش ببری.

قابل توجه اینکه در این آیه چهار بار کلمه «بِأَذْنِي» (به فرمان من) تکرار شده است تا جایی برای غلو و ادعای الوهیت در مورد حضرت مسیح (ع) باقی نماند. او بنده‌ای بود سر بر فرمان خدا و هر چه داشت از طریق استمداد از نیروی لایزال الهی بود.

(آیه ۱۱۱) داستان نزول مائده بر حواریون - به دنبال بحثی که درباره مواهب الهی درباره مسیح (ع) و مادرش در آیه قبل بیان شد، در آیات بعد به موهبت‌هایی که به حواریون یعنی یاران نزدیک مسیح بخشید، اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «(و به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که:

به من و فرستاده من، ایمان بیاورید. آنها گفتند: ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم» (وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا ءَأَمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ).

وحی در قرآن معنی وسیعی دارد و منحصر به آنچه که بر پیامبران نازل می شد نیست، بلکه الهاماتی که به قلب افراد می شود نیز از مصداقهای آن است.

(آیه ۱۱۲) سپس به جریان معروف نزول مائده آسمانی اشاره کرده می گوید: «در آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگارت می تواند مائده ای از آسمان برای ما نازل کند؟!» (إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ).

«مائده» در لغت هم به خوان و سفره و طبّق گفته می شود و هم به غذایی که در آن قرار می دهند.

مسیح از این تقاضا که بوی تردید می داد، پس از آوردن آن همه آیات و نشانه های دیگر، نگران شد و به آنها هشدار داد «گفت: از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید» (قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۱۳) ولی حواریون به اطلاع عیسی رساندند که ما هدف نادرستی از این پیشنهاد نداریم و غرض ما لجاجت و رزی نیست؛ «گفتند: (ما نظر بدی نداریم) می خواهیم از آن بخوریم، و (علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است)، دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد؛ و بدانیم به ما راست گفته ای؛ و بر آن، گواه باشیم» (قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ).

(آیه ۱۱۴) هنگامی که حواریون حسن نیت خود را در این تقاضا نشان دادند خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت بازگو کرد: «عیسی بن مریم عرض کرد: خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست؛ تا برای اول و آخر ما،

عیدی باشد، و نشانه‌ای از تو؛ و به ما روزی ده؛ تو بهترین روزی دهندگانی» (قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

(آیه ۱۱۵) «خداوند (دعای او را مستجاب کرد؛ و) فرمود: من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را چنان مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنین مجازات نکرده باشم!» (قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۱۶) بیزاری مسیح از شرک پیروانش - این آیه و دو آیه بعد درباره گفت‌وگوی خداوند با حضرت مسیح (ع) در روز رستاخیز بحث می‌کند. می‌گوید: «و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!» (وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

مسیح با نهایت احترام چند جمله در پاسخ می‌گوید:

۱. نخست زبان به تسبیح خداوند گشوده و «می‌گوید: تو» از هرگونه شریک (قَالَ سُبْحَانَكَ).

۲. «من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم!» (مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ).

در حقیقت، نه تنها گفتن این سخن را از خود نفی می‌کند بلکه می‌گوید: اساساً چنین حقی را ندارم و چنین گفتاری هرگز با مقام و موقعیت من سازگار نیست.

۳. سپس به علم بی‌پایان پروردگار استناد کرده می‌گوید: «اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی. تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری» (إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ).

(آیه ۱۱۷) ۴. «من جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم): خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست» (مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ).

۵. «و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی» (وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

(آیه ۱۱۸) ۶. و با این همه «اگر آنها را (در برابر این انحراف بزرگ) مجازات کنی، بندگان تواند (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی (و از گناهانشان صرف نظر کنی)، توانا و حکیمی» نه کیفر تو نشانه بی حکمتی است، و نه بخشش تو نشانه ضعف است (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

(آیه ۱۱۹) رستگاری بزرگ - به دنبال ذکر گفت و گوی خداوند با حضرت مسیح، در این آیه می خوانیم: «خداوند (پس از این گفت و گو)، می گوید: امروز، روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد» (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ).

سپس پاداش صادقان را چنین بیان می کند: «برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختان آن می گذرد، و تا ابد، و جاودانه در آن می مانند» (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

و از این نعمت مادی، مهم تر این است که: «هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خداوند خشنودند» (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).

بی شک، «این، (موهبت بزرگ) رستگاری بزرگ است» (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(آیه ۱۲۰) در این آیه به مالکیت و حکومت خداوند اشاره کرده می گوید:

«حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، از آن خداست؛ و او بر هر چیزی

تواناست» (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

و این جمله علت برای رضایت بندگان از خداست زیرا کسی که بر همه چیز تواناست، توانایی دارد که هر چه بندگان بخواهند به آنها ببخشد و آنها را خشنود سازد.

در ضمن اشاره به نادرستی عمل نصاری در پرستش مریم است زیرا عبادت شایسته کسی است که بر سراسر عالم آفرینش حکومت می‌کند.

پایان تفسیر سوره مائده

سورهٔ أنعام [۶]

این سوره در مکه نازل شده و ۱۶۵ آیه دارد.

محتوای سوره: این سوره شصت و نهمین سوره‌ای است که در مکه بر پیامبر نازل گردید و از روایات اهل بیت (ع) استفاده می‌شود که آیات آن یک‌جا نازل شده است. هدف اساسی این سوره همانند سایر سوره‌های مکی، دعوت به اصول

سه گانه توحید، نبوت و معاد است، ولی بیش از همه روی مسأله یگانه پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی تأکید دارد.

دقت در آیات این سوره می تواند روح نفاق و پراکندگی را از میان مسلمانان برچیند، گوشها را شنوا، چشمها را بینا و دلها را دانا سازد. از این رو، در روایاتی که پیرامون فضیلت این سوره وارد شده می خوانیم: «سوره انعام را هفتاد هزار فرشته، به هنگام نزول، بدرقه کردند؛ و کسی که آن را بخواند (و در پرتو آن روح و جانش از سرچشمه توحید سیراب گردد)، تمام آن فرشتگان برای او آمرزش می طلبند.»

عجیب است که بعضی از این سوره، تنها به خواندن الفاظ آن قناعت می کنند و جلساتی برای تلاوت سوره انعام و حل مشکلات شخصی و خصوصی خود با تشریفات ویژه ای تشکیل می دهند که جلسات ختم انعام نامیده می شود. مسلماً اگر در این جلسات به محتوای سوره دقت شود، علاوه بر مشکلات شخصی، مشکلات عمومی مسلمانان نیز حل خواهد شد. اما افسوس که بسیاری از مردم به قرآن به عنوان یک سلسله او را د که دارای خواص مرموز و ناشناخته است، می نگرند و جز به خواندن الفاظ آن نمی اندیشند، در حالی که قرآن سراسر درس است و مکتب، برنامه است و بیداری، رسالت است و آگاهی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آیه ۱) این سوره که با حمد و ستایش پروردگار آغاز شده است، نخست از طریق آفرینش عالم کبیر (آسمانها و زمین) و نظامات آنها سپس از طریق آفرینش عالم صغیر یعنی انسان مردم را متوجه اصل توحید می سازد می گوید: «ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید» (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ).

«و ظلمتها و نور را پدید آورد» (وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ).

«اما کافران برای پروردگار خود، شریک و شبیه قرار می دهند» با اینکه دلایل

توحید و یگانگی او، در آفرینش جهان آشکار است (ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ)۱.

کلمه «ثُمَّ» بیانگر این حقیقت است که در آغاز، توحید به عنوان یک اصل فطری و عقیده عمومی و همگانی بشر بوده و شرک بعداً به صورت یک انحراف از این اصل فطری، به وجود آمده است.

در تفسیر آیه فوق از علی (ع) روایت شده است: «این آیه به سه طایفه از منحرفان پاسخ می دهد: اول به مادّیها که جهان را ازلی می پنداشتند و منکر خلق و آفرینش بودند، دوم به دوگانه پرستان که نور و ظلمت را دو مبدأ مستقل می دانستند و سوم ردّ مشرکان عرب که برای خدا شبیه و شریک قائل بودند.»

(آیه ۲) در این آیه توجه به عالم صغیر یعنی انسان می دهد و در این مورد به شگفت انگیزترین مسأله یعنی آفرینش او از خاک و گِل اشاره کرده می فرماید: «او کسی است که شما را از گِل آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ).
از آنجا که آفرینش انسان نخستین از خاک و گِل بوده، درست است که به ما نیز چنین خطابی بشود.

آنگاه به مراحل تکاملی عمر انسان اشاره کرده می گوید: «سپس مدّتی مقرر داشت» تا انسان پرورش و تکامل یابد (ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا).

بعد برای تکمیل این بحث می گوید: «و اجل حتمی در نزد اوست» و فقط او از آن آگاه است (وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ).

سپس می گوید: «با این همه، شما (مشرکان در توحید و یگانگی و قدرت او)، تردید می کنید» (ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ).

موجودات بی ارزشی همچون بتها را در ردیف او قرار داده یا در قدرت پروردگار بر رستاخیز و زنده کردن مردگان تردید می کنید.

«اجل» در اصل به معنی مدّت معین است و «قضاء اجل» به معنی تعیین مدّت

۱. «یعدلون» از ماده «عدل» به معنی مساوی و هموزن می باشد و در اینجا به معنی شریک و شبیه قائل شدن است.

یا به آخر رساندن مدّت است. بسیار می شود که به آخرین فرصت نیز اجل گفته می شود. اینکه به فرارسیدن مرگ اجل می گویند به خاطر این است که آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است.

در اینکه منظور از «أَجَلٌ مُّسَمًّى» و «أَجَلًا» در آیه چیست، آنچه از آیات و روایات اهل بیت (ع) استفاده می شود این است که اجل به تنهایی به معنی عمر و وقت و مدّت غیر حتمی و اجل مسمّی به معنی عمر و مدّت حتمی است. به تعبیری دیگر، اجل مسمّی، مرگ طبیعی و اجل، مرگ زودرس است. ولی به هر حال هر دو «اجل» از ناحیه خداوند تعیین می شود.

(آیه ۳) در این آیه برای تکمیل بحث توحید و پاسخ گفتن به کسانی که برای هر دسته‌ای از موجودات خدایی قائلند و می گویند: خدای باران، خدای جنگ، خدای صلح، خدای آسمان و مانند آن^۱ چنین می گوید: «اوست خداوند در آسمانها و در زمین» (وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ).

بدیهی است کسی که در همه جا حکومت می کند و تدبیر همه چیز به دست اوست، در همه جا حضور دارد و تمام اسرار و نهایها را می داند. از این رو، در جمله بعد می گوید: چنین پروردگاری «پنهان و آشکار شما را می داند؛ و از آنچه انجام می دهید (و) به دست می آورد، باخبر است» (يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ).

(آیه ۴) گفتیم در سوره انعام روی سخن بیش تر با مشرکان است و قرآن به انواع وسائل برای آگاهی آنها متوسّل می شود. در این آیه به روح لجاجت و بی اعتنایی و تکبر مشرکان در برابر حق و نشانه‌های خدا اشاره کرده می گوید: «هیچ نشانه و آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید، مگر اینکه از آن رویگردان می شوند» (وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا

۱. و این همان عقیده «ارباب انواع» می باشد که در یونان قدیم نیز وجود داشته است.

مُعْرِضِينَ).

این روحیه منحصر به دوران جاهلیت و مشرکان عرب نبوده، اکنون نیز بسیاری را می‌بینیم که حتی زحمت یک ساعت تحقیق و جست‌وجو درباره خدا و مذهب به خود نمی‌دهند سهل است، اگر کتاب و نوشته‌ای در این زمینه به دستشان بیفتد به آن نگاه نمی‌کنند و اگر کسی با آنها در این باره سخن گوید، گوش فرا نمی‌دهند، اینها جاهلان لجوج و بی‌خبری هستند که ممکن است گاهی در کسوت دانشمند ظاهر شوند.

(آیه ۵) سپس به نتیجه عمل آنها اشاره کرده می‌گوید: «آنان، حق را هنگامی که به سراغشان آمد، تکذیب کردند» (فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ). در حالی که اگر در آیات و نشانه‌های پروردگارت دقت می‌نمودند، حق را به خوبی می‌دیدند و می‌شناختند و باور می‌کردند.

«ولی به زودی خبر آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند، به آنان می‌رسد» و از نتایج کار خود، آگاه می‌شوند (فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبُؤًا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ). در دو آیه فوق در حقیقت به سه مرحله از کفر اشاره شده که مرحله به مرحله تشدید می‌گردد: نخست مرحله اعراض و روی‌گردانیدن، سپس مرحله تکذیب و بعد مرحله استهزا و مسخره کردن حقایق و آیات خدا.

این امر نشان می‌دهد که انسان در طریق کفر، در یک مرحله متوقف نمی‌شود بلکه هرچه پیش می‌رود بر شدت انکار و عداوت و دشمنی با حق و بیگانگی از خدا می‌افزاید.

(آیه ۶) سرنوشت طغیانگران - از این آیه به بعد قرآن یک برنامه تربیتی مرحله به مرحله را برای بیدار ساختن بت پرستان و مشرکان - به تناسب انگیزه‌های مختلف شرک و بت پرستی - عرضه می‌کند.

نخست برای کوبیدن عامل غرور که یکی از عوامل مهم طغیان و سرکشی و انحراف است، دست به کار شده و با یادآوری وضع اقوام گذشته و عاقبت دردناک آنها، به این افراد که پرده غرور بر چشمانشان افتاده است، هشدار می‌دهد

می‌گوید: «آیا ندیدند چه قدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند؛ و) قدرتهایی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم» (أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ).

از جمله این که: «بارانهای پی در پی برای آنها فرستادیم» (وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا)^۱.

«و از زیر (آبادی‌های) آنها، نهرها را جاری ساختیم» (وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ).

اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند، هیچ‌یک از این امکانات نتوانست آنها را از کیفر الهی برکنار دارد و «آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم» (فَأَهْلَكْنَاَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ).

«و جمعیت دیگری بعد از آنان پدید آوردیم» (وَ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ).

(آیه ۷) آخرین درجه لجاجت - قرآن در اینجا به تقاضای جمعی از بت پرستان اشاره کرده و می‌گوید: حتی «اگر ما نامه‌ای روی صفحه‌ای بر تو نازل کنیم، و (علاوه بر دیدن و خواندن)، آن را با دستهای خود لمس کنند، باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست» (وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ).

یعنی دایره لجاجت آنها به حدی توسعه یافته که روشن‌ترین محسوسات را انکار می‌کنند و به بهانه سحر، از تسلیم شدن در برابر آن سر باز می‌زنند.

(آیه ۸) بهانه جویی‌ها - یکی دیگر از عوامل کفر و انکار بهانه جویی است. از جمله بهانه‌هایی که مشرکان در برابر پیامبر (ص) داشتند و در چندین آیه از قرآن به آن اشاره شده و در این آیه نیز آمده، این بود که «گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده» تا

۱ واژه «مدرار» در اصل از ماده «در» به معنی شیر است، سپس به مایعاتی همانند باران که ریزش دارد، گفته شده است.

او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند؟! (وَ قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ).

مگر انسانی که از جنس ما است می تواند به تنهایی بار رسالت را بر دوش
کشد؟

قرآن با دو جمله که هر کدام استدلالی را در بردارد، به آنها پاسخ می گوید.
نخست اینکه: «اگر فرشته ای بفرستیم، (و موضوع، جنبه حسی و شهود پیدا کند)،
کار تمام می شود؛ (یعنی اگر مخالفت کنند)، دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد» و
همه هلاک می شوند (وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ).

(آیه ۹) قرآن در جواب دوم می گوید: «و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم،
حتماً وی را به صورت انسانی درمی آوردیم» (وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا).
سپس نتیجه می گیرد که، با این حال همان ایرادهای سابق را بر ما تکرار
می کردند و به پندار آنان، «کار را بر آنها مشتبه می ساختیم» (وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا
يَلْبَسُونَ).

(آیه ۱۰) در این آیه، خداوند به پیامبر خود می گوید: از مخالف و لجاجت
آنها نگران نباش زیرا «جمعی از پیامبران پیش از تو را استهزا کردند؛ اما سرانجام،
آنچه را مسخره می کردند، دامانشان را گرفت» و عذاب الهی بر آنها فرود آمد (وَ لَقَدْ
اسْتَهْزِئُوا بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

در حقیقت، این آیه هم مایه تسلی خاطر می است برای پیامبر(ص) و هم
تهدیدی است برای مخالفان لجوج که به عواقب شوم کار خود بیندیشند.

(آیه ۱۱) قرآن در اینجا برای بیدار ساختن این افراد خودخواه از راه دیگری
وارد شده و به پیامبر دستور می دهد که به آنها سفارش کن «بگو: روی زمین گردش
کنید؛ سپس بنگرید سرانجام تکذیب کنندگان آیات الهی چه شد؟!» (قُلْ سِيرُوا
فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

بی شک، مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق، راه
فنا و نابودی را پیمودند، تأثیرش بسیار بیش تر از مطالعه تاریخ آنها در کتابهاست زیرا
این آثار حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد.

(آیه ۱۲) در ادامه بحث با مشرکان، در این آیه با اشاره به اصل توحید، مسأله رستاخیز و معاد از طریق جالبی تعقیب می‌گردد. نخست می‌گوید: «بگو: آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟!» (قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ). و به دنبال آن می‌گوید: خودت از زبان فطرت و جان آنها پاسخ بده «بگو: از آن خداست» (قُلْ لِلَّهِ).

پروردگار عالم «رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده» و مواهب بی‌شمار، به همه ارزانی می‌دارد (كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ). همین رحمت ایجاب می‌کند انسان را، که استعداد بقا و زندگی جاودانی دارد، پس از مرگ در لباس حیاتی نوین و در عالمی وسیع‌تر درآورد و در این سیر ابدی تکامل دست رحمتش پشت سر او باشد.

از این رو به دنبال این دو مقدمه می‌گوید: «به‌طور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد» (لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

در پایان آیه به سرنوشت مشرکان لجوج اشاره کرده می‌گوید: «فقط کسانی که سرمایه‌های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسران شدند، ایمان نمی‌آورند» (الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۳) در آیه قبل به مالکیت خداوند نسبت به همه موجودات از طریق قرار گرفتن آنها در افق مکان اشاره شده بود، این آیه به مالکیت او از طریق قرار گرفتن در افق زمان اشاره کرده می‌گوید: «و برای اوست آنچه در شب و روز قرار دارد» (وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْإِيلِ وَالنَّهَارِ).

در پایان آیه پس از ذکر توحید، به دو صفت بارز خداوند اشاره کرده می‌گوید: «و او، شنوا و داناست» (وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

اشاره به اینکه وسعت جهان هستی و موجوداتی که در افق زمان و مکان قرار گرفته‌اند هیچ‌گاه مانع از آن نیست که خدا از اسرارشان آگاه باشد.

(آیه ۱۴) پناهگاهی غیر از خدا نیست - در این آیه نیز هدف اثبات توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی است. مشرکان با اینکه آفرینش جهان را مخصوص ذات خداوند می دانستند، بتها را به عنوان تکیه گاه و پناهگاه برای خود انتخاب کرده بودند.

قرآن برای از بین بردن این پندار غلط به پیامبر (ص) دستور می دهد: «بگو: آیا غیر خدا را ولیّ خود انتخاب کنم؟! (خدایی) که آفریننده آسمانها و زمین است؛ اوست که روزی می دهد، و از کسی روزی نمی گیرد» (قُلْ أَعْبُدُ اللَّهَ اتَّخَذَ وَليًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُمْ وَلَا يُطْعَمُ).

قابل توجه است که در میان صفات خدا در اینجا فقط روی اطعام بندگان و روزی دادن آنها تکیه شده است، این تعبیر شاید به خاطر آن است که بیش تر وابستگی ها در زندگی مادی بشر بر اثر همین نیاز مادی است. همین به اصطلاح خوردن یک لقمه نان است که افراد را به خضوع در برابر اربابان زر و زور وامی دارد و گاهی تا سر حدّ پرستش در مقابل آنها کرنش می کنند.

قرآن در آیه فوق می گوید روزی شما به دست اوست، نه به دست این گونه افراد و نه به دست بتها، صاحبان زر و زور خود نیازمندند و احتیاج به اطعام دارند؛ تنها خداست که اطعام می کند و نیاز به اطعام ندارد.

سپس برای پاسخ به پیشنهاد کسانی که از او دعوت می کردند به آیین شرک بپیوندند می فرماید: «بگو: مأمورم که نخستین مسلمان باشم؛ و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش» (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۱۵) من نیز به نوبه خود احساس مسوولیت می کنم و از قوانین الهی به هیچ وجه مستثنا نیستم. «بگو: من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روز بزرگ [= روز رستاخیز] می ترسم» (قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

(آیه ۱۶) در این آیه برای اینکه ثابت شود پیامبر (ص) نیز بدون تکیه بر لطف

و رحمت خداکاری نمی تواند بکند و هرچه هست به دست اوست، حتی شخص پیامبر چشم امیدش را به رحمت بی پایان پروردگار دوخته و نجات و پیروزی خود را از او می طلبد، می گوید: «هرکس که در آن روز، مجازات الهی به او نرسد، خداوند او را مشمول رحمت خویش ساخته؛ و این همان پیروزی آشکار است» (مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ).

(آیه ۱۷) قدرت قاهره پروردگار - گفتیم هدف این سوره در درجه اول ریشه کن ساختن عوامل شرک و بت پرستی است. در این آیه و آیه بعد نیز همین حقیقت تعقیب شده است. می گوید: چرا شما به غیر خدا توجه می کنید و برای حل مشکلات و دفع زیان و ضرر و جلب منفعت، به معبودهای ساختگی پناه می برید با اینکه «اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد؛ و اگر خیر به تو برساند، او بر همه چیز تواناست» و از قدرت او، هرگونه نیکی ساخته است (وَ اِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَ اِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ).^۱

در حقیقت، توجه به غیر خدا به خاطر این است که آنها را سرچشمه خیرات یا برطرف کننده مصائب و مشکلات می دانند.

(آیه ۱۸) در این آیه برای تکمیل بحث فوق می گوید: «اوست که بر بندگان خود، قاهر و مسلط است» (وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ).

اما برای اینکه توهم نشود که خداوند مانند بعضی از صاحبان قدرت، ممکن است کمترین سوء استفاده ای از قدرت نامحدود خود کند، در پایان آیه می فرماید: «و اوست حکیم آگاه» و همه کارش روی حساب و کمترین اشتباه و خطا در اعمال قدرت ندارد (وَ هُوَ الْحَكِيْمُ الْخَبِيْرُ).

۱. «ضر» عبارت از کمبودهایی است که به انسان دست می دهد، اعم از اینکه جنبه بدنی داشته باشد، مثل نقص عضو و انواع بیماری ها، یا جنبه روحی داشته باشد، مثل جهل و سفاهت و یا جنبه های دیگر مانند از بین رفتن مال و مقام و فرزندان.

(آیه ۱۹) بالاترین شاهد - عده‌ای از مشرکان مکه نزد پیامبر آمدند و گفتند: تو چگونه پیامبری هستی که کسی را با تو موافق نمی‌بینیم؟ حتی از یهود و نصاری دربارۀ تو تحقیق کردیم، آنها نیز به حقانیت تو بر اساس محتویات تورات و انجیل گواهی ندادند. کسی را به ما نشان ده که گواه بر رسالت تو باشد.

در مقابل این مخالفان لجوج که این‌همه نشانه‌های حقانیت دعوت او را نادیده گرفته بودند، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد «بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست؟» (قُلْ أَى شَىْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً).

و خودت پاسخ بده و «بگو: خداوند، گواه میان من و شماست» (قُلِ اللّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ).

«و بهترین دلیل آن این است که) این قرآن بر من وحی شده» (وَأُوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ).

قرآنی که ممکن نیست ساخته فکر بشری، آن‌هم در آن محیط و مکان بوده باشد، قرآنی که محتوی انواع شواهد اعجاز می‌باشد.

سپس به هدف نزول آن پرداخته می‌گوید: قرآن به این جهت بر من نازل شده است «تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می‌رسد، با آن بیم دهم» و از مخالفت فرمان خدا بترسانم (لَا تُذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَّغَ).

سپس به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که از آنها سؤال کند: «آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که معبودان دیگری با خداست؟» (أَتَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ ءِالِهَةً أُخْرَى).

«بگو: من هرگز چنین گواهی نمی‌دهم. بگو: اوست تنها معبود یگانه؛ و من از آنچه شما برای او شریک قرار می‌دهید، بیزارم» (قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ).

(آیه ۲۰) در این آیه به آنها که مدّعی بودند اهل کتاب هیچ گواهی دربارۀ پیامبر اسلام (ص) نمی‌دهند پاسخ می‌دهد می‌گوید: «آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده‌ایم، به خوبی او [= پیامبر] را می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را

می شناسند) «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ».

بنابراین، اگر جمعی از اهل مکه می گفتند به اهل کتاب مراجعه کرده ایم و اطلاعاتی از پیامبر نداشته اند؛ یا دروغ می گفتند و تحقیق نکرده بودند یا اهل کتاب، حقایق را کتمان کرده و به آنها بازگو نمی کردند. چنانکه آیات دیگر قرآن نیز اشاره به کتمان آنها می کند.

در پایان آیه به عنوان یک نتیجه نهایی اعلام می دارد: «فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده اند، ایمان نمی آورند» (الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۲۱) بزرگ ترین ظلم - در تعقیب برنامه درهم کوبیدن شرک و بت پرستی، در این آیه می گوید: «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته [= همتایی برای او قائل شده]، یا آیات او را تکذیب کرده است» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ).

در حقیقت، جمله اول اشاره به انکار توحید و جمله دوم اشاره به انکار نبوت است. به راستی ظلمی از این بالاتر نمی شود که انسان، جماد بی ارزش یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند.

«مسلماً ظالمان، رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

(آیه ۲۲) در این آیه درباره سرنوشت مشرکان در رستاخیز بحث می شود تا روشن گردد آنها با اتکا به مخلوقات ضعیفی همچون بتها، نه آرامشی برای خود در این جهان فراهم ساختند و نه در جهان دیگر. قرآن می گوید: «آن روز که همه آنها را محشور می کنیم؛ سپس به مشرکان می گوئیم: معبودهایتان، که همتای خدا می پنداشتید، کجایند؟!» (وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

(آیه ۲۳) آنها در حیرت فرو می روند «سپس پاسخ و عذر آنها، چیزی جز این

نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم! « به گمان اینکه در آنجا نیز می‌توان حقایق را انکار کرد (ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ).

(آیه ۲۴) در این آیه برای اینکه مردم از سرنوشت رسوای این افراد عبرت گیرند می‌گوید: «ببین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می‌گویند» (انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ).

«و آنچه را به دروغ همتای خدا می‌پنداشتند، از دست می‌دهند!» و دستشان به جایی نمی‌رسد (وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۲۵) نفوذناپذیران - در این آیه به وضع روانی بعضی از مشرکان اشاره شده که در برابر شنیدن حقایق، کم‌ترین انعطاف از خود نشان نمی‌دهند بلکه به دشمنی با آن نیز برمی‌خیزند و با وصله‌های تهمت، خود و دیگران را از آن دور نگاه می‌دارند. قرآن می‌گوید: «پاره‌ای از آنها به (سخنان) تو، گوش فرا می‌دهند؛ ولی بر دل‌های آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند؛ و در گوش آنها، سنگینی قرار داده‌ایم» (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا).^۱ البته اگر این‌گونه مسائل به خدا نسبت داده می‌شود، در حقیقت اشاره به قانون علیت و خاصیت عمل است یعنی استمرار در کجروی و اصرار در لجباجت اثرش این است که روح و روان آدمی را به شکل خود در می‌آورد.

تجربه این حقیقت را ثابت کرده است که افراد بدکار و گناهکار در آغاز از کار خود احساس ناراحتی می‌کنند اما تدریجاً به آن خو گرفته و شاید روزی فرا رسد که اعمال زشت خود را واجب و لازم بشمرند. از این رو قرآن می‌گوید: «و (آنها به قدری لجوجند که) اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند» (وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا).

«تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند» (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَكَ يُجَادِلُونَكَ).

۱. «کنه» جمع «کنان» به معنی پرده یا هر چیزی است که مستور سازد. «وقر» به معنی سنگینی گوش است.

به جای اینکه گوش جان را به سخنان تو متوجه سازند و دست کم به صورت یک جست و جوگر، به احتمال یافتن حقیقتی، درباره آن بیندیشند، با روح و فکر منفی در برابر تو ظاهر می شوند. آنها با شنیدن سخنان تو که از سرچشمه وحی تراوش کرده و بر زبان حق گوی تو جاری شده است، متوسل به ضربه تهمت می شوند؛ «کافران می گویند: اینها فقط افسانه‌های پیشینیان است» (يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۲۶) در این آیه می گوید: به این مقدار نیز قناعت نمی کنند، «آنها دیگران را از آن باز می دارند؛ و خود نیز از آن دوری می کنند» (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْهَوْنَ عَنْهُ).

بی خبر از اینکه هرکس با حق درافتد تیشه بر ریشه خود زده و سرانجام، طبق سنت آفرینش، حق با جاذبه‌ای که دارد پیروز خواهد شد.

بنابراین، تلاش و فعالیت آنها به شکست خودشان منتهی خواهد شد «و جز خود را هلاک نمی کنند، ولی نمی فهمند» (وَإِنْ يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۲۷) بیداری زودگذر و بی اثر - در دو آیه گذشته به قسمتی از اعمال لجولجانه مشرکان اشاره شد، در این آیه و آیه بعد صحنه‌ای از نتایج اعمال آنها مجسم گردیده است تا بدانند چه سرنوشت شومی در پیش دارند و بیدار شوند، یا وضع آنها عبرتی برای دیگران گردد. آیه می گوید: «ای کاش (حال آنها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده‌اند، ببینی!» (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ).

در آن حالت چنان منقلب می شوند که «می گویند: ای کاش (بار دیگر، به دنیا) بازگردانده می شدیم، و آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان می بودیم» (فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذِّبُ بَيِّنَاتٍ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۲۸) در این آیه می افزاید: آنها در واقع پشیمان نیستند، «بلکه اعمال

و نیتاتی را که قبلاً پنهان می‌کردند، در برابر آنها آشکار شده» و به وحشت افتاده‌اند
(بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ).

ولی این بیداری پایدار و پابرجا نیست و به خاطر شرایط و اوضاع خاص
و روبه‌رو شدن با مجازاتهای عینی پدید آمده است. بدین جهت «اگر (به فرض
محال، بار دیگر به این جهان) بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند
باز می‌گردند» (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ).

بنابراین «آنها (در آرزو و ادعای خویش صادق نیستند و، از) دروغ‌گویانند»
(وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

(آیه ۲۹) این آیه دنباله سخنان مشرکان است که به هنگام مشاهده
صحنه‌های رستاخیز آرزو می‌کنند بار دیگر به دنیا بازگردند و جبران کنند، ولی قرآن
می‌گوید: اگر اینها بازگردند نه تنها به فکر جبران نخواهند بود و به کارهای خود ادامه
خواهند داد، بلکه اساساً رستاخیز را هم انکار خواهند کرد همان‌گونه که در دنیا
چنین بودند؛ «آنها گفتند: چیزی جز این زندگی دنیای ما نیست و ما هرگز برانگیخته
نخواهیم شد» (وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ).

(آیه ۳۰) این آیه به سرنوشت آنها در روز رستاخیز اشاره کرده می‌گوید: «اگر
آنها را به هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده‌اند، ببینی! (به آنها) می‌گوید:
آیا این حق نیست؟!» (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ).
«می‌گویند: چرا، قسم به پروردگاران» حق است (قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا).

دگر بار «می‌گوید: پس مجازات را بچشید به سزای آنچه انکار می‌کردید!»
(قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ).

منظور از «وقوف در برابر پروردگار» این نیست که خداوند مکانی داشته
باشد، بلکه به معنی ایستادن در برابر صحنه‌های مجازات اوست - همان‌طور که
بعضی از مفسران گفته‌اند - و یا کنایه از حضور در دادگاه الهی است، چنانکه که
انسان به هنگام نماز می‌گوید: من در برابر خداوند ایستاده‌ام.

(آیه ۳۱) در این آیه به خسران و زیان منکران معاد و رستاخیز اشاره کرده

می فرماید: «آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند» (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ).

منظور از «ملاقات پروردگار» یا ملاقات معنوی و ایمان شهودی است (شهود باطنی) و یا ملاقات صحنه‌های رستاخیز و پاداش و جزای او.

سپس می‌گوید: این تکذیب ادامه می‌یابد «تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید؛ می‌گویند: ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم» (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا).

منظور از «ساعة» روز قیامت است. «بَغْتَةً» به معنی این است که به‌طور ناگهانی و جهش آسا که هیچ‌کس جز خدا وقت آن را نمی‌داند، واقع می‌شود.

سپس قرآن می‌گوید: «و آنها (بار سنگین گناهانشان را بر دوش می‌کشند) (وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ).

«أوزار» جمع «وزر» به معنی بار سنگین است و در اینجا منظور گناهان است. این آیه می‌تواند یکی از دلایل تجسّم اعمال باشد زیرا می‌گوید آنها گناهان سنگین خود را بر دوش می‌کشند.

در پایان آیه می‌فرماید: «چه بد باری بر دوش خواهند داشت» (أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ).

(آیه ۳۲) در این آیه برای بیان موقعیت زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت می‌گوید: «زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست» (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ).

تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولاً کارهای توخالی و بی‌اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند.

بسیار دیده می‌شود که کودکان دور هم می‌نشینند و بازی را شروع می‌کنند، یکی را امیر و دیگری را وزیر و یکی را دزد و دیگری را قافله، اما ساعتی نمی‌گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر و نه دزد و نه قافله. یا در نمایشنامه‌هایی که به

منظور سرگرمی انجام می‌شود، صحنه‌هایی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می‌گردد، اما پس از ساعتی خبری از هیچ‌کدام نیست.

سپس زندگانی سرای دیگر را با آن مقایسه کرده می‌فرماید: «و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزگارند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟!» (وَلَدَلَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

زیرا حیاتی است جاویدان و فناپذیر، در جهانی وسیع‌تر، در عالمی که سر و کار آن با حقیقت است نه مجاز و با واقعیت است نه خیال.

(آیه ۳۳) همواره در راه مصلحان مشکلات بوده - بی‌شک، پیامبر(ص) در گفت‌وگوهای منطقی و مبارزات فکری که با مشرکان داشت، گاهی از شدت لجباجت آنها و عدم تأثیر سخن در روح آنان و گاهی از نسبتهای ناروایی که به او می‌دادند اندوهناک می‌شد، خداوند بارها در قرآن مجید پیامبر خود را در این مواقع تسلی می‌داد تا با دلگرمی و استقامت بیش‌تر برنامه خویش را تعقیب کند. در این آیه می‌فرماید: «ما می‌دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می‌کند» (قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ).

«ولی (غم‌مخور؛ و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی‌کنند؛ بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌نمایند» (فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ).

نظیر این سخن در گفت‌وگوهای رایج میان ما نیز دیده می‌شود که گاهی شخص برتر به هنگام ناراحت شدن نماینده‌اش به او می‌گوید: غمگین مباش طرف آنها در واقع منم و اگر مشکلی ایجاد شود برای من است نه برای تو؛ و به این وسیله مایه تسلی خاطر او را فراهم می‌سازد.

(آیه ۳۴) در این آیه برای تکمیل این دلگرمی، به وضع انبیای پیشین اشاره کرده می‌گوید: این موضوع منحصر به تو نبوده، «پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند» (وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ).

«و در برابر تکذیبها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه) آزار دیدند، تا

هنگامی که یاری ما به آنها رسید» (فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتِيَهُمْ نَصْرُنَا).

تو نیز چنین باش. و این، یکی از سنت‌های الهی است؛ «و هیچ چیز نمی‌تواند سنن خدا را تغییر دهد» (وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ).

بنابراین، طبق همین سنت، امدادهای الهی و الطاف بی‌کران پروردگار به سراغ تو خواهد آمد و سرانجام بر آنها پیروز خواهی شد.

«و اخبار پیامبران به تو رسیده است» که چگونه در برابر مخالفتها و شداید استقامت کردند و پیروز شدند؛ و این گواه روشنی برای توست (وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ).

در حقیقت، آیه فوق به این اصل اشاره می‌کند که همیشه رهبران صالح اجتماع که برای هدایت توده‌های مردم به وسیلهٔ ارایهٔ مکتب و طرحهای سازنده با افکار منحط و خرافات و سنن غلط جامعه به پا می‌خاستند، با مخالفت جمعی سودجو و زورگو که با پر و بال گرفتن مکتب جدید منافعشان به خطر می‌افتاد، روبه‌رو می‌شدند. اما بی‌شک شرط اساسی این پیروزی بردباری و مقاومت است. (آیه ۳۵) مردگان زنده‌نما - این آیه و آیه بعد ادامهٔ تسلّی دادن به پیامبر است که در آیات قبل گذشت.

از آنجا که فکر و روح پیامبر(ص) از گمراهی و لجاجت مشرکان بسیار ناراحت و پریشان بود و علاقه داشت با هر وسیله‌ای که شده آنها را به صف مؤمنان بکشانند، خداوند می‌فرماید: «و اگر اعراض آنها بر تو سنگین است، چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزنی، یا نردبانی به آسمان بگذاری (و اعماق زمین و آسمانها را جست‌وجو کنی، چنین کن) تا آیه (و نشانهٔ دیگری) برای آنها بیاوری!» ولی بدان که این لجوجان ایمان نمی‌آورند (وَ إِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا

فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلَمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بَيِّنَاتٌ^۱.

خداوند با این جمله به پیامبر خود می‌فهماند که هیچ‌گونه نقصی در تعلیمات و دعوت تو نیست، بلکه نقص از ناحیه آنهاست که تصمیم گرفته‌اند حق را نپذیرند. از این رو هیچ کوششی اثر نمی‌بخشد، نگران مباش!

ولی برای اینکه تو هم نشود که خداوند قادر نیست آنها را وادار به تسلیم کند، می‌فرماید: «اما اگر خدا بخواهد، آنها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى).

یعنی او می‌تواند آنها را به تسلیم در برابر دعوت تو و اعتراف به حق و ایمان وادار کند. ولی هدایت اجباری چه سودی دارد، آفرینش بشر برای تکامل بر اساس اختیار و آزادی اراده می‌باشد. تنها در صورت آزادی اراده است که ارزش مؤمن از کافر و نیکان از بدان شناخته می‌شود.

سپس می‌گوید: «پس هرگز از جاهلان مباش» (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

یعنی بی‌تابی مکن و صبر و استقامت را از دست مده و بیش از اندازه خود را به خاطر کفر و شرک آنها ناراحت مکن، بدان راه همین است که تو می‌پیمایی. بی‌شک پیامبر از این حقایق باخبر بود، اما خداوند اینها را به‌عنوان یادآوری و تسلی برای پیامبر خود بازگو می‌کند.

(آیه ۳۶) در این آیه برای تکمیل این موضوع و تسلی بیشتر، به پیامبر (ص) می‌گوید: «تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند» (إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ).

«اما مردگان (و آنها که روح انسانی را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند؛ و) خدا آنها را (در قیامت) برمی‌انگیزد؛ سپس به سوی او، بازگردانده می‌شوند» (وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ).

آن روز با مشاهده صحنه‌های رستاخیز ایمان می‌آورند، ولی ایمانشان سودی ندارد.

۱. «نفق» به معنی «نقب» و راه‌های زیرزمینی است. «سَلَمٌ» به معنی نردبان است.

(آیه ۳۷) در این آیه یکی از بهانه‌جویی‌های مشرکان مطرح شده است. به طوری که در بعضی از روایات آمده: جمعی از رؤسای قریش هنگامی که از معارضه و مقابله با قرآن عاجز ماندند، به پیامبر(ص) گفتند: اینها فایده ندارد، اگر راست می‌گویی معجزاتی همانند عصای موسی و نافه صالح برای ما بیاور. قرآن می‌گوید: «وگفتند: چرا نشانه (و معجزه‌ای) از طرف پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟!» (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

روشن است که آنها این پیشنهاد را از روی حقیقت‌جویی نمی‌گفتند زیرا پیامبر(ص) به اندازه کافی برای آنها معجزه آورده بود.

از این رو قرآن می‌گوید: «بگو: خداوند، قادر است که نشانه‌ای نازل کند» (قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً).

ولی اشکال کار این است که اگر به این‌گونه تقاضاها که از سر لجاجت می‌کنید ترتیب اثر داده شود، سپس ایمان نیاورید، همگی گرفتار مجازات الهی شده، نابود خواهید گشت زیرا این نهایت بسی حرمتی نسبت به ساحت مقدس پروردگار و فرستاده او و آیات و معجزات اوست. از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «ولی بیش‌تر آنها نمی‌دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۳۸) به دنبال آیات گذشته که درباره مشرکان بحث می‌کرد و آنها را به سرنوشتی که در قیامت دارند متوجه می‌ساخت، این آیه از «حشر» و رستاخیز عمومی موجودات زنده و انواع حیوانات سخن به میان آورده می‌گوید: «هیچ جنبنده‌ای در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند» (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ).

«دابه» از ماده «دیب» به معنی آهسته راه رفتن و قدمهای کوتاه برداشتن است و معمولاً به همه جنبندگان روی زمین گفته می‌شود.

«طائر» به هر گونه پرنده‌ای گفته می‌شود و چون در پاره‌ای موارد به امور

معنوی که دارای پیشرفت و جهش هستند، این واژه اطلاق می‌گردد، در آیه مورد بحث برای اینکه نظر فقط روی پرندگان متمرکز شود، جمله «یطیر بجناحیه» (با دو بال خود پرواز می‌کند) به آن افزوده شده.

«امم» جمع «امت» و آن به معنی جمعیتی است که دارای قدر مشترکی هستند مثلاً دین واحد یا زبان واحد یا صفات و کارهای واحدی دارند.

به این ترتیب، هر یک از انواع حیوانات و پرندگان برای خود امّتی هستند همانند انسانها. یعنی آنها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می‌شناسند و به اندازه توانایی خود او را تسبیح و تقدیس می‌گویند. اگرچه فکرشان در سطحی پایین تر از فکر و فهم انسانهاست.

سپس در جمله بعد می‌گوید: «ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم» (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ).

ممکن است منظور از کتاب، قرآن بوده باشد که همه امور مربوط به تربیت و هدایت و تکامل انسان، در آن وجود دارد. همچنین احتمال دارد منظور از کتاب، عالم هستی باشد زیرا عالم آفرینش مانند کتاب بزرگی است که همه چیز در آن آمده است.

در پایان آیه می‌گوید: «سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند» (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ).

روی این جهت، آیه به مشرکان اخطار می‌کند: خداوندی که تمام اصناف حیوانات را آفریده و نیازمندی‌های آنها را تأمین کرده و مراقب تمام افعال آنهاست و برای همه رستاخیزی قرار داده، چگونه ممکن است برای شما حشر و رستاخیزی قرار ندهد؟

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد - بی‌شک نخستین شرط حساب و جزا مسأله عقل و شعور و به دنبال آن تکلیف و مسئولیت است. طرفداران این عقیده می‌گویند: زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام شگفت‌انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آنهاست. کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل

و تمدن عجیب آنها و نظام حیرت آور لانه و کندو سخنانی نشنیده باشد! مسلماً اینها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یک نواخت است، اما اعمالی که در شرایط خاصی که قابل پیش بینی نبوده، به عنوان عکس العمل انجام می گردد، به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه.

مثلاً گوسفندی که در عمر خود گرگ را ندیده، برای نخستین بار که آن را می بیند، به خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند، برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسل می شود.

از اینها گذشته، در آیات متعددی از قرآن، مطالبی دیده می شود که دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می شود. داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان و داستان آمدن هدهد به منطقه سبا و یمن آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان، شاهد این مدعا است.

در روایات اسلامی نیز در زمینه رستاخیز حیوانات احادیث متعددی دیده می شود، از جمله از ابوذر نقل شده که می گوید: ما خدمت پیامبر (ص) بودیم که در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند. حضرت فرمود: «می دانید چرا اینها به یکدیگر شاخ زدند؟» حاضران عرض کردند: نه. فرمود: «ولی خدا می داند چرا؛ و به زودی در میان آنها داوری خواهد کرد.»

(آیه ۳۹) کر و لالهها - بار دیگر قرآن به بحث از منکران لجوج می پردازد می گوید: «آنها که آیات ما را تکذیب کردند، کرها و لالهایی هستند که در تاریکی ها قرار دارند» (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ).

نه گوش شنوا دارند که حقایق را بشنوند، و نه زبان حقگو که اگر حقیقتی را درک کردند برای دیگران بازگو کنند.

سپس می فرماید: «هر کس را خدا بخواهد (و مستحق باشد)، گمراه می کند، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، بر راه راست قرار خواهد داد» (مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأِ يَجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

گاهی اعمال زشتی از انسان سر می‌زند که بر اثر آن، تاریکی وحشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد، چشمان حقیقت‌بین از او گرفته می‌شود، گوشش صدای حق را نمی‌شنود و زبانش از گفتن حق باز می‌ماند.

اما گاهی کارهای نیک بسیاری از او سر می‌زند که یک دنیا نور و روشنایی به روح او می‌پاشد، دید و درک او وسیع‌تر و فکر او پرفروغ‌تر و زبان او در گفتن حق، گویاتر می‌شود. این است معنی هدایت و ضلالت که به اراده خدا نسبت داده می‌شود.

(آیه ۴۰) **توحید فطری** - دگر بار روی سخن را به مشرکان کرده و از راه دیگری برای توحید و یگانه‌پرستی در برابر آنها استدلال می‌کند، به این طریق که لحظات سخت و دردناک زندگی را به خاطرشان می‌آورد و از وجدان آنها استمداد می‌کند که در این گونه لحظات که همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند، آیا پناهگاهی جز خدا برای خودشان فکر می‌کنند؟ آیه می‌فرماید: ای پیامبر! «بگو: به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رساخیز برپا شود، آیا (برای حل مشکلات خود)، غیر خدا را می‌خوانید اگر راست می‌گویید؟!» (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

روح معنی این آیه نه تنها برای مشرکان، بلکه برای همه کس به هنگام بروز شداید و حوادث سخت، قابل درک است. ممکن است در حال عادی و در حوادث کوچک، انسان به غیر خدا متوسل گردد، اما هنگامی که حادثه فوق‌العاده شدید باشد، همه چیز را فراموش می‌کند، ولی در همین حال در اعماق دل خود یک‌نوع امیدواری به نجات که از منبع قدرت مرموز و نامشخصی سرچشمه می‌گیرد، احساس می‌کند. این همان توجّه به خدا و حقیقت توحید است.

(آیه ۴۱) در این آیه می‌فرماید: «(نه)، بلکه تنها او را می‌خوانید؛ و او اگر بخواهد، مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده‌اید برطرف می‌سازد؛ و آنچه را (امروز) همتای خدا قرار می‌دهید، (در آن روز) فراموش خواهید کرد» (بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْؤُونَ مَا تُشْرِكُونَ).

(آیه ۴۲) سرانجام زندگی اندرزناپذیران - قرآن همچنان گفت و گو با گمراهان و مشرکان را ادامه می دهد و از راه دیگری برای بیدار ساختن آنها موضوع را تعقیب می کند. یعنی دست آنها را گرفته و به قرون و زمانهای گذشته می برد می گوید: «ما به سوی اُمّتهایی که پیش از تو بودند، (پیامبرانی) فرستادیم؛ (و هنگامی که با این پیامبران به مخالفت برخاستند)، آنها را با شدت و رنج و ناراحتی مواجه ساختیم؛ شاید (بیدار شوند و در برابر حق)، خضوع کنند و تسلیم گردند» (و لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ).^۱

(آیه ۴۳) در این آیه می گوید: «چرا هنگامی که مجازات ما به آنان رسید، (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند؟!» (فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا).

در حقیقت، علت عدم تسلیم آنها دو چیز بود: قرآن می فرماید: «بلکه دل‌های آنها قساوت پیدا کرد» و روحشان انعطاف‌ناپذیر گردید (وَ لَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ).

دیگر اینکه: «شیطان، (با استفاده از روح هوی پرستی آنها) هر کاری را که می کردند، در نظرشان زینت داد» و هر عمل زشتی را زیبا و هر کار خلافی را صواب می پنداشتند (وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۴۴) در این آیه می افزاید: آری «هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمتها) را به روی آنها گشودیم» (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ).

این نعمتها در واقع خاصیت دوجانبه داشت: هم ابراز محبتی برای بیداری بود و هم مقدمه‌ای برای عذاب دردناک در صورتی که بیدار نشوند. از این رو قرآن می گوید: آن قدر به آنها نعمت دادیم «تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی

۱. «بأساء» در اصل به معنی شدت و رنج است و گاه به معنی جنگ نیز به کار می رود. همچنین در قحطی و خشکسالی و فقر و مانند اینها، ولی «ضراء» به معنی ناراحتی روحی است مانند غم و اندوه و جهل و نادانی یا ناراحتی‌هایی که از بیماری و از دست دادن مقام و مال و ثروت پیدا می شود.

مأیوس شدند» و درهای امید به روی آنها بسته شد (حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ).^۱

(آیه ۴۵) «و (به این ترتیب،) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد» و نسل دیگری از آنها به پا نخاست (فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا).^۲ و از آنجا که خداوند در به کار گرفتن عوامل تربیت در مورد آنها هیچ‌گونه کوتاهی نکرده، در پایان آیه می‌فرماید: «و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است» (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

جمله فوق نشانه آن است که قطع ریشه ظلم و فساد و نابود شدن نسلی که بتواند این کار را ادامه دهد، به قدری اهمیت دارد که جای شکر و سپاس است. از امام صادق (ع) روایت شده است: «هرکس بقای ستمگران را دوست دارد مفهومی این است که دوست می‌دارد معصیت خدا شود. (موضوع ظلم به اندازه‌ای مهم است که) خداوند تبارک و تعالی در برابر نابود ساختن ظالمان، خود را ستایش کرده است و فرموده: "دنباله قوم ستمگر قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است."»

(آیه ۴۶) بخشنده نعمتها را بشناسید - روی سخن همچنان با مشرکان است. می‌فرماید: «بگو: به من خبر دهید اگر خداوند گوش و چشم‌هایتان را بگیرد، و بر دل‌های شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید)، چه کسی جز خداست که آنها را به شما بدهد؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ).

در حقیقت، مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی‌دهنده خداست و بتها را به‌عنوان شفیعان در پیشگاه خدا می‌پرستیدند.

۱. «مبلسون» از ماده «ابلاس»، به معنی غم و اندوهی است که به‌خاطر شدت حوادث ناگوار به انسان دست می‌دهد. نام «ابلیس» نیز از همین جا گرفته شده است. تعبیر فوق نشان‌دهنده شدت غم و اندوهی است که گناهکاران را فرا می‌گیرد.

۲ «دابر» در اصل به معنی دنباله و آخر چیزی است.

سپس می‌گوید: «ببین چگونه آیات را به گونه‌های مختلف برای آنها شرح می‌دهیم، سپس آنها روی می‌گردانند!» (انظُرْ كَيْفَ نَصْرَفُ الْأَيَّاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ). «تَصْرَفُ» از ماده «تصریف» به معنی تغییر است و در اینجا منظور بیان استدلال‌های گوناگون و در اشکال مختلف می‌باشد.

«یصدفون» از ماده «صدف» به معنی جانب و ناحیه است و چون هنگام روی‌گردانیدن، انسان متوجه جانب و ناحیه دیگری می‌شود، این کلمه در معنی اعراض به کار می‌رود.

(آیه ۴۷) به دنبال ذکر سه نعمت بزرگ الهی (چشم، گوش و فهم) که سرچشمه تمام نعمتهای دنیا و آخرت است، در این آیه به امکان سلب نعمتها اشاره کرده می‌گوید: «بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا به‌طور ناگهانی (و پنهانی) یا آشکارا به سراغ شما بیاید، آیا جز جمعیت ستمکار نبود می‌شوند؟!» (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).^۱

یعنی کسی که قادر به انواع مجازات و گرفتن نعمتهاست خداست و بتها هیچ نقشی در این میان ندارند. بنابراین، دلیلی ندارد که به آنها پناه ببرید.

(آیه ۴۸) در آیات گذشته سخن از تهدیدها و تشویقها در میان بود، در این آیه می‌گوید این همان هدفی است که پیامبران به‌خاطر آن مبعوث شدند. می‌فرماید: «ما پیامبران را، جز (به‌عنوان) بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده، نمی‌فرستیم» (وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ).

سپس می‌گوید: «آنها که ایمان بیاورند و (خویشترن را) اصلاح کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند» (فَمَنْ ءَامَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

(آیه ۴۹) «و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، عذاب (پروردگار) به‌خاطر

۱ «بغته» به معنی ناگهانی و «جهرة» به معنی آشکار است.

نافرمانی‌ها به آنان می‌رسد) (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

قابل توجه اینکه در مورد مجازات تکذیب‌کنندگان آیات خدا تعبیر به «یَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ» شده است، گویا مجازات همه‌جا به دنبال آنها می‌گردد و سپس به بدترین وجهی آنها را فرا می‌گیرد.

واژه «فسق» معنی وسیعی دارد و هر گونه نافرمانی و خروج از راه و رسم بندگی خدا، حتی کفر را شامل می‌شود.

(آیه ۵۰) آگاهی از غیب - در ادامه پاسخگویی به اعتراضات کفار و مشرکان، این آیه به سه قسمت از ایرادهای آنها پاسخ می‌دهد.

نخست اینکه هر یک از آنها به میل خود به پیامبر (ص) پیشنهاد معجزه می‌کردند، حتی به مشاهده معجزات مورد درخواست دیگران قانع نبودند. گاهی خانه‌هایی از طلا، گاهی نزول فرشتگان و زمانی تبدیل سرزمین خشک و سوزان مکه به یک باغستان پر آب و میوه.

گویا با این تقاضاها یک‌نوع مقام الوهیت و مالکیت زمین و آسمان برای پیامبر (ص) انتظار داشتند. از این رو، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد «بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است» (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ).

«خزائن» جمع «خزینه»، به معنی منبع و مرکز هر چیزی است. به این ترتیب، خزائن الله، منبع همه چیز را در بر می‌گیرد که از ذات بی‌انتهای اوست که سرچشمه همه کمالات و قدرتهاست.

سپس در برابر افرادی که انتظار داشتند پیامبر (ص) آنها را از اسرار آینده و گذشته آگاه سازد، حتی به آنها بگوید در آینده چه حوادثی مربوط به زندگیشان روی می‌دهد تا برای دفع ضرر و جلب منفعت به پا خیزند، می‌گوید: «و من (جز آنچه خدا به من بیاموزد)، از غیب آگاه نیستم» (وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ).

و در جمله سوم به پاسخ ایراد کسانی که انتظار داشتند خود پیامبر (ص) فرشته باشد، یا فرشته‌ای همراه او باشد، و هیچ‌گونه عوارض بشری از خوردن غذا و راه

رفتن در کوچه و بازار در او دیده نشود، می‌گوید: «و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام»
(وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ).

«تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم» **(إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ).**

از این جمله استفاده می‌شود که تمام برنامه‌های پیامبر در امور دینی از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود.

در پایان آیه به پیامبر(ص) دستور می‌دهد «بگو: آیا نابینا و بینا مساویند؟! (و آنها که چشم و اندیشه و عقلشان بسته است، با کسانی که حقایق را به خوبی می‌بینند و درک می‌کنند برابرنند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!» **(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ).**

(آیه ۵۱) در پایان آیه قبل فرمود که نابینا و بینا یکسان نیستند، در این آیه به پیامبر(ص) دستور می‌دهد: «و به وسیله آن (قرآن)، کسانی را که از روز حشر ورستاخیز می‌ترسند، بیم ده!» **(وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَيَّ رَبِّهِمْ).**
 یعنی کسانی که تا این اندازه چشم دلشان گشوده است که احتمال می‌دهند حساب و کتابی در کار باشد، در پرتو این احتمال و ترس از مسؤولیت، آمادگی برای پذیرش حق یافته‌اند.

سپس می‌گوید: این‌گونه افراد بیدار دل از آن روز می‌ترسند؛ روزی که در آن، «یار و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او [= خداوند] ندارند» **(لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ).**

آری این‌گونه افراد را انداز کن «شاید پرهیزگاری پیشه کنند» **(لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).**
آیه ۵۲ شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد نقل شده: جمعی از قریش از کنار مجلس پیامبر(ص) گذشتند در حالی که صهیب، عمار، بلال، خباب و امثال آنها از مسلمانان کم‌بضاعت، در خدمت پیامبر(ص) بودند. آنها از مشاهده این صحنه تعجب کردند گفتند: ای محمد، آیا به همین افراد از جمعیت فناعت کرده‌ای؟ اینها را خداوند از میان ما انتخاب کرده! ما پیرو اینها بوده باشیم؟ هرچه زودتر آنها را از

خود دور کن، شاید ما به تو نزدیک شویم و از تو پیروی کنیم.

آیه نازل شد و این پیشنهاد را به شدت رد کرد.

بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسندۀ تفسیر المنار، حدیثی شبیه به این شأن نزول نقل کرده سپس می افزاید: عمر بن خطاب در آنجا حاضر بود و به پیامبر

گفت چه مانعی دارد که پیشنهاد آنها را بپذیریم؟

آیات مورد بحث پیشنهاد او را نیز رد کرد.

تفسیر: مبارزه با فکر طبقاتی - در این آیه به یکی دیگر از بهانه جویی های

مشرکان اشاره شده است. آنها انتظار داشتند پیامبر(ص) امتیازاتی برای ثروتمندان

نسبت به طبقه فقیر قائل شود، بی خبر از اینکه اسلام آمده تا به این امتیازات بوج

و بی اساس پایان دهد. بدین رو آنها اصرار داشتند که پیامبر(ص) این دسته را از خود

براند، اما قرآن با ذکر دلایل زنده پیشنهاد آنها را نفی می کند می گوید: «وکسانی را که

صبح و شام خدا را می خوانند، و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن»

(وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ).^۱

در حقیقت، آنها روی یک سنت دیرین غلط، امتیاز افراد را به ثروت آنها

می دانستند و معتقد بودند باید طبقات اجتماع که براساس ثروت به وجود آمده،

همواره محفوظ بماند و هر آیین و دعوتی بخواهد زندگی طبقاتی را برهم زند و این

امتیاز را نادیده بگیرد، در نظر آنها مطرود و غیر قابل قبول است.

در جمله بعد می فرماید: دلیلی ندارد که اشخاص باایمان را از خود

دورسازی، برای اینکه «نه چیزی از حساب آنها برتوست، و نه چیزی از حساب تو

بر آنها» (مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ).

«که آنها را طرد کنی و از ستمگران گردی» (فَتَطْرُدُهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ).

منظور از حساب، حساب اعمال است. مشرکان، یاران فقیر پیامبر را به خاطر

نداشتن ثروت به دوری از خدا متهم می کردند می گفتند: اگر اعمال این افراد در

۱. «وجه» در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کار می رود و منظور از آن در آیه فوق

معنی دوم است.

پیشگاه خدا مورد قبول است، چرا آنها را از نظر زندگی مرفّه قرار نداده است؟ همچنین آنها را متّهم می‌کردند که ایمانشان به خاطر تأمین زندگی است.

قرآن در پاسخ می‌گوید به فرض که چنین باشد، حسابشان با خداست، همین اندازه که ایمان آورده‌اند و در صف مسلمین قرار گرفته‌اند، به هیچ وجه نباید طرد شوند. به این ترتیب، جلو بهانه‌جویی‌های اشراف قریش را می‌گیرد.

یک امتیاز بزرگ اسلام - می‌دانیم در مسیحیت کنونی دایره اختیارات رؤسای مذهبی به طرز مضحکی توسعه یافته تا آنجا که آنها برای خود حقّ بخشیدن گناه قائل هستند. به همین جهت، می‌توانند کسانی را با کوچک‌ترین چیزی طرد و تکفیر کنند یا بپذیرند.

قرآن در آیه فوق و آیات دیگر، یادآور می‌شود که نه تنها علمای مذهبی، بلکه شخص پیامبر(ص) نیز حقّ طرد کسی را که اظهار ایمان می‌کند و کاری که موجب خروج از اسلام بشود انجام نداده، ندارد. آمرزش گناه و حساب و کتاب بندگان فقط به دست خداست و هیچ‌کس جز او حقّ دخالت در چنین کاری ندارد.

(آیه ۵۳) در این آیه به ثروتمندان بی‌ایمان هشدار می‌دهد که این جریانات آزمایشهایی برای آنهاست و اگر از این آزمایشها نادرست بیرون آیند، باید عواقب دردناک آن را تحمل کنند. می‌گوید: «و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم» توانگران را به وسیله فقیران **(وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ)**.^۱

«تا بگویند: آیا اینها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده، و) بر آنها منتّ گذارده (و نعمت ایمان بخشیده) است؟!» **(لَيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا)**.

سپس در پاسخ می‌گوید: این افراد با ایمان مردمی هستند که شکر نعمت علم و تشخیص را به جا آورده و آن را به کار بسته‌اند. همچنین شکر نعمت دعوت

۱ «فتنه» در اینجا به معنی آزمایش است.

پیامبر(ص) را به جا آورده و از او پذیرا شده‌اند. بدین رو، خداوند ایمان را در قلوبشان راسخ گردانیده است. «آیا خداوند، شاکران را بهتر نمی‌شناسد؟!» (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ).

(آیه ۵۴) این آیه به صورت یک قانون به پیامبر(ص) دستور می‌دهد که افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند، نه تنها طرد نکند بلکه به خوبی بپذیرد. می‌فرماید: «هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: سلام بر شما!» (وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ).

این سلام ممکن است از ناحیه خدا و به وسیله پیامبر(ص) بوده باشد، یا مستقیماً از ناحیه خود پیامبر(ص). به هر حال، دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آنهاست.

در جمله دوم اضافه می‌کند: «پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده» (كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ).

«کتب» که از ماده «کتابت» به معنی نوشتن است، در بسیاری از موارد کنایه از الزام و ایجاب و تعهد می‌باشد زیرا یکی از آثار نوشتن، مسلّم شدن و ثابت ماندن چیزی است.

و در جمله سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر «رحمت الهی» است، با تعبیری محبت‌آمیز می‌گوید: «هرکس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، خداوند آمرزنده مهربان است» (أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

منظور از «جهالت» در این گونه موارد، غلبه و طغیان شهوت است. مسلماً چنین کسی در برابر گناه خود مسوول است.

(آیه ۵۵) در این آیه برای تأکید مطلب می‌فرماید: «و این چنین آیات را برمی‌شمیریم، تا حقیقت بر شما روشن شود»، و راه گناهکاران آشکار گردد» (كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ).

منظور از «مجرم»، گناهکاران لجوج و سرسختی است که با هیچ وسیله

تسلیم حق نمی‌شوند. یعنی بعد از این دعوت عمومی و همگانی به سوی حق، حتی دعوت از گناهکارانی که از کار خود پشیمانند، راه و رسم مجرمان لجوج و غیرقابل انعطاف کاملاً شناخته خواهد شد.

(آیه ۵۶) **اصرار بیجا** - در این آیه و دو آیه بعد همچنان روی سخن به مشرکان و بت پرستان لجوج است، همان‌طور که بیش‌تر آیات این سوره نیز همین بحث را دنبال می‌کند. لحن این آیات چنان است که گویا آنها از پیامبر دعوت کرده بودند به آیینشان گرایش پیدا کند. قرآن به پیامبر (ص) دستور می‌دهد «بگو: من از پرستش کسانی که غیر از خدا می‌خوانید، نهی شده‌ام» (قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

سپس می‌فرماید: «بگو: من از هوی و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم» (قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ).

و این پاسخ روشنی به پیشنهاد بی‌اساس آنهاست که بت پرستی هیچ دلیل منطقی ندارد.

در آخرین جمله برای تأکید می‌گوید: «اگر چنین کنم، مسلماً گمراه شده‌ام؛ و از هدایت یافتگان نخواهم بود» (قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ).

(آیه ۵۷) در این آیه پاسخ دیگری به آنها داده می‌فرماید: «بگو: من دلیل روشنی از پروردگارم دارم؛ و شما آن را تکذیب کرده‌اید» (قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ).

در آیه فوق پیامبر (ص) مأمور است روی این نکته تأکید کند که مدرک من در مسأله خداپرستی و مبارزه با بت کاملاً روشن است و انکار و تکذیب شما چیزی از اهمیّت آن نمی‌کاهد.

«بیّنه» در اصل به چیزی می‌گویند که میان دو چیز فاصله و جدایی می‌افکند، سپس به دلیل روشن هم گفته شده از این نظر که حق و باطل را کاملاً از هم جدا می‌کند.

سپس به یکی از بهانه‌جویی‌های آنها اشاره می‌کند که می‌گفتند اگر تو بر حق هستی کیفرهایی که ما را به آن تهدید می‌کنی زودتر بیاور! پیامبر(ص) در پاسخ می‌فرماید: «آنچه شما درباره آن (از نزول عذاب الهی) عجله دارید، به دست من نیست» (مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ).

«حکم و فرمان، تنها از آن خداست» (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ).

یعنی هرگونه فرمان در عالم آفرینش و تکوین و در عالم احکام دینی و تشریح، به دست خداست. همچنین هر منصبی، اعم از رهبری الهی و قضاوت و حکمیت، به کسی سپرده شده است آن نیز از ناحیه پروردگار است.

و به عنوان تأکید می‌گوید: اوست که «حق را از باطل جدا می‌کند؛ و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است» (يَقْضُ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ).

زیرا کسی که علمش از همه بیش‌تر و قدرت کافی برای اعمال علم و دانش خود نیز داشته باشد، او بهترین جداکننده حق از باطل است.

واژه «يَقْضُ» در لغت به معنی قطع کردن و بریدن چیزی است. «يقض الحق»

به این معنی است که حق را از باطل جدا می‌کند.

(آیه ۵۸) در این آیه به پیامبر دستور می‌دهد در برابر مطالبه عذاب و کیفر از

ناحیه این جمعیت نادان، «بگو: اگر آنچه درباره آن عجله دارید نزد من بود، (و به درخواست شما ترتیب اثر می‌دادم، عذاب الهی بر شما نازل می‌گشت؛ و) کار میان من و شما پایان گرفته بود» (قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقَضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ).

اما برای اینکه تصوّر نکنند مجازاتشان به دست فراموشی سپرده شده، در پایان آیه می‌گوید: «ولی خداوند ظالمان را بهتر می‌شناسد» و به موقع مجازات می‌کند (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ).

(آیه ۵۹) اسرار غیب - در آیات گذشته سخن از علم و قدرت خدا و وسعت

دایره حکم و فرمان او در میان بود، از این به بعد آنچه در آیات قبل اجمالاً بیان شد توضیح داده می‌شود. نخست به موضوع علم خدا پرداخته می‌گوید: «کلیدهای

غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آنها را نمی داند» (وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ).

«مفاتیح» جمع «مفتاح» به معنی کلید است.

سپس برای توضیح و تأکید بیش تر می گوید: «او آنچه را در خشکی و دریاست می داند» (وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ).

«بَرِّ» به معنی مکان وسیع است و معمولاً به خشکی ها گفته می شود. «بحر» در اصل به معنی محلّ وسیعی است که آب زیاد در آن مجتمع باشد و معمولاً به دریاها و گاهی به نه‌های عظیم نیز گفته می شود.

به هر حال، آگاهی خدا از آنچه در خشکی ها و دریاهاست، به معنی احاطه علم او بر همه چیز است. یعنی او از جنبش میلیاردها موجود زنده، کوچک و بزرگ، در اعماق دریاها، از شماره واقعی سلولهای بدن هر انسان و گلبولهای خونها، از حرکات مرموز الکترونها در دل اتمها و از تمام اندیشه‌هایی که از لابه‌لای پرده‌های مغز ما می‌گذرد و تا اعماق روح ما نفوذ می‌کند... آری، از همه اینها به‌طور یکسان باخبر است.

در جمله بعد نیز برای تأکید بر احاطه علمی خداوند، اشاره به خصوص در این مورد کرده می‌فرماید: «هیچ برگی (از درختی) نمی‌افتد، مگر اینکه از آن آگاه است» (وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا).

یعنی تعداد برگها و لحظه جدا شدن از شاخه‌ها و گردش آنها در وسط هوا و لحظه قرار گرفتن روی زمین، همه اینها در پیشگاه علم او روشن است.

«و نه هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین» قرار می‌گیرد، مگر اینکه تمام خصوصیات آن را می‌داند (وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ).

در حقیقت، به دو نقطه حساس اشاره شده که هیچ انسانی هر چند میلیونها سال از عمر او بگذرد و دستگاه‌های صنعتی تکامل حیرت‌انگیز پیدا کند، احاطه بر آن ممکن نیست.

چه کسی می‌داند بادها در هر شبانه‌روز در سرتاسر کره زمین چه بدرهایی را از گیاهان جدا کرده و به چه نقطه‌ای می‌پاشد؟ کدام مغز الکترونیکی می‌تواند تعداد برگهایی که در یک روز از شاخه درختان جدا می‌شود حساب کند؟ نگاه به منظره درختان در فصل پاییز و منظره بدیعی که سقوط پی‌درپی برگها پیدا می‌کند، به خوبی این حقیقت را ثابت می‌کند که این‌گونه علوم هیچ‌گاه ممکن نیست در دسترس انسان قرارگیرد.

در واقع، سقوط برگها لحظه مرگ آنهاست و سقوط دانه‌ها در مخفیگاه زمین گامهای نخستین حیات و زندگی آنهاست. اوست که از نظام این مرگ و زندگی باخبر است.

بیان این موضوع یک اثر فلسفی و یک اثر تربیتی دارد: اثر فلسفی اش این است که پندار کسانی که علم خدا را منحصر به کلیات می‌دانند و معتقدند که خدا از جزئیات این جهان آگاهی ندارد، نفی می‌کند و می‌گوید که خدا از همه کلیات و جزئیات آگاهی کامل دارد.

و اثر تربیتی آن، ایمان به این علم وسیع است زیرا به انسان می‌گوید تمام اسرار وجود تو، اعمال و گفتار تو، نیات و افکار تو، همگی برای ذات پاک او آشکار است. با چنین ایمانی چگونه ممکن است انسان مراقب حال خویش نباشد و اعمال و گفتار و نیات خود را کنترل نکند؟

در پایان آیه می‌فرماید: «و نه هیچ‌تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار [= در کتاب علم خدا] ثبت است» (وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۶۰) در این آیه بحث را به احاطه علم خداوند به اعمال انسان که هدف اصلی است، کشانیده و قدرت قاهره خدا را نیز مشخص می‌سازد تا مردم از مجموع این بحث نتایج تربیتی لازم را بگیرند. نخست می‌گوید: «او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می‌گیرد؛ و از آنچه در روز کرده‌اید، باخبر است» (وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ).

«توفی» در لغت به معنی بازگرفتن است، اینکه خواب را یک‌نوع بازگرفتن روح معرفی کرده به خاطر آن است که مرگ، تعطیل کامل دستگاه مغز و قطع مطلق پیوند روح و جسم است، در حالی که خواب، تعطیل بخشی از دستگاه مغز و ضعیف شدن این پیوند است. بنابراین خواب، مرحله کوچکی از مرگ محسوب می‌شود.

«جرحتم» از ماده «جرح»، در اینجا به معنی اکتساب و به دست آوردن چیزی است. یعنی شما شب و روز در زیر چتر قدرت و علم خداوند قرار دارید. آن‌کس که از دانه‌های نباتات در دل خاک و از سقوط برگها در هر زمان و مکان آگاه است، از اعمال شما نیز آگاهی دارد.

بعد می‌گوید: این نظام خواب و بیداری تکرار می‌شود، شب می‌خوابید «سپس در روز شما را (از خواب) برمی‌انگیزد؛ (و این وضع همچنان ادامه می‌یابد) تا سرآمد معینی فرارسد» (ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى).

سرانجام نتیجه بحث را چنین بیان می‌کند: «سپس بازگشت شما به سوی اوست؛ و سپس شما را از آنچه عمل می‌کردید، باخبر می‌سازد» (ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۶۱) در این آیه برای توضیح بیش‌تر روی احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال بندگان و نگاهداری دقیق حسابشان برای روز رستاخیز چنین می‌گوید: «او بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرارسد» (وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ).

«حفظه» جمع «حافظ»، در اینجا به معنی فرشتگانی است که مأمور نگاه‌داری حساب اعمال انسانها هستند.

در این موقع، «فرستادگان ما جان او را می‌گیرند» (تَوَفَّيْتَهُ رُسُلَنَا). در پایان آیه می‌افزاید: «و آنها (در نگاه‌داری حسنات عمر و اعمال بندگان،

کوتاهی نمی‌کنند» (وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ).

(آیه ۶۲) در این آیه به آخرین مرحله کار انسان اشاره کرده می‌گوید: «سپس (تمام بندگان) به سوی خدا، که مولای حقیقی آنهاست، باز می‌گردند» (ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقِّ).

«بدانید (در آن دادگاه) حکم و داوری، مخصوص اوست» (أَلَا لَهُ الْحُكْمُ).

و با آن همه اعمال و پرونده‌هایی که افراد بشر در طول زندگی خود داشته‌اند، به سرعت رسیدگی می‌شود؛ «و او، سریع‌ترین حسابگران است» (وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ).

در بعضی از روایات آمده است: «إِنَّهُ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ عَلَيَّ بِمِقْدَارِ حَلَبِ شَاةٍ» (خداوند حساب تمام بندگان را در زمان کوتاهی، به اندازه دوشیدن یک گوسفند، رسیدگی می‌کند).

(آیه ۶۳) نوری که در تاریکی می‌درخشد - قرآن بار دیگر دست مشرکان را گرفته و به درون فطرتشان می‌برد و در آن مخفیگاه اسرارآمیز، نور توحید و یکتاپرستی را به آنها نشان می‌دهد. به پیامبر (ص) دستور می‌دهد «بگو: چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟!» (قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ).

ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسّی دارد و گاهی جنبه معنوی: ظلمت حسّی آن است که نور به کلی قطع شود یا آن‌چنان ضعیف شود که انسان جایی را نبیند و یا به زحمت ببیند. ظلمت معنوی همان مشکلات، گرفتاری‌ها، پریشانی‌ها و آلودگی‌هایی است که عاقبتشان تاریک و ناپیداست.

اگر این تاریکی با حوادث و وحشتناکی آمیخته شود، مثلاً اگر در شبی تاریک در میان بیابانی راه را گم کند و صدای وحشتناک حیوانات درنده که در دل شب طعمه‌ای برای خود می‌جویند به گوش او رسد، در چنین لحظاتی انسان همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارد و جز خودش و نور تابناکی که در اعماق جاننش می‌درخشد و او را به سوی مبدئی می‌خواند که تنها اوست که می‌تواند چنان

مشکلاتی را حل کند، همه را از یاد می برد. این گونه حالات دریچه‌هایی هستند به جهان توحید و خداشناسی.

از این رو در جمله بعد می گوید: «در چنین حالی (از لطف بی پایان او استمداد می کنید، و) او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می خوانید» (تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً).

منظور این است که خداوند هم مشکلات شدید و هم مشکلات ضعیف را حل می کند.

و با آن مبدأ بزرگ عهد و پیمان می بندید و می گوید: «اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهایی بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود» (لَئِنْ أَنْجَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

(آیه ۶۴) ای پیامبر! بگو: خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می دهد؛ (و بارها چنین کرده، ولی) باز هم شما برای او شریک قرار می دهید» و راه کفر می پویید (قُلِ اللَّهُ يُجَيِّبُكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ).

«کرب» در اصل به معنی زیر و رو کردن زمین و حفر کردن آن است و نیز به معنی گره محکمی که در طناب دلو می زنند آمده است، سپس در غم و اندوه‌هایی که قلب انسان را زیر و رو می کند و همچون گرهی بر دل انسان می نشیند گفته شده است.

(آیه ۶۵) عذابهای رنگارنگ - در این آیه برای تکمیل راه‌های مختلف تربیتی، روی مسأله تهدید به عذاب و مجازات الهی تأکید شده، یعنی همان طور که خداوند ارحم الراحمین و پناه‌دهنده بی پناهان است، در برابر طغیانگران و سرکشان، قهار و منتقم می باشد.

در این آیه به پیامبر (ص) دستور داده شده که مجرمان را به سه نوع مجازات تهدید کند: عذابهایی از بالا و پایین، مجازات اختلاف کلمه و بروز جنگ و خونریزی. قرآن می گوید: «بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر

شما بفرستد» (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ).

«یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند» (أَوْ يُلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ).

مسأله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیت به قدری خطرناک است که در ردیف عذابهای آسمانی و صاعقه‌ها و زلزله‌ها قرار گرفته است. راستی چنین است بلکه گاهی ویرانی‌های ناشی از اختلاف و پراکندگی به درجات بیش‌تر از ویرانی‌های ناشی از صاعقه‌ها و زلزله‌هاست. بارها مشاهده شده کشورهای آباد در سایه شوم نفاق و تفرقه به نابودی مطلق کشیده شده است؛ و این جمله هشدار به همه مسلمانان جهان است.

در پایان آیه می‌افزاید: «بین چگونه آیات گوناگون را (برای آنها) بازگو می‌کنیم؛ شاید بفهمند» و بازگردند (انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ).

(آیه ۶۶) این آیه و آیه بعد در حقیقت تکمیل بحثی است که درباره دعوت به سوی خدا و معاد و حقایق اسلام و ترس از مجازات الهی در آیات پیشین گذشت. نخست می‌گوید: «قوم و جمعیت تو، (یعنی قریش و مردم مکه) آن (آیات الهی) را تکذیب و انکار کردند، در حالی که حق است» و دلایل گوناگونی از طریق عقل و فطرت و حس، آنها را تأیید می‌کند (وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ). بنابراین، تکذیب و انکار آنان از اهمیت این حقایق نمی‌کاهد هر چند مخالفان و منکران زیاد باشند.

سپس دستور می‌دهد به آنها «بگو: من مسؤول (ایمان آوردن) شما نیستم» و وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است، نه اجبار شما بر ایمان (قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ). منظور از «وکیل» کسی است که مسؤول هدایت عملی و ضامن دیگران بوده باشد.

(آیه ۶۷) در این آیه به آنها هشدار می‌دهد و به دقت کردن در انتخاب راه

صحیح دعوت می‌کند. می‌گوید: «هر خبری که خداوند به شما داده، سرانجام قرارگاهی دارد (و در موعد خود انجام می‌گیرد.) و به زودی خواهید دانست!» (لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

آیه ۶۸ شأن نزول: از امام باقر(ع) روایت شده است: چون این آیه نازل گردید و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزاکنندگان آیات الهی نهی شدند، جمعی از مسلمانان گفتند اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به مسجد الحرام نرویم، طواف خانه خدا نکنیم (زیرا آنها در گوشه و کنار مسجد پراکنده‌اند و به سخنان باطل درباره آیات الهی مشغولند و در هر گوشه‌ای از مسجد الحرام، ما مختصر توقیفی کنیم ممکن است سخنانشان به گوش ما برسد). در این موقع آیه بعد (۶۹) نازل شد و به مسلمانان دستور داد که در این گونه مواقع آنها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمایی بپردازند.

(آیه ۶۸) دوری از مجالس اهل باطل - از آنجا که بحثهای این سوره بیش تر ناظر به وضع مشرکان و بت پرستان است، در این آیه و آیه بعد به یکی دیگر از مسائل مربوط به آنها اشاره می‌شود. نخست به پیامبر(ص) می‌گوید: «هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند» (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ).

«خوض» در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شناکردن) در آن است، اما این کلمه در قرآن به وارد شدن در مطالب باطل و بی اساس اطلاق گردیده. سپس اضافه می‌کند: این موضوع به اندازه‌ای اهمیت دارد که «اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین» (وَ اِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

سؤال: مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او

در پاسخ باید گفت اگرچه روی سخن در آیه به پیامبر است، اما منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموشکاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند، به محض اینکه متوجه شوند باید از آنجا برخیزند و بیرون روند. نظیر این بحث در گفت‌وگوهای روزانه ما در ادبیات زبانهای مختلف دیده می‌شود که انسان روی سخن را به کسی می‌کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند.

(آیه ۶۹) در این آیه یک مورد را استثنا کرده می‌گوید: «و (اگر) افراد باتقوا (برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند)، چیزی از حساب (و گناه) آنها بر ایشان نیست؛ ولی (این کار، باید تنها) برای یادآوری آنها باشد، شاید (بشنوند و) تقوا پیشه کنند» (وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).
باید توجه داشت تنها کسانی می‌توانند از این استثنا استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا باشند و نه تنها تحت تأثیر آنها واقع نشوند، بلکه بتوانند آنها را تحت تأثیر خود قرار دهند.

(آیه ۷۰) آنها که دین را به بازی گرفته‌اند - این آیه که در حقیقت بحث آیه قبل را تکمیل می‌کند، به پیامبر (ص) دستور می‌دهد: «و رها کن کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته» (وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لُعْبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

اشاره به اینکه آیین آنها از نظر محتوا، واهی و بی‌اساس است. البته آیه اختصاصی به کفار ندارد و شامل همه کسانی می‌شود که مقدسات و احکام الهی را بازیچه نیل به هدفهای مادی و شخصی قرار می‌دهند. دین را وسیله دنیا و حکم خدا را بازیچه اغراض شخصی می‌سازند.

سپس به پیامبر (ص) دستور می‌دهد: «و با این (قرآن)، به آنها یادآوری نما، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند» (وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ).^۱

۱. «تبسّل» از ماده «بسّل» به معنی نگاه‌داری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است. از این رو به وادار کردن کسی به تسلیم، «ابسال» گفته می‌شود. در آیه فوق به معنی تسلیم شخص و گرفتاری او در چنگال اعمال بد خویش آمده است.

و در قیامت «جز خدا، نه یآوری دارند، و نه شفاعت‌کننده‌ای» (لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ).

«و (چنین کسی) هرگونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد» (وَإِنْ تَعَدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَأَيُّ حَذْمِهَا).^۱

«آنها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که خود انجام داده‌اند» (أَوْلَيْكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا).

جمله فوق به منزله دلیل و علت عدم قبول غرامت و عدم وجود ولی و شفیع برای آنهاست. یعنی مجازات آنها بر اثر یک عامل خارجی نیست که بتوان آن را به نوعی دفع کرد، بلکه از درون ذات و صفات و اعمال خودشان سرچشمه می‌گیرد. از این رو رهایی از آن ممکن نیست.

سپس به گوشه‌ای از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده می‌گوید: «نوشابه‌ای از آب سوزان برای آنهاست؛ و عذاب دردناکی به خاطر اینکه کفر می‌ورزیدند» و آیات الهی را انکار می‌کردند (لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ).

(آیه ۷۱) در برابر اصرار مشرکان برای دعوت مسلمانان به کفر و بت‌پرستی، این آیه به پیامبر (ص) دستور می‌دهد «بگو: آیا غیر از خدا، چیزی را بخوانیم (و عبادت کنیم) که نه سودی به حال ما دارد، نه زیانی» (قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا).

اشاره به اینکه معمولاً کارهای انسان یا به خاطر جلب منفعت است و یا به خاطر دفع ضرر.

سپس به استدلال دیگری در برابر مشرکان دست می‌زند می‌گوید: «و (به این ترتیب)، به عقب برگردیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده است؟!» (وَ نُودُوا

۱. «عدل» در اینجا به معنی معادل و چیزی است که به عنوان جبران کار خلاف داده می‌شود تا شخص آزاد گردد. در حقیقت، معنی آن شبیه غرامت و جریمه است.

عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ).^۱

سپس با ذکر مثال مطلب را روشن تر می سازد می گوید: «همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیطان، در روی زمین راه را گم کرده، و سرگردان مانده است» (كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا).^۲

«در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند (و می گویند): به سوی ما بیا» (لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا). ولی چنان سرگردان است که گویی سخنانشان را نمی شنود یا قادر بر تصمیم گیری نیست.

در پایان آیه به پیامبر(ص) دستور می دهد «بگو: تنها هدایت خداوند، هدایت است؛ و ما دستور داریم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم» (قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا نُنْسِلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

این جمله دلیل دیگری بر نفی مذهب مشرکان است زیرا تنها در برابر کسی باید تسلیم شد که مالک و آفریدگار و مربی جهان هستی است، نه بتها که هیچ نقشی در ایجاد و اداره این جهان ندارند.

(آیه ۷۲) در این آیه دنباله دعوت الهی را چنین شرح می دهد: «و (نیز به ما فرمان داده شده به) اینکه: نماز را برپا دارید؛ و از او بپرهیزید؛ و تنها اوست که به سویش محشور خواهید شد» (وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

(آیه ۷۳) این آیه دلیلی بر مطالب آیه قبل و بر لزوم تسلیم در برابر پروردگار و پیروی از هدایت اوست. نخست می گوید: «اوست که آسمانها و زمین را به حق آفرید» (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

۱. «أعقاب» جمع «عقب»، به معنی پاشنه پاست. بازگشت به روی پاشنه پا به معنی عقب گرد و کنایه از انحراف و بازگشت از هدف است، همان چیزی که امروز از آن به «ارتجاع» تعبیر می کنند.

۲. «استهوت» از ماده «هوی»، به معنی وادار کردن کسی به پیروی از هوی و هوس است. واژه «حیران» در لغت به معنی رفت و آمد است و معمولاً کنایه از سرگردانی می باشد. بنابراین، آیه فوق افرادی را که از ایمان به شرک بازگردند به هوی پرستان سرگردان تشبیه کرده که برنامه های زنده خود را از شیطان الهام می گیرند.

تنها چنین کسی که مبدأ عالم هستی است، شایسته رهبری می باشد و باید تنها در برابر فرمان او تسلیم بود زیرا همه چیز را برای هدف صحیحی آفریده است. سپس می فرماید: نه تنها مبدأ عالم هستی اوست بلکه رستاخیز نیز به فرمان او صورت می گیرد «و آن روز که (به هر چیز) می گوید: موجود باش! موجود می شود» (وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ).

جمله فوق مربوط به رستاخیز و فرمان الهی درباره آن است.

بعد اضافه می کند: «سخن او، حق است» (قَوْلُهُ الْحَقُّ).

یعنی همان طور که آغاز آفرینش بر اساس هدف و مصلحت بود، رستاخیز نیز چنین خواهد بود.

«و در آن روز که در صور دمیده می شود، حکومت مخصوص اوست» (وَأَلَّهُ الْمُلْكَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ).

درست است که مالکیت و حکومت خداوند بر تمام عالم هستی از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان و در عالم قیامت ادامه خواهد داشت، ولی از آنجا که در این جهان یک سلسله عوامل و اسباب در پیشبرد اهداف و انجام کارها مؤثر است، گاهی این عوامل و اسباب انسان را از خداوند که مسبب الأسباب است غافل می کند، اما در آن روز که همه این اسباب از کار می افتد، مالکیت و حکومت او از هر زمان آشکارتر و روشن تر می گردد.

در پایان آیه به سه صفت از صفات خداوند اشاره کرده می گوید: «از پنهان و آشکار باخبر است» (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ).

«و اوست حکیم و آگاه» (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ).

یعنی به مقتضای علم و آگاهی اش اعمال بندگان را می داند و به مقتضای قدرت و حکمتش به هر کس جزای مناسب می دهد.

(آیه ۷۴) از آنجا که این سوره جنبه مبارزه با شرک و بت پرستی دارد، در اینجا به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم (ع) اشاره کرده می گوید: به خاطر بیاورید

«هنگامی را که ابراهیم به پدرش [= عمویش] آزر گفت: آیا بتهایی را معبودان خود انتخاب می‌کنی؟!» (وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ لِاَبِيْهِ ءَاَزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنٰمًا ءَالِهَةً).
«من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم» (اِنَّیْ اَرٰیكَ وَ قَوْمَكَ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ).

چه گمراهی از این آشکارتر که انسان مخلوق خود را معبود خود قرار دهد و موجود بی‌جان و بی‌شعوری را پناهگاه خود بیندارد و حلّ مشکلاتش را از آنها بخواهد.

جمعی از مفسران اهل تسنن، آزر را پدر واقعی ابراهیم می‌دانند در حالی که مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آزر پدر ابراهیم نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته‌اند.

(آیه ۷۵) دلایل توحید در آسمانها - در تعقیب نکوهشی که ابراهیم از بتها داشت، قرآن به مبارزات منطقی ابراهیم با گروه‌های مختلف بت پرستان اشاره می‌کند می‌گوید: «و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ (تا به آن استدلال کند)، و اهل یقین گردد» (وَ کَذٰلِکَ نُرِیْ اِبْرٰهٖمَ مَلٰکُوٰتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَیْکُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ).
بی‌شک، ابراهیم یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش، این یقین به سر حد کمال رسید.

(آیه ۷۶) از این به بعد موضوع فوق را به‌طور مشروح بیان کرده و استدلال ابراهیم را از افول و غروب ستاره و خورشید بر عدم الوهیت آنها روشن می‌سازد. می‌گوید: «هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد؛ گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم» و آنها را شایسته عبودیت نمی‌دانم (فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَءَا کَوْکَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّیْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْاَفٰلِیْنَ).

(آیه ۷۷) ابراهیم بار دیگر چشم بر آسمان دوخت، این بار قرص سیم‌گون ماه با فروغ و درخشش دلپذیر خود بر صفحه آسمان ظاهر شده بود «و هنگامی که

ماه را دید که (سینه افق را) می شکافد، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود» (فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ).

(آیه ۷۸) شب به پایان رسیده بود، خورشید از افق مشرق سر برآورده و نور خود را می گسترده «و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت، گفت: این خدای من است؟ این (که از همه) بزرگ تر است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم! من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می سازید، بیزارم» (فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ).

(آیه ۷۹) اکنون که فهمیدم در ماورای این مخلوقات متغیّر و محدود و اسیر چنگال قوانین طبیعت، خدایی است قادر و حاکم بر نظام کائنات؛ «من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم» (إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّیْ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

در اینکه چگونه ابراهیم موحد و یکتاپرست به ستاره آسمان اشاره کرد و گفت: «هذا ربی» (این خدای من است؟) باید بگوییم ابراهیم این را به عنوان یک خبر قطعی نگفت بلکه به عنوان یک فرض و احتمال، برای تفکر و اندیشیدن، این سخن را بر زبان جاری کرد.

یا مفهوم سخنش این است که: به اعتقاد شما، این خدای من است؟

(آیه ۸۰) قرآن درباره ادامه گفت و گوی ابراهیم با قوم و جمعیت بت پرست می گوید: «ولی قوم او [= ابراهیم] با وی به گفت و گو و ستیز پرداختند» (وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ).

ابراهیم «گفت: آیا درباره خدا با من گفت و گو و ستیز می کنید؟! در حالی که

خداوند، مرا (با دلایل روشن) هدایت کرده» (قَالَ أَتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْتَنِي).
 از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که جمعیت بت پرست قوم ابراهیم
 کوشش داشتند که به هر صورت ممکن او را از عقیده خود بازدارند. بدین جهت، او
 را به کفر و خشم خدایان و بتها تهدید کردند، و او را از مخالفت کردن بیم دادند زیرا
 در دنباله آیه از زبان ابراهیم می‌خوانیم: «و من از آنچه شما همتای (خدا) قرار
 می‌دهید، نمی‌ترسم (و به من زبانی نمی‌رسانند)؛ مگر پروردگارم چیزی را بخواهد»
 (وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا).

گویا ابراهیم با این جمله می‌خواهد یک پیشگیری احتمالی کند و بگوید: اگر
 در این مبارزات، حادثه‌ای هم برای من پیش بیاید ارتباطی به بتها ندارد، بلکه
 مربوط به خواست پروردگار است.

سپس می‌گوید: «وسعت آگاهی پروردگارم همه چیز را در بر می‌گیرد» (وَسِعَ
 رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته می‌گوید: «آیا
 متذکر (وبیدار) نمی‌شوید؟!» (أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ).

(آیه ۸۱) در این آیه استدلال دیگری را از ابراهیم بیان می‌کند که به جمعیت
 بت پرست می‌گوید: «چگونه ممکن است من از بت‌های شما بترسم؟! در حالی که
 شما از این نمی‌ترسید که برای خدا، همتایی قرار داده‌اید که هیچ‌گونه دلیلی درباره
 آن، بر شما نازل نکرده است» (وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمُ
 بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا).^۱

راست بگویید «کدام یک از این دو دسته (بت پرستان و خداپرستان)،
 شایسته تر به ایمنی (از مجازات) هستند اگر می‌دانید؟!» (فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ
 إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

۱. «سلطان» به معنی برتری و پیروزی است. از آنجا که دلیل و برهان باعث پیروزی می‌شود، گاهی به آن
 نیز سلطان گفته می‌شود و در آیه فوق به همین معنی است. یعنی هیچ دلیلی بر اجازه پرستش بتها وجود
 ندارد.

در حقیقت، منطق ابراهیم در اینجا یک منطق عقلی براساس این واقعیت است که شما مرا به خشم بتها تهدید می‌کنید، در حالی که تأثیر وجودی آنها موهوم است، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما هردو او را پذیرفته‌ایم و هیچ‌گونه دستوری از طرف او دربارهٔ پرستش بتها نرسیده، ترسی ندارید.

(آیه ۸۲) در این آیه پاسخی از زبان ابراهیم به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است. اینکه گاهی شیخ استدلال‌کننده سؤالی از طرف مقابل می‌کند و خودش به پاسخ آن می‌پردازد، اشاره به این دارد که مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند.

می‌گوید: «آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند» (الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ).

(آیه ۸۳) این آیه به تمام بحثهای گذشته که در زمینه توحید و مبارزه با شرک از ابراهیم نقل شد، اشاره کرده می‌گوید: «اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم» (وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ).

سپس برای تکمیل این بحث می‌فرماید: «درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم)، بالا می‌بریم» (نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ).

اما برای اینکه توهم نشود که خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می‌شود، می‌فرماید: «پروردگار تو، حکیم و داناست» (إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ).

و درجاتی را که می‌دهد روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین حکمت است.

(آیه ۸۴) از این به بعد به قسمتی از مواهبی که خداوند به ابراهیم داده اشاره شده و آن مواهب، فرزندان صالح و نسل لایق و برومند است که یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی محسوب می‌شود.

نخست می‌گوید: «و اسحاق و یعقوب را به او [= ابراهیم] بخشیدیم» (وَ

وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ).

سپس برای بیان اینکه افتخار این دو، تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصاً در پرتو فکر صحیح و عمل صالح، نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند، می‌گوید: «و هر دو را هدایت کردیم» (كُلًّا هَدَيْنَا).

سپس برای اینکه تصوّر نشود در دورانهای قبل از ابراهیم، پرچمدارانی برای توحید نبودند، اضافه می‌کند: «و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم» (وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ).

در حقیقت، با اشاره به موقعیت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند، موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر وراثت و ریشه و ثمره وجودی مشخص می‌سازد.

و در تعقیب آن، نام جمع زیادی از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودند می‌برد می‌گوید: «و از فرزندان او»، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را» هدایت کردیم (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ).

در پایان آیه می‌فرماید: «این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

به این ترتیب روشن می‌سازد که مقام و موقعیت آنان در پرتو اعمال و کردارشان بود.

(آیه ۸۵) در این آیه اضافه می‌کند: «و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ همه از صالحان بودند» (وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ).

یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح، در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند.

(آیه ۸۶) در این آیه نام چهار نفر دیگر از پیامبران الهی را ذکر کرده می‌فرماید: «و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم» (وَ

إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَ لُوطًا وَكُلًّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ).

(آیه ۸۷) در این آیه به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نامبرده که به طور تفصیل نامشان در اینجا نیامده است، اشاره کرده می‌گوید: «و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم» (وَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۸۸) سه امتیاز مهم - به دنبال ذکر نام گروه‌های مختلفی از پیامبران الهی در آیات گذشته، در اینجا به خطوط کلی و اصلی زندگانی آنها اشاره شده. نخست می‌فرماید: «این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند» (ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

سپس برای اینکه کسی تصور نکند آنها به اجبار در این راه گام گذاشتند، یا خداوند نظر خاص و بی‌دلیل در مورد آنها داشته است، می‌فرماید: «و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد» و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند (وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

یعنی آنها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا می‌گردد و تبعیضی در کار نیست.

(آیه ۸۹) در این آیه به سه امتیاز مهم که پایه امتیازات انبیا بوده اشاره کرده می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که کتاب و حکم نبوت به آنان دادیم» (أُولَئِكَ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ).

«حکم» در اصل به معنی منع و جلوگیری است. از آنجا که عقل جلو اشتباهات و خلافکاری‌ها را می‌گیرد، همچنین قضاوت صحیح مانع از ظلم و ستم است و حکومت عادل جلو حکومت‌های ناروای دیگران را می‌گیرد، در هر یک از این سه معنی استعمال می‌شود.

سپس می‌فرماید: «و اگر (به فرض) نسبت به آن، کفر ورزند، (آیین حق زمین

نمی ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می سازیم که نسبت به آن، کافر نیستند»
(فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ).

از بعضی مفسران نقل شده که منظور از این جمعیت، ایرانیان هستند که به زودی اسلام را پذیرفتند و در پیشرفت آن کوشیدند و دانشمندان آنها در فنون مختلف اسلامی کتابهای فراوان تألیف کردند.

(آیه ۹۰) در این آیه برنامه این پیامبران بزرگ را به عنوان یک سرمشق عالی هدایت به پیامبر اسلام (ص) معرفی کرده و می گوید: «آنها کسانی هستند که خداوند مشمول هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن» **(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ).**

این آیه بار دیگر تأکید می کند که اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است، اگرچه آیینهای بعدی کامل تر از آیینهای قبلی بوده است.

«هدایت» مفهوم وسیعی دارد که توحید و سایر اصول اعتقادی، صبر و استقامت و سایر اصول اخلاق و تعلیم و تربیت را شامل می شود.

سپس به پیامبر (ص) دستور داده می شود که به مردم «بگو: در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی طلبیم» **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا).**

همان طور که پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند، من هم از این سنت همیشگی پیروی کرده و به آنها اقتدا می کنم.

به علاوه، «این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست» این وظیفه من است **(إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).**

و چنین نعمت عمومی و همگانی، همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد و هیچ گاه خرید و فروش نمی شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی گیرد.

آیه ۹۱ شأن نزول: نقل شده که جمعی از یهودیان گفتند: ای محمد، آیا خداوند کتابی بر تو فرستاده است؟ پیامبر (ص) فرمود: آری. گفتند: به خدا سوگند که خداوند هیچ کتابی از آسمان فرو نفرستاده است.

تفسیر: از شأن نزول فوق ولحن آیه درمی یابیم این آیه درباره یهود است نه مشرکان. از طرفی بعضی معتقدند که این آیه در مدینه نازل شده و به دستور پیامبر(ص) به تناسب خاصی در وسط این سوره مکی قرار گرفته است. این موضوع در قرآن نمونه های فراوانی دارد. آیه می گوید: «أَنهَا خُذَا رَا دَرَسْت نَشْنَاخْتَنْد كَه كَفْتَنْد: خُذَا، هِيچ چيز بر هيچ انساني، نفرستاده است» (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِنْ شَيْءٍ).

خداوند به پیامبرش دستور می دهد «بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود» (قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ).

اما شما «آن را به صورت پراکنده قرار می دهید؛ قسمتی را آشکار، و قسمت زیادی را پنهان می دارید» (تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا).

«و (در این کتاب آسمانی) مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان، از آن باخبر نبودید» (وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَاءَ آبَاؤُكُمْ).

در پایان آیه به پیامبر(ص) دستور می دهد «بگو: خدا! سپس آنها را در گفت و گوهای لجاجت آمیزشان رها کن، تا بازی کنند» زیرا آنها جمعیتی هستند که کتاب الهی و آیات او را به بازی گرفته اند (قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ).

(آیه ۹۲) در تعقیب بحثی که درباره کتاب آسمانی یهود در آیه گذشته عنوان شد، در اینجا به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی است اشاره می شود. در حقیقت، ذکر تورات مقدمه ای است برای ذکر قرآن تا از نزول یک کتاب آسمانی بر یک بشر تعجب نکنند.

نخست می گوید: «و این کتابی است که ما آن را نازل کردیم» (وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ).

«کتابی است پربرکت» (مُبَارَكٌ).

زیرا سرچشمه انواع خیرات و نیکی ها و پیروزی هاست.

«که آنچه را پیش از آن آمده تصدیق می‌کند»؛ آن را فرستادیم تا مردم را به پادشاهای الهی، بشارت دهی (مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

منظور از اینکه قرآن، کتب مقدسه پیشین را تصدیق می‌کند، آن است که تمام نشانه‌هایی که در آنها آمده بر آن تطبیق می‌نماید. بنابراین، هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی، نشانه‌های حقیقت در آن آشکار است.

سپس هدف نزول قرآن را چنین توضیح می‌دهد: «و تا (اهل) ام‌القری [= مکه] و کسانی را که گرد آن هستند، بترسانی» و به وظایفشان آگاه سازی (وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا).

اگر به مکه «ام‌القری» می‌گویید، به‌خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکی‌های روی زمین است. در روایات آمده است: خشکی‌های زمین از زیر خانه کعبه گسترده شدند و از آنجا به نام «دحوارض» (گسترش زمین)، یاد شده است. بنابراین، «وَمَنْ حَوْلَهَا» (کسانی که اطراف آن هستند)، تمام مردم روی زمین را شامل می‌شود.

در پایان آیه می‌گوید: «(یقین بدان) آنها که به آخرت ایمان دارند، به آن ایمان می‌آورند؛ و بر نمازهای خویش، مراقبت می‌کنند» (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ).

اهمیت نماز - در آیه فوق از میان تمام دستوره‌های دینی تنها به نماز اشاره شده است. می‌دانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با اوست. به همین دلیل، از همه عبادتها برتر و بالاتر است. به عقیده بعضی، هنگام نزول این آیات تنها فریضه اسلامی همین «نماز» بود.

آیه ۹۳ شأن نزول: این آیه در مورد شخصی به نام عبدالله بن سعد که از کاتبان وحی بود سپس خیانت کرد و پیامبر(ص) او را طرد نمود و پس از آن ادعا کرد که من می‌توانم همانند آیات قرآن بیاورم، نازل شده است.

جمعی از مفسران نیز گفته‌اند که آیه یا قسمتی از آن، درباره مسیلمه کذاب که از مدعیان دروغین نبوت بود، نازل شده است.

به هر حال، آیه همانند سایر آیات قرآن که در شرایط خاصی نازل شده، مضمون و محتوای آن کلی و عمومی است و همه مدعیان نبوت و مانند آنها را شامل می‌شود.

تفسیر: به دنبال آیات گذشته که به گفتار یهود درباره نفی نزول کتاب آسمانی اشاره نموده بود، در این آیه سخن از گناهکاران دیگری است که ادعای نزول وحی آسمانی بر خود می‌کنند در حالی که دروغ می‌گویند. در حقیقت، به سه دسته از این گونه افراد در آیه مورد بحث اشاره شده است. نخست می‌گوید: «چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد» و آیه‌ای را تحریف و سخنی از سخنان خدا را تغییر دهد (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا).

«یا بگویند: بر من، وحی فرستاده شده، در حالی که به او وحی نشده است» (أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحِ إِلَيْهِ شَيْءٌ).

«و کسی که (به‌عنوان انکار نبوت پیامبر اسلام یا از روی استهزا) بگوید: من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم؟!» در حالی که کم‌ترین قدرتی بر این کار ندارد (وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ).

آری همه اینها ستمگرند و کسی ستمکارتر از آنها نیست، هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند. چه ظلمی از این بالاتر که افرادی که صلاحیت رهبری ندارند، ادعای رهبری کنند، آن هم رهبری الهی و آسمانی.

سپس مجازات این‌گونه افراد را چنین بیان می‌کند: «و اگر (تو ای پیامبر!) ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شداید مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان دستها را گشوده، به آنان می‌گویند: جان خود را خارج سازید!» (وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ) ۱.

۱. «غمرات» جمع «غمره» در اصل به معنی از بین بردن آثار چیزی است سپس به معنی آب فراوانی که تمام چهره چیزی را می‌پوشاند، آمده است همچنین به شداید و گرفتاری‌هایی که انسان را در کام خود می‌کشد گفته می‌شود.

جمله «أخرجوا أنفسكم» (جان خود را خارج سازید)، یک نوع تحقیر از ناحیه فرشتگان قبض ارواح نسبت به این گونه ظالمان است زیرا دادن جان کار خود ظالمان نیست، بلکه کار آن فرشتگان است.

و هنگامی که فرشتگان عذاب به آنها می‌گویند: «امروز در برابر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید (به حال آنها تأسّف خواهی خورد)!» (الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ).

آیه ۹۴ شأن نزول: یکی از مشرکان به نام نصر بن حارث گفت: لات و عزی (دوبت بزرگ و معروف عرب) در قیامت از من شفاعت خواهند کرد. آیه نازل شد و به او و امثال او پاسخ داد.

تفسیر: گمشده‌ها - در آیه گذشته به قسمتی از حالات ظالمان در آستانه مرگ اشاره شد، در این آیه گفتاری که خداوند به هنگام مرگ یا ورود در صحنه قیامت به آنها می‌گوید بیان شده است. می‌فرماید: «و (روز قیامت به آنها گفته می‌شود): همه شما تنها به سوی ما بازگشت نمودید، همان‌گونه که روز اول شما را آفریدیم» (وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

«و آنچه را به شما بخشیده بودیم، (و تکیه‌گاه شما در زندگی بود) پشت سر گذارید» و با دست خالی آمدید (و تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ).

«و شفیعانی را که شریک در شفاعت خود می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم» (وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمُ الَّذِينَ رَاعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ).
در حقیقت «پیوندهای شما بریده شده است» (لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ).

«و تمام آنچه را تکیه‌گاه خود تصور می‌کردید، از شما دور و گم شده‌اند» (وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

مشرکان و بت پرستان عرب روی سه چیز تکیه داشتند: قبیله و عشیره که به

۱. «خوئلناکم» از ماده «خول» در اصل به معنی چیزی است که نیاز به سرپرستی و تدبیر و اداره دارد، و معمولاً به اموال و نعمتهای گوناگونی گفته می‌شود که خداوند به انسان می‌بخشد.

آن وابسته بودند، اموال و ثروتهایی که برای خود گرد آورده بودند و بتهایی که آنها را شریک خدا در تعیین سرنوشت انسان و شفیع در پیشگاه او می پنداشتند. در هر یک از سه جمله آیه به یکی از این سه موضوع اشاره شده که چگونه به هنگام مرگ، همه آنها با انسان وداع می گویند و او را به خود وا می گذارند.

در آن روز پیوندها و علائق مادی و همه تکیه گاهها و معبودهای خیالی و ساختگی از او جدا می شود، او می ماند و اعمالش. به تعبیر قرآن، گم می شوند. یعنی چنان پست و ناشناس خواهند بود که به چشم نمی آیند.

(آیه ۹۵) شکافنده صبح - دگر بار روی سخن را به مشرکان کرده و دلایل توحید را، در ضمن عبارات جالب و نمونه های زنده ای از اسرار کائنات و نظام آفرینش و شگفتی های خلقت، شرح می دهد.

در این آیه به سه قسمت از این شگفتی ها که در زمین است اشاره کرده می گوید: «خداوند، شکافنده دانه و هسته است» **(إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى)**.

«فالق» از ماده «فلق» به معنی شکافتن و جدا کردن بعضی از بعض دیگر است. «حب» و «حبه» به معنی دانه های خوراکی و غذایی است مثل گندم و جو و آنچه که قابل درو کردن باشد. «نوی» به معنی هسته است.

جالب اینکه دانه و هسته گیاهان اغلب بسیار محکم اند. یک نگاه به هسته خرما و میوه هایی مانند هلو و شفتالو و دانه های محکم بعضی از حبوبات، نشان می دهد که چگونه آن نطفه حیاتی که در حقیقت نهال و درخت کوچکی است، در دژی فوق العاده محکم محاصره شده است. ولی دستگاه آفرینش آن چنان خاصیت تسلیم و نرمش به این دژ نفوذناپذیر و قدرت و نیرو به آن جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه پرورش می یابد می دهد که بتواند دیواره آن را بشکافد و از میان آن قد برافرازد. این حادثه در جهان گیاهان، حادثه شگرفی است که قرآن به عنوان یک نشانه توحید به آن اشاره کرده است.

سپس می گوید: «زنده را از مرده خارج می سازد، و مرده را از زنده بیرون

می آورد» (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ).

و این یک نظام دائمی و عمومی در جهان آفرینش است. مسأله حیات و زندگی موجودات زنده از پیچیده ترین مسائلی است که هنوز دانش بشر نتوانسته پرده از روی اسرار آن بردارد و به مخفیگاه آن گام بگذارد که چگونه عناصر طبیعی و مواد آلی با یک جهش عظیم تبدیل به یک موجود زنده می شوند. از این رو می بینیم قرآن برای اثبات وجود خدا، بارها روی این مسأله تکیه کرده است و پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و موسی در برابر گردنکشانی همچون نمرود و فرعون، به وسیله پدیده حیات و حکایت آن از وجود مبدأ قادر و حکیم جهان استدلال می کردند.

در پایان آیه به عنوان تأکید و تحکیم مطلب می فرماید: «این است خدای شما! پس چگونه از حق منحرف می شوید؟! (ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانِي تُؤْفَكُونَ).

(آیه ۹۶) در این آیه به سه نعمت از نعمتهای جوّی و آسمانی اشاره شده است. نخست می گوید: «او شکافنده صبح است» (فَالِقُ الْإِصْبَاحِ).

قرآن در اینجا روی مسأله طلوع صبح تکیه می کند که یکی از نعمتهای بزرگ پروردگار است زیرا می دانیم این پدیده آسمانی نتیجه وجود جوّ زمین یعنی قشر ضخیم هوا که دور تا دور این کره را پوشانیده می باشد. اگر اطراف کره زمین، همانند کره ماه، جوّی وجود نداشت، نه بین الطلوعین و فلق وجود داشت و نه سپیدی آغاز شب و شفق. اما وجود جوّ زمین و فاصله ای که میان تاریکی شب و روشنایی روز به هنگام طلوع و غروب آفتاب قرار دارد، انسان را تدریجاً برای پذیرا شدن هر یک از این دو پدیده متضاد آماده می سازد و انتقال از نور به ظلمت و از ظلمت به نور، به صورت تدریجی و ملایم و کاملاً مطبوع و قابل تحمل انجام می گردد.

سپس برای اینکه تصوّر نشود شکافتن صبح دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب، چیز نامطلوب یا مجازات و سلب نعمت است، می فرماید: خداوند «شب را مایه آرامش قرار داد» (وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا).

این موضوع مسلم است که انسان در برابر نور و روشنایی تمایل به تلاش

و کوشش دارد، جریان خون متوجه سطح بدن می شود و سلولها آماده فعالیت می گردند. به همین دلیل، خواب در برابر نور چندان آرام بخش نیست، ولی هر قدر محیط تاریک باشد، خواب عمیق تر و آرام بخش تر است زیرا در تاریکی، خون متوجه درون بدن می گردد و به طور کلی سلولها در یک آرامی و استراحت فرو می روند. از این رو، در جهان طبیعت نه تنها حیوانات، بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب به خواب فرو می روند و با نخستین اشعه صبحگاهان فعالیت را آغاز می کنند. به خلاف دنیای ماشینی که شب را تا بعد از نیمه بیدار می مانند و روز را تا مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب در خواب فرو می روند و نشاط و سلامت خود را از دست می دهند.

سپس به سومین نعمت و نشانه عظمت خود اشاره کرده می گوید: «و خورشید و ماه را وسیله حساب» در زندگی شما قرار داد (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا).

این موضوع بسیار جالب توجه است که میلیونها سال کره زمین به دور خورشید و ماه به دور زمین گردش می کند. این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس و پیش نمی شود. این ممکن نیست مگر در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و هم آن را دقیقاً اجرا کند. بدین رو در پایان آیه می گوید: «این، اندازه گیری خداوند توانای داناست» (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

(آیه ۹۷) در تعقیب آیه قبل که به نظام گردش آفتاب و ماه اشاره شده بود، در اینجا به یکی دیگر از نعمتهای پروردگار اشاره کرده می گوید: «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی های خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید» (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ).

در پایان آیه می فرماید: «ما نشانه های خود را برای کسانی که می دانند، (و می فهمند) بیان داشتیم» (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

انسان هزاران سال است که با ستارگان آسمان و نظام آنها آشناست. از این رو

برای جهت یابی در سفرهای دریایی و خشکی، بهترین وسیله او، همین ستارگان بودند. مخصوصاً در اقیانوسهای وسیع که هیچ نشانه‌ای برای پیدا کردن راه مقصد در دست نیست و در آن زمان دستگاه قطب‌نما نیز اختراع نشده بود، وسیله مطمئنی جز ستارگان آسمان وجود نداشت. همانها بودند که میلیونها بشر را از گمراهی و غرقاب نجات می‌دادند و به سر منزل مقصود می‌رسانیدند.

(آیه ۹۸) در این آیه نیز دلایل توحید و خداشناسی تعقیب شده است زیرا قرآن برای این هدف، گاه انسان را در آفاق و جهانهای دور دست سیر می‌دهد و گاهی او را به سیر در درون وجود خویش دعوت می‌نماید. نخست می‌گوید: «او کسی است که شما را از یک نفس آفرید» (وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ). یعنی شما با این همه چهره‌های گوناگون، ذوقها و افکار متفاوت و تنوع وسیع در تمام جنبه‌های وجودی، همه از یک فرد آفریده شده‌اید. و این نهایت عظمت خالق و آفریدگار را می‌رساند که چگونه از یک مبدأ، این همه چهره‌های متفاوت آفریده است.

سپس می‌فرماید: و شما دو گروه هستید: «بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار» (فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ).

«مستقر» در اصل از ماده «قَرَّ» به معنی سرما است. از آنجا که سرمای شدید، انسان و موجودات دیگر را خانه‌نشین می‌کند، این واژه به معنی سکون و قرارگرفتن آمده است. به این ترتیب، مستقر به معنی ثابت و پایدار می‌آید.

«مستودع» از ماده «ودع» به معنی ترک کردن است و از آنجا که امور ناپایدار محل خود را به زودی ترک می‌گویند، این کلمه به معنی ناپایدار نیز به کار می‌رود. «ودیع» را از این جهت ودیعه می‌گویند که باید محل خود را ترک گوید و به دست صاحب اصلی بازگردد.

احتمال دارد دو تعبیر فوق، اشاره به اجزای اولیه تشکیل دهنده نطفه انسان بوده باشد زیرا چنانکه می‌دانیم، نطفه انسان از دو جزء: اوول (نطفه ماده) و دیگری اسپرم (نطفه نر) تشکیل شده است. نطفه ماده در رحم تقریباً ثابت و مستقر است

ولی نطفه‌های نر به صورت جانداران متحرک با سرعت به سوی آن حرکت می‌کنند و نخستین فرد اسپرم که به او اول می‌رسد با او می‌آمیزد و بقیه را عقب می‌راند و تخمه اولی انسان را تشکیل می‌دهد.

در پایان آیه بار دیگر می‌گوید: «ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند، تشریح نمودیم» (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ).

(آیه ۹۹) این آخرین آیه‌ای است که در این سلسله بحثها ما را به شگفتی‌های جهان آفرینش و شناسایی خداوند از طریق آن، دعوت می‌کند.

در آغاز به یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین نعمتهای پروردگار که می‌توان آن را ریشه سایر نعمتها دانست، اشاره می‌کند و آن پیدایش، رشد و نمو گیاهان و درختان در پرتو آن است. می‌گوید: «او کسی است که از آسمان، آبی نازل کرد» (وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

اینکه می‌گوید از آسمان، به خاطر آنکه تمام منابع آبی روی زمین، اعم از چشمه‌ها، نهرها، قناتها و چاه‌های عمیق، به آب باران منتهی می‌گردد.

سپس به اثر آشکار نزول باران اشاره کرده می‌گوید: «و به وسیله آن، گیاهان گوناگون رویانندیم» (فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ).

جالب اینکه خداوند از یک زمین و یک آب، غذای مورد نیاز همه جانداران را تأمین کرده است.

جالب‌تر اینکه نه تنها گیاهان صحرا و خشکی‌ها از برکت آب باران پرورش می‌یابند، بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابه‌لای امواج آب دریاها می‌رویند و خوراک عمده ماهیان دریاست، از پرتو نور آفتاب و دانه‌های باران رشد می‌کنند. سپس به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی را از گیاهان و درختان که به وسیله آب باران پرورش می‌یابند خاطر نشان می‌سازد می‌گوید: «و از آن، ساقه‌ها

و شاخه‌های سبز، خارج ساختیم» (فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا)^۱.
 «و از آنها دانه‌های متراکم» همانند خوشه گندم و ذرت، بیرون آوردیم (نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا)^۲.

«و از شکوفه نخل، شکوفه‌هایی با رشته‌های باریک (که دانه‌های خرما را بر دوش خود حمل می‌کنند و از سنگینی به طرف پایین متمایل می‌شوند) بیرون فرستادیم» (وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ).

«طلع» به معنی خوشه سر بسته خرماست که در غلاف سبزرنگ زیبایی پیچیده شده و پس از شکافته شدن از وسط آن رشته‌های باریکی بیرون می‌آید و همانها خوشه‌های خرما را تشکیل می‌دهند. «قنوان» اشاره به همین رشته‌های باریک و لطیف است. «دانیة» به معنی نزدیک است. ممکن است اشاره به نزدیکی این رشته‌ها به یکدیگر بوده باشد یا به متمایل شدن آنها به طرف پایین به خاطر سنگین بار شدن.

«و باغهایی از انواع انگور و زیتون و انار» پرورش دادیم (وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ).

سپس به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان اشاره کرده می‌فرماید: گاه «شبهه به یکدیگر و (گاه) بی شباهت» (مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ).

دو درخت زیتون و انار از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه‌ها و برگها شباهت زیادی به هم دارند، در حالی که از نظر میوه و طعم و خاصیت بسیار با هم متفاوتند؛ یکی دارای ماده چربی مؤثر و نیرومند و دیگری دارای ماده اسیدی یا قندی است که با یکدیگر کاملاً متفاوتند. به علاوه، این دو درخت گاهی در یک زمین پرورش می‌یابند و از یک آب مشروب می‌شوند. یعنی هم با یکدیگر تفاوت دارند و هم شباهت.

۱. «خَضِرٌ» به معنی «أخضر» یعنی سبزرنگ می‌باشد. بنابراین، تمام سبزیها را شامل می‌شود، ولی در آیه فوق منظور خصوص زراعت است.

۲. «متراکب» از ماده «رکوب» به معنی سواری است. یعنی دانه‌هایی که بر سر یکدیگر سوار شده‌اند. و بیش تر دانه‌های غذایی چنین هستند.

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت، بحث را روی میوه برده می‌گوید: «هنگامی که میوه می‌دهد، به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن، نشانه‌هایی (از عظمت خدا) برای افراد باایمان است» (انظُرُوا إِلَيَّ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

با توجه به آنچه امروز در گیاه‌شناسی، از چگونگی پیدایش میوه‌ها و رسیدن آنها می‌خوانیم، نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است، روشن می‌شود زیرا پیدایش میوه‌ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است، نطفه‌های نر با وسایل مخصوصی، وزش باد یا حشرات و مانند آنها، از کیسه‌های مخصوص جدا می‌شوند و روی قسمت مادگی گیاه قرار می‌گیرند، پس از انجام عمل لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر، نخستین تخم و بذر تشکیل می‌گردد و در اطرافش انواع مواد غذایی همانند گوشتی آن را در بر می‌گیرند. این مواد غذایی از نظر ساختمان بسیار متنوع، همچنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی متفاوتهند. گاهی یک میوه - مانند انار و انگور - دارای صدها دانه است که هر دانه‌ای خود جنین و بذر درختی محسوب می‌شود و ساختمانی بسیار پیچیده و تودرتو دارد - این از یک سو.

از سوی دیگر، مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگام شکوفه تا موقعی که کاملاً رسیده می‌شود می‌پیماید، بسیار قابل ملاحظه است زیرا لایه‌های درونی میوه دائم مشغول کارند و مرتب ترکیب شیمیایی آن را تغییر می‌دهند تا هنگامی که به آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیایی آن تثبیت گردد. هریک از این مراحل خود نشانه‌ای از عظمت و قدرت آفریننده است. ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن، تنها افراد باایمان یعنی جست‌وجوگران حقیقت، این مسائل را می‌بینند، و گرنه با چشم عناد و لجاج یا با بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری ممکن نیست هیچ‌یک از این حقایق را ببینیم.

(آیه ۱۰۰) خالق همه چیز اوست - در این آیه و آیات بعد به گوشه‌ای از

عقاید نادرست و خرافات مشرکان و صاحبان مذاهب باطله و جواب منطقی آنها اشاره شده است.

نخست می‌گوید: «آنان برای خدا همتیانی از جن قرار دادند» (وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ).

سپس به این پندار خرافی پاسخ داده می‌گوید: «در حالی که خداوند همه آنها را آفریده است» (وَ خَلَقَهُمْ).

یعنی چگونه ممکن است مخلوق کسی شریک او بوده باشد، زیرا شرکت نشانهٔ سنخیت و هم‌افق بودن است در حالی که مخلوق هرگز در افق خالق نخواهد بود.

خرافهٔ دیگر اینکه: «و برای خدا، به دروغ و از روی جهل، پسران و دخترانی ساختند» (وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

«خَرَقُوا» از ماده «خرق» گرفته شده که در اصل به معنی پاره کردن چیزی بدون رویه و حساب است، در مقابل «خلق» که ایجاد چیزی از روی حساب است. این دو واژه گاهی در مورد مطالب ساختگی و دروغین نیز به کار می‌رود، ولی دروغهایی که با مطالعه و حساب شده ساخته می‌شود، خلق و اختلاق و دروغهای بی حساب و کتاب را خرق و اختراق می‌گویند. یعنی آنها این دروغها را بدون مطالعهٔ جوانب مطلب و بدون در نظر گرفتن لوازم آن، ساختند.

در حقیقت، بهترین دلیل باطل بودن این‌گونه عقاید خرافی همان است که از جمله «بِغَيْرِ عِلْمٍ» استفاده می‌شود. یعنی هیچ‌گونه دلیل و نشانه‌ای برای این موهومات در دست نداشتند.

اما اینکه چه طوایفی برای خدا پسرانی قائل بودند، قرآن نام دو طایفه را در آیات دیگر برده است: یکی مسیحیان که عقیده داشتند عیسی پسر خداست، و دیگر یهود که عزیر را فرزند او می‌دانستند.

به طوری که از آیهٔ ۳۰ سورهٔ توبه استفاده می‌شود، اعتقاد به وجود فرزند پسر برای خدا منحصر به مسیحیان و یهود نبوده، بلکه در میان مذاهب خرافی پیشین نیز

وجود داشته است.

اما در مورد اعتقاد به وجود دختران برای خدا، قرآن در آیه ۱۹ سوره زخرف می‌فرماید: «آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند.»

در پایان این آیه همه این اباطیل را نفی می‌کند و می‌گوید: «منزه است خدا و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند!» (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ).

(آیه ۱۰۱) در این آیه به پاسخ این عقاید خرافی پرداخته می‌گوید: «پدیدآورنده آسمانها و زمین است» (بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«بدیع» به معنی وجودآورنده چیزی بدون سابقه است. یعنی خداوند آسمانها و زمین را بدون هیچ ماده یا طرح و نقشه قبلی ایجاد کرده است.

به علاوه، «چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آنکه همسری نداشته» (أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً).

او چه نیازی به همسر دارد؟! وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد با اینکه همه مخلوق او هستند؟!

بار دیگر مقام خالقیت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آنها تأکید کرده می‌گوید: «و همه چیز را آفریده؛ و او به هر چیز داناست» (وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

(آیه ۱۰۲) پس از ذکر خالقیت نسبت به همه چیز و ابداع آسمانها و زمین و منزه بودن او از عوارض جسم و جسمانی و همسر و فرزند و احاطه علمی او به هر کار و هر چیز، در این آیه نتیجه می‌گیرد: آری، «این است خداوند، پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را بپرستید» (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ).

در پایان آیه برای اینکه هرگونه امیدی را به غیر خدا قطع کند می‌گوید: «و او نگهبان و مدبّر همه موجودات است» (وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ).

بنابراین، کلید حل مشکلات فقط در دست او می‌باشد و هیچ‌کس غیر از او

توانایی بر این کار ندارد زیرا غیر او همه نیازمندند.

(آیه ۱۰۳) در آیه برای اثبات حاکمیت و نگاهبانی او نسبت به همه چیز، همچنین برای اثبات تفاوت او با همه موجودات، می‌گوید: «چشمها او را نمی‌بینند، ولی او همه چشمها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها، و باخبر از دقایق موجودات)، و آگاه (از همه چیز) است» مصالح بندگان را می‌داند و از نیازهایشان باخبر است و به مقتضای لطفش با آنها رفتار می‌کند (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).

در حقیقت، کسی که می‌خواهد حافظ و مربی و پناهگاه همه چیز باشد باید این صفات را دارا باشد.

چشمها خدا را نمی‌بیند - دلایل عقلی گواهی می‌دهد که خداوند، هرگز با چشم دیده نخواهد شد زیرا چشم فقط اجسام، یا صحیح‌تر، بعضی از کیفیات آنها را می‌بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم نیز نمی‌باشد، با چشم مشاهده نخواهد شد. به تعبیری دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتماً باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، در حالی که او برتر از همه اینهاست؛ او وجودی است نامحدود و به همین دلیل، بالاتر از جهان ماده است زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است.

(آیه ۱۰۴) وظيفه تو اجبار کردن نیست - از این به بعد قرآن از آیات گذشته نتیجه‌گیری می‌کند. نخست می‌گوید: «دلایل روشن (در زمینه توحید و نفی هرگونه شرک) از طرف پروردگارتان برای شما آمد» (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ).

«بصائر» جمع «بصيرة» از ماده «بصر» به معنی دیدن است، ولی معمولاً در بینش فکری و عقلانی به کار می‌رود. در آیه فوق به معنی دلیل و شاهد می‌باشد. سپس برای اینکه روشن سازد این دلایل به قدر کافی حقیقت را آشکار می‌سازد و جنبه منطقی دارد، می‌گوید: «کسی که (به وسیله آن، حق را) ببیند، به سود خود اوست؛ و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد، به زیان خودش می‌باشد» (فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا).

در پایان آیه از زبان پیامبر(ص) می‌گوید: «و من نگاهبان شما نیستم» و شما را بر قبول ایمان اجبار نمی‌کنم (وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ).

(آیه ۱۰۵) در این آیه برای تأکید این موضوع که تصمیم نهایی در انتخاب راه حق و باطل با خود مردم است، می‌گوید: «و این چنین آیات (خود) را تشریح می‌کنیم» (وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ).

«نصرف» از ماده «تصریف» به معنی دگرگون ساختن و به اشکال مختلف در آوردن است. اشاره به اینکه آیات قرآن با لحنهای متفاوت و با استفاده از وسایل نفوذ روانی برای کسانی که در سطوح مختلف از نظر فکر و عقیده و سایر جنبه‌های اجتماعی و روانی قرار دارند، نازل شده است.

ولی جمعی به مخالفت با تو برخاستند؛ «بگذار آنها بگویند: تو درس خوانده‌ای (و آنها را از دیگری آموخته‌ای)!» (وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ).

«می‌خواهیم آن را برای کسانی که آماده درک حقایقند، روشن سازیم» (وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۰۶) در اینجا وظیفه پیامبر(ص) را در برابر لجاجتها و تهمتهای مخالفان مشخص ساخته می‌گوید: «از آنچه که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده، پیروی کن؛ هیچ معبودی جز او نیست» (إِتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَإِنَّهُ إِذَا هُوَ) «و از مشرکان، روی بگردان» (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ).

در حقیقت، این آیه یک نوع تسلی و تقویت روحیه نسبت به پیامبر(ص) است که در برابر این‌گونه مخالفان، در عزم او کم‌ترین سستی حاصل نشود.

(آیه ۱۰۷) در این آیه بار دیگر این حقیقت را تأیید می‌کند که خداوند نمی‌خواهد آنها را مجبور به ایمان سازد، و «اگر می‌خواست، (همه به اجبار ایمان می‌آوردند، و) هیچ‌یک مشرک نمی‌شدند» (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا).

همچنین تأکید می‌کند: «و ما تو را مسؤول (اعمال) آنها قرار نداده‌ایم» (وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا).

«و وظیفه نداری آنها را (به ایمان) مجبور سازی» (وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ). تفاوت «حنیف» و «وکیل» در این است که حنیف به کسی می‌گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از ضرر و زیان حفظ می‌کند، اما وکیل به کسی می‌گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می‌نماید.

لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به خدا و مبانی اسلام جنبه تحمیلی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند.

(آیه ۱۰۸) به دنبال بحثی که درباره منطقی بودن تعلیمات اسلام و لزوم دعوت از راه استدلال در آیات قبل گذشت، در این آیه تأکید می‌کند: به معبود «کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبدا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند» (وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ).

به طوری که از بعضی روایات استفاده می‌شود، جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از مسأله بت پرستی داشتند، گاهی بت‌های مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آنها دشنام می‌دادند. قرآن صریحاً از این موضوع نهی کرد و رعایت اصول ادب و نزاکت در بیان را، حتی در برابر خرافی‌ترین و بدترین ادیان، لازم می‌شمرد زیرا با دشنام و ناسزا نمی‌توان کسی را از مسیر غلط بازداشت چراکه هر گروه و ملت‌ی نسبت به عقاید و اعمال خود تعصب دارد.

قرآن در جمله بعد می‌گوید: «این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم» تا آنجا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد (كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: «سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است؛ و آنها را از آنچه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد» و پاداش و کیفر می‌دهد (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

آیه ۱۰۹ شأن نزول: نقل کرده‌اند که عده‌ای از قریش خدمت پیامبر (ص)

رسیدند و گفتند: تو از موسی و عیسی معجزات مهمّی نقل می‌کنی و همچنین درباره انبیای دیگر، تو نیز امثال این کارها را برای ما انجام ده تا ما ایمان آوریم. پیامبر(ص) فرمود: «مایلید برای شما چه کار کنم؟» گفتند: از خدا بخواه کوه صفا را تبدیل به طلا کند و بعضی از مردگان ما زنده شوند و از آنها درباره حَقّانیت دعوت تو سؤال کنیم و نیز فرشتگان را به ما نشان بده که درباره تو گواهی دهند یا خداوند و فرشتگان را دسته جمعی با خود بیاور!

پیامبر(ص) فرمود: «اگر بعضی از این کارها را به جا بیاورم ایمان می‌آورید؟» گفتند: به خدا سوگند، چنین خواهیم کرد. همین که پیامبر(ص) آماده دعا کردن شد که بعضی از این پیشنهادهای را از خدا بخواهد، (زیرا بعضی از آنها نامعقول و محال بود) پیک وحی خدا نازل شد چنین پیام آورد که اگر بخواهی دعوت تو اجابت می‌شود، ولی در این صورت (چون از هر نظر اتمام حجت خواهد شد و موضوع جنبه حسّی و شهود به خود خواهد گرفت) اگر ایمان نیاورند، همگی سخت کیفر می‌بینند (و نابود خواهند شد)؛ اما اگر به خواسته آنها ترتیب اثر داده نشود و آنان را به خود واگذاری، ممکن است بعضی از آنها در آینده توبه کنند و راه حق را پیش گیرند. پیامبر(ص) پذیرفت و آیه نازل گردید.

تفسیر: در آیات گذشته دلایل منطقی متعدّدی در زمینه توحید ذکر شد که برای اثبات یگانگی خدا و نفی شرک و بت پرستی کافی بود، با این حال جمعی از مشرکان لجوج و متعصّب تسلیم نشدند و شروع به بهانه جویی کردند.

قرآن در این آیه وضع آنها را چنین نقل می‌کند: «با نهایت اصرار، به خدا سوگند یاد کردند که اگر نشانه‌ای [= معجزه‌ای] برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند» (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا).^۱

قرآن در پاسخ آنها دو حقیقت را بازگو می‌کند: نخست به پیامبر(ص) اعلام

۱. «جهد» به معنی کوشش و تلاش برای انجام هر کاری است و در اینجا منظور کوشش برای سوگندهای مؤکّد است.

می‌کند که «بگو: معجزات فقط از سوی خداست» و در اختیار من نیست که به میل شما معجزه‌ای بیاورم (قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ).

سپس روی سخن را به مسلمانان ساده‌دلی که تحت تأثیر سوگندهای مشرکان قرار گرفته بودند کرده می‌گوید: «و شما از کجا می‌دانید که هرگاه معجزه‌ای بیاید (ایمان می‌آورند؟ خیر،) ایمان نمی‌آورند!» (وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ).

صحنه‌های مختلف برخورد پیامبر(ص) با آنها نیز گواه این حقیقت است که این دسته در جست‌وجوی حق نبودند، بلکه هدفشان این بود که با بهانه‌جویی‌ها مردم را سرگرم ساخته و بذر شک و تردید در دلها بپاشند.

(آیه ۱۱۰) در این آیه علت لجاجت آنها چنین توضیح داده شده است که آنها بر اثر اصرار در کجروی و تعصبات جاهلانه و عدم تسلیم در مقابل حق، درک و دید سالم را از دست داده‌اند. می‌گوید: «و ما دلها و چشمهای آنها را واژگونه می‌سازیم؛ (آری آنها ایمان نمی‌آورند) همان‌گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند» (وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و آنان را در حال طغیان و سرکشی، به خود وامی‌گذاریم تا سرگردان شوند» (وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

آغاز جزء هشتم قرآن مجید

(آیه ۱۱۱) چرا افراد لجوج به راه نمی‌آیند - این آیه با آیات قبل مربوط است. هدف این چند آیه این است که روشن سازد جمعی از تقاضاکنندگان

معجزات در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نمی باشد همچنین بعضی از خواسته های آنها، مثل آمدن خدا در برابر آنان، محال است.

قرآن در این آیه با صراحت می گوید: «و (حتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم، و مردگان با آنان سخن می گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم، هرگز ایمان نمی آوردند» (وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيَوْمِئِذٍ مُّؤْمِنِينَ).

سپس برای تأکید مطلب می فرماید: «مگر آنکه خدا بخواهد» و آنها را بر قبول ایمان اجبار کند (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).

بدیهی است که این گونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت.

در پایان آیه می افزاید: «ولی بیش تر آنها نمی دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ).

(آیه ۱۱۲) در آیات قبل گفتیم وجود دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام (ص) منحصر به او نبود، در این آیه می فرماید: «این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم» (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ).

و کارشان این بوده که «به طور سری (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گفتند» (يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا).^۱

«و اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند؟» و می توانست جلو آنها را بگیرد؛ ولی اجبار سودی ندارد (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ).

خداوند این کار را نکرد زیرا می خواست مردم آزاد باشند تا میدانی برای

۱. «زخرف» به معنی زینت، همچنین به معنی طلا که وسیله زینت است آمده، سپس به سخنان فریبنده که ظاهری زیبا دارد نیز زخرف و مزخرف گفته شده است.

آزمایش و تکامل و پرورش آنها وجود داشته باشد. از این رو در پایان آیه به پیامبرش دستور می‌دهد می‌گوید: «بنابراین، آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار» (فَدَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۱۱۳) در این آیه می‌گوید: «نتیجه (وسوسه‌های شیطان و تبلیغات شیطان‌صفتان) این خواهد شد که دل‌های منکران قیامت، به آنها متمایل گردد؛ و به آن راضی شوند» (وَ لِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ). «و هرگناهی که بخواهند، انجام دهند» (وَ لِيُقْتَرُوا مَا هُمْ مُقْتَرُونَ).

(آیه ۱۱۴) در این آیه که در حقیقت نتیجه آیات قبل است می‌گوید: با این همه آیات روشنی که در زمینه توحید گذشت، «آیا غیر خدا را به داوری طلبیم؟!» (أَفَعَيِّرُ اللَّهُ أَبْنِي حَكَمًا).

«در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده، (و میان حق و باطل، نور و ظلمت، کفر و ایمان، جدایی افکننده) به سوی شما فرستاده است» (وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا).

سپس می‌گوید: نه تنها تو و مسلمانان می‌دانید که این کتاب از طرف خدا است، «و کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم می‌دانند این کتاب، به حق از طرف پروردگارت نازل شده» (وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ).

«بنابراین، از تردیدکنندگان مباش» (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ).

(آیه ۱۱۵) در این آیه می‌فرماید: «و کلام پروردگارت، با صدق و عدل، به حد تمام رسید؛ هیچ‌کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست» (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). «کلمه» در لغت به معنی گفتار و هرگونه جمله‌ای است و حتی به سخنان طولانی گفته می‌شود.

منظور از «کلمه» در آیه فوق، قرآن است زیرا در آیات قبل نیز سخن از قرآن در میان بوده است.

در حقیقت، آیه می‌گوید به هیچ وجه قرآن جای تردید و شک نیست زیرا از هر نظر کامل و بی عیب است. تواریخ و اخبار آن صدق و احکام و قوانین آن، عدل است.

بعضی از مفسران با این آیه استدلال بر عدم امکان راه یافتن تحریف در قرآن کرده‌اند زیرا جمله «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» اشاره به این است که هیچ کس نمی‌تواند تغییر و تبدیلی، نه از نظر لفظ و نه از نظر اخبار و نه از نظر احکام، در قرآن ایجاد کند، و همیشه این کتاب آسمانی که باید تا آخر دنیا راهنمای جهانیان باشد، از دستبرد خائنان و تحریف‌کنندگان مصون و محفوظ خواهد بود.

(آیه ۱۱۶) می‌دانیم آیات این سوره در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان به شدت در اقلیت بودند گاهی اقلیت آنها و اکثریت قاطع بت پرستان و مخالفان اسلام، ممکن بود این توهّم را برای بعضی ایجاد کند که اگر آیین آنها باطل و بی اساس است چرا این همه پیرو دارد و اگر ما بر حقیم چرا این قدر کم هستیم؟ در این آیه برای دفع این توهّم، پیامبر خود را مخاطب ساخته می‌گوید: «اگر از بیش تر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» (وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

در جمله بعد دلیل این موضوع را بیان می‌کند می‌گوید: «آنها تنها از گمان پیروی می‌نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند» (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ).

(آیه ۱۱۷) از آنجا که مفهوم آیه قبل این است که اکثریت به تنهایی نمی‌تواند راه حق را نشان دهد، نتیجه‌اش این می‌شود که راه حق را تنها باید از خداوند گرفت هر چند طرفداران راه حق در اقلیت بوده باشند. به همین خاطر، در این آیه دلیل این موضوع را روشن می‌سازد که: «پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه گشته‌اند، آگاه‌تر است؛ و همچنین به کسانی که هدایت یافته‌اند» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

(آیه ۱۱۸) تمام آثار شرک باید برچیده شود - در آیات گذشته با بیانات گوناگونی حقیقت توحید اثبات و بطلان شرک و بت پرستی آشکار گردید. یکی از نتایج این مسأله آن است که مسلمانان باید از خوردن گوشت حیواناتی که به نام بتها ذبح می شد خودداری کنند و تنها از گوشت حیواناتی که به نام خدا ذبح می گردید استفاده نمایند. آیه می گوید: «از (گوشت) آنچه نام خدا (هنگام سربریدن) بر آن گفته شده، بخورید (و از غیر آن نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید» (فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ).

یعنی ایمان فقط ادعا و گفتار و عقیده نیست، بلکه باید در لابه لای عمل نیز آشکار گردد. کسی که به خدای یکتا ایمان دارد تنها از این گوشتها می خورد. در ضمن روشن می شود که تحریم گوشتهایی که نام خدا به هنگام ذبح آنها برده نشده، مربوط به جنبه های معنوی و اخلاقی و تحکیم پایه توحید و یگانه پرستی است.

(آیه ۱۱۹) در این آیه همین موضوع به عبارت دیگری که همراه با استدلال بیش تری است آمده، می فرماید: «چرا از چیزها [= گوشتها] بی که نام خدا بر آنها برده شده نمی خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است!» (وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ). سپس یک صورت را استثنا نموده می گوید: «مگر اینکه ناچار باشید» که در این صورت، خوردن از گوشت آن حیوانات جایز است (إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ).

خواه این اضطرار به خاطر گرفتاری در بیابان و گرسنگی شدید بوده باشد، یا گرفتار شدن در چنگال مشرکان و اجبار کردن آنها به این موضوع.

بعد اضافه می کند: «و بسیاری از مردم، به خاطر هوی و هوس و بی دانشی، (دیگران را) گمراه می سازند» (وَ إِنْ كَثِيرًا يَضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

در پایان آیه می فرماید: «و پروردگارت، تجاوزکاران را بهتر می شناسد» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ).

همانها که با دلایل واهی نه تنها از راه حق منحرف می شوند، بلکه سعی

دارند دیگران را نیز منحرف سازند.

(آیه ۱۲۰) و از آنجا که ممکن است بعضی این کار حرام را در پنهانی مرتکب شوند، در این آیه به عنوان یک قانون کلی می‌گوید: «گناهان آشکار و پنهان را رها کنید» (وَ ذُرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ).

می‌گویند در زمان جاهلیت عده‌ای عقیده داشتند که عمل منافی عفت (زنا) اگر در پنهانی باشد اشکال ندارد، فقط اگر آشکارا باشد گناه است. هم‌اکنون نیز عملاً عده‌ای این منطق جاهلی را پذیرفته و تنها از گناهان آشکار وحشت دارند، اما گناهان پنهانی را بدون احساس ناراحتی مرتکب می‌شوند. آیه فوق به شدت این منطق را محکوم می‌سازد.

سپس به عنوان یادآوری و تهدید گناهکاران به سرنوشت شومی که در انتظارشان است می‌گوید: زیرا کسانی که تحصیل گناه می‌کنند، به زودی در برابر آنچه مرتکب می‌شدند، مجازات خواهند شد» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۱۲۱) در آیات گذشته روی جنبه مثبت مسأله یعنی استفاده از گوشتهای حلال تکیه شده بود، ولی در این آیه برای تأکید هرچه بیش‌تر روی جنبه منفی و مفهوم آن تکیه نموده می‌گوید: «و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید» (وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ).

سپس بار دیگر این عمل را محکوم کرده می‌گوید: «این کار گناه است» (وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ).

و برای اینکه بعضی از مسلمانان ساده‌دل تحت تأثیر وسوسه‌های شیطانی آنها قرار نگیرند، اضافه می‌کند: «و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند، تا با شما به مجادله برخیزند» (وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ).

به هوش باشید، «اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود» (وَ إِنْ

أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ).

این مجادله و وسوسه شاید اشاره به همان منطقی باشد که مشرکان به یکدیگر القا می‌کردند - و بعضی گفته‌اند مشرکان عرب آن را از مجوسیان آموخته بودند - که اگر ما گوشت حیوان مرده را می‌خوریم، به خاطر آن است که خدا آن را کشته؛ یعنی نخوردن مردار یک نوع بی‌اعتنایی به کار خداست! غافل از آنکه آنچه به مرگ طبیعی می‌میرد، علاوه بر اینکه غالباً بیمار است، سربریده نیست و خونهای کثیف در لابه‌لای گوشتهای آن می‌ماند و فاسد می‌شود و گوشت را هم آلوده و فاسد می‌کند.

آیه ۱۲۳ شأن نزول: نقل شده است: ابوجهل که از دشمنان سرسخت اسلام و پیامبر(ص) بود، روزی سخت آن حضرت را آزار داد. حمزه، عموی شجاع پیامبر(ص)، که تا آن روز اسلام را نپذیرفته بود و همچنان درباره‌ی آیین او مطالعه و اندیشه می‌کرد، در آن روز از جریان کار ابوجهل و برادرزاده‌ی خویش باخبر شد، سخت بر آشفت و یکسره به سراغ ابوجهل رفت و چنان بر سر - یا بینی - او کوفت که خون جاری شد. ابوجهل، با تمام نفوذی که داشت، به ملاحظه‌ی شجاعت حمزه، از نشان دادن عکس‌العمل خودداری کرد.

سپس حمزه به سراغ پیامبر(ص) آمد و اسلام را پذیرفت و تا واپسین لحظات عمر، از این آیین آسمانی دفاع می‌کرد.

آیه درباره‌ی این حادثه نازل گردید و وضع ایمان حمزه و اصرار ابوجهل را در کفر و فساد مشخص ساخت.

از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که آیه در مورد ایمان آوردن عمّار یاسر و اصرار ابوجهل در کفر نازل گردیده است.

تفسیر: ایمان و روشن بینی - ارتباط این آیه و آیه بعد با آیات قبل از این نظر است که در آیات گذشته به دو دسته مؤمن خالص و کافر لجوج اشاره شده بود، در اینجا نیز با ذکر دو مثال جالب وضع این دو طایفه مجسم گردیده است.

نخست افرادی را که در گمراهی بودند سپس با پذیرش حق و ایمان تغییر

مسیر داده‌اند، به مرده‌ای تشبیه می‌کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده است. آیه می‌فرماید: «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟!» (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا).

منظور از این «نور»، تنها قرآن و تعلیمات پیامبر (ص) نیست، بلکه علاوه بر این، ایمان به خدا، بینش و درک تازه‌ای به انسان می‌بخشد، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی وسیع فرو می‌برد.

در پرتو این نور می‌تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و به علت تفکر محدود مادی، یا غلبه خودخواهی و هوی و هوس گرفتار آن می‌شوند، مصون و محفوظ بماند.

و اینکه در روایات اسلامی می‌خوانیم: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (انسان باایمان با نور خدا نگاه می‌کند) اشاره به همین حقیقت است.

در پایان آیه به علت این سرنوشت شوم اشاره کرده می‌گوید: «این‌گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می‌دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است» (كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۲۳) و از آنجا که قهرمان این ماجرا در جهت نفی ابوجهل بود که از سردمداران مشرکان مکه و قریش محسوب می‌شد، در این آیه به وضع این رهبران گمراه و زعمای کفر و فساد اشاره کرده می‌فرماید: «و (نیز) این‌گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنهکاری قرار دادیم (افرادی که همه‌گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم؛ اما آنها سوءاستفاده کرده، و راه خطا پیش گرفتند) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند» (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيُنْكَرُوا فِيهَا).

در پایان آیه می‌گوید: «ولی آنها تنها خودشان را فریب نمی‌دهند

و نمی فهمند» (وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که مفاسد و بدبختی هایی که دامن اجتماعات را می گیرد، از بزرگ ترها و سردمداران اقوام سرچشمه می گیرد. آنها هستند که با انواع حيله و نیرنگ راه خدا را دگرگون ساخته و چهره حق را بر مردم می پوشانند.

آیه ۱۲۴ شأن نزول: نقل شده این آیه درباره ولید بن مغیره که از سران معروف بت پرستان بود و به اصطلاح مغز متفکر آنها محسوب می شد، نازل شده است. او به پیامبر (ص) می گفت: اگر نبوت راست باشد، من به احراز این مقام از تو سزاوارترم زیرا هم سن من از تو بیش تر است و هم مالم!

تفسیر: انتخاب پیامبر به دست خداست - در این آیه به طرز تفکر و ادعاهای مضحک این سردمداران باطل و «أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا» اشاره کرده می گوید: «و هنگامی که آیه ای برای آنها بیاید می گویند: ما هرگز ایمان نمی آوریم، مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود» (وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ).

قرآن پاسخ روشنی به آنها می دهد و می گوید: لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کند زیرا «خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد» (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ).

روشن است که رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل، بلکه شرط آن قبل از هر چیز آمادگی روحی، پاکی ضمیر، سجایای اصیل انسانی، فکر بلند و اندیشه قوی و تقوا و پرهیزگاری در مرحله عصمت است. وجود این صفات - به خصوص آمادگی برای مقام عصمت - چیزی است که جز خدا نمی داند. چه قدر فرق است میان این شرایط و میان آنچه آنها فکر می کردند.

جانشین پیامبر (ص) نیز تمام صفات و برنامه های او را، جز وحی و تشریح، دارد. یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم

رهبر معنوی و مادی مردم. از این رو باید او نیز دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد. به همین دلیل، انتخاب او نیز به دست خداست، نه از طریق انتخاب مردم و شورای؛ خدا می داند این مقام را در چه جایی قرار دهد نه خلق خدا.

در پایان آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر اِدعای باطل است بیان کرده می گوید: «به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند)، در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد» (سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرُمُوا صَغَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ).^۱

این خود خواهان می خواستند با کارهای خلاف خود موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند، ولی خدا آنها را چنان تحقیر خواهد کرد که دردناک ترین شکنجه های روحی را احساس کنند.

(آیه ۱۲۵) امدادهای الهی - در تعقیب آیات گذشته که در زمینه مؤمنان راستین و کافران لجوج بحث می کرد، در اینجا مواهب بزرگی را که در انتظار دسته اول و بی توفیقی هایی را که دامنگیر دسته دوم می شود شرح می دهد می گوید: «آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای (پذیرش) اسلام، گشاده می سازد؛ و آن کس را که (به خاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آن چنان تنگ می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا برود» (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ

۱. «اجرام» از ماده «جرم» به معنی قطع کردن است و از آنجا که افراد گنهکار پیوندها را قطع می کنند و خود را از اطاعت فرمان خدا جدا می سازند، این کلمه به گناه نیز اطلاق شده است؛ و در آن اشاره لطیفی به این حقیقت است که هر انسانی در ذات خود پیوندی با حق و پاکی و عدالت دارد و آلودگی به گناه، در واقع جدایی از این فطرت الهی است.

فِي السَّمَاءِ).

و برای تأکید این موضوع اضافه می‌کند: «این‌گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد» (كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). بارها گفته‌ایم که منظور از «هدایت» و «اضلال» الهی، فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت، در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق، با اعمال و کردار خویش اثبات کرده‌اند.

(آیه ۱۲۶) در این آیه به‌عنوان تأکید بحث گذشته می‌گوید: «و این (که) مددهای الهی شامل حال حق‌طلبان می‌گردد و سلب موفقیت به سراغ دشمنان حق می‌رود» راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار توست» (وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا).

در پایان آیه باز تأکید می‌کند: «ما آیات خود را برای کسانی که پند می‌گیرند، بیان کردیم» (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ).

(آیه ۱۲۷) در این آیه دو قسمت از بزرگ‌ترین موهبت‌هایی را که به افراد حق‌طلب می‌دهد بیان می‌کند. نخست اینکه: «برای آنها (در بهشت) خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود» (لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ).
دیگر اینکه: «و او، ولی و یاور آنهاست» (وَ هُوَ وَئِيَّهُمْ).

و همه اینها «به‌خاطر اعمال (نیکی) که انجام می‌دادند» (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). چه افتخاری از این بالاتر که سرپرستی و کفالت امور انسان را خداوند برعهده گیرد و او حافظ و یار و یاورش باشد.

و چه موهبتی از این عظیم‌تر که «دارالسلام» یعنی محلی که از هر نظر قرین آرامش است، در انتظار انسان باشد.

(آیه ۱۲۸) قرآن بار دیگر به سرنوشت مجرمان گمراه و گمراه‌کننده بازمی‌گردد و بحث‌های آیات گذشته را با آن تکمیل می‌کند. آنها را به یاد روزی می‌اندازد که در مقابل شیاطینی که از آنها الهام گرفته‌اند می‌ایستند و از این پیروان و آن پیشوایان سؤال می‌شود.

آیه می‌گوید: «در آن روز که (خدا) همه آنها را جمع و محشور می‌سازد، (می‌گوید): ای جمعیت (شیاطین و جنّ! شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید) (وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ).

منظور از کلمه «جنّ» در اینجا همان شیاطین است زیرا جنّ در اصل به معنی هر موجود ناپیدا می‌باشد. در آیه ۵۰ سوره کهف درباره رئیس شیاطین «ابلیس» می‌خوانیم: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (او از جنّ بود).

گویا شیاطین اغواگر در برابر این سخن پاسخی ندارند و سکوت می‌کنند، ولی «دوستان و پیروان آنها از میان انسانها می‌گویند: پروردگارا! هر یک از ما دو گروه [= پیشوایان و پیروان گمراه] از دیگری استفاده کردیم؛ (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم؛ و آنها بر ما حکومت کردند؛) و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم» (وَ قَالَ أَوْلِيَائُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا).

منظور از «اجل» در این آیه، پایان زندگی است زیرا اجل به این معنی در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است.

خداوند، پیشوایان و پیروان مفسد و فاسد را مخاطب ساخته می‌گوید: آتش جایگاه شماست؛ و جاودانه در آن خواهید ماند، مگر آنچه خدا بخواهد» (قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ).

در پایان آیه می‌فرماید: «پروردگار تو حکیم و داناست» (إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ).

هم کیفرش روی حساب است و هم عفو و بخشش و به‌خوبی از موارد آنها آگاه می‌باشد.

(آیه ۱۲۹) در این آیه به یک قانون الهی در مورد این‌گونه اشخاص اشاره کرده می‌گوید: ستمگران و طاغیان در این دنیا حامی و پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم بودند و در مسیرهای غلط همکاری نزدیک داشتند؛ «ما این‌گونه

بعضی از ستمگران را به بعض دیگر وامی‌گذاریم به سبب اعمالی که انجام می‌دادند» (وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ).

تعبیر «بما كانوا یکسبون» نشان می‌دهد که این سیه‌روزی و بدبختی به خاطر اعمال خودشان است و این سنت الهی و قانون آفرینش است که رهسپران راه‌های تاریک جز سقوط در درهٔ بدبختی فرجامی نخواهند داشت.

(آیه ۱۳۰) اتمام حجت - در آیات گذشته سرنوشت شیطان صفتان ستمگر در روز رستاخیز بیان شده، برای اینکه تصوّر نشود آنها در حال غفلت دست به چنین اعمالی زدند، در این آیه و دو آیه بعد روشن می‌سازد که به قدر کافی به آنها هشدار داده شده و اتمام حجت گردیده است. از این رو خداوند روز قیامت به آنها می‌گوید: «ای گروه جنّ و انس! آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می‌کردند، و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می‌دادند؟! (یا معشر الجنّ و الانس اَلَمْ یَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْكُمْ ءَایَاتِیْ وَ یُنذِرُوْنَكُمْ لِقَاءِ یَوْمِكُمْ هَذَا).

«معشر» در اصل از «عشرة» به معنی عدد ده گرفته شده است و از آنجا که عدد ده یک عدد کامل است، کلمهٔ معشر به یک جمعیت کامل که اصناف و طوایف مختلفی را در بر می‌گیرد گفته می‌شود.

و از آنجا که روز رستاخیز، نشانه‌های همه چیز آشکار است و هیچ کس نمی‌تواند چیزی را پنهان دارد، «آنها می‌گویند: بر ضدّ خود گواهی می‌دهیم» آری ما بد کردیم (قَالُوا شَهِدْنَا عَلَیْ اَنْفُسِنَا).

«و زندگی (پر زرق و برق) دنیا آنها را فریب داد» (وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیْوةُ الدُّنْیَا).

بار دیگر قرآن تأکید می‌کند: «و به زیان خود گواهی می‌دهند که کافر بودند» (وَ شَهِدُوا عَلَیْ اَنْفُسِهِمْ اَنْهُمْ كَانُوا كَافِرِیْنَ).

(آیه ۱۳۱) در این آیه مضمون آیه گذشته را به صورت یک قانون کلی و سنت الهی بازگو می‌کند می‌گوید: «این به خاطر آن است که پروردگارت هیچ‌گاه (مردم) شهرها و آبادیها را به خاطر ستمهایشان در حال غفلت و بی‌خبری هلاک نمی‌کند»

بلکه قبلاً رسولانی برای آنها می‌فرستد (ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ).

ممکن است کلمه «بظلم» به این معنی باشد که خدا افراد غافل را از روی ظلم و ستم کیفر نمی‌دهد زیرا کیفر دادن آنها در این حال، ظلم و ستم است و خداوند برتر از این است که درباره کسی ستم کند.

(آیه ۱۳۲) در این آیه درباره سرانجام آنها چنین می‌گوید: «و برای هر یک (از این دو دسته؛ نیکوکار و بدکار)، درجات (و مراتبی) است از آنچه عمل کردند؛ و پروردگارت از اعمالی که انجام می‌دهند، غافل نیست» بلکه همه را می‌داند و به هرکس آنچه شایسته است می‌دهد (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ).

این آیه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می‌کند که مقامات و درجات و درکات زاینده اعمال خود آدمی است و نه چیز دیگر.

(آیه ۱۳۲) این آیه در واقع استدلالی است برای آنچه در آیات قبل در زمینه عدم ظلم پروردگار بیان شد. می‌گوید: «پروردگارت بی‌نیاز و مهربان است» (وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ).

پس به کسی ستم نمی‌کند زیرا کسی ستم می‌کند که یا نیازمند باشد یا خشن و سنگدل. به علاوه، نه نیازی به اطاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان، زیرا «اگر بخواهد، همه شما را می‌برد؛ سپس هرکس را بخواهد جانشین شما می‌سازد؛ همان‌طور که شما را از نسل اقوام دیگری (که در بسیاری از صفات با شما متفاوت بودند) به وجود آورد» (إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ ءآخَرِينَ).

بنابراین، او بی‌نیاز و مهربان و قادر بر هرچیز است. با این حال، تصور ظلم درباره او ممکن نیست.

(آیه ۱۳۴) و با توجه به قدرت بی‌پایان او روشن است که: «آنچه به شما

(درباره رستاخیز) وعده داده می‌شود، یقیناً می‌آید» (إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتِي).^۱

«و شما نمی‌توانید (خدا را) ناتوان سازید» و از عدالت و کیفر او بگریزید (وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ).^۱

(آیه ۱۳۵) - سپس به پیامبر دستور می‌دهد «بگو: ای قوم من! هر کار در قدرت دارید بکنید! (من هم به وظیفه خود) عمل می‌کنم؛ اما به زودی خواهید دانست چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی با چه کسی است. اما) به یقین، ظالمان رستگار نخواهند شد» (قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

(آیه ۱۳۶) قرآن بار دیگر برای ریشه‌کن ساختن افکار بت پرستی، به ذکر عقاید و آداب و رسوم و عبادات خرافی مشرکان پرداخته و با بیانی رسا خرافه بودن آنها را روشن می‌سازد.

نخست می‌گوید: «آنها [= مشرکان] سهمی از آنچه خداوند از زراعت و چهارپایان آفریده، برای او قرار دادند؛ (و سهمی برای بتها.) و به گمان خود می‌گفتند: این مال خداست؛ و این هم مال شرکای ما [= بتها] است» (وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا).
تعبیر به «شرکائنا» (شرکای ما)، برای بتها، به خاطر آن است که آنها را شریک اموال و سرمایه و زندگی خود می‌دانستند.

سپس به داوری عجیب آنها در این باره اشاره کرده می‌گوید: «آنچه مال شرکای آنها بود، به خدا نمی‌رسید؛ ولی آنچه مال خدا بود، به شرکایشان می‌رسید» (فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ).

هرگاه بر اثر حادثه‌ای قسمتی از سهمی که از زراعت و چهارپایان برای خدا قرار داده بودند آسیب می‌دید یا نابود می‌شد، می‌گفتند: مهم نیست، خداوند بی‌نیاز است. اما اگر از سهم بتها از بین می‌رفت سهم خدا را به جای آن قرار می‌دادند

۱. «معجزین» از ماده «إعجاز»، یعنی دیگری را ناتوان ساختن. آیه می‌گوید شما نمی‌توانید خداوند را از بعث در قیامت و اجرای عدالت عاجز سازید. به تعبیری دیگر، نمی‌توانید در برابر قدرت او مقاومت کنید.

و می‌گفتند: بتها نیاز بیش‌تری دارند.

در پایان آیه این عقیده خرافی را محکوم می‌سازد می‌گوید: «چه بد حکم می‌کنند» (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

چه حکمی از این زشت‌تر و ننگین‌تر که انسان قطعه سنگ و چوب بی‌ارزشی را بالاتر از آفریننده جهان هستی بداند، آیا انحطاط فکری از این بالاتر تصور می‌شود؟!

(آیه ۱۳۷) در این آیه به یکی دیگر از زشتکاری‌های بت پرستان و جنایت‌های شرم‌آور آنها اشاره کرده می‌گوید: «همین‌گونه شرکای آنها [= بتها]، قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند» (وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ).

تا آنجا که کودکان خود را قربانی بتها می‌کردند و افتخار می‌نمودند، یا آن را یک‌نوع عبادت می‌پنداشتند.

منظور از «شرکاء» در اینجا بتها هستند که به خاطر آنان گاهی فرزندان خود را قربانی می‌نمودند یا نذر می‌کردند که اگر فرزندی نصیبشان شد آن را برای بت قربانی کنند. بنابراین، نسبت «تزیین» به بتها، به خاطر آن است که علاقه و عشق به بت آنها را وادار به این عمل جنایت‌بار می‌کرد.

سپس قرآن می‌گوید: نتیجه این‌گونه اعمال زشت این بود که «سرانجام آنها را به هلاکت افکندند؛ و آیینشان را بر آنان مشتبه ساختند» (لِيُرَدُّوهُمْ وَ لِيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ).

«و اگر خدا می‌خواست، چنین نمی‌کردند» زیرا می‌توانست جلو آنان را بگیرد؛ ولی اجبار سودی ندارد (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ).

اجبار بر خلاف سنت خداست. خداوند خواسته بندگان آزاد باشند تا راه تربیت و تکامل هموار گردد زیرا در اجبار نه تربیت است و نه تکامل.

در پایان آیه می‌فرماید: اکنون که آنها در میان یک چنین اعمال خرافی

غوطه ورنند، حتی قبیح آن را درک نمی‌کنند و، از همه بدتر اینکه، گاهی آن را به خدا نیز نسبت می‌دهند، «آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار» و به آنها اعتماد مکن (فَدَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۱۳۸) در این آیه و آیات بعد به چند قسمت از احکام خرافی بت پرستان که حکایت از کوتاهی سطح فکر آنها می‌کند، اشاره شده است.

نخست می‌گوید بت پرستان «گفتند: این قسمت از چهارپایان و زراعت (که مخصوص بتهاست، برای همه) ممنوع است؛ و جز کسانی که ما بخواهیم - به گمان آنها - نباید از آن بخورند» (وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْتُ حِجْرًا لَا يَطْعُمَهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ).^۱

و منظورشان همان خدمه و متولیان بت و بتخانه بود. تنها این دسته بودند که، به پندار آنها، حق داشتند از سهم بتها بخورند.

سپس به دومین چیزی اشاره می‌کند که آنها تحریم کرده بودند. می‌گوید: «و (اینها) چهارپایانی است که سوار شدن بر آنها (بر ما) حرام شده است» (وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهُا).

بعد سومین قسمت از احکام ناروای آنها را بیان کرده می‌گوید: «و (نیز) چهارپایانی (بود) که (هنگام ذبح،) نام خدا را بر آن نمی‌بردند» (وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا).

این جمله ممکن است اشاره به حیواناتی باشد که به هنگام ذبح، تنها نام بت را بر آنها می‌بردند، یا حیواناتی بوده که سوار شدن بر آنها را برای حج تحریم کرده بودند.

عجیب اینکه به این احکام خرافی قناعت نمی‌کردند «و به خدا دروغ می‌بستند» و می‌گفتند: این احکام، همه از ناحیه اوست (اَفْتِرَاءً عَلَيْهِ).

۱. واژه «حجر» در اصل به معنی ممنوع ساختن است. شاید از ماده «حجارة» به معنی سنگ گرفته شده باشد زیرا هنگامی که می‌خواستند محوطه‌ای را ممنوع اعلام کنند، اطراف آن را سنگ‌چین می‌کردند. از این رو، به عقل، حجر گفته می‌شود زیرا انسان را از کارهای خلاف منع می‌کند.

پس از ذکر این احکام ساختگی در پایان آیه می‌گوید: «به‌زودی (خدا) کیفر افتراهای آنها را می‌دهد» (سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ).

(آیه ۱۳۹) در این آیه نیز به یکی دیگر از احکام خرافی بت پرستان در مورد گوشت حیوانات اشاره کرده می‌فرماید: «وگفتند: آنچه (از بی‌چّه) در شکم این حیوانات است، مخصوص مردان ماست؛ و بر همسران ما حرام است؛ امّا اگر مرده باشد [= مرده متولد شود]، همگی در آن شریکند» (وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَ مَحْرَمٌ عَلٰی اَزْوَاجِنَا وَ اِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ).

به دنبال این حکم جاهلی، قرآن با این جمله مطلب را تمام کرده و می‌گوید: «به‌زودی (خدا) کیفر این توصیف (و احکام دروغین) آنها را می‌دهد» (سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهُمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: «او حکیم و داناست» (اِنَّهُ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ).

هم از اعمال و گفتار و تهمت‌های ناروای آنان باخبر است و هم روی حساب، آنها را مجازات می‌کند.

(آیه ۱۴۰) در تعقیب چند آیه گذشته که از قسمتی از احکام خرافی و آداب زشت و ننگین عصر جاهلیت عرب سخن به میان آورد، در این آیه به شدت همه این اعمال و احکام را محکوم کرده و با هفت تعبیر مختلف وضع آنها را روشن می‌سازد. نخست می‌گوید: «به‌یقین آنها که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند» (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ).

از نظر انسانی، اخلاقی، عاطفی و اجتماعی گرفتار خسارت و زیان گشتند؛ و از همه بالاتر خسارت معنوی در جهان دیگر.

هر یک از این تعبیرات سه‌گانه به تنهایی برای معرفی زشتی عمل آنها کافی است. کدام علم و دانش اجازه می‌دهد که انسان چنین عملی را به‌عنوان یک سنت یا قانون در جامعه خود بپذیرد؟

اینجاست که به یاد گفتار ابن عباس می‌افتیم که می‌گفت: اگر کسی بخواهد

میزان عقب ماندگی اقوام جاهلی را بدانند، آیات سوره أنعام (یعنی آیات فوق) را بخوانند.

سپس قرآن می‌گوید: «زیرا آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردند؛ و بر خدا افترا بستند» (وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ).

در این جمله با دو تعبیر دیگر اعمال آنها محکوم شده است، زیرا آنها نعمتی را که خدا به آنان «روزی» داده بود، حتی برای ادامه حیاتشان لازم و ضروری بود، بر خود تحریم کردند و قانون خدا را زیر پا گذاشتند. و دیگر اینکه، به خدا «افترا» بستند که او چنین دستوری داده است، با آنکه هرگز چنین نبود.

در پایان آیه با دو تعبیر دیگر آنان را محکوم می‌سازد. نخست می‌گوید: «آنها گمراه شدند» (قَدْ ضَلُّوا).

سپس می‌افزاید: «و (هرگز) هدایت نیافته بودند» (وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ).

(آیه ۱۴۱) یک درس بزرگ توحید - در این آیه به چند موضوع اشاره شده است که در حقیقت هر کدام نتیجه دیگری است.

نخست می‌گوید: «اوست که باغهای معروش [= باغهایی که درختانش روی داربستها قرار دارد]، و باغهای غیر معروش [= باغهایی که نیاز به داربست ندارد] را آفرید» (وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ).

سپس به دو قسمت از باغها اشاره کرده می‌گوید: «همچنین نخل و انواع زراعت را که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند» (وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ). یعنی با اینکه از یک زمین می‌رویند، هر کدام طعم و خاصیتی مخصوص به خود دارند که در دیگری دیده نمی‌شود.

سپس به دو قسمت دیگر از میوه‌ها اشاره می‌کند که دارای ارزش حیاتی هستند. می‌گوید: «و (نیز) درخت زیتون و انار را» آفرید (وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ).

انتخاب این دو، ظاهراً به خاطر آن است که این دو درخت با اینکه از نظر ظاهر با یکدیگر شباهت دارند، از نظر میوه و خاصیت غذایی بسیار با هم متفاوتند. از این رو می‌فرماید: «از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند» (مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ

مُتَّشَابِهٍ).

برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه به یکدیگر است، در حالی که طعم میوه آنها متفاوت می باشد.

پس از ذکر نعمتهای گوناگون پروردگار، می گوید: «از میوه آن، به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید؛ حق آن را، به هنگام درو، بپردازید» (كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ).

در پایان آیه فرمان می دهد: «و اسراف نکنید، که خداوند مسرفان را دوست ندارد» (وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

«اسراف» به معنی تجاوز از حد اعتدال است. این جمله می تواند اشاره به عدم اسراف در خوردن، یا عدم اسراف در بخشش بوده باشد.

(آیه ۱۴۲) در پی نفی احکام خرافی در زمینه زراعت و چهارپایان، در آیه قبل سخن از انواع زراعتها و میوه های خداداد بود و در این آیه و دو آیه بعد درباره حیوانات حلال گوشت و خدمات آنها سخن می گوید.

نخست می گوید: خداوند کسی است که «از چهارپایان، برای شما حیوانات باربر و حیوانات کوچک (برای منافع دیگر) آفرید» (وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا). «فَرَش» به همان معنی معروف است، ولی در اینجا به معنی گوسفند و نظیر آن از حیوانات کوچک تفسیر شده است.

سپس چنین نتیجه می گیرد، اکنون که همه اینها مخلوق خداست و حکم آن به دست اوست، به شما اجازه می دهد «از آنچه به شما روزی داده است، بخورید» (كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ).

و برای تأکید این سخن و ابطال احکام خرافی مشرکان، می فرماید: «و از گامهای شیطان پیروی ننمایید، که او دشمن آشکار شماست» (وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

(آیه ۱۴۳) در این آیه به عنوان توضیح، قسمتی از حیوانات حلال گوشت

و قسمتی از حیواناتی را که هم باربرند و هم برای تغذیه انسان قابل استفاده‌اند، شرح می‌دهد می‌گوید: خداوند «هشت تا از چهارپایان (برای شما آفرید)؛ از میش یک جفت، و از بز یک جفت» (ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزَانِ اثْنَيْنِ). پس از ذکر این چهار زوج، به پیامبرش دستور می‌دهد «بگو: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده، یا ماده‌ها را؟!» (قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثِيَيْنِ). «یا آنچه شکم ماده‌ها دربر گرفته؟!» (أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ). سپس می‌افزاید: «اگر راست می‌گویید (و بر تحریم اینها) دلیلی دارید، به من خبر دهید!» (تَبَيَّنُوا لِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۱۴۴) در این آیه چهار زوج دیگر را بیان می‌کند می‌فرماید: «و از شتر یک جفت و از گاو هم یک جفت (برای شما آفرید)؛ بگو: کدام یک از اینها را خدا حرام کرده است؟! نرها یا ماده‌ها را؟! یا آنچه را شکم ماده‌ها دربر گرفته؟!» (وَمِنَ الْأَيْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثِيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ).

حکم به حلال بودن یا حرام بودن این حیوانات تنها به دست خداوندی است که آفریننده آنها و آفریدگار بشر و تمام جهان هستی است. در آیه قبل تصریح شده بود که هیچ‌گونه دلیل علمی و عقلی برای تحریم این حیوانات در اختیار مشرکان نبود و چون آنها ادعای نبوت و وحی نیز نداشتند، ممکن است ادعا کنند به هنگام صدور این فرمان، از پیامبران الهی، حاضر و گواه بوده‌اند. از این رو می‌فرماید: «یا هنگامی که خدا شما را به این موضوع توصیه کرد، شما گواه (بر این تحریم) بودید؟!» (أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِهَذَا).

و چون جواب منفی بوده، ثابت می‌شود که آنها، جز تهمت و افترا، در این باره سرمایه‌ای نداشتند. بدین رو در پایان آیه می‌افزاید: «پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندند، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ‌گاه ستمگران را هدایت نمی‌کند» (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

از آیه فوق استفاده می‌شود که دروغ بستن به خدا یکی از بزرگ‌ترین ستم‌هاست. ستم به مقام مقدّس پروردگار، ستم به بندگان خدا و ستم به خویشان.

(آیه ۱۴۵) بخشی از حیوانات حرام - برای روشن ساختن محرمات الهی از بدعت‌هایی که مشرکان در آیین حق گذاشته بودند، در این آیه به پیامبر(ص) دستور می‌دهد «بگو: در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی‌یابم» (قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ).
«به جز اینکه مردار باشد» (إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً).

«یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته» (أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا).

نه خون‌هایی که پس از بریدن رگ‌های حیوان و خارج شدن مقدار زیادی از خون در لابه‌لای رگ‌های موین در وسط گوشتها باقی می‌ماند.

«یا گوشت خوک» (أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ).

«که اینها همه پلیدند» و منبع انواع آلودگی‌ها و سرچشمه زیانهای مختلف

(فَأَنَّهُ رِجْسٌ).

سپس به نوع چهارم اشاره کرده می‌گوید: «یا حیوانی که به گناه، هنگام سربریدن، نام غیر خدا [= نام بتها] بر آنان برده شده است» (أَوْ فِئْتًا مِنْ أَهْلِ لُغَيْرِ اللَّهِ بِهِ).^۱

که از نظر اخلاقی و معنوی نشانه بیگانگی از خدا و دوری از مکتب توحید است.

بنابراین، شرایط ذبح اسلامی بر دوگونه است: بعضی، مانند بریدن رگ‌های چهارگانه و بیرون ریختن خون حیوان، جنبه بهداشتی دارد و بعضی، مانند روبه‌قبله بودن و گفتن بسم‌الله و سربریدن به دست مسلمان، جنبه معنوی.

۱. «أَهْلٌ» از ماده «اهلال» و آن در اصل از «هلال» گرفته شده و به معنی بلند کردن صدا در هنگام رؤیت هلال است، سپس به هرگونه صدای بلند گفته شده است و به نخستین صدای گریه نوزاد گفته می‌شود، و چون هنگام سربریدن حیوانات، نام بتها را با صدای بلند می‌برند، تعبیر به أَهْلٌ شده است.

در پایان آیه کسانی را که به خاطر اضطرار و نیافتن غذای حلال، برای حفظ جان خویش از گوشت‌های حرام استفاده می‌کنند، استثنا کرده می‌گوید: «أَمَّا كَسَىٰ مَضْطَرٌ (به خوردن این محرّمات) شود، بی‌آنکه خواهان لذّت باشد و یا زیاده‌روی کند (گناهی بر او نیست)؛ زیرا پروردگارت، آمرزندهٔ مهربان است» «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱.

در حقیقت، این دو شرط برای آن است که افرادی اضطرار را دستاویز برای تجاوز به حریم قوانین الهی نسازند.

(آیه ۱۴۶) **محرّمات بر یهود** - در این آیه به قسمتی از محرّمات بر یهود اشاره می‌کند تا روشن شود که احکام مجعول و خرافی بت پرستان نه با آیین اسلام سازگار است، نه با آیین یهود و نه با آیین مسیح که معمولاً در احکامش از آیین یهود پیروی می‌کند. نخست می‌گوید: «و بر یهودیان، هر حیوان ناخن دار [= حیواناتی که سم یکپارچه دارند] را حرام کردیم» (وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ). بنابراین، تمام حیواناتی که سم چاک نیستند، اعم از چهارپایان یا پرندگان، بر یهود تحریم شده بود.

از جمله بعد که سخن از گاو و گوسفند به میان آورده استفاده می‌شود که شتر بر یهود حرام بوده است.

سپس می‌فرماید: «و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را بر آنان تحریم نمودیم» (وَ مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا). و به دنبال آن، سه مورد را استثنا می‌کند: «مگر چربی‌هایی که بر پشت آنها قرار دارد» (إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا).

«و یا در دو طرف پهلوها» (أَوِ الْحَوَايَا)^۲.

«و یا آنها که با استخوان آمیخته است» (أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ).

۱. «باغ» یا «باغی» از ماده «بغی»، به معنای طلب است و «عاد» یا «عادی» از ماده «عدو»، به معنای تجاوز می‌باشد.

۲. «حوايا» جمع «حاییه»، به معنی مجموعهٔ محتویات شکم حیوان است که به صورت یک کره می‌باشد و امعا درون آن قرار گرفته است.

ولی در پایان آیه تصریح می‌کند که اینها در حقیقت بر یهود حرام نبود، «این را به خاطر ستمی که می‌کردند به آنها کیفر دادیم» (ذَلِكَ جَزَائُهُمْ بِبَغْيِهِمْ). برای تأکید اضافه می‌کند: «و ما راست می‌گوییم» (وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ). (آیه ۱۴۷) از آنجا که لجاجت یهود و مشرکان مسلم بوده و امکان داشت اصرار کنند و پیامبر (ص) را تکذیب نمایند، در این آیه خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد: «اگر تو را تکذیب کنند (و این حقایق را نپذیرند)، به آنها بگو: پروردگار شما، رحمت گسترده‌ای دارد» (فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ). و به شما مهلت می‌دهد، شاید از عمل خویش پشیمان شوید و به سوی خدا بازآیید.

و اگر باز از مهلت الهی سوء استفاده کنید کیفر شما حتمی است «و مجازات او از مجرمان دفع شدنی نیست» (وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ). این آیه به خوبی عظمت تعلیمات قرآن را روشن می‌سازد که بعد از شرح این همه خلافاکاری‌های یهود و مشرکان، باز آنها را فوراً تهدید به عذاب نمی‌کند، بلکه نخست با تعبیرات آکنده از محبت راه بازگشت را به روی آنها گشوده تا تشویق شوند و به سوی حق بازگردند، اما برای اینکه رحمت پهناور الهی باعث جرأت و جسارت و طغیان آنان نگردد و دست از لجاجت بردارند، در آخرین جمله آنها را تهدید به مجازات می‌کند.

(آیه ۱۴۸) فرار از مسؤولیت به بهانه جبر - به دنبال سخنانی که از مشرکان در آیات سابق گذشت، در این آیه به پاره‌ای از استدلالهای واهی و پاسخ آن اشاره کرده می‌گوید: «به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند: اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما؛ و نه چیزی را تحریم می‌کردیم» (سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ).

مشرکان، مانند بسیاری از گناهکاران، می‌خواستند با استتار زیر عنوان جبر، از مسؤولیت خلافاکاری‌های خود فرار کنند. در حقیقت، آنها مدعی بودند سکوت

خدا در برابر بت پرستی و تحریم پاره‌ای از حیوانات، دلیل بر رضایت اوست زیرا اگر راضی نبود می‌بایست به نوعی ما را از این کار بازدارد.

قرآن در پاسخ آنها به طرز قاطعی بحث کرده نخست می‌گوید: نه تنها اینها چنین دروغهایی را بر خدا می‌بندند، بلکه «کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین‌گونه دروغ می‌گفتند؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند» (كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا).

«کذب» در لغت عرب هم به معنی تکذیب کردن و هم به معنی دروغ گفتن آمده است.

آنها با این گفته‌های خود، هم دروغ می‌گفتند و هم انبیا را تکذیب می‌کردند. اگر او به این اعمال راضی بود چگونه پیامبران خود را برای دعوت به توحید می‌فرستاد؟ دعوت انبیا خود مهم‌ترین دلیل برای آزادی اراده و اختیار انسان است. سپس می‌گوید: به آنها «بگو: آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید که آن را به ما نشان دهید؟!» (قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا).

و سرانجام می‌افزاید: «شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید، و تخمینهای بیجا می‌زنید» (إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ).

(آیه ۱۴۹) در این آیه برای ابطال ادعای مشرکان دلیل دیگری ذکر می‌کند می‌گوید: «بگو: دلیل رسا (و قاطع) برای خداست» دلیلی که برای هیچ‌کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ).

بنابراین، آنها هرگز نمی‌توانند ادعا کنند که خدا با سکوت خویش، عقاید و اعمال ناروایشان را امضا کرده است؛ و نیز نمی‌توانند ادعا کنند که در اعمالشان مجبورند زیرا اگر مجبور بودند، اقامه دلیل و فرستادن پیامبران و دعوت و تبلیغ آنان بیهوده بود. اقامه دلیل، دلیل بر آزادی اراده است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و اگر او بخواهد، همه شما را (به اجبار) هدایت می‌کند» ولی چون هدایت اجباری بی‌ثمر است، این کار را نمی‌کند (فَلَوْ شَاءَ لَهَدَايَكُمْ أَجْمَعِينَ).

فضیلت و تکامل انسان در آن است که راه هدایت و پرهیزگاری را با اراده و اختیار بپیماید.

از امام کاظم (ع) روایت شده است: «خداوند بر مردم دو حجّت دارد: حجّت آشکار و حجّت پنهان. حجّت آشکار، رسولان و انبیا و امامانند، و حجّت باطنه، عقول و افکارند.»

(آیه ۱۵۰) در این آیه برای اینکه بطلان سخنانشان روشن تر شود و نیز اصول صحیح قضاوت و داروی رعایت گردد، می فرماید: ای پیامبر! «بگو: گواهان خود را، که گواهی می دهند خداوند اینها را حرام کرده است، بیاورید!» (قُلْ هَلْ مَشَهِدَاءَ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا).

سپس می گوید: «اگر آنها (به دروغ) گواهی دهند، تو با آنان (هم صدا نشو؛ و) گواهی نده» (فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ).

قراین گواهی می دهد که این احکام ساختگی از هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه سرچشمه گرفته، چه اینکه هیچ سند و مدرکی از انبیا الهی و کتب آسمانی بر تحریم این امور ندارند. از این رو در جمله بعد می گوید: «و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند، پیروی مکن» (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ).^۱

یعنی بت پرستی و انکار قیامت و خرافات و هوی پرستی آنان گواه زنده‌ای است که این احکام نیز ساختگی می باشد و ادعایشان در مورد تحریم این موضوعات از طرف خدا، بی اساس و بی ارزش است.

(آیه ۱۵۱) فرمانهای ده گانه - پس از نفی احکام ساختگی مشرکان که در آیات قبل گذشت، این آیه و دو آیه بعد به اصول محرّمات در اسلام اشاره کرده

۱. «یعدلون» از ماده «عدل» به معنی همتا و شریک است. بنابراین، مفهوم جمله «و هم برّبههم يعدلون» این است که آنها برای خدا، همتا و شریک قائل می شوند.

وگناهان کبیرهٔ ردیف اول را در ده قسمت بیان می‌کند. می‌فرماید «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم» (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ).

۱. «اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید» (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا).

۲. «و به پدر و مادر نیکی کنید» (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

۳. «و فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشید» (و لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ).

زیرا «ما شما و آنها را روزی می‌دهیم» (نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ).

۴. «و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان» (و لَا تَقْرُبُوا

الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ).

۵. «و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق» و از

روی استحقاق (و لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ).

و به دنبال این پنج قسمت، برای تأکید بیش تر می‌فرماید: «این چیزی است که

خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید» (ذَلِكُمْ وَ صَبَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

۶. «و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک

نشوید، تا به حدّ رشد خود برسد» (و لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ).

۷. «و حقّ پیمانانه و وزن را به عدالت ادا کنید» (وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ

بِالْقِسْطِ).

و از آنجا که هر قدر انسان در پیمانانه و وزن دقت کند باز ممکن است مختصر

کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانانه‌ها و ترازوهای معمولی امکان‌پذیر

نیست، به دنبال این جمله می‌افزاید: «هیچ‌کس را، جز به مقدار توانایش تکلیف

نمی‌کنیم» (لَا نَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

۸. «و هنگامی که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در

مورد نزدیکان (شما) بوده باشد» (وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ).

۹. «و به پیمان خدا وفا کنید» (وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا).

منظور از «عهد الهی» همه پیمانهای الهی اعم از پیمانهای تکوینی و تشریحی و تکالیف الهی و هرگونه عهد و نذر و قسم است.

و باز برای تأکید، در پایان این چهار قسمت می‌فرماید: «این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا متذکر شوید» (ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

(آیه ۱۵۳) ۱۰. «این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد» (وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ).

و در پایان برای سومین بار تأکید می‌کند: «این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید» (ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

نکته‌ها:

۱. اهمیت نیکی به پدر و مادر - ذکر نیکی به پدر و مادر بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم به جای تحریم آزار پدر و مادر که هماهنگ با سایر تحریمهای این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن ذکر شده است. یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است، بلکه احسان و نیکی در مورد آنان لازم و ضروری است.

جالب‌تر اینکه کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعددی ساخته و فرموده است: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». بنابراین آیه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و مادر آن قدر اهمیت دارد که باید شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود.

۲. قتل فرزندان به خاطر گرسنگی - از این آیات برمی آید که عربهای دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصّبهای غلط، زنده به گور می کردند بلکه پسران را که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شد، از ترس فقر به قتل می رساندند.

با نهایت تأسف، این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می شود و، به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی گناه در عالم جنین از طریق کورتاژ به قتل می رسند.

گرچه امروز برای سقط جنین دلایل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی یکی از دلایل عمده آن است.

اینها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می شود و جاهلیت قرن بیستم حتی در جهاتی وحشتناک تر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

آیه ۱۵۴ تفسیر: پاسخ قاطع به بهانه جویان - در آیات قبل سخن از ده حکم اساسی و اصولی در میان بود که نه تنها در اسلام بلکه در تمام ادیان بوده است، به دنبال آن در این آیه می گوید: «سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ (و نعمت خود را) بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم» (ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ).

«و همه چیز را (که مورد نیاز آنها بود، در آن) روشن ساختیم» (وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ).

«کتابی که مایه هدایت و رحمت بود» (وَ هُدًى وَ رَحْمَةً).

این برنامه ها به خاطر آن بود تا «شاید به لقای پروردگارش (و روز رستاخیز) ایمان بیاورند» (لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءُ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ).

(آیه ۱۵۵) در این آیه به نزول قرآن و تعلیمات آن اشاره کرده و بحث آیه گذشته را تکمیل می نماید می گوید: «و این کتابی است پربرکت، که ما (بر تو) نازل کردیم» (وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ).

«از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمایید، باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید» (فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

(آیه ۱۵۶) در این آیه راه‌های فرار و بهانه‌جویی‌ها را به روی مشرکان بسته، به آنها می‌گوید: ما این کتاب آسمانی را با این امتیازات نازل کردیم «تا نگویند: کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما [= یهود و نصاری] نازل شده بود؛ و ما از بحث و بررسی آنها بی‌خبر بودیم» (أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ).

(آیه ۱۵۷) در این آیه همان بهانه به صورت دامنه‌دارتر و آمیخته با ادعا و غرور بیش‌تر از آنها نقل شده است. می‌فرماید: «یا نگویند: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد، از آنها هدایت یافته‌تر بودیم» (أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ).

آیه قبل منعکس‌کننده این بهانه بود که اگر ما راه نیامده‌ایم بر اثر بی‌خبری از کتب آسمانی بود و این بی‌خبری معلول آن بوده که این کتب بر دیگران نازل گردیده، اما این آیه منعکس‌کننده حس خودبرتربینی آنها و ادعای بی‌اساسی است که در مورد امتیاز نژاد عرب بر دیگران داشته‌اند.

قرآن در برابر این ادعاها می‌گوید: «اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان، و هدایت و رحمت برای شما آمد» (فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ).

«پس، چه کسی ستمکارتر است از کسی که آیات خدا را تکذیب کرده، و از آن روی گردانیده است؟!» (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا).

«صَدَفَ» به معنی رویگردانی شدید و بدون تفکر از چیزی است. اشاره به اینکه آنها نه تنها از آیات خدا روی‌گرداندند، بلکه با شدت از آن فاصله گرفتند.

در پایان آیه مجازات دردناک این‌گونه افراد لاجوج را، که مطالعه نکرده حقایق را انکار می‌کنند و از آن می‌گریزند، حتی سداً راه دیگران می‌شوند، بیان کرده

می‌گوید: «اما به زودی کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به خاطر همین اعراض بی‌دلیلشان، مجازات شدید خواهیم کرد!» (سَجَزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ).

(آیه ۱۵۸) انتظارهای بیجا و محال - در آیات گذشته این حقیقت بیان شد که ما حجّت را بر مشرکان تمام کردیم و کتاب آسمانی یعنی قرآن را برای هدایت همگان فرستادیم تا بهانه‌ای برای توجیه مخالفت‌های خود نداشته باشند، این آیه می‌گوید: «آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند» (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ).

«یا خداوند (خودش) به سوی آنها بیاید» (أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ).

سپس می‌گوید: «با بعضی از آیات پروردگارت (و نشانه‌های رستاخیز) بیاید؟!» (أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ).

بعد می‌افزاید: «اما آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت» (يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامِنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا).

در پایان آیه به پیامبر دستور می‌دهد به این افراد لجوج «بگو: (اکنون که شما چنین انتظارات نادرستی دارید، انتظار بکشید! ما هم انتظار (کیفر شما) را می‌کشیم!» (قُلِ اُنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ).

نکته جالبی که از آیه فوق استفاده می‌شود این است که، راه نجات را در ایمان، آن هم ایمانی که در پرتو آن اکتساب خیری شود و اعمال نیک انجام گیرد، معرفی می‌کند.

(آیه ۱۵۹) بیگانگی از نفاق‌افکنان - در تعقیب دستورهای ده‌گانه‌ای که در آیات قبل گذشت و در آخر آن فرمان به پیروی از صراط مستقیم خدا و مبارزه با هرگونه نفاق و اختلاف داده شده بود، این آیه تأکید و تفسیری روی همین مطلب است. نخست می‌فرماید: «کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های

گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ‌گونه رابطه‌ای با آنها نداری» (إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ)¹.
زیرا مکتب تو، مکتب توحید و صراط مستقیم است و صراط مستقیم و راه راست همواره یکی بیش نیست.

سپس به عنوان تهدید و توبیخ این‌گونه افراد تفرقه‌انداز می‌گوید: «سر و کار آنها تنها با خداست؛ سپس خدا آنها را از آنچه انجام می‌دادند، باخبر می‌کند» (إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

قابل ذکر اینکه محتوای آیه یک حکم عمومی درباره تمام افراد تفرقه‌انداز است که با ایجاد انواع بدعتها میان بندگان خدا، بذر نفاق و اختلاف می‌باشند؛ اعم از آنها که در امت‌های پیشین بودند یا آنها که در این امت‌اند.

آیه فوق بار دیگر این حقیقت را که اسلام آیین وحدت و یگانگی است و از هرگونه نفاق و تفرقه و پراکندگی بیزار است، با تأکید تمام بازگو می‌کند.

(آیه ۱۶۰) پاداش بیشتر، مجازات کم‌تر - در این آیه به رحمت و پاداش وسیع خداوند که در انتظار افراد نیکوکار است اشاره کرده و تهدیدهای آیه قبل را با این تشویقها تکمیل می‌کند می‌گوید: «هر کس کار نیکی به‌جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلٍهَا).

«و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید» (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا).

و برای تأکید، این جمله را نیز می‌افزاید: «و ستمی بر آنها نخواهد شد» و تنها به مقدار عملشان کیفر می‌بینند (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

منظور از «حسنه» و «سیئه» در آیه فوق، هرگونه کار نیک و فکر نیک و عقیده

۱. «شیع» در لغت به معنی فرقه‌ها و دسته‌ها و پیروان افراد مختلف است. بنابراین، مفرد آن به معنی دسته‌ای است که از مکتب یا شخص معینی پیروی می‌کند. ولی در اصطلاح، این واژه به کسانی اطلاق می‌شود که بعد از پیامبر (ص) پیرو امیرمؤمنان علی (ع) می‌باشند.

نیک یا بد است.

(آیه ۱۶۱) این است راه مستقیم من - از این به بعد خلاصه‌ای است از بحث‌های این سوره که در زمینه مبارزه با شرک و بت پرستی بیان شد. نخست در برابر عقاید و ادعاهای دور از منطق مشرکان و بت پرستان، خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد «بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده» (قُلْ إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّي إِلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

این راه راست همان جاده توحید و یکتاپرستی و درهم کوبیدن آیین شرک و بت پرستی است. ذکر کلمه «قل» در این آیات و مانند آنها در متن قرآن، برای حفظ اصالت قرآن و نقل عین کلماتی است که بر پیامبر وحی شده. به تعبیری دیگر، پیامبر هیچ‌گونه تغییری در الفاظی که بر او وحی می‌شد نمی‌داد، حتی کلمه «قل» را که خطاب پروردگار به اوست، ذکر می‌کرد.

سپس «صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» را در این آیه و دو آیه بعد توضیح می‌دهد. نخست می‌گوید: «آیینی است پابرجا» و ضامن سعادت دین و دنیا (دِينًا قَيِّمًا). و از آنجا که عربها علاقه خاصی به ابراهیم نشان می‌دادند، حتی آیین خود را به عنوان آیین ابراهیم معرفی می‌کردند، اضافه می‌کند: «آیین ابراهیم» همین است که من به سوی آن دعوت می‌کنم، نه آنچه شما به او بسته‌اید (مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ). همان کسی «که از آیینهای خرافی روی برگرداند» (حَنِيفًا).

«حنیف» به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سویی پیدا کند، ولی در اصطلاح قرآن به کسی گفته می‌شود که از آیین باطل زمان خود روی گرداند و به آیین حق توجه کند.

گویا این تعبیر پاسخی است به گفتار مشرکان که مخالفت پیامبر را با آیین بت پرستی، که آیین نیاکان عرب بود، نکوهش می‌کردند. پیامبر در پاسخ آنها می‌گوید: این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقاید خرافی محیط، تنها کار من نیست، ابراهیم که مورد احترام همه ماست نیز چنین کرد.

سپس برای تأکید می‌افزاید: «و از مشرکان نبود» (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۱۶۲) این آیه که ادامه آیه قبل است به پیامبر دستور می دهد «بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است»
(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

واژه «نسک» در اصل به معنای عبادت است. از این رو به شخص عبادت کننده «ناسک» گفته می شود. این کلمه بیش تر درباره اعمال حج به کار می رود و می گویند: مناسک حج. ولی ظاهر این است که هر عبادتی را شامل می شود.
 (آیه ۱۶۳) در این آیه برای تأکید و ابطال هرگونه شرک و بت پرستی، اضافه می کند: «همتایی برای او نیست» **(لَا شَرِيكَ لَهُ).**

سرانجام می فرماید: «و به همین مأمور شده ام؛ و من نخستین مسلمانم» **(وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ).**

نخستین مسلمان بودن پیامبر اسلام (ص) یا از نظر کیفیت و اهمّیت اسلام اوست زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همه انبیا بود یا نخستین فرد از این امت بود که آیین قرآن و اسلام را پذیرفت.

(آیه ۱۶۴) در این آیه از راه دیگری منطق مشرکان را مورد انتقاد قرار داده می گوید «بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟!» **(قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ).**

سپس به جمعی از مشرکان کوتاه فکر که خدمت پیامبر (ص) رسیدند و گفتند: تو از آیین ما پیروی کن اگر بر خطا باشد گناه تو به گردن ما، پاسخ داده می فرماید: «هیچ کس عمل (بدی) جز به زیان خودش، انجام نمی دهد؛ و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی شود» **(وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).**

«سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد» **(ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).**

(آیه ۱۶۵) در آخرین آیه سوره أنعام به اهمیت مقام انسان و موقعیت او در جهان هستی اشاره می‌کند تا بحثهای گذشته در زمینه تقویت پایه‌های توحید و مبارزه با شرک تکمیل گردد.

نخست می‌فرماید: «او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین ساخت» (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ).

انسانی که نماینده خدا در روی زمین است و همه منابع این جهان در اختیار او گذارده شده و فرمان فرمانروایی بر تمام موجودات از جانب پروردگار صادر شده است، نباید آن‌چنان خود را سقوط دهد که از جمادی هم پست‌تر گردد و در برابر آن سجده کند.

سپس به اختلاف استعدادها و تفاوت مواهب جسمانی و روحی مردم و هدف از این اختلاف و تفاوت اشاره کرده می‌گوید: «و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید» (وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ).

و در پایان آیه ضمن اشاره به آزادی انسان در انتخاب راه خوشبختی و بدبختی، نتیجه این آزمایشات را چنین بیان می‌کند: «به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده مهربان است» کیفر کسانی را که از بوتۀ امتحان نادرست درآیند، زود می‌دهد؛ و نسبت به حق‌پویان مهربان است (إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

نکته‌ها:

۱. تفاوت در میان انسانها و اصل عدالت - بی‌شک در میان افراد بشر یک سلسله تفاوت‌های مصنوعی وجود دارد که نتیجه مظالم و ستمگری بعضی از انسانها نسبت به بعض دیگر است. مثلاً جمعی مالک ثروت‌های بی‌حسابند و جمعی بر خاک سیاه نشسته‌اند، عده‌ای به خاطر کمبود تغذیه و فقدان مسائل بهداشتی علیل و بیمارند، در حالی که عده دیگری بر اثر فراهم بودن همه‌گونه امکانات در نهایت

سلامت به سر می‌برند.

این‌گونه اختلافات: ثروت و فقر، علم و جهل و سلامت و بیماری، غالباً زاییده استعمار و استثمار و اشکال مختلف بردگی و ظلمهای آشکار و پنهان است. مسلماً اینها را به حساب دستگاه آفرینش نمی‌توان گذارد. دلیلی هم ندارد که از وجود این‌گونه اختلافات، بی‌دلیل دفاع کنیم. قرآن می‌گوید این تفاوتها وسیله آزمایش شماست زیرا آزمایش در مورد برنامه‌های الهی به معنی تربیت و پرورش است.

۲. **خلافت انسان در روی زمین - قرآن بارها انسان را به‌عنوان جانشین و نماینده خدا در روی زمین معرفی کرده است.** این تعبیر، ضمن روشن ساختن مقام بشر این حقیقت را بیان می‌کند که اموال، ثروتها، استعدادها و مواهبی که خدا به انسان داده، در واقع مالک اصلیش اوست و انسان فقط نماینده و مجاز و مأذون از طرف او می‌باشد و روشن است که هر نماینده‌ای در تصرفات خود استقلال ندارد بلکه باید تصرفاتش در حدود اجازه و اذن صاحب اصلی باشد. از اینجا روشن می‌شود که، مثلاً در مسأله مالکیت، اسلام هم از اردوگاه کمونیسم فاصله می‌گیرد و هم از اردوگاه کاپیتالیسم و سرمایه‌داری.

اسلام می‌گوید مالکیت نه برای فرد است و نه برای اجتماع، بلکه در واقع برای خداست و انسانها وکیل و نماینده اویند. به همین دلیل، اسلام هم در طرز درآمد افراد نظارت می‌کند و هم در چگونگی مصرف، و برای هر دو قیود و شروطی قائل شده است که اقتصاد اسلامی را به‌عنوان یک مکتب مشخص در برابر مکاتب دیگر قرار می‌دهد.

پایان تفسیر سورهٔ أنعام